تألیف استاد علامه
محمدعلی مدرس

ریحانة الادب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

یا

کنی و القاب

جلد چهارم

کتابفروشی خیام

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

S.No. 2676

H.

17/5/62

L 2701

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مدرس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و
شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد چهارم

چاپ دوم

تبریز - چاپخانه شفق

خداوندا در توفیق بگشا

باب «ض»

(نقطه‌دار)

ضبابی / ضبعی — در اصطلاح رجالی ، **اولی** لقب اشیم ضبابی و **دویمی** لقب بشیر بن زید ، جعفر بن سلیمان ، عمرو بن ضبیعه و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است.

ضبی[1]

ضبی — **احمد بن ابراهیم**ـ ملقّب به کافی **اوحد** بعنوان همین لقب خواهد آمد.

ضبی — **محمد بن مفضل بن سلمة** ـ ذیلاً در ضمن شرح حال پدرش مفضل بن سلمة مذکور است.

ضبی — **مفضل بن سلمة بن عاصم** ـ بغدادی ضبی لغوی، مکنّی با بوطالب، از مشاهیر لغویّین محسوب و خطّی ملیح و خوبی هم داشت ، درفنون ادب و معانی قرآن تألیفات بسیاری دارد :

۱ـ آلة‌الکاتب ۲ـ الاشتقاق ۳ـ البارع در لغت **۴ و۵ و۶ـ جلاءالشبه والخط**

۱ـ **ضبی**ـ بفرمودهٔ تنقیح‌المقال (در شرح حال احمد بن حسین بن مفلس) با فتح و تشدید ، منسوب بکوه ضب نامی است که مسجد خیف در دامنهٔ آن واقع است ، یا منسوب بقبیلهٔ ضبه نامی است درعرب ، یا منسوب بدیه ضب نامی است از قراء تهامه در ساحل دریا نزدیکی راه شام . در اصطلاح رجالی لقب احمد بن حسین بن مفلس ، احمد بن محمد بن ابی‌نصر ، اسحق بن واصل ، عباس بن بکار و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان در آن علم است.

والقلم و خلق‌الانسان ۷- الزرع والنبات ۸- ضیاءالقلوب ۹- الطیف ۱۰- العود والملاهی ۱۱- غایةالارب فی‌معانی مایجری علی‌السن‌العامة من‌کلام‌العرب که با یازده رسالهٔ متفرقهٔ دیگر چاپ شده است ۱۲- الفاخر فی‌مایلحن فیه‌العامة که در لیدن چاپ شده است ۱۳- مایحتاج الیه‌الکاتب ۱۴- المدخل الی‌علم‌النحو ۱۵- معانی‌القرآن ۱۶- المفاخر ۱۷- المقصوروالممدود. صولی شطرنجی در سال دویست و نودم هجرت با وی ملاقات کرده است و سال وفاتش بدست نیامد. گویندکه مفضل با اسمعیل بن بلبل وزیر وقت ارتباطی داشته، وزیر راگفتندکه ابن‌الرومی مفضل‌را هجوگفته پس وزیر مواجب‌مقرّری ابن‌الرومی را قطع‌کرد و او نیز درحق مفضل این اشعار راگفت :

لو تلفقت فی‌کساء الکسائی و تفریت فروة الفراء

و تخللت بالخلیل واضحی سیبویه لدیك رهن سباء

و تکونت من‌سواد ابی‌الاسـود شخصاً یکنی‌اباالسوداء

لابی‌الله ان یعدك اهل‌العلم الا من جملة الاغبیاء

محمد بن مفضل ضبی بغدادی پسر صاحب ترجمه نیز فقیه شافعی ، مکنّی به ابوالطیب، از اکابر فقهای شافعیّه بود، از ابوالعباس بن سریج تفقّه نموده و ابوالعباس نیز بجهت کثرت هوش و ذکاوت‌او رغبت بسیاری درتعلیم وی داشت تادرمحرّم سیصد وهشتم هجرت در سنّ جوانی وفات یافت .

(ص ۳۴ ج۲کا)

ضبی

مفضل‌بن‌محمد- مکنّی به ابوالعباس یا ابوعبدالرحمن ازمشاهیر ادبای‌کوفیّین میباشدکه در اشعار و سیر و اخبار و نحو و لغت بصیر بود و ازتألیفات او است:

۱- الاختیارات ۲- الالفاظ ۳- الامثال یا امثال‌العرب که دراستانبول وقاهره‌چاپ شده‌است ۴- العروض ۵- معانی‌الشعر ۶- المفضلیات وآن از اقدم‌کتب‌ادبیّه ومجموعهٔ اشعار اکابر شعرای عرب و حاوی صد وبیست وهشت قصیده میباشدکه‌آنرا بامرابوجعفر منصور عباسی انتخاب وتدوین‌کرده ومصنّفات نامش داده وجزء اوّل‌آن درمصر وبیروت و لیبسیك چاپ و حسن سندوبی سالف‌الترجمة هم شرحش‌کرده است . وفات‌او در سال صد و هفتادم یا شصت و هشتم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۱۶۴ ج ۱۹جم و ۲۹۷۷ ج۴ س وغیره)

ضبیعی لقب بشار بن یسار، سفیان بن محمد و بعضی دیگر بوده و موکول بدان علم است .

ضحاك احمدبن‌عمرو- یا احمدبن محمدبن‌عمرو، حافظ شیبانی ظاهری، مکنّی به ابوبکر، از مشاهیر محدّثین میباشد، شانزده سال در اصفهان قضاوت نمود، کتابهای او درفتنهٔ صاحب زنج در بصره بیغما رفت و تلف شد پس پنجاه هزار حدیث از حفظ خاطر اعاده نمود، وی ظاهریّ المذهب بوده و بقیاس عمل نمیکرد و کتاب **الدیات** درفقه فرقهٔ ظاهریّه که در قاهره چاپ شده از او است و درسال دویست وهشتاد وهفت هجرت درگذشت. (ص۳۹۵ ج۲ نی و۱۲۲۰مط)

ضحاك احنف یا **ضحاك** صخر { بن قیس و بعضی دیگر مصطلح رجال وموکول‌بدان علم میباشد و فقط شرح حال صخر بعنوان لقبش **احنف** نگارش یافته است .

ضریر **ضریس** **ضمری** { دراصطلاح رجالی، **اولی** لقب ابراهیم بن مسلم بن هلال و بعضی دیگر، **دومی** هم بنوشتهٔ بعضی از علمای رجال لقب اصبغ بن عبدالملك، **سیمی** نیز لقب بکر بن امیّه میباشد و شرح حال و تحقیق مطلب موکول بکتب رجالیّه است .

ضمیری[1]

ضمیری **حسین‌اصفهانی** - بعنوان **کمال‌الدین** خواهدآمد .

ضمیری **محمد بن اسحق** - بعنوان **ضمیری** مذکور شد .

ضیاء کاشانی بعنوان ضیاءالدین محمدکاشانی خواهدآمد .

۱- ضمیری - منسوب است بضمیر بروزن «کمیل» دیهی است درغوطهٔ دمشق و بروزن «امیر» شهری‌است از ناحیهٔ شجر از اعمال عمان ولفظ ضمیری بنا بر نوشتهٔ بعضی، لقب رجالی علی بن زیاد میباشد و تحقیق مطلب موکول بکتب رجالیه است.

ضیاءالدین حلی - همان ضیاءالدین سید عبدالله مذکور ذیل است .

ضیاءالدین خجندی - الاصل ، شیرازی المسکن ، (ویا بالعکس) ، هراتی المدفن ، شاعری است فاضل که بوفور فضل وکمال معروف بوده وشرحی برمحصول فخررازی نوشته‌است. مدتی‌درخدمت ملك‌بیغوی سلجوقی‌بود ومدّاحی ویرا نموده وبا شمس‌الدین اوحدی مکاتبه و مراسله داشته و از اشعار او است :

گفتا بهای بوس من‌آمد هزار جان ــــ آن‌هم زلطف‌اواست‌که‌چندان‌بها نکرد

روز ندانم چه‌گونه شب‌کند‌آن‌کس ــــ کز تو امید شب وصال ندارد

امروز کرم‌کن ای‌کرم را پر و بال ــــ کز نیستیم شده است مردار حلال

فرداکه ز اخترم نکوگردد فال ــــ گوهر زکف تو برنگیرم بسفال

درسال ششصد و دهم یا بیست و دویم هجرت درگذشت .

(ص۳۲۵ ج۱مع و ۲۹۸۱ ج۴س)

ضیاءالدین راوندی - در ذیل بعنوان ضیاءالدین فضل‌الله مذکور است .

ضیاءالدین سهروردی - عبدالقادر بعنوان ابوالنجیب خواهدآمد .

ضیاءالدین طبری
ضیاءالدین عاملی
ضیاءالدین یا عبدالصمد
} اولی هرون بن حسن‌که بعنوان **طبری** خواهد آمد ، **دویمی** وسیمی هم برادر شیخ بهائی است که ضمن‌شرح‌حال‌پدرش شیخ‌حسین تحت‌عنوان **عزالدین** خواهدآمد .

ضیاءالدین عبدالقادر سهروردی - بعنوان **ابوالنجیب** خواهدآمد .

ضیاءالدین سید عبدالله - ضمن شرح حال برادرش سید عبدالمطّلب تحت عنوان عمیدی خواهدآمد .

ضیاءالدین عبدالملك‌بن‌عبدالله - بعنوان **امام‌الحرمین** نگارش یافته است .

ضیاءالدین عبیدالله بن سعد بن محمد بن عثمان- قزوینی ، از اکابر علمای عامّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه درمعانی و بیان و فقه واصول

وکلام و تفسیر و علوم عربیّه علاّمهٔ عصر و پیشوای اکابر وقت خود بود، تمامی اوقات او حتی حال سواری و راه رفتن نیز در اشتغالات و افادات علمیّه مصروف میشد، در همه‌گونه مساعدات مالی و مقامی طلاّب علوم دینیّه اهتمام بکار میبرد، بسیار متواضع و نیك‌نفس و اهل خیر بود وازنوشتن نام خود محض بجهت موافقت نام‌عبیدالله بن زیاد ملعون، راضی نمیگردید. ریش او از نوادر و بطوری بلند بوده‌که بقدمهایش میرسید اینك موقع خواب درتوی‌کیسه‌اش میکرد و موقع سواری دوقسمت شده و بطرف راست و چپ میرفت و عوام مصر نیز هنگام دیدنش میگفتند: سبحان‌الخالق، او نیز میگفته است‌که عوام مصر حقاً مؤمن هستند زیرا از صنعت بصانع استدلال مینمایند. عزّالدین ابن‌جماعة، ملاسعد تفتازانی و بعضی از اکابر دیگر از تلامذهٔ وی هستند. طاهر بن حبیب بدو نوشت:

قل لرب‌العلی و من طلب‌العـــــــلم مجدا الی سبیل‌السواء
ان اردت‌الخلاص من‌ظلم‌الجهــــــــل فما تهتدی بغیرالضیاء

ضیاءالدین درپاسخ‌آن نوشت:

قل لمن یطلب الهدایة منی خلت لمع‌السراب برکة ماء
لیس عندی من‌الضیاء شعاع کیف یبغی‌الهدی من‌اسم‌الضیاء

وفات ضیاءالدین در سال هفتصد و هشتادم هجری واقع‌گردید. (ص۳۲۵ت)

ضیاءالدین **عراقی** - بعنوان‌آقاضیاء نگارش داده‌ایم.

ضیاءالدین **فضل‌الله بن علی بن عبیدالله** - حسنی‌راوندی‌کاشانی(چنانچه‌مشهور است) یا فضل‌الله بن علی بن‌حسن، یا فضل‌الله بن علی بن‌هبة‌الله بن علی بن عبدالله (چنانچه درکلمات بعضی از ارباب تراجم است) کنیه‌اش **ابوالرضا**، سیدی است جلیل عالم بلیغ فرید دهر و علاّمهٔ عصر، حاوی فضل موروثی و مکتسب، جامع جلالات نسب و شرافت حسب. از اعاظم مشایخ اجازه میباشدکه شیخ محمد بن طوسی‌پدرخواجه‌نصیر وشیخ‌منتخب‌الدین (متوفی‌بسال۵۸۵ه ق = ثفه) وابن‌شهرآشوب مازندرانی (متوفی بسال ۵۸۸ه ق = ثفح) و بعضی از اکابر دیگر ازتلامذهٔ وی بوده

واز او روایت مینمایند و او نیز از تلامذهٔ شیخ ابوعلی ابن شیخ‌طوسی شیخ‌الطائفه‌است که بواسطهٔاو از شیخ‌الطائفه روایت‌کرده وگاهی بدو واسطه از او وازشیخ‌نجاشی روایت میکند چنانچه‌ازشیخ‌مفید وسیدمرتضی وسید رضی نیز بدو واسطهٔ دیگرروایت‌مینماید.

از تألیفات او است :

۱- **ادعیة‌السر** ۲- **الاربعون‌حدیثا** که درذیل‌بنام **سنة‌الاربعین** مذکور است ۳- **ترجمة العلوی للطب‌الرضوی** درشرح رساله‌ای موسوم به **رضویه** و مشهور به **طب‌الرضا ع** که‌آن‌حضرت بدرخواست مأمون عباسی در اصول حفظ‌الصحة مرقوم فرموده‌اند ۴- **تفسیر الراوندی** که نامش **الکافی**است ۵- **حاشیهٔ غرر ودرر سیدمرتضی** ۶- **الحماسة** ۷- **سنة‌الاربعین فی‌سنةالاربعین** که شرح چهل حدیث است و درسال پانصد و چهلم هجرت تألیف شده است ۸- **شرح الرسالة الذهبیة** که بنام **ترجمه** مذکور شد ۹- **ضوءالشهاب فی‌شرح الشهاب** ۱۰- **قصص الانبیاء** ۱۱- **الکافی** که تفسیر قرآن مجید است ۱۲- **الموجز الکافی فی‌علم العروض والقوافی** ۱۳- **نظم‌العروض‌للقلب** (فی‌القلب‌خ‌ل) **المروض** ۱۴- **النوادر** واشهرازهمه‌کتاب **ضوءالشهاب** مذکور است که‌کتاب شهاب نام قاضی قضاعی محمد بن سلامهٔ محدّث عامی‌آتی‌الترجمة را (که بین‌الخاصة نیز دارای اعتبار بوده و حاوی‌کلمات حقائق سمات‌حضرت رسالت‌ص است) شرح‌کرده ومجلسی نیز بسیارش ستوده وگوید در اثبات‌کثرت تبحّر او در لغت و ادب و فهم معانی اخبار، برهانی قاطع بوده و دارای فوائد بسیاری است که درهیچ‌کدام ازکتب‌عامّه وخاصّه دسترس‌نمیباشد. سمعانی‌گویدکه بکاشان رسیدم، بعزم زیارت سید ابوالرضا ضیاءالدین راوندی بخانه‌اش رفتم، درخانهٔ اوآیهٔ تطهیررا باگچ نوشته‌بودند، بعدازملاقات، بیشتر ازآنچه شنیده بودم دیدم، احادیث بسیاری ازخودش‌شنیده ونوشتم، چند قطعه از اشعار اورا نگاشتم وازجملهٔ اشعار او است‌که بخط‌خودش برای‌من نوشت:

هل‌لك یا مغرور من زاجر او حاجز عن جهلك الغامر
امس تقضی وغد لم یجئی والیوم یمضی لمحة الباصر
فذالك العمر كذا ینقضی ما اشبه الماضی بالغابر

چنانچه از زمان اساتید و تلامذهٔ مذکور او استکشاف میشود از رجال اواسط قرن‌ششم هجرت بشمار میرود ، با طبرسی مفسّر، ابوالفتوح رازی ونظائر ایشان معاصر بود ودر سال پانصد و چهل و هشتم هجرت نیز (چنانچه ازکتاب درجات رفیعهٔ سیدعلی‌خان‌مدنی

نقل شده) در قید حیات بوده و لکن سال وفاتش بدست نیامد.

مخفی نماند که **ابوالمحاسن سید احمد** بن فضل‌الله ملقب به **کمال‌الدین**، پسر سید ضیاءالدین، عالمی بوده فاضل و محمودالسیرة و قاضی کاشان. پسر دیگرش سید **ابوالحسن عزالدین علی بن‌فضل‌الله** نیز عالم‌فاضل‌فقیه‌ثقه و ادیب‌شاعر و باشیخ منتخب‌الدین (متوفی بسال۵۸۵ه ق = ثفه) معاصر بود، تفسیری نیز تألیف داده‌که به‌**تفسیرعزالدین** معروف ومدرسه‌ای بی‌نظیر نیز در کاشان بنا نهاده‌است. سال‌وفات این دو برادر نیز بدست نیامد.

(ملل وص۵۱۴ت و ۱۹۰هب و۳۹۵ ج۲نی و۳۲۴مس و۳۲۲ ج۱۰عن ومتفرقات ذریعة)

ضیاءالدین **محمدکاشانی** - معروف به **ضیاء کاشانی** از شعرای علمای کاشان میباشدکه دراصل از ری، نشأتش درکاشان، تخلص شعری او **ضیا**، اصل لقبش **ضیاءالدین** بوده واز اشعار او است:

زاهد بخرابات بیاراست مترس ترسی‌که دراین راه خطرهاست مترس
آن‌کس‌که ز ترس او نیائی بر ما پنهان زتو در خرابه با ما است مترس

نیز از اشعار او است‌که هنگام درد چشمهایش‌گفته است:

از خلق زمانه پاکشیدن خوشتر درگوشهٔ عزلت آرمیدن خوشتر
زنهار ضیا علاج چشمت نکنی اوضاع زمانه را ندیدن خوشتر

درسال یك هزار و بیست و چهارم هجرت درگذشت.

(ص ۱۶۶ض و ۲۹۸۰ ج ۴ س و متفرقه)

ضیاءالدین **نصرالله بن ابی‌الکرم** - درباب کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهد آمد.

ضیاءالدین **نورالله بن‌محمدشاه**- بن مبارزالدین مندما بن‌الحسین بن نجم‌الدین محمود حسینی مرعشی شوشتری، عالم عادل فاضل‌کامل متقی، از اکابر علما و اولیای مقدسین عهد شاه‌اسمعیل اول صفوی (۹۰۶-۹۳۰ه ق) میباشدکه در ریاضیات نیز مهارتی بسزا داشته واز تألیفات او است:

شرح‌الزیج‌الجدید و**کتابی درطب** و**ماة باب فی‌الاسطرلاب**. وسال‌وفاتش بدست نیامد.

(باب نون ریاض‌العلما)

ضیاءالدین **هرون بن حسن بن علی** - بعنوان **طبری** خواهدآمد .

ضیاءالدین **یوسف بن یحیی بن حسین** - ملقّب به **ضیاءالدین** ، از افاضل علمای یمن ومؤلف کتاب نسمةالسحر فی من تشیع وشعر میباشدکه بسال یك هزار ویکصد وبیست و یکم هجرت درچهل وسه سالگی درصنعای یمن درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

ضیائی **میرزا جهانگیرخان** - بعنوان **ناظم‌الملك** خواهدآمد.

ضیائی **حاج سیدعلی** - بعنوان **سدهی** مذکور شد .

سپاس بیکران که حرف ض نقطه‌دار نیز بتوفیق الهی بپایان رسید و بحرف **ط** بی نقطه شروع میشود .

باب «ط»

(بی نقطه)

طائفی منسوب است بطائف وآن بنوشتهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی‌است در یك روزگی مکّه‌که خرما وانگور زیاد دارد وبمزارع وصحاری بسیاری مشتمل است. نام اصلی‌آن وجّ میباشد و طائف گفتن‌آن بجهت احاطهٔ دیوار بگرداگرد‌آن است. بهرحال لفظ طائفی دراصطلاح رجالی لقب‌ابراهیم طائفی، محمّد بن‌مسلم، یحیی‌بن‌سلیم وبعضی دیگر بوده وشرح‌حال ایشان موکول بدان‌علم شریف‌است.

طائی[1]

طائی **جعفر بن عثمان** - یا عفان یا غفار طائی، مکنّی بابوعبدالله، از طراز اوّل شعرای‌اهل‌بیت رسالت‌ع میباشد، وقتی شرفیاب‌حضور مبارك حضرت صادق ع شد و مشمول الطاف‌آن‌حضرت‌گردید و چندی ازاشعار خود را که درمصیبت امام حسین‌ع‌گفته بوده فرو خواند، آن‌حضرت وحاضرین‌گریه‌کرده وفرمود یا جعفر، والله ملائکهٔ مقرّبین خداوندی دراینجا حاضر، و این‌مرثیه را شنیده ومثل ما بلکه بیشتر از ماگریستند وخداوند عالم همین‌ساعت، ترا بخشید و بهشت را بتو واجب گردانید. الحدیث، واز اشعار جعفر است:

الا یا عین فابکی الف عام   **وزیدی ان قدرت علی‌المزید**

۱- **طائی** - در اصطلاح رجالی، لقب ابان بن ارقم، احمد بن مبشر، اسحق‌بن‌بريد وجمعی دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان موکول بدان‌علم است. درشرح‌حال ابان ازتنقیح‌المقال گوید‌که نسبت طائی، بدیه طاء نامی است از مصر و یکی دیگر از غربیه و یا خود نسبت‌آن بقبیلهٔ طی میباشد ونام طی، جلهم بوده (بروزن‌گندم یا بلبل).

اذا ذکر الحسین فلا تملی　　وجودی الدهر بالعبرات جودی

جعفر درحدود سال یکصد و پنجاهم هجرت وفات یافت.

(ص۵۸ ج۱۷ اعیان الشیعة وکتب رجالیه)

طائی حبیب بن اوس - درباب کنی بعنوان **ابوتمام** خواهدآمد.

طائی خالد بن معدان - طائی ، ازفضلای تابعین واز اهل صلاح ونجدت و دین بود . در اوقاتی که عبدالله بن عباس از طرف حضرت امیرالمؤمنین ع حکومت بصره را داشته خالد را رئیس لشگر نمود و برای کمك معقل بن قیس (که بامر آن حضرت در اهواز با ناجی خارجی محاربه میکرده) باهواز فرستاد ودر نامه‌ای که بمعقل رقم کرده وخالد را بهمان اوصاف مذکور ستوده است. ابن شهراشوب درمناقب خود چهار بیت مشهور درمرثیهٔ حضرت حسین ع را بخالد نسبت داده که اوّل آنها این است :

جاؤوا برأسك یا ابن بنت محمد　　مترملا بدمائه ترمیلا

ازاینجامعلوم می‌شودکه خالد بعدازوقعهٔ کربلا درقیدحیات بوده است وازبعض کلمات مجلسی استکشاف میگرددکه خالد درآن موقع درشام بوده وآن اشعاررا نیزدرآنجا انشانموده است.

(تنقیح المقال وکتب رجالیه)

طاحی لقب رجالی محمد بن علی میباشد وشرح حالش موکول بدان علم است.

طارمی منسوب است بطارم وآن معرّب تارم بفتح **را** میباشدکه بنوشتهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی است مابین قزوین وگیلان که شهرمشهوری نداشته و بجبال و دیهات بسیاری مشتمل است . نیز شهری است کوچك درآخر حدود فارس از سمت کرمان و شیخ جواد طارمی (که شرح حالش را بعنوان زنجانی نگارش دادیم) منسوب بناحیهٔ مذکور است .

طاش کبری زاده یا **طاش کوپری زاده** } که گاهی حرف اوّل آن را با تای نقطه‌دارهم می‌نویسند عنوان مشهوری مولی **احمد بن مصطفی بن خلیل**، ملقّب به **عصام الدین** و مکنّی به **ابوالخیر** از اعاظم علمای عثمانیّه میباشدکه در اکثر علوم

متداوله خصوصاً درعلم معانی وکلام مشهور بین‌الانام بود ، بواسطهٔ تألیفات‌نافعهٔ بسیاری که دارد شهرت بی‌نهایت یافت ، مدتی درحلب وآنکارا و بروسه و ادرنه قضاوت نمود، عاقبت نابیناگردید و درآن‌حال ، وسائل معاش کافی از طرف دولت برای او مقرّر شد بهمین جهت علاوه برتصفیه و اصلاح تألیفات قدیمه بتألیفات دیگر نیز موفق‌آمد :

۱- **آداب‌البحث والمناظرة** که بارها باچندین کتاب دیگرچاپ‌شده‌است ۲- **الاستیفاء لمباحث الاستثناء** ۳- **الجامع** در منطق ۴- **حاشیة التجرید للشریف** ۵- **حاشیة الکشاف** ۶- **شرح‌آداب‌البحث** مذکورکه دراستانبول‌چاپ‌شده‌است ۷- **شرح دیباجة‌الطوالع** ۸- **شرح دیباجة‌الهدایة** ۹- **شرح‌العوامل‌المأة للشیخ‌عبدالقاهرالجرجانی** ۱۰- **شرح‌الفوائدالغیاثیة من علمی‌المعانی والبیان** که‌کتاب فوائد مذکور عضدالدین ایجی را شرح‌کرده ودراستانبول‌چاپ شده است ۱۱- **شرح مفتاح‌العلوم سکاکی** که فقط قسم سیم‌آن را شرح‌کرده است ۱۲- **الشفاء لادواء الوباء** ۱۳- **الشائق‌النعمانیة فی‌علماءالدولة العثمانیة** ۱۴- **الشهودالعینی فی‌تحقیق مباحث‌الوجودالذهنی** ۱۵- **اللواء المرفوع فی‌حل‌مباحث‌الموضوع** ۱۶- **المختصر** درنحو ۱۷- **مسالك‌الخلاص فی‌مهالك‌الخواص** ۱۸- **المعالم** درکلام ۱۹- **مفتاح‌السعادة‌ومصباح‌السیادة** دراقسام و انواع علوم وموضوعات‌آنها ومصنّفات مشهوره درهریك‌ازآنهاکه درحیدرآباد دکن چاپ شده است وغیر اینها . اشهر از همه‌کتاب **شقائق** مذکور استکه در مصر در حاشیهٔ وفیات‌الاعیان ابن‌خلّکان چاپ شده وشرح حال یکصد وپنجاه تن ازمشایخ وعرفا و سیصد و هفتاد ویك تن از علمای دولت عثمانیّه را از سال ششصد ونود و نهم هجرت (که تاریخ تأسیس‌آن دولت‌است) تا زمان‌خودکه عهدسلطان‌سلیمان‌خان قانونی (دهمین سلاطین عثمانیّه ۹۲۶ـ۹۷۴ه ق) است حاوی میباشد .

صاحب ترجمه بسال نهصد و شصت و هشتم هجرت در شصت و هفت سالگی در استانبول وفات یافت و درجوار مقبرهٔ سید ولایت از محلّهٔ عاشق پاشا مدفون‌گردید .

طاش‌کوپری بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام قصبه‌ایست درچهل وچهارکیلومتری سمت‌شرقی ولایت قسطمونی از بلاد عثمانیّه وگویا صاحب ترجمه را طاش‌کوپری زاده‌گفتن بجهت ولادت او ویا بسبب نشو و نما یافتن او درآن قصبه بوده است .

(س ۴۰ ج ۵ فع و ۲۹۸۵ ج ۴ س و ۱۲۲۱ مط)

طاطری[1]

طاطری **علی بن حسن بن محمد** - طائی طاطری، فقیه محدّث واقفی کوفی، مکنّی به **ابوالحسن**، از وجوه و اعیان و مشایخ واقفیّه ، استاد حسن بن محمد بن سماعهٔ صیرفی حضرمی ، درمذهب خود شدیدالعناد وکثیرالتعصّب واز اصحاب حضرت امام موسی‌کاظم ع بوده است . درفقه و تأیید و نصرت مذهب خود کتابها تألیف داده و بقول نجاشی و علاّمه ، درنقل حدیث محل وثوق بلکه موافق آنچه از عدهٔ شیخ نقل شده روایات تمامی طاطریون معمول بفرقهٔ محقّهٔ امامیّه بوده است . باری علی بن حسن طاطری در سال دویست و شصت و سوم هجرت درگذشته و طاطری گفتن او نیز بجهت آن بوده‌که البسهٔ طاطریه می‌فروخته است .

(کتب رجالیه و ۲۹۲هب)

طاقی **محمد بن علی بن نعمان** - بعنوان **مؤمن‌الطاق** خواهد بود.

طاقی **محمدبن عمر بن محمد بن حمید** - بزّاز، معروف به **ابن بهته** (که جدّش محمد را بهته میگفته‌اند) از اهل باب‌الطاق بغداد و از مشاهیر محدّثین بود ، از جمع‌کثیری استماع حدیث نموده و جمعی از وی روایت کرده‌اند . احمد بن محمد بن عتیقی‌گویدکه حال محمد بن عمر را از ابوبکر برقانی پرسیدم‌گفت بی‌عیب‌بوده و لکن درمذهب او چیزی هست وگویندکه طالبی است، احمد

۱- **طاطری** - در تنقیح‌المقال گوید : نسبت‌آن ببیع و فروش ثیات و البسهٔ طاطریه میباشد که منسوب بطاطری است . در مراصد گوید : طاطری دیهی است و نمی‌دانم‌که درکجا است . نیز درتنقیح از بعضی نقل‌کرده است‌که درمصر و دمشق فروشندهٔ کرباس و لباس سفید را طاطری گویند و درجایی دیدم‌که طاطر شهری است درساحل دریا و درآنجا لباسهائی بافندکه بجهت انتساب‌آن بطاطریه موسوم میباشند . بهرحال لفظ طاطری در اصطلاح رجالی ، لقب سعد بن محمد ، علی بن حسن ، محمد بن خلف ، محمد طاطری ، یوسف بن ابراهیم وغیر ایشان میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف‌است و درصورت اطلاق ونبودن‌قرینه راجع به **علی بن حسن** مذکور است‌که بشرح حال اجمالی وی می‌پردازیم .

پرسید یعنی شیعی است گفت بلی و احمد گوید که محمد بن عمر ثقه است و در رجب سیصد و هفتاد وچهارم هجرت درگذشت. (ص ۳۴ ج ۳ تاریخ بغداد)

طالب آملی در ذیل بعنوان **طالب مازندرانی** مذکور است.

طالب اوف **عبدالرحیم بن ابوطالب** - بن علی‌مراد نجار تبریزی ، معروف به **طالب‌اوف**، در اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت از مشاهیر



عکس آقای عبدالرحیم طالب‌اوف - ۱

قفقازیهٔ روس بود ، ولادتش بسال هزار و دویست و هفتاد و دویم هجری قمری در تبریز واقع شد ، عمر او در تمرخان شوره از بلاد قفقازیه صرف و هم در سال‌هزار وسیصدو بیست وهشت هجری‌قمری در آنجا درگذشت . در مشروطیت‌ایران‌اهتمام تمام داشته و **ترجمهٔ پندنامهٔ امپراطور روم، ترجمهٔ فیزیك مختصر، ترجمهٔ هیئت جدید فلاماریون‌مختصر، سفینهٔ طالبی، کتاب احمد مسائل الحیات ، مسالك‌المحسنین** ، **نخبهٔ سپهری** از آثار قلمی او میباشد و در بعضی‌از آنها جملاتی دیده‌میشودکه بحسب ظاهرمخالف مقرّرات مطاعهٔ اسلامیّه میباشند وتحقیق آنها خارج از وضع کتاب است . (اطلاعات متفرقه)

طالب جاجرمی بعنوان **جاجرمی** طالب نگارش یافته است.

طالب شیرازی **عبدالله خان پسر احمدخان**- از شعرای اوائل قرن چهاردهم هجرت میباشد واز او است :

مصوّرآمد و چشم ترا بناز کشید چو شام هجر تو زلف ترا درازکشید
بحیرتم که چرا بعد مرگ زنده نشد اگر جنازهٔ محمود را ایازکشید

درسال هزار و سیصد و ششم هجرت وفات و دربیرون درب حافظیّه مدفون شد.

(ص ۵۶۲ عم)

طالب کلیم بعنوان **کلیم کاشانی** خواهدآمد .

طالب مازندرانی شاعری‌است ایرانی از اهل آمل مازندران که بهندوستان رفته و مورد عنایات اکبرشاه وجهانگیر شاه شد، بمنصب ملک‌الشعرائی مفتخر گردید ، دیوانی مشتمل برچهارده هزار بیت داده و از او است .

هر سنگ که برسینه زدم نقش تو بگرفت آن هم صنمی بهر پرستیدن من شد

طالب بسال هزار و سی و پنجم قمری هجرت درکشمیر درگذشت.

(ص ۲۹۸۸ ج ۴ س)

طالقانی[۱]

طالقانی **احمد بن اسمعیل** - درباب کنی بعنوان **ابوالخیر** خواهدآمد .

طالقانی **اسمعیل بن عباد** - درباب کنی بعنوان **ابن عباد** خواهدآمد.

۱ـ **طالقانی** - منسوب‌است بطالقان (بفتح‌لام) وآن نام دوموضع‌است: یکی بلده‌ایست در خراسان مابین بلخ و مروکه بنوشتهٔ بعضی ، اکبر بلاد خراسان است و دیگری شهری و ناحیه‌ایست مابین قزوین و ابهر که بچندین قریه مشتمل میباشد وهمین طالقان است که دراخبار امام قائم منتظر، عجل‌الله فرجه مذکور و جمعی از مردمان‌آن از انصارآن بزرگوار خواهند شد و دراینجا بعضی ازمعروفین بهمین نسبت طالقانی را تذکر میدهد و دراصطلاح رجالی لقب احمد بن محمد بن حمزة ، اسماعیل بن عباد ، حیدر بن شعیب، محمد بن ابراهیم بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

طالقانی ملانظرعلی - عالم عامل، فقیه کامل، حکیم متکلم اصولی محقق مدقق، عابد زاهد واعظ، حافظ قرآن، مقیم تهران، مایهٔ فخر اسلامیان، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت، بنابرآنچه از کلمات خودش استظهار شده از تلامذهٔ صاحب جواهر شیخ مرتضی انصاری میباشد و هریك از تألیفات متنوعهٔ عربی وپارسی او درانبات تبحر و دقت نظر وی برهانی قاطع میباشد:

۱- اجتماع الامر والنهی ۲- اشتراط الحس فی قبول الشهادة ۳- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری ۴- حجیة الخبر الواحد ۵- رساله‌ای در فنا ۶- کاشف الاسرار که تا حال دو مرتبه در تهران چاپ شده و محل استفادهٔ عوام و خواص است **۷- مناط الاحکام** که با چند فقرهٔ دیگر از تألیفات مذکوره در تهران چاپ شده است. صاحب ترجمه بسال هزار و سیصد و ششم هجرت درمشهد مقدس رضوی ع برحمت ایزدی نایل آمد و نسبت او بطالقان خراسان است نه قزوین. (ص۱۱۱ج۱عه و۲۶۹ ج۱ذریعة)

طامةالکبری **احمدبن‌عمر** - بعنوان **نجم‌الدین‌الکبری** خواهدآمد.

طاوس لقب سیدمحمد بن اسحق، جدّعالی بنی‌طاوس چنانچه درباب کنی تحت‌عنوان ابن‌طاوس‌احمدبن‌موسی نگارش خواهدیافت.

طاوس آل طاوس بعنوان **ابن طاوس** علی‌بن موسی درباب‌کنی خواهدآمد.

طاوس ابن کیسان ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکور است.

طاوس‌الحرمین **اقبال** - نامی است غلام حبشی، کنیه‌اش **ابوالخیر**، لقبش **طاوس‌الحرمین**، نامش **اقبال** که بسیار زاهد و متقی بود. چون خواجه و مالکش ورع و طاعت و زهد و ریاضت اورا مشاهده نمود اصرار میکرد که چیزی از وی درخواست نماید لکن اقبال هم امتناع داشته و اصلاً چیزی از وی نمیخواست عاقبت بعد از الحاح بسیار گفت اگر میخواهی، مرا خالصاً لوجه‌الله آزادکن. خواجه‌گفت که سالها است تراآزادکرده‌ام ودرحقیقت تو خواجه‌بوده ومن بندهٔ‌توهستم،

پس اقبال خواجهٔ خود را وداع کرد و در بغداد بخدمت یکی‌از مشایخ رسید و ازطرف‌او بلقب طاوس‌الحرمین ملقّب شد و بامر او بحجاز رفت ، شصت سال در مکّه و مدینه مجاورت‌گزید ، درتمامی عمر خود چیزی ازکسی نخواست تا بسال سیصد وهشتاد وسوم یا چهارم هجری قمری درگذشت . بنا براوّل ، جملهٔ : **مقبول جهان اقبال بود** = ۳۸۳ وبنا بردوّیمی، یکی‌ازدو جملهٔ : **میراقبال** = ۳۸۴ و**طاوس حرمین** = ۳۸۴ مادّهٔ تاریخ وفات‌او است . (ص ۲۱۰ ج۲ خه)

طاوس‌الحرمین **علی بن احمد بن محمد** - بعنوان **طرسوسی** خواهدآمد .

طاوس **ذکوان بن‌کیسان** - در ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکور خواهد شد .

طاوس‌الفقرا **شیخ‌ابونصر سراج** - از اکابر مشایخ عرفای اواخرقرن‌سیم‌هجری طوس میباشدکه علوم شریعت وفنون‌طریقت و اصول حقیقت را جامع ، بالخصوص درمعاملات و ریاضیّات بارع ومرشد بسیاری از ارباب طریقت بود. درمراحل عرفانی ، نسبت ، بسرّی سقطی و سهل تستری داشته وصحبت ایشان و جمعی دیگر از مشایخ را دریافته بود . بالجملة مقامات عالیه‌اش در میان این طبقه مسلّم ، کرامات بسیاری بدو منسوب ، بنوشتهٔ تذکرةالاولیاء یگانهٔ مطلق وپیر برحق بوده و در حال حیات خودگفته بوده است جنازه‌ای‌که از پیش قبر من بگذرد مقرون برحمت و مغفرت خواهد بود اینك عادتشان بدان جاری‌شده‌که مردگان خودشان را ازپیش قبر او میبرند و اندکی توقف می‌کنند پس‌ازآن نقل بمدفن می‌نمایند . از تألیفات او است : **۱- اثبات نبوت وخلافت ۲- اسرار مکتومه ۳- تطبیق‌شریعت وطریقت ۴- لمع در طریقت** . وی در حدود سیصد تمام هجرت درگذشت .

(ص ۱۷ ج ۳ مه و ۲۰۰ ج ۴ فع)

طاوس‌الفقیه یا **طاوس‌یمانی** همان طاوس بن‌کیسان‌است‌که در ذیل ضمن طاوسی‌ابوالفضل مذکور است.

طاوسی **ابوالفضل عراقی بن محمد** - بن عراقی قزوینی، ملقّب به **رکن‌الدین**، معروف به **طاوسی**، از اکابر علمای علم‌خلاف بلکه از ائمهٔ آن فنّ بود، درجدل و مناظره دستی توانا داشت و مرجع استفادهٔ جمعی ازافاضل بود. سه کتاب مبسوط و متوسط و مختصر درآن علم تألیف داد و در چهارم جمادی‌الاخرهٔ ششصد تمام قمری هجرت درگذشت. ابن‌خلّکان گوید از جمعی از اهل بلادش مسموع‌گردید که در قزوین گروهی است معروف بهمین نسبت طاوسی که بزعم خودشان از نسل طاوس بن‌کیسان تابعی میباشند و محتمل است که ابوالفضل عراقی نیز ازآن‌گروه باشد. امّا **طاوس بن‌کیسان** مذکورکه خولانی یمانی مهرانی وکنیه‌اش **ابوعبدالرحمن** بوده وگاهی **طاوس‌الفقیه** نیزگویند از اولاد فرس واز اهل یمن، از اکابر و اعلام تابعین، بسیار عابد و زاهد، فقیهی‌است جلیل‌القدر، درتفسیر داناترین مردم. چهل مرتبه حج‌کرد، چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز خفتن خواند، از ابن‌عباس و ابوهریره استماع حدیث نمود ودرهفتم ذی‌الحجهٔ سال‌یکصد وپنجم یا چهارم یا ششم هجرت درمکّه وفات‌یافت، هشّام‌بن عبدالملك برجنازه‌اش‌نمازخواند و ازکثرت‌ازدحام بیرون‌آوردن‌جنازه ممکن نبود تاآنکه ابراهیم بن هشّام مخزومی امیر مکّه پاسبانها معیّن نمود و اینکه قبری را در بعلبك بطاوس نسبت دهند اشتباه است وبنا برمشهور طاوس نام‌اصلی وی میباشد. از ابوالفرج ابن‌الجوزی نقل شده‌که نام اصلی او **ذکوان** بوده و طاوس لقبش میباشد.

در معارف ابن‌قتیبه بتشیّع طاوس یمانی تصریح شده و در روضات‌الجنّات نیز اورا در عداد فقهای شیعه شمرده و نیز از او نقل‌کرده است‌که‌گوید: شبی‌نزدحجرالاسود بودم درآن موقع حضرت علی بن‌الحسین ع وارد شد و اندیشیدم‌که مردی از اهل بیت رسالت است و باید دعای اورا بشنوم پس شنیدم‌که در اثنای دعا میگفت: **عبدك بفنائك سائلك بفنائك مسکینك بفنائك**. طاوس‌گوید پس هروقتیکه این دعا را خواندم فرج و گشایشی‌دیدم. درروایت دیگراینکه طاوس بعضی‌ازائمه ع را شنیدکه درسجده میگفته ویا امرکردکه درسجده بدین روش خدارا بخوانند: **الهی عبیدك بفنائك مسکینك بفنائك**

سائلك بفنائك فقيرك بفنائك. در روضات بعداز نقل این جمله‌گوید‌که این اذکار برای اجابت دعا مجرّب است. نیز طاوس‌گوید‌که با جمعی از عبّاد و زهّاد برای طلب باران دعا وتضرّع‌کردیم لکن اثری نمیدیدیم تاآنکه حضرت علی بن‌الحسین ع تشریف‌آورد پس‌از استحضار از دعا و تضرّع و ندیدن اثر فرمودندآیا بهمین حال‌که دارید از خدا سؤال میکنید؟ عرض‌کردیم پس چطور باید سؤال‌کنیم؟ آن‌حضرت رو بخاك‌گذاشته و شروع بگریه‌کرد وگفت: **اسئلك اللهم بحبی لك او بحبك ایای ان تنزل علینا الغیث**. سر از سجده بر نداشته باران‌آمد.

نیز طاوس‌گوید: در زیر ناودان از مسجدالحرام مردی را دیدم‌که مشغول دعا وگریه و زاری است پس بعداز اتمام نماز، نزد وی رفته و دیدم‌که علی بن‌الحسین ع است‌گفتم یاابن‌رسول‌الله ترا بدین‌حال دیدم وحال‌آنکه بجهت سه چیز اصلاً خوفی برای تو نیست: فرزند رسول‌خدا بودن، شفاعت‌آن‌حضرت و رحمت‌خدا، فرمود یاطاوس‌امااوّلی سبب‌امن وامان نمیشودخداوندعالم‌فرموده‌است: **فَلَاأَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ**. همچنین شفاعت‌جدّم‌تأمین‌نمی‌کند خداوندعالم‌فرموده‌است: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ**. همچنین‌است رحمت‌خداکه‌فرموده‌است: **إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**. ومن‌نمیدانم که محسن هستم یانه. نیز طاوس‌گوید مردی را دیدم‌که دست در استار کعبه‌کرده و این ابیات را می‌خواند:

اَلَا أَيُّهَا الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَتِي ... شَكَوْتُ إِلَيْكَ الضُّرَّ فَاسْمَعْ شِكَايَتِي

تاآخر، که دردیوان‌المعصومین‌نقل‌کرده‌ایم. ازاحیاءالعلوم‌نقل‌است‌که هشّام‌بن‌عبدالملك در ایّام خلافت، حج‌کرد و احضار یکی‌از اصحاب را امر دادگفتند طبقهٔ اصحاب‌تماماً منقرض شده‌اند وکسی از ایشان در قید حیات نمیباشد، گفت یکی از تابعین را حاضر کنند پس طاوس یمانی را حاضرکردند، طاوس‌کفش خود را در روی فرش خود هشّام، بیرون‌کرد والسّلام علیك‌گفت‌بدون‌اینکه‌کنیهٔ اورا مذکورداردکه معمولاً ادب واحترام مرسوم بود، باميرالمؤمنین نیز مخاطبش نداشت، پیش‌او نشسته واز وی تفقّدحال‌نمود

گفت : کَیْفَ اَنْتَ یٰاهُشام . غضب برهشام مستولی شد وگفت چه‌چیز باین‌کارت وا داشت؟ طاوس گفت مگر چکاری کردم ؟ هشام دیگر در غضب شد و گفت : کفش بر روی فرش من بیرون کردی ، امیرالمؤمنین نگفتی ، کنیه‌ام را بزبان نیاوردی ، بزمین نشسته و احوال پرسم شدی که خارج از وظیفهٔ رعیّت است . طاوس گفت : اما کفش ، روزی پنج مرتبه درپیش خدا بیرونش میکنم و اصلاً برغضب نمی‌آید ، امیرالمؤمنین گفتن را هم بجهت دروغ بودن خوش نداشتم زیراکه اکثر مؤمنین از امارت تو راضی نیستند ، اما اسم گفتن وکنیه نگفتن هم بجهت آن بوده‌که خداوند عالم درقرآن مجید بعضی‌از دشمنان‌خودرا باکنیه مذکور داشته مثل ابولهب و بالعکس دوستان خود را با اسامیشان ذکر کرده مثل داود و یحیی و عیسی و موسی ، اما نشستن و بپا نایستادن بجهت آن است‌که از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شنیده‌ام‌که فرمود اگر خواهی اهل جهنّم را ببینی مردی را نگاه‌کن‌که خودش نشسته و دیگران در اطراف‌او بپا ایستاده باشند . هشام متأثر شد و خواستار موعظه‌گردید ، طاوس گفت : نیز از آن‌حضرت شنیده‌ام‌که در جهنّم مارهائی مثل تلها و عقربهائی مانندهٔ قاطرها باشد ، امیر و حاکمی را می‌گزندکه نسبت برعیّت خود بعدالت رفتار نکند . تشیّع طاوس، موافق آنچه از ابن‌قتیبه و روضات‌الجنّات‌نقل کردیم ازمکالمات‌او با هشام و همچنین حضرت علی ع را مکرّراً باعبارات‌امیرالمؤمنین ذکر کردن (که خلاف سلیقهٔ معمولی عامّه است) و نیز از دیگر قضایای مذکورهٔ واقعه مابین‌او و حضرت سجّاد ع ظاهر و موالات او با خانوادهٔ رسالت بلکه‌تعصّب واستقامت و رسوخ او درشرعیّات واضح می‌گردد . لکن در تنقیح‌المقال ، بعضی از اخبار منافی موالات و تشیّع اورا نیز نقل‌کرده وگویدکه درکتب رجالیّه چیزی‌ازمدح وقدح‌طاوس ذکر نشده و ازتتبع اخبارش استظهار میشودکه از عبّاد و زهّاد عامّه بوده، درمکّه با عبادت مجاورت‌گزیده ، عدو و دشمن اهل‌بیت هم نبوده است . در پایان‌کلامش گوید بعید نیست‌که اخبار و روایات او از قبیل اخبار موثّقه باشد . بالجملة بسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد.

(تنقیح‌المقال و ۳۹۹ ج۲نی و ۳۳۶ت و ۲۵۳ و ۳۴۴ ج ۱کا وغیره)

طاوسی **علی بن موسی** - در باب کنی بعنوان **ابن‌طاوسی** خواهدآمد.

طاهرانجدانی بعنوان **شاه طاهر** انجدانی نگارش یافته است .

طاهرجزری **شداد بن ابراهیم بن حسن**- مکنّی بابوالنجیب ، ملقّب بطاهر جزری ، از شعرای عضدالدولهٔ دیلمی میباشد ، وزیر مهلبی را مدیحه‌گفته و در سال چهارصد و یکم هجری قمری وفات یافته و از او است‌که در ذمّ صوفیّه‌گفته است:

ایا جیل التصوف شر جیل **لقد جئتم بـامر مستحیل**
افی‌القرآن قال لکم الهی **کلوامثل‌البهائم وارقصوالی**

(ص ۲۷۰ ج ۱۱ جم)

طاهرزاده **میرزا علی‌اکبر** - طاهرزاده ، متخلّص بصابر، از مشاهیر شعرای ققفازیّهٔ روس دراوائل قرن حاضرچهاردهم قمری هجرت‌میباشد که مذهب شیعی داشت ، ولادتش در دهم ذی‌الحجهٔ هزار و دویست و هفتاد و هشت در شماخی‌که قصبهٔ بلاد شیروان روسیّه است واقع‌شد، دربیست وهشتم رجب هزار وسیصد و بیست و نهم هجرت قمری وفات یافت. شرح حال اجمالی او موافق آنچه در اوّل‌کتاب هوپ‌هوپ‌نامهٔ خود او نگارش یافته بدین روش است‌که درهشت سالگی بمکتب رفته و بنوشتن درسهای خود حریص بود لکن از طرف معلّم خود بعوض تحسین، مورد تأدیب شد و دراین‌باب بزبان ترکی‌کودکانه‌گوید :

دوتدوم اوروجی ایرمضانـدا **قالدی ایکی‌گوزلریم قازاندا**
ملامدا ، دوگور یـازی یازاندا

در دوازده سالگی بمکتب حاج سید عظیم رفت ، بفاصلهٔ دوسال‌کـه اندکی از فارسی و ترکی‌را خواند واصول‌کتابت‌را فراگرفت دیگر پدرش بخواندن وی راضی‌نشد و بهمراهی خود بتجارتخانه‌اش می‌برده لکن‌صابردرآن‌حال نیزدراثرشوق‌فطری‌که داشته بخواندن و نوشتن حریص‌تر بود تا بتجارت ، بهمین جهت پدرش ملامتش‌کرده وکتاب شعرش را پاره‌نمود اینك او نیز فرار ازمولد خود شماخی‌را تصمیم داده واین‌قصیده را انشا نمود:

من خلیل‌الله عصرم پدرم چون‌آذر — سفر از بابل شیروان‌کنم انشاءالله
گرچه‌او دفتر اشعار مرا پاره‌نمود — وصله باطبع درافشان‌کنم انشاءالله

سپس بهمراهی قافلهٔ خراسان عازم‌آن‌سامان بود که پدرش بعدازاطلاع ، ازاثنای راهش برگردانید پس‌ازآن بوسیلهٔ نوحه‌هائی‌که درمصیبت حضرت سیدالشهداء ع سروده حایز محبوبیت پدر و اهالی گردید. وقتی بهمراهی استادخود حاج سیدعظیم بدیدارمسافری رفته بود ،آن مسافر، از ده دانه لیموکه همراهش بوده دو دانه بسید ویکی هم بصابر داد، سید خواستار شعری دراین موضوع گردید صابر این بیت را انشا نمود :

خمس شرابی سیده ساقی ویروب دیدی — صابر فقیردور یترآنجاق زکاة اونا

صابر بسال هزار و سیصد و یکم هجرت درحدود بیست و سه سالگی بزیارت حضرت رضا ع عازم شد ، مدتی درخراسان و سبزوار و تربت حیدریه و بلاد ترکستان سیاحت کرد ، اخیراً بمولدخود شماخی برگشت و زیارت‌کربلای معلّی را تصمیم داد ودرحین ورود بهمدان این شعر را انشا نمود:

همدانــدا قوناغمدان خبرآلدیم کای‌شیخ — هانسی‌مخلوق‌سیزون‌شهرده بی‌شك‌چوخدور
دیدی‌آز ایسه‌ده بــوشهرده سایر مخلــوق — لیك دباغ ایله صباغ ایلـه ایشك چوخدور

صابر، درمدیحه‌گوئی دروغ اکابر صرف اوقات‌ننموده و درجواب اشخاصی‌که بعدم‌قدرت او دراین باب طعن میکرده‌اند میگفته است اگرچه درمدیحه‌گوئی دروغ بطمع پول ، مقتدر نیستم لکن درهجو صادق بسیار مقتدر هستم و این شعر را انشا نمود:

شعر بیرگوهر یك دانهٔ ذی‌قیمتــدور — سالمارام وصف دروغیلـه اونی قیمتدن
دییرم‌هجو،سوزوم‌دوغری،کلامیم‌شیرین — اهل‌ذوقه ویررم نشأه بوخوش شربتدن

صابردرهرموضوعی‌که‌موافق‌ذوقش‌دیدی‌غزل‌وقطعه‌ومرثیه‌گفتی‌تاآنکه**روزنامهٔملانصرالدین** راکه درتفلیس انتشار یافت بهترین وسیلهٔ نشر افکارخود دید و اوّلین‌شعری‌که درشمارهٔ چهارم‌آن روزنامه منتشر ساخته این‌هجو ملیح‌او است‌که بامضای **هوپ‌هوپ** نوشته‌است:

سس‌سالما یاتانلارآییلار قوی‌هله‌یاتسون — یاتمشلاری راضی دگلم‌کیمسه اویاتسون
تك‌تك‌آییلان‌وارسه‌ده‌حق‌دادیمه‌چاتسون — من‌سالم‌اولوم،جمله‌جهان باتسادا باتسون
ملت‌نیجه‌تاراج‌اولوراولسون‌نه‌ایشیم‌وار — دشمن‌لره‌محتاج‌اولوراولسون‌نه‌ایشیم‌وار

تاآخر. اشعار او نوعاً طرفداری رنجبران و فقرا ، مشتمل برانتقادات ادبی و اجتماعی

و تمدن ایرانی و مشعر برمسامحهٔ اولیای امور است . **دیوان اشعار** او که بزبان ترکی قفقازی و مشهور به **هوپ‌هوپ‌نامه** است درسال ۱۹۱۴م دربادکوبه چاپ شد و چند سال پیش درتبریز نیز بطبع رسید و بسیار مشهور است . درحقیقت‌گوئی خودگوید :

شاعرم چونکه وظیفم بودور اشعار یازیم — گوردوگوم نیك وبدی ایله‌یم اظهار یازیم
گونی پارلاخ‌گونشی آغ‌گیجه‌نی تار یازیم — کجی‌کج اگرینی اگری دوزی هموار یازیم
نیه بس بیله برلدیرسن آقاری‌گوزووی — یوخسا بوآینه‌ده اگری‌گوروسن اوزووی

در انتقاد ازدواج نامتناسب بین مرد باسواد و زن بی‌سوادگوید :

چاتلیور خان‌باجی غمدن اوره‌گیم — قاووشوب لاپ‌آجیقیمدان‌کوره‌گیم
نولا بیرایوده قویایدوز قره‌باش — ویرمییدوز منی بو ابلهـه کاش
منکه دامنان باجادان باخمازدیم — سوکیمی هرطرفه آخماز ایـدیم
هرزه هرزه دانشوب گولمه‌زدیم — ار ، نه شی اولدوغونی بیلمزدیم
اوتوروب آج کومه‌سینده آتاءین — بیش دوشین حاضر ایدردیم‌آنامین
بیتلیوردوم نه‌نه‌مین باش یاخاسین — یامایاردوم باباموین‌چول چوخاسین
تیز دوروب صبح ساغاردیم اینکی — خان صنمـدن دیلمزدیم گـومگی
نه ایلیوردوم بزه‌گی یا دوزه‌گی — داما دیواره یاخـاردیم تزه‌گی
آتام علاف بابام دولگر ایـدی — قارداشیم جولفا عمیم کارگر ایدی
خان‌بی‌بیم فالچی‌ننم باغ‌توخویان — بیزده حاشا یوخودی بیراوخویان
ایویمزده واریدی هرنـه دیسن — قـاتیخ آیرانیله قـایماق نه یسن
نه بیلوردوخ نه زهیرماردی‌کتاب — بیزاولان‌ایوده‌هاچان‌واریدی‌کتاب
بوسبوتون‌گل‌کیمی انسانـلاردیق — نـه معلم ونـه درس آنلاردیق
دفترین آندرا قـالمش سوزینی — ایشیدوب‌گورممش ایدیك یوزینی
بویله بیر تربیه‌لی ایـوده مدام — بسله دوز من‌کیمی بیر سرو خرام
وای اوگوندن‌که منی‌آد ایلدوز — ایله بیلدوزده گی دلشاد ایلدوز
منده ساندیم‌که دونوب بختـوره — گیـدورم بیرنفر انسانـه اره
نه بیلوم بیله‌ده انسان واریمیش — شکل انساندادا حیوان واریمیش
اراوخورموش‌دایازارمیش‌داآتام؟! — ار دگل مهلك آزارمش‌ده آتام
ار دگل شاعریمیش خانه خراب — فکری‌یازماخ اوخوماخ شغلی‌کتاب
سالدوز آخرده یامان حاله منی — اره ویـردوزده بوقفالـه منی
گاه یازورگاه اوخویورگاه‌داانشیر — گونده بیرهرزه کتابنـان تانشیر
گاه‌گیدور فکره برلدیر گوزونی — محو اولور ایله‌گی‌بیلمیر اوزونی

صبح اولنجا گیجه‌لر دارغا کیمی ‌‌ ‌ یاتمیور قیرقیر ایلـور قارقاکیمی
گاه‌دا بیرپاتسادا وقتنده اگـر ‌ ‌ ‌ چکمیور یوخلادیقی بیر او قدر
غفلتاً بیرده گورورسن‌که دورور ‌ ‌ ‌ یاندیروب‌لامپانی چپلاق اوتورور
باشلیور یاتـدیقی یرده تزه‌دن ‌ ‌ ‌ اوخویوب یازماقا یـرده تزه‌دن
بیله اوت اولماز آتام بیله الو ‌ ‌ ‌ اوت دگل یانقی دگل لودی بولو
گاه‌گورورسن‌که میزاوسته‌یخیلور ‌ ‌ ‌ باخیرام حالینه قلبیم سیخیلور
بیرقارانداش بیرایکی پاره‌کاغاذ ‌ ‌ ‌ اوقدر چکمیر اولور قاره کاغاذ
خیرینی شرینی قانمیر بوکیشی ‌ ‌ ‌ یورولوب بیرجه اوسانمیر بوکیشی
بیزیم ایوده باخاسان هرطرفـه ‌ ‌ ‌ طاقچه یـه بوقچه یـه یاکیم ارفه
گوره‌جك سن‌بوتون اشکافداکاغاذ ‌ ‌ ‌ کاسه‌دا نیمچه‌ده بوشقابـدا کاغاذ
یغیلوب داغ کیمی هریاندا کتاب ‌ ‌ ‌ ایـوده دهلیزده هریانـدا کتاب
دیورم آی کیشی بیرگل اوزوه ‌ ‌ ‌ بو نه ایشدورآکل اولسون‌گوزووه
بوعمل ایتدی سنی خانه خراب ‌ ‌ ‌ پوللارون‌دوندی بوتون‌اولدی‌کتاب
اوخودوقجا گوزوون قاره سنی ‌ ‌ ‌ آپارور تاپ بـاشوون چاره‌سنی
پول‌گیدیر تاب وتوانون‌داگیدیر ‌ ‌ ‌ اوسته لیك‌بیرقوری‌جانون‌داگیدیر
کسب‌وکارو ندان‌الون‌چیخدی‌اوسان ‌ ‌ ‌ ار اولان یرده‌گوروم یوخ‌اولاسان

در استبداد محمدعلی شاه قاجارگوید :

مولدائی سالمادی ایل دیل‌بوغازا ‌ ‌ ‌ عیبی‌یوخ‌گرچه قوبولدوخ لوغازا
یاز بـو اعلانمیده بیر کاغـاذا ‌ ‌ ‌ آچمشام ری ده گنیش بیرمغازا
چوخ‌اوجوز قیمته‌هرشیئی‌ساتیرام ‌ ‌ ‌ آی آلان مملکت ری ساتیـرام

مغازامدا تاپیلـور هرجـوره زاد ‌ ‌ ‌ جام جم رایت کی تخت قبـاد
گرچه بازاریمی ایتمکـده کساد ‌ ‌ ‌ سعی ایدور بیرپاره ایرانلی نژاد
لیك من باخمیورام هی ساتیرام ‌ ‌ ‌ آی آلان مملکت ری ساتیـرام

نه‌گرکـدور منه بیربونجه امور ‌ ‌ ‌ که ایده قلبیمی بـی‌حس حضور
باباما ویرمدی ال «آبك شور» ‌ ‌ ‌ دگلـم نـاخلف ونـا بشعـور
«قصر شیرین» اثر کی ساتورام ‌ ‌ ‌ آی آلان مملکت ری ساتیـرام

ایستمم نوری قرانلوق سویورم ‌ ‌ ‌ ملك ایرانی دومانلوق سویورم
بوشلیوب شهری یابانلیق سویورم ‌ ‌ ‌ بسدی‌شهلك داخی خانلوق‌سویورم
«سبزوار» ایله «میامی» ساتورام ‌ ‌ ‌ آی آلان مملکت ری ساتیـرام

سوز بنیم ایو بنیم اسرار بنیم ‌ ‌ ‌ عرض و ناموس بنیم عار بنیم
مال بنیـم مصلحت کار بنیـم ‌ ‌ ‌ ساتیـرام دولت قـاجـار بنیم

کیمه نه دخلی‌که من شیی ساتیرام — آی آلان مملکت ری ساتیـــرام

شاه مشروطه پناه اولماق ایسه — ایل قویان وضعله شاه اولماق ایسه
گوش برامر سپاه اولماق ایسه — شاه اولوب همدم‌آه اولماق ایسه
خان‌اولوب‌نوش‌ایلیوب‌می‌ساتیرام — آی آلان مملکت ری ساتیـــرام

طاهرهمدانی بعنوان باباطاهر نگارش یافته است .

طاهره‌نفیسه بنت‌حسن - بعنوان ست‌نفیسه نگارش یافته است .

طاهری دراصطلاح رجالی ، **اولی** لقب علی بن حسن ومحمدبن‌عبداللهٰ،
طاهـی **دویمی** لقب محمد بن عبیداللهٰ بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

طباطبا بنوشتۀمجمع‌البحرین، لقب **ابراهیم‌بن اسمعیل بن حسن** وبنوشتۀ قاموس‌الاعلام‌لقب **ابراهیم‌بن اسمعیل‌بن ابراهیم‌بن حسن‌بن حسین بن علی بن ابیطالب ع** میباشد و ابن‌خلّکان و مستطرفات سیدحسین بروجردی نیز مثل قاموس‌الاعلام‌گفته الّا اینکه جدّ عالی ابراهیم را بعوض حسین ، حسن‌بن علی نوشته‌اند و این اقرب بصحت بوده و اینکه درمجمع‌البحرین اسمعیل‌بن‌حسن نوشته من‌باب‌نسبت بجدّ است‌که از راه مسامحه ابراهیم پدر اسمعیل را مذکورنداشته ولکن درشرح‌قاموس گفته است‌که طباطبا ، لقب اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بـن علی بن ابیطالب است . در اعیان‌الشیعة نیزگوید طباطبا عبارت‌از اسمعیل‌بن ابراهیم بن‌حسن بن‌حسن بن‌حسن بن‌علی‌بن‌ابیطالب‌است (که ازاجداد او سه‌تن مسمّی بحسن بوده‌اند) وبعدازآن‌لقب ابراهیم‌بودن طباطبا را ببعضی نسبت داده وبهرحال صاحب این‌لقب‌که بنابرقول‌صحیح، **ابراهیم بن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنی** است بجهت لکنت زبان‌که (ق) را تبدیل به (ط) دادی ، موقع امر باحضار قبای خود بعوض **قباقبا طباطبا**گفت ، یا خود ، روزی خادم را امر باحضار لباسش‌کرده خادم سؤال نمودکه زره و دراعه را حـاضرکنم گفت نه ، بلکه طباطبا (یعنی قباقبا) ، یا اینکه پدرش تصمیم دادکه برای او لباسی تهیه کند و خود اورا مابین پیراهن وقبا مخیّرگردانید پس او قبا را اختیارکرده و باقتضای

لکنت زبان گفت طباطبا. بنوشتهٔ بعضی از اهل خبر، این لقب از اهل محل بوده ومعنی آن بزبان نبطی سیدالسادات است چنانچه ازسید ناصرالحق جدّ مادری سید مرتضی نقل شده و بهرصورت این کلمهٔ طباطبا بجهت غرابتی که داشته لقب مشهوری وی و اولاد و احفاد وی گردید و سادات طباطبائی نیز که از اکابر سلسلههای سادات هستند از اولاد و احفاد وی بوده و بدو منتسب میباشند. حسن بن حسن مذکور نیز که جدّ عالی صاحب لقب است همان است که بحسن مثنّی معروف وفرزند امام حسن مجتبی ع بوده وطباطبائیها از نسل وی میباشند. اما دولت **طباطبائیه** یا **بنی طباطبا** عنوان مشهوری دولت کوچکی است که بسال یکصد و نوزدهم هجرت درعهد خلافت عباسی ازطرف ابوعبدالله محمدبن ابراهیم طباطبای صاحب ترجمه تشکیل وموافق نوشتهٔ قاموس الاعلام هفت تن از ایشان مدّت یکصد و پنجاه سال درکوفه و یمن بشرحی که با تاریخ جلوسشان ذیلاً مینگارد حکومت راندهاند:

ابوعبدالله محمدبن ابراهیم طباطبا	۱۹۹
امیرالمؤمنین یحیی الهادی	۲۵۰
مرتضی محمد	۲۸۰
ناصر احمد	۳۲۰
منتخب حسین	۳۲۳
مختار قاسم	۳۲۹
محمد هادی	۳۴۴

خود ابوعبدالله محمد، کمی درکوفه حکومت کرده و عاقبت بدست رفیق خود ابوالسرایا مسموم گردید پس نوهاش یحیی هادی در یمن تشکیل حکومت نمود و نسل وی مدتی بشرح فوق حکمران بودهاند. احمد رفعت گوید: **بنی طباطبا** دولت کوچکی است که در سال دویست و هشتم هجرت یحیی هادی علوی درعراق ویمن تشکیل داده و درسیصد و چهل و پنجم هجرت منقرض گردیدند.

(س ۲۹۹۲ ج۴س و۴۲۶ ج آکا و ۱۲۷ ج۳فع و ۳۰۲ ج ۱۰ و۲۴۳ ج۱۲عن وغیره)

طباطبائی[1]

طباطبائی **سیدعلی بن سیدمحمدعلی**- بعنوان **صاحب ریاض المسائل** مذکور شد.

طباطبائی **سیدعلی‌نقی بن سیدجواد** - طباطبائی ، از علمای امامیهٔ قرن سیزدهم هجرت و ازتلامذهٔ میرزای قمی بوده وازتألیفات اواست: **حاشیهٔ زبدةالاصول** و **حاشیهٔ قوانین‌الاصول** . در سال هزار و دویست وچهل ونهم هجری قمری وفات یافت . (ص۷۸ ج۶ ذریعة)

طباطبائی **امیرفیض‌الله بن غیاث‌الدین** - بعنوان **قهپائی** خواهدآمد.

طباطبائی **سید محمد** - بعنوان **صاحب مناهل** نگارش یافته‌است.

طباطبائی **سید محمدسعید** - بن سیدسراج‌الدین‌قاسم ابن‌سیدمحمدطباطبائی ازعلمای امامیهٔ قرن یازدهم قمری میباشدکه بسال یك هزار و نود ودویم هجرت درهفتاد ونه سالگی وفات یافت . ازآثار قلمی‌او است **حاشیه برحاشیهٔ تهذیب‌المنطق** معروف **ملاعبدالله یزدی** . (ص۶۱ ج۶ ذریعة)

طباطبائی **سید مهدی** - بن سیدعلی صاحب ریاض‌المسائل وبرادرکهترسید مجاهد، ازعلمای اواسط قرن‌سیزدهم هجرت واستاد شیخ‌مرتضی انصاری وازتألیفات‌او است **حجیة ظواهرالکتاب** . وی بسال هزار ودویست وشصتم هجرت درکربلا وفات یافت. (ص۲۷۵ ج۶ ذریعه)

طباطبائی **سید مهدی‌بن مرتضی** - بعنوان **بحرالعلوم** نگارش یافته است.

۱- **طباطبائی**- منسوب بطباطبا میباشدکه در فوق مذکور شد . در اصطلاح رجالی ، لقب علی بن محمد ، محمد بن سعید و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است و دراصطلاح فقها و اصولین بعضی‌از اجله راگویندکه تذکر داده میشود.

طبرانی[1]

طبرانی سلیمان بن احمد - بن ایّوب بن مطیر لخمی ، **ابوالقاسم** الکنیة ، **طبرانی** الولادة، که بسال دویست و شصتم هجری قمری درطبریهٔ شام متولد شده و به **مسندالدنیا** شهرت دارد ، از مشاهیر محدّثین و حفّاظ عامّه میباشد که حافظ عصر خود بود و بجهت تحصیل از بلاد شام بعراق و حجاز و مصر وبلادجزیره رحلت و سی و سه سال سیاحت کرد ، از هزار تن از مشایخ استماع حدیث نمود ، سی سال برروی حصیر خفته و بجمع وحفظ اخبار بسیار و تصنیفات سودمندکه اشهر و انفع آنها **معجم اوسط** و **معجم صغیر** و **معجم کبیر** در اسامی صحابه میباشند موفق آمد ، عاقبت در اصفهان توطّن کرد . ابونعیم اصفهانی و جمعی دیگر از مشایخ حدیث از وی روایت میکنند . در روز شنبه بیست و هشتم شهر ذی‌القعده یا شوال سیصد و شصتم هجرت در صد سالگی درهمانجا وفات کرد و ابونعیم برجنازه‌اش نماز خواند .

(ص۱۹۳هب و۲۳۱ ج۱کا و ۲۹۹۳ ج۴س و ۳۲۲ت و ۱۲۲۶مط وغیره)

طبرخزی محمدبن عباس - بعنوان **خوارزمی** نگارش یافته است .

طبرسی

طبرسی - با دوفتحه ، موافق آنچه در روضات‌الجنّات از ریاض‌العلما نقل کرده

۱- **طبرانی** - دراصطلاح رجالی، محمد بن عبدالله بن معمر وآن با دوفتحه، موافق نوشتهٔ روضات‌الجنات و تنقیح‌المقال منسوب بطبریه است . در قاموس‌الاعلام گوید : طبریه قصبه‌ایست بمسافت‌چهل وسه کیلومتر ازسمت‌شرقی‌عکا از ولایت‌بیروت درساحل شرقی دریاچه‌ای موسوم بهمین‌اسم . در روضات از تلخیص‌الآثار نقل‌کرده است‌که طبریهٔ شام ، بناکردهٔ طباری نامی ازملوك روم است. در مراصد گوید : طبری شهری‌است‌کوچك نزدیکی دریاچه‌ای بهمین اسم ازتوابع اردن درسه منزلی دمشق وسه‌منزلی بیت‌المقدس تاآنکه گوید، بقول‌بعضی، طبریه نام موضعی هم هست در واسط . دور نیست‌که طبرانی منسوب بطبران هم بـاشد وآن قصبه و یا شهری است در منتهای ناحیهٔ قومس نامی در ذیل‌کوه طبرستان ازبلاد ایران ومرکز آن‌ناحیه، شهر دامغان است .

منسوب بطبرستان (معرّب تبرستان، نام دیگر بلاد مازندران) میباشد و نور و آمل وساری هم از بلاد مشهورهٔ آن است. تبرستان از دو لفظ **تبر** (بمعنی آلت معروف) و **ستان** (بمعنی کثرت) یا **استان** (بمعنی ناحیه) مرکب و بجهت کثرت احتیاجی که مردم آن نواحی بهمین آلت دارند بدین اسم اختصاص یافته است.

گاه است که درمقام نسبت بطبرستان ، حرف یای نسبت را موافق قاعدهٔ معمولی بلفظ **طبر** که جزو اوّل آن است الحاق کرده و **طبری** گویند، چنانچه در نسبت بطبریّهٔ شام **طبرانی** گویند ودرفوق بهمین عنوان مذکور شد گاهی طبری هم گویند بلکه بنوشتهٔ اعیان الشیعة اغلب در نسبت بطبرستان طبری و در نسبت بطبریّهٔ فلسطین طبرانی گفتن است برخلاف قیاس (درثانی) که ازهمدیگر امتیاز یابند، چنانچه درمقام نسبت بصنعا وبحرین و بهراء ، صنعانی و بهرانی گویند. بعداز این جمله گوید: اینکه بعضی گفته‌اند در نسبت بطبرستان لفظ طبری مسموع نشده دور ازصحت میباشد بلکه طبری گفتن بیشتر ازطبرسی گفتن است که اگرعکس آن را می گفتند بهترمیبود، زیرا در ریاض العلما ازصاحب تاریخ قم (که معاصر ابن العمید بوده) نقل کرده است که طبرس ناحیه‌ایست معروف در حوالی قم ، بمزارع و دیهات بسیاری مشتمل و طبرسی صاحب احتجاج ودیگر علماکه معروف بطبرسی هستند بهمین طبرس قم نسبت دارند. گاهی بصحت این مطلب باکلمات شهیدثانی استشهاد میشودکه درحواشی ارشاد علاّمه بعضی‌از اقوال را بعلی بن حمزهٔ طبرسی قمی نسبت میدهد ودر روضات نیز درشرح حال علی بن حمزة بن حسن طوسی گویدکه بزعم بعضی این علی بن حمزه همان‌است که فتاوای او درکتب فقهیّهٔ متأخّرین وحاشیهٔ‌ارشاد شهید ثانی منقول و خودش هم طوسی نبوده بلکه طبرسی میباشد و این طبرس ،که علی بن حمزه بدان نسبت دارد ، طبرس قم است وآن معرّب تفریش بوده‌که ناحیه‌ایست در نزدیکی قم و جمعی از علما ازآنجا برخاسته‌اند . بعد از این جمله‌گوید بلکه ظنّ می‌رودکه مطلق طبرسی (نه تنها علی بن حمزه) بهمین طبرس قم‌که معرّب تفریش است منسوب‌میباشد نه طبرس مازندران وکلام مذکور صاحب‌تاریخ قم را نیز شاهد قضیه قرار

میدهند بنا بنقل روضات (درشرح حال احمد بن علی بن ابیطالب) صاحب ریاض العلما ازمجلسی نقل کرده که معرّب تفریشی بودن کلمهٔ طبرسی ومعرّب رشتی بودن کلمهٔ دوریستی را استظهار کرده وبعداز نقل این فقره آن را ببعض اهل عصر خود نیز نسبت داده وخودش استغراب نموده وگوید که این قول غریب است. **باری در نسبت دادن بطبرستان، طبری گفتن مسلم و صحت آن جای تردید نبوده و همچنین طبرسی گفتن صحیح و مصرح ببعضی از اجله بوده و محل تردید نمیباشد.**

علاوه بر آن، در تأیید این مدّعا گوئیم که بعضی از معروفین بطبرسی نوری است چنانچه ذیلاً خواهد آمد و نور، از بلاد مازندران (طبرستان) میباشد و احمد بن علی بن ابیطالب، صاحب کتاب احتجاج، که طبرسی بودن او مشهور و جای انکار نمیباشد (چنانچه خواهد آمد) از اهل ساری مازندران (طبرستان) است وطبرسی گفتن باو غیراز نسبت بطبرستان محمل دیگری ندارد، چنانچه شیخ اجلّ فضل بن حسن، صاحب مجمع البیان، هم لااقل بقرینهٔ اینکه استاد ابن شهرآشوب سروی مازندرانی بوده از اهل ساری مازندران و طبرسی گفتن او فقط بجهت انتساب بطبرستان (مازندران) میباشد وبس، نه بجهت نسبت بطبرس قم که معرّب ناحیهٔ تفریش نام قم ویا بنا بظاهر کلام تاریخ قم (چنانچه مذکور شد) نام اصلی ناحیه ایست در قم. اینکه در اعیان الشیعة اشاره کرده است که در نسبت بطبرستان، طبرسی گفتن مسموع نشده (چنانچه نقل کردیم) واضح البطلان است.

بقراریکه مذکور داشتیم، صاحب ریاض العلماهم پس از آنکه معرّب تفریشی بودن کلمهٔ طبرسی را از مجلسی وبعضی معاصرین خود نقل کرده قول غریبش شمرده ودرشرح حال فضل بن حسن طبرسی (صاحب مجمع البیان) تصریح کرده است که نسبت آن بطبرستان میباشد (که عبارت ازبلاد مازندران بوده وگاهی تعمیم داده بلادگیلان را نیزگویند). از بعضی از فضلا مسموع افتادکه موضع طبرس نامی نداریم که درنسبت بآن طبرسی گفته شود غافل ازاینکه لازم نیست که نسبت بعین کلمه باشد بلکه نسبت، حدّ معیّن ومضبوطی نداشته و تغییرات بسیاری را زیادتاً و نقصاناً لازم دارد، مثل **حضرمی** گفتن در نسبت بحضرموت، **حصکفی** درحصن کیفا، **حرنانی** در حران، **عفجری** درعین فاجور، **کلوذانی**

درکلوذی و ماندآنها ، مثل خسروانی، پهلوانی، نورانی، ظلمانی، جسمانی، روحانی، ربّانی،صمدانی وهمچنین رازی ومروزی درنسبت به ری ومرو، جهنی درنسبت بجهینه، ضبعی (با دوفتحه) درنسبت بضبیعة (بضمّ اوّل وفتح ثانی) بن‌عامر بن صعصعه‌که لقب‌رجالی جعفر بن‌سلیمان و بعضی‌دیگراست ونظائراینهاکه بسیار ونه‌یك نه‌صد بلکه هزارهااست.

غرض اصلی از این جمله ، استیناس ذهن است براینکه نسبت، مستلزم‌تغییرات بسیار و غیرمحدودی از حیث‌کم وکیف و زیاده و نقیصه و سکون و حرکه میباشد و بالخصوص درکلمات مرکّبه‌که غالباً یك‌جزوکلمه را انداخته وحرف‌نسبت‌را بجزو اعظم آن‌کلمه الحاق نمایند . ضیائی و فخری‌گفتن در نسبت بضیاءالاسلام یا ضیاءالدین و فخرالدین وفخرالشریعه و نظائر اینها منظورنظرعموم‌است وهمچنین درنسبت‌بطبرستان نیز طبری‌گفتن از قبیل نسبت بیك جزو مرکّب‌بوده وطبرسی‌گفتن هم (چنانچه درالسنه وکلمات اجلّه و علمای رجال و تراجم دائر و سایر و درسلك مسلّمات ، منسلك ومحل انکار نمیباشد) از قبیل تغییرات دیگر میباشد و بالخصوص بحضرمی و اشباه‌آن دیگر شبیه‌تر است‌که درهریك ازآنها ، یك‌حرف از جزو ثانی‌کلمه را ضمیمهٔ جزو اوّل‌کرده و بعدازآن حرف نسبت را الحاق نموده‌اند . بالجملة ، درصحت طبرسی‌گفتن در موقع نسبت دادن بطبرستان ، اشکالی نبوده و جای تردید نمیباشد . اما تحقیق صحت و عدم صحت طبرسی‌گفتن درمقام‌نسبت دادن بتفریش‌قم (که‌کلمهٔ طبرس وطبرسی معرّب‌تفریش و تفریشی باشد) چنانچه در مطاوی کلمات مذکوره اشاره شد موکول بموقع دیگر بوده و خارج از وضع این عجاله میباشد . اما **طبری**‌گفتن درنسبت بطبرستان نیز بی‌اشکال و علاوه براین موافق قاعدهٔ‌کلّی بودن‌آن ، مصرح بکلمات روضات و قاموس‌الاعلام و بعضی ازدیگر اجلّه میباشد، بلکه درتنقیح‌المقال‌گوید‌که موافق نصّ اهل‌لغت ، درمقام‌نسبت بهریك از طبرستان و طبریّه **طبری**‌گویند .

ازآنچه درهمین عنوان طبرسی و همچنین درتحت عنوان طبرانی مذکور داشتیم روشن میگرددکه لفظ **طبری** مشترك و درنسبت بهریك از طبرستان و طبریّه مستعمل ،

لفظ طبرانی نیز درنسبت بطبران وطبریّه مشترک. لفظ طبرسی نیز مختص نسبت بطبرستان
ویا بزعم بعضی معرّب تفریشی است. بعد از این همه، عجب از بعضی دیگر استکه لفظ
طبرسی را منسوب بلفظ طبس از بلاد خراسان دانسته وگویندکه حرف رای (بی نقطه)
را بعد از حرف دوّمی آن برخلاف قیاس افزوده‌اند، مثل نون حرانی و زای (با نقطه)
رازی درنسبت به ری و حرّان، بری بعضی از معروفین بهمین عنوان طبرسی را تذکر
میدهند. لفظ طبرسی درصورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بفضل بن حسن مذکوردرذیل است.
(ص۱۹۱۸و۲۰۱و۳۹۰و۵۱۴و۶۶۹ت و۲۲مه و۲۴۲ج۳ و۱۹۲ح۱۱حم و۹۷ج ۱و۲۵۵ج۱۶عن)

طبرسی شیخ احمد بن علی بن ابیطالب - مکنّی به ابومنصور، عالم فاضل جلیل فقیه متکلّم کامل نسّابه، از اهالی ساری مازندران، از
ثقات محدّثین و اکابر علمای امامیّهٔ اواسط قرن ششم هجرت میباشدکه با ابوالفتوح
رازی و فضل بن حسن طبرسی (متوفّی بسال ۵۴۸ه ق = ثمح) معاصر بود و از اساتید
و مشایخ روایت شیخ منتخب‌الدین (متوفّی بسال ۵۸۵ه ق = ثفه) و ابن‌شهرآشوب
(متوفّی بسال ۵۸۸ه ق = ثفح) بوده و خودش با دو واسطه از شیخ طوسی و با چند
واسطهٔ دیگر از صدوق روایت مینماید و شهید اوّل در غایةالمراد فتاوی و اقوال اورا
بسیار نقل میکند. ازآثار جلیلهٔ او است:

۱- **الاحتجاج علی اهل اللجاج** ۲- **تاج المواليد** در انساب چنانچه بعضی گفته لکن
رجوع بشرح حال فضل بن حسن طبرسی نمایند ۳- **تاريخ الائمة ع** ۴- **فضائل الزهراء**
۵- **الكافی** در فقه ۶- **مفاخر الطالبية** واشهر ازهمه کتاب احتجاج مذکور او است که در
السنه دایر و باحتجاج طبرسی معروف و بکثرت فوائد موصوف و بارها بطبع رسیده و
دونسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۱۸۰۴ و ۱۸۰۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران
موجود وکسانیکه تألیف این کتاب احتجاج را بفضل بن حسن طبرسی مذکور در ذیل
نسبت داده‌اند بخطا رفته‌اند. (ملل وص۱۸ت و۱۲۸۸مط و۹۷ج۱۰عن)

طبرسی **سید اسمعیل** - بعنوان **نوری** مذکور خواهد شد.

طبرسی **حسن بن علی بن محمد بن علی** - بعنوان **عمادالدین** خواهدآمد.

طبرسی **شیخ‌حسن بن‌فضل بن‌حسن**- بعنوان **صاحب مکارم‌الاخلاق** مذکور شد.

طبرسی **حاج میرزاحسین بن محمدتقی**- بعنوان **صاحب‌مستدرک** مذکور شد.

طبرسی **علی بن حسن بن فضل** - درضمن ترجمهٔ پدرش **صاحب مکارم‌الاخلاق** گذشت .

طبرسی **فضل بن حسن بن فضل** - طبرسی‌النسبة والشهرة ، **ابوعلی**الکنیة، امین‌الدین اللّقب ، وگاهی به **امین‌الاسلام** ملقّب، عالمی است فاضل فقیه‌کامل محدّث جلیل و مفسّر نبیل ، از اعیان و اعاظم علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت‌که فضل و جلالت و وثاقت وعدالت وی مسلّم مخالف و موافق واز اکابرمفسّرین بنام وثقات محدّثین عالیمقام میباشد . ازشیخ ابوعلی پسر شیخ‌طوسی وشیخ عبدالجبّار قاری رازی‌که در ری فقیه امامیّه‌بوده روایت نموده وصحیفةالرضا ع ازجملهٔ مرویّات شیخ طبرسی است . او از اساتید و مشایخ روایت شیخ عبدالله دوریستی و پسر خودش شیخ حسن بن فضل صاحب مکارم‌الاخلاق ، ابن‌شهرآشوب مازندرانی صاحب مناقب و معالم‌العلماء ، شیخ منتجب‌الدین صاحب فهرست ، شاذان بن جبرئیل صاحب مناقب ، قطب راوندی شارح نهج‌البلاغه و بعضی دیگر از اکابر وقت بوده وخودش وپسرش شیخ حسن مذکور و نوه‌اش علی بن حسن صاحب مشکوةالانوار و دیگر سلسله و اقارب او تماماً از اکابر علما میباشند . از مقالات وفتاوای مشهوره‌اش آنکه ، درمبحث **رضا** ع ، درنشر حرمت‌کردن لبن اتّحاد فحل‌راکه اگر اجماع‌هم‌نباشد شهرت عظیمه براعتبارآن منعقداست شرط نمیداند ونیزگویدکه منهیّات دینیّه تماماً ازقبیل معاصی‌کبیره‌میباشد و صغیره بودن بعضی ازآنها ، نسبت بمافوق و بزرگتر از خود است و الا فی‌حدّ ذاته و در واقع‌کبیره است .

از عجائب قضایا بلکه از غرائب‌کرامات صاحب ترجمه قضیه‌ایست‌که در میان

خواصّ و عوام مشهور بوده وگویند (والعهدة علیهم) که سکته‌اش عارض شد و بگمان وفات ، بغسل وکفن و دفن وی پرداخته وبخاکش سپردند تا بعداز اندکی بهوش آمد و خود را درمغاك لحد دید و ازنجات وخلاص مأیوس شد ، درآن‌حال انقطاع کلّی، که راه امید ازهرطرف برروی وی‌بسته‌بوده عرض‌حاجت‌بدرگاه‌قاضی‌الحاجات‌برده ونذرنمودکه اگر ازآن ورطه خلاص‌شود تفسیری بقرآن مجید بنگارد. اتفاقا مردی نبّاش‌که قبرها را میکند وکفن‌های مردگان را می‌دزدید درآن‌حال، با همان خیال، قصد مزار طبرسی راکرد، چون خاك را از روی جسدش دور نمودآن شیخ راه حقیقت، دستش راگرفت ، چون دیدکـه نبّاش بسیار متوحش‌گردیـدآغاز سخن‌کرد ، نبّاش دیگر مضطرب شد و بروحشتش افزوده‌گردید، شیخ بنای‌تسلیت‌گذاشته وفرمودکه ای مرد هیچ مترس‌که من زنده‌ام و نمرده‌ام و بجهت سکته مرا در قبرکرده‌انـد . بجهت‌کثرت ضعف و ناتوانی‌که قدرت حرکت و راه رفتن نداشته نبّاش‌آن بزرگوار را بدوش‌گرفته و بخانه‌اش رسانید و بخلعتی شایان و مالی فراوان نایل‌آمد و هم بدست وی موفق بتوبه ازآن عمل شنیع نبش قبورگردید .آن بزرگوار نیز موافق نذر خود شروع بتألیف **مجمع‌البیان** نمود.

در روضات‌الجنّات پس‌ازآنکه همین قضیه را از ریاض‌العلما نقل‌کرده‌گویدکه این قضیه‌را بملا فتح‌الله‌کاشانی هم نسبت داده وگویندکه بعداز افاقه وخلاص ازآن‌خطر قبر، بحسب نذر و معاهده، بتألیف **تفسیر منهج‌الصادقین** بپرداخت. بنا براوّل سنّ وسال شیخ طبرسی درآن‌حال سکته ، درحـدود شصت تمام بـود و سی سال دیگر نیز ببرکت خدمت قرآن مجید زندگانی‌کرد و چند فقره تفسیر راکه ذیلاً ضمن‌تألیفات وی خواهد آمد درهمین‌عمر ثانوی‌نگاشته‌است‌تاآنکه اورا ازفحول ومتبحّرین‌مفسّرین‌بشمارآرند. **وفقنالله للخدمات الدینیة** .

نگارنده‌گوید: درقصص‌العلما نظیر قضیهٔ مذکوررا بآقامحمدهادی پسرملّاصالح مازندرانی و دخترزادهٔ علاّمهٔ مجلسی نسبت داده وگویـدکه او از مشاهیر فضلا بوده و تألیفات بسیاری داشت‌که ازآن‌جمله‌است ترجمهٔ قرآن با شأن نزول و نیك وبد استخارهٔ

آیات و شأن نزول او مشهور بوده و درحقیقت خوب نوشته است . پس گوید سبب نوشتن آن ، چنین بودکه وقتی سکته‌کرد ویا مرض صرع اوکه داشته است طول‌کشید ، مردم بگمان موت وی دفنش‌کردند، لکن از راه احتیاط ، نی بربالای دهان اوگذاشته ویك سرآن را ازقبر بیرون‌آوردندکه اگر احیانا بهوش‌آید راه‌نفسی برای‌او باشد ویا فریاد کند. بعداز دفن بهوش‌آمد وخود را درمیان لحد دید ونذر نمودکه درصورت‌استخلاص ازآن ورطه ، قرآن را ترجمه‌کرده و شأن نزول‌آیات را بنویسد . پس‌از این ، فریادی برآورد اتفاقا شترهائی‌که درآن قبرستان مشغول چرا بوده‌انـد ازآن صدا رمیدند پس شتربان باهل‌شهر خبر داد و ایشان هم‌آمدند و ازقبرش برآوردند وبخانداش بردند پس صحت یافته و بوفای نذر خود بپرداخت .

تألیفات طریفه و منیفهٔ شیخ طبرسی بسیار و هریکی دراثبات تبحّر و جامعیّت مراتب‌فضل وکمالات‌او برهانی قاطع میباشد وبا تحمّل زحمات فوق‌العاده‌که دراین‌رشته بکار برده خدمات برجسته وشایانی بعالم‌اسلامیّت‌نموده وفحول علما را رهین‌قلم میمنت شیم خود فرموده است :

۱- **الآداب الدینیة للخزانة المعینیة** که بنام سلطان معین‌الدین ابونصر احمد بن فضل بن محمود تألیفش داده و مشتمل برچهارده باب در اخلاق است و شیخ حسن بن فضل فرزند صاحب ترجمه نیزکتاب مکارم‌الاخلاق را از فوائد همین‌کتاب اقتباس نموده و درحقیقت این‌کتاب مکارم ، تکمیل‌آن‌کتاب‌آداب‌است ۲- **اعلام‌الوری باعلام الهدی فی‌فضائل الائمة الهداة و احوالهم علیهم‌السلام** ۳- **تاج‌الموالید** چنانچه‌شیخ‌منتجب‌الدین که از تلامذهٔ صاحب ترجمه میباشد همین‌کتاب را بدو نسبت داده و امّا نسبت این‌کتاب باحمدبن‌علی‌طبرسی سالف‌الترجمة ناشی از اشتراك درطبرسی‌بودن هردومیباشد چنانچه عکس‌آن نیز واقع وکتاب‌احتجاج احمد بن علی طبرسی را بهمین صاحب ترجمه فضل بن حسن طبرسی نسبت داده‌اند . اگرچه‌کتاب تـاج‌الموالید نام داشتن فضل بن حسن و احمد بن علی هردو ممکن است لکن تألیف دادن دو مؤلف متوافق در زمان و مکان ،

در یک موضوع و نامیدن هردو بیک اسم ، بسیار مستبعد میباشد و علاوه که ابن شهرآشوب و شیخ منتجب الدین که هردو از تلامذهٔ فضل واحمد هردو بوده و ابصر بحال ایشان هستند همین کتاب تاج المواليد را فقط بفضل نسبت داده ودرشرح حال استاد دیگرشان احمد بن علی اصلاً بذکر آن نپرداخته‌اند **۴- جوامع الجامع** در تفسیر قرآن مجید که آنرا بعد از مجمع البیان مذکور در ذیل ، درظرف یازده ماه وشش روز تألیف داده‌است چنانچه درهیجدهم صفر **۵۴۲**ه ق شروع ودربیست و چهارم محرّم **۵۴۳**ه قمری بپایانش رسانده ودرسال ۱۳۲۱ه قمری = **غشکا** درایران چاپ سنگی‌شده ویک نسخهٔ خطّی آن که تفسیر نصف اوّل قرآن‌است بشمارهٔ **۱۹۵۳** وسه‌نسخهٔ خطّی دیگر نیز که تفسیر تمام قرآن‌است بشماره‌های **۱۹۵۰** و **۱۹۵۱** و **۱۹۵۴** در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجوداست.

مخفی نماند که تألیف این تفسیر، موافق آنچه در دیباچه‌اش تصریح شده بعد از تألیف مجمع البیان است چنانچه پس‌از فراغت ازآن ، تفسیر کشّاف زمخشری بنظرش رسیده و سلیقهٔ آن را مستحسن شمرده است واز این‌رو تفسیر دیگر مختصری تألیف‌داده که فواید تفسیر اوّلش مجمع البیان و لطائف کشّاف را جامع باشد وهمین تفسیرمختصر است که به **جوامع الجامع** موسومش‌داشته وبنوشتهٔ ذریعه، همین‌تفسیر جوامع، **تفسیر وسیط** است که در مقدار و حجم از تفسیرکبیرش مجمع البیان کوچکتر و از تفسیر صغیرش **الکافی الشافی** بزرگتر میباشد وهمین‌تفسیر **کافی‌شافی** را بعدازآن‌دو تفسیر **مجمع** و **جوامع** ، بخواهش پسرش شیخ حسن بن فضل تألیف داده وازآنها انتخاب‌کرده ویا برعکس، تفسیر جوامع الجامع را بعد از دوتفسیر مجمع و کافی شافی تألیف داده و ازآنها انتخاب‌کرده است(چنانچه ظاهر بلکه‌صریح کلام‌ذریعه‌است) **۵- حقائق الامور** دراخبار **۶- الشواهد ۷- عدة السفر وعمدة الحضر ۸- العمدة فی اصول الدین والفرائض والنوافل ۹- غنیة العابد ومنیة الزاهد ۱۰- الکافی الشافی من کتاب الکشاف** که ملخص کشاف زمخشری‌است و **تفسیر وجیز** هم گویند **۱۱- کنوز النجاح** درادعیه **۱۲- مجمع البیان لعلوم القرآن** که در تفسیر ، بی‌نظیر و درتمامی اقطار ، درنهایت اشتهار وحاوی ده مجلّد بوده ویک مرتبه درصیدا درده‌جلد

و دومرتبه نیز درتهران وتبریز در دومجلّد بزرگ چاپ و بسیار نغز و طرفه وجامع نحو و صرف و لغت و معانی وشأن نزول و مطالب تاریخی و فنون ادبی متعلّقه بآیات‌شریفه بوده و ازجامع بودن مؤلف خود درتمامی مراتب فضل وکمال حاکی ودرنیمهٔ ذی‌القعدهٔ **۵۳۴ه** ق = **ثلد** از تألیف‌آن فارغ ومقصود طریحی نیز درهرجا ازکتاب‌مجمع‌البحرین خودکه از تفسیر ابوعلی نقل‌کرده همین تفسیر وهمین صاحب‌ترجمه شیخ ابوعلی‌طبرسی است **۱۳- مشکوة الانوار** و ظاهراً غیراز مشکوةالانوار نوه‌اش شیخ‌علی‌بن‌حسن بن‌فضل است‌که این‌دراخبار وآن درادعیه است **۱۴- معارج‌السؤال** **۱۵- نثراللئالی** که باسلوب غرر و دررآمدی جامع کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین ع است **۱۶- النورالمبین** **۱۷ و۱۸ و۱۹- الوافی والوجیز و الوسیط** چنانچه درذریعه، پنج‌تفسیر بنام **مجمع‌البیان** و **جوامع الجامع** و **الکاف‌الشاف** و **الوافی** و **الوجیز** بطبرسی نسبت داده ودرجایی‌دیگر از ذریعه نیزگویدکه تفسیر وسیط نامش جوامع‌الجامع‌است‌که مذکورشد وظاهرش درتحت عنوان تفسیر طبرسی‌آنکه تفسیر وجیز طبرسی ، غیراز دوتفسیر جوامع وکافی او است و درتحت عنوان تفسیر الکاف الشاف‌گویدکه وجیز هم عبارت ازآن بوده وآن سیّمین تفاسیر طبرسی است.

در روضات ، احتمال داده است‌که تفسیر **وسیط**، همان جوامع الجامع و **وجیز** ، همان‌کافی شافی مذکور فوق بوده وبعضی برعکس‌این ، وجیز را جوامع‌الجامع و وسیط را کافی شافی دانسته و بعضی دیگر احتمال تعدّد و مغایرت داده‌اند . در هدیةالاحباب نیز سه فقره تفسیر وسیط و وجیز و جوامع نامی غیراز مجمع‌البیان بطبرسی نسبت داده وبهرحال **تفسیرکبیر** هم‌که درمقابل وسیط و وجیز بطبرسی‌منسوب دارند عبارت ازهمان مجمع‌البیان مذکور فوق است .

وفات شیخ ابوعلی طبرسی، بنا برمشهور شب دهم ذی‌الحجهٔ پانصد وچهل وهشتم ویا بقول بعضی پنجاه و دویم هجرت در سبزوار واقع شد ، جنازه‌اش را بمشهد مقدّس رضوی نقل داده ودرموضعی‌که بقتلگاه مشهور است (بجهت قتل‌عامّی‌که در اواخردولت

صفویّه باشارهٔ عبدالرّحمن افغان در آنجا وقوع یافته) دفن کردند. مزارش تا زمان حاضر ما معروفست و درنخبة‌المقال گوید :

و فضل بن الحسن بن‌الفضل ابوعلی الطبرسی العدل
شیخ ابن‌شهراشوب عنه‌ینشر مفسر عام الوفاة محشر

که لفظ محشر = ۵۴۸ .

ناگفته نماندکه در روضات‌الجنّات ، ابوعلی طبرسی صاحب ترجمه را بعنوان شیخ شهید سعید مذکور داشته ودرمستدرک نیز همین عنوان شهید را بریاض‌العلما نسبت داده وگوید که درکتاب ریاض ، بعداز ذکر چندی از مصنّفات طبرسی گفته است که یك نسخه ازکتاب مجمع‌البیان را دیدم که با خط شیخ قطب‌الدین کیدری بوده وآن را نزد خواجه نصیر طوسی خوانده و درپشت آن نیز با خط خود شیخ قطب‌الدین نوشته بود : تألیف الشیخ‌الامام الفاضل السعید الشهید انتهی . درمستدرک ، بعد از نقل این جمله گوید که صاحب ریاض وغیر اوکه طبرسی را بشهید ذکر کرده‌اند کیفیّت شهادت اورا مذکور نداشته‌اند وگویا شهادت او باسم بوده و بدین جهت شهرت نیافته است وبعدازآن، قضیهٔ سکته را چنانچه‌گفته‌آمد از ریاض نقل‌کرده است .

(ص ۵۱۲ت و۶۶۳ ج۲مه و ۱۹۳هب و۲۷۳ و۴۸۶مس وغیره)

طبرسی هرون‌بن حسن - بعنوان طبری هرون خواهدآمد.

طبری[1]

طبری ابراهیم‌بن احمد بن محمد- فقیه مالکی ، مکنّی بابواسحق، از اکابر متقدّمین فقهای مالکیّه میباشدکه مرجع‌استفادهٔ جمعی از

۱- طبری- با دوفتحه ، موافق آنچه در عنوان طبرسی نگارش دادیم گاهی در نسبت بطبرستان وگاهی در نسبت بطبریهٔ شام استعمال نمایند . در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم ، ابراهیم بن احمد بن محمد ، حسین بن علی ، حسن بن حمزة ، محمد بن جریر عامی وبعضی دیگر میباشد و بنوشتهٔ تنقیح ، درصورت تقیید بآملی خلیلی ، راجع باحمد بن محمد بوده و درجائی که مقید بعلوی مرعشی، نمایند منصرف بحسن بن‌حمزه است. چون درنسبت‌بطبرستان، طبری و طبرسی گفتن هردو صحیح است و لذا اگر شرح حال کسی که معروف بیکی از این‌دو عنوان است بهمان عنوان منظوری ارباب رجوع دسترس نباشد مراجعه بعنوان دیگر نمایند .

افاضل بود ، سید رضی شیعی سالف‌الترجمة قرآن مجید را از وی یادگرفته است. قضیهٔ قبول‌او خانهٔ موهوبی استاد خود را درضمن شرح‌حالش مذکورداشتیم وابراهیم درحدود سال سیصد و نود و سیم هجرت درگذشت . (س ۷۷۹ ج۱مه)

طبری **ابن‌جریرسنی، محمدبن جریر بن یزیدبن خالد** - یاکثیربن غالب، **ابوجعفر** الکنیة ، **آملی** الولادة ، **طبری**النسبة‌که بسال دویست وبیست وچهارم یا پنجم هجری قمری درآمل طبرستان متولد شد ، خالو ودایی‌ابوبکر خوارزمی‌معروف میباشد. فقیهی است محدّث مورّخ مفسّرمشهور، معروف به‌**امام‌طبری**، از ائمهٔ فقه و حدیث و تفسیر وتاریخ و نحو و شعر و لغت و دیگر فنون متداوله، علاّمهٔ وقت و فقیه عصر خود بود . ابن‌خزیمه‌گویدکه درتمامی روی زمین اعلم از اورا سراغ ندارم . در بدایت حال **شافعی‌المذهب** بود ، اخیراً ترکش‌گفته و خودش مذهب مستقلّی درقبال مذاهب اربعه ایجادکرد و جمعی وافر تابع وی‌گردیدند . در بسط و نشر مسلك جدید خودکتابها تألیف دادکه مدتی‌هم درمیان مردم رواج‌داشته تاعاقبت متروك‌گردید.

تألیفات متنوعهٔ اوکه در موضوعات مختلف نگارش داده برهانی قاطع برتبحّر فضلی و احاطهٔ‌علمی وی میباشند :

۱- **اخبارالرسل والملوك** که درذیل بنام **تاریخ طبری** مذکوراست ۲- **اختلاف‌العلما** یا **اختلاف الفقهاء** که در اختلافات فقهای عامّه در مسائل فقهیّه نوشته و لکن مذهب احمد بن حنبل را ذکر نکرده و اسمی از او نبرده است ودرجواب استفسار از سبب‌آن گفته است‌که احمد ، فقیه نبوده بلکه محدّث بوده است . این حرف او مخالف طبع حنبلی‌هاکه درآن زمان دربغدادکثرت داشتندگردیده‌کمر عداوتش، برمیان‌بسته ونسبت الحاد بدو دادند ، او هم اصلاً اعتنائی نکرده و همچنان درعقیدهٔ خود استوار ماند ودر سایهٔ قناعت می‌زیست . درکشف‌الظّنون‌گوید اورا بعد از مرگش بجهت‌حرف مذکورش متّهم بتشیّع و رافضی‌بودن نمودند و این‌کتاب درمصر چاپ شده‌است ۳- **ادب القاضی** ۴- **البسیط** درفقه ۵- **تاریخ‌الامم والملوك** که درذیل‌بنام**تاریخ‌طبری** مذکوراست ۶- **تاریخ الرجال من‌الصحابة والتابعین** ۷- **تاریخ‌الطبری**که نام اصلی‌آن **تاریخ‌الامم والملوك** بوده و

بتاریخ طبری و **اخبار الرسل والملوك** معروف وگاهی به **تاریخ کبیر** موصوف و وقایع عمومی عالم را از بدو خلقت تا سال ۳۰۲ یا ۳۰۹ ه‍ ق – **شب** یا **شط** حاوی و در لیدن و قاهره چاپ و بترکی ترجمه و بطور اختصار بپارسی نیز ترجمه شده و درسال ۱۲۵۲ ه‍ ق = ۱۸۳۶ م بزبان فرانسوی نیز ترجمه نموده‌اند **۸- تاریخ کبیر** که همان تاریخ طبری مذکور است **۹- تفسیر قرآن** که نامش **جامع البیان فی تفسیر القرآن** میباشد که بتفسیر طبری و **تفسیر ابن جریر** معروف، درقاهره چاپ و برای منصور بن نوح سامانی بپارسی هم ترجمه شده است **۱۰- تهذیب الآثار درحدیث** که بقول کشف الظنون درموضوع خود متفرد است **۱۱- جامع البیان** که بنام تفسیر مذکور شد **۱۲- خبر غدیر خم** یا **طرق حدیث الغدیر ۱۳- الرد علی الحرقوصیة ۱۴- طرق حدیث الطیر ۱۵- طرق حدیث الغدیر** که بنام خبر غدیر مذکور شد **۱۶- القرائات ۱۷- اللطیف** درفقه **۱۸- المحاضر والسجلات**.

وفات ابوجعفر طبری ، روز شنبه بیست و ششم شهر شوال سیصد و دهم چنانچه مشهور است ، یا یازدهم ، یا شانزدهم هجرت در بغداد واقع شد ، از خوف حنبلی‌ها (چنانچه اشاره شد) بپنهانی درخانهٔ خودش بخاك سپرده ومرثیه‌های بسیاری دربارهٔ وی گفتندکه ازآن جمله قول ابن‌درید است :

ان المنیـة لم تتلف بـه رجلا ... بل اتلفت علما للـدین منصوبا
كان الزمان بـه تصفو مشاربـه ... والآن اصبح بالتكـدیر مقطوبا

چنانچه درعنوان صاحب‌ترجمه مذکور داشتیم، تسنّن وی مشهور ومصرّح بعلمای رجال میباشد و او غیراز محمد بن جریر بن رستم طبری امامی مذکور در ذیل‌است، لکن در روضات‌الجنّات ، بتشیّع وی‌گراییده و با پاره‌ای وجوه غیرمتقنه استدلال نموده است . تحقیق موضوع درصورت لزوم خارج از وضع کتاب بوده وموکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه میباشد. مخفی نماندکه خطیب‌بغدادی (برخلاف آنچه درپنهانی دفن‌کردن طبری مذکور شد)گوید: گروه بسیاری برجنازهٔ وی‌گردآمدندکه شمارهٔ ایشان‌را غیرازخداوندعالمیان کسی‌نمیدانست، چند ماه، روز و شب برسر قبر او نمازخوانده ومرثیه‌های‌بسیاری‌گفتند.

(ص۷۰۲ ت و۵۲هب و۱۹۷ ج۲ع و۲۹ ج۲کا و ۴۰ ج۱۸جم و۱۶۲ ج۲تاریخ‌بغداد و۱۳۵ ج۲ طبقات‌الشافعیة و ۲۹۹۴ ج۴س و ۲۰۳ ج ۴فع و ۳۲۶ف وغیره)

طبری ابن جریر شیعی محمد بن جریر بن رستم بن جریر - طبری‌آملی امامی ، مکنّی به **ابوجعفر** و **ابن‌فاضل**، ازثقات واجلاّی علمای

امامیّه ، وثاقت و جلالت و حسن کلام وکثرت علم او مسلم و مصرح بعلمای رجال و از علمای اواخر قرن سیم هجرت بوده و یا خود اوائل قرن چهارم را نیز درک کرده است .

بهرحال از معاصرین ابن‌جریر طبری سنّی مذکور فوق میباشد و بجهت امتیاز ازمحمد بن‌جریر بن رستم دیگر، که او نیز طبری‌آملی امامی وازعلمای اواسط قرن‌پنجم‌هجرت و معاصر نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق=تن) وشیخ‌طوسی (متوفی‌بسال۴۶۰ه ق=تس) بوده ، همین صاحب ترجمه را درفهرست شیخ طوسی موصوف به‌**کبیر** نماید.

از تألیفات همین ابن‌جریر امامی‌کبیر است :

۱- **الآداب‌الحمیدة** که بقول‌ذریعه، قاضی‌تنوخی از آن‌نقل‌میکند واینکه در کشف‌الظنون این‌کتاب را با بن‌جریر طبری عامی مذکور فوق نسبت داده اشتباه است ۲- **الایضاح** درامامت ۳- **دلائل‌الامامة** ۴- **المسترشد** در امامت و سال وفات او بدست نیامد .

بالجملة ، از بیانات فوق مکشوف‌گردیدکه سه تن از اکابر ، بمحمد بن جریر موسوم و بـابن‌جریر معروف و هرسه طبری‌آملی هستند : یکی از ایشان‌که محمد بن جریر بن یزید است از عامّه و مورّخ و مفسّر مشهور میباشد و تاریخ طبری و تفسیر طبری معروف عموم است . دوتن دیگر نیزکه هردو محمد بن‌جریر بن رستم هستند از علمای‌شیعهٔ‌امامیّه‌بوده لکن یکی، با محمدبن‌جریر عامی(متوفی‌بسال۳۱۰ه ق = **شی**) معاصر و بکبیر موصوف ودیگری با شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق =**تس**) معاصر است وتحقیق زاید وتعدّد محمدبن جریر بن رستم امامی موکول بتنقیح‌المقال ودیگر کتب رجالیّه است .

طبری **احمدبن ابی‌احمد بن القاص** - در بـاب کنی بعنـوان **ابن‌القاص** خواهدآمد .

طبری **احمد بن عبدالله** - بعنوان **محب‌الدین** خواهدآمد.

طبری **احمدبن‌محمد طبیب**- در باب‌کنی بعنوان **ابوالحسن** خواهدآمد.

طبری امیرکیکاوس بن دشمن یار بن کیکاوس - دیلمی طبری ، عالم فاضل زاهد شهید ، از مشایخ اجازهٔ شیخ منتجب‌الدین صاحب فهرست (متوفّی بسال ۵۸۵ ه ق = ثفه) که کتابی درنجوم وکتابی دراوقات صلوات فرائض خمسهٔ یومیه تألیف داده است . سال وفاتش بدست نیامد ونام پدرکیکاوس همان است که موافق امل‌الآمل و تنقیح‌المقال نگاشته شد ودر ذریعه‌گوید کیکاوس بن دشمن زیاد ودر جایی دیگر دشمن دیار و دربعض مواضع دشمش نوشته شده است .

(ذریعه و تنقیح و ملل)

طبری سیدحسن بن حمزة بن علی - بعنوان مرعشی خواهدآمد .

طبری حسن بن علی بن محمد - بعنوان عمادالدین طبری خواهد آمد .

طبری حسن یا حسین بن قاسم ، فقیه شافعی ، مکنّی به ابوعلی که کتاب الافصاح درفقه و شرح‌المحرر فی‌النظر درعلم خلاف والعدة درفقه از او میباشد وبسال‌سیصد وپنجم یاپنجاهم هجری‌قمری دربغداد درگذشت.

(ص ۲۱۶ت و ۱۴۱ ج ۱کا و ۲۱۷ ج ۲ طبقات‌الشافعیة وغیره)

طبری طاهر بن عبدالله بن طاهر - بن عمر قاضی، مکنّی به ابوالطیب، از اکابر فقهای شافعیّه میباشد ، درفقه و اصول وشعر و ادبیّات دستی توانا داشت ، بسال ۳۴۸ه ق = شمح درآمل طبرستان متولد شد وهم درآنجا از ابوعلی زجاجی ودر نیشابور و جرجان از دیگر مشاهیر عصر اخذ مراتب علمیّه‌نمود، پس دربغداد از شیخ ابوحامد اسفراینی تکمیل مراتب‌کرد و ابواسحق شیرازی نیز از وی درس‌خوانده وگوید : درتحقیق و اجتهاد وفکر ونظر بالاتر از ابوالطیب را ندیدم. صاحب ترجمه دراصول و مذهب و علم خلاف و جدل‌کتابهای بسیاری تألیف داد، فروع ابوبکر حدّاد و مختصر مزنی را شرح‌کرد، مدتی دربغداد قضاوت نمود، درسال‌چهارصد و پنجاهم هجرت درصد و دو سالگی در بغداد وفات یافت و درمقبرهٔ باب حرب مدفون گردید . اغلب اشعار او بطریقهٔ فقه ومسائل فقهیّه میباشد از آن‌جمله‌است‌که بابوالعلاء معرّی نوشته است :

و ما ذات در لایحـل لحـالب — تناولـه واللحـم منهـا محلل
لمن شاء فی‌الحالین حیاً و میتاً — و من رام شرب‌الدر فهـو مضلل
اذا طعنت فی‌السن فـاللحم طیب — و آکلـه عنـد الجمیـع مغفل
و خرفانها للاکل فیهـا کزازة — فمـا لخفیف الرأی فیهـن مأکل
و مـا یجتنی معنـاه الا مبرز — علیم بـاسرار القلـوب محصل

پس ابوالعلا در دم ، نزد نامه‌بر، ارتجالا انشا نمود :

جوابـان عن هــذا السئوال کلاهما — صـواب و بعض‌القـائلین مضلـل
فمـن ظنـه کـرمـا فلیس بکاذب — ومـن ظنـه نخـلا فلیس یجهـل
لحـومهما الاعنـاب والرطب الذی — هوالحـل والدر الـرحیق المسلسل
و لکن ثمـارالنخل و هی غضیضة — تمروغصن(غض‌خا)الکرم‌یجنی ویؤکل
یکلفنی القـاضی الجلیـل مسائـلا — هی‌النجم قدراً بـل اعز و اطول
ولو لم اجب عنها لکنت بجهلهـا — جدیرا و لکـن من یردك مقبـل

شرح بعضی ازکلمات اشعار فوق : **مغفل** یعنی هیچ‌کس متعرّض او نمیشود. **خرفان** یعنی کوچك‌ها و بچه‌هـا . **کزازة** خشکی وگیرائی طعم . **معناه** یعنی معنی کـلام مذکـور . **غضیضه** تر وتازه . (ص۳۳۸ت و۲۵۳ج۱کاو۱۷۶ج۳طبقات‌الشافعیةوغیره)

طبری

عبدالقادر بن محمد- حسینی طبری شافعی، یکی‌ازمشاهیرعلمای قرن یازدهم هجرت میباشدکه بسال نهصد و هفتاد وششم هجری درمکـّۀ معظـّمه متولد شد ، در دوازده سالگی قرآن مجید ، الفیـّۀ ابن‌مالك ، اربعین نوویه درحدیث وچندی از متون دیگر را حفظ‌کرد ودرپانزده سالگی شروع بتحصیلات علمیـّه نمود ، ادبیـّات و فقه و تفسیر و حدیث و طبّ و منطق و هیئت و حکمت را از اکابر عصر خود فراگرفت . از تألیفات او است:

۱- الآیات المقصورة علی‌الابیات المقصورة ۲- افحام المجاری فی‌افهام النجاری ۳- حسن‌السریرةفی‌حسن‌السیرة ۴- درةالاصداف‌السنیة فی‌ذروةالاوصاف‌الحنفیة(الحسنیةخا) ۵- سل‌السیف علی‌حل‌کیف ۶- شرح دریدیه ۷- عرائس‌الابکار وغرائس‌الافکار ۸- عیون المسائل من‌اعیان‌الرسائل که درقاهره‌چاپ‌شده‌است **۹- کشف‌الخافی‌من‌کتاب‌الکافی ۱۰- الکلم الطیب علی‌کلام‌ابی‌الطیب.** صاحب ترجمه بسال هزار و سی و سیم هجری قمری در مکـّۀ معظـّمه درگذشت . (ص ۱۲۳۱مط و۳۰۸ ج۴س)

طبری **علی بن محمد بن علی** - بعنوان **هراسی** خواهدآمد .

طبری **عمر بن فرخان** - ازمعاصرین منصور دوانیقی میباشدکه بعضی‌از کتابها را بنام وی ترجمه نموده است ، درسال یکصد و چهل و پنجم هجرت بغداد را بنا نهاده وسال وفاتش بدست‌نیامد. (متفرقه)

طبری محمد بن جریر بن رستم } بعنوان طبری ابن جریر سنی و طبری
طبری محمد بن جریر بن یزید } ابن‌جریر شیعی نگارش‌دادیم.

طبری **محمد بن علی بن محمد** - بعنوان **عمادالدین** خواهدآمد.

طبری هرون بن حسن‌بن علی بن حسن - مکنّی به **ابوعلی** یا **ابومحمد**، ملقّب به **ضیاءالدین**، منسوب بطبرستان وازاین‌روگاهی به**طبری** و زمانی به **طبرسی** (که هردو درنسبت‌بطبرستان مستعمل‌هستند) موصوف، ازاکابرعلمای امامیّه وازاعاظم تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی (متوفّی بسال‌هفتصد وبیست وششم‌هجرت) میباشد. میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض‌العلما ، درقصبهٔ دهخوارقان ازاعمال تبریز، یك‌نسخهٔ خطّی از قواعد علاّمه را بخط همین صاحب ترجمه (هرون بن حسن) دیده‌است که‌آن را از روی اصل نسخهٔ‌آن‌کتاب نوشته و تمامی‌آنرا نزد خود علاّمه خوانده وعلاّمه نیز با خط شریف خودش درپشت‌آن نسخه ، درهفدهم رجب هفتصد ویك از هجرت ، اورا با القاب امام عالم ، فاضل فقیه کامل ، علاّمهٔ محقّق مدقّق ، افضل‌المتأخّرین لسان المتقدّمین ضیاءالملّة والحقّ والدّین ستوده و بجودت قریحه وکمال فطانت او و قرائت کتاب قواعد درخدمت‌آن استاد عماد خود تصریح‌کرده سپس روایت همان‌کتاب وتمامی کتب عقلیّه ونقلیّهٔ‌خودرا بدو اجازه داده ودرهمانجا پدرصاحب‌ترجمه را نیز(که شرح حال او بعنوان **عمادالدین حسن بن علی** خواهدآمد) بسیار ستوده است . باری سال وفات صاحب ترجمه وتألیفی از وی بدست نیامد. (ص ۱۷۰ت و باب‌کنی از ریاض‌العلما)

طبسی } در اصطلاح رجالی ، **اولی** لقب عبدالصمد بن علی و **دویمی**
طبعی } لقب‌عبدالقاهر بن احمدبن‌علی‌قمی‌است ورجوع‌بدانجا نمائید.

طبیب **عبدالله بن سعید** و **محمد بن ابی‌عمر** و شرح حال ایشان موکول برجال است.

طبیب‌المسلمین محمد بن زکریّای رازی که بهمین عنوان **رازی** مذکور افتاد.

طبیب‌نفیس نفیس بن عوض درضمن شرح حال ناظم‌الاطبا خواهدآمد.

طحان (بروزن عطّار) در اصطلاح رجالی، لقب ابراهیم **بن یوسف**، اسمعیل بن زید، جعفر بن **مازن**، حارث بن حسن، **محمدبن** مسلم طائفی ثقفی، معلی بن موسی، هذیل بن صدقه و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

طحاوی **احمدبن محمد بن‌سلمة** - یا سلامة بن عبدالملك، **ازدی** القبیلة، **ابوجعفر** الکنیه، **حنفی**المذهب، مصری **طحاوی** الشّهرة، از مشاهیر فقهای حنفیّه میباشدکه بعلاّمه و حافظ کبیر موصوف، خواهرزادهٔ مزنی لغوی شافعی‌معروف واز تلامذهٔ وی بود. بتبعیّت‌او بمذهب‌شافعی‌میرفت وعاقبت‌بجهت‌کثرت‌مطالعهٔ خال و استاد مذکور خودکه بکتب ابوحنیفه می‌کرده ازآن مذهب عدول نموده مذهب حنفی‌را ستود وآن‌را دربلادمصر انتشار داد، ریاست مذهبی‌آن‌بلاد بدو منتهی ومقتدای فقهای‌آن مذهب‌گردید. یا موافق‌نوشتهٔ بعضی از اجلّه‌که اقرب‌بصحت‌است خود طحاوی کتب ابوحنیفه را بسیار مطالعه میکرد تاآنکه مورد طعن استاد مذکور خود بوده وبدو گفت: والله کاری ابداً ازتو پرداخت نمی‌شود، اینك طحاوی از روی غضب از وی‌عدول کرد و بشام رفت واز ابوحازم قاضی دمشق، موافق مذهب حنفی تفقّه نمود تا حایزمقام ریاست مذهبی‌گردید. از تألیفات او است:

۱- احکام‌القرآن ۲- اختلاف‌الروایات یا **اختلاف‌العلماء** یا **اختلاف‌الفقهاء ۳- بیان مشکلات‌الآثار ۴و۵- شرح‌الجامع‌الصغیر** و**شرح‌الجامع‌الکبیر ۶- شرح‌معانی‌الآثار** درحدیث که درلکنهو چاپ شده است **۷- عقیدة‌الطحاوی** که در قازان چاپ شده‌است **۸- المحاضرات ۹- مختصرالطحاوی فی‌فروع‌الحنفیة ۱۰- المشکاة ۱۱- مشکل‌الآثار** که درحیدرآباد دکن چاپ شده است **۱۲- معانی‌الآثار والشروط** که بنام شرح معانی مذکور شد **۱۳- الناسخ**

والمنسوخ ۱۴- نوادرالفقه وغیرها .

وفات طحاوی شب‌پنجشنبه اول ذی‌القعدهٔ سال‌سیصد و بیست و یکم یادویم هجرت درمصر واقع و درقرافه مدفون گردید . طحاوی، بقریهٔ طحا ویا ناحیهٔ طحا نامی ازمصر منسوب ویا موافق نوشتهٔ سیوطی بقریهٔ طحطوطه‌نامی درنزدیکی قریهٔ طحا منسوب‌**است.** در مراصدگوید : **طحا** بفتح اول ناحیه‌ایست در سمت شمالی صعید مصر و غربی نیل و طحطوط هم دیهی است بزرگ نزدیکی فسطاط در سمت شرقی نیل .

(صد وکف و ۱۹۴هب و ۵۹ت و ۱۹ ج ۱ کا و ۲۳۰ ج ۳ فع و ۲۹۹۷ ج ۴س و۱۲۳۲مط و۳۱فوائدالبهیة وغیره)

طرابلسی[1]

طرابلسی علی بن خلیل ، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب بعلاءالدین ، از فقهای حنفیّه و مؤلف‌کتاب **معین‌الحکام فی‌مایتردد بین‌الخصمین من‌الاحکام** بوده و در سال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت .

(کف وغیره)

طرزی از شعرای عهد شاه عباس ثانی صفوی (۱۰۵۲ـ۱۰۷۸ه ق)، از ایل افشار ، بقریهٔ طرزلو نامی در دوفرسخی رضائیه منسوب و یا بنوشتهٔ معاصرش نصرآبادی ، از ولایت طرشت از توابع ری میباشد . بهرحال مردی ظریف ، خوش‌طبع ، عاشق‌پیشه ، صاف‌اندیشه ، بسیار ظریف و لطیفه‌گو و بدیعه‌گو و بلندهمّت بود . در سخنوری ، طرزی خاص اختراع‌کرد و دراشعار خود افعال و مصادر

۱ـ **طرابلسی-** منسوب است بطرابلس (بفتح اول و ضم چهارم و پنجم) وآن بنوشتهٔ مراصد شهری است درساحل دریای شام که بنایش محکم و حصار گرداگرد آن از سنگ است . نیز شهری‌است دیگر درمغرب زمین که‌آن نیز درساحل دریا است. درقاموس‌نیز گوید: طرابلس شهری است درشام و یکی دیگر درمغرب زمین ویا خود شهر شامی ، **اطرابلس** (با الف اول) و مغربی **طرابلس** است (بی‌الف) . ابن‌خلکان گوید : طرابلس شهری است درساحل دریای‌شام نزدیکی بعلبك که بسال پانصد وسیم هجرت مسخرفرنگیها بوده وگاهی دراول‌آن‌الفی‌افزایند. بالجملة ، طرابلسی در اصطلاح رجالی ، لقب عبدالعزیز بن ابی‌کامل عمرو محمد بن عبدالله و محمد بن اسدالله بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

جعلی بسیار بکار میبرد ، دیوان او دراین اواخر چاپ شده واز او است :

مباداکه از ما ملولیده باشی   حدیث حسودان قبولیده باشی
چودرس‌محبّت‌نخواندی‌چه‌سود،ار   فروعیده باشی اصولیده باشی
برو طرزیا ، زلف خوبان بچنگت   زمانی بیفتد ،که پولیده باشی

مدنیدیم پس از مکّیدن   نه بکس حیله و نه مکریدن
مرقد پاک نبی طوفیدیم   عمریدیم و ابابکریدیم

صدنافه مشك خال لبت در شراب‌کرد   تا شد سیاه مست و جهانی خراب‌کرد
بریاد عارض توگلی چند روزگار   برسقف آسمان زد و نام‌آفتاب‌کرد

چنانچه از اشعارش برمی‌آید بقم و اصفهان و تات و ترکستان و عراق عجم و عربستان و قفقازیّه و مازندران و شماخی و شیروان وگنجه و مغان‌آذربایجان مسافرتهاکرده و درسال هزار و پنجاه و نهم هجرت بتبریز رفت و دراین مسافرت تبریز خودگوید :

دلم‌گرفت ز جاها چرا نه تبریزم   گشاد دل بود آنجا چرا نه تبریزم
علی‌الخصوص یخیدم زاردبیلیدن   برای جذوهٔ موسی چرا نه تبریزم
کنونکه‌می‌حملد مهرویافته‌است‌دوماه   هزار و پنجه و نه را چرا نه تبریزم

روز یکشنبه هفدهم ربیع‌الاول هزار و شصتم هجرت‌که مصادف با روز نوروز بوده موفق بزیارت حضرت امیرالمؤمنین ع شد و دراین موضوع‌گوید :

صد شکرکه برمراد فیروزیدم   و از ارض غری مهر دل افروزیدم
درشصت وهزار درنجف دریك روز   یوم المولود روز نوروزیدم

اسم و سال وفات و مشخّصات دیگرش بدست نیامد .

(مع و ۴۰۸ تذکرهٔ نصرآبادی و متفرقه)

طرسوسی[1]

طرسوسی **علی بن احمد بن محمد** - مکنّی بابوبکر، ازکبار مشایخ صوفیّهٔ قرن چهارم هجری میباشد که زمان آل حمدان را نیز دیده است. درطرسوس نشو و نما کرد، عاقبت سالها درمکّهٔ معظّمه مجاورت گزید. ازکثرت محبّت و مهربانی که بهرکس داشت و عموم مردم را نصیحت میگفت و شفقت میورزید و بحسن دیدار رفتار میکرد به **طاوس الحرمین** ملقّب ومشتهر گردید ویا خود بجهت کثرت زهد و ورع و عبادت بدین لقب اختصاص یافت . بسال سیصد و هفتاد و چهارم هجرت در مکّهٔ معظّمه وفات یافت وهم در آن ارض اقدس مدفون شد وهریك ازدوجملهٔ: **بو بکر سعید = ۳۷۴** و **قطب ربانی = ۳۷۴** مادّهٔ تاریخ وفات او است. درخزینة الاصفیا و نامهٔ دانشوران موطن اصلی صاحب ترجمه را طرطوس نوشته‌اند که آن نیز از بلاد شام است .

(ص۶۲ج۴مه و۴۹ ج۱فع و۲۰۸ ج۲خه)

طرطوسی[2]

طرطوسی **ابراهیم بن علی** - حنفی صاحب فتاوی که درسال هفتصد وپنجاه و هشتم هجری درگذشت . (ص۱۹۴هب و۶۲ج۴مه

طرطوسی **علی بن احمد** - درفوق بعنوان طرسوسی نگارش دادیم.

طرطوشی **محمد بن ولید** - بعنوان **ابی رندقه** در باب کنی خواهدآمد .

طرفة بن عبد **عمرو بن عبد بن سفیان** - بکری عبسی ، ملقّب بطرفه (بفتح اوّل، مفرد طرف و بمعنی درخت گز) از قبیلهٔ بنی بکر بن وائل ، از

۱- **طرسوسی** - بفتح اول و ثانی، منسوب است بطرسوس که بنوشتهٔ مراصد شهری است درحدود شام ، مابین حلب و بلاد روم و انطاکیه و قبر مأمون هم درآنجا است . در اصطلاح رجالی ، لقب محمد بن احمد بن روح میباشد و شرح حالش موکول بدان علم شریف است.

۲- **طرطوسی** - بفتح اول وثانی، منسوب بطرطوس میباشد که بنوشتهٔ مراصد شهری است ازبلاد شام درساحل دریا نزدیکی عکا و آن غیراز طرسوس مذکور فوق است .

مشاهیر شعرای جاهلیّت ، خواهرزادهٔ جریر بن عبدالمسیح معروف به متلمس، یکی‌از اصحاب قصائد سبعهٔ معلقه میباشد . قصیدهٔ دالیهٔ اوکه حاوی یکصد و پنج بیت است یکی از همان قصائد مذکوره بوده و با شرح زوزنی‌که بدان قصیده نوشته در بون چاپ و درضمن معلقات دیگر نیز درقاهره بطبع رسیده‌است . دیوان شعر طرفه نیز درشالون با ترجمهٔ فرانسوی‌آن ، در قازان و برلین و تبریز با بعض شروح متفرقه چاپ و مطلع قصیدهٔ دالیهٔ معلقهٔ مذکوره این است:

لخولة اطلال ببرقة ثهمد — **تلوح کباقی‌الوشم فی‌ظاهر الید**

و قوفابها صحبی علی مطیهم — **یقولون لاتهلك اسی و تجلد**

کان حدوج المالکیة غدوة — **خلایا سفین بالنواصف‌من‌دد** الی آخر

لغات : خوله : زنی است از قبیلهٔ‌کلب . **اطلال:** جمع طلل بمعنی بقیهٔ‌آثار خانه وعمارت. **برقه:** جایی‌که خاك وسنگ‌ریزه درآن مخلوط بهم باشد. **ثهمد :** نام موضعی‌است. **وشم :** خال‌کوبی و مانندآن . **مطی :** جمع مطیة . **اسی :** سوزش قلب . **تجلد :** با صیغهٔ امر، از باب تفعل، امر بصبر و تحمل است . **حدوج :** جمع حدج ، یکی‌ازمرکبهای زنان است مانندکجاوه . **مالکیه:** زن منسوب بینی‌مالك‌که شعبه‌ایست ازقبیلهٔ‌کلب. **خلایا :** جمع‌خلیه بمعنی‌کشتی بزرگ. **سفین :** جمع سفینه . **نواصف :** جمع ناصفه بمعنی اماکن وسیعه از نواحی صحاری است . **دد** وادی و بیابانی است ویا بمعنی لهو و لعب است .

حاصل معنی شعرآخری‌آنستکه‌گویاکجاوه‌ها و مرکب‌های‌آن زن معشوقهٔ مالکیه در هنگام صبح، کشتی‌های بزرگی‌است درحوالی وادی **دد** و اگر **دد** بمعنی لهو و لعب باشد مراد آن است‌که ازکثرت وله و علاقهٔ مفرطی‌که بدان معشوقه داشتم‌کجاوه و مرکب اورا کشتی بزرگی انگاشتم .

طرفه از هفت سالگی شروع بشعرگفتن‌کرد ، اشعار نغز و طرفه می‌گفت درفنون شعر از مدح و هجو و موعظه وحکمت وغیرها بمقامی بس‌عالی رسید وباآن قلت‌عمری که داشته (و دربیست سالگی یا بیست وشش سالگی درگذشته) نکاتی بکاربرده‌که افهام اکابر شعرا بدانها نرسیده است . اشعارش حاوی فصاحت لفظ و عذوبت معنی ، بتمامی مقاصد شعریّه مشتمل ، محل استشهاد ادبا و ارباب لغت، بسیاری ازآنها ضرب‌المثل و در رشتهٔ خود بی‌بدل بوده و مثل مشهور **استنوق‌الجمل** هم از او است . چنانچه روزی با

خال خود متلمس، بدربار عمرو بن هند حکمران حیره (که شعرا برای خواندن اشعار خود می‌رفتند) رفته بود، دید که مسیب بن علس در وصف جمل (شتر نرینه) شعری می‌خواند وآن را با اوصاف ناقه (شتر ماده) می‌ستاید، طرفه گفت **استنوق الجمل** (یعنی جمل ناقه شد) پس این جمله از امثال دایره گردید ودر بارهٔ کسی گویند که سست رأی بوده و کلمات غیرمناسب را مخلوط بهم گرداند. نیز از اشعار معلّقهٔ او است:

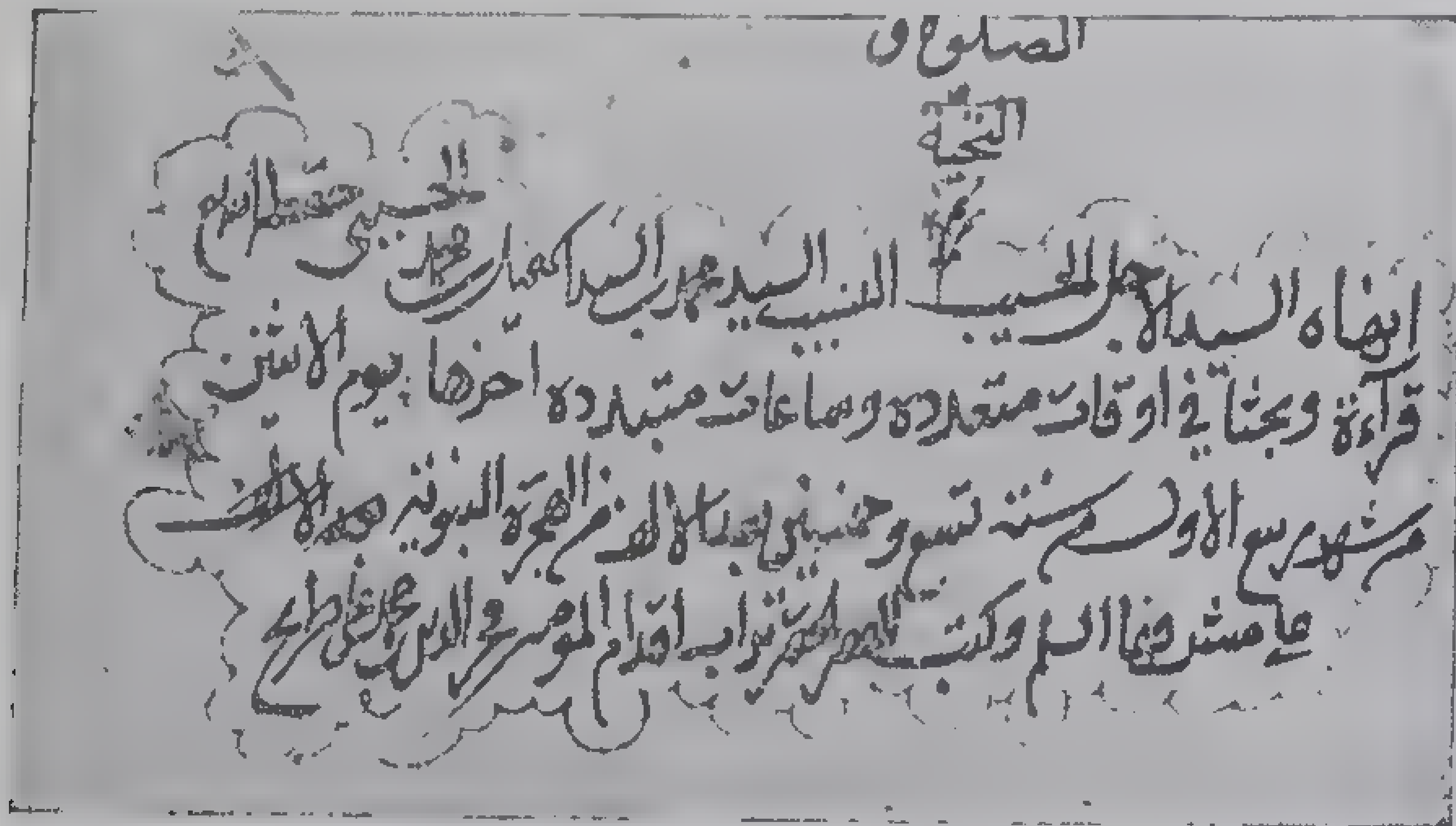
وظلم ذوی‌القربی اشد مضاضة	**علی‌المرء من وقع الحسام المهند**
ستبدی لك‌الایام ماکنت جاهلا	**و یأتیك بالاخبار من لم‌تزود**

که اوّلی درتجربهٔ کامل آثار منحوسهٔ قطع رحم ودوّیمی درحکمت وموعظه میباشد ولبید شاعر نیز بجهت آن، بفضل طرفه و تقدّم او بردیگر شعرا اقرار آورده وحضرت رسالت ص نیز بعد از شنیدن آن فرمودند که آن از کلام نبوت است. ابن هردو، در رشتهٔ خود از امثال دایره میباشد و احمد بن حنبل از عایشه روایت کرده است که حضرت رسالت ص در هرخبری که مورد شك و تردید بودی بدین بیت طرفه: **ویأتیك بالاخبار من لم‌تزود** تمثل نمودی. اینگونه کلمات طرفهٔ طرفه، بسیار واشهر اشعار او معلّقهٔ او است که اشاره شد. طرفه عاقبت در سال پانصد و پنجاهم میلادی که هفتاد سال پیش از هجرت حضرت رسالت مآبی میباشد دربیست سالگی یا بیست وشش سالگی درگذشت، یا بجهت هجو عمرو بن هند، یا بجهت شعری که درمجلس شراب دربارهٔ خواهر عمرو گفته، یا بجهت کثرت عجب و خودبینی که داشته مغضوب عمرو شد، عامل خودراکه دربحرین بوده بقتل وی بگماشت، آن عامل نیز بتصویب و اختیار خود طرفه ازرگ اکحل او (رگی است در ذراع که عرق‌الحیاة ونهرالبدن نیزگویند) فصدکرد پس، ازکثرت‌جریان خون جان‌داد.

(رجال‌المعلقات و۱۲۳۹مط وغیره)

طرفین رجوع بعنوان **ائمهٔ ثلثه** نمایند.

طریحی **فخرالدین بن محمد بن علی** - بن احمد بن طریح (بروزن کمیل) نجفی رماحی، یا فخرالدین بن محمدعلی بن احمدبن علی‌بن احمد بن طریح بن خفاجی بن فیّاض، بهرحال وی عالمی است فاضل‌کامل، فقیه‌نبیل،


الصلوة و
التحية
انهاه السيد الاجل الحسيب النسيب السيد محمد بن السيد اسمعيل الحسيني
قراءة وبحثا في اوقات متعددة وساعات متعددة اخرها يوم الاثنين
من شهر ربيع الاول من سنة تسع وخمسين بعد الالف من الهجرة النبوية
على مشرفها السلام وكتب ... تراب اقدام المؤمنين فخر الدين بن محمد علي طريحي

کلیشهٔ خط فخرالدین طریحی -۲

قطعهٔمزبوراجازه‌ای‌است‌که درآخریك‌نسخه ازکتاب‌جامع‌المقال‌خود طریحی‌بخط خود وی‌نوشته‌شده وآن‌نسخه درحال‌حیات‌خود طریحی‌درروزشنبه‌نهم‌صفر **۱۰۵۹** بخط محمدبن اسمعیل بن محمدحسینی‌نجفی نگارش‌یافته‌است. اجازهٔ فوق‌الذکر را طریحی باخط خود برای‌کاتب نسخه‌که یکی‌از تلامذهٔاو بوده مرقوم‌داشته‌است.

محدّث جلیل‌القدر ، عابد زاهد ، ادیب شاعر لغوی، از اکابر علمای امامیّه ، اورع و اتقی و اعبد و ازهد اهل زمان خود ، بجهت انتساب بجدّ عالی مذکورش به **طریحی** و **شیخ طریحی** معروف ، با شیخ حرّ عاملی و مجلسیّین ونظائر ایشان معاصر، با یك یا دو واسطه از شیخ بهائی روایت نموده و خودش از مشایخ روایت پسرخود شیخ‌صفی‌الدین و علّامهٔ مجلسی و سید هاشم بحرانی میباشد . تألیفات نافعه و منیفهٔ بسیاری دارد:

۱- **الاثنی‌عشریه فی‌اثنی‌عشر مبحثا من مباحث اصول‌الفقه** که‌آن را **لمعهٔ وافیه** نیز گویند ۲- **الاحتجاج فی‌مسائل الاحتیاج** ۳- **الاربعون حدیثا** که بـاربعین معروف است ۴- **ایضاح‌الحساب** درشرح خلاصة‌الحساب‌شیخ‌بهائی ۵- **تحفة‌الوارد وعقال‌الشارد** ۶- **ترتیب خلاصة‌الاقوال للعلامة** ۷- **ترتیب مشیخة من‌لایحضره‌الفقیه** ۸- **جامع‌المقال‌فی‌مایتعلق‌باحوال الحدیث والرجال وتمییزالمشترکات منهم** ۹- **جامعة‌الفوائد** که در ذیل بنام‌حجیة‌الظن مذکور است ۱۰- **جواهرالمطالب‌فی‌فضائل‌علی‌بن‌ابیطالب ع** ۱۱- **حاشیهٔ‌معتبرمحقق** ۱۲- **حجیة الظن‌الخاص** در رد ملامحمدامین استرآبادی وچون عناوین مطالب‌آن **فائدة - فائدة**است بعضی ازاهل فضل‌آن را **جامعة‌الفوائد** نام‌کرده‌اند ۱۳- **شرح اثنی‌عشریهٔ صاحب‌معالم** ۱۴- **شرح المبـادی للعلامة** ۱۵- **الضوء** (الضیاء خل) **اللامع فی‌شرح المختصر النافع** ۱۶- **عـواطف**

الاستبصار للشيخ الطوسى ۱۷- غريب الحديث الخاصة ۱۸- غريب القرآن ۱۹ و ۲۰- الفخرية الصغرى و الفخرية الكبرى هردو در [illegible] ۲۱- فوائد الاصول ۲۲- كشف غوامض القرآن ۲۳- الكنز المذكور فى عمل الساعات والايام والليالى والشهور ۲۴- اللمع فى شرح الجمع ۲۵- اللمعة الوافية که شرح اثنی‌عشریه در فقه است ۲۶- مجمع البحرين ومطلع النيرين که بارها در ایران چاپ شده است ۲۷- مجمع البنات ۲۸- مراثى الحسين صغير وكبير و وسيط ۲۹- مستطرفات نهج البلاغه ۳۰- المنتخب فى جمع المراثى والخطب که در ایران چاپ شده است ۳۱- النكت اللطيفة فى شرح الصحيفة وغير اينها.

وفات طریحی بسال یکهزار وهشتاد وپنجم هجرت در رماحیه واقع شد وجنازه‌اش بنجف اشرف نقل گردید. رماحیه بتشدید میم، شهری است از عراق عرب. اسم اصلی طریحی موافق بعضی از تألیفات خود، فخرالدین بوده ودر روضات وامل الآمل وهدیة الاحباب وچندین موضع از ذریعه نیز باسم اصلی بودن فخرالدین تصریح نموده است، اسم پدرش نیز موافق تألیفات خود و تصریحات کتبی ذریعه محمدعلی بن احمد میباشد و لکن در نخبة المقال بروجردی، در ردیف اشخاصی که نامشان محمد و پدرشان علی است گوید:

سبط طريح نجفى منتجب ذومجمع البحرين ثم المنتخب

بنابراین نامش محمد و پدرش علی بوده و فخرالدین لقب وی میباشد و بروجردی در مستطرفات نیز فخرالدین محمد بن علی بن طریح نوشته است. اما پدر علی را طریح نوشتن ظاهراً مسامحه وازقبیل نسبت بجدّ است چنانچه متداول میباشد والآ چنانچه مذکور داشتیم طریح جدّ عالی بلکه اعلای شیخ فخرالدین است.

(قص وملل وص ۵۱۰ت و ۳۸۹مس و ۱۹۴هب و ۳۹۰ ج ۱۷عن وغیره)

طریحی **شیخ نعمت بن علاءالدین - بن امین‌الدین بن محیی‌الدّین بن** صفیّ‌الدّین بن فخرالدین طریحی مذکور فوق، ازفضلای نامی عصر خود بود، درسال هزار و دویست و هفتم هجرت درنجف متولد شد، بعلوم شرعیّه وآداب عربیّه اشتغال یافت و حظّی وافر برد، درفقه و حدیث و رجال تألیفاتی داشته که ازآن جمله است: **مجمع المقال فى علم الرجال**. وی درهزار و دویست و نود و سیم هجرت وفات یافت.

(ص ۴۰۸ ج ۲ نی)

طسوج[1]

طسوجی **آقا احمدبن آقا علی‌اشرف** - مذکور ذیل، عالم فاضل شاعر که از اکابر تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری میباشد . یك **کتاب کشکول** و **حواشی متفرقه** **برریاض** نوشته ودر وفات استاد مذکورش (**۱۲۸۱ ه ق = غرفا**) قصیده‌ای در مرثیه‌اش گفته است . در قضیهٔ نجیب پاشا درکربلا مقتول شد و سالش بدست نیامد و ولادتش در سال هزار و دویست و سی و دوم هجرت بوده است .

(ص ۱۴۳ ج ۱۰ عن)

طسوجی **میرزا عبداللطیف** - پدر میرزا محمدحسن‌خان مظفّرالملك، از افاضل اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشد ویا خود، اوائل قرن حاضر چهاردهم را نیز درك کرده‌است چنانچه ازکتاب مآثر وآثار صنیع‌الدولة استظهار شده‌که‌گوید وفات او پیش‌از سال هزار و سیصد و ششم هجرت بوده است. ازآثارقلمی‌او **ترجمهٔ الف‌لیلة و لیلة** میباشدکه ازعربی بپارسی بسیار فصیح ترجمه‌اش‌نموده ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۸۰ ج۴ ذریعه)

طسوجی **ملا عبدالنبی بن اوجاق قلی** - یا شرف‌الدین محمد ، از اکابر علمای‌آذربایجان، فقیه محدّث مفسّررجالی حکیم‌ریاضی رملی جفری نجومی شاعر ماهر، از افاضل اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد . او و صاحب حدائق (متوفی بسال۱۱۸۶ه ق = غقفو) هردو از تلامذهٔ ملاّ رفیع گیلانی (متوفی‌بسال ۱۱۶۰ه ق = غقس‌که تلمیذ علاّمهٔ مجلسی و منصب شیخ‌الاسلامی درخانوادهٔ او تاعصر حاضر ما باقی است) بوده واز او اجازهٔ روایتی داشته‌اند . از تألیفات او است :

۱- **تفسیر قرآن** که بزرگ و مفصل و دارای نکات بدیعه میباشد وتلمیذ او میرزاحسن زنوزی سالف‌الترجمة درکتاب ریاض‌الجنة وغیره ازآن نقل میکند ۲- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** و شاید همان تفسیر مذکور باشد ۳ و۴ و۵- **حاشیهٔ سماء وعالم** که مجلد چهاردهم بحارالانوار

۱- **طسوج**- بفتح اول ، دیه بزرگی است درآذربایجان درحدود هشت فرسخی تبریز که جمعی از فضلای نامی بنسبت‌آن (طسوجی) معروف میباشد وبعضی‌از ایشان را تذکر میدهد.

است و حاشیهٔ مدارک الاحکام وحاشیهٔ مزار بحارالانوار ۶- شرح صحیفهٔسجادیه ۷- شرح نهج البلاغة ۸- شرح وافیهٔتونی وغیر اینها . وفات طسوجی بسال هزار و دویست و سیم هجرت درکربلای معلّی واقع و میرزا حسن زنوزی سالف‌الترجمة که از تلامذهٔ وی بوده در تاریخ آن گوید:

چـو شد عبدالنبی آن معـدن فضل	از این وحشت‌سرا برخلـد هارب
ز فوتش گشت غـارب مهر افضـال	از این‌رو سـال فوتش گشت غارب

غارب= ۱۲۰۳. (ذریعه وتقریرات آقای نجفی قمی)

طغـان
طغاوی
دراصطلاح رجالی ، اولی لقب ابان بن عمرو جذلی و بعضی دیگر و دویمی حسن بن راشد میباشد و رجوع بدان علم نمایند.

طغرائی
حسین بن علی بن محمد بن عبدالصمد - اصفهانی ، ملقّب به **عمید** و **استاد** و**فخرالکتاب** و**مؤیدالدین**، مکنّی بـابواسمعیل ، معروف به **طغرائی** و **استاد طغرائی** ، عالمی است ادیب فـاضل کاتب منشی شاعر ماهر کثیرالفضل لطیف‌الطبع و امامی صحیح‌المذهب ، درنظم و نثر استاد عصر خود ، از اولاد ابوالاسود دئلی ، از امرای سلجوقیان، وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی . **دیوان شعر او** نیز بسیار خوب و دراستانبول چاپ شده و ازمحاسن وطرائف اشعارش **قصیدهٔ لامیهٔ** او است که معروف به **لامیةالعجم** ، دارای آداب و غرائب و حکم ، محل توجه افاضل ادبا ، در تمامی اقطار درنهایت‌اشتهار، درمصر و استانبول وقازان با لامیةالعرب شنفری دریکجا چاپ و صلاح‌الدین صفدی سالف‌الترجمة و جمعی دیگر از اکابر علما و ادبا شرحهای بسیاری برآن نوشته‌اند .آن را در وصف حال خود وشکایت از جریانات ناملائم زمان دربغداد انشاکرده وحاوی پنجاه و نه بیت میباشدکه همهٔ آنها دروفیات‌الاعیان ومعجم‌الادباء و جواهرالادب احمد هاشمی مذکور و مطلع آن این است :

اصالـة الرأی صـانتنی عن‌الخطـل	**و حلیـة الفضـل زانتنی لدی العطل**
مجدی اخیرا و مجـدی اولا شرع	**والشمس رادالضحی کالشمس فی‌الطفل**

چنانچه در محل خود اشاره نمودیم لامیهٔ صلاح‌الدین صفدی نیز نظیرآن بوده و احمد

هاشمی درجواهر الادب، همین لامیة العجم را باهفتاد ودو بیت استقبال کرده واوّلش این است:

علیك بالصبر والاخلاص فی العمل   و لازم الخیر فی حل و مرتحل

نیز از اشعار طغرائی است :

اذا ما لم تکن ملکا مطاعا   فکن عبداً لخالقه مطیعا
و ان لم تملك الدنیا جمیعا   کما تهواه فاترکها جمیعا
هما نهجان من نسك و فتك   یحلان الفتی الشرف الرفیعا

گویندکه طغرائی در فنّ کیمیا و رموزآن نیز یدی طولی داشته بلکه از اساتیدآن فنّ و تالی جابر بن حیّان صوفی معروف بوده وکتابهائی درآن موضوع تألیف داده است:

۱- ترکیب الانوار ۲- جامع الاسرار ۳- حقائق الاستشهادات ۴- ذات الفوائد ۵- الرد علی ابن سینا فی ابطال الکیمیا ۶- مصابیح الحکمة ۷- مفاتیح الرحمة وغیراینها

و از اشعار او است :

اما العلوم فقد ظفرت ببغیتی   منها فما احتاج من ان یعلما
و عرفت اسرار الحقیقة کلها   علما انار لی البهیم المظلما
ودریت هرمس سرحکمته الذی   اضحی بها علم الغیوب مترجما

صاحب ترجمه در موصل وزیر سلطان مسعود سلجوقی بود ، هنگامی که مابین سلطان مذکور وبرادرش سلطان محمود درقرب همدان مقاتله شد وسلطان محمود غالب آمد نخستین کسی که دستگیر نمودند همین طغرائی وزیر بود . شهاب اسعدکه در دربار محمودی سمت کاتب طغرائی داشته از ترس آنکه مبادا حسین طغرائی صاحب ترجمه، در اثر فضل و هنر وکمالات خود مشمول عنایات محمودی گردد، اورا بالحاد و زندقه متّهم داشت و بدستیاری نظام الدین ابوطالب علی بن احمد سمیرمی وزیر سلطان محمود، بسال پانصد وسیزدهم یا پانزدهم هجرت درزیاده برشصت سالگی ظلماً بقتلش آوردند ونظام الدین مذکور نیز روز سه‌شنبه سلخ شهر صفر پانصد وشانزدهم هجرت دربازار بغداد نزدمدرسهٔ نظامیّه بدست غلام زنگی سیاه رنگ حسین طغرائی مقتول گردید .

امّا وجه تسمیه بطغرائی بنوشتهٔ احمد رفعت آنکه : حسین ، وقتی نشانچی ملوك سلاجقه بوده و طغرا بترکی بمعنی نشان است. توضیح این اجمال موافق نوشتهٔ ابن خلّکان

آنکه : طغرا لفظی است عجمی و بمعنی نشان مخصوصی است که روی احکام و قوانین سلطانی در فوق بسم‌الله با خط جلی مینویسند و مضمون آن ، اوصاف و مناقب سلطانی است که آن حکم وفرمان ازطرف او صادر شده است . درقاموس ترکی گوید: طغرا لفظی است ترکی و دراصل بمعنی مرغی است پرگشاده و وقتی رسم ونشان وشکل همین مرغ را می‌گفتند ودرعربی وفارسی نیز بهمین‌معنی‌استعمال‌یافته و اخیرا علامتی‌است‌مخصوص که حاوی‌نام‌نامی‌پادشاه وقت‌بوده ودر روی احکام و بروات وقوانین ونظامات ومسکوکات و دیگر اشیاء رسمی ترسیم نمایند چنانچه‌گویند این برات مزیّن بطغرای‌همایونی ویا این فرمان موشّح بطغرای شاهنشاهی است.

(ملل وص ۲۴۸ت و۲۴۶ ج۴فع و۵۶ ج۱۰حم و ۳۰۱۳ ج۴س و ۶۸۶هر وغیرها)

طغرائی **امیر یمین‌الدین** - رجوع بطغری نمایند .

طغرل **محمدابراهیم خان بن مهدی قلی‌خان بن سلطان محمدحسن خان** - قاجار ازشعرای‌نامی، عموزادهٔ فتحعلی‌شاه‌قاجار، داماد وناپسری وی بود ، در دربار سلطان تقرّبی بسزا داشت و بطغرل تخلّص مینموده واز او است :

فغان طغرل که صیّاد جفـاجو   مرا بشکست‌پر،آنکه رهاکرد

وفات طغرل درهزار و صد ونود وسه در استرآباد واقع‌گردید . (ص۳۸ ج۱مع)

طغری **امیر یمین‌الدین** - فریـومدی ، از مشاهیر علما و ادبـا و شعرای اوائل‌قرن هشتم‌هجری‌عهد سلطان محمدخدابنده وابوسعیدخان (از ملوك ایلخانیّه)که مردی فاضل و دراصل ازقصبهٔ فریومد ترکستان بود ، باپسرخود امیرمحمود (که شرح‌حالش بعنوان ابن‌یمین درباب‌کنی خواهدآمد) مکاتبات ومراسلات و مشاعراتی داشت واز اشعار او است‌که بپسرش نوشته است :

دارم ز عتـاب فلـك بـوقلمـون   وزگردش روزگار خس‌پرور دون

چشمی‌چوکنارهٔ‌صراحی‌همه‌اشک   جانی چو میانهٔ پیاله همه خون

پسر درجواب پدرگوید:

دارم ز جفـای فلـك آینـه‌گون پر آه‌دلی که سنگ‌ازاو گرددخون
روزی بهـزار غـم بشب می‌آرم تاخود بشب ازپرده چه‌آیدبیرون

ازآثار قلمی امیریمین‌الدین است :

۱- **انشاء طغری** که مجموعهٔ منشآت او است ۲- **انوار المبارك** ۳- **چشمهٔ فائز** ۴- **کلیات‌طغری** که‌مجموعهٔاشعاراواست ۵- **کنزالمعانی** ۶- **مجموعهٔاشعار** که‌همان کلیات‌مذکور است ۷- **مجموعةالغرائب** ۸- **مجموعهٔمنشآت** که بنام‌انشاءمذکورشد ۹- **المرآت‌المفتوحة** .

وفات امیر یمین‌الدین بسال هفتصد و بیست وچهارم هجرت درقصبهٔ فریومد واقع وهم در آنجا مدفون است . نگارنده‌گوید : ظاهرآن‌است‌که شهرت صاحب‌ترجمه **طغرائی** بوده و **طغری**گفتن او (چنانچه در نسخـهٔ قاموس‌الاعلام است) ناشی از اشتبـاه مؤلف‌آن و یا چاپخانه است. (ص۲۵۲لس و۳۰۱۴ ج۴س)

طفیلی **امیرجلایر** - بعنوان **جلایر** مذکور شد .

طلحی **طنافسی** در اصطلاح رجالی، **اولی** لقب سلیمان بن عبدالله ، صالح بن موسی ، علی بن عیسی ، محمد بن‌علی وبعضی دیگر و **دویمی** نیز لقب حماد بن‌بشر، عبدالوهاب‌بن صباح وبعضی دیگربوده و رجوع‌بدان‌علم‌نمایند.

طنطاوی‌جوهری ازاعیان‌علما وحکمای‌عامّهٔ‌عصرحاضرما،حکیم‌مهذّب‌النفس، خطیب‌کاتب منشی، از اساتید جامع ازهر ومدرسهٔ دارالعلوم قاهره ، از پیشوایان لغت عرب معدود وبلغت انگلیسی نیز کاملاً آشنا بود . معظم وقت او درمحاضرات‌علمیه و ادبیّه مصروف وبیشترآیات‌کثیرالبرکات قرآن مجیدراکه حاوی غرائب غیرمتناهی بوده و حثّی اکید برتفکر دربدایع عالم اکبر و صنایع عالم اصغر را محتوی است مورد بحث قرار داده و درآن اثنا مذهب داروین و کلمات اورا نیز محل مناقشه و نظر نموده است. درتقویت ملکهٔ انشا وقوهٔ فکریّهٔ تلامذه ، اهتمام‌تمام داشته اینك یك جنبش فکری و تأثیرات فوق‌العادة ، درعقول ونفوس و روحیّات‌ایشان تولید نموده و عاملی قوی در توسعهٔ فکر ایشان محسوب‌گردیدکه از غرر درر بیانات شیوای



وی النقاط و از انوار افکار ابکار متنوعهٔ او اقتباس مینمودند . با این همه اشتغالات مستغرق اوقات او که بتدریس و محاضرات متنوعهٔ علمیّه و ادبیّه داشته بازهم در خلال این احوال تألیفاتی طریفه ، در اخلاق و تفسیر و فلسفه وعجائب کون دارد که گواه صادق بر تبحّر و تنوّع علمی وی میباشند :

عکس آقای طنطاوی جوهری ـ۳

۱- الارواح ۲- اصل العالم که مباحث علمی است در حکمت اولی طبیعی ۳- این الانسان ۴- التاج المرصع بجواهر القرآن والعلوم ۵- تفسیر الجواهر که تفسیر جامع قرآن ، بیست و شش مجلد ، الهیات و طبیعیات و ریاضیات وعلوم ادبیه وعربیه ودیگر علوم متنوعه را حاوی است که درحقیقت فقط تفسیر قرآن نبوده بلکه دائرة المعارف جامع عمومی است ۶و۷و۸- جواهر النفوی وجواهر العلوم و السر العجیب فی حکمة تعدد ارواج النبی ص ۹- الفرائد الجوهریة فی الطرف النحویة ۱۰- میزان الجواهر وغیر اینها که همهٔ آنها در مصر وقاهره چاپ و رواج تمام دارند . وفات طنطاوی روز جمعه دوازدهم ژانویهٔ سال ۱۹۴۰م - غرّهٔ مطابق دویم ذی الحجهٔ سال ۱۳۵۸ غشنح قمری و بیست و یکم دیماه ۱۳۱۸ غشیح شمسی هجری واقع و ولادتش درسال ۱۲۸۷ه (غرفز) بوده است.

(ج ۵ تفسیرالجواهر وص ۱۲۴۳مط و اطلاعات متفرقه)

طنطرانی **احمد بن عبدالرزاق** - مکنّی به **ابونصر**، ملقّب به **معین‌الدین**، ازمشاهیر علما و ادبا وشعرای عهدخواجه‌نظام‌الملك آتی‌الترجمة، استاد و مدرّس مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد، تألیفات واشعار طریفهٔ بسیاری بدو منسوب میباشد که‌اشهر آنها **قصیدهٔ طنطرانیهٔ ترصیعیهٔ** اواست که‌درغایت‌شهرت ودرمدح نظام‌الملك‌مذکور و ذوالقافیتن (دارای دوقافیه) بوده و نظیرآن سروده نشده و مطلع‌آن این است :

یاخلی البال قد بلبلت بالبلبال بال   بالنوی زلزلتنی والعقل فی‌الزلزال‌زال

همین قصیده محل توجه اکابر افاضل بوده وشروح بسیاری بدان نوشته‌که من‌جمله شرح محمد بهشتی اسفراینی (متوفّی بسال ۷۴۹ھ ق = ذمط) میباشدکه درمصر و بیروت و ایران با شرح معلّقات سبع زوزنی چاپ شده است .

وفات طنطرانی درسال چهارصد و هشتاد و پنج هجرت (که سال وفات‌نظام‌الملك مذکور است) واقع شد و پانصد و هشتاد و پنج بودن‌آن مثل نسبت دادن قصیدهٔ مذکور برشید وطواط (چنانچه ازبعضی صادر شده) اشتباه وناشی ازقلت‌تتبّع بوده و اوّلی منافی معاصر بودن با نظام‌الملك هم (که مسلّم ارباب تراجم است) میباشد .

(کف وص ۱۹۶هب و۳۰۱۸ ج۴س وغیره)

طوبی **میرزا ابراهیم** - حکیم مورّخ ادیب اریب شاعر، متخلّص‌بطوبی که علاوه برفضائل دیگر در علم هیئت عارف بود ، بسال هزار و صد و هفتاد و چهارم هجرت در اصفهان درگذشت و درآستانهٔ بقعهٔ مبارکهٔ امامزاده اسمعیل‌که بنا برمشهور اسمعیل بن زید ابن امام حسن مجتبی ع ویا بقول‌بعضی اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنّی است مدفون شد واز اشعارش بدست نیامد .

(ص ۵۳۶ ج ۱۵عن)

طوری **عبدالقادر** - از مشاهیر فقهای حنفیّهٔ مصر قرن یازدهم هجرت، مفتی مذهب حنفی ، مدرّس جامع ازهر ، دارای قریحهٔ شعری و درعلوم ادبیّه نیز ماهر بوده و ازتألیفات او است :

۱- تکملة البحر الرائق ۲- النواکه الطوریة که جامع نظم و نثر و کتابی است مرغوب. سال وفاتش بدست نیامد و تا سال یکهزار و بیست و ششم هجرت در قید حیات بوده است.

(ص ۳۰۸۷ ج ۴ س)

طوسی[1]

طوسی ابوالقاسم یا حسن } بعنوان فردوسی خواهد آمد.
طوسی

طوسی محمد بن حسن - بعنوان شیخ طوسی مذکور افتاد.

طوسی محمد بن علی بن حمزه - بعنوان عماد طوسی خواهد آمد.

طوسی محمد بن محمد بن حسن - بعنوان خواجه نصیر طوسی نگارش یافته است.

۱- **طوسی**- بضم اول منسوب بطوس و در اصطلاح رجالی، لقب احمد بن حسن بن علی فلکی ، حسن بن محمد بن حسن بن علی ، حسین بن عبدالجبار و جمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . در اصطلاح علما و فقها ، درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، شیخ الطائفة محمد بن حسن ، یا صاحب وسیله محمد بن علی بن حمزه است که اولی بعنوان شیخ طوسی نگارش یافته و دویمی نیز بعنوان عماد طوسی خواهد آمد .

طوس ، بنوشتهٔ مراصد شهری است در ده فرسخی نیشابور که بدو شهر مشتمل میباشد: یکی ازآنها بطابران موسوم ودیگری بنوقان مسمی بوده و زیاده برهزار قریه را حاوی وقبر هرون الرشید وحضرت علی بن موسی الرضا ع نیز درآنجا است . درقاموس الاعلام گوید: طوس، شهری است قدیم درخراسان بمسافت بیست کیلومتر از شمال غربی مشهد که اکنون ویرانه‌های آن باقی و موجود ودر اوائل اسلام و پیش ازآن از معمورترین و بزرگترین بلاد خراسان و و ازمراکز تمدن و معارف اسلامیه بوده است، حکمای عالی‌مقام مانند خواجه‌نصیر ، امام‌غزالی و شعرای نامی مانند فردوسی و اشباه وی ازآنجا نشأت یافته و هرون‌الرشید درآنجا وفات و حضرت امام علی بن موسی‌الرضا ع نیز در زمان مأمون درقرب آن‌شهید وهردو درقریهٔ نوقان نام‌آن مدفون میباشند . همین قریه بمناسبت دفن‌آن امام عالی‌مقام ، بمرور ایام درترقی‌بوده، اهالی طوس نیز بدانجا منتقل و متوطن شدند تا بمرور زمان نام قدیمی‌آن (نوقان) متروك و باسم مشهد معروف و طوس، خراب و ویران شده‌است. نیز درمطاوی‌کلمات خودگوید که طوس بعقیدهٔ ایرانیان بناکردهٔ جمشید بوده وازطرف طوس بن نوذر تجدید و بتعمیرش افزوده است .

طوطی ترشیزی از شعرای ایرانی قرن نهم هجرت که طوطی ایست شیرین گفتار و اشعارش لطیف و آبدار، قصائد اورا برقصائد اقرانش ترجیح میدادند، در طبّ نیز بصیرتی بسزا داشت و قصیده‌ای در استقبال قصیده خاقانی گفته که مطلع آن این است:

شب برافق باز شفق یاقوت حمرا ریخته　　گردون ز انجم برطبق لولوی لالا ریخته

طوطی بسال هشتصد و شصت و ششم یا هفتم هجرت وفات یافت و لفظ **خروس = ۸۶۶** مادّهٔ تاریخ وفات او بوده و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(ص ۲۲۶ سفینه)

طوفان **میرزا طیب** - مازندرانی، اصلش از ملك هزار جریب از توابع دارالمرز مازندران وازمعاصرین آذر بیگدلی سالف‌الترجمة بود. اخیراً باصفهان رفته وبسیار هجو میگفت، عاقبت بنجف اشرف رفت واز بذله‌گوئی توبه کرد و بمدّاحی حضرات ائمهٔ معصومین ع پرداخت وبالخصوص درمناقب حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه‌گوید:

شد بهاری عیان که درگلزار　　لاله‌بی‌داغ رست وگل بی‌خار
شد چمنها ز لاله لیلی خیز　　بوستانها ز بید مجنون زار
وصف بیهوده تا بکی طوفان　　ناقص‌است‌این‌بهار واین‌گلزار
چون رسد عطرخلق شه‌بچمن　　آن زمان می‌شود بهار بهار
صاحب عصر مهدی هادی　　جانشین محمد مختار ص

طوفان، بسال یکهزار و یکصد و نودم هجرت درنجف وفات یافت وآذر فوق، در وفات او یك رباعی گفته‌که این مصراع آن: **«طوفان در دریای نجف شد زصفا» = ۱۱۹۰** مادّهٔ تاریخ میباشد. یك نسخه از **دیوان طوفان** بشمارهٔ ۲۷۴۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است. (ص ۳۴۱ ج ۲ مع وغیره)

طویل[1]

طویل **شیخ حسن** - از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت ومؤلف **تفسیر عنوان البیان** میباشد. مقدمهٔ این تفسیر، بسال هزار وسیصد و شانزدهم هجرت درمصر چاپ سنگی شد و وفات شیخ حسن درسال هفدهم واقع گردید. (ص ۷۶۳مط)

طویل **فردوسی** - بعنوان **فردوسی طویل** خواهدآمد.

طیوری لقب رجالی محمد بن عبدالله بوده و رجوع بدان علم نمایند.

طهوی **اسلم بن مهور** که در باب کنی بعنوان ابوالغوث خواهدآمد و در اصطلاح رجالی لقب حسان بن شداد وشرح حالش در آن علم است.

طیار بروزن عطّار، لقب رجالی محمد بن عبدالله و پسرش حمزه از اصحاب حضرت باقر و صادق ع وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

طیالسی دراصطلاح رجالی، احمد بن عباس نجاشی، حسن بن ابی عبدالله، سلیمان بن داود، محمد بن خالد و دوپسرش عبدالله و حسن و شرح حال ایشان موکول بدان علم میباشد ونسبت آن به **طیالسه** جمع طیلسان میباشد که قسمتی از جامه است و اشخاص مذکورین، شغل طیلسان فروشی را داشته‌اند.

طیبی **حسن یا حسین بن محمد بن عبدالله** - ملقّب بشرف الدین، عالمی است فاضل ادیب بیانی محدّث مفسّر، از مشاهیر علمای عامّه که در معانی و بیان و فنون ادبیّه وعلوم عربیّه و استخراج حقائق ودقائق قرآنیّه وحدیثیّه بلکه در معقول نیز علاّمهٔ زمان بود، در نشر علوم و معارف دینیّه بدون طمع چیزی اهتمام تمام داشت، کتابهای بسیار نفیس را بهمه‌کس از اهل بلد وغیره بعاریت میداد و

۱- **طویل**- در اصطلاح رجالی، لقب اسحق عطار، بحر، خالد بن بکر، علی بن حسن و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است.

اصلاً پیرامون مال و اقبال نمیگردید، بلکه ثروت زیاد شخصی خود را هم‌که از ارث و تجارت داشته در وجود برّ و خیرات و مبرّات و انجام ضروریّات طلاّب دینیّه مصروف و درآخر عمر بی‌چیز و فقیر گردید . همواره شریعت مقدّسه را تعظیم میکرد ، در ردّ فلاسفه ، باآن همه استیلائی‌که درآن اوان داشته‌اند جدّی وافر بکار می‌برد ، فضایح و قبایح ایشان راگوشزد عالمیان می‌نمود ، تاآخرعمر پیوسته ازصبح تا ظهر مشغول‌تفسیر بود، بعدازآن تا عصر نیز بحدیث اشتغال میورزید تاآنکه روز سه‌شنبه بیست وسیم شهر شعبان هفتصد و سی و سیم یا چهل و سیم هجرت از وظیفهٔ تفسیر فراغت‌یافته ودرمجلس حدیث رفت ، نافلهٔ وقت را خوانده وهمچنان رو بقبله درحال انتظار اقامهٔ فریضه جان بمالك‌جانان داد. بنابراینکه نامش‌حسن وسال وفاتش‌هم سی وسیم‌باشد یکی‌ازدوجمله: **خواجه حسن = ۷۳۳** و **سردار سلطان‌حسن = ۷۳۳** مادّهٔ تاریخ وفات‌او میشود واگرنامش حسین و سال وفاتش چهل و سیم باشد یکی‌از دوجملهٔ : **خواجه حسین = ۷۴۳** و **سردار سلطان حسین = ۷۴۳** مادّهٔ تاریخ میباشد .

از تألیفات او است:

۱- التبیان فی‌المعانی والبیان ۲- تفسیرقرآن ۳- خلاصة درعلم‌درایه ۴- شرح الکشاف ۵- شرح مشکوة ۶- شرح‌مصابیح‌حسین‌بن‌مسعودبغوی که‌نامش **الکاشف‌عن‌حقائق‌السنن** است . در شرح‌کشّافش گوید‌که در عالم خواب ، یك قدح شیر از دست حضرت پیغمبر بشیر ص‌گرفته و نوشید . چنانچه اشاره نمودیم نام صاحب‌ترجمه بین ارباب‌تراجم محل خلاف و مابین حسن و حسین مردّد است‌که در درر کامنه و در قاموس‌الاعلام **حسین** ولی در روضات و مدارك دیگر موجوده در نزد این نگارنده **حسن** نوشته‌اند . لکن قول درر کامنه‌که بشهادت تطابق اغلب‌کلمات و جمالات مستعمله درشرح حال طیبی‌مدرك روضات بوده است تأیید میشود .

(ص ۶۸ ج۲ کمن و ۱۹۶هب و ۲۲۴ت و ۳۰۳۱ ج ۴ س و ۲۶۰ ج ۴ فع وغیره)

طیبی **عبدالله بن احمد**- از اکابر علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشد که در فقه و تفسیر و حدیث و نحو و لغت وغیرها متفنّن و در اصول تدریس وحلّ مشکلات فقهیّه دستی توانا داشت ومدتی درعدن قاضی ومفتی بوده واز تألیفات او است :

۱- اسماء رجال مسلم ۲- تاریخ مرتب برطبقات وسنوات ازاول هجرت ۳- شرح صحیح‌مسلم ۴- مشتبه‌النسبة‌الی‌البلدان که در رشتهٔ خود بسیار سودمند ومفید است. وفات او بسال نهصد و چهل و هفتم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در عدن واقع‌گردید.

(ص ۲۲۶ نورسافر)

طیفور بن سراج‌الدین بعنوان عفیف‌الدین خواهدآمد.

باب «ظ»

(با نقطه)

ظافر عبیدی **اسمعیل بن عبدالمجید بن محمد بن مستنصر** ـ ملقّب بظافر، مکنّی بابوالمنصور، دوازدهمین خلیفهٔ فاطمی عبیدی مصری است که اسامیشان بطور اجمال تحت عنوان **فاطمیون** مذکور خواهد شد.

درپنجم جمادی‌الاخرهٔ سال پانصد و چهل وسوم یا چهارم هجرت (که روز وفات عبدالمجید حافظ عبیدی‌است) برحسب وصیّت بخلافت پسرش اسمعیل ظافر (که کوچکترین پسران حافظ و در آن هنگام درحدود هفده یا هیجده سالگی بوده) بیعت شد، ظافر نیز با نصر، پسر وزیرش عباس، الفت وتونّس بسیاری داشت، بهمین جهت در میان مردم متهّم و همانا درمجالس ومحافل صحبت از نصر وظافر می‌رفت. عباس بجهت دفع تهمت، پسرش نصر را بقتل ظافر بگماشت اینك شب پانزدهم یا سلخ محرّم سال پانصد وچهل و نهم هجرت، نصر، ظافر را بپنهانی بخانهٔ پدر خود دعوت نموده و اوراکشت وبلافاصله پدرش را بیاگاهانید، او نیز علی‌الصّباح بقرار روزهای‌گذشته، بی‌اطّلاعانه حاضر قصر خلافت شد و ببهانهٔ شغل مهمّی، می‌خواسته است با ظافر ملاقات نماید، دربانان که می‌خواستند ظافر را از حضور یافتن عباس مطّلع سازند در هیچ‌کدام از خوابگاه و حرمخانه و حجرات قصر سراغی نیافتند. عباس با چند تن از اشخاص موثّق بقصر رفت و خدّامرا باحضار یوسف و جبرئیل برادران ظافر بگماشت، ایشان نیز بعد از حضور اظهار بی‌اطّلاعی‌کرده وگفتند ازپسرت نصر استکشاف‌کن‌که او داناتر ازما است، اینك ایشان را متهّم‌بقتل ظافر نمود و محض دفع تهمت ازخود و پسرش هردو را درهمان دم بقتل‌آورد. پس‌ازآن، **عیسی** ملقّب به **فائز** و مکنّی بابوالقاسم، پسر اسمعیل ظافر را

که در آن هنگام دو یا پنج ساله بوده بدوش گرفت و درصحن قصر ایستاده و تمامی امرا و اکابر دولت را احضار نمود و گفت: این پسر، مولی و امام شما است وعموهای او پدرش راکشتند وچنانچه می‌بینید بکیفر کردار خودشان رسیدند واکنون اطاعت این کودك بما لازم است ، عموما قبول‌کرده و صیحهٔ بلندی برآوردند بحدّی که آن کودك مضطرب شده و بدوش عبّاس شاشید و از شدت آن صیحه ، اختلال حواس آورده و مبتلا بمرض صرع گردید پس کودك را بمادرش سپردند، عباس هم بخانهٔ خود رفت و باکمال استقلال متصدی انجام امور کشوری گردید. مدت خلافت اسمی فائز نیز (که سیزدهمین خلیفهٔ فاطمی عبیدی مصری است) بسیار اندك شد و درهفدهم رجب سال پانصد و پنجاه و پنجم هجرت درسنّ یازده سالگی درگذشت و پسرعمویش عبدالله بن یوسف (که بعنوان **عاضد عبیدی** بشرح حال او خواهیم پرداخت) وارث خلافت گردید.

ناگفته نماندکه تمامی امرا و اهل دربار ، در قضیهٔ قتل ظافر ، از حقیقت امر اطّلاع داشتند ودرکمین قتل عباس وپسرش نصر (قاتلان حقیقی و اصلی ظافر وبرادرانش) بوده و حیله می‌اندیشیدند تا آنکه خواهر ظافر بفرنگیان عسقلان چیزی نوشته ودرقتل ایشان استمداد نموده وباموال بسیاری مستظهر گردانید اینك ایشان نیز بهروسیله‌که بوده عباس راکشته ونصر را در قفس آهنین بقاهره آوردند، تازیانه‌اش زده و دست راست اورا بریدند، بدن اورا با مقراضها قطعه‌قطعه‌نموده ودردارش کردند، عاقبت در روزعاشورای محرّم پانصد و پنجاه و یکم هجرت از دارش پائین آورده و سوزاندند .

(س ۸۲ و ۴۳۱ ج ۱ کا)

ظافرعبیدی **علی بن منصور** (حاکم بامرالله) **ابن نزار** (عزیز بالله) ملقّب به **الظاهر لاعزاز دین‌الله** ، مکنّی به **ابوهاشم** ، هفتمین خلیفهٔ عبیدی مصری است . ازآن روکه پدر ظافر دربیست وهفتم شوال سال چهارصد ویازدهم هجرت (موافق آنچه تحت عنوان فاطمیّون خواهدآمد) مفقودالاثر گردید و مردم بامید پیداکردن او درپی تفتیش بودند اینك خلافت ظاهر چندی تأخیر شد تاآنکه بعدازیأس

کلی از پیدایش او در دهم ذی‌الحجهٔ همان سال، ظاهر باریکهٔ خلافت نشست لکن ارکان دولت او متزلزل و پاره‌ای حوادث غیرمنتظرة واقع شد ، عاقبت نجیب‌الدولة ابوالقاسم علی بن احمد جرجانی عراقی راکه هردو دست او بجهت جنایتی ، ازطرف حاکم بامرالله پدر ظاهر از مرفق بریده شده بود بوزارت نصب کرد ، او نیز در وزارت خود کمال عفّت واحتیاط ودرست‌کاری و امانت وخودداری بکاربرد. انجام نگارشات اورا هم **قاضی قضاعی** صاحب کتاب شهاب (که شرح حال او درمحل خود خواهدآمد) عهده‌دار میبود . وفات ظاهر درآخر شب پانزدهم شعبان چهارصد و بیست و هفتم هجرت در سی و دو سالگی واقع شد و پسرش معد بن علی (که شرح حال او بعنوان مستنصر بالله خواهدآمد) خلف وی گردید وشرح حال پدر واجداد ظاهر نیزدرضمن عنوان فاطمیّون تذکرداده‌شده‌است.

(ص ۴۰۲ ج ۱ کا)

ظاهری **خلیل بن شاهین** - درباب کنی بعنوان **ابن شاهین** خواهدآمد.

ظاهری **داود بن علی بن خلف** - اصفهانیّ الاصل، کوفیّ الولادة ، بغدادی المنشأ والمسکن والمدفن، ابوسلیمان الکنیة، ظاهریّ الشهرة، از مشاهیر علما و فقها و محدّثین شافعیّه میباشدکه در میان اهل سنّت بزهد و تقوی معروف بود، درحقّ امام شافعی تعصّب بسیاری داشته ودرمناقب وی دوکتاب تألیف داد. عاقبت ، خودش مذهب مستقلّی ایجاد و اختراع کرد ، اتبّاع ظواهر قرآن وحدیث را (که بحسب ظاهر، خلاف عقائد حقّهٔ اسلامیّه و منافی ضروریّات دینیّه بوده و بهمین جهت در سلك متشابهات منتظم و بحکم صریح آیه ، علم بتأویل آنها منحصر بخدا و راسخین درعلم ، یا فقط در ذات اقدس الهی بوده) لازم دانست که حقیقت امررا رجوع بخدا نکرده و از اهل ذکر سؤال ننمایند (چنانچه در موارد اشکال و عدم علم مأمور و موظّف بدان هستیم) . بهمین جهت به **ظاهری** اشتهار یافت، جمعی وافر نیز بدوگرویدند و بجهت انتساب او بفرقهٔ **ظاهریه** شهرت یافتند .

زیاده برچهارصد تن از طلّاب علوم دینیّه و افاضل علمای وقت ، درحوزهٔ

درس او حاضر میشدند ، خودش از شاگردان ابوثور و اسحق بن راهویه بود، عقل‌اورا برعلمش ترجیح میدهند . چنانچه اشاره شد اجداد او ازمردم اصفهان بودند، خودش بسال دویست و یکم یا دویم یا دویست تمام از هجرت درکوفه متولد شد ودربغداد نشو ونما یافته وسکونت کرد، هم‌بسال دویست وهفتادم‌هجرت درهمانجا وفات‌یافت ودرمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید . اینکه در روضات‌الجنّات سال وفات اورا دویست وهفت نوشته و بابن‌خلّکانش نسبت داده ودرهدیة‌الاحباب نیز بدو اقتفا جسته سهو واشتباه‌است، اینك نسخهٔ معتمدهٔ وفیات‌الاعیان ابن‌خلّکان و مجلّد سیم و چهارم قاموس‌الاعلام موجود وسال وفات اورا موافق مذکور نگارش داده‌اند .

(ص ۱۹۳ ج ۱ کا و ۲۷۶ت و ۱۹۷هب و ۲۱۱۲ ج ۳ و۳۰۲۳ ج۴س وغیره)

ظاهری محمدبن‌داود- مذکورفوق، فقیه محدّث ادیب‌فاضل شاعرظریف، در فنون مذکوره وحید عصر خود بود ، با ابوالعباس بن سریج مناظره و مشاعره داشت ، در سن جوانی بعد از وفات پدرش بنـای تدریس‌گذاشته و از تألیفات او است :

۱- **الاعذار** ۲- **الانتصار** ۳- **الانـذار** ۴- **الزهرة** در ادبیات و غرائب و نوادر ۵- **الوصول الی معرفة‌الاصول** وغیر اینها . روز دوشنبه نهم رمضان دویست و نود وهفتم یا ششم هجرت درچهل و دوسالگی درگذشته واز اشعار او است :

لکـل امـرء ضیف یسر بقربـه ومالی‌سوی‌الاحزان والهم‌من‌ضیف
له مقلـة ترمی القلوب بـاسهم اشد من‌الضرب المدارك بالسیف
یقول خلیلی کیف صبرك بعـدنا فقلت و هل صبر فاسئل عن‌کیف

اینکه درقاموس‌الاعلام مدت عمر اورا برقم (۲۴) بیست وچهار نوشته سهوی فاحش‌است و ظاهرآن است‌که از کاتب بوده و رقم (۴) را پیش‌از رقم (۲) نوشته است.

(ص ۵۲ ج ۲ کا و ۳۰۳۳ ج ۴ س)

ظاهریه عنوان‌فرقه‌ایست‌که درضمن شرح‌حال (ظاهری داود) اشاره‌شد.

ظفری **ظهری** } در اصطلاح رجالی ، **دویمی** لقب احزاب بن اسید ابی‌درهم، **اولی** نیز لقب انس بن فضاله وثابت بن قیس وسفیان‌بن‌حاطب و محمد بن انس و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

ظهوری یا **ملاظهوری نورالدین محمد**- شاعری است ایرانی، ازمردم‌قصبهٔ ترشیز یا تربت خراسان‌که به **ظهوری** تخلّص می‌کرد . بعد از تکمیل مراتب بهندوستان رفته وداخل درخدمت ابراهیم عادلشاه ثانی‌گردید و ازآثار قلمی او است :

۱- **خوان خلیل** که نثر است ۲- **دیوان شعر** که حاوی قصائد و غزلیات و رباعیات و مدایح بسیاری درحق حضرات ائمهٔ اطهار ع و عادل‌شاه مذکور میباشد ویك‌نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ (۳۸۲) درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۳- **ساقی‌نامه** که بچهارده هزار بیت مشتمل‌است ۴- **گلزار ابراهیم** که نثراست واین هردو را بنام عادل‌شاه مذکور نوشته‌است ۵- **نورس** که نیز نثر میباشد و از اشعار ظهوری است :

بهار است وبی‌می‌حرام‌است زیست — براحوال زهّاد بایدگریست
بهار است رخت ورع‌کن گرو — می کهنه داردکنون سال نو

ظهوری با ابوالفیض فیضی‌آتی‌الترجمة معاصر بوده و اورا باادب یاد میکرد و ازجملهٔ اشعاری‌که بدو فرستاده است :

از روش جلوه‌ای آه براه افکنیم — وز خلش غمزه‌ای خون‌بچکیدن دهیم
بند نقابی‌کشیم تیغ و ترنج‌آوریم — یوسف یعقوب را کف ببریدن دهیم
توبهٔ پرهیز راکرده شکستن درست — محضر ناموس را زیب دریدن دهیم
بخت ظهوری بجد دامن دولت‌گرفت — بازوی اقبال را زورکشیدن دهیم

گویند فیضی نتوانست‌که جوابش را بفرستد . ظهوری در سال یکهزار و بیست و ششم هجرت درگذشت. (ص۷۷مخل و۳۰۳۴ج۴س‌وغیره)

ظهیر[1]

ظهیر حسن بن خطیر- بعنوان فارسی حسن خواهدآمد .

ظهیر شقروه
ظهیر فاریابی
ظهیر کازرونی
ظهیر کرمانی
ظهیر نعمانی
ظهیر نیشابوری
ظهیر همدانی

تحت عنوان ظهیرالدین شقروه ، ظهیرالدین‌طاهر بن محمد ، ظهیرالدین علی بن محمد، ظهیرالدین کرمانی ، ظهیرالدین حسن بن خطیر، ظهیرالدین محمدبن محمود ، ظهیرالدین میرزا سیدابراهیم، علی‌الترتیب خواهدآمد .

ظهیرا **پسر ملامراد**- تفریشی ، از فضلای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه درنظم و نثر و معمّا ، قادر و توانابوده واز او است :

میخانه را ز مدرسه نتوان شناختن — از بس‌که رهن باده نمودم‌کتاب را

در نزد طریق دین منم دربدری — در ششدر حیرانیم از بی‌خبری
نقشی‌که دوشش نشسته درمن اینست — کز جان و دلم شیعهٔ اثنی‌عشری

اسم و سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۱۷۰ تذکرهٔ نصرآبادی)

ظهیرالدین **میرزا سیدابراهیم**- ابن‌میرزاقوام‌الدین‌حسین‌ابن‌عطاءالله‌حسینی، یا حسنی ، **همدانی** ، معروف به **قاضی‌زاده** و **ظهیر همدانی**، از اکابر و فحول علمای امامیّه و اساتید معقول و منقول عهد شاه تهماسب صفوی و بعضی

۱- **ظهیر** - عنوان مشهوری ولقب بعضی‌از اکابر علم و ادب وارباب‌فضل وهنرمیباشد. در اینجا ، باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ، بشرح حال اجمالی بعضی از ایشان پرداخته و بعضی دیگر را نیزکه بانضمام قیدی دیگر معروف هستند بهمان عنوان مقیدی ، مذکور خواهیم داشت و رویهٔ مذکوره درعنوان **رشید** را نیز منظور دارند . چون بعضی‌از ایشان باسم محل و موطن خودشان ویا بضمیمهٔ وصفی دیگرشهرت دارند اینك ترتیب‌آنهارا نیز بجهت سهولت امر مراجعه‌کنندگان رعایت مینماید . دربعضی دیگر نیزکه ظهیرالدین اسم اصلی‌است محض‌بجهت رعایت ظاهر لفظ‌که موهم لقب بودنش است بشرح حال اجمالی او پرداخته میشود .

دیگر از سلاطین صفویّه ، حکیم متکلّم محقّق مدقّق صوفی مشرب ، درعبارات بعضی ازاجلّه به **مرجع المتکلمین** و **سیدالحکماء والمتألهین** موصوف میباشد درشعر وفنوان ادبیّه نیز دستی توانا داشت، مراتب علمیهٔ او باورع و تقوی و حلم و وقار و بلاغت توأم بود. حدیث را از شیخ بهائی فراگرفت ،آن شیخ جلیل ، فضل وکمال اورا می‌ستوده بلکه بمیرداماد ترجیحش میداد وبین ایشان مکاتبات ومراسلات لطیفه بوده‌است. ظهیرالدین، بعد از وفات پدرش که قاضی همدان بوده عهده‌دار قضاوت آن سامان گردید لکن اکثر اوقات خودرا در درس ومطالعه ومباحثه مصروف ومرافعات وفصل خصومات‌را بعهدهٔ نوّاب خود موکول میداشت. سیدعلی‌خان‌مدنی هم در سلافةالعصر بسیارش‌ستوده تاآنکه‌گوید:

و زاد به‌الدین الحنیفی رتبة　　　وشاد دروس‌العلم بعد دروسها

و احیی موات‌العلم منه بهمـــة　　　تلوح علی‌الاسلام منه شموخها

از جمع‌کثیری نقل‌کرده‌که روزی شاه‌عباس بدید شیخ‌بهائی رفت، هزاران‌کتاب درپیش وی دیده و پرسیدکه در تمامی عالم ، عالمی پیدا میشودکه این قدرکتاب را در حفظ داشته‌باشد شیخ‌گفت نه وبالفرض اگر باشد میرزا ابراهیم‌است وبس. باری‌ملامحمدتقی مجلسی اوّل ، از همین صاحب ترجمه روایت‌کرده و او نیز از شیخ بهائی و ابن‌خاتون شیخ محمد بن احمد بن نعمت‌الله بن خاتون عاملی روایت مینماید. ازتألیفات‌اواست:

۱- اثبات‌الواجب ۲- حاشیهٔ اثبات‌الواجب جلال‌الدین دوانی ۳- حاشیهٔ الهیات شفا ۴- حاشیهٔ شرح اشارات‌خواجه ۵- حاشیهٔ شرح‌جدیدتجرید ۶- حاشیهٔ‌کشاف وغیرها.

درسال یك هزار و بیست و ششم هجرت وفات یافت .

(ص ۱۰ت و ۴۰ ج ۳نی وبعضی از مواضع ذریعه)

ظهیرالدین　**ابراهیم‌بن علی** - در باب‌کنی بعنوان **ابن مفلح** خواهدآمد.

ظهیرالدین　**حسن بن خطیر**- بعنوان **نعمانی** خواهدآمد.

ظهیرالدین‌شقروه　برادر شرف‌الدین شقروهٔ سالف‌الترجمة ویا عموزادهٔ اوکه به ظهیر **شقروه** معروف و از شعرای هندوستان بوده و از اشعار او است :

در زیر کلاله‌اش گل و لالـه ببین زیر هرمو دلی و صـد ناله ببین
سالی که بود دوازده مه ، دیـدی برخیز و مهی، دوازده ساله ببین

سال وفات و مشخّصات دیگرش بدست نیامد. (ص ۳۰۳۴ ج ۴ س)

ظهیرالدین طاهر بن محمد- فاریابی، مکنّی به ابوالفضل، ملقّب بظهیرالدین ، معروف به **ظهیر فاریابی**، از اعاظم ادبا و معروفین فضلای شعرای اواخر قرن ششم هجرت میباشد که در اصل، از مردم فاریاب از بلاد خراسان بود، بیشتر در تبریز امرار حیات می‌نمود ، با خاقانی شیروانی، شیخ نظامی ، مجیرالدین بیلقانی، جمال‌الدین اصفهانی معاصر، بسیار شیرین مقال و نزلخیل ومدّاحی قزل‌ارسلان وطغان شاه اتابك محمد بن ایلدگز و دیگر اتابکان آذربایجان را مینمود . بعضی از اهل هنر، اشعار اورا بانوری ترجیح داده وآنها را بمعجزه و نور و حور تشبیه ودرمقابل، اشعار انوری را بسحر و چراغ و پری تمثیل نموده‌انـد . ظهیر فاریابی **دیوان** مرتبی مشتمل برچهار هزار بیت دارد که چهار نسخهٔ خطّی بشمارهٔ ۳۷۸-۳۸۱ درمدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود و از اشعار او است :

بکـوش ، تـا بسلامت بمأمنی بـرسی که راه، سخت‌مخوف‌است‌ومنزلت‌بس‌دور
ببین که چند فراز و نشیب در راه است زآستـان عـدم تـا بـه پیشگاه نشور
تـرا مسافت دور و دراز در پیش است بدین دوروزه اقامت، چرا شوی مغرور
برآستان فنـا دل منه‌کـه جای دگـر بـرای نـزهت تـو برکشیده‌انـد قصور

سفر گزیـدم و بشکست عهـد قربی را مگـر بحیلـه ببینـم جمـال سلمی را
زمانـه هرنفسم تـازه محنتـی زایـد اگرچه وعده معیّن شده است حبلی را
چـرا بشعـر مجرّد مفـاخرت نکنـم ز شاعری چه بدآمد جریر و اعشی را
نه درحساب زن‌آید نه درجریـدهٔ مرد اگرچه هردوصفت حاصل‌است خنثی را
اگر مرا ز هنر نیست راحتی چه عجب ز رنگ خـویش نباشد نصیب حنّا را
مرا بپرور و درکسب نـام بـاقی کـوش که‌این‌ذخیره‌بمانده‌است معن ویحیی را

جزای حسن عمل بین‌که روزگار هنوز　　خراب می نکند بارگاه کسری را

در تذکرهٔ مرآت‌الخیال امیر شیرعلی‌خان لودی‌گوید: فاریابی، بعداز وفات قیزیل‌ارسلان باصفهان رفت ، روزی در مجلس صدرالدین عبداللّطیف خجندی قاضی‌القضاة وقت وارد شد و دیدکه مجمع علما و فضلا است . او نیز بعدازسلام درگوشه‌ای غریب‌وار نشسته و توجهی‌که شاید و باید ندید ، فوراً این قطعه را نوشته وبصدرالدین داده وبیرون شد:

شرف ، بفضل و هنر باشد و ترا هم هست　　بدین نعیم مزوّر چرا همی نازی

ز چیست کاهل هنر را نمی‌کنی تمییز　　تو نیز چون بهنر در زمانه ممتازی

اگرچه‌نیست خوشت، یك‌سخن زمن‌بشنو　　چنانکه آن را ، دستور حال خود سازی

تو این سپرکه ز دنیا کشیدهٔ بررو　　بروز عرض مظالم چنان بیندازی

که از جواب سلامی‌که خلق را برتست　　بهیچ مظلمهٔ دیگری نپردازی

صدر، بعداز مطالعه ، هرچه اصرار نمودکه در اصفهان اقامت نماید مؤثّر نشد، بتبریز برگشت، در رکاب مظفّرالدین اتابك ایلدگزبود تا بسال پانصد ونود وهشت هجرت در شهر تبریز وفات یافت و درقبرستان سرخاب نزدیکی قبر خاقانی مدفون‌گردید.

(ص۳۳۰ ج۲مع و ۳۷۷ض و ۳۰۳۵ ج ۴ س وغیره)

ظهیرالدین

علی‌بن محمد- کازرونی، معروف به **ظهیرکازرونی**، ازعلمای عامّه میباشدکه موافق نوشتهٔ احمد رفعت ، در سال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت درگذشته وکتاب **روضةالاریب** نیز تألیف او است . درکتاب حوادث‌الواقعة گوید : ظهیرالدین علی بن محمد کازرونی ، عالم فاضل ، خط او نیز خوب و متصدی کارهای بزرگ دولتی بود .کتابی در **اختیارات** ویکی دیگر نیز در **تاریخ** تألیف داده و درسال ششصد ونود وهفتم هجرت در زیاده برهشتاد سالگی درگذشت. این‌تاریخ وفات، موافق کشف‌الظّنون‌بوده و اقرب بصحت‌است ،کتاب‌تاریخ هم همان روضةالاریب میباشد که درتاریخ بغداد است .

(کف و۳۱۴ج۳فع و۴۹۷حوادث‌واقعه)

ظهیرالدین

علی‌بن یوسف‌بن عبدالجلیل- نیلی ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن هشتم هجری ویا خود اوائل قرن نهم‌را نیز درك‌کرده وازتلامذهٔ

فخرالمحقّقین (متوفی بسال ۷۷۱هـ ق ـ ذعا) و استاد ابوالعباس احمد بن فهد حلّی (متوفی بسال ۸۴۱هـ ق = ضما) بوده واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ ارشاد علامه ۲- کافیة ذی‌الادب فی‌شرح‌الخطب ۳- منتهی السؤال و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۱۶ ج۶ ذریعه)

ظهیرالدین **کرمانی** - معروف به **ظهیرکرمانی**، ازمشاهیر شعرای متأخّرین ایران میباشدکه در سال هزار و صد و شصت و دویم هجرت منظومه‌ای موسوم به **مجموعةالبحرین** نوشته است ، شعر و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۳۰۳۵ ج۴ س)

ظهیرالدین **محمد بن احمد**- بخاری‌حنفی، کنیه‌اش‌ابوبکر، لقبش‌ظهیرالدین، دربخارا قاضی و محتسب بود ، از اکابر فقهای حنفیّهٔ عامّه و مؤلف‌کتاب **الفتاوی الظهیریة** میباشد و درسال ششصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(کف وص ۳۰۳۵ ج ۴ س)

ظهیرالدین **محمدبن حسام** - عیناثی، ازاهالی دیهی‌عیناث‌نام‌ازجبل‌عامل، از علمای‌امامیّه واستادشیخ‌حرّعاملی (متوفی‌بسال۱۱۰۴هـق= **غقد**) میباشد وازتألیفات‌او است :**کتاب منتخب‌الاخبار المعتبرة الواردة عن‌الائمة الاطهار البررة** و سال وفاتش بدست نیامد. (ملل)

ظهیرالدین **محمدبن محمود** - نیشابوری، مکنّی به‌**ابوجعفر**، معروف به‌**ظهیر نیشابوری**، ازاکابرمفسّرین‌قرن‌ششم‌هجرت میباشد. کتاب **البصائر** بپارسی درتفسیر قرآن مجید را درسال پانصد وهفتاد و هفتم هجرت تألیف داده وچندین مجلّداست. در ذریعه‌گوید :**کتاب البصائر فی‌تحقیق‌الوجوه والنظائر من‌المعانی المختلفة لالفاظ‌القرآن** بترتیب حروف هجا تفسیری‌است خوب و پارسی ، تألیف شیخ ظهیرالدین ابوجعفر محمدبن محمود نیشابوری‌که درسال‌مذکور تألیف و او معاصر بهرامشاه غزنوی (متوفی بسال ۵۴۷هـ ق = **ثمز**) بوده است . نصف اوّل تفسیر مذکورکه در پنجم محرّم ششصد ودهم هجرت درشهر ساوه بخط محمدبن عین‌الدولة بن‌عبدالله رومی رازی نوشته

شده درخزانهٔ رضویّه موجود میباشد. ازتذکرهٔ لباب‌الالباب نقل است‌که مؤلف مذکور را به **فخرالدین** موصوف داشته است.

(کف و ص ۳۰۳۵ ج ۴ س و ۱۲۲ ج ۳ و۲۶۴ ج ۴ ذریعه)

ظهیرالدین

محمد بن مسعود - یا محمدبن محمد بن مسعود بن زکی‌مسعودی غزنوی، ملقّب به‌**ظهیرالدین** و**شرف‌الدین**، مکنّی به‌**ابوالمحامد**، از ریاضیّین معروف بوده و از تألیفات او است:

۱- **جهان دانش** که ترجمهٔ فارسی کتاب کفایهٔ مذکور ذیل‌است ۲- **الکفایة** درعلم‌هیئت و عربی است ۳- **کفایةالتعلیم فی‌احکام‌النجوم** یا **فی‌صناعةالتنجیم** که فارسی است. سال وفاتش بدست نیامد لکن ازبعضی نسخه‌های‌کتاب جهان دانش استظهار شده‌که تألیف‌آن درسال پانصد وچهل و نهم هجری قمری بوده‌است. (کف وذریعه)

ظهیرالدین

مسعود بن منشی - ازشعرای‌هندوستان، به **ظهیر** معروف ومتخلّص میباشد. پس‌ازآنکه خطّهٔ اودکه موطن وی‌بود مسخّرانگلیس گردید او بتدریس ادبیّات فارسی اشتغال جست. چهار رساله بنام: **اسرارکربلا** و **اسرار واجدی** و **ظهیرالانشاء** و **ظهیرالایمان** نوشته واز او است:

گفتم‌که باشد یارتو،گفتاکه بخت من بود گفتم ظهیر خسته‌جان،گفتا زاغیارمن‌است

وفات او، درسال هزار و صد و نود و دویم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۳۰۳۵ ج ۴ س)

باب « ح »

(بی نقطه)

عائدی **عائذی** **عابد** **عابدی** **عابضی** **عاتکی**	در اصطلاح رجالی ، **اولی** لقب حارث عائدی ، **دویمی** عبدالرحمن بن عمرو ، **سیمی** بکر بن محمد ، ثابت بن موسی ، حمزة بن علی ، محمد بن سوقه و بعضی دیگر ، **چهارمی** حارث بن حارث ، **پنجمی** محمد بن سلامة ، **ششمی** عبدالله بن عبید وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است ودر بعضی از نسخ چهارمی را عایدی نوشته اند که حرف سیمی آن حرف (ی) باشد.

عارف[1]

عارف ایرانی درزمان اکبر شاه هندی بهندوستان رفت ، درعظیم آباد سکونت ورزید ، بسال هزار و سی و پنجم هجرت در بنگاله وفات یافت

و از او است :

این عمر که از نیمهٔ هشتاد گذشت   یادش چه کنی که شاد وناشاد گذشت
درآب دوساله کشتی انداز مگر   درآب بیابی آنچه بر باد گذشت

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد و شاید لفظ عارف نام اصلی هم باشد .

(س ۳۰۳۹ س)

۱ـ **عارف** ـ تخلص و لقب مشهوری چندین تن از شعرای تبریز و مشهد وکرمان و استرآباد وکازرون وگیلان وهرات وشیراز وکاشان و اصفهان وغیرآنها میباشد. لکن اکثرشان مجهول الهویة بوده واز مزایای احوالشان اطلاعاتی در دست نیست و فقط بذکر اجمالی سه تن از ایشان می پردازد .

عارف شیرازی **میرزا آقا علی‌اکبر** - پسر میرزا ابوالحسن ، شاعر ادیب کامل ، مدّتی درکربلا اقامت کرد، پس بحیدرآباد وبمبای رفته وعاقبت بلکهنو رحلت نمود ، با فقر و فاقه میگذرانید تا از طرف محمدعلی شاه حاکم اود از برای او راه معاشی معیّن گردید ودرسال هزار و دویست وشصت و یك هجری قمری در لکهنو وفات یافت واز اشعار او است :

کمندگردن جان‌گشت، زلف‌عنبرین‌بوئی ... زیکدانه(کذا)بدام‌آورددلراخال‌هندوئی
نه یادم‌کردآن نامهربان نی رفت از یادم ... سروکارم فتاده با عجب بدکیش و بدخوئی

(ص ۳۰۳۹ ج ۴س)

عارف **فتح‌الله‌عجمی**- ازشعرای عهد سلطان سلیمان خان عثمانی قانونی و شهنامه‌چی او بود . اشعار بسیاری دربارهٔ اسفار و محاربات وی سروده است و درمدح وی‌گوید :

محیط جلالی شها هم چویم ... جلیل العطایا جمیل الشّیم
همه موج حلمیّ و عزّ و علا ... همه چشمهٔ علم و بذل همم

درسال نهصد و شصت و نهم هجرت درگذشت. (ص ۳۰۳۹ ج۴س)

عاشق **ابوالخیر سمرقندی** یا **خوارزمی** - از شعرای قرن دهم هجری میباشدکه محل توجه سلاطین وقت بود، مدتی در هرات اقامت نمود ، مورد عنایات سلطان حسین بایقراگردید و عاقبت بسال نهصد و پنجاه و هفتم هجری قمری در ماوراءالنهر درگذشت . اسم و شعر و مشخّص دیگری بدست نیامد و شاید ابوالخیر اسمش باشد. (ص ۳۰۴۳ ج۴س)

عاشق **آقامحمد** - خیّاط اصفهانی ، شاعری بوده قانع و درویش‌نهاد ، اشعارش ذوقی و حالی ، طبعش عالی ، در غزل‌سرائی طرزی دلپسند و عاشقانه داشت ، با هاتف وآذر و نظائر ایشان معاصر بود ، درسال هزار وصد و هشتاد و یکم هجری قمری در اصفهان وفات یافته واز او است :

تاجر عشقم بکف مایه و سودم وفا ... تاکه شود مشتری تا چه دهد در بها

ما و دل بی‌نصیب هردو فقیر و غریب تاکـه شود مهربـان یاکـه شود آشنا
عـذر جفـاکاریت مـزد وفـاداریـم از سر بـالین مـرو بـرسر خـاکم بیا
روی تو عالم‌فروز خوی تو بی‌جرم‌سوز حسن تو دانا فریب عشق تو مردآزما
(ص۲۴۶ ج ۲مع و۳۰۴۴ ج۳س)

عاشق مهدی علی‌خان پسرعلی‌مرادخان - از شعرای هندوستـان میباشد کـه دو دیوان بزبـان پارسی و سه دیوان بزبان اوردو و یك منظومه هم درفضائل وغزوات حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام داردکه به حملهٔ حیدری معروف و متداول است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۳۰۴۴ ج۳س)

عاشقی حسینقلی‌خان- شاعر، پسرآقا علی‌خان ، از مردم عظیم‌آباد هنـد بـود . بسال هزار و دویست و سی و سیم هجری قمری در چهل سالگی یك تذکرة الشعراء تألیف داده و نشتر عشق‌اش نام‌کرده واز اشعار او است :

چون ببینم روی خوبش‌گریه میآید مرا هرکه بیندآفتاب از چشم‌آب‌آیدبرون

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۰۴۵ ج۳س)

عاصم ابوالکمال‌احمد - معروف به عاصم افندی ازمشاهیرعلما ومؤلفین قرن سیزدهم هجرت و عالمی است فاضل متبحّر که عمر وهمّت خود را درتحصیل فنون حکمت و علوم عالیه مصروف داشت ، پس‌ازآنکه دربلدهٔ خود (عینتاب) بتکمیل مراتب موفق‌آمد بـاستانبول رفت و درسال ۱۲۱۱ه‍ ق = غربا بنای تدریس‌گذاشت ، در ادبیّات و لغات هرسه زبان عربی و فـارسی و ترکی بصیرتی بسزا داشته و ازآثار قلمی او است :

۱- **الاوقیانوس‌البسیط فی‌ترجمة‌القاموس‌المحیط** که‌کتاب قاموس‌اللغة فیروزآبادی‌را بزبان ترکی ترجمه‌کرده و بارها در استانبول وقاهره چاپ شده است ۲- **ترجمهٔ برهان‌قاطع** لغت فارسی ، بزبان ترکی ۳- **ترجمهٔ قاموس** که مذکور شد ۴- **مرح‌المعالی فی‌شرح‌الامالی** ۵- **وقایع سلیمیه** . وفات عاصم بسال هزار ودویست و سی و پنجم هجرت مطابق هزار و هشتصد و نوزدهم میلادی در اسکدار ویا موافق قاموس‌الاعلام در استانبول واقع‌گردید

و درقبرستان (نوح قیوسی) مدفون گردید . (ص۳ج۵فع و۳۰۴۶ ج۴س)

عاصم افندی همان **عاصم ابوالکمال** مذکور فوق است .

عاصمی[1]

عاصمی **احمد بن ابراهیم** - در باب کنی بعنوان **ابن الزبیر** خواهد آمد.

عاصمی **احمد بن محمد** - بن عاصم بن عبدالله، **ابوعبدالله** الکنیة، **عاصمی** الشّهرة ،کوفیّ الاصل ، بغدادیّ المسکن ، از ثقات و معتمدین محدّثین امامیّه ، خواهرزاده یا برادرزادهٔ علی بن عاصم محدث و استاد کلینی (متوفّی بسال ۳۲۹ه ق = **شکط**)، از وکلای ناحیهٔ مقدّسه، ازکسانی است‌که بشرف حضورمبارك حضرت صاحب‌الامر عجّل‌الله فرجه و سهّل مخرجه مشرّف و بمعجزهٔ آن بزرگوار واقف شده‌اند . تألیف چندکتاب بدو منسوب‌که ازآن جمله‌کتاب **النجوم** است . سال وفاتش بدست نیامد . مخفی نماندکه **حسن** پسر **احمد** فوق نیز بعاصمی معروف وازکسانی است‌که درعلم نجوم شهرت داشته‌اند . (ملل وص۱۹۷هب وکتب رجالیه)

عاصمی **شیخ محمدحسن بن شیخ محمد رفیع** - رشتی اصفهانی ، متخلّص به **عاصمی**، از افاضل قرن سیزدهم هجرت بوده وازآثار او است:

۱- **جامع المصائب** در دو مجلدکه هریکی چندین مجلس است ۲- **وسیلة النجات**

۱- **عاصمی** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن محمد بن احمد بن طلحه ، احمد بن محمد بن عاصم ، محمد بن سلامة، عیسی بن جعفر بن عاصم وغیره میباشد وشرح‌حال‌ایشان موکول بدان علم شریف است . موافق نقل تنقیح‌المقال ، صدوق ، **عاصمی را** ازکسانی شمرده است‌که بشرف حضور حضرت ولی عصر ارواح‌العالمین فداه مشرف و بمعجزهٔ آن‌بزرگوار وقوف رسانده‌اند و صدوق ، اسم این عاصمی را بیان نکرده و موافق تحقیقی‌که صاحب تنقیح‌المقال بعمل‌آورده عاصمی مذکور درکلام صدوق ، همان عیسی بن جعفر بن عاصم است و ازشرح حال احمد بن محمد بن عاصم فوق‌که بطور اجمال مذکور میشود معلوم می گرددکه عاصمی مذکور درکلام صدوق ، همین احمد است و شاید هردو بوده باشد و تحقیق مراتب خصوصاً شرح حال عیسی‌بن جعفر موکول بکتب رجالیه است .

که درسال هزار ودویست وشصت ونهم هجرت تألیف شده‌است . سال وفاتش بدست نیامد.
(ص ۷۰ ج ۵ ذریعه)

عاضد عبیدی **عبدالله بن یوسف بن حافظ - عبدالمجید ، مکنّی به ابومحمد، ملقّب به عاضد،** چهاردهمین خلیفهٔ فاطمی عبیدی مصری وآخرین ایشان بوده و اسامیشان بطور اجمال تحت‌عنوان **فاطمیون** تذکّر داده خواهد شد. موافق آنچه ضمن شرح حال ظافر عبیدی اشاره نمودیم ، عاضد ، درماه رجب پانصد و پنجاه و پنجم هجرت بعداز وفات عموزاده‌اش فائز وارث خلافت گردید ، پدرش یوسف، یکی از دوبرادر ظافراست که بعداز قتل او بدست وزیرش عباس کشته شدند . عاضد درمذهب تشیّع رسوخ تمام داشته و وزیرش هم صالح بن رزیك بوده است .

عاضد شبی درخواب دیدکه درمصر عقربی از مسجد بیرون‌آمد و اورا نیش زد، بعضی‌از اهل تعبیر گفتند ازکسی‌که مقیم‌آن مسجد باشد صدمه وگزندی بوی میرسد پس والی مصر راگفتندکه‌آن مسجدرا تفتیش‌کند ومقیم‌آن را هرکس باشد نزد عاضد حاضر نماید . والی بمسجد رفت، فقط یکی‌از صوفیّه را دیدکه درآنجا اقامت دارد اورا نزد عاضدآوردند . بعداز استیضاح از وطن اصلی او و سبب‌آمدن و وقت‌آمدن بمصر، جواب مساعد داد ، چون ناتوانی و بی‌نوائی‌آن صوفی معلوم‌گردید چیزی هم بدو عنایت‌کرد، التماس دعای خیر نموده و اذن برگشتن داد او نیز بهمان مسجد رفته و میبود تاآنکه صلاح‌الدّین ایّوبی ظهورکرد، بدیار مصر استیلا یافت، درحبس وتوقیف عاضد ازعلمای وقت استفتا نمود ، همه‌شان باستناد اینکه عاضد و اتباع او فاسدالعقیدة هستند، صحابه را سبّ نموده و هتك حرمتشان مینمایند حکم بجواز حبس دادند . ازکسانی‌که اصرار بسیار داشتند یکی هم ، همان مرد صوفی مذکور بودکه از عاضد و اتباع او سلب‌ایمان کرده و بدیهای ایشان را بشمار میآورد پس تعبیرآن رؤیای عاضد بصحت پیوست.

عاضد شب دوشنبه دهم یا یازدهم محرّم پانصد و شصت و هفتم هجرت درگذشت و خلافت فاطمیّون (عبیدیون) بموت او منقرض‌گردید. مخفی‌نماندکه مردصوفی‌مذکور

محمدبن موفق خبوشانی بوده و شرح حال او بعنوان نجم‌الدین دراین‌کتاب خواهدآمد.
(ص ۲۹۲ ج ۱ کا)

عاقل خواجه محمد- ازشعرای هندوستان وازاحفاد شیخ‌احمد زنده‌پیل سالف‌الترجمة (بعنوان جامی احمد) میباشد مدتی در خدمت محمد اعظم شاه بود و عاقبت انزوا نموده و از او است :

بصحرائی که‌گردیدم‌شهیدنازخوش‌چشمان چراغان است ازچشم غزالان برمزار من

در سال هزار و صد و چهل و سیم هجری قمری درگذشت .
(ص ۳۰۴۷ ج ۴ س)

عاقلا محمدتقی- ازشعرای‌ایرانی عهدصفویه میباشدکه درسخن‌سنجی بی‌نظیر وبه عاقلا متخلّص و بحدی سبك روح بودکه از استماع معنی‌لطیف، حالتی دیگر اورا دست میداد، سری‌پرشور داشته وهیچ‌گاه بی‌شور ومحبت نبودی و از او است :

بس‌که جهان تیره‌گی اندود شد آب در آئینه گل‌آلود شد
تخم ، دراین خاك میفشان دلیر دانه ، بدهقان‌کشد از خوشه تیر

درعهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ھ قمری) وفات یافته و سال‌آن بدست‌نیامد.
(ص۲۹۲ تذکرهٔ‌نصرآبادی)

عاقول / **عاقولی** دراصطلاح رجالی **اولی** لقب‌خالدعاقول، **دویمی** علی‌بن‌خالد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف‌است.

عالم دراصطلاح‌درایه واحادیث و اخبارکنایه ازوجود مقدس‌حضرت امام موسی بن جعفر ع بوده وگاهی بحضرت امام صادق ع نیز اطلاق‌نمایند ودراصطلاح‌رجالی لقب‌یحیی‌صاحب‌الدیلم‌است‌که‌بهمین‌عنوان‌صاحب‌الدیلم مذکور افتاده است .

عالم‌بغدادی ابراهیم بن اسحق -که بعنوان حربی مذکور داشتیم .

عالم ربانی[1]

عالم ربانی احمد بن محمد
عالم ربانی علی بن عبدالعالی
عالم ربانی محمد بن ابراهیم بن جعفر
عالم ربانی محمد بن حسن
عالم ربانی میثم بن علی بن میثم

اولی بعنوان مقدس (اردبیلی)، دویمی بعنوان محقق کرکی، سیمی در باب کنی بعنوان ابن ابی‌زینب، چهارمی بعنوان فاضل هندی و پنجمی نیز بعنوان ابن‌میثم در باب کنی مذکور خواهند شد.

عالی **محمد بن عبدالله** - بعنوان **شریف ادریسی** مذکور افتاد.

عالی **میرزا محمدحسین پسر میرزا محمد - کلانتر**، از اکابر شعرای شیراز، درمکارم اخلاق طاق، محفل او مجمع ادبا و فضلا ومرجع شعرا و ظرفا میباشد واز اشعار او است که درمدح حضرت رسالت ص گفته:

بغیر شاه رسل نیست دیگری که بود — غبار درگه او نور دیدهٔ آمال
محمد عربی شاه یثرب و بطحا — که هست ذات شریفش بری زشبه ومثال

وفات وی بنوشتهٔ مجمع‌الفصحاء، درحدود سال هزار و دویست و سی و شش هجرت میباشد، لکن بنوشتهٔ آثارعجم، بسال هزار و دویست وچهل و سیم هجرت درقیدحیات بوده است چنانچه گوید: ضریح حضرت سید احمد شاه چراغ را خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار نقره نمود ومیرزا محمدحسین متخلص بعالی شیرازی، اشعاری مشتمل بتاریخی سروده و نقش کرده‌اند و مادّهٔ تاریخش این است:

کلک عالی زد برای سال تاریخش رقم — **«مرقد سبط محمد یافت این سیمین حجاب» - ۱۲۴۳**

(ص ۳۵۱ ج ۲مع و ۴۴۶ عم)

۱- **عالم ربانی** - وصف هریک یک، از علمای حقهٔ اسلامیه میباشد که درترویج شریعت مقدسه رنجها برده وهمه گونه زحمات مقتضیه‌را تحمل ودرایفای وظائف مقررهٔ دینیه فروگذاری ننموده‌اند. لکن درصورت اطلاق ونبودن قرینه، راجع به **میثم بن علی بن میثم بحرانی** ولقب خاص وی میباشدکه درباب کنی بعنوان **ابن‌میثم** خواهدآمد. در اینجا نیز بعضی از ایشان را که درکتب تراجم و سیر بالخصوص بهمین وصف (عالم ربانی) متصف شده‌اند تذکر میدهد.

عامری[1]

عامری — **عامر بن طفیل بن مالك بن جعفر** - عامری، ازشعرای زمان جاهلیّت میباشد که اوّل اسلام را نیز درك کرده است، علاوه برقریحهٔ شعری شجاع و دلیر وحکیم و سخی بود، دیوان شعر او با دیوان عبید بن ابرص از اصحاب معلّقات دریکجا چاپ شده است و درسال ۶۳۳م درگذشت.

(ص ۱۲۶۰ مط وغیره)

عامری — **قیس بن ملوح** - بعنوان **مجنون** خواهد آمد.

عامری — **لبید بن ربیعة بن مالك بن جعفر بن کلاب** - انصاری عامری، مکنّی به **ابوعقیل**، از مخضرمین شعرای عرب میباشد که هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده و درهردو دوره با عزّت و جلالت زیسته است. پیش ازهجرت ویا درسال چهارم هجرت با قوم خود اولاد جعفر بن کلاب، فیض یاب حضورمبارك حضرت رسالت ص گردیده ومشرّف بشرف اسلام شد، همینکه قرآنرا تلاوت نمود حکم ومواعظ و بلاغت مدهشهٔ آن کلام آسمانی، مشغولش کرده و ازشعر گفتن منصرفش گردانید ودیگر غیراز این بیت اصلاً شعری نگفت:

ما عاتب المرء الکریم کنفسه   والمرء یصلحه القرین الصالح

می‌گفت که مرا بعوض شعر، قرآن داده‌اند، تلاوت کنم، حتی عمر بن خطّاب بمغیرة بن شعبه که عامل کوفه بوده بنگاشت، اشعار شعرای شهر خودراکه دردورهٔ اسلام گفته‌اند ضبط نماید پس برای همین مرام، کس پیش اغلب عجلی که از شعرای وقت بوده فرستاده و خواستار اشعار اوگردید اغلب قبول کرده وگفت:

۱ـ **عامری** - منسوب بقبیلهٔ بنی‌عامر از قبائل عرب است که سرسلسلهٔ ایشان عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن میباشد. این عنوان (عامری) در اصطلاح رجالی، لقب ابان بن کثیر، احمد بن رشید، اسمعیل بن جعفر، حاشد بن مهاجر، حبة بن بعکك، حسین بن عثمان، عبیدبن کثیر، عثمان بن‌عیسی وجمعی بسیار دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

لقد طلبت هینا موجودا　　　ارجزا ترید امقصیدا

پس پیش لبید فرستاد و خواست ز اشعر وی کردید لبید گفت ، اگر صاب اشعار زمان جاهلیّت باشد مانعی ندارد، مغیره گفت که منظور ، اشعاری است که در زمان اسلام گفته شده است، لبید بخانهٔ خود رفته وسورهٔ بقره را نوشت وپیش مغیره آورد و گفت که خداوند عالم در دورهٔ اسلام این را بعوض شعر بمن کرامت کرده است . مغیره صورت قضیه را بخدمت خلیفه عرضه داشت، خلیفه نیز محض پاس رسوخ دینی لبید، مقدار پانصد درهم (یا دینار) از عطیهٔ اغلب کم کرده و بعطیهٔ لبیدش افزود و تمامی عطیهٔ او را دو هزار و پانصد کردند . اغلب بطور گله گذاری بخلیفه نوشت که برای اطاعت امر خلیفه ، پانصد ازعطیهٔ من ناقص می‌شود اینك خلیفه باز امر بتکمیل آن نقیصه کرد ولکن عطیهٔ لبید بهمان عیار دوهزار و پانصد مستقر گردید تا آنکه معاویه بمرام اینکه عطیهٔ اوراکم کند گفت ، دوهزار جای خود ، دیگر این پانصد برای چیست لبید گفت من امروز یا فردا می‌میرم، پانصد سهل است که این دوهزار نیز مال شما باشد ، معاویه از روی رقّت از آن مرام منصرف شد لکن لبید نیز وفات یافت وآن مقرّری را تملك ننمود .

لبید از فحول شعرای عرب، فصاحت وملاحت شعر او مسلّم کلّ، ازبدایت جوانی آثار جلالت در وی ظاهر، درفنون شعری گوی سبقت را از اغلب ایشان ربود، درکلمات بعضی از اهل فنّ درطبقهٔ ثانیهٔ شعرا معدود ویکی از اصحاب معلقهٔ سبعه میباشدکه ذکر اجمالی ایشان تحت همین عنوان نگاشته آمد بلکه نابغهٔ ذبیانی آتی الترجمة **اشعرالعرب** اش میشمارد . بالجملة ، درجلالت لبید ، معرّفی بهتر وصادق‌تر از اشعار خودش که حسن و رونق وطراوت درآنها پیدا وآثارحکمت دراکثرآنهاهویدااست نمیباشد وازآنجمله است:

ان تقوی ربنا خیرنفل　　　و باذن‌الله ریثی و عجل
احمد الله ولا ندله　　　بیدیه الخیر ماشاء فعل
من هداه سبل‌الخیر اهتدی　　　ناعم‌البال ومن شاء اضل

الا تسئلان المرء ماذایحاول　　　انحب فیقضی امضلال و باطل
اذاالمرء اسری لیلة خال انه　　　قضی‌عملا والمرء ماعاش عامل

ففولا له ان کان یقسم امره	الما یعظك الدهر امك هابل
فتعلم ان لا انت مدرك مامضی	ولا انت مما تحذر النفس وائل
الا کل شیء ماخلاالله باطل	وکل نعیم لامحالة زائل
وکل اناس سوف تدخل بینهم	دویهیة تصفر منها الانامل
وکل امرء یوما سیعلم سعیه	اذاکشفت عند الا له الخصائل

این گونه اشعار حکمت‌آمیزش بسیار و درکتب مربوطه مذکور میباشند. از حضرت رسالت ص نقل است: راست‌ترین کلمه‌ای که شاعری گفته این‌قول لبید است: **الاکل شیء ماخلاالله باطل**. اما قصیدهٔ **هائیهٔ** معلقهٔ او که از راه افتخار از درکعبه‌آویخته بود، بنا بر آنچه درشرح سبعهٔ معلقهٔ زوزنی (چاپ‌تهران) ثبت‌کرده بهشتاد و نه بیت مشتمل بوده واز ابیات همان قصیده است:

عفت الدیار محلها فمقامها	بمنی تأبد غولها فرجامها
دمن تجرم بعد عهد انیسها	حجج خلون حلالها وحرامها
و جلاالسیول عن الطلول کأنها	زبر تجد متونها اقلامها
فوقفت اسألها وکیف سؤالنا	صما خوالد مایبین کلامها

لکن انصاف آن است‌که این معلقهٔ لبید، با اینکه از راه افتخار از درکعبه‌اش‌آویخته بوده و متضمن بعضی از تشبیهات لطیفه و طریفه هم هست باز هم دارای حکم و مواعظ اخلاقی‌که در مطاوی اکثر دیگر اشعارش بکار برده نبوده و خالی از نکت مندرجه در آنها میباشد. دربعضی ازکتب دیدم‌که لبید قصیده **لامیهٔ** مذکور درفوق خود راکه مطلع آن: **الاتسئلان المرء ماذایحاول** ومورد تحسین حضرت رسالت ص بوده از درکعبه‌آویخته بود، بعد از نزول سورهٔ مبارکهٔ **اقرأ باسم** درحیرت لبید افزود، بکلام خالق بودن‌آن اذعان‌کرد، بشرف اسلام نایل‌گردید. درهجو بعضی ازکفّار اشعاری‌گفته و امرأالقیس را نیز هجو می‌کرده است، لکن قول اوّل مذکور اقرب بصحت بوده و معلقهٔ لبید همان قصیدهٔ هائیهٔ مذکور است.

لبید، از جملهٔ معمّرین بود، بسال ششصد و هشتادم میلادی مطابق سال شصتم هجرت در زمان خلافت معاویه در یکصد و چهل و پنج یا پنجاه و پنج سالگی درکوفه

وفات یافت ، یا بقول بعضی وفات او در زمان خلافت عثمان بوده است . دیوان لبید در وین و معلقهٔ هائیهٔ او نیز در تهران چاپ شده‌اند .

(ص ۷ سفینة‌الشعرا و ۴۶عم و ۱۶۳ کتاب رجال المعلقات العشر وغیره)

عامری یحیی بن ابی‌بکر- عامری، یمنی ، ملقّب به عمادالدین ، مکنّی به ابوزکریا از افاضل محدّثین عامّهٔ اواخر قرن نهم هجرت میباشد که درسال هشتصد و نود و سیم هجرت وفات یافته و از تألیفات او است :

۱- بهجة‌المحافل فی‌السیر والمعجزات والشمائل که در قاهره چاپ شده‌است ۲- الریاض المستطابة فی‌جملة من‌فی‌الصحیحین من‌الصحابة که در بهوپال هند چاپ شده است .

(کف وغیره)

عاملی[1]

عاملی شیخ ابراهیم بن صادق- ذیلاً رجوع بعاملی ابراهیم بن یحیی نمایند.

عاملی شیخ ابراهیم بن یحیی- از افاضل علمای اوائل قرن سیزدهم هجری میباشد که درحدود هزار ودویست و بیستم هجرت وفات یافت، ازاکابر تلامذهٔ سیدبحرالعلوم بوده وازآثار او تخمیس قصیدهٔ میمیهٔ مشهورهٔ ابوفراس حمدانی است که گوید :

یا للرجال لجرح لیس یلتئم عمرالزمان وداء لیس ینحسم
حتی متی ایها الاقوام والامم الحق مهتضم والدین مخترم
وفیء آل رسول الله مقتسم

اودی هدی‌الناس حتی ان احفظهم للخیر صار بقول السوء الفظهم
فکیف توقظهم ان کنت موقظهم والناس عندك لاناس فیحفظهم
سوءالرعاء ولاشاء ولانعم

تالله ان بنی‌العباس قدکفروا یاویلهم نعم‌الباری وما شکروا
وکم عمود لفسطاط الهدی کسروا یا للرجال اما للحق منتصر
من‌الطغاة ولا للدین منتقم

۱- عاملی- منسوب است بجبل عامل از نواحی معروفهٔ عربستان ودراصطلاح رجالی، جعفر بن علی بن عبدالعالی میسی است که عالمی بوده محقق وشریك درس و اجازهٔ شهید ثانی .

تا آخر قصیده که حاوی پنجاه و چهار بیت بوده و همهٔ آنها بهمان روش تخمیس میباشد و در منن‌الرحمن علاّمهٔ معاصر، شیخ جعفر نقدی مندرج است . بعضی این تخمیس را بنوهٔ صاحب ترجمه شیخ ابراهیم بن صادق بن ابراهیم بن یحیی منسوب داشته‌اندکه او نیز از اعاظم علما و اکابر و عیون ادبا بوده و درسال هزار و دویست و هفتاد و هشت در قریهٔ نباطیه نامی از قراء جبل عامل وفات یافته واز اشعار او است :

علی موالیه فی‌النشأتین	له منزل و مقام علی
تصب‌المکارم من‌ذی و ذی	علیه مبارکة من علی

(ص ۱۴۳ ج ۱ منن‌الرحمن)

عاملی **احمد** - بعنوان حر عاملی مذکور شده است .

عاملی **بدرالدین ابن سیداحمدبن زین‌العابدین**- حسینی عاملی انصاری، ساکن طوس ویکی از مدرّسین آنجا ، عالمی است فاضل محدّث فقیه محقّق مدقّق ادیب شاعر ماهر. وی از معاصرین شیخ حرّ عاملی محمد بن حسن (متوفّی بسال ۱۱۰۴ه ق = غقد) بود ، لکن ملاقات نشده اینك شیخ بواسطهٔ تلامذهٔ بدرالدین از وی روایت میکند . مخفی نماندکه سید بدرالدّین ، نوهٔ دختری میرداماد و پدرش سید احمد داماد میرداماد بود ، از او و ازشیخ بهائی روایت نموده ومصنّفاتی داشته و درسال هزار و پنجاه و چهارم هجرت در قید حیات بوده است . اما خود سیّد بدرالدین از والد مزبور خود واز ملاّمحمدتقی مجلسی (متوفی‌بسال۱۰۷۰ه ق = غع) و ازفخرالدین طریحی (متوفی بسال ۱۰۸۵ه ق = غفه) روایت‌کرده وازتألیفات‌اواست:

۱- **حجیة الاخبار** که در ادلهٔ آن موضوع استقصا کرده است ۲- **شرح اثنی‌عشریهٔ صلوتیه** ۳- **شرح اثنی‌عشریهٔ صومیه** ۴- **شرح زبدهٔ شیخ بهائی** و ظاهر آن است که دو فقره اثنی‌عشریهٔ مذکوره نیز از شیخ بهائی است ۵- **عیون جواهرالنقاد فی‌حجیة اخبار الاحاد** که همان حجیةالاخبار مذکور است . سید بدرالدین در اواخر قرن یازدهم هجرت میزیسته و شاید اندکی از اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده باشد. وفات‌او در زمان شیخ حرّ عاملی درطوس واقع شد وسال‌آن معلوم‌نیست. (ملل وص ۲۷۰ ج۶ ذریعه)

عاملی **سیدجواد ابن سیدمحمد** ـ بعنوان **صاحب‌مفتاح‌الکرامة** مذکور شد.

عاملی **شیخ‌عبداللطیف بن علی بن احمد بن ابی‌جامع**ـ حارثی شامی عاملی، عالم فاضل محقّق صالح، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ بهائی و صاحب مدارك و صاحب معالم و دیگر اجلّه میباشد، از ایشان اجازه داشته واز اساتید سیدعلی‌خان حویزی سالف‌الترجمة بوده واز تألیفات او است:

۱ـ **جامع‌الاخبار فی‌ایضاح الاستبصار** که شرح استبصار شیخ طوسی بوده و غرض اصلی‌او اثبات‌اعتبار اخباری‌است که‌شیخ‌بهائی‌درحبل‌المتین وصاحب‌معالم‌درمنتقی‌الجمان بزعم ضعیف بودن‌آنها مهمل‌گذاشته و ذکر نکرده‌اند ۲ـ **کتاب‌الرجال** وغیره و درسال یکهزار و پنجاهم هجری قمری وفات یافت . پدرش **شیخ علی بن احمد** نیز عالم‌فاضل و از اکابر تلامذهٔ شهید ثانی بوده و شرح لمعهٔ شهید را ازخود مؤلف درس خوانده است. جدّش **شیخ احمد بن ابی‌جامع** نیز ازثقات علما وفقهای عصر خود بوده و ازمحقّق‌کرکی اجازه داشته است. حاج ملاعلی علیاری‌آتی‌الترجمة‌گوید :

وشیخنا عبداللطیف العـاملی سبط ابی‌الجامع ذی‌الفضائـل

(ملل و ص ۳۶۲ ت و ۵۳۷ ذریعه)

عاملی **شیخ لطف‌الله**
عاملی **محمد بن حسن**
عاملی **محمد بن حسین**

{ **اولی**، ضمن شرح‌حال جدّش ابراهیم‌بن علی بعنوان **ابن‌مفلح** در باب کنی خواهد آمد ، **دویمی** بعنوان حر عاملی و سیمی بعنوان **شیخ بهائی** مذکور افتاده‌اند .

عبادله جمع عبدالله ، در اصطلاح فقهای عامّه ، عبارت از عبدالله بن عباس ، عبدالله بن عمر، عبدالله بـن مسعود ، عبدالله بن زبیر از اصحاب حضرت رسالت ص بوده و ایشان را **عبادلهٔ اربعه** گوینـد . چنانچه **عبادلهٔ خمسه** دراصطلاح حدیث، عبارت از عبدالله بن عمرو بن عاص وچهار تن مذکور است. **احمد رفعت**‌گوید : اینکه بعضی‌از اهل فنّ جوهری عبدالله بن مسعود را نیز داخل در عبادلهٔ مصطلحه دانند دور از صحت است .

(ص ۶ ج۵ فع)

عبادی[1]

عبادی **عبدالرحیم بن عبدالرحمن-** در ذیل بعنوان **عباسی** مذکور است .

عبادی **عبدالقاهر بن حاج‌عبد رجب -** یا عبد بن رجب بن مخلص ، عبادیّ الاصل ، حویزی‌الموطن ، عالم فاضل فقیه متکلّم جامع شاعر ماهر منشی عابد جلیل‌القدر که از اکابر علمای امامیّهٔ اواخرن قرن یازدهم‌هجری قمری بوده ویا خود اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده و ازمعاصرین شیخ‌حرّعاملی(متوفی بسال ۱۱۰۴ه قمری = **غقد**) میباشد و ازتألیفات او است:

عبادی- در القاب تنقیح‌المقال بدون ضبط حرکه ، **گفته** است‌که لقب بریة وعبدالقاهر بن حاج عبد رجب وغیره میباشد و نیز در شرح حال بریهٔ عبادی حیری گوید که عبادی منسوب بعباد وآن بنا بضبط جوهری بفتح اول وبنا برضبط قاموس وغیره بکسرآن ، قومی‌است مختلط از چندین قبیله از بطون عرب که بردین نصرانیت اجتماع کرده و متفق شدندکه خودشان را بعنوان عبودیت معرفی نمایند و بهمین جهت گفتند **نحن عباد** ودرمقام نسبت بآن عبادی گویند. این است که **بریهٔعبادی** را محض بجهت انتساب قوم مذکور **بریهٔ نصرانی** هم گویند ویا خود غیرهم هستند بشرحی که درکتب رجالیه مذکور است . در نسبت عبادی احتمالی دیگر نیز داده که ذکرآن موجب اطاله است . **نگارنده‌گوید :** شاید لفظ عبادی در بعضی موارد ، با فتح و تشدید بوده و منسوب بدیهی **عباد** نام از مرو باشدکه اهالی‌آن شنك عبادش گویند و شاید در بعضی مواضع منسوب بعبادان باشد چنانچه درشرح حال شیخ عبدالقاهر عبادی گویندکه عبادی با تشدید منسوب بعبادان است وآن جزیره‌ایست در تحت بصره در نزدیکی دریا ، زیرا دجله درنزدیکی دریا بدو شعبه منشعب بوده یکی از سمت راست بطرف بحرین‌جاری و دیگری از طرف چپ بعبادان و سیراف وجیانه جریان دارد وبهمین‌جهت جزیره‌ای بشکل مثلث‌تشکیل میبابدکه دوضلع‌آن همین دوشعبه‌بوده وضلع دیگرش نیز دریا است. دراین جزیره اصلا زراعت نمیشود وتمامی‌ارزاق ایشان را ازبلاد دیگر می‌آورند، مردمانش نوعاً عابد و زاهد وتارك‌دنیا بوده وبا توکل تمام میگذرانند و اکثر مدار ایشان از ناحیهٔ نذورات است . شهر عبادان نیز در همین جزیره بوده و درمقام نسبت عبادی گویند . در مراصد گوید : شهر عبادان در زمان فرس ، لشگر گاه ایشان بوده وگروهی از لشگریان برای حراست‌آن نواحی درآنجا میبودند و ازآن‌روکه عباد بن حصین سرحددار آنجا بوده محض بجهت انتساب او و در نواحی بصره با الف و نون بدو منتسب داشته و عبادان گفتند .

۱- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۲- حاشیهٔ شرح جامی ۳- خبرالزائر المبتلی بالبلا فی‌طریق النجف وکربلا ۴- دیوان شعر ۵- رفع‌الغوایة لشرح‌الهدایة ۶- ریاض‌الجنان و حدائق‌الغفران درفقه ۷- سلوك مسالك‌المرام فی‌سلك مسالك الافهام كه حاشیهٔ آیات‌الاحكام فاضل‌جواد از تلامذهٔ شیخ بهائی است ۸- صفوصفوةالاصول و نفی هفوةالفضول دراصول فقه ۹- العقائد الدینیة من‌البراهین العقلیة در کلام ۱۰- الفرائدالصافیة علی‌الفوائدالوافیة که همان حاشیهٔ شرح جامی است درنحو ۱۱- المستمسكات‌القطعیة‌الیقینیه در کلام ۱۲- نیلوفریه درفقه وغیراینها . سال وفاتش بدست نیامد. (۳۶۰ت وغیره)

عبادی محمد بن احمد بن خلف - بعنوان سعدی نگارش یافته است .

عبادی مظفر بن‌ابوالحسن‌بن اردشیر- مروزی ، موصوف به امیر، مکنّی به ابومنصور، ملقّب به قطب‌الدین ، معروف به قطب عبادی و امیرقطب‌الدین از مشاهیر علمای عامّه‌که در وعظ و فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان از اکابر وقت خود بلکه درموعظه بی‌بدل و ضرب‌المثل میباشد . ولادت‌او درقریهٔ سنج‌عباد از قراء مرو بوده و همانا بجهت انتساب بمولد مذکور خود بعبادی شهرت یافته است . بعد از تحصیل مراتب عالیهٔ علمیّه ببغداد رفت ، سه سال بوعظ پرداخت ، محل توجه مقتفی لامرالله سی ویکمین خلیفهٔ عباسی (۵۳۰-۵۵۵ه ق) وتمامی طبقات مردم‌گردید، برای مواعظ او مجالسی تشکیل داد و درسلك مقرّبان مقتفی منسلك شد. بسمت‌سفارت از طرف خلافت بخراسان نزد سلطان سنجر سلجوقی رفته وبعدازعودت بخوزستان‌اعزام گردید . روز پنجشنبه یا دوشنبه‌آخر ربیع‌الاخر پانصد و چهل وهفتم هجری قمری در بلدهٔ عسکر مکرم از بلاد خوزستان درپنجاه و هفت سالگی وفات یافت ، جنازه‌اش را ببغداد نقل دادند و نزد قبر جنید بغدادی دفنش‌کردند .

مخفی نماندکه قطب عبادی باآن همه مواعظ دلنشین و مؤثرکه در جزو امثال سائره میباشند در امور دینیّه بی‌مبالات و اصلاً محل وثوق نبود . رساله‌ای هم در **حلیت شرب خمر** نوشته وهمان رساله بخط خودش بنظرقاضی‌ابن‌خلّکان رسیده‌است. **سنج عباد** بکسر اوّل و فتح رابع و تشدید خامس است .

(س ۲۱۶ ج ۲کا و ۳۰۵۹ ج ۴ و ۳۶۷۴ ج ۵ س)

عباس آبادی **حاج عبدالمطلب بن محمدحسین-** اصفهانی، معروف به **عباس آبادی**، از علمای امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجری ، از تلامـذهٔ شیخ احمد احسائی سالف‌الترجمة بوده و ازتألیفات او است :

۱- **المحجة البالغة من اسرار الاعتقادات الاحمدیة** ۲- **حجیة المظنة** بپارسی که‌عنوان هفتم‌کتاب اوّلی مذکـور میباشد وآن را بهمین اسم‌کتـابی مستقل‌کـرده است . در بیستم رجب سال هزار و دویست وپنجاه وچهارم هجری قمری از تألیف‌آن‌کتاب اوّلی فراغت یافته و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۲۷۷ج۶ذریعه)

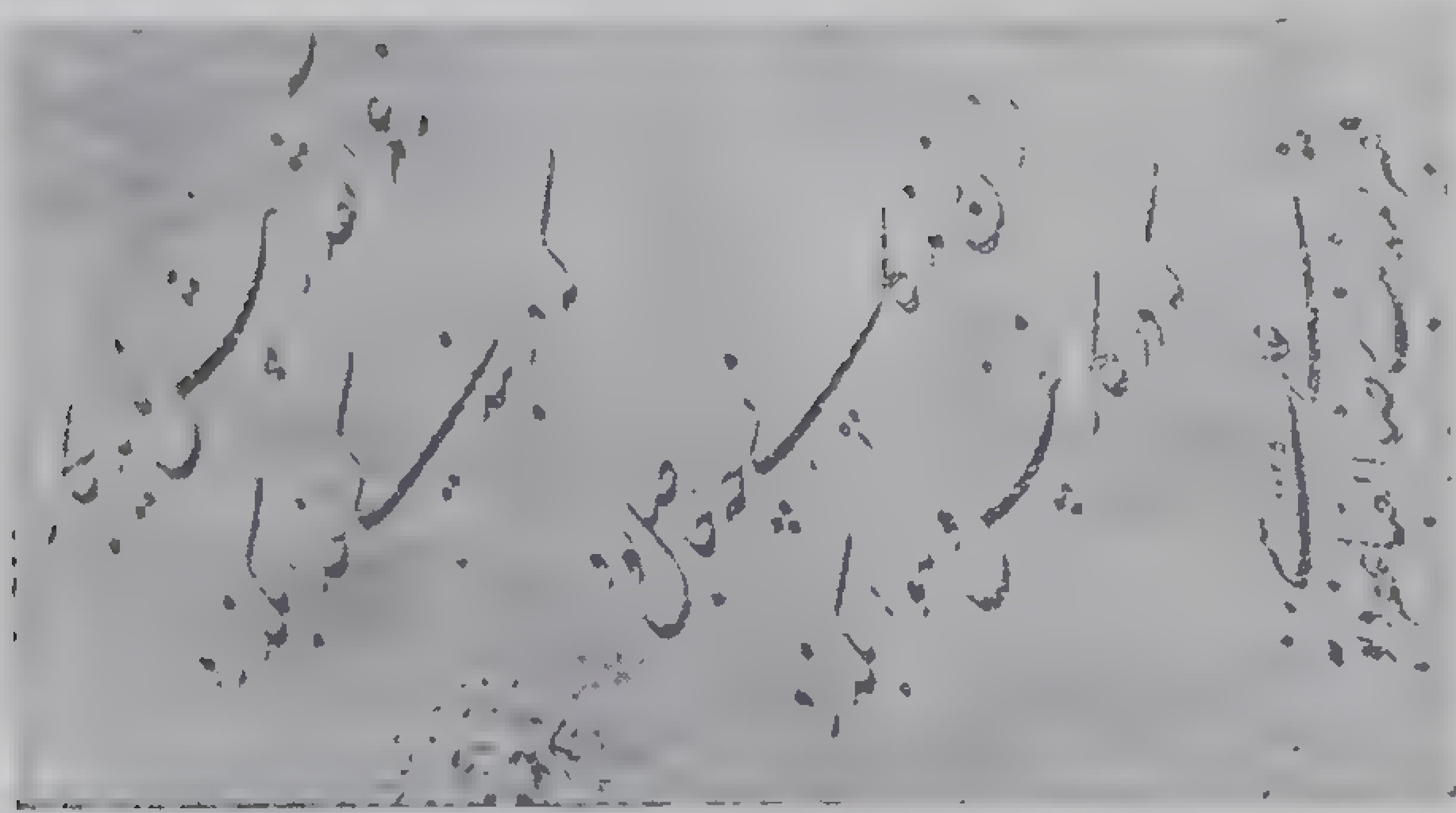
عباسی[1]

عباسی **عبدالرحیم بن عبدالرحمن -** مصری‌قاهری استانبولی‌**عبادی عباسی**، شافعیّ المذهب ، **بدرالدین** اللّقب ، **ابوالفتح** الکنیة ، از اکابر علمای مصر میباشدکه درحدیث و تفسیر وعلوم ادبیّه و تاریخ و اشعار عربیّه وحیدعصر خود بود وازتألیفات او است :

۱- **شرح خزرجیه** درعلم عروض ۲- **شرح صحیح بخاری** ۳- **شرح‌مقامات‌حریری** ۴- **معاهدالتنصیص فی‌شرح شواهدالتلخیص (للمفتاح)** که دومرتبه درمصر چاپ شده ودو نسخهٔ خطّی‌آن بشماره‌های ۲۹۸۶ و ۲۹۸۷ در مدرسهٔ سپهسالار جدیـد تهران موجود است . وفات او بسال نهصد و شصت و سیم هجرت درنود و پنج یا شش یا درصد سالگی در استانبول واقع‌گردید. (ص ۳۰۷۴ ج ۴س وغیره)

عباسی **علی‌رضا -** اگرچـه بعنوان تبریزی نگارش یـافته مجدداً تذکّر میدهدکه وی ، از مشاهیر خطّاطین جهـان ، خوشنویس رسمی دربار شاه عباس‌کبیر و مشمول عنایات شاهانه درنسخ و ثلث و نستعلیق و تمامی خطوط

۱- **عباسی-** در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن هاشم ، هشام بن ابراهیم راشدی و جمعی دیگر بـوده و نسبت بعضی از ایشان بجد و بعضی دیگر بمکان و محل میباشد بشرحی‌که درآن علم است .



خط علیرضا عباسی -۴-

دیگر مشار بالبنان، درنسخ ، شاگرد علی بیگ تبریزی بود . در نستعلیق نیزکه مایهٔ افتخار تاریخی ، میرعماد حسنی آتی الترجمة است بتصدیق بعضی از ارباب کمال بروی مقدّم و یك فقره از خطوط علیرضا را بنظر بینندگان میرساندکه بعد از موازنه با خط میر (که خواهدآمد) قضاوت نمایند . در دیگر مزایای حال علیرضا ، رجوع بعنوان **تبریزی علیرضا** نمایند . (اطلاعات متفرقه)

عبدالبر **محمد بن محب الدین** - بعنوان **ابن الشحنة** خواهدآمد.

عبدری[1]

عبدری **رزین بن معاویة بن عمار** - سرقسطی عبدری، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف بـه **امام الحرمین** ، از اکابـر علمای عامّه و مؤلف کتـاب **جمع بین الصحاح الستة** میباشدکه عبارتند ازصحیح مسلم، صحیح بخاری، صحیح ترمدی، صحیح نسائی ، سنن ابی داود ، موطأ مالك بن انس . از صاحب جامع الاصول نقل است

۱- **عبدری** - در اصطلاح رجالی ، لقب سویبط بن حرملهٔ قرشی عبدری وجمعی دیگر بوده و نسبت آن بنوشتهٔ تنقیح المقال بقبیلهٔ بنی عبدالدار (از بلاد اندلس) است و شاید در بعضی موارد منتسب بعبدالرحیم یا عبدالرحمن و مانندآنها باشد .

که مجدّد مذهب در سر قرن پنجم ابوحامد غزالی از فقها ، قلانسی از قراء ، عبدری از محدّثین بوده‌اند و زمان وفاتش بدست نیامد . (ص۳۸۶ت)

عبدری **علی بن سعید بن عبدالرحمن** - بن محرز بن ابی‌عثمان مکنّی به**ابوالحسن** و بجهت انتساب بقبیلهٔ بنی‌عبدالدار به**ابوالحسن عبدری** معروف ، از اکابر علمای شافعیّه بوده و دراختلافات علما خبرتی بسزا داشت ،کتاب **مختصرالکفایة درخلافیات علما** از او است. روز شنبه شانزدهم جمادی‌الاخرهٔ چهارصد و نود و سیم هجرت در بغداد درگذشت. (ص۲۱۸ ج۳ طبقات‌الشافعیة)

عبدری **محمدبن محمدبن محمد**- در باب کنی بعنوان **ابن‌الحاج** خواهدآمد.

عبدالصاحب **حاج‌ملامحمد**- نراقی بهمین‌عنوان **نراقی** خواهدآمد.

عبدصالح دراخبار دینیّه و اصطلاح‌حدیث و درایه،کنایه از **وجودمقدّس** حضرت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام است .

عبدکی لقب رجالی محمد بن علی بن عبدك بوده وموکول بدان‌علم‌است.

عبدوی لقب رجالی حسین بن عبیدالله و موکول بدان علم است .

عبده **شیخ محمدبن عبده بن حسن خیرالله** - مصری ، مفتی دیار مصر ، معروف بعبده ، پدرش از اهل‌فلاحت بوده وبهمین جهت تمامی اولاد خود را بحرفت خود برگماشت مگر همین صاحب‌ترجمه‌که از فرط ذکاوتی‌که در او احساس نمود فقاهتش را تصمیم داد . نخست سه‌سال بجامع احمدی طنطا پس دوسال هم بجامع ازهرش فرستاد . پس‌ازآنکه سید جمال‌الدین افغانی سالف‌الترجمة ، درسال هزار و دویست و هشتاد و شش یا هشت هجری قمری وارد مصر شد و در ازهر، متصدی تدریس منطق وکلام و حکمت و فلسفه‌گردید ، عبده نیز در سلك تلامذهٔ او منسلك وبا جمعی از نوابغ مصر داخل حوزهٔ اوگردیده و همه‌شان‌گوی سبقت ازدیگران ربودند و روحیّات‌آن استاد معظّم ، تأثیر عجیبی در ایشان‌کرد و بانشا و نشر مقالات دینیّه و حکمیّه و ادبیّه‌پرداختند، بالخصوص عبده‌که بیشتر ازهمه موافق طبع‌استاد وبملازمت



عکس شیخ محمد عبده -۵

و استفاده از محضر وی حریص‌تر و راغب‌تر از دیگران بود. اینك آن استاد معظّم نیز درموقع رحلت از دیار مصر اورا خلیفهٔ خودگردانیده و میگفته است که عبده، از هرحیث عالم و کافی مصر بوده و باوجود او حاجتی بعالم دیگری ندارند. عبده بمشاغل متنوعهٔ علمیّهٔ تدریس، تحریر وقایع‌مصر، کتابت در دوائر رسمی اشتغال داشت تاآنکه در بعضی ازانقلاباتداخلی‌بسوریّه تبعید شد وشش سال درآنجا اقامت‌کرد و علم و فضل او محل تعجب اهل سوریه‌گردید. عاقبت ازآنجا بپاریس رفت وبا استاد مذکور خود ملاقات نموده و تبرئه شد، باز بمصر عودت‌کرده و بقضاوت و مستشاری محکمهٔ استیناف و عضویت ادارهٔ ازهر و مفتی‌گری دیار مصر منصوب شد. وی ازکسانی بوده‌است‌که عالم اسلام را محتاج بپاره‌ای‌اصلاحات مقتضیه می‌دانست و رئیس این حزب و فرقه بوده است واز تألیفات او است:

۱- الاسلام والردعلی‌منتقدیه ۲- الاسلام والنصرانیه‌مع‌العلم‌والمدنیة ۳- اصلاح المحاکم الشرعیة ۴- تفسیر جزء عم که سیمی در مصر وسه دیگری در قاهره چاپ شده‌اند **۵- تفسیر سورة‌العصر** که بارها چاپ شده‌است **۶- تفسیرالقرآن** که بحسب‌اطلاعات‌این‌نگارنده

چند مجلد از آن از فاتحه تا سورهٔ یوسف درمصر چاپ و معروف بتفسیر **المنار** است **۷- تقریر مفتی الدیار المصریة فی اصلاح المحاکم الشرعیة** و ظاهراً همان **اصلاح المحاکم** مذکور است **۸- رسالة التوحید** که درقاهره چاپ شده است **۹- شرح مقامات بدیع الزمان** که باخود مقامات بطور پاورقی چاپ شده است **۱۰- شرح نهج البلاغة** که حلال الفاظ مشکله ولغات غریبهٔ آن کتاب مستطاب بوده و بارها در مصر و بیروت وغیره با خود نهج البلاغة بطور پاورقی چاپ شده است **۱۱- العروة الوثقی لاانفصام لها ۱۲- مقتبس السیاسة** وآن شرح نامه‌ایست که حضرت امیرالمؤمنین ع بمالك اشتر نوشته ودرمصر چاپ شده‌است وغیرها . وفات او بسال هزار و سیصد و بیست و سوم هجری قمری درشصت و پنج سالگی ویا بنوشتهٔ بعضی، درهزار و سیصد و بیست و دویم درپنجاه و هشت سالگی واقع گردید .

(ص ۱۶۷۷ مط و۴۷۵ هر چاپ۱۳ وغیره)

عبدی[۱]

عبدی

احمدبن بکر- بن احمد بن بقیهٔ فسوی نحوی لغوی ، مکنّی به **ابوطالب** ، از ائمهٔ نحویّین بلکه درتمامی علوم عربیّه متفنن، از شاگردان ابوسعید سیرافی (متوفی بسال۳۶۸ه ق = **شسح**) ، ابوعلی فارسی (متوفی بسال ۳۷۷ه ق = **شعز**) و ابوالحسن رمانی (متوفی بسال ۳۸۴ه قمری = **شفد**) بوده و درآخر عمر مختل المشاعر گردید . ازآثار قلمی او **شرح ایضاح** فارسی و **شرح جرمی** است وبسال چهارصد وششم هجرت درعهد خلافت قادر بالله بیست وپنجمین خلیفهٔ عباسی (۳۸۱_۴۲۲ه) وفات یافت ویا بنوشتهٔ روضات الجنّات وفاتش درسال چهارصد وهفتادم هجرت بوده‌است ، لکن بملاحظهٔ تاریخ وفات اساتید او (چنانچه مذکورداشتیم) دروفات عبدی صحت قول اوّل را تائیدکرده وقول روضات را حمل براشتباه مؤلف یاکاتب نسخه میدارد.

(سطر۳۵ ص ۳۳۴ت و ۲۳۶ ج ۲ جم)

عبدی

سفیان بن مصعب - شاعر کوفی، مکنّی به **ابومحمد** ، جرح وتعدیل او بین علمای رجال محل تردید میباشد و بموجب بعضی از آثار

۱_ **عبدی-** در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن خالد عطار، ابراهیم بن نعیم، ادهم بن امیة وغیرایشان بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

دینیه از اصحاب حضرت صدق ع بوده وآن‌حضرت شیعه را توصیه فرموده‌اند که اشعار عبدی را باولاد خودشان تعلیم نمایندکه او بردین خدا بوده است . از جملهٔ اشعار او میباشدکه درمناقب ابن‌شهراشوب نقل‌کرده است :

وقالوا رسول‌الله مااختار بعده اماماً و لکنا لانفسنا اخترنا
اقمنا اماماً ان اقام علی‌الهدی اطعنا و ان ضل‌الهدایة قومنا
فقلنا اذا انتم امـــام امامکم بحمد من‌الرحمن تهتم ولاتهنا
ولکننا اخترناالذی اختار ربنا لنا یوم خم ما اعتدینا ولاحلنا
سیجمعنــا یوم القیامة ربنـــا فتجزون‌ماقلتم ونجزی‌الذی‌قلنا
ونحن علی نور من‌الله واضح فیارب زدنا منك نوراً و ثبتنا

(ص۴۱۴ ج۲نی وکتب رجالیه)

عبدی هرم بن حیان - بعنوان ابن‌حیان درباب‌کنی خواهدآمد .

عبرتائی لقب رجالی احمدبن هلال، رجا بن یحیی و بعضی دیگراست.

عبسی[۱]

عبسی طرفةبن عبد - بهمین عنوان طرفه مذکور شد.

عبسی علی‌بن افلح- مکنّی به‌ابوالقاسم،ملقّب به‌جمال‌الدین وجمال‌الملك شاعری‌است ظریف مشهورکه بلاد بسیاری‌را سیاحت‌کرده‌است.

۱- **عبسی** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عائذ ، اسمعیل بن یحیی ، حبیب بن جری و بعضی دیگر میباشد . نسبت‌آن موافق‌آنچه در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال احمد بن عائذ نوشته بعبس بن بغیض بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان‌است‌که پدرقبیله‌ایست مشهور ، پس احتمال بعید داده است‌که موافق نوشتهٔ قاموس نسبت بمحلهٔ عبس نام‌کوفه باشد . از تاج‌العروس هم نقل‌کرده است‌که بنی‌عبس در همان محله نزول‌کرده و عبسیون محدثین نیز منسوب بدانجا میباشند، نیز درتاج‌العروس گوید هرکه از اهل‌کوفه است‌آنرا عبسی گویندکه حرف دوم (ب) ابجد است وهرکه راکه از اهل بصره باشد عنسی گویندکه حرف دویم‌آن‌نون است وهرکه راکه ازاهل بصره باشد عبشی گویندکه دویم‌آن (ب) ابجد وسیمش (ش) نقطه‌دار است و بشرح حال علی بن افلح عبسی‌که مذکور میشود هم رجوع نمائید .

خلفا و ارباب مناصب را مدح کرده ، گاهی هجو نیز میگفته و درحق یکی از اکابر که دربان او ، مانع از رفتن وی بحضورش گردیدگوید :

حمدت بوابك اذ ردنی — و ذمه غیری علی رده
لانه قلدنی نعمة — تستوجب الاغراق فی‌حمده
اراحنی من قبح ملقاك لی — وکبرك الزائد فی‌حده

بسال پانصد و سی و پنجم یا ششم یا هفتم هجری قمری درشصت وچهار سالگی دربغداد وفات یافت و درسمت غربی مقابر قریش مدفون شد ونوادر بسیاری بدو منسوب دارند. لفظ عبسی بنوشتهٔ ابن‌خلکان (بروزن‌سعدی) منسوب بعبس‌میباشدکه نام‌چندین‌قبیله‌ایست نسبتشان بشخصی عبس نامی منتهی بوده و ایشان را بنی‌عبس گویند .

(ص ۳۹۶ ج۱ کا)

عبسی **عنترة بن عمرو بن شداد** - بن عمرو بن معاویة بن قرادنجدی عبسی ، واینکه بیشتر عنترة بن شدادگویند ودرقاموس هم‌عنترة بن معاویه نوشته من‌باب نسبت بجدّ است . بزعم بعضی ، شداد عموی عنتره میباشد و محض اینکه بعد از فوت پدر ، تحت تربیت وی بوده بدو منسوب دارند ، لکن ظاهر بعضی از اشعارش آنکه شداد پدرش بوده‌است، بهرحال از اهل نجد وازقبیلهٔ بنی‌عبس، نسبتش بمصر موصول، بجهت منشقّ بودن لب زیرین‌او به **فلحاء** ملقّب ، مادرش‌کنیزکی حبشی سیاه رنگ زبیبه نام بوده از بنی‌حام‌که سودان و سیاه‌پوست‌ها هستند . اینك به اخوال و دایی‌های خودکه از ایشان بودند فخرکرده‌گوید :

انی لتعرف فی‌الحروب مواقفی — من‌آل عبس منصبی و فعالی
منهم ابی‌شداد اکرم والد — والام من حام فهم اخوالی

پدرش نخست ، پسری اورا انکار و از خودش نفی‌کرد ، بعد ازکبر ، باز اقرارآورده و بنسب خودش ملحق نمود چنانچه رسم عرب زمان جاهلیّت بوده است‌که نسب فرزندان متولد ازکنیزان را انکارکرده و ازخودشان نفی نموده و غلام خودشان میکردندتاآنکه اگر در عاقبت امر، نجیب و رشید میبودند باز اقرارآورده و نسب ایشان را ملحق

بخودشان می کردند. سبب اقرار آوردن پدر عنتره بنسب او این بود که وقتی قبیلهٔ بنی عبس بجهت استرداد اموال منهوبهٔ خودشان حمله بیعضی از عشائر عرب می بردند پدر عنتره اورا نیز امر بحمله نمود، عنتره گفت وظیفهٔ غلامها دوشیدن شیر و مواظبت ضروریات چاروایان بوده و حمله کردن از ایشان مستحسن نباشد، پدرش گفت تو حمله کن و آزاد هستی پس عنتره حمله برخصم کرده و موفق بمرام آمد، پدر نیز بنسب وی اقرار آورده و بخودش ملحق نمود.

عنتره از اسخیا و فرسان و شجعان عرب زمان جاهلیّت و مشاهیر شعرای آن زمان و یکی از اصحاب معلقهٔ سابق الذکر بود که اشعارش بسیار فصیح اللّفظ ودقیق المعنی میباشند. معلّقهٔ او قصیده ایست میمیه، بهفتاد و نه بیت مشتمل که چندین مرتبه بامعلّقات دیگر درلیپسیك و برلین وکلکته و ایران وقاهره چاپ شده وبجهت حسن و طراوت آن، درمیان عرب بمذهبه موصوف و دیوان او نیز که اوّل آن همین معلقه میباشد دربیروت و قاهره بطبع رسیده و مطلع معلقه این است:

هل غادرالشعراء من متردم ام هل عرفت الدار بعد توهم
یا دار عبلة بالجواء تکلمی وعمی صباحا دار عبلة و اسلمی
فوقفت فیها ناقتی و کانها فدن لاقضی حاجةالمتلوم تاآخر

بعضی از مفردات آن را تذکر میدهد. **غادر:** ترك نمود و واگذاشت. **متردم:** جای تردّم (بمعنی ترنّم) ویا موضع پینه و رقعه است. **توهم:** بمعنی تخیّل و تمثّل است یعنی آیا نغمه گاهی هست که شعرا درآنجا سرودی نکرده باشند و یا محلی محتاج برقعه و وپینه میباشد که شعرا درآن کاری نکرده باشند و هردوکنایه ازآنکه شعرا تمامی راه‌ها را طی کرده و درتمامی فنون شعریّه اسب دوانیده وچیزی را فروگذار نکرده‌اند. **عبلة:** بنت مالك بن قراد، نام معشوقهٔ عنتره میباشد که حبّ مفرط بدو داشته است. **جواء:** موضعی است درنجد. **عمی:** خطاب بدار است، یعنی خوش باش و متنعّم باش. وضمیر فیها راجع بدار و **کانها** راجع بناقه میباشد. **فدن** بمعنی قصر. **متلوم** بمعنی متمکث و درنگ کننده است.

و عنتره درسال ششصد تمام یا ششصد و پانزدهم میلادی درگذشت .
(ص ۲۱۲ رجال معلقات و شرح معلقهٔ زوزنی و ۱۳۸۷مط وغیره)

عبشی لقب رجالی علی‌بن‌ابی‌العاص برادر امامة وغیره‌میباشد و رجوع بعنوان عبسی (با سین بی‌نقطه) هم نمایند.

عبیدبن‌ابرص سعدی‌اسدی‌مضری‌عدنانی، موافق آنچه درمحل‌خودنگارش‌دادیم از شعرای زمان جاهلیّت ویکی از اصحاب معلقات عشره بوده و ازحکما و عقلای عهد خود میباشد . بسیار فصیح ، اشعار او دارای رونق ، بجهت فصاحت وبلاغت از قدیم‌الایّام شهرتی تمام داشته‌است. علاوه برکمالات‌نفسانیّهٔ‌مذکوره، باآن همه تنگدستی بسیارکریم‌النفس وباشهامت‌بود . با امرءالقیس معاصر وبایکدیگر مناظرات بسیاری داشته‌اند . عبید از جملهٔ معمّرین بوده وگویند (والعهدةعلیهم) زیاده برسیصد سال عمرکرده است و دراشعار خودش دلالت برتجاوز از دویست سالگی دارد چنانچه‌گوید :

حتی یقال لمن تعرق دهره یاذا الزمانة هل رأیت‌عبیدا
مأتی زمان کامل او بضعة عشرین عشت معمرا محمودا
ماتبتغی من بعد هذا عیشة الاالخلود و لن تنال خلودا
ولیفنین هذا و ذاک‌کلاهما الا الاله و وجهه المعبودا

امّا معلقهٔ عبید قصیده‌ایست بائیه ، دارای‌انواع موعظه وحکمت وباسبکی‌جمیل‌که چندی از ابیات‌آن ثبت اوراق میگردد :

اقفر من اهله ملحوب فالقطبیات فالذنوب
و بدلت منهم وحوشا وغیرت حالها الخطوب
فکل ذی نعمة مخلوس وکل ذی امل مکذوب
وکل ذی ابل موروث وکل ذی سلب مسلوب
و کل ذی غیبة یئوب و غائب الموت لایئوب
من یسئل الناس یحرموه و سائل الله لا یخیب
ساعد بارض تکون فیها ولا تقل اننی غریب

شرح بعض لغات این‌اشعار : اقفر: خالی شد . ملحوب : نام چشمه‌ایست راجع بینی‌اسد

که قبیلهٔ عبید است . قطبات : بضم اول و فتح و تشدید ثانی و رابع نام کوهی است .
ذنوب : نام موضعی است . خطوب : امور و حوادث شدید . مخلوس : مساوی. مکذوب :
کسی که موفق بمرام و آرزو نباشد وبقی واضح است. ناگفته نماند که بسیاری از ابیات
این قصیده مختل الوزن میباشند چنانچه ابوالعلاء معرّی هم گوید:

وقد یخطئی الرأی امرأ وهو حازم کما اختل فی وزن القریض عبید

عبید ، درسال پانصد و پنجاه و پنجم یا ششصد وپنجم میلادی نامر منذر بن ماءالسماء و
یا نعمان بن منذر مقتول گردید، چنانچه دریکی از ایّام غضب رسمی ایشان (که درآن
هر کسی راکه میدیدند میکشتند) غافل ازحقیقت حال، وارد مجلس او شد و روی همان
اصل بقتل رسید . (ص۲۹۷رجال معلقات وغیره)

عبیدنحوی عبدالملک بن علی بن ابی‌المنی - فقیه قاری شافعی حلبی، ملقّب
بجمال‌الدین ، معروف به عبید نحوی ، عالمی است فاضل صالح
ازفقهای شافعیّه که درقرائت قرآن وعلوم عربیّه نیز دستی توانا داشت، بسیارکریم‌الطبع
بود، ازکسی چیزی قبول نکرده وبا هیچ کس مؤانست نداشت وکتابی در فقه شافعی تألیف
داده و بسال هشتصد و سی و نهم هجرت درهفتاد و چهار سالگی درگذشت.
(ص ۴۶۴ت وغیره)

عبیدلی[۱]

عبیدلی سید احمد بن محمد بن مهنا - بن علی بن مهنای حسینی عبیدلی،
علاّمهٔ نسّابه ، از اکابر علمای اواخر قرن هفتم میباشد ویاخود
اوائل قرن هشتم را نیز دیده است . از تلامذهٔ علاّمهٔ نسّابه ، سیدجلال‌الدین ابی‌القاسم
علی بن عبدالحمید بن فخار و بنوشتهٔ اعیان‌الشیعة استاد احمد بن علی بن حسین بن
مهنا صاحب عمدةالطالب بود و از تألیفات او است : **الانساب المشجرة** یا **مشجرالنسب**

۱- عبیدلی - بضم اول و فتح ثانی وکسر رابع ، عنوان مشهوری بعضی ازافاضل میباشد
که بجهت انتساب بجدشان عبیدالله بهمین عنوان شهرت یافته‌اند.

و درعمدةالطالب از این کتاب بسیار نقل میکنند وکتاب**التذکرة فی‌الانساب‌المطهرة**که در اعیان‌الشیعة بسید احمد عبیدلی نسبت داده عنوان دیگر همین کتاب است. زمان وفاتش بدست نیامد لکن بامحقق حلّی (متوفی بسال۶۷۶ه ق = خعو) وعلاّمهٔ حلّی (متوفی بسال ۷۲۶ه ق = ذکو) معاصر بوده است. (ص۱۲۶ج۱۱عن و۲۸۲ ج۲ذریعه)

عبیدلی **سید احمد** - بن مهنای نسّابهٔ عبیدلی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، بنوشتهٔ اعیان‌الشّیعة از مشاهیر علمای نسب میباشد و مشجری درنسب داردکه محل اعتماد صاحب عمدةالطالب وغیره بوده و ازآن نقل میکنند. لکن ظاهرآن است که احمد بن مهنا ، همان احمدبن محمد بن مهنای مذکور فوق است‌که در بعضی مواضع من‌باب نسبت بجدّ (چنانچه متداول است) احمد بن مهنا نوشته شده و صاحب اعیان‌الشیعة نیز بزعم تعدّد ، در دوجا عنوان‌کرده است.

(ص ۲۷۲ ج ۱۱عن)

عبیدلی **سیدحسن بن ابی‌الحسن محمد**- درضمن‌شرح‌حال سیدمحمدعبیدلی در ذیل مذکور است.

عبیدلی **سیدحیدر بن علی‌بن حیدر**- علوی‌حسینی‌آملی مازندرانی **عبیدلی** یا **عبیدی**، حکیمی است عارف مفسّر صوفی ، از اکابر عرفا و اجلاّی علمای امامیّهٔ ظاهر و باطن ، اصول شریعت و فنون طریقت وحقیقت را جامع، به **صوفی** معروف ، درکلمات بعضی از اجلّه بسید علاّمه و سید افاضل‌المتألهین وصاحب کشف‌حقیقی موصوف. اصلش ازآمل مازندران بوده وخودش در بغداد و حلّه نشأت‌یافته است، درموقع تشرّف بزیارت‌ائمهٔ عراق ع با فخرالمحقّقین‌حلّی مصاحبت داشته وصاحب تألیفات طریفه میباشد :

۱- **الارکان فی‌فروع شرایع اهل‌الایمان بمذاق‌کل من‌الشریعة و اهل‌العرفان** که صلوة و صیام و زکوة وحج وجهاد راکه پنج رکن اعظم اسلام هستند با هرسه اصول شریعت وطریقت و حقیقت نکارش داده است ۲- **الامامة** ۳- **الامانة** ۴- **امثلة التوحید** ۵- **التأویلات** وآن چهارمین تفاسیر چهارگانهٔ او است‌که بزبان عرفا و اهل‌تأویل بوده ودراوّلش‌گوید

که نسبت آن، بسه فقره تفسیر دیگر که پیش از آن تألیف کرده مثل نسبت قرآن مجید بسه فقره کتابهای آسمانی زبور و تورات و انجیل است. در ذریعه از ریاض العلما نقل کرده که در پشت یک نسخه از کتاب جامع الاسرار مذکور ذیل، بخط شیخ بهائی دیده است که سید حیدر مازندرانی تفسیری هم دارد بالسن صوفیّه که حاکی از علو شأن و رفعت مقام وی میباشد.

۶- تفسیر قرآن چنانچه مذکور شد چهار فقره تفسیر نوشته است **۷- التنزیه ۸- جامع الاسرار و منبع الانوار** در اسرار اسماء و اولیا و علم توحید و اسرار و حقائق آن **۹- جامع الانوار** که نام دیگر همان جامع الاسرار است **۱۰- جامع الحقائق** چنانچه از بعض فضلا نقل شده و محتمل است که همان جامع الاسرار باشد **۱۱- رافعة الخلاف فی وجه سکوت امیر المؤمنین ع عن الاختلاف** که بامر فخر المحققین تألیفش داده است **۱۲- رسالة العلوم العالیة** که در سال ۷۸۷ ه ق — **ذفز** تألیف شده است **۱۳- شرح فصوص** که همان نص النصوص مذکور ذیل است **۱۴- الکشکول فی بیان ماجری علی آل الرسول ع ۱۵- المحیط الاعظم** که در سال ۷۷۷ ه ق = **ذعز** تألیف شده است **۱۶- منتخب التأویل** و محتمل است که این کتاب، همان تأویلات مذکور فوق باشد که منتخب و خلاصهٔ سه فقره تفسیر دیگر او است **۱۷- نص النصوص فی شرح الفصوص** که بر ردّ عقائد مصنّف و اباطیل شرّاح دیگر آن پرداخته و فقط در مسئلهٔ وحدت وجود با ایشان موافقت کرده است.

بنقل روضات، در کتاب جامع الاسرار مذکور گوید که از آغاز کودکی در تحصیل معارف حقّه، موافق طریقهٔ حضرات اجداد طاهرین وائمهٔ معصومین ع که در ظاهر شریعت شیعهٔ امامیّه و در باطن از حقائق صوفیّهٔ الهیّه است کوشیدم تا آنکه موفّق بجمع و تطبیق هر دو طائفه بوده و قطع بحقیّت هر دو نمودم، ما بین شریعت و حقیقت را جامع و علم ظاهر و باطن را حاوی گشتم، بمقام تمکین و اطمینان رسیده و از ارباب یقین گردیدم و از ته دل گفتم:

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِی هَدٰانٰا لِهٰذٰا وَمٰا کُنّٰا لِنَهْتَدِیَ لَوْلٰا اَنْ هَدٰانٰااللّٰهُ.

کانت لقلبی اهواء مفرقة   فاستجمعت مذراتك العین اهوائی
فصار یحسدنی من کنت احسده   وصرت مولی الوری اذصرت مولائی
ترکت للناس دنیاهم و دینهم   عقدا بذکرك یا دینی و دنیائی

سال وفات سید حیدر بدست نیامد و چنانچه اشاره شد نسبت او ما بین عبیدی و عبیدلی

مردّد بوده ودر روضات ، عبیدی ، و درچند جا از ذریعه عبیدلی نوشته‌اند.

(ص ۲۰۳ت ومواضع متفرقه از ذریعه)

عبیدلی **سید محمد ابن ابی‌جعفر محمدبن علی‌الجواد** - ابن‌حسن ابن علی نسابة ابن ابراهیم بن علی‌الصالح ابن عبیدالله اوّل اعرج ابن **حسین‌الاصغر ابن‌الامام السجاد ع** که بابوجعفر یا ابوالحسن مکنّی ، بصاحب‌الصندوق و شیخ‌الشرف موصوف و معروف است. از علمای انساب و ازجملهٔ معمّرین بود ، در سال چهارصد و سی و پنجم هجری قمری وفات یافت ، **کتاب تهذیب الانساب و نهایةالاعقاب** تألیف همین سید محمد عبیدلی است . ظاهر ذریعه‌آنکه غیراز این‌کتاب،کتاب دیگری موسوم به **الانساب** تألیف نموده است . او از ابومحمدحسن بن ابی‌الحسن محمد اکبر ابن عبیدلی مذکور در ذیل روایت‌کرده و ابومحمدحسن نیز از جدّ مذکورخود روایت میکند وبالخصوص‌کتاب‌اخبارالزینبات یحیی را ، همین‌عبیدلی سید محمد، ازابومحمد مذکورکه نوهٔ مؤلفش میباشد روایت مینماید . مخفی نماندکه ابومحمد مذکور درسال سیصد و پنجاه وهشتم هجرت وفات یافت وبه **دندانی** و **ابن‌اخی‌طاهر** شهرت دارد زیراکه عمویش طاهر بن یحیی نیز از مشاهیر عصر خود بوده و بجهت کثرت شهرتش جمعی را بدو نسبت میدهند وبا انتساب او معرفی می‌نمایند .

(ص ۳۷۴ ج ۲ و ۵۰۸ ج ۴ ذریعه وغیره)

عبیدلی **سیدیحیی بن حسن** - عقیقی ابن جعفرالحجة ابن عبیدالله اعرج ابن حسین اصغر ابن‌الامام السجّاد ع ، مکنّی به **ابوالحسین** ، معروف به **عبیدلی** و **شیخ‌الشرف** ، از رجال قرن‌سیم هجرت، نسّابه‌ایست معروف،نخستین کسی است‌که در انساب طالبیّین علویّین و یا مطلق انساب تألیف نموده و از جملهٔ تألیفات او است :

۱- **اخبارالزینبات** که درآن، شرح حال نسوان زینب نام از اولاد حضرت ابوطالب‌بن عبدالمطلب هاشمی‌را نگارش داده وبسال**۱۳۳۳**ه ق = **غشلج** درمصر چاپ‌شده‌است ۲- **اخبار المدینة** ۳- **انساب‌آل‌ابیطالب** .

وفات عبیدلی درسال دویست و هفتاد وهفتم هجرت واقع و موافق آنچه درذریعه تحت عنوان تهذیب الانساب نوشته یحیی نسّابه از اصحاب حضرت امام رضا ع (متوفّی بسال ۲۰۳ه ق - رج) بوده است . نگرنده گوید : صحابی بودن آن حضرت ، بعد از مقایسهٔ دوفقره تاریخ وفات مذکور مستبعد میباشد مگر اینکه یحیی ، از معمّرین بوده و عمر او لااقل درحدود صد سالگی باشدکه در حین تشرّف بحضور مبارك آن حضرت درحدود بیست و بیست وپنج سالگی بوده باشد. **والله العالم** بلکه بنوشتهٔ بعضی ، ولادت عبیدلی یازده سال بعداز وفات حضرت رضا ع درسال دویست و چهاردهم هجرت بوده است.

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

عبیدی[1]

عبیدی **سید حیدر** - بعنوان **عبیدلی** مذکور شد و رجوع بدانجا نمایند.

عبیدیون یا **عبیدیه** { عنوان یك سلسله از خلفای مصر است که بعنوان **فاطمیون** خواهدآمد .

عتابی **کلثوم بن عمرو بن ایوب** - ثعلبی شامی ، مکنّی به **ابوعمرو** ، منسوب به **عتاب** (بروزن عطّار) **بن سعد بن زهیر بن جشم** ، از مشاهیر شعرای عرب میباشدکه شاعری بلیغ و کاتب و مترسّل و از مردم قنسّرین ، نزدیك حلب بود اشعارخوب میسرود، هارون عبّاسی ودیگر خلفای وقت را مدایح بسیاری گفته است، با وزرای برامکه هم، مصاحبت داشته وازاشعاراو است که بشخصی فرستاده است:

ان الکریم لیخفی عنك عسرته	**حتی تراه غنیا و هو مجهود**
و للبخیل علی امواله علل	**زرق العیون علیها اوجه سود**
اذا تکرهت ان تعطی القلیل ولا	**تکون ذاسعة لم یظهرالجود**
بث النوال ولا یمنعك قلته	**فکل ما سد فقرا فهو محمود**

۱- **عبیدی** - با صیغهٔ مصغر، در اصطلاح رجالی ، لقب محمد بن عیسی وموکول بدان علم است ودراصطلاح تاریخی، هریك ازخلفای عبیدیون را نیز (که بعنوان فاطمیون خواهدآمد) **عبیدی** گویند .

پس آن شخص نصف تمامی مایملك خود ، حتی نیمهٔ انگشتر و یك لنگهٔ کفش خود را نیز بعتّابی بخشید. باری کتاب **الآداب** و کتاب **الاجواد** و کتاب **الالفاظ** و کتاب **الخیل** و کتاب **فنون الحکم** و کتاب **اللغة** و کتاب **المنطق** از تألیفات عتّابی بوده ودرسال دویست و بیستم هجرت درگذشت.

(ص۱۹۷هب و۱۷۵۵ف و۲۶۰ ج۱۷جم و۹۲۹ ج۲ع و۳۱۲۳ ج۴س و۴۸۸ ج۱۲ تاریخ بغداد)

عتابی

محمد بن علی بن ابراهیم بن زبرج - مکنّی به **ابومنصور**، معروف به **عتابی** ، ادیب نحوی لغوی ، ازمشاهیر نحویّین میباشد. فنون ادبیّه را از شریف ابوالسعادات هبةالله ابن الشجری ، ابومنصور موهوب ابن الجوالیقی و دیگر اکابر وقت اخذکرد ، احادیث بسیاری از مشایخ وقت خود استماع نمود ، خط خوب صحیح ملیحی هم داشت ،کتب بسیاری استنساخ نمود وهر کتابی که بخط وی بودی محل اعتنا و رغبت فضلا میبود . با ابن الخشاب نحوی مناظرات و منافراتی داشته و شب سه‌شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سال پانصد و پنجاه و شش هجری قمری در هفتاد و دوسالگی درگذشت. لفظ عتّابی بافتح وتشدید منسوب بعتّابیّین است که یکی ازمحلات بغداد یا ناحیه‌ایست درسمت غربی آن .

(ص ۲۵۱ ج ۱۸ جم و ۹۹ ج ۲کا و ۳۱۲۳ ج ۴ س)

عتبی [۱]

عتبی

اسعد بن مسعود بن علی بن محمد بن حسن - عتبی، مکنّی به **ابوابراهیم**، عالمی است متدیّن شاعر، درعهد سلجوقیان و غزنویان کاتب و منشی . **تاج الرسائل** و کتاب **درةالتاج** ازآثار قلمی او میباشد . تا آخر ایّام نظام الملك

۱- **عتبی** - دراصطلاح رجالی، بضم اول ، لقب محمدبن جعفر عتبی و نسبت آن بنوشتهٔ تنقیح المقال بینی عتبة بن ریاح بن هلال بن عامر بن صعصعه ویا ببنی عتبة بن اسلم بوده ویاچنانچه درشرح حال بعضی از معروفین بعتبی اشاره خواهیم کرد بشخص عتبه نامی از اجداد ومنسوبین خود صاحب لقب منتسب میباشد و دربعضی از نسخ کتب رجالیه لقب رجالی محمدبن جعفرمذکور را عتبی نوشته‌اند (با صیغهٔ مصغر) .

(متوفی بسال ۴۸۵ه‍ ق تغد) میزیسته ، ولادتش بسال چهارصد وچهارم هجرت بوده وسال وفاتش بدست نیامد . (ص۹۶ ج۶جم)

عتبی **محمدبن عبدالجبار** - رازی الاصل ، خراسانی النشأة ، ابوالنصر الکنیة، ازفضلای اوائل قرن پنجم هجرت میباشد. درعهدسلطان محمودسبکتکین عمل انشا ودفتر بدو مفوض بود، کتاب **تاریخ سبکتکین** یا **تاریخ آل سبکتکین** که بجهت انتساب بسلطان معظم ملقب بیمین الدولة **تاریخ یمینی** و **سیرة الیمینی** وبجهت انتساب بمؤلفش **تاریخ عتبی** هم گویند ازآثار قلمی او بوده ودرلاهور و دهلی وقاهره چاپ شده است . وفات عتبی درسال چهارصد و بیست و هفتم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۲۵۶ ج۳ ذریعه وغیره)

عتبی **محمد بن عبدالله** - یا عبیدالله بن عمرو ، یا عمر بن معاویة بن عمرو بن عتبة بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبدشمس، قرشی اموی ، بصری المنشأ، بغدادی المسکن والمدفن، عتبی الشهرة ، **ابوعبدالرحمن** الکنیة ، ادیبی است فصیح فاضل شاعر ماهر، از فحول ومشاهیر شعرای عرب که بجهت انتساب بجد عالیش عتبه ویا بسبب ارتباط با معشوقهٔ عتبه نامی که دربارهٔ او شعرمیگفته بعتبی مشهور ، اشعارش طرفه وآبدار بوده که ازآن جمله است :

رأین الغوانی الشیب لاح بعارضی	**فاعرضن عنی بالخدود النواضر**
وکن متی ابصرننی او سمعن بی	**سعین فرفعن اللوی بالمحاجر**
فانی من قوم کریم ثنائهم	**لاقدامهم صیغت رؤس المنابر**
خلائف فی الاسلام فی الشرک قادة	**بهم و الیهم فخرکل مفاخر**

گویند وقتی بخانهٔ اسمعیل بن جعفر بن سلیمان رفت و بجهت ورود ، استیذان نمود غلامان اوگفتندکه درحمام است پس عتبی این اشعار راگفت :

و امیر اذا اراد طعاما	**قال غلمانه مضی الحماما**
فیکون الجواب منی الی الحا	**جب ما ان اردت الا السلاما**
لست آتیکم من الدهر الا	**کل یوم ترون فیه صیاما**

ازآثار قلمی او است :

۱- الاخلاق ۲- اشعار الاعاریب ۳- اشعار النساء ۴- الخیل ۵- الذبیح .
بسال دویست و بیست و هشتم هجری قمری در بغداد درگذشت .

(ص۱۷۶ف و۱۰۲ ج۲کا و۳۱۲۴ ج۴س)

عتری در اصطلاح رجالی ، لقب حیّان بن علی وعمرو بن علی ومندل بن علی وغیره میباشد.

عتقی **عبدالرحمن بن قاسم بن خالد بن جنادهٔ عتقی** - فقیه مالکی ، از علمای مالکیّهٔ اواخر قرن دویم هجرت میباشدکه از امام مالك و نظائر وی تفقّه نمود ، بیست سال درحوزهٔ مالك حاضر وبعداز فوت مالك محل استفادهٔ تلامذه‌اش بود .کتاب **المدونةالکبری** راکه تألیف مالك بوده و نسبت بمذهب او بهترین کتابها است از خود مالك روایت میکند . بسال یکصد ونود و یکم هجرت در پنجاه و نه سالگی درمصر درگذشت و درخارج باب قرافهٔ صغری مدفون گردید .

(ص ۲۰۸مط)

عتکی لقب رجالی شعبة بن حجاج و صالح بن یزید وغیره میباشد و رجوع بدان علم شود .

عتیبی چنانچه در عنوان عتبی اشاره شد بموجب بعضی از نسخ ، لقب رجالی محمدبن جعفر عتبی است ونسبت عتیبی بفتح اوّل بقبیله‌ای عتیب نام است در یمن و بضمّ آن (با صیغهٔ مصغّر) بقبیلهٔ عتیبه نام دیگری است ازعرب.

عثمانی تخلّص عثمان بن محمد است که بعنوان **ممتاز** خواهدآمد.

عجاج عبدالله بن اسد بن صخر که ضمن شرح حال پسرش **رؤبه** مذکورشد.

عجرد **حماد بن عمر بن یونس بن کلیب** - کوفی ، یا واسطی ، معروف به **عجرد** ، مکنّی به **ابویحیی** یا **ابوعمرو** ، از مشاهیر ومبرّزین شعرای عرب که اشعارش مقبول ارباب کمال میباشد. عجرد ندیم ولید بن یزید، یازدهمین خلیفه از بنی‌امیّه (۱۲۵-۱۲۶ه ق) بوده و دورهٔ خلافت عباسیّه را نیز درك کرده‌است.

در ایّام مهدی عباسی ببغداد رفت ، ما بین او و بشّار بن برد مشاعره ومهاجات بسیاری بوده و هردو در دین خود متّهم بودند . عجرد عقبت بسال پانصد و شصت و یکم یا چهارم یا هشتم هجری قمری وفات یافت و یا آنکه درسال یکصد و شصت وپنجم بجهت زندقهٔ او ، بدست محمد بن سلیمان بن علی در خارج کوفه مقتول شد ، بعدازآن بشّار نیز بهمان جهت بقتل رسیده ودرنزد عجرد مدفون گردید. ابن خلّکان گوید عجرد(بروزن جعفر) لقب حماد بن عمر میباشد و وجه این لقب آنکه یکنفر اعرابی درکودکی حمّاد، اورا دیدکه در روزی بسیار سرما ، عریان و برهنه مشغول بازی است پس گفت : **لقد تعجردت یا غلام** و **متعجرد** بمعنی عریان است .

(ص۱۸۲ ج ۱ کا و ۳۱۳۲ ج۴س و ۲۶۲ت و۱۴۸ ج ۸ تاریخ بغداد)

عجلانی[1]

عجلانی **قاسم بن محمد بن رمضان** - بصری نحوی عجلانی ، مکنّی به **ابوالجود** یا **ابوالجوز** ، از اکابر نحویّین اواخر قرن چهارم هجری بوده ویاخود اوائل قرن پنجم را نیز دیده وباابن جنی(متوفّی بسال۳۹۲ء ق =شصب) معاصر بوده است از تألیفات او است :

۱- الفرق ۲- المختصر للمتعلمین ۳- المذکر والمؤنث ۴- المقصور والممدود.

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۵ ج ۱۷جم و سطر۳۱ ص ۵۲۶ت)

عجلی[2]

عجلی **اسعد بن محمود** - در باب کنی بعنوان **ابوالفتوح** خواهدآمد.

۱- **عجلانی** - در اصطلاح رجالی ، لقب انس بن ثابت و حارث بن سلمة وبعضی دیگر بوده و نسبت آن ببنی عجلان ازبطون بنی عامر بن صعصعة میباشد و او عجلان بن عبدالله بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است. عجلان گفتن او نیز بجهت عجله کردن وی درپذیرائی و احضار غذا برای مهمان بوده است .

۲- **عجلی** - بروزن هندی ، لقب رجالی ابراهیم بن ابی حفصه، احمد بن محمد بن*

عجلی فضل بن قدامه - بعنوان **راجز** نگارش یافته است .

عجلی قاسم بن عیسی - درباب کنی بعنوان **ابودلف** خواهدآمد.

عدوانی[1]

عدوانی **عبدالعظیم** - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الاصبع** خواهدآمد.

عدوانی **یحیی بن یعمر** - و شقی عدوانی نحوی لغوی بصری ، مکنّی به **ابوسلیمان** ، از مشاهیر نحویّین و تابعین ، در فقه و حدیث و قرائت و لغات عرب و فنون عربیّه بصیر و بسیار فصیح وبلیغ بوده،گاهی درمحاورات خود الفاظ غریبه بکار میبرد ، نحو را از ابوالاسود دئلی اخذکرد ، حدیث را ازعبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر ونظائر ایشان استماع نموده واز ایشان روایت مینماید. در تشیّع متصلّب و ثابت‌قدم بود ، ابن‌خلّکان گویدکه اهل بیت عصمت را بهمه‌کس تفضیل دادی بدون‌اینکه فضل دیگران را بکاهد، عاقبت بجهت اظهار یك غلط خواندن‌اعراب قرآن‌که از حجّاج بن یوسف بعمل‌آمد بخراسان تبعید شد و درآنجا ازطرف یزیدبن مهلب بقضاوت منصوب‌بود پس بجهت شرب خمر معزول‌گردید . درسال یکصد ونوزدهم یا بیست و نهم هجری قمری ویا درحدود یکصد تمام هجرت درگذشت. **شقی و عدوانی** هردو بفتح اوّل، منسوب بوشیقة بن‌عوف بن بکر بن یشکر بن‌عدوان از اجداد صاحب ترجمه است و رجوع بعنوان **عدوانی** دربالا هم نمایند.

(ص ۳۱۳۴ ج۴س و ۳۶۸ ج۲کا و۴۲۶ ج۲۰جم)

---

*هیثم، اسمعیل بن‌کثیر، اسود بن قیس، برید بن‌معاویه وجمعی دیگربوده ونسبت‌آن ببنی‌عجل است‌که در خاتمهٔ باب‌کنی ضمن قبائل خواهدآمد ویا خود منسوب بموضعی عجله نامی است در نزدیکی انبار .

۱ـ **عدوانی** - بفتح اول ، در اصطلاح رجالی ، لقب ثقف بن عمرو ، سمرة بن ربیعة وغیرهما بوده و نسبت‌آن ببنی‌حجر بن عیاذ بن یشکر بن عدوان است‌که بجهت انتساب بجد عالیشان عدوان، بهمین لقب ملقب میباشد. عدوان هم لقب پدر قبیله‌ایست از قیس ، نامش‌حارث بن عمرو بن قیس و عدوان گفتن او بجهت‌آن بوده‌که ببرادرش تعدی کرده و قتل اورا تصمیم داد و شاید عدوانی گفتن در بعض اشخاص دیگر بجهت علیحده باشد .

عدوی[1]

عدوی شیخ‌حسن - مصری بعنوان **حمزاوی** مذکور شده است .

عدوی **عبدالله بن محمد** - یا ابی‌محمد بن مبارك بن مغیره ، مکنّی به **ابوعبدالرحمن** و **ابن‌الیزیدی**، ازمشاهیرادبا میباشدکه درنحو ولغت دستی تواناداشت، ازیحیی‌بن‌زیاد فراء (متوفّی بسال۲۰۷یا۲۰۸ه ق = **رز** یا **رح**) و دیگر اکابر وقت اخذ مراتب علمیّه نمود واز تألیفات او است :

۱- **اقامة اللسان علی صواب المناطق** ۲- **غریب القرآن** ۳- **الوقف والابتداء** .

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۳۱۰۸ج۴س۱۹۸و۱۹۸ج۱۰ تاریخ‌بغداد)

عدوی **علی‌بن محمد** - بعنوان **شمشاطی** مذکور شده است.

عدوی **محمدبن طلحة** - بعنوان **کمال‌الدین** خواهدآمد.

عده[2]

عدهٔ شیخ بدان **اَیَّدَكَ‌اللهُ تَعالیٰ** که شیخ‌طوسی‌محمدبن حسن‌سالف‌الترجمة نیز درکتاب فهرست‌خودگاهی بواسطهٔ عدّه روایت‌کرده وگوید:

۱- **عدوی**- بروزن **مروی**، لقب رجالی تمیم بن اسید ، تمیم بن ایاس ، حسن‌بن‌علی بن زکریا وغیره میباشد و نسبت‌آن ، موافق‌آنچه در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال تمیم‌بن اسید نوشته به عدی است‌که نام چندین قبیله از عرب بوده و مشهورترین‌آنها عدی بن‌کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر است‌که عشیرهٔ عمر بن خطاب میباشد .

۲- **عده**- با ضم و تشدید ، درلغت ، ساز و سامان و استعداد وهرآنچه برای‌حوادث زمان تهیه میشود اعم از مال و سلاح و خوراك و پوشاك وغیره و باکسر و تشدید ، جماعت قلیل معدود از هرچیز. معنی اصطلاحی فقهی‌آن معروف است و اما معنی اصطلاحی رجالی‌آن بطور اجمال و خلاصه‌آنکه : گاه است‌که **محمدبن یعقوب‌کلینی** درکتاب‌کافی، اسم راوی راکه از وی بلاواسطه روایت میکند صریحاً ذکر نکرده وگوید : **عِدَّةٌ مِنْ اَصْحٰابِنٰا عَنْ فُلٰانٍ** . چون معرفت حال‌آن عده‌که راوی خبر هستند ازحیث وثاقت وغیره درمقام‌استنباط احکام بایا*

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا یا **جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ فُلَانٍ**. در تنقیح المقال گوید بعضی از اهل فنّ بر آنند که، روایات همچنانی شیخ، بواسطهٔ عدم معرفت اشخاص عدّه و جماعت، با در نظر گرفتن اینکه اصطلاح مخصوصی هم دراین باب از خود شیخ نرسیده که مرادش از عدّه و جماعت کیانند، محکوم بجهالت بوده و حکم روایت مجهول الرّاوی بر آنها جاری است، پس گوید: از کلمات خود شیخ استکشاف توان نمود که اغلب روایات او درفهرست وغیره، از مشایخ اربعه‌اش **ابن‌عبدون، ابن‌ابی‌جید، ابن‌الغضائری وشیخ مفید محمدبن محمد بن نعمان** بوده و همهٔ ایشان ثقه وعدل‌امامی هستند و دخول یکی‌ازایشان درجملهٔ عدّه وجماعت، درصحت و اعتبار خبر کافی‌است تا چه رسد باجتماع همهٔ‌ایشان، پس گوید بلکه از تتبّع کلمات خود شیخ حکم توان کرد که اراده‌کردن چهار نفر مشایخ مذکور، مصطلح خود او بوده و همانا مرادش از عدّه وجماعت ایشان میباشند وتحقیق زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد. (خاتمهٔ تنقیح‌المقال ودیگر کتب رجالیه)

عدهٔ کلینی کلینی درکتاب کافی، بواسطهٔ عدّه، گاهی از احمد بن محمد بن عیسی، گاهی ازسهل بن زیاد و زمانی از احمد بن محمدبن خالد برقی روایت مینماید و اشخاص هریك ازاین سه عدّه غیرازاشخاص دوعدهٔ دیگر میباشند. موافق آنچه علاّمهٔ حلّی درفائدهٔ‌ثالثه ازخاتمهٔ‌کتاب خلاصة‌الاقوال ازخودکلینی نقل‌کرده **مراد او از عده، درجائیکه** بواسطهٔ‌آن، از احمد بن محمد بن عیسی روایت میکند عبارت از پنج نفر محمد بن یحیی عطّار، علی بن موسی‌کمندانی یاکمیدانی،

---

*وضرور است که تکلیف مستنبط ازحیث رد وقبول خبر معلوم گردد لذا عدهٔ‌کلینی یکی‌ازمباحث رجالیه بوده و معرفت اشخاص‌آن عده و شناسائی احوال ایشان مطرح بحث و مذاکرهٔ علمای رجال میباشد. بلکه گاه است که **شیخ‌طوسی** نیز درکتاب فهرست خود و **نجاشی** هم درکتاب رجال خود همان رویهٔ‌کلینی را معمول داشته و بواسطهٔ عده روایت میکنند. اینك این نگارنده نیز، محض برای تیمن و تبرك و تکثیر فائده، اسامی اشخاص هرسه عده را بطورخلاصه‌تذکر داده و معرفت احوال ایشان را بمراجعهٔ‌کتب رجالیه محول میدارد و معروفترین‌آنها عدهٔ‌کلینی میباشد بلکه عدهٔ شیخ و عدهٔ نجاشی اصلا مسموع اغلب نگردیده است.

داود بن کوره، احمد بن ادریس، علی بن ابراهیم بن هاشم است و اینکه در تنقیح المقال بعوض علی بن موسی، محمد بن موسی نوشته علی الظاهر از سهو قلم کاتب میباشد. درجائیکه بواسطهٔ عدّه، از سهل بن زیاد روایت میکند عبارت از چهار نفر علی بن محمد بن علان یا علی بن محمد معروف به علان، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن حسن، محمد بن عقیل کلینی است و مراد از محمد بن حسن همان صفار معروف و از محمد بن ابی عبدالله نیز محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی مکنّی بابوالحسین است. درجائیکه بواسطهٔ عدّه، از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت میکند مرادش از عدّه علی بن ابراهیم بن هاشم، علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه، احمد بن عبدالله عن ابیه (بن امیه خ ل) و علی بن حسن (حسین خ ل) چنانچه در تنقیح المقال و منتهی المقال است و یا بنوشتهٔ مستطرفات بروجردی بعوض احمد بن عبدالله احمد بن محمد بن امیّه است. مخفی نماند که کلینی گاه است که بواسطهٔ عدّه، از دیگر روات غیر از سهل بن زیاد و احمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی روایت نموده و لکن مراد خود از این عده را بیان نکرده و تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیّه و نظر مستنبط است. منظومهٔ سیّد بحرالعلوم را که در شرح سه فقره عدهٔ مذکورهٔ کلینی گفته زینت اوراق مینماید:

عدة احمد بن عيسى بالعدد	خمسة اشخاص بهم تم السند
علـى العلـى والعطـار	ثم ابن ادريس وهم اخيار
ثم ابن كورة كذا ابن موسى	فهؤلاء عـدة ابـن عيسى
و ان عدة التى عن سهـل	من كان فيـه الامر غير سهـل
ابن عقيل و ابن عون الاسدى	كذا على بعـد مع محمـد
و عدة البرقى و هـو احمد	على بـن الحسن و احمـد
و بعد ذين ابن اذينـة على	ثم ابن ابراهيم و اسمه على

(تنقیح المقال و ص ۵۴۱ ج ۳ مس و کتب رجالیه)

عدهٔ نجاشی

در اعیان الشیعة، از رجال بحرالعلوم نقل کرده است که نجاشی، در مواضع بسیاری از کتاب خود بعبارت: **عدة من اصحابنا** یا **جماعة من اصحابنا** و نظائر آنها از دیگران روایت کرده بدون اینکه تفسیر صریحی برای بیان

مراد خود از عدّه و جماعت آورده باشد، پس گوید: بعدازآنکه وثاقت همهٔ آنها درمحل خود مبین شده این عدم بیان ، قادح درصحت و اعتبار سند نمیباشد، بعدازآن، درصدد بیان بعضی از عدّه‌ها و جماعتهاکه در چندین موضع از تراجم احوال مذکوره درکتاب خود نجاشی استخراج کرده برآمده وگوید : ۱ـ مراد از عدّه‌ای‌که بواسطهٔ آن از **ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه** روایت‌کرده شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان، شیخ ابوالعباس احمد بن‌علی بن‌نوح ، شیخ ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، شیخ‌ابوعبدالله حسین بن احمد بن موسی بن هدیه است‌که درضمن‌تراجم‌احوال بواسطهٔ هریك‌ازایشان از ابن‌قولویه روایت مینماید . ۲ـ مراد از عدّه‌ای‌که بواسطهٔ‌آن از **ابوغالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری** روایت مینماید عبارت از محمد بن محمد ، احمد بن علی بن نوح ، حسین بن عبیدالله است بهمان تقریب ۳ـ مراد از عده‌ای‌که بواسطهٔ آن از **ابومحمد حسن بن حمزة بن علی بن عبدالله شریف مرعشی** است روایت می‌کند عبارت از محمّدبن‌محمّد، احمدبن‌علی، حسین‌بن‌عبیدالله وغیرایشان‌است بهمان‌تقریب ۴ـ مراد از جماعت‌که‌بواسطهٔ‌آن‌از **ابوالحسن محمدبن احمد بن داود** روایت‌کرده ابوالعباس‌بن‌نوح، محمد بن محمد ، حسین بن عبیدالله است ۵ـ مراد از عده‌ای‌که بواسطهٔ‌آن از **قاضی ابوبکر محمد بن عمر بن سالم بن محمد حافظ** معروف بجعابی روایت میکند ابوالحسین محمد بن عثمان و شیخ مفید است بتقریب مذکور ۶ـ مراد از عدّه‌ای‌که بواسطهٔ‌آن از **احمد بن ابراهیم بن ابی‌رافع انصاری** روایت‌کرده عبارت ازحسین بن عبیدالله، احمد بن علی ، شیخ مفید است بهمان تقریب ۷ـ مراد از عده‌ای‌که بواسطهٔ‌آن از **احمد بن جعفر بن سفیان** روایت میکند ابوالعباس بن نوح ، ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، جعفر بن محمد بن سماعة ، حمید بن شعیب وغیر ایشان است بهمان تقریب ۸ـ مراد از عدّه‌ای‌که بواسطهٔ‌آن‌از **ابوالحسین محمد بن علی بن تمام دهقان** روایت میکند احمد بن علی ، حسین بن عبیدالله وغیر ایشان است بالتقریب ۹ـ عدّه‌ای‌که بدان واسطه از **ابوعلی احمد بن محمد بن یحیی عطار** روایت میکند ابوالعباس احمد بن علی بن نوح ، ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، ابوعبدالله بن شاذان است بتقریب مذکور ۱۰ـ عدّه‌ای

که بدان واسطه از **احمد بن محمد بن سعید بن عقدهٔ حافظ** روایت میکند عبارت‌ازمحمد بن جعفر ادیب ، احمد بن محمد بن هارون، احمد بن محمدبن صلت، قاضی‌ابوعبدالله جعفر است بهمان تقریب . مخفی نماندکه نجاشی بواسطهٔ عده از اشخاص دیگر نیز غیراز ده تن مذکور روایت میکند لکن بجهت قلت‌آن بشرح‌آنها نپرداختیم .

(ص۱۳۲ج۱۰ اعیان‌الشیعة)

عدة‌الدین **محمدبن نصر**- درباب‌کنی بعنوان **ابن‌القیسرانی** خواهدآمد .

عذری **در اصطلاح رجالی، لقب ثعلبة‌بن صعیر وجرو بن عمرو وجمیل بن ردام وغیرهم میباشد .**

عذری **اسحق بیگ**- مثل برادر بزرگترش حاج‌لطفعلی بیگ‌آذر بیگدلی **سالف‌الترجمة ، شاعری است نامی‌که درغزل‌سرائی سلیقهٔ‌خوبی** داشته و بعذری تخلّص مینموده است ، او نیز تذکره‌ای در شرح حال شعرا نوشته‌که به **تذکرهٔ اسحق** معروف وسه نسخهٔ خطّی‌آن بشماره‌های ۲۷۱۶ و ۲۷۲۳ و ۲۷۳۲ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . عذری ، درسال یکهزار ویکصد **و هشتاد و پنجم هجری قمری وفات یافت و در روز تشییع جنازهٔ اوکه ازدحام عام بوده برادر مذکورش این شعر خود اورا با صوتی حزین میخوانده است :**

کدامین‌ماه‌را یارب دراین‌محمل‌بود منزل　　که‌محمل‌میرود ازشهر وشهری‌ازپی‌محمل

صباحی سلیمان‌کاشی سالف‌الترجمة در تاریخ وفاتش‌گوید : **(بادا دربهشت‌جاودان اسحق بیگ=۱۱۸۵)** .

(ص۳۴۵ ج۲مع وفهرست مدرسهٔ فوق)

عراقی **ابراهیم بن شهریار**- همدانی ، ملقّب بـه **فخرالدین، متخلّص** به **عراقی**،که‌گاهی تخفیفاً **فخرعراقی** هم‌گویند از مشایخ عرفا و مشاهیر شعرای ایرانی ، دراصول طریقت و عرفان بسیارکامل و هشیار ، عارف اسرار، عاشق شعار ، در وجد و حال بی‌مانند و مثال ، از مریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی **(متوفی درحدود سال ۶۳۰ه ق = خل)** وازکودکی حافظ قرآن مجیدبود وآنرا بلحنی

میخوانده که اهل همدان (که مولد و منشأ وی بوده) شیفتهٔ وی میشدند نیز درخردسالی بتحصیل علوم پرداخت ، مدتی درعراق و هندوستان و بلاد دیگر سیاحتها کرد ، گویند با شمس تبریزی (متوفّی بسال ۶۴۵ه ق = خمه) دریك چله‌خانه بریاضت پرداخت ، عاقبت بسال ششصد و هشتاد و هشتم یا هفتصد ونهم هجرت ویا بزعم بعضی بسال ششصد و هشتم هجرت دردمشق شام وفات یافت ودرقریهٔ صالحیّه نزد قبرمحیی‌الدین ابن‌العربی مدفون گردید . مخفی نماندکه بعدازملاحظهٔ تاریخ وفات شیخ سهروردی (مرشدعراقی) وتاریخ وفات شمس‌تبریزی (شریك‌چلّهٔ‌او) که مذکورشد بطلان یا استبعاد دوقول‌آخری درتاریخ وفات عراقی مکشوف میشود، اینك قول اوّل مذکور را تأیید مینماید. هریك ازکلمهٔ **محترم** = ۶۸۸ و جملهٔ : **آفتاب حسن مولی** = ۶۸۸ مادّهٔ تاریخ او میباشد . از آثار قلمی او دیوان شعر معروف به **دیوان عراقی** وکتاب **لمعات** است وازاشعار او است:

نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
بعالم هرکجا درد دلی بود بهم کردند و عشقش نام کردند
برای صید مرغ جان عاشق ز زلف فتنه جویان دام کردند
چو خود کردند سرّخویشتن فاش عراقی را چرا بدنام کردند

ساز طرب‌عشق که داندکه چه‌ساز است کز زخمهٔ‌آن نه فلك‌اندر تك وتازاست
عشق‌است‌که هردم بدگر رنگ برآید ناز است بجائی و بیك جای نیازاست
درخرقهٔ‌عاشق چودرآید همه‌سوزاست درکسوت معشوق‌چوآید همه‌سازاست

نیز در ترجمهٔ رباعی صاحب ابن عبّاد : رقّ‌الزّجاجُ وَ رَقّتِ‌الخَمرُ که در باب کنی خواهدآمد) گوید :

از صفای می و لطافت جام بهم‌آمیختند جام و مدام
همه‌جام‌است ونیست‌گوئی می یا مدام‌است ونیست‌گوئی‌جام

نیز درحالت احتضار و جان‌کندن میگفته است .

درسابقه چون قرار عالم‌دادند ما ناکه نه برمراد آدم دادند

هرقاعده و قرار کانروز افتاد　　　　نه بیش بکس وعده و نی کم دادند

بعضی، درموضوع چلّه وغزل اوّلی او (نخستین باده - الخ) گویند که مرشدش شیخ سهروردی در چلّه‌اش نشاند، بفاصلهٔ ده روز وجد و حال بروی مستولی گشته و این غزل گفت: (نخستین باده - الخ) بآواز بلندش میخواند و میگریست، پس اهل خانقاه برسبیل انکار برسمع شیخ رسانیدند که عراقی در حلّه نشسته و ابیات میخواند، شیخ گفت شما از این چیزها ممنوع هستید و لکن اورا منعی نیست. بفاصلهٔ چند روز، یکی ازمقرّبین شیخ را گذر برخانقاه افتاد و دیدکه خراباتیان همین غزل را با چنگ و چغانه میخوانند قضیه را بشیخ بازگفتند. شیخ، عراقی را امر بخواندن آن غزل نمود عراقی نیزخوانده و چون بدین بیت رسید (چو خودکردند - الخ) شیخ گفت کار او تمام شد پس بخلوتخانهٔ عراقی رفته وخرقه از تن برکشید ودر وی پوشانید ودختر خودرا درعقدازدواج وی درآورد.

(مرآت الجبال وص۷۱عم و۳۳۹ج۱مع و۵۱۸۴فع و۳۱۳۷ ج۴س و۱۷۲ض وغیره)

عراقی **ابراهیم بن منصور بن مسلم** - فقیه شافعیّ المذهب، ابواسحق الکنیة، مصریّ المولد والمنشأ والمدفن، بغدادیّ المسکن، از فضلای فقهای شافعیّه بوده وشرح خوبی برکتاب مهذّب شیخ ابواسحق شیرازی نوشته است. در بغداد، بمصری معروف بود و پس از مراجعت بمصر، اورا عراقی گفتند. روز پنجشنبه بیست و یکم جمادی الاولی سال پانصد و نود و ششم هجری قمری در هشتاد و شش سالگی درمصر درگذشت. (ص۴ج۱کا)

عراقی **شیخ محمود** - بعنوان **صاحب قوامع** نگارش دادیم.

عراقیون عنوان مجموع چند تن از قراء است که در ضمن عنوان **مدنیان** خواهدآمد.

عرامی لقب رجالی عبدالصمدبشیر وکثیر بن احمد وغیره میباشد وموکول بدان علم است.

عرب **حاج میرزا حسین** - ذیلاً ضمن شرح‌حال عرب، میرزا سیدصالح مذکور است.

عرب **میرزا سید صالح ابن سیدحسن** - موسوی حائری‌تهرانی، مشهور به **عرب** و **داماد**، فقیه عالم جلیل ، از علمای امامیهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد، کتابی **در اجتهاد و تقلید** نوشته و بسال هزار وسیصد وسیم هجرت درحدود نود سالگی در تهران وفات یافت و جنازه‌اش بعتبات نقل گردید . میرزا حیدرعلی مجدالادباء ، ساکن تهران ، متخلّص به **ثریا** (آتی‌الترجمة) درتاریخ وفاتش گوید:



عکس سید صالح عرب -۶

صالح دامادگاهی علم را بود از رؤس
ازجهان، درحجلهٔ جنّت بعشرت‌کوفت‌کوس
بهر تاریخش ثریا بی‌توانی برنگاشت
صالح‌دامادراگردیده حورعین‌عروس=۱۳۰۳

حاج میرزا حسین برادر میرزا سید صالح نیز به **داماد** معروف و از اکابر وقت خود بود ، بسال هزار و سیصد و دویم هجرت درکربلا وفات یافته وثریّای مذکور درتاریخ وفاتش گوید:

بهر تاریخش ثریّا بی‌تأمّل بازگفت **شدحسین‌بن‌حسن‌لاحق بشاه‌کربلا=۱۳۰۲**

مخفی نماندکه سید حسن پدر این دوبرادر، داماد سیدعلی صاحب ریاض‌سالف‌الترجمة بوده و دامادگفتن ایشان همانا از راه توارث لقب پدر است .

(ص ۲۲۵مآثر وآثار وغیره)

عربی دراصطلاح رجالی، لقب **بدر بن شریف** وموکول بدان علم است.

عربی **احمد بن محمد** - بعنوان **ابن عربشاه** درباب‌کنی خواهدآمد .

عرجی لقب رجالی ، حصین عرجی و شرح حالش موکول بدان علم شریف است.

عرجی عبدالله بن عمر بن عمرو بن عثمان بن عفان-که بموضع عرج نامی از مکّه منسوب است از اکابر شعرای قریش و بغزل‌سرائی مشهور میباشد . محض اینکه محمد بن هشام بن اسمعیل والی مکّه ، خال هشام بن عبدالملك بن مروان دهمین خلیفهٔ اموی (۱۰۵-۱۲۵ه ق) را مفتضح نماید با مادرش تغزل کرده و درحق او شعرها و غزلها میگفته است ، اینك محمد بن هشام نیز در زندانش کرد و نه سال در زندان ماند ، پس دربازارهایش بگردانیده وآن مقدارش زدندکه جان داد. سال وفاتش مضبوط نیست واز اشعار او است که در زندان گفته است :

اضا عونی و ای فتی اضاعوا | لیوم کریهة و سداد ثغر
وصبر عند معترك المنايا | وقد شرعت اسنتها بنحری

(ج۱ اغانی وس ۱۹۷هب و ۴۲۴ ج۲نی)

عرزلی لقب رجالی حسین بن علی بن خضر بن صالح و موکول بدان علم است .

عرزمی در اصطلاح رجالی ، لقب اسحق بن منصور ، حماد بن عثمان، عبدالرحمن بن محمد ، عمر بن جبیر، عیسی بن ابی‌منصور ، محمد بن سلام ، محمد بن عبدالرحمن، محمد بن عبیدالله بن ابی‌سلیمان و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

عرشی اسمعیل بن شعیب - مصطلح علمای رجال وموکول بدان‌علم‌است.

عرشی تهماسب‌قلی - در ضمن شرح حال میرمحمد مؤمن عرشی ذیلاً مذکور است.

عرشی میرمحمد مؤمن بن میرعبدالله - مشکین رقم ، از شعرای شهر اکبرآباد هند میباشدکه مانند پدرش خطّاطی بوده مشهور ،

بتعلیم خط سلیمان شکوه ، پسر داراشکوه ، حکمران دهلی منسوب و از این‌رو مورد انعامات بسیاری شد . بازهم درویشانه میزیست تا بسال هزار و نود و یکم هجرت در نود سالگی درگذشت . **یك دیوانشعر** و دو منظومه بنام **شاهد عرشی** و **مهر و وفا** داشته واز اشعار او است :

من بپایش افتم و او درکنارم میکشد　　　من دراین وادی ترقّی‌ازتنزّل دیده‌ام

یکی از شعرای عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ه ق) نیز تخلّص‌عرشی داشته ودر قاموس‌الاعلام این شعر را بدو نسبت داده است :

تخم دیگر بکف‌آریم و بکاریم زنـو　　　کانچه کشتیم ز خجلت نتوان‌کرد درو

نصرآبادی‌گوید : **عرشی تبریزی** نامش تهماسب‌قلی‌بیگ، طبعش درکمال دقت، دیوانش قریب به ده‌هزار بیت ودرمدح میرمیران قسائدی دارد ومسموع شدکه پسر زشتی داشته و درباب‌آن پسر گفته است: (تخم دیگر- الخ) ونیز از اشعار عرشی تبریزی است:

هرکس بزیر تیغ برویت نظاره‌کـرد　　　زان پیشترکه کشته شود خونبهاگرفت

ظاهرکلام نصرآبادی‌آنکه ، عرشی تبریزی (تهماسب‌قلی) معاصر او بوده ودر زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸ـ۱۱۰۵ه ق) میزیسته است .

(ص ۳۱۴۲ ج ۴ س و ۲۶۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

عرفی‌تبریزی ازشعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ه ق)بوده و یکصد و سی قصیده در مدح وی‌گفته است . یك **دیوان مرتب** ویك منظومهٔ **گوی و چوگان** نام دارد . اسم و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۳۱۴۳ ج ۴س)

عرفی‌شیرازی همان عرفی محمد مذکور ذیل است .

عرفی **مولانا محمد بن خواجه زین‌الدین** - علی‌بن‌جمال‌الدین‌شیرازی، ملقّب به **جمال‌الدین** ، متخلّص بعرفی، ازمشاهیر شعرای‌شیراز میباشد . باکمال فضل و دانش و لطیفه‌گوئی و حاضرجوابی ، طرزی مخالف مسلك

قدما آغاز کرد و غالب، در اثر کثرت تشبیهات و استعاراتی که در کلمات خود بکار میبرد اصل مقصد مجهول و مختفی میشد . اشعار او باآن همه دقت و متانت که داشته نوعا در نظر افاضل و ارباب کمال مقبول نیفتد، عاقبت بهندوستان رفته ودر دربار اکبرشاه‌هندی تقرّب یافت و مشمول مراحم ملوکانه گردید . بارها ابوالفیض فیضی وبرادرش ابوالفضل علامی راکه هردو ازاکابر هند بودند (شرح‌حال ایشان تحت عنوان فیضی خواهدآمد) درمقام مناظره ملزم و محکوم ساخت . بهمین جهت استعداد او علاوه بر تعصّب مذهبی نایرهٔ حسد در دل ایشان مشتعل نمودکه همواره مترقّب توهین واستخفاف وی میبودند تا در تشرّف اوّلی او بخدمت سلطان ، ابوالفضل از او سؤال‌کردکه در مذهب شما زاغ حلال‌گوشت است یا حرام ، عرفی جواب نداد تا بعد از لمحدای ابوالفیض پرسیدکه در مذهب شما خوك حلال است یا حرام ، عرفی باز جواب نداد و تغافل نمود، پس‌سلطان توجه نموده وگفت چرا سؤال ایشان را جواب نمیدهی ، گفت جواب این مسئله بدیهی بوده و همه‌کس میدانندکه هردو ،گه میخورند یعنی زاغ و خوك ، لکن تعریض بدو برادر بوده است پس پادشاه خندید و انعامی فراخورحالش بخشید وآن دو برادر، دیگر جرأت حرف زدن نداشتند واز اشعار عرفی است :

از نقش و نگـار در و دیـوار شکستـه　　آثار پـدید است صنـا دیـد عجم را

چنان‌بانیك‌وبدسر کن که‌بعدازمردن‌ای‌عرفی　　مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

صوفـی بعمـارت بـدن مشغـول است　　زاهد بفریب مرد و زن مشغول‌است

دانـا بکرشمـهٔ سخـن مشغـول است　　عاشق بهلاك خویشتن مشغول است

گویندکه سلطان هند، جواب فوری این شعر را :

چو رسی بطور سینا ارنی مگو و بگذر　　که نیرزد این تمنّا بجواب‌لن‌ترانی

از عرفی درخواست‌کرد چنانچه اگر جواب فوری نگوید محکوم بقتل خواهد شد پس عرفی در دم‌گفت:

توبدین‌جمال وخوبی چوبطورجلوه‌آیی　　ار نی مگوبآ نکس که‌بگفت‌لن‌ترانی

قصیدهٔ رائیهٔ عرفی مشهور و بیکصد و هشتاد بیت مشتمل و مطلع آن این است:

جهان بگشتم و درداکه هیچ شهر ودیار نیافتم که فروشند بخت در بازار

اکثر شعرا این قصیده را جواب گفته‌اند من‌جمله شیخ محمد سعید قریشی گوید :

ز مفلسی که نباشد بدست یك دینار چه سود اگر بفروشند بخت در بازار

از آثار قلمی عرفی: **دیوانی مرتب ومجموعهٔ قصائد وچندین منظومهٔ** متفرقه میباشد وچهار نسخهٔ خطّی از دیوانش بشمارهٔ ۴۶۲ و۲۹۶ و۲۹۷ و۲۹۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است وفاتش بسال نهصد و نود و نهم هجرت درسی و شش سالگی در لاهور هند واقع شد و جنازه‌اش بعد از مدتی بنجف اشرف نقل گردید .

(ص ۱۳۹ ج۱طرائق و ۳۱۴۳ ج ۴س و۲۳۲ سفینةالشعراء و۸۱۹مخل وغیره)

عرنی لقب رجالی ثابت بن طریف و حبة بن‌جوین وبعضی دیگراست.

عروسی **عبدعلی** - بن جمعهٔ عروسی‌حویزی، ساکن‌شیراز، ازاکابرعلمای امامیّه ، عالم فاضل فقیه محدّث ثقة، ادیب شاعرمتّقی، جامع علوم وفنون متداوله واز معاصرین شیخ‌حرّ عاملی (متوفی بسال۱۱۰۴ه ق = **غقد**) بوده واز تألیفات او است:

۱- **شرح لامیةالعجم** ۲- **نورالثقلین** درتفسیرقرآن که چهارمجلّدبوده واحادیثی راکه از حضرت پیغمبر ص و ائمهٔ اطهار ع درتفسیرآیات شریفه وارد شده از اکثرکتب حدیث نقل نموده وازکسی‌دیگرغیرایشان چیزی‌نقل‌نکرده‌است وسال وفاتش‌بدست‌نیامد.

(ملل)

عروسی **مصطفی بن محمد** - عروسی ، شافعی ، از اکابر علمای شافعیّهٔ اواخرقرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه بسیار فصیح ومتکلّم وقانع و عفیف، درجامع ازهر رئیس‌آن سلسلهٔ جلیله بود، در رفع بدعت‌ها اهتمام‌تمام داشت، قرآن خواندن در طرق و شوارع را موقوف نمود واز تألیفات او است :

۱- **کشف‌الغمة وتقیید معانی ادعیة سیدالامة** ۲- **نتایج‌الافکار القدسیة فی‌بیان‌معانی شرح الرسالة القشیریة** که حاشیه برشرح ابوزکریّای‌انصاری بررسالهٔ قشیریه است. بسال

هزار و دویست و نود و سیم هجری قمری در هشتاد سالگی درگذشت .

(ص ۱۳۲۱مط)

عروضی — احمدبن حسین بن عبیدالله - مصطلح رجال وموکول بدان علم است.

عروضی — احمدبن عمر بن علی - بعنوان نظامی خواهدآمد .

عریان — باباطاهر- بهمین عنوان باباطاهر همدانی نگارش یافته است.

عریجی — لقب رجالی خویلد بن ابی عقرب بن خالدکنانی است .

عریشی — لقب رجالی اسمعیل بن شعیب و موکول بدان علم است.

عریضی[۱]

عریضی — سیدحسن بن محمدباقر بن عبدالمطلب - علوی حسینی عریضی خراسانی ، ملقب به جمال‌الدین ، از اجلای علمای قرن سیزدهم هجری قمری میباشد که مجاور حائر شریف حسینی بوده واز تألیفات او است :

۱- **اصول جوامع‌العلم** که در سال هزار و دویست و چهلم هجری قمری تألیف و گاهی جوامع‌العلم نیز گویند ۲- **جوامع‌العلم** که مذکور شد ۳- **الفوائد الحائرية فی‌فقه‌الامامية** وآن شرح یك باب کتاب مذکور میباشد که در معرفت احکام است . این کتاب فوائد را درسال هزار ودویست وچهل و هفتم هجرت وقف اولادش کرده وصاحب ترجمه همان است که شیخ احمد احسائی رسالةالعلم را درجواب او نوشته وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۸۰ ج ۲ ذریعه)

عریضی — علی بن امام جعفرصادق ع - و او همان است که درکتب احادیث و اخبار بعبارت **علی بن جعفر عن اخیه** مذکور و اخبار بسیاری از برادر والاگهر خود حضرت امام موسی بن جعفر ع روایت کرده است. مرقد شریفش

۱- **عریضی** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن یوسف ، خلیل بن احمد ، قاسم بن علی وغیره میباشد و نسبت آن بوادی عریض (با صیغهٔ مصغر) نامی است درمدینه .

بنا بر تحقیق مجلسی، همان است که درقم تا زمان ما معروف میباشد ولکن بنا بر تحقیق عمیقی که علاّمهٔ نوری صاحب مستدرک الوسائل کرده مرقد شریف علی بن جعفر معظم در مدینه بوده واصلاً ایرانرا ندیده است وتحقیق تمامی مراتب را موکول بکتب مربوطه میدارد.

عریضی لقب رجالی حسین بن حسن بن احمد بن سلیمان است .

عریضی علی بن حسن حلبی بعنوان **مجدالدین** خواهدآمد .

عزالدولة **بختیار بن معزالدولة** - موافق آنچه تحت عنوان آل بویه درخاتمهٔ باب کنی تذکّر خواهیم داد سیمین شخصی است از این خانواده که بسمت الامرائی حکمران بوده‌اند.

عزالدین آملی بعنوان **آملی** مذکور وظاهراً نام اصلیش هم عزّالدین است.

عزالدین **ابراهیم بن محمد** - بعنوان **سویدی** نگارش یافته است .

عزالدین **احمد بن محمد بن حنبل** - درباب کنی بعنوان **ابن حنبل** خواهدآمد.

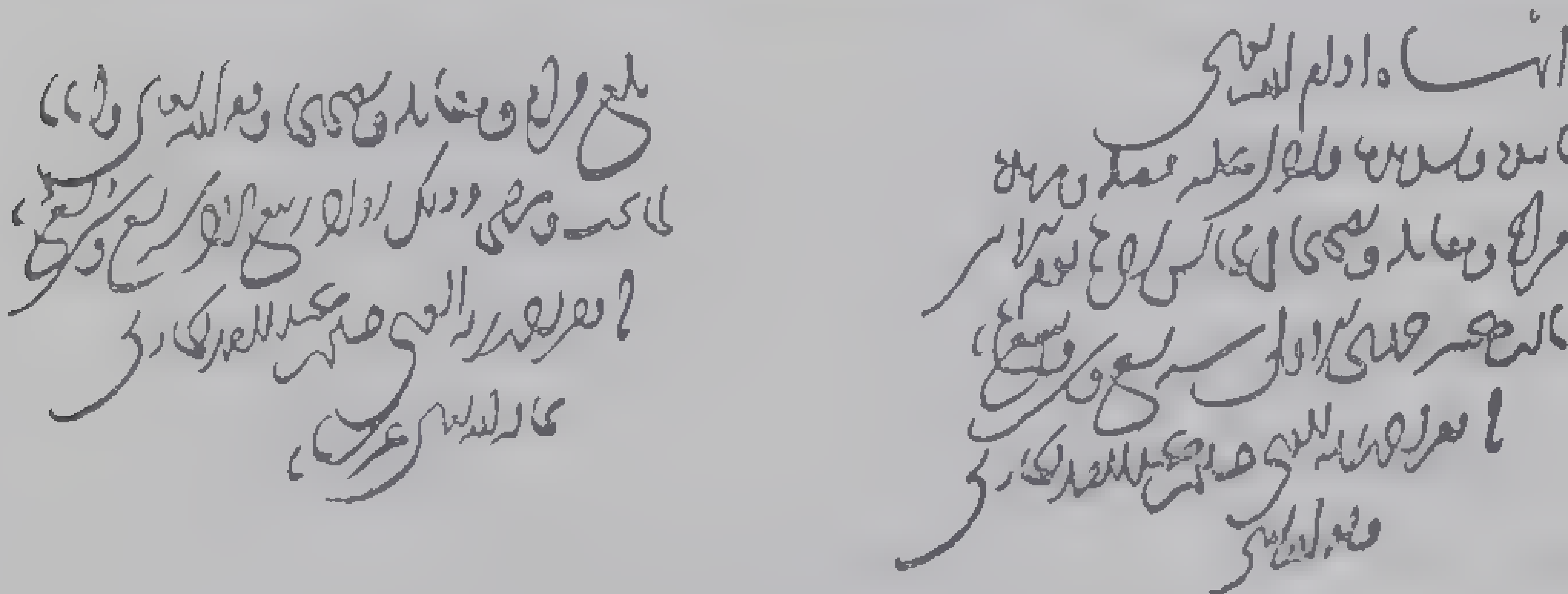
عزالدین **حسن بن علی بن محمد** - حسینی ، معروف به **ابن الابرز** از اکابر علمای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشد که درهفدهم شعبان ششصد و پنجاه و پنجم ه ق از شیخ نجیب‌الدین ابن سعید اجازه داشته است:

(ص ۲۳۶ ج۱ ذریعه)

عزالدین **حسن بن محمد** - اربلی ، از مشاهیر ادبا و حکما میباشدکه در نصیبین متولد شد ، در دمشق شام نشو و نماکرد ، با اینکه از هردو چشم علیل وناتوان بوده بازهم درخانهٔ خود بتدریس فلسفه وفنون دیگر اشتغال داشت تا درسال ششصد و شصتم هجری قمری درگذشت . (ص ۳۱۴۵ ج۴ س)

عزالدین **شیخ حسین بن عبدالصمد** - بن محمد بن علی بن حسین بن صالح جبعی عاملی حارثی همدانی، والد ماجد شیخ بهائی سالف الترجمة، لقبش **عزالدین**، نسب شریفش بحارث اعورهمدانی ازخواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع

موصول ، از اکابر و ثقات علمای طراز اول امامیّه و عالمی است فقیه اصولی محدّث رجالی حکیم متکلّم محقّق مدقّق ریاضی مفسّر ادیب متبحّر منشی شاعر ماهر، در



دو نمونه ازخط شیخ حسین عاملی -۷ و ۸

دو فقره خط شیخ حسین عاملی ، والد ماجد شیخ بهائی است که اولی را در آخر جلد ثانی و دویمی را در آخر جلد اول یك فقره نسخهٔ خطی از رجـال ابن‌داود (کـه در کتابخانهٔ شخصی جناب آقای آسید محمد مشکوة بیرجندی مقیم تهران بوده) نوشته است **و احسن صورة للانسان ماکتب.**

تواریخ و سیر و امثال و نوادر و لغات مشکله باخبر، در الغاز نیز دارای دستی توانا ، بالجملة حاوی فروع و اصول ، جامع معقول ومنقول، از اکابر تلامذهٔ شهید ثانی وسید حسین بن جعفر کرکی ، جلالت علمی وکمالات ذاتی وکسبی‌او مشهور ، دراخلاق‌فاضله طاق و یگانهٔ‌آفاق و شهید در اجازهٔ طویلی‌که باو داده بسیارش میستاید .

ازفتاوای نادرهٔ او وجوب‌عینی نمازجمعه میباشدکه در زمان‌غیبت‌واجب‌عینی‌اش میداند ، رسالهٔ‌ای هم دراین‌باب نگاشته ودرقزوین و مشهد و اصفهان بدون‌تردیدآن‌را اقامه میکرده وظهر را هرگز نمیخوانده است . شیخ حسین دربدایت حال، درعهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هـ ق) با اهل و عیال و اتباعش از موطن اصلی‌خود باصفهان آمد ، تا سه سال دیگر مشغول تدریس و افادات علمیّه بود ، درس و قرائت‌کتب‌حدیث را دربلاد عجم تجدید نمود .آن شاه والاجاه ، تحف و هدایـای بسیاری فرستاد و امر باقامت قزوینش (که پایتخت ایران‌بوده) صادرگردید وی هم اجابت‌نموده وموردعنایات

شاهانه شد. نزد شاه بسیار محترم بود، بمنصب شیخ‌الاسلامی مفتخر واخیراً بهمین‌منصب بمشهد مقدّس رفت ، باز بعداز مدتی حسب‌الامر ملوکانه بارشاد اهالی هرات‌که ازآداب مذهب امامیّه بی‌اطّلاع بوده‌اند موظف شد و مزارع‌آباد سه قریه برای‌تأمین مهمّات و ضروریّات درس وی مقرّرگردید.

امر ملوکانه بعهدهٔ وزیر خراسان صادر شدکه خدابنده پسر شاه را هرروزجمعه درمسجدجامع‌حاضر نمایدکه حدیث و احکام شرعیّه را از زبان‌خود شیخ شنیده وتمامی فتاوی و اوامر و حکومات وی را مطیع باشد تا دستور دیگران شده وجسارت برمخالفت شیخ نداشته باشند، اینك شیخ ، تا هشت‌سال دیگر با همان منصب شیخ‌الاسلامی بانجام وظائف دینیّه اشتغال داشت تا بمرام استیذان سفر حجّ باز عازم قزوین‌گردیدکه برای خود و فرزندش شیخ بهائی اجازهٔ‌آن سفر مقدس را از دربار همایونی تحصیل نماید ، شاه نیز فقط خود شیخ را اجازه داده ومقرّر فرمودکه شیخ بهائی درجای وی عهده‌دار وظائف دینیّه‌باشدکه مردمان بی‌پیشوای دینی‌نبوده‌باشند. شیخ‌حسین، درحین‌مراجعت از سفر مکّه ، بجهت خوابی‌که در شرافت بحرین دیده بوده بدانجا رفته و اقامت‌گزید و بترویج مذهب و احیای علوم دینیّه پرداخت، تا درهشتم ربیع‌الاول سال‌نهصد وهشتاد و چهارم هجری قمری وفات یافت و در دیه مصلّی نامی از توابع هجر از بلاد بحرین مدفون‌شد . شیخ‌بهائی قصیده‌ای درمرثیه‌اش‌گفته است‌که بعضی‌ازابیات‌آن را می‌نگارد:

یا جیرة هجروا ، واستوطنوا ، هجرا	**واها لقلب المعنی بعدکم واها**
یا ثاویا بالمصلی من قری هجر	**کسیت من حلل‌الرضوان اصفاها**
اقمت یا بحر فی‌البحرین فاجتمعت	**ثلثة کن امثالا و اشباها**
ثلثة انت انداها و اغزرها	**جودا و اعذبها طعما و احلاها**
حویت من درر العلیاء ما حویا	**لکن درك اعلاها و اغلاها**
ویا ضریحا حوی فوق السماك علا	**علیك من صلوات الله ازکاها**
فاسحب علی‌الفلك الاعلی ذیول علا	**فقد حویت من‌العلیاء اعلاها**

از اشعار قصیدهٔ خود شیخ حسین است‌که درمناقب اهل بیت عصمت ع‌گفته است :

محمدالمصطفی‌الهادی‌المشفع‌فی	**یوم‌الجزاء و خیرالناس کلهم**

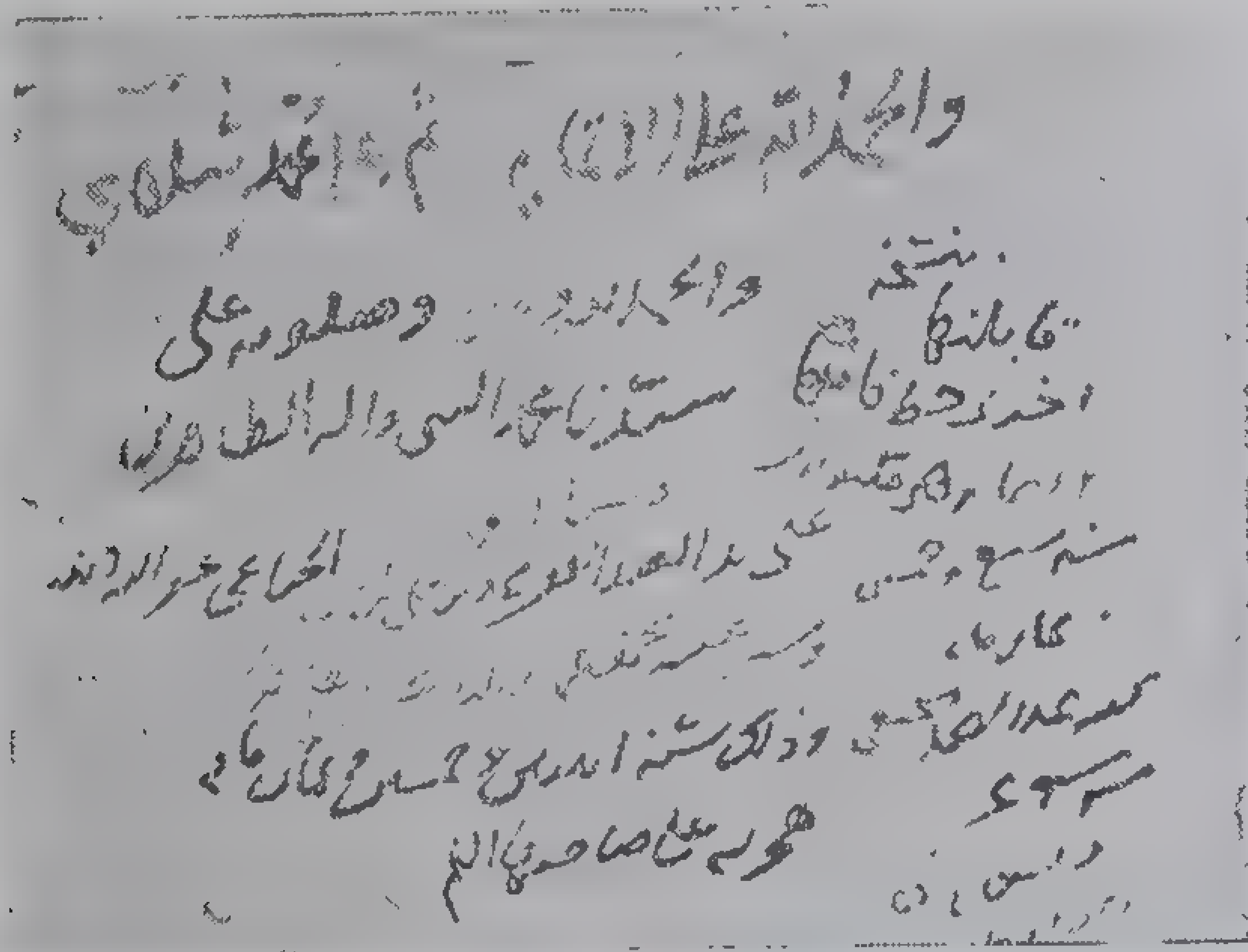
تا آنجا که گوید:

مناقب ادهشت من لیس ذانظر — واسمعت فی‌الوری من‌کان ذاصمم
من لم یکن ببنی‌الزهراء مقتدیا — فلا نصیب لـه فی‌دین جدهم
اقصر حسین فلایحصی فضائلهم — لو ان فی‌کل عضو منك الف فم

شیخ حسین، مصنّفات طریفهٔ بسیاری درفنون مختلفه دارد:

۱- **الاعتقادات‌الحقة** ۲- **تحفة اهل‌الایمان فی‌قبلة عراق عجم و خراسان** ، در رد محقق کرکی است، چون کرکی اهالی‌آن بلاد را امر نمودکه ستارهٔ جدی را درحال‌نماز درمیان دو دوش اندازند و محرابهای ایشان را نیز تغییر داده بوده است ۳- **تراجم مشایخ الشیعة** ۴- **تطهیرالحصر والبواری** ۵- **حاشیهٔ ارشاد علامه** ۶- **حاشیهٔ خلاصة الاقوال علامه** ۷- **حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** ۸- **درایةالحدیث** که بسال ۱۳۰۶ﻫ ق = **غشو** در تهران چاپ شده است ۹- **دیوان‌شعر** که بزرگ است ۱۰- **الرحلة** که سفرنامهٔ خودش است ۱۱- **رسالهٔ طهماسبیه** ۱۲- **رسالهٔ رضاعیه** ۱۳- **شرح الفیهٔ شهید** و نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۵۲۶ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۱۴- **شرح قواعد علامه** ۱۵- **العقد الحسینی** که منشآت ادیبانه واز رساله‌های سودمند بوده وآنرا **عقد طهماسبی** و **رسالهٔ وسواسیه** هم‌گویندکه در رد اهل وسواس است ویا خود نوشتهٔ فاضل محقق معاصر شیخ جعفر نقدی عقد طهماسبی غیرازعقد حسینی است ۱۶- **العقدالطهماسبی** ۱۷- **عینیةصلوةالجمعة** ۱۸- **الغرروالدرر** ۱۹- **وصول الاخیار الی اصول‌الاخبار** وغیر اینها . شیخ حسین صاحب ترجمة، از صاحب معالم و دو استاد معظّم خود سیدحسن بن جعفر کرکی وسیدحسن بن علی بن شدقم مدنی‌حسینی و دیگر اجلّه اجازه داشته واز ایشان روایت میکند.

شیخ‌عبدالصمد بن محمد بن علی بن حسین پدر شیخ حسین نیز از اکابر علمای معاصر محقّق کرکی و استاد شهید ثانی بوده و شهید، بسیارش ستوده و در سال نهصد و سی وپنجم‌هجرت‌درهشتادسالگی وفات‌یافته‌است. **شمس‌الدین محمد** که جدّشیخ‌حسین‌است نیز از اکابر علما بوده و بسال ۸۷۶ یا ۸۸۶ﻫ ق = **ضعو** یا **ضفو** درشصت وچهارسالگی وفات یافت، مجموعهٔ شریفی درفوائد رجالیّه و شرح حال علما داشته‌که درنزد علاّمهٔ مجلسی موجود بوده و فوائد رجالیّهٔ بسیاری ازآن، درآخر مجلّدات بحار نقل‌میکند وازکلمات‌همان‌مجموعه استنباط می‌شودکه شمس‌الدین مذکور، برادرشیخ‌ابراهیم‌کفعمی آتی‌الترجمة میباشد.



نمونهٔ خط شیخ عبدالصمد جد شیخ بهائی -۹

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ آخر کتاب رسائل متفرقه « جونك » بخط شیخ عبدالصمد عاملی است .

شیخ نورالدین ابوالقاسم علی بن عبدالصمد مذکور که برادر شیخ حسین و عموی شیخ بهائی است نیز ازاکابر علمای وقت خود و از تلامذهٔ محقّق ثانی و شهید ثانی بوده و درسال نهصد و سی و پنجم هجرت از محقّق ثانی اجازه داشته است . اما **شیخ بهائی** پسر شیخ حسین ، بهمین عنوان مذکور است وپسر دیگرش **شیخ عبدالصمد عاملی** ملقّب بضیاءالدین و مکنّی بابوتراب ، نیز عالمی جلیل و فاضلی نبیل بوده وحواشی بسیاری بفرائض خواجه‌نصیر طوسی نوشته وبرادرش شیخ بهائی نیز **کتاب صمدیه** معروف را بنام وی تألیف داده است .

شیخ حسین پسر همین عبدالصمدکه نوهٔ شیخ حسین عزّالدین صاحب ترجمه و برادرزادهٔ شیخ بهائی است نیز از افاضل وقت و ساکن هرات وقاضی‌آن دیار بود وسال وفات هیچ‌کدام از این افراد سلسلهٔ شیخ حسین عزّالدین بدست نیامد . بنقل روضات در ریاض‌العماء‌گویدکه اولاد و احفاد عزّالدین تا زمان‌او باقی ودرهرات‌متصدی‌امورات

شرعیّه بوده‌اند. مخفی نماند که شیخ حسین نوهٔ مذکور صاحب ترجمه شاید در بعضی موارد محض بجهت موافقت دراسم واسم پدر باخود صاحب ترجمه محل اشتباه باشد باید مداقه شود.

(ملل وص ۱۹۳ت و ۹۱ ج ۲ نی وغیره)

عزالدین حسین بن مساعد - بن حسن بن مخزوم بن ابی القاسم بن ابی عبدالله حسین بن محمد بن عیسی حسینی حائری، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن دهم هجرت که با شیخ ابراهیم کفعمی آتی الترجمة معاصر ودرسال نهصد و هفدهم هجرت درقید حیات بوده و باکفعمی مراسلات نظمی و نثری داشته است. کفعمی نیز (موافق نقل معتمد) در حاشیهٔ مصباح خود، اورا بعزّالاسلام والمسلمین ابوالفضائل میستاید. صاحب ریاض العلما نیز گوید سید عزّالدین حسین بن مساعد حسینی حائری از اجلاّی علماء و اکابر فضلا وشاعر ماهر بوده واز تألیفات او است:

۱- **تحفة الابرار فی مناقب الائمة الاطهار** که احادیث آنرا از شصت کتاب مهمهٔ عامه استخراج کرده و مجلسی در بحار و کفعمی هم در کتابهای خود از آن نقل میکند **۲- حاشیهٔ عمدة الطالب فی نسب آل ابیطالب** وسال وفاتش بدست نیامد. (ص۱۵۰ج۶ذریعه)

عزالدین حمزة بن علی - در باب کنی بعنوان **ابن زهره** خواهد آمد.

عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام - بعنوان **سلطان العلماء** مذکور شده است.

عزالدین عبدالعزیز بن محمد - بعنوان **ابن جماعة** در باب کنی خواهد آمد.

عزالدین عبدالعزیز بن نحریر - در باب کنی بعنوان **ابن البراج** خواهد آمد.

عزالدین عبدالوهاب بن ابراهیم - بعنوان **زنجانی** نگارش یافته است.

عزالدین علی بن ابی الکرام - در باب کنی بعنوان **ابن الاثیر** خواهد آمد.

عزالدین علی بن فضل‌الله - در ضمن شرح حال پدرش بعنوان **ضیاءالدین فضل‌الله** گذشت.

عزالدین شیخ علی نقی - کمره‌ئی بعنوان **نقی** خواهد آمد.

عزالدین — **محمد بن ابی‌بکر بن عبدالعزیز** - در باب کنی بعنوان **ابن‌جماعه** خواهدآمد .

عزالدین — **محمد بن علی‌بن شعیب**- در باب کنی بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد.

عزرمی — لقب رجالی اسحق بن منصور و عبدالرحمن بن محمد و جمعی دیگر و موکول بدان علم شریف هستند .

عزری — بنوشتهٔ بروجردی لقب رجالی علی بن جعفر ع است.

عزالملك — محمد بن ابی‌القاسم بعنوان **مسبحی** خواهدآمد.

عزالملوك — ابوکالیجان مرزبان ، بعنوان **عماد لدین‌الله** خواهدآمد .

عزالمؤمنین — عبدالعزیز بن نحریر در باب کنی بعنوان **ابن‌البراج** خواهدآمد.

عزی — **عبدالوهاب بن ابراهیم** - که بعنوان **زنجانی** مذکور شده ولکن ظاهر آن است که عزّی لقب کتاب تصریف نام او است که بجهت انتساب بمؤلفش عبدالوهاب مذکور که لقب عزّالدین داشته **تصریف عزی** گویند .

عزیز کاشانی — **محمود** - ملقّب به **عزیزالدین**، معروف به **عزیز**، در زمان خود از اکابر حکما و عرفا و مشایخ ایشان بود، قریحهٔ شعری خوبی هم داشته و ازآثار قلمی او است:

۱- ترجمهٔ عوارف ۲- شرح قصیدهٔ تائیهٔ ابن‌فارض ۳ و۴- عشق‌نامه و عقل‌نامه که هردو مثنوی میباشد واز رباعیّات او است :

دل گفت مرا علم لدنی هوس است — تعلیمم کن ،گرت بدان دسترس است
گفتم که الف ،گفت دگر ،گفتم هیچ — درخانه اگر کس است یکحرف بس است

ای دوست میان ما جدائی تاکی — چون من توأم این توئی و مائی تاکی
با غیرت تو جمال غیری چون ماند — پس در نظر این غیر نمائی تاکی

ای عکس رخ تو داده نور بصرم — تا در رخ تو بنور تو من نگرم

گفتی منکر بغیر ما آخر کو   غیر تو کسی که آید اندر نظرم

زمان زندگانی او بدست نیامد.

(ص۳۷۸ ریاض العارفین)

عزیز نسفی بعنوان نسفی خواهد آمد.

عزیز بالله **نزار بن معد بن اسمعیل** - بن محمد بن عبیدالله **عبیدی** فاطمی، ملقّب به **عزیز بالله**، مکنّی بابومنصور، پنجمین خلیفهٔ فاطمیّهٔ مصر میباشد که درسال سیصد و شصت و پنجم هجرت بعد از فوت پدر بخلافت رسیده و بالاستقلال متصدی امورکشوری شد. بسیارکریم و شجاع و ادیب و فاضل و حلیم و با اخلاق و شکاردوست بود، درهنگام قدرت عفو و اغماض میکرد و اصلاً بخونریزی تن در نمیداد، قلمرو او نسبت بزمان پدر وسعت یافته و حمص و حماة و حلب و شیزر در زمان او فتح شد، دریمن و موصل و نواحی آن بنام وی خطبه خوانده و سکّه زدند و باکمال عزّت و کامرانی میبود تا دربیست و هشتم رمضان سیصد و هشتاد و شش هجرت درقاهره در چهل و دوسالگی درگذشت. پسرش منصور بن نزارکه شرح حالش ضمن عنوان فاطمیّون خواهدآمد خلیفهٔ وی گردید. موافق نقل ابن خلّکان ثعالبی دریتیمة الدهر گوید عزیز بالله دربعضی از اعیادکه مصادف با فوت پسرش بوده این اشعار را انشا نمود:

نحن بنوالمصطفی ذووا غصص   یجرعها فی‌الحیاة کاظمنا
عجیبة فی‌الانام محنتنا   اولنا مبتلی وآخرنا
یفرح هذا الوری بعیدهم   و نحن اعیادنا مآتمنا

نگارنده گوید: موافق آنچه در دیوان‌المعصومین باتعیین مدارک نگاشته‌ایم همین اشعار با سه شعر دیگر بحضرت سجّاد ع ویا حضرت باقر ع منسوب بوده و شاید خواندن عزیز بالله هم از راه تمثّل باشد.

(ص ۲۸۰ ج۲ کا)

عزیزالدین **محمود** - بعنوان عزیزکاشانی مذکور شد.

عزیزی **شاعر قزوینی** - ایرانی است که بسال نهصد و شصت ونهم هجرت درتبریز وفات یافته واز اشعار او است:

غریب مردم و از من نکرد یـادکسی | بـه بیکسیّ و غریبیّ مـن مبـادکسی
خوشم بـدرد غریبی و بیکسی مردن | که نی‌غمین شود ازمردنم نه شادکسی

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۳۱۵۱ ج۴س)

عزیزی

علی بن احمد - بن نورالدین محمد بـن ابراهیم **عزیزی** بولاقی شافعی ، فقیه محدّث حـافظ متفنّن سریع‌الحفظ و بعیدالنسیان وکثیرالتلاوة که نسبت باهل علم خصوصاً علم حـدیث محبّتی مفرط داشت ، **حاشیهٔ شرح تحریر قاضی زکریا** وکتاب **السراج‌المنیر بشرح‌الجامع‌الصغیر** کـه شرح جامع صغیر سیوطی بوده و بارها درقاهره چاپ شده از تألیفات او میباشد . درسال یکهزار و هفتادم هجری قمری درگذشت . (ص ۱۳۲۵مط وغیره)

عسجدی

حکیم عبدالعزیز بن منصور- مروزی قزوینی ، یاهراتی ، مکنّی به **ابونظر** ، معروف به **عسجدی** ، از مشاهیر شعرای نامی و اکابر سخنوران عالی‌مقدار ایرانی ، از اقران حکیم عنصری وحکیم فرّخی وحکیم فردوسی ودیگر شعرای‌نامی عهد سلطان محمود غزنوی‌که مدّاح‌آن شاه والاجاه ومورد عنایات ملوکانه بوده‌اند . کلمات عسجدی در محك نظر اهل بصیرت کامل‌العیار و دارای قصائد متقن بسیار ودیوانی سه‌هزار بیتی بدو منسوب دارند لکن در دست‌نبوده و بعضی‌ازقصائد و غزلیّاتش درکتب تراجم و تذکره‌ها منقول است‌که چندی ازآنها را تذکّر می‌دهـد :

از شرب مدام و لاف مشرب توبه | وز عشق بتـان سیم غبغب توبـه
دل در هوس‌گناه و برلب توبـه | از توبهٔ نـادرست یـارب توبـه

نیز در مدح سلطان محمود و تبریك فتح سومنات‌گوید :

بزدود نام‌کفر جهان را ز لـوح دین | شکر ودعای خویشتن از واجبات‌کرد
شطرنج ملك باخت همی با هزار شاه | هرشاه را بـه لعب دیگر شاهمات‌کرد
شاها تو از سکندر، بیشی بدان‌جهت | کو هرسفر کـه‌کرد بدیگر جهات‌کرد
عین‌الرّضای ایزد ، جویی تو در سفر | بـاز او سفر بجستن عین‌الحیـات‌کرد

وفات عسجدی درسال چهارصد و سی و دویم هجرت بوده است.

(ص ۳۴۰ ج ۱مع و ۳۱۵۲ ج ۴ س)

عسقلانی[1]

عسقلانی احمدبن علی- درباب کنی بعنوان ابن‌حجر خواهدآمد.

عسقلانی احمد بن‌مطرف - مکنّی بابوالفتح ، ادیبی است فاضل شاعر ماهر قاضی دمیاط ، در لغت و فنون ادبیّه تألیفاتی داشته و دیوان شعری هم دارد واز اشعار او است :

علمی بعاقبة الایام یکفینی ... وما قضی‌الله لی لابد یأتینی
ولا خلاف بان‌الناس مذخلقوا ... فی‌مایرومون معکوس القوانین
اذینفق‌العمر فی‌الدنیا مجازفة ... والمال ینفق فیها بالموازین

درسال چهارصد و سیزدهم هجرت درگذشت . (ص۶۷ت و۶۳ج۵جم)

عسقلانی حسن‌بن عبدالصمد - الشّخباء یاابی‌الشخباء، مکنّی به ابوعلی، ملقّب به مجید از ادبای اواخر قرن پنجم هجرت میباشدکه در نثر دستی توانا و درایجاد و اختراع‌کلام قدرتی تمام داشت ، خطب و رسائل او بسیار و مشهور است وگاهی شعر نیز می‌گفته واز او است :

مازال یختار الزمان ملوکه ... حتی اصاب‌المصطفی المتخیرا
قل‌للاولی ساسوالوری وتقدموا ... قدماهلموا شاهدوا المتأخرا
تجدوه اوسع فی‌السیاسة منکم ... صدراواحمدفی‌العواقب،صدرا

عاقبت بسال چهارصد و هشتاد و دویم هجرت در قاهره در زندان مقتول گردید .

(ص ۱۴۵ ج ۱کا)

۱- عسقلانی - بفتح اول و ثالث ، منسوب به عسقلان وآن شهری است در شام از اعمال فلسطین درساحل دریاکه قدیماً بسیار معمور و اقامتگاه سرحدداران مسلمین بوده وآنرا عروس الشام می‌گفته‌اند . جمعی از اکابر و افاضل بدانجا منسوب بوده وچندی از ایشان را تذکر میدهد .

عسکری[1]

عسکری

ابوالعباس - صوفی بهمین عنوان **ابوالعباس عسکری** در باب کنی خواهدآمد .

عسکری

حسن بن عبدالله بن سعید بن زید بن حکیم- لغوی ، مکنّی به **ابواحمد،** از مشاهیر ادبا وپیشوایان فنون ادبیّه میباشدکه نوادربسیاری بدو منسوب است. صاحب‌بن‌عبّاد وزیر معروف دیالمه ، بمجالست و ملاقات وی راغب بود و محبت‌های بسیاری دربارهٔ او داشت ، لکن وسائل ملاقات فراهم نمیشد، تاآنکه در **عسکر مکرم** مذکور فوق‌که مولد و موطن ابواحمد بوده اختلالی بهم رسید صاحب ، فرصت را غنیمت شمرده و درباطن ملاقات ابواحمد را درنظر داشت ، ازمؤیدالدولة ابن‌بویه درخواست نمودکه اسکات غائله را بعهدهٔ خود صاحب موکول دارد . بعد از

۱ـ **عسکری -** بفتح اول و ثالث ، دراصطلاح رجالی ، لقب ثبیت بن محمد، محمدبن احمد ، حسن بن عبدالله از مشایخ صدوق میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . در اصطلاح احادیث و اخبارکنایه از وجود مقدس حضرت **امام علی‌النقی** و حضرت **امام حسن‌عسکری** علیهماالسلام میباشدکه بجهت سکونت در محلهٔ عسکر نام سامره بهمین نسبت عسکری شهرت داشته‌اند ، یا موافق نوشتهٔ بعضی ، عسکر، نام دیگر خودآن بلده هم هست . نیز، عسکر در لغت عرب ، بمعنی گروه و جمعیت و هرچیز بسیار است و همچنین نام بعضی از نواحی ومحلات‌بلاد دیگرهم میباشد چنانچه **عسکرالرملة** محله‌ایست درشهر رمله ازبلادفلسطین و **عسکر سامرا** محله‌ایست درآن بلده (چنانچه اشاره شد) و **عسکر مصر** ناحیه‌ایست در مصر که محل تلاقی دوعسکر عبدالملك بن یزید اموی و صالح بن علی بن عبدالله بن عباس هاشمی بوده و بهمین جهت‌آنرا **عسکرصالح** بن علی نیز گویند و **عسکرمکرم** (بروزن معجم) شهری است مشهور از نواحی خوزستان ویا بعبارت دیگر قصبه‌ایست از اهوازکه مکرم بن معزاء باهلی از سرداران حجاج بن یوسف ثقفی با عسکر خود درآنجا نزول‌کرده بوده و بعد از خرابی شهر مذکورهمین‌قصبه‌معمور گردید و **عسکر نیشابور** یکی‌ازمحلات‌آن‌شهر و **عسکرالمهدی** محله‌ایست دربغداد منسوب بمهدی خلیفهٔ عباسی‌که اخیراً مسمی به رصافه‌گردیده است . در اینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت (عسکری) را تذکر میدهد وتعیین اینکه‌آن نسبت ، بکدام‌یك از مواضع عسکر نام مذکوره است موکول بقرائن میباشد. (صد و۳۱۵۳ج۴س‌وغره)

ورود بآن شهر انتظار داشت که ابواحمد پیش وی رفته و مراسم ملاقات‌را معمول دارند لکن ابواحمد بعذر پیری و ناتوانی از رفتن بمحضر وزیر امتناع نمود ، پس آن وزیر، نامه‌ای بدو نوشته و این ابیات خود را مندرج ساخت :

و لما ابیتم ان تزوروا و قلتم	ضعفنا فلم نقدر علی‌الوخدان
اتیناکم من بعد ارض نزورکم	وکم منزل بکر لنا و عوان
نسائلکم هل من قری لنزیلکم	بملا جفون لا بملا جفان

ابواحمد ، درجواب آن عد . جملاتی نثری درمقابل کلمات منثوره‌اش نوشته ودرمقابل اشعار مذکوره نیز بنگاشت :

اهم بامرالحزم لواستطیعه	وقد حیل بین‌العیر والنزوان

همین که صاحب ، جواب را دید از تصادف آن بیت که از اشعار **صخربن عمرو بن شرید،** برادر خنسا شاعرهٔ مشهوره است درشگفت شده وگفت اگر میدانستم که این بیت، بدست ابواحمد رسیده هرآینه اشعار خودرا بدان‌قافیه نمی‌نوشتم باری بعدازملاقات، بسیارش ستوده وزیاده برشنیده‌اش دیدومدایح بسیاری در بارهٔوی گفته‌است **فاعتبروا یااولی‌الابصار** چه گویم که ناگفتنم بهتر است . نکته‌ها هست ولی محرم اسرار کجا است .

از تألیفات ابواحمد است:

۱- **الاوائل** که یك نسخه ازآن درخزانهٔ مصر و چندین نسخه نیز درکتابخانه‌های هند موجود و تألیف‌آن بنوشتهٔ یاقوت حموی روز پنجشنبه دهم شعبان سال سیصد ونود وپنجم هجرت بوده است ۲- **التصحیف والتحریف** که در قاهره چاپ شده است ۳- **تصحیفات المحدثین فی‌غرائب‌الحدیث** که درحاشیهٔ نهایهٔ‌ابن‌اثیر چاپ شده‌است ۴- **الحکم والامثال** ۵- **الزواجر والمواعظ** ۶- **علم‌المنطق** ۷- **المختلف والمؤتلف**. وفات‌او بنوشتهٔ بعضی‌از ارباب‌تراجم روزجمعه هفتم ذی‌الحجهٔ سال سیصد وهشتاد و دویم درهشتاد ونه سالگی ویا درماه صفر سیصد و هشتاد و سیم هجرت واقع گردید و لکن بنوشتهٔ یاقوت ، چنانچه اشاره شد، در سال سیصد و نود و پنجم درقید حیات بوده است .

مخفی نماند که صخر مذکور ، در محاربهٔ بنی‌اسد طعن نیزه خورده وتا یك‌سال، در بدترین احوال مریض بستری شد، مادرش و زنش سلیمی پرستار وی بودند تا روزی

زنی از سلیمی جویای حال صخر شده ، سلیمی نیز ازکثرت خستگی گفت : نه ، مرده است که بلوازم سوگواری قیام کنم و یك مرتبه از یادش ببرم و نه زنده است که مایهٔ امیدواری باشد پس صخر شنیده و این اشعار را گفت :

اری امّ صخر لم تملّ عیادتی و ملّت سلیمی مضجعی و مکانی

لعمری لقد نبّهتِ من کان نائما واسمعتِ من کانت له اذنان

و ایّ امرء ساوی بامّ حلیلة فلا عاش الافی شقیً و هوانٍ

اهمّ بامر **الخ** که درفوق مذکور شد:

فللموت خیر من حیاة کانّها معرّس یعسوب برأس سنان

(ص ۱۴۴ ج ۱کا و ۳۰۵ ج ۲ع و ۲۳۳ ج ۸جم و ۲۱۶ ت و ۳۱۵۳ ج ۴س وغیره)

عسکری **حسن بن عبدالله بن سهل** - در باب کنی بعنوان **ابوهلال** خواهد آمد.

عسکری **عبدالرحمن بن احمد بن جبرویه** - یا جبرویهٔ عسکری ، مکنّی به **ابومحمد** ، از متکلّمین امامیّه ، بسیار نیکو کلام ، حسن التصنیف ، فضل او مشهور و با عباد بن سلیمان و نظائر وی مناظره کرده ومحمد بن عبدالله بن مملك اصفهانی بارشاد او از مذهب معتزله بمذهب امامیّه گراییده است . بنقل تنقیح المقال ، نجاشی گوید : از مصنّفات او کتاب **الکامل** درامامت بدست ما افتاد وکتابی خوب است و سال وفاتش بدست نیامد . (کتب رجالیه)

عشاقی **شیخ حسن**- ازمشاهیر مشایخ عرفا ، ازمریدان سیداحمد سمرقندی ، مؤسّس طریقت **عشاقیه** از طرائق صوفیّه و دراصل بخارائی بود. مدتی در قصبهٔ **عشاق** نامی از ولایت خداوندگار (که بمسافت یکصد وچهل و دوکیلومتر درجنوب غربی کوتاهیّه واقع است) اقامت گزید و بهمین جهت بعشاقی شهرت یافت ، عاقبت باستانبول رفته و بارشاد عباد پرداخت تا بسال هزار و سیم هجری قمری مطابق یك هزار و پانصد و نود و چهارم میلادی در قونیه درگذشت .

(ص ۳۹ ج ۵فع و ۳۱۵۶ ج ۳س)

عشرتی

آقاعلی - پسر حاج عینعلی فروشانی از قراء اصفهان، ازشعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه به ملاعشرتی معروف است وطبعش خالی از لطافت نبود. وی ازمعاصرین میرزا محمد طاهر مؤلف تذکرهٔنصرآبادی و از ملاحسنعلی تستری سالف‌الترجمة درس خوانده وبعضی ازکتب طبّرا نیز از حکیم شفائی (متوفی بسال ۱۰۳۷ھ ق = غلز) خوانده و عاقبت در مشهد مقدّس وفات یافته واز او است :

نرکس ز چشم مست توکسب حیاکند — گل هرزمـن طراوت رویت اداکنـد
با خال لب بگوی‌کـه مرغـان دام را — یـاآب و دانه‌ای بدهـد یا رهاکنـد

سال وفاتش بدست نیامد . مخفی نماندکـه **محمدابراهیم** برادر عشرتی نیز شاعری بـوده خوش طبیعت ومتخلّص به **فارغا** که در اواخر بهند رفته ودرلاهوردرگذشته واز او است:

فکرم بوصف‌آن قـد رعنا نمیرسد — کس را کمند فکر بدانجا نمیرسد
نتوان بوصف قامت اوگفت مصرعی — تـا معنیی ز عـالم بـالا نمیرسد
از خاك بسی هستی من پاك‌تر است — ازچاك بسی سینهٔ من چاك‌تر است
هرگـز بـدلم گـرد تعلّق ننشست — این خانه ز خانهٔ خدا پاك‌تر است

سال وفات او نیز بدست نیامد.

(ص ۳۳۹ تذکرهٔ نصرآبادی)

عشرهٔمبشره

در اصطلاح عامّه ، ده تن از مهاجرین و اصحاب کرام حضرت خیرالانام‌علیه‌آلاف‌التحیة‌والسلام‌میباشندکه‌ازطرف‌قرین‌الشّرف، بمژدهٔ بهشت مفتخر بوده‌اند و ایشان عبارت از ابوبکر بن ابی‌قحافه ، عمر بن خطّاب، عثمان بن عفان ، حضرت علی بن ابیطالب، طلحة بن‌عبدالله، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف ، ابوعبیـدة بن جراح ، سعد بن وقّاص و سعید بن زیـد بوده و روایت عشرهٔ مبشره درتاریخ بغداد هم مذکور است .

(ص ۴۰ ج ۵ فع و ۳۱۵۶ ج ۴ س و۹۷ ج ۴ تاریخ بغداد)

عصار

حاج محمد شمس‌الدین- از مشاهیر سخنوران شعرای‌تبریزایران میباشدکه درعلوم ظاهریّه دانا ، باسرار تصوف و عرفان‌آشنا ،

اشعار عاشقانه‌اش بسیار ، در صنعت اغراق از صنایع علم بدیع استاد ماهر و ازمدّاحان سلطان اویس ایلکانی بود . منظومه‌ای موسوم به **مهر وماه** داشته واز اشعار او است :

اگرکردی فلك برسر نگاهش بیفتادی ز سر زرّین کلاهش
زسنگ‌انداز وی سنگی که‌جستی پس‌از قرنی سر کیوان شکستی

یك مثنوی **مهر و مشتری** هم داردکه عبدالرحمن جامی بسیارش ستوده وگویدکه این مرد ، روی مردم تبریز را سفیدکرده و محال است‌که در این بحر، مثنوی بدین خوبی گفته شود و مطلع‌آن این است :

بنام پادشاه عالم عشق که نامش‌هست نقش خاتم‌عشق
چنانم در فراقت ای‌گل اندام که ازمن‌تادم‌مرگ‌است‌یك‌گام

بسال هفتصد و هشتاد و سیم یا نود و دویم هجرت درتبریز درگذشت.

(ص ۳۱۵۷ ج ۴س وغیره)

عصار

سیدمحمدبن‌محمود - حسینی لواسانی تهرانی ، معروف به **عصار**، نزیل مشهد مقدّس رضوی ع ، از افاضل عصر حاضر ما میباشد واز تألیفات او است :

۱- **التأملیات** در وجه تأملات مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۲- **حاشیهٔ قواعد علامه** که درحواشی خود قواعد درتهران چاپ شده‌است ۳- **حاشیهٔ کشف‌الریبة فی‌احکام‌الغیبهٔ شهیدثانی** ۴- **حاشیهٔ‌کشف‌الفوائد** علامهٔ حلی‌که با خودکشف‌الفوائد درتهران چاپ شده‌است ۵- **الحجج الرضویة فی‌تأیید الهدایة المهدویة والرد علی‌البابیة** که بزبان فارسی است . وفات او در سال هزار و سیصد و پنجاه و ششم هجرت درمشهد مقدس رضوی ع واقع‌گردید .

(مواضع متفرقه از ذریعه)

عصام

ابراهیم- ذیلاً بعنوان **عصام‌الدین ابراهیم** مذکور است.

عصام‌الدین

ابراهیم‌بن‌محمدبن‌عربشاه- سمرقندیّ‌الاصل،اسفراینیّ‌الموطن، عصام‌الدین‌اللّقب ، اشعریّ‌الاصول : حنفیّ‌الفروع، عالمی‌است ادیب فاضل متکلّم منطقی ، معروف به **عصام** و **ملاعصام** که از تلامذهٔ عبدالرحمن جامی

بوده و هریکی از مصنّفات او حکی از فطانت و جلالت علمی وی میباشد:

۱- الاستعارات البدیعیة ۲- اطول که شرح تلخیص مفتاح خطیب دمشقی میباشد که در مقابل مطول ملاسعد تفتازانی اطول نامش کرده و مناقشات بسیاری برمطول دارد و دراستانبول چاپ شده است ۳- بیان النسب بین القضایا ۴- تقسیم القضیة ۵- حاشیهٔ تحریر القواعد المنطقیة ۶- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۷- حاشیه برحاشیهٔ شمسیهٔ سیدشریف ۸- حاشیهٔ شرح جامی استاد مذکور خود ۹- حاشیهٔ شرح عقائد نسفیهٔ تفتازانی ۱۰- حاشیهٔ کبرای سید شریف جرجانی ۱۱- میزان الادب درصرف ونحو وبیان وغیرها . عصام بسال نهصد وچهل و سیم یا پنجاه و یکم هجرت درسمرقند وفات یافت و میرابوالفتح شریفی سالف الترجمة که شرح حالش بعنوان شریفی نگارش یافته از تلامذهٔ عصام میباشد .

مخفی نماندکه ملاعبدالغفور لاری معروف به غفور و ملقّب به رضی‌الدین نیز از افاضل عصر خود وبا عصام‌الدین معاصر و هردو از تلامذهٔ عبدالرحمن جامی بودند . او نیز حاشیه‌ای برشرح جامی استاد مذکور خود نوشته‌که بسیار متقن است و بارها در هند و استانبول‌چاپ‌شده ودرحاشیهٔ‌خود شرح‌جامی نیز کرارا بطبع رسیده وبعضی‌ازدانشمندان برحاشیهٔ عصام‌اش ترجیح میدهند ، بلکه بنوشتهٔ بعضی ، ملاعبدالغفور در علوم ظاهری و باطنی دستی توانا داشته و جامی دربارهٔ اوگوید :

آنجاکه فهم ودانش، مرغی‌بود شکاری بازی است تیزرفتار، عبدالغفور لاری

ظاهرآن استکه این حاشیه ، غیراز حاشیهٔ شرح جامی مصلح‌الدین لاری‌آتی‌الترجمة میباشدکه‌آن ، بشرح لاری معروف و این ، بشرح غفور مشهور است. ملاعبدالغفور در سال نهصد وپنجم یا دوازدهم هجرت درگذشته وغلام سرور هندی درمادّهٔ تاریخ‌اوگوید:

چون رضی‌الدین ولی عبدالغفور رفت از دنیای دون اندر جنان

سالک مخدوم قطب آمد ز دل سال وصل آن شه والامکان

هم جناب خواجهٔ لاری بگو نیز عارف پیر حق لاری بخوان

که هریك ازسه جملهٔ : سالک مخدوم قطب و جناب خواجهٔ لاری و همچنین عارف پیر حق لاری = ۹۱۲ میباشد .

(ص۵۰ت و۱۹۸هب و۵۹۸ج۱خدوغیره)

عصام‌الدین **احمدبن مصطفی** - بعنوان **طاش‌کبری‌زاده** مذکور شد.

عصری لقب رجالی اشجع عبدی و موکول بدان علم است .

عصفری لقب رجالی خطاب و موکول بدان علم است .

عصفوری **شیخ حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم** - عصفوری ، از علمای امامیهٔ اوائل قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه از عموی‌خود شیخ یوسف صاحب حدائق اجازه داشته واز تألیفات او است :

۱- **الجنةالوقیة فی‌احکام‌التقیة** ۲- **الحبوة** و درسال هزار و دویست و شانزدهم هجرت درگذشت. (ص۲۴۳ ج۶ ذریعه)

عصمت یا **عصمتی**- دختر قاضی‌سمرقند میباشدکه درنظم شعر طبع‌خوبی داشته واین یك بیت نمونه‌ای از اشعار او است :

مگررسوای‌عشق ازمردم‌عالم‌غمی‌دارد   که‌عاشق‌گشتن‌ورسواشدن‌هم‌عالمی‌دارد

و زمان زندگانی و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۴ج۲خیرات‌حسان)

عصمت‌الله بعنوان **خواجه عصمت‌الله** نگارش یافته است .

عصمتی همان عصمت مذکور فوق است .

عضدایجی ذیلاً بعنوان **عضدی** مذکور است .

عضدجلال یا **عضدجلال‌الدین** } بعنوان **جلال عضد** نگارش یافته است .

عضدالدولة **فناخسرو بن‌حسن**- بن بویه درضمن‌شرح‌حال عمویش **عمادالدولة** علی بن بویه نگارش خواهیم داد .

عضدالدین **عبدالرحمن، ایجی** - ذیلاً بعنوان **عضدی** مذکور است .

عضدی **عبدالرحمن بن رکن‌الدین احمد** - بن عبدالغفار بن احمد ایجی فارسی شیرازی‌شافعی، حکیم‌اصولی متکلّم‌متبحّر محقّق‌مدقّق،

ازاکابرعلمای عهد شاه خدابندهٔ مغولی میباشد که به عضدالدین ملقّب ، به عضد و عضدی وعضد ایجی معروف ، در اصول فقه و علوم عربیّه و فنون معقول و منقول بسیار نام و مقتدای انام وبسیار سخی وکریم النّفس وکثیر الثروة بوده و طلّاب علوم دینیّه را با صله و انعامات بسیاری مینواخته است . ملاسعد تفتازانی ، شمس الدین کرمانی ، سیف الدین ابهری و دیگر اکابر وقت از تلامذه او بودند . مدتی بقضاوت شیراز و بعضی از نواحی دیگر متصدی بلکه با احترام تمام ، لقب اقضی القضاة برای او مسلّم و بلامعارض بود. علاوه برمراتب عالیهٔ علمیّه طبع شعرخوبی نیز داشت، اشعارش رقیق اللفظ ودقیق المعنی بوده واز او است :

تصاممت اذ نطقت ظبیة — تصید الاسود بالحاظها
وما بی وقر و لکننی — اردت اعادة الفاظها

هریك از مصنّفات اوکه درکلام وحکمت و فنون ادبیّه وغیرها دارد دراثبات تبحّر او برهانی قاطع میباشد :

۱- **آداب البحث** که اصول و قواعد مباحثه را بیان کرده وچاپ شده است ۲- **الرسالة العضدیة** (الوضعیه خا) که درعلم وضع میباشد وچاپ شده است ۳- **شرح مختصر الاصول ابن حاجب** که بشرح عضدی معروف و دراستانبول چاپ شده است ۴- **العقائد العضدیة** که مختصر و مفید وآخر تالیفات او بوده و دوازده روز بعد از تالیف آن درگذشته است ۵- **عیون الجواهر** ۶- **الفرائد** (الفوائد خا) **الغیاثیة** که درمعانی و بیان بوده و بنام غیاث الدین وزیر خدابنده تالیفش داده است ۷- **المواقف السلطانیة** یا **المواقف فی علم الکلام و تحقیق المقاصد و تبیین المرام** آنرا نیز برای غیاث الدین مذکور تألیف داده ودررشتهٔ خود بی نظیر وبسیارجلیل القدر و محل توجه افاضل و اکابر بوده و بارها دراستانبول و مصر ودهلی وغیره با شرح سید شریف جرجانی که برآن نوشته بطبع رسیده است .

عضدی ، درمذهب خود بسیار متعصّب بوده وبا امامیّه طریق معاندت می پیمود بحدی که دراین موضوع ضرب المثل می باشد ، عاقبت کار او بسختی رسیده و والی کرمان در زندانش نمود تا بسال هفتصد و پنجاه و ششم یا شصتم هجرت در زندان درگذشت و ولادت او درسال هفتصد ویکم یا هفتصد تمام هجرت بوده است . **ایج** ، یکی از بلاد قدیمهٔ

فارس و مولد عضدی میباشد و ایجی گفتن او نیز بهمین جهت بوده است. مخفی نماندکه عضدی با فخرالدین جاربردی وخواجه حافظ شیرازی (که شرح حال هریکی درمحل خود از این کتاب نگارش یافته) معاصر بود وخواجه دردیوان خود ضمن قطعه‌ای که در مدح شاه وقت سروده این دانشمند یگانه را نیز یاد نموده وگوید :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق — بپنج شخص عجب ملك فارس‌بودآباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش — که جان‌خویش بپرورد وداد عیش‌بداد
دگر مربّی اسلام شیخ مجدالدّین — که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش عضدکه در تصنیف — بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین‌الدّین — که یمن همّت او کارهای بسته‌گشاد
دگر قویم چو حاجی قوام دریا دل — که نام‌نیك‌ببرد ازجهان ببخشش وداد
نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند — خدای عزّوجل جمله را بیامرزاد

با درنظرگرفتن‌فاصلهٔ دوازده روز مابین وفات در زندان وتألیف‌عقائد عضدیّه، استظهار میشودکه تألیف‌آن در زندان بوده است.

(ص۴۱ج۵فع‌و۴۱۳عم‌و۱۹۸هب و۴۳۱ت‌و۱۰۸ج۶طبقات‌الشافعیة و۱۳۲۱مطوغیره)

عضدی — **قطران تبریزی** - بعنوان **قطران** خواهدآمد .

عطار[1]

عطار — **ابراهیم‌بن سید محمد** - ذیلاً در ضمن شرح حال برادرش سید احمد اشاره شده است.

عطار — **سیداحمد بن محمدبن علی‌بن سیف‌الدین**- حسنی حسینی بغدادی، معروف به **عطار**، متوفّی بسال هزار ودویست وپانزدهم هجرت، عالمی بوده است عامل ، فقیه فاضل عابد زاهد ، صاحب‌کرامات باهره ومقامات عالیه ،

۱ــ **عطار** - در اصطلاح رجالی لقب احمد بن یحیی، اسحق بن ابراهیم، اسحق‌عطار وجمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

از اکابر تلامذهٔ سید مهدی بحرالعلوم واکثر علوم متداوله را جامع واز تألیفات او است:

۱- ارجوزة فی‌الرجال اوله :

احمد من اید دین احمد — بآله ومن بهم قد اقتدی

تا آنکه گوید :

و هذا ارجوزة مختصرة — عن‌جل احوال‌الرواء مخبرة

۲- التحقیق فی‌اصول‌الفقه که دوجلد است **۳- دیوان شعر** در مدایح ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام **۴- الرائق** که اشعار متقدمین ومتأخرین را حاوی است **۵- ریاض‌الجنان فی‌اعمال‌شهر رمضان** که دربغداد چاپ شده است **۶- شرح ارجوزهٔ مزبوره** واز اشعار او است :

ایابرق ان جزت‌المنازل فابلغن — سلام مقیم لایزال علی‌العهد

اذا مربی ذکر العذیب و بانه — تذکرت فی‌ایام قربکم وردی

ولم یبق عندی غیر تذکار دمنة — عفاها البلا قدما وغیرها بعدی

مخفی نماندکه **سید ابراهیم** برادر سید احمد عطّار و **سید حسن** بن سید باقر بن سید محمد برادرزادهٔ او و **سید عیسی** ابن‌سیدمصطفی ابن‌سیدمحمدبرادرزادهٔ دیگر **وسید باقر** ابن سیدابراهیم ابن سید محمد برادرزادهٔ دیگر او نیز ازشعرا وفضلای زمان خودشان بوده و ایشان نیز به **عطار** مشهورند و شرح حال ایشان موجب اطناب است .

(ذریعه وص ۱۲۹ ج ۱من و۴۰ ج ۱ عه)

عطار **حسن‌بن‌احمد-** همدانی، بعنوان **ابوالعلاء** در باب‌کنی‌خواهدآمد.

عطار **محمد بن ابراهیم -** نیشابوری ، ملقّب به **فریدالدین** ، مکنّی به **ابوبکر** یا **ابوطالب** یا **ابوحامد** ، معروف به **شیخ عطار** ازاکابر عرفا و مشاهیر مشایخ صوفیّه ، اصول شریعت و طریقت و حقیقت را جامع ، باکمال صدق و صفا غرق دریای یقین و معرفت ، از مریدان شیخ مجدالدّین بغدادی از خلفای شیخ نجم‌الدین‌کبری بود . از دست وی خرقه پوشید ، بصحبت‌بسیاری ازمشایخ رسید، در زمان‌کودکی صحبت قطب‌الدین حیدر تونی را درک‌کرد وکتاب **حیدری‌نامه** را نیز بنام وی‌تألیف داد. ازکثرت‌جلالت،گاهی به **شیخ‌الاولیا** موصوف وهنگامی به **سلمان‌ثانی** و**کشاف‌المعارف والاسرار** متّصف‌بوده وبا اوصاف ومدایح دیگرش‌نیز میستایند. **شبستری** درگلشن رازگوید :

مـرا از شـاعری خـود عـار نایـد — کـه در صد قرن چـون عطّار نایـد

در مجالس‌المؤمنین پیش‌از شروع بشرح حال اوگوید :

همان خریطـه‌کش داروی فنـا عطّار — که نظم‌اواست شفابخش عاشقان‌حزین

مقـابـل عـدد سورهٔ کـلام نـوشت — سفینه‌هـای عزیز وکتابهـای گـزین

جنون ز جذبهٔ او دیده در سلوك خرد — خرد ز منطق او جسته در سخن تلقین

مولوی رومی درکودکی باتفاق والد خود بصحبت شیخ عطّار رسیده وشیخ اورا بوالدش توصیه‌کرد، او نیز باآن همه جلالتی‌که داشته از انوار معارف عطّار اقتباس‌نمود ومشام خود را از عطریّات طبلهٔ عطّاری او معطّرکرده ودر وصف اوگوید:

عطّارگشته روح وسنائی دوچشم‌او — ما از پی سنـائی و عطّارآمدیم

هفت شهـر عشق را عطّار گشت — ما هنوز انـدر خم یك‌کوچـه‌ایم

درسبب قدم بدایرهٔ سیر وسلوك گذاشتن عطار گویندکـه وی در بدایت حال شغل عطّاری داشت ، روزی درویشی پیش دکان وی ایستاده و دست نیازگشود و متوقّع‌گردیدکه در راه خدا چیزی بدو بدهد ، بعداز اصرار و بی‌اعتنائی عطّار ، از روی تنگدلی‌گفت : چطورآدمی هستی‌که چندین مرتبه اسم سامی خدا را بزبان‌آوردم بازهم‌اعتنائی‌نکردی عطّارگفت : من هم‌آدمی هستم مثل تو ، درویش‌گفت ممکن نیست‌که تو مثل من باشی این بگفت وکشکول چوبینهٔ خود را زیر سرگذاشته و جان داد . یا موافق نقل دیگر: آن درویش‌که از اهل سلوك بوده در زیّ فقرا بدکان عطّارآمد و چندین مرتبه بفاصلهٔ کمی درخواست چیزی‌نمود ودر هریکی یکی بهره‌ای دید، تاآنکه عاقبت ، عطّارگفت تاکی اصرار خواهی نمود درویش‌گفت نمیدانم تو با این علاقهٔ دنیوی چگونه از این عالم خواهی رفت ؟ عطّارگفت بدان طریقی‌که شما خواهیـد رفت ، درویش‌گفت‌کـه ما بهمین طریق خواهیم رفت پس‌کشکـول زیر سر نهـاده والله گفت و جـان تسلیم نمود : بهر تقدیر، عطّار از مشاهدهٔ‌آن‌حال بسیار متأثّر شد، از دکان برخاسته وتمامی سرمایهٔ دکان عطّاری را بصدقه داد و قدم بطریقت‌گذاشت و سالك وادی حقیقت‌گردید تا بدان

پایه رسید که (چنانچه مذکور شد) ممدوح ومحل تواضع اکابر ودر تمامی اقطار در نهایت اشتهار شد و درعلو مقام وی کسی را جای انکار نمیباشد.

ظاهر کلام بعضی از ارباب تراجم آنکه در هردو قسمت علمی و عملی طبّ نیز مهارتی بسزا داشته است ودر ریاض العارفین نیز گوید: عطّار، جامع فضائل، مثل پدران خود صاحب ثروت و مکنت، درحکمت الهی و طبیعی بی‌نظیر و همتا، تمامی عطّار خانه‌های نیشابور بدو متعلّق بود و دواخانهٔ مخصوصی ساخته و خودش همواره درآن دواخانه معالجه میکرد و اغلب بیماران را دوا از دواخانهٔ خود میداده و دراین علم و عمل، شاگرد مجدالدین بغدادی طبیب خاص خوارزمشاه قطب‌الدین محمد بوده وبعد ازفراغت ازمعالجات بنظم مثنویّات می‌پرداخته‌است چنانچه‌خودش در خسرو نامه‌گوید:

مصیبت نامه کاندوه نهان است	الهی نامه کاسرار عیان است
بداروخانه کردم هردو آغاز	چه‌گویم زود رستم زین وآن باز
بداروخانه پانصد شخص بودند	که در هرروز نبضم می‌نمودند
میان‌آن همه گفت و شنیدم	سخن را به از این رویی ندیدم
مصیبت نامه زاد رهروان است	الهی نامه گنج خسروان است
جهان معرفت اسرار نامه است	بهشت دل همه مختار نامه است
مقامات طیور ما چنان است	که مرغ‌عشق‌را معراج جان‌است
چوخسرونامه‌راطرزی‌عجیب‌است	ز طرزآن‌که و مه را نصیب است

آثار نظمی ونثری حقائق‌آثار شیخ عطّارکه بردقائق توحید وحقائق معارف‌حقّهٔ الهیّه مشتمل بوده و رایحهٔ حقیقت ازآنها استشمام می‌شود بسیار و موافق آنچه‌کلام مذکور فوق مجالس‌المؤمنین اشعار دارد تألیفات او بالغ بیکصد و چهارده بلکه بنوشتهٔ بعضی (والعهدة علیهم) تمامی اشعار او ازصد هزار متجاوز بوده و تألیفاتش هم تا یکصد و نود کتاب بضبط‌آمده است و بهرحال بعضی ازآنها را تذکّر می‌دهد:

۱- اخوان‌الصفا ۲- اسرارنامه ۳- الهی‌نامه ۴- بلبل‌نامه ۵- پندنامه که باشرح

محمدیه که تصنیف محمد کلهری هندی‌است درلاهور چاپ‌شده‌است **۶- تذکرةالاولیاء** که درتهران چاپ‌شده‌است **۷- جمجمه نامه ۸- جواب‌نامه** که منظومه‌ایست‌درسیروسلوك **۹- جواهرالذات ۱۰- جواهراللذات ۱۱** تا **۲۲- جواهرنامه ، حلاج‌نامه، حیدری‌نامه، خسرونامه، سیاه‌نامه، شترنامه ،گل وخسرو ،گل وهرمز، لسان‌الغیب ، مختارنامه ، مصیبت‌نامه ، مظهرالعجائب** و چنانچه اشاره نمودیم حیدری‌نامه را قطب‌الدین حیدر تونی تألیف داده است **۲۳** تا **۲۷- مفتاح الفتوح، منطق‌الطیر، وصلت‌نامه، وصیت‌نامه، هیلاج‌نامه** وغیراینهاکه‌بسیاروازاشعاراواست:

در بحرعشق دُری است، ازچشم‌غیر پنهان ... ما جمله غرق‌گشته وان‌دُر درآب مانده
درداکـه هیچ عـاشق پایان ره ندانـد ... وان ماهروی ما را رخ درنقـاب مانده

تـوئی معنیّ و بیرون تـو اسـم است ... تـوئی گنج و همــه عالـم طلسم است

ز مشرق تـا بمغرب گـر امـام است ... علـیّ و آل او مـا را تمـام است
گرفتـه این جهـان وصف سنـانش ... گـذشته زان جهـان وصف سه نانش
چو در سرّ عطا ، اخلاص، اورا است ... سه نان را هفده آیه خاصّ اورا است
چنـان در شهـر دانش بـاب‌آمـد ... کـه جنّت را بحـق بـوّاب آمـد
چنـان مطلق شد انـدر فقر و فاقـه ... کـه زرّ و سیم بـودش سه طلاقـه
اگـر عـلمش بـدی بحـر مصـور ... درآن یـك قطره گشتی بحـر اخضر
چـو هیچش طـاقت منّت نبـودی ... ز همّت گشت مـزدور یهـودی
کسی گفتش چرا کـردی بـرآشفت ... زبان بگشاد چون شمع و چنین گفت
لَنَقلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلَلِ الجِبٰالِ ... اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجٰالِ
یَقُولُ النّاسُ لی فیِ‌الکَسْبِ عٰارٌ ... وَ اِنَّ العٰارَفیِ ذِلِّ السُّؤالِ
رونقـی کان دیـن پیغمبر گـرفت ... از امیرالمـؤمنین حیـدر گـرفت
لافَتیٰ اِلاّ‌علیش از مصطفـی است ... وز خداونـد جهـانش هَلْ‌اَتیٰ است

نیز از اشعار رائقهٔ او میباشدکه درمذمّت دنیاگفته است :

بـا خرد دوش ، در سخن بـودم ... کشف شـد بردلـم مثـالی چند
گفتـم ای مایـهٔ همـه دانش ... دارم الحـق ز تـو سؤالی چند

چیست این زندگانی دنیا — گفت خوابی است یا خیالی چند
گفتمش چیست [illegible] جهان — گفت دردسر و وبالی چند
گفتم اهل زمانه در چه رهند — گفت در بند جمع مالی چند
گفتم این را چه حالت است بگو — گفت غم خوردن و ملالی چند
گفتم او را مثال دنیا چیست — گفت زالی کشیده خالی چند
گفتمش چیست کدخدائی، گفت — هفته‌ای عیش و غصّه سالی چند
گفتم این نفس رام کی گردد — گفت چون یافت گوشمالی چند
گفتم اهل ستم چه طائفه‌اند — گفت گرگ وسگ و شغالی چند
گفتم آری سزای ایشان چیست — گفت در آخرت نکالی چند
گفتمش چیست گفتهٔ عطّار — گفت پنداست وحسب حالی چند

در روضات‌الجنّات گوید که عطّار، درباب مراتب اظهار ولایت، مابین افراط و تفریط است چنانکه گاهی باقتضای عشق‌فطری ومحبت‌باطنی (که نسبت بخانوادهٔعصمت داشته) مورد توهّم غالی بودن‌شده وگاهی ازشدت مراعات‌تقیه‌که بمدح وثنای‌اهل‌سنّت‌پرداخته محل‌توهّم سنّی‌بودنش میگردد وبعداز این‌جمله‌گوید: **ولن یصلح‌العطار ما افسدالدهر.**

عطّار، بسال ششصد وبیست و ششم یا هفتم یا هشتم هجرت مطابق‌هزار ودویست و بیست و نهم میلادی دریکصد و چهارده سالگی وفات یافت ویا خود، درفتنهٔ مغول و استیلای چنگیزخان وقتل‌عام نیشابور مقتول‌گردید، چنانچه اسیر یك‌نفر ترك‌مغولی شد و قیمت‌های بسیارگرافی بدو دادند لکن خود شیخ بدان مغولی‌گفت‌که اینها ارزش و قیمت من نمیباشد وبدین وسیله مانع ازفروختن خودگردید تاآنکه خریداردیگری پیدا شد و بدان مغولی‌گفت، این کاهی راکه درپشت دارم ببهای او میدهم شیخ‌گفت‌که اکنون قیمت من مکشوف‌گردید و مرا بهمین قیمت بفروش پس‌آن مرد مغولی حیوان دوپائی، بی بحقیقت کلام نبرده و درغضب شد ودر دم بقتلش رسانید. گویندکه قاتلش پس‌از اطّلاع برحقیقت‌حال توبه‌کرد و تاآخرعمر، مجاور مزار شیخ‌که درنیشابور است

گردید وجملهٔ: **حبیب خدا** = **۶۲۷** مادّهٔتاریخ وفات وجملهٔ : **قطب فرید زمانی** = **۵۱۳** تاریخ ولادتش میباشدکه درماه شعبان پانصد و سیزدهم هجرت درهمدان ویا بقول‌اکثر، درقریهٔکدکن نامی از توابع نیشابور متولد بوده است .

(ص۷۳۵ت و۱۹۹هب و۳۶۷ ج۱مع و۱۸۱ وض ۱۴۱لس و ۷۱۵عم و۱۵۹ج۳ و۴س وغیره)

عطار **محمدبن حسن‌بن مقسم** - بعنوان **ابن‌مقسم** در باب‌کنی خواهدآمد.

عطار **محمد بن محمد** - بخاری بعنوان **علاءالدین** خواهدآمد.

عطار **نصر بن‌مزاحم** - بعنوان **منقری** خواهدآمد.

عطاف (بروزن صرّاف) لقب رجالی مبشر عطّاف میباشد و موکول بدان علم است .

عطاملك **عطاءالله** - بعنوان **جوینی عطاءالله** نگارش یافته است.

عطیفی لقب رجالی یحیی بن هانی و موکول بدان علم است.

عظیم **رفیق‌بن محمود** - از افاضل قرن حاضر چهاردهم هجری و از خانوادهٔجلیلهٔآل‌عظم (که درشام شهرت دارد) بود، بکتب‌تاریخ و ادب توجه داشت ، درسال هزار و سیصد و دهم هجرت بمصر رفته و پاره‌ای مقالات در مجله‌های آنجا نشر داد و تألیفاتی برآورد :

۱- اشهرمشاهیرالاسلام فی‌الحرب والسیاسة ۲- البیان فی‌التمدن واسباب‌العمران ۳- تنبیه‌الافهام الی مطالب‌الحیاة الاجتماعیة فی‌الاسلام ۴- الدروس الحکمیة للناشئة الاسلامیة ۵- کیفیة انتشارالادیان و اینکه قیام دین مقدّس اسلامی بادعوت بوده نه با شمشیر و این‌آخری درمصر وچهار دیگر درقاهره چاپ شده‌اند . وی بسال‌هزار وسیصد وچهل وسیم‌هجرت درشصت ویك‌سالگی‌درگذشت. (ص ۱۳۴۲مط)

عفت یا **عفتی** زنی است سمرقندی یا اسفراینی‌که در زهد و صلاح حال و حسن عقیده و خلوص نیّت و پاکی فطرت و مواظبت فرائض و نوافل یگانهٔ عصر خود بوده واز نتایج افکار او است :

مست بودم بمی غفلت و ساقی دیشب دوسه جامیم عطا کرده و هشیار شدم
قامت سروکه درآب نمودار شده کرده دعوی بقد یار نگونسار شده

زمان حیات و مشخص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۶ج۲خیرات‌حسان)

عفیف‌الدین سلیمان بن علی بن عبدالله بن علی - تلمسانی ، ازمشاهیر عرفا و شعرا و ادبای وقت خود میباشدکه درقصبهٔ تلمسان از بلاد مغرب زمین متولد شد ، اکثر اوقات درمصر وشام امرارحیات‌نمود ، اشعار عارفانهٔ دقیق‌المعانی او بسیار است، **یك دیوان شعر** و **شرح منازل‌السائرین** خواجه عبدالله انصاری از آثارقلمی او میباشد . تألیفات بسیاری بدو منسوب دارند واز اشعار او است:

انکان قتلی فی‌الهوی یتعین یا قاتلی فبسیف طرفك اهون
حسبی وحسبك‌ان‌تکون مدامعی غسلی و فی‌ثوب السقام اکفن

درسال‌ششصد ونود تمام یانود ویکم‌هجری‌قمری درگذشت. بنابراول لفظ **مخدوم** -- ۶۹۰ وبنابرثانی‌لفظ **خاص** -- ۶۹۱ وجملهٔ **عفیف دین‌کامل رهنما** = ۶۹۱ مادهٔتاریخ‌وفات‌او است.

(ص۲۸۰خه و۳۱۶۲ج۴س)

عفیف‌الدین طیفور بن سراج‌الدین - جنیدحافظ واعظ مفسرامامی که‌تفسیری برقرآن نوشته‌که بنام **تفسیر طیفور** مشهور است و درآن فقط باحادیث ائمهٔ اطهار ع اکتفاکرده وازتفسیر فرات بن‌ابراهیم بسیار نقل میکند. درآخر آن ، احادیث بسیاری درمناقب حضرت امیرالمؤمنین ع مذکور ودرسال هشتصد وهفتاد وششم هجری قمری ازتألیف‌آن فراغت‌یافته وسال وفات ومشخص دیگری‌بدست‌نیامد.

(ص ۲۸۰ ج۴ذریعه)

عفیف‌الدین عبدالله بن احمد - بعنوان **فاکهی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین عبدالله‌بن اسعد - بعنوان **یافعی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین عبدالله بن محمد - بعنوان **عیاشی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین علی‌بن عدلان بن حماد بن علی - ربعی موصلی نحوی ، علامهٔ علمای ادب ، از اذکیای بنی‌آدم و درحل لغز و معمّا خبیر و

متخصّص بود. کتاب **عقلة المجتاز فی حل الالغاز** تألیف او میباشد ودر سال ششصد وشصت وششم هجری قمری در هشتاد و چهار سالگی درگذشت . ربعی منسوب بقبیلهٔ ربیعه است مثل مدینه و مدنی . (سطر۱۹ ص۴۵۷ت)

عقاب

مولی شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعید - شوشتری مشهدی ، معروف به **عقاب**، عالم فاضل متکلّم بارع فقیه جامع ، از اکابر علمای عهد صفویّه بوده و مدتی درمشهد مقدّس رضوی بموعظه و امر بمعروف و نهی از منکر و دیگر وظائف دینیّه قیام مینموده است تا بسال نهصد و نود و هفتم هجرت ، اوزبکیان بدان ارض اقدس استیلا یافته و اورا دستگیر نمودند وپیش عبدالمؤمن خانش بردند ، او نیز ببخارایش نزد پدر خود عبدالله خان اوزبك فرستاد، درآنجا باعلمای عامّه مباحثات مذهبی نمود، ایشان هم بعدازعجز وقصور ازمعارضه ، عبدالله خان را خاطر نشان نمودندکه این مذاکرات او اثری جز تضلیل عوام ندارد و الآ مذهب ما ، حق و اصلاً محل تردیدی نبوده و احتیاجی بمباحثه ومذاکرهٔ مذهبی نداریم پس اورا باچاقو وخنجر و امثال آنها کشته وجسدش را هم درمیدان بخارا سوزاندند و اورا **شهید ثالث** هم گویند و چنانچه درمحل خود نگارش دادهایم دراصطلاح بعضی، یکی ازشهدای ثلثهٔ سابق الذکر میباشد . مخفی نماندکه صاحب ترجمه ملاعبدالله ابن محمود شوشتری، غیرازملاعبدالله شوشتری معروف معاصر شیخ بهائی است که شرح حال او نیز بعنوان تستری نگارش یافته است. (ص۴۳۰مس)

عقده

محمد بن سعید - ضمن شرح حال پسرش احمد تحت عنوان **ابن عقده** در باب کنی نگارش خواهد یافت .

عقرابی یا **عقرانی** یا **عقرایی** یا **عقربی** — علی اختلاف النّسخ، لقب رجالی اسحق بن حسن بن بکران میباشد وشرح حالش موکول بدان علم شریف است.

عقرقوفی یا **عقرقوقی** یا **عقرقونی** — لقب رجالی ابراهیم بن شعیب ، اسحق ، شعیب بن یعقوب و بعضی دیگر میباشد وحرف ماقبل حرف آخر مابین ف و ق و نون مردّد و تماماً موکول بعلم رجال است .

عقل حادی عشر — در اصطلاح ارباب تراجم ، گاهی هریك ازخواجه نصیرطوسی و غیاث‌الدین منصور را اطلاق نمایندکه شرح حال هریکی بهمین عنوان درمحل خود از این کتاب نگارش یافته است .

عقلیا — **عقمشا** — بنوشتهٔ بروجردی، اوّلی و بنوشتهٔ تنقیح‌المقال دوّمی ، لقب رجالی دینار، مکنّی بابوسعید بوده وموکول بدان علم شریف است.

عقیقی[۱]

عقیقی — **احمد بن علی** - بن محمد بن جعفر بن عبداللّه بن حسین اصغر ابن‌الامام‌السجّاد ع ، علوی‌عقیقی کوفی مکی‌امامی، ازمحدّثین کوفه میباشدکه درمکّه اقامت داشت،کثیرالسماع والتألیف بود، احادیث بسیاری‌استماع کرده و تألیفات بسیاری دارد :

۱- الانساب ۲- تاریخ‌الرجال ۳- فضل‌المؤمن ۴- مثالب‌الرجلین والمرئتین ۵- المعرفة ۶- الوصایا وغیرها. وفاتش درسال دویست وهشتاد واندی‌بوده و بسط زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد . عقیق نام چندین موضع بوده و صاحب ترجمه منسوب بعقیق مدینه میباشدکه دشتی است درمدینه ونخلستان و چشمه‌های بسیاری دارد.

(ص۴۲۳ج۲نی و۳۷۳ ج۲ ذریعه وکتب رجالیه)

عقیقی — **علی‌بن‌احمد** - عقیقی مذکورفوق نیز ازمحدّثین امامیّه میباشد، کیفیّت حال‌او بین علمای رجال محل بحث و جدال‌است. احمد بن عبدون‌گویدکه علی بن احمد ، مخلط وکتاب‌او متضمّن احادیث منکره بوده وخوب

۱- عقیقی- در اصطلاح رجالی احمد بن علی ، علی بن احمد ، رضا ابن‌ابی‌الداعی وغیرهم میباشد ودراینجا فقط بشرح‌حال دوتن‌اولی‌پرداخته وبقیه‌را موکول بکتب‌رجالیه‌میداریم.

وبد را بهم خلط کرده‌است، لکن موافق فرمودهٔ محقّقین علمای رجال، احادیث منکره که بدو نسبت داده‌اند عبارت از اخبار و احادیثی است که درمراتب عالیهٔ ائمهٔ اطهار ع وارد و ازفهم ایشان دور وموافق عقول ناقصهٔ ایشان نبوده و اکثر اخباری راکه درفضائل آن بزرگواران وارد و مضمون آنها از ضروریّات مذهب جعفری میباشد درآن زمان غلو و منکرش می‌گفتند .

والقدح بالغلو مدح عال   واعتمدوا علیه فی الرجال

جلالت قدر و منزلت علی بن احمد محل تردید نیست بلکه بفرمودهٔ منتهی‌المقال ، از اکابر علمای امامیّه و فقهای اثنی‌عشریّه بوده و وثاقت‌او نیز دور از تحقیق نمیباشد و اشتمال‌کتاب او باحادیث منکره (بدان معنی‌که ذکر شد) اگر مدح هم نباشد قدح در جلالت مقام وی نمیباشد . در ردیف علی بن احمد از نخبة‌المقال گوید :

جش ثقة سبط الحسین الطبری   ثم‌العقیقی مخلط ذوالمنکر
والحق انه جلیل معتمد   مصنف الرجال موثوق السند

درکتاب اکمال‌النعمة ، درباب توقیعات صادره از ناحیهٔ مقدّسه ، خبری نقل شده است که درجلالت مقام علی بن احمدکافی‌بوده و زینت‌بخش اوراق میگردد : صدوق، درآن کتاب بواسطهٔ حسین بن محمد بن یحیی علوی از همین صاحب ترجمه علی بن احمد عقیقی نقل‌کرده‌است‌که درسال دویست ونود وهشتم هجرت درموضوع ملکی‌که درمصر، از دست‌او غصباً گرفته بودند به‌علی بن عیسی بن جراح وزیر مقتدر عباسی شکایت‌کرد و در استردادآن ملك ، خواستار توصیه نامه‌ای‌گردید وزیر بهانه‌آورد ، عقیقی‌گفت من هم حاجت خودرا پیش قاضی‌الحاجات میبرم این‌بگفت وبیرون‌شد تاآنکه ایلچی‌حسین بن روح را دیده و شکایت خود را اظهار داشت ، آن ایلچی نیز قضیه را بعرض حسین بن روح رسانیده و برگشت ، یك دستمال و یکصد درهم و مقداری از حنوط و کفن بدو داد وگفت مولای تو سلامت رسانده و میفرماید هروقتی‌که غم و غصّه‌ات مستولی‌شد با همین دستمال‌که دستمال مولای تست روی خود را بمال و حاجت تو نیز همین شب انجام مییابد و وقتی‌که بمصر رسیدی محمد بن اسمعیل (ظاهراً همان تعدی‌کنندهٔ علی

بن احمد است) پیش‌از تو خواهد مرد وتو نیز ده روز بعدازآن مرده و اینها نیزحنوط و کفن و مصروفات تجهیز تو خواهد شد . همینکه ایلچی حسین بن روح برگشت غلام محمد بن محمد عموزادهٔ وزیر بامرکب ومشعل رفته وعلی‌بن‌احمد را پیش وزیر بردند، وزیر بمجرّد رؤیت‌گفت : قضیٰ‌اللهُ حاجَتَكَ و نامه‌های سر بمهر راجع بهمان قضیه بدو داده و اعتذار نمود ، پس علی بن احمد بمصر رفته وآن ملك مغصوبی خود را تملّك نمود وچنانچه‌آن مخبر صادق خبر داده‌بود، محمد ابن اسمعیل درگذشت وعلی‌بن‌احمد نیز ده روز بعدازآن وفات یافت وهمان‌حنوط وکفن نصیب او شد بهشت را چه میکنم، شها بهشت من توئی . کتاب **الانساب** وکتاب **الرجال** وکتاب **بین‌السجدتین** وکتاب **المدینة** و کتاب **المسجد** ازتألیفات او است. (اکمال‌الدین‌صدوق وص۳۷۳ ح۲ ذریعه وغیره)

عقیلی لقب رجالی احمد بن عبدالله وجراد ابوعبدالله و حکم بن مسلم و جمعی دیگر است .

عکبری[1]

عکبری **احمد بن محمد** - بن جوری عکبری ، مکنّی بابوالفرج ، از محدّثین‌عامّهٔ بغداد میباشدکه ازمشایخ‌بسیاری نقل‌حدیث‌نموده

۱- **عکبری** - بروزن جعفری ، منسوب به‌عکبرا است وآن بروزن کربلا، بلده‌ایست از ناحیهٔ دجیل در ده فرسخی بغداد و بعضی از منسوبین‌آن را مینگارد .

اینکه مؤلف بزرگوار طاب ثراه ، دراین مورد وهمچنین درصفحهٔ ۳۴۵ چاپ سوم و صفحهٔ ۲۲۵ چاپ دوم جلد اول ذیل عنوان تلعکبری، عکبری را بروزن جعفری و عکبرا را بروزن‌کربلا (بفتح اول وثالث وسکون‌ثانی) نوشته‌اند شاید مستندشان‌چاپ‌قدیمی‌مراصدالاطلاع بوده است و الا درصفحهٔ ۱۴۲ جلد ۴ معجم‌البلدان یاقوت حموی و درصفحهٔ ۹۵۳ جلد دوم مراصدالاطلاع چاپ دار احیاءالکتب العربیة بمصر علیمحمد بجاوی و صفحهٔ ۱۶۳ جلد ثانی البستان تألیف شیخ عبدالله بستانی لبنانی و صفحهٔ ۴۲۰ تاج‌العروس تألیف سید محمد مرتضی زبیدی و دائرةالمعارف محمد فرید وجدی وصفحهٔ۲۸۹ جلد اول تاریخ ابن‌خلکان (تحت‌عنوان ابوالبقا ـ عبدالله) و صفحهٔ ۴۵۳ روضات‌الجنات بنقل از ابن‌خلکان و درصفحهٔ ۳۱۶۶ جلد ۴ قاموس‌الاعلام عُکْبَرا و عُکْبَراء بضم اول وسکون ثانی و فتح باء (مداً و قصراً) قید شده‌که در مقام نسبت عُکْبَرِیّ و عُکْبَراویّ گویند .

و خطیب بغدادی نیز بواسطهٔ ابونعیم اصفهانی از وی روایت کرده و گوید که احادیث او مشتمل برمناکر و غرائب است ، سپس بهمان واسطه از او و او نیز بپنج واسطه از انس بن مالك روایت کرده که گوید : بخدای لاشریك قسم که از حضرت رسالت ص شنیدم که فرمود: **عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابیطالب ع** بعداز آن مثل همان روایت را بسندی دیگر هم روایت کرده است . تاریخ وفات عکبری بدست نیامد و لکن ابونعیم که از او روایت کرده درسال ۴۴۴ھ ق = تمد وفات یافته است .

(ص ۴۱۰ ج ۴ تاریخ بغداد وغیره)

عکبری **عبدالله بن حسین**- درباب کنی بعنوان **ابوالبقاء** خواهدآمد.

عکبری **محمد بن محمد بن نعمان** - بعنوان **مفید** خواهدآمد .

عکلی لقب رجالی اکثل بن شماخ ، ثابت بن زائده، خباب بن رباب، خالد بن یزید و جمعی دیگر است .

عکوك **علی بن جبلة بن مسلم بن عبدالرحمن** - مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **عکوك**، از اکابر شعرای عرب میباشد که کلماتش شیرین و لطیف المعانی بود جاحظ گوید که مانند او از بدوی و حضری دیده نشده، عکّوك، اسود و نابینای مادرزادی بوده و اشعار خود را درمدح مأمون عباسی، حسن بن سهل، ابودلف عجلی ، حمید بن عبدالحمید طوسی و دیگر ارباب کرم محصور داشته چنانچه در مدح عبدالحمید گوید .

انما الدنیا حمید وایادیه الجسام — **واذا ولی حمید فعلی الدنیا السلام**
تکفل ساکنی الدنیا حمید — **فقد اضحوا له فیها عیالا**
کأن اباه آدم کان اوصی — **الیه ان یعولهم فعالا**

درمدح ابودلف نیز قصیده‌ای لطیف پنجاه و هشت بیتی گفته واز ابیات آن است:

انما الدنیا ابودلف بین بادیه ومحتضره — **فاذا ولی ابودلف ولت الدنیا علی اثره**
کل من فی الارض من عرب بین بادیه الی حضره — **مستعیر منك مکرمة یکتسیها یوم مفتخره**

گویند که مأمون بجهت همین شعر آخری او درغضب شد، او نیز فراری ومتواری گردید

تاآنکه بسال دویست و سیزدهم هجرت در پنجاه و سه سالگی در بغداد مرد، یاآنکه بعد از فراری شدن ، اورا در اراضی شامت دستگیر نموده و نزد خلیفه احضارش کردند ، حسب‌الحکم خلافت ، زبانش را از قفا برآوردند.

ابن‌خلکان در توضیح این اجمال گوید مأمون بجهت همان‌قصیدهٔ مدحیهٔ ابودلف، درغضب شد، عاقبت بعداز احضار، آن شعر آخری را «کل من فی‌الارض الخ» برای حواند وگفت: مارا نیزازکسانی کردی که مکارمت‌را ازابودلف‌استعاره‌کرده وبوی افتخار کنند، گفت یا امیرالمؤمنین ، شما خانوادهٔ رسالت داخل این عموم نبوده و ابدا طرف قیاس نمیباشیدکه خدایتعالی این‌خانوادهٔ جلیله را بسایرمردمان اختصاص داده وملك وخلافت وکتاب و حکمت بشما عطا فرموده است ، مقصود من از عبارت کل من فی‌الارض همان ابودلف و اشباه و نظائر وی میباشد. مأمون گفت ، دیگر بعداز این‌عذر وبهانه، ریختن خون تو ، روا ومباح نباشد، لکن بجهت‌شعر مشرکانهٔ دیگرت‌که دربارهٔ مخلوقی‌ضعیف و خوار و ذلیل‌گفته‌ای :

انت‌الذی تنزل الایـام منزلهـا	**وتنقل الدهر من حال الی حال**
وما مددت مدی طرف الی احد	**الا قضیت بـارزاق و آجـال**

محکوم‌بشرك و ارتداد بوده وخون‌تومباح‌میباشدپس‌حسب‌الامر، زبانش‌راازقفابرآوردند.

(ص ۲۰۰هب و ۳۸۳ ج۱کا و۸۸ ج۲ع و ۳۱۶۷ ج۴س و۳۵۹ ج۱۱ تاریخ بغداد)

علاءالدولة **احمدبن محمد بن احمد، بیابانکی سمنانی، مکنّی به ابوالمکارم، ملقّب بـه علاءالدین یا رکن‌الـدین یا شمس‌الدین ، موصوف بـه سلطان‌المتألهین ، معروف به علاءالدولهٔ سمنانی** از اکابر عرفـا و شعرا و مشایخ صوفیّه میباشدکه دربدایت حال در ایّام جوانی بملازمت ارغون‌خان مشغول بود و ثروت زیاد داشت ، عاقبت مجذوب شد ، از خدمت ارغون خان منصرف و قدم بدایرهٔ سیر و سلوك گذاشت ، بخانقاه رفت و لباس فقر پوشید و ترك جاه و جلال‌کرد ، تمامی‌املاك خودرا که ارزش‌یك‌کرور تومن‌داشته وقف دراویش وفقرا نمود، باکمال‌انزوا بعبادت و ریاضت ومجاهده‌پرداخت، دست‌ارادت بشیخ محمد دهستانی داد، درمدت شانزده سال‌سد وچهل

اربعین (چلّه) ویا بنوشتهٔ مجالس‌المؤمنین در تمامی عمر خود دویست وهفتاد اربعین، بوظائف مقرّرهٔ ریاضت و مجاهده قیام نمود، با شیخ عبدالرزّاق کاشانی که از معاصرین او بوده مشاجرات بزرگی داشته و همدیگر را تکفیر مینموده‌اند. در اواخر زندگانی میگفته است که آنچه مرا درآخر عمر معلوم شد اگر در اوّل عمر معلوم میگردید، ترك ملازمت سلطان نمیکردم، درقبا خدا را پرستیده ودر دربار سلطانی، مهمّات مظلومان را تدارك می‌نمودم واز تألیفات او است:

۱- آداب الخلوة ۲- بیان‌الاحسان لاهل‌العرفان ۳- سربال‌البال فی‌اطوار سلوك اهل‌الحال ۴- قواعدالعقائد وغیرها از اشعار او است:

صد خانه اگر بطاعت آبادکنی — به زان نبود که خاطری شادکنی
گر بنده‌کنی ز لطف آزادی را — به زان که هزار بنده آزادکنی

از بعضی کلمات علاءالدولة، تشیّع او استظهار میشود وخاجوی کرمانی سالف‌الترجمة که از مریدان علاءالدولة بوده درحق وی گوید:

هرکو بره علیّ عمرانی شد — چون‌خضر، بسرچشمهٔ حیوانی‌شد
از وسوسهٔ عادت شیطان وارست — مانند علاءدولة سمنانی شد

وفات علاءالدولة بسال هفتصد و سی وششم هجرت درقریهٔ صوفی‌آباد ازقراء سمنان واقع شد ودرمقبرهٔ شیخ‌عمادالدین عبدالوهاب مدفون گردید وجملهٔ: **جای‌او بادا بهشت** = ۷۳۶ مادّهٔ تاریخ وفات وکلمهٔ **عابد** = ۷۷ مدت عمر وی میباشد.

(ص ۲۰۰هب و ۳۱۶۸ ج ۴س و ۱۴۸لس و ۱۷۸ض و ۲۹۲ طرائق‌الحقائق وغیره) ۱

علاءالدین

ابوبکر بن مسعود بن احمد - کاشانی حنفی، ملقّب به**ملك‌العلماء** و **علاءالدین** (یا آنکه علاءالدین نام اصلی وی بوده و ابوبکر کنیه‌اش است) از اکابر فقهای عامّه میباشدکه از علاءالدین محمد بن احمد سمرقندی تفقّه نمود، اکثر مصنّفات اورا از خودش خواند، کتاب تحفةالفقهاء اورا شرحی‌خوب نوشت وآن شرح‌راکه سه مجلّد است **بدائع‌الصنائع فی‌ترتیب‌الشرائع** نام‌کرد، بعدازاتمام

آن بنظر خود استاد معظّم رسانید ومورد تحسین شد ودختر خود فطمه‌راکه نیز ازفقهای نسوان بوده بعقد ازدواج وی برآورد. اینك گفتند: **شرح تحفته وتزوج ابنته** نیز از تألیفات ابوبکر است: کتاب **السلطان المبین فی اصول الدین** وی بسال پانصد وهشتاد وهفتم هجرت در حلب وفات یافت ، خود او و زوجه‌اش فاطمه هردو درخارج حلب مدفون هستند .

(باب ت ازکف وغیره)

علاءالدین **احمد بن محمد** ـ سمنانی، بعنوان **علاءالدولة** مذکور شد .

علاءالدین **حسین ابن میرزا احمد** ـ وقرآتی الترجمهٔ شیرازی ، متوفّی بسال ۱۲۹۸ه ق = **غرصح** ازشعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که در تاریخ تألیف آثار عجم (که بسال ۱۳۱۳ه ق = **غش‌ی‌ج** خاتمه یافته) درقید حیات بوده وبه **همت** تخلّص مینموده واز او است غزلی که مطلع و مقطع آن این است :

زاتش عشق تو تا این دل دیوانه بسوخت هرچه جز مهر رخت بود، دراین خانه بسوخت

همت از همّت پروانه خجل شد چو دید که چسان خویش برآتش زد ومردانه بسوخت

(س ۳۶۲ عم)

علاءالدین حسین ابن میرزا رفیع الدین بعنوان **سلطان العلماء** مذکور شده است.

علاءالدین **عطاءالله بن بهاءالدین محمد** ـ بعنوان **جوینی** نگارش یافته است.

علاءالدین **علی** ـ ازعلمای قرن دهم هجری عثمانی ومؤلف کتاب **همایون نامه** بوده و درسال نهصد و پنجاهم هجرت درگذشت .

(س ۳۱۷۱ ج ۴ س)

علاءالدین **علی طوسی** ـ از مشاهیر علما و حکما میباشد که علوم عقلیّه و نقلیّه را دربلاد عجم تکمیل کرد، پس ببلاد روم رفته ودردربار سلطان وقت محترم بود، نخست ازطرف سلطان مرادخان (۸۲۴ـ۸۵۵ه) بتدریس مدرسهٔ بروسه منصوب شد و اخیراً ازطرف سلطان محمدخان فاتح (۸۵۵ـ۸۸۶ه) تدریس مدرسهٔ زیرك بدو مفوض گردید . روزی خود سلطان درموقع تدریس، حاضر حوزه شد ودرطرف

راست علاءالدین نشسته و خواهش نمودکه درس را قطع نکرده و بانجامش برساند ، علاءالدین نیز محض امتثال امر ، درس را بپایان رسانیده سلطان بی‌نهایت مسرورگردید وبا یك خلعت شاهانه‌اش مفتخر فرمود . خود سلطان بارها برای استماع درس، حاضر حوزه شده وعلاءالدین درهمهٔ آنها مشمول‌عنایات سلطانی گردیده‌است تاروزی‌علاءالدین و خواجه‌زاده را بتألیف‌کتابی درمحاکمهٔ مابین ابن‌رشد و تهافت امام غزالی بگماشت، ایشان نیز حسب‌الامر سلطانی ، هریکی‌کتابی درهمین موضوع تألیف داد، علاءالدین، کتاب خود را (که حاوی محاکمات مابین افکار حکما و تهافت‌های امام غزالی است) به **ذخر** یا **ذخیره** موسوم داشت و یا خود ذخیره ، نام همان‌کتاب بوده و ذخر ،کتابی‌است دیگر که فقط درمحاکمات مابین‌غزالی و ابن‌رشد است‌که درحیدرآبادهم طبع‌شده‌است و لکن ظاهرا ذخر یا ذخیره نام یك‌کتاب است‌که درموقع استنساخ اشتباه‌گردیده‌است. بهرحال‌کتاب خواجه‌زاده راکه دراین موضوع تألیف داده‌بوده بکتاب علاءالدین ترجیح داد ، بهمین سبب علاءالدین دلتنگ شد و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام باز ، از راه ایران بماوراءالنهر عودت نمود واز تمامی مشاغل وعلاقه‌های دنیوی منصرف وباخدمتگذاری بعضی ازمشایخ ، قدم بدایرهٔ سیر و سلوك وتصوف گذاشت تا بسال هشتصد وشصتم هجرت درسمرقند وفات یافت . بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم ، علاءالدین در مراجعت از روم بایران رفته و بسال هشتصد و هشتاد و پنج هجرت در خراسان یا در تبریز درگذشت . مخفی‌نماندکه نام‌کتاب مذکور علاءالدین بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام **ذخر** و درکشف‌الظّنون **الذخیرة فی‌المحاکمة بین‌الحکماء والغزالی** ودرمعجم‌المطبوعات**الذخیرة فی‌المحاکمة بین‌کتاب الغزالی و ابن‌رشد** است . (کف وص۳۱۸۰ ج۴س و۴۶۶ ج۵فع و۱۲۳۹مط)

علاءالدین **علی ابن ابی‌الحزم** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌نفیس** خواهدآمد .

علاءالدین **علی‌بن ابی‌الفضل‌حسن‌بن ابی‌المجد** - حلبی، مکنّی به **ابوالحسن،** از علمای امامیّه بوده و از تألیفات او است : **کتاب‌الاشارة** یا **اشارةالسبق الی معرفةالحق فی‌اصول‌الدین و فروعه‌العبادیة** که از طهارت تا آخر باب

امر بمعروف و نهی ازمنکر است . یک نسخه از همین کتاب که تاریخ کتابتش سال هفتصد وهشتم هجرت میباشد نزد شیخ اسدالله صاحب مقابس بوده‌است و این کتاب با چندکتاب دیگر بنام **جوامع‌الفقه** درایران چاپ شده است .

(ص ۹۹ ج ۲ ذریعه و سطر ۲۱ ص۱۲۸ت)

علاءالدین **علی بن خلیل** - طرابلسی حنفی ، قاضی قدس شریف ، از اکابر علمای حنفیه، کنیه‌اش **ابوالحسن**، شهرتش **ابن‌خلیل** ومؤلف کتاب **معین‌الحکام فی‌مایتردد بین‌الخصمین من‌الاحکام** میباشدکه دراصول قضاوت موافق مذهب حنفی بوده و درمصر و قاهره چاپ شده است . صاحب ترجمه در سال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت. (ص ۱۲۳۶مط)

علاءالدین **علی بن عبدالله** - بهائی دمشقی ، ادیبی فاضل و مؤلف کتاب **مطالع‌البدور فی‌منازل‌السرور** میباشد وآن مجموعه‌ایست برای اهل‌ادب، بپنجاه باب مرتب که همهٔ آنها متعلق بتزئین و تحسین مجالس ومنازل واسباب وآلات آنها است و زمان حیات وی بدست نیامد . (کشف‌الظنون)

علاءالدین **علی بن عبدالملك** - حسام‌الدین ابن قاضی‌خان، مشهور به **متقی و هندی**، ازعلمای عامهٔ قرن‌دهم هجرت ومؤلف‌کتاب **کنزالعمال فی‌سنن‌الاقوال والافعال** میباشدکه مرتب جمع‌الجوامع سیوطی ودرحیدرآباد هند چاپ شده است . علاءالدین ، بسال نهصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(کف وص۱۶۱۴مط)

علاءالدین **علی بن عمر اسود** - از علمای حنفیهٔ اواخر قرن هفتم هجری میباشدکه به **قره‌خواجه** معروف و ازتألیفات او است :

۱- **شرح مغنی** ۲- **العنایة فی‌شرح‌الوقایة** که دومجلد است ودرسال هشتصد تمام هجرت درگذشت . (ص۱۱۶ فوائدالبهیة و ۳۱۶۸ ج ۴ س)

علاءالدین **علی‌بن غانم** - از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه در فضل وکرم و مروت و سخاوت او نوادر بسیاری منقول واز او است :

لقد غبت عنا والذی غـاب محسود وانت علی ماخترت من ذاك محمـود

بسال هفتصد و سی و هفتم هجری درپنجاه و هفت سالگی درتبوك درگذشت.

(ص ۳۱۷۱ ج ۴ س)

علاءالدین **علی بن محمد بن ابراهیم** - بعنوان **خازن** نگارش یافته‌است.

علاءالدین **علی بن محمد** - سمرقندی، بعنوان **قوشچی** خواهدآمد.

علاءالدین **علی بن محمد بن علی بن عبدالله بن ملیك** - حموی المولد، حنفی المذهب، دمشقی المسکن والمدفن، فقاعی المکسب، ابن ملیك الشهرة، ادیبی است شاعر فقیه نحوی صرفی لغوی که نخست از مولد خـود حماة بدمشق رفت و بفقاع فروشی اشتغال یافت، اخیراً توبه‌کرده و حاضر درس شیخ برهان‌الدین شد، فقه حنفی را تکمیل نمود سپس هریك از عروض و صرف ونحو ولغت را نیز ازاساتید وقت اخذکرد، درشعر وکلام‌عرب نیز دستی‌توانا داشت. کتاب **النفحات الادبیة من الریاضة الحمویة** که دیوان شعر بوده ودربیروت چاپ شده ازآثار او است. بسال نهصد وهفدهم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در دمشق وفات ودر باب‌الفرادیس مدفون‌گردید.

(ص ۲۵۳ مط)

علاءالدین **علی بن محمد بن محمد** - بعنوان **مصنفك** خواهدآمد.

علاءالدین **علی بن مظفر بن ابراهیم** - یا هدیة بن عمر بن یزید **کندی** اسکندرانی **وداعی دمشقی**، ملقب به **علاءالدین**، عالمی است بارع ادیب‌شاعرمعروف وازآثار او است: **التذکرة العلائیة** درپنجاه مجلد درفنون‌مختلفه و ابن‌کثیر ازآن نقل میکند، آنرا **تذکرهٔ کندیه** و**تذکرهٔ وداعی** نیزگوینـد زیرا علی بن مظفر از قبیلهٔ‌کنده بوده و محض اینکه‌کاتب ابن وداعه بوده وداعی نیز میگفته‌اند. در روضات‌الجنات اورا در ردیف علمای عامه ذکرکـرده و از صفدی تصریح بتشیع اورا نقل‌کرده است و ظاهر بلکه صریح ذریعه نیز تشیع‌او میباشد. ازفوات‌الوفیات‌ابن‌شاکر و تذکرة‌الحفاظ ذهبی و بعضی دیگر از اجله نیز تشیع وی منقول و از اشعـار ذیل او

نیز استظهار می‌شود:

سمعت بان‌الکحـل للعین قـوة فکحلت فی‌عاشور مقلـة ناظری
لتقوی علی سح‌الدموع علی‌الذی اذا قوه دون الماء حرالبـواتر

عجبا لمن قتل‌الحسین و اهلـه جری الجـوانح یـوم عاشوراء
اعطاهم الدنیـا ابوه و جـده و علیه قـد بخلـوا بشربة ماء

درسال هفتصد و شانزدهم هجرت درگذشت.

(کف وس ۲۰۱هب و ۴۹۵ت و ۴۵ ج۴ ذریعه)

علاءالدین علی‌بن هلال- درباب‌کنی بعنوان ابن‌البواب خواهدآمد.

علاءالدین علی بن یوسف - بعنوان فناری مذکورخواهیم داشت.

علاءالدین محمدبن‌احمد- بعنوان سمرقندی - محمد نگارش دادیم.

علاءالدین محمد بن عبدالرحمن - در ذیل بعنوان علاء زاهد مذکوراست.

علاءالدین محمدبن علی بن محمد - بعنوان حصکفی نگارش یافته‌است.

علاءالدین محمد بن محمد - بخاری عطّار، از اکابر عرفا واز اعاظم‌خلفا و اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند و داماد و سجّاده‌نشین وی و ازاهل‌بخارا بود، تعلیم و تربیت و ارشادتلامذه ومریدان خواجه بیشتر بعهدهٔ وی‌موکول وسید شریف جرجانی و نظام‌الدین خاموش‌که نیز ازاکابر عرفا بوده‌اند از شاگردان او هستند. شب چهارشنبه چهارم رجب هشتصد و دویم هجرت مطابق هزار وسیصد ونود و نهم میلادی بعدازنماز عشا وفات یافت و جملهٔ: **ولی‌الله مخدوم** = ۸۰۲ و جملهٔ: **کاشف‌عرفان** = ۸۰۲ نیز مادّهٔ تاریخ وفات او است.

(ص ۴۶ ج ۵ فع و ۵۵۱ ج۱ خه)

علاءالدین میرزا محمد ابن شاه‌ابوتراب محمدعلی - حسینی‌یاحسنی، معروف به‌گلستانه، ملقّب به‌علاءالدین، از سادات‌گلستانهٔ‌ساکن‌اصفهان، عالمی است عابد زاهد محقّق مدقّق جلیل‌القدر رفیع‌المنزلة از اعاظم اتقیا و اکابر

ثقات محدّثین که اورع و ازهد اهل زمان خود بود، تمامی عمر خود را درافاده وعبادت بسر برد ، دارای اخلاق فاضله و خصال کامله و جامع علوم عقلیّه و نقلیّه بود. دومرتبه تکلیف بصدارتش نمودند لکن ازکثرت عقل و فطانت ، علاوه برمراتب زهد و ورع بی‌نهایت که داشته قبول ننمود و استنکاف کرد . هریك ازمصنّفات‌او دراثبات تبحّرعلمی و جامعیّت و اکملیت وی برهانی قاطع و شاهدی عدل وقول فصل بلاهزل میباشد:

۱- **بهجة‌الحدائق** که شرح صغیر نهج‌البلاغة بوده وتمامی‌آن‌کتاب مستطاب را از اوّل تاآخرش بطورخلاصه شرح‌کرده‌است ۲- **ترتیب مشیخة من‌لایحضره‌الفقیه** که بطرزی عجیب مرتّبش‌کرده ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجود است ۳- **حدائق‌الحقائق فی‌شرح‌کلمات‌کلام‌الله‌الناطق** که شرح‌کبیر نهج‌البلاغة و بیشتر از همه دلیل تبحّر و تفنّن مؤلف خود بود و لکن موفق باتمام آن نشده است . بفرمودهٔ ذریعه تا مقدارکمی بعداز خطبهٔ شقشقیّه درسه مجلّد تألیف یافته چنانچه مجلّد اوّلی از اوّل‌کتاب تا خطبهٔ مذکور و دویمی فقط منحصر بشرح همان خطبه بوده و سیمی نیز درحدود یکهزار ودویست بیت تا خطبهٔ : **كُنْتُم جُنْدَالْمَرْأةِ وَأَتْبَاعَ‌الْبَهِيمَةِ** میباشد، پس، ازآقا محمدعلی‌کرمانشاهی نقل‌کرده‌که بخط خودش در طهران نوشته‌که این شرح فقط همین مقدار بوده و بیشتر ازآن نمیباشد. دونسخه از همین شرح‌که هریکی‌مشتمل بریك قسمت ازآن‌کتاب میباشد بشمارهٔ ۳۳۴۲ و ۳۳۴۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ونیز بفرمودهٔ ذریعه ،آنچه درکتابخانهٔ مذکور موجود میباشد جلد ثانی این‌کتاب است ۴- **روضة‌الشهداء و شرح‌الاسماء‌الحسنی** ۵- **منهج‌الیقین** وآن شرح رساله‌ایست‌که حضرت صادق ع برای اصحاب‌خویش‌نوشته وبمداومت ونظرکردن و عمل‌کردن بآن امر فرموده و ایشان نیزآنرا نوشته ودر نمازگاهی‌که درخانه داشته‌اند گذاشته و بعداز نماز نظر برآن مینمودند . این‌کتاب علاءالدین ، شبیه‌کتاب‌عین‌الحیاة آیزنه‌اش علاّمهٔ مجلسی است‌که حاوی شرح وصایای حضرت پیغمبر ص باابوذر میباشد و رسالهٔ‌مرقوم‌درمجلّدهفدهم‌بحارالانوارمذکور و اوّلش‌این‌است: **بِسْمِ‌اللهِ‌الرَّحْمٰنِ‌الرَّحِيمِ**

أمّا بعدُ فاسئلوا الله ربّكم العافية وعليكم بالدّعة والوقار والسّكينة وعليكم بالحياء والتنزه عمّا تنزّه عنه الصّالحون قبلكم وعليكم بمجاملة أهل الباطل الخ . وفات علاءالدين در بیست و هفتم شوال یکهزار و یکصد تمام هجرت واقع گردیده ولکن بنا بنقل معتمد ، شیخ علی حزین (متولّد سال ۱۱۰۳ه ق = غقج) گوید که در صغر خود علاءالدین گلستانه را دیدم و با پدرم یگانگی داشته اینك قول دیگر در تاریخ وفات علاءالدین راکه هزار و صد و دهم هجرت بوده است تأیید مینماید .

(ص ۴۳۶ ج ۲ نی و ۲۰۱ هب و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

علاء زاهد **محمد بن عبدالرحمن** - بخاری ، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **علاء زاهد** ، از اکابر علمای حنفیّه ومؤلف تفسیر بزرگی است که به تفسیر علائی معروفست و درسال پانصد و چهل و ششم هجری درگذشت .

(کف وص ۱۷۵ فوائدالبهیة)

علائی **خلیل بن کیکلدی** - حافظ شافعی اشعری، ملقّب به **صلاح الدین**، از اکابر فقهای شافعیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه‌مفسّرمتکلّم ادیب شاعر و درعهد خود درعلم حدیث متفرّد بوده و ازتألیفات او است:

۱- **الاشباه‌النظائر** ۲- **تنقیح‌الفهوم فی‌صیغ‌العموم** ۳- **کتاب‌المدلسین** ۴- **کتاب المراسیل** . درسال هفتصد و شصت و یکم هجرت درگذشت .

(کف و ص ۱۰۴ ج ۶ طبقات‌الشافعیة)

علاف در اصطلاح رجالی لقب اسحق بن وهب و یحیی بن زکریّا و جمعی دیگر است.

علاف **محمد بن هذیل** - در باب کنی بعنوان **ابوالهذیل** خواهدآمد.

علامه[1]

علامه **ابراهیم بن محمد** - بعنوان **قیسی** خواهدآمد.

۱- **علامه** - بمناسبت معنی لغوی مشهوری آن، تحقیقاً یا تنزیلا وصف جمعی از اکابر*

علامه	**ابن‌الاثیر**- مبارك بن ابی‌الکرم جزری بهمین عنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد .
علامه	**ابن‌جماعة**- شافعی ، محمد بن ابی‌بکر در باب کنی بهمین عنوان **ابن‌جماعة** خواهدآمد .
علامه	**ابن‌حاجب**- عثمان بن‌عمر ، در باب کنی بعنوان **ابن‌حاجب** خواهدآمد.
علامه	**ابن هشام - عبدالله بن یوسف** } هردو در باب کنی بهمین عنوان
علامه	**ابن هشام - محمد بن یحیی** } **ابن هشام** مذکور خواهدشد.
علامه	**احمد بن حسین** - بعنوان **بدیع‌الزمان** همدانی نگارش یافته‌است.
علامه	**احمدبن عمر**- بعنوان **مزجد** خواهدآمد.
علامه	**بحرانی** - سیدهاشم بن‌سلیمان، بعنوان **بحرانی** نگارش یافته‌است.
علامه	**بحرالعلوم** - سید محمد مهدی بهمین عنوان بحرالعلوم نگارش یافته است .
علامهٔ بحرین	سیدهاشم بن سلیمان ، بعنوان **بحرانی** نگاشته‌آمد .
علامة‌البشر	محمد بن محمد بن حسن بعنوان **خواجه نصیر طوسی** مذکور شده است .
علامهٔ بهبهانی	مولی محمدباقر محمد اکمل که بعنوان **آقا** مذکور افتاده است.

*اهل علم و ارباب فضل وهنر میباشد، لکن دراصطلاح متأخرین‌امامیه، درصورت‌اطلاق ونبودن قرینه و هم‌چنین درصورت مقیدکردن به حلی، منصرف به‌یگانهٔ دهر، حسن بن یوسف بن‌علی‌بن مطهر میباشدکه شرح حال او بعنوان علامهٔ حلی مذکور میباشد . پرواضح است‌که اینگونه اصطلاحات ، با اختلاف اشخاص و زمان و مکان تغییرپذیر است ، ماهم چندی از اکابر راکه درکتب تراجم و سیر، بالخصوص بهمین وصف (علامه) متصف شده‌اند تذکر میدهیم و ازآنروکه اغلب متصفین بهمین وصف علامه ، بضمیمهٔ قید محل و مکان و بلده یا قیود دیگر معروف هستند لذا درمقام ترتیب ، محض تسهیل امر بارباب رجوع ، علاوه برترتیب اسامی ، ترتیب‌آن قیود انضمامی را نیز رعایت مینماید .

علامهٔ توبلی همان علامهٔ بحرین فوق است .

علامهٔ ثانی همان علامهٔ بهبهانی فوق است .

علامهٔ جزری همان علامه ابن الاثیر مذکور فوق است .

علامه چلبی بیگ پسر میرزاعلی بیگ ، معروف بعلامه ، از اهالی تبریز بود ، در ایام جوانی برای تحصیل بشیراز رفت ، مدتی در حوزهٔ درس ملامیرزاجان آتی الترجمة (متوفی بسال ۹۹۴ه یا ۹۹۸ه ق - **ظصد یا ظصح**) حاضر شد، عاقبت بجهت تهمت شرب خمر بقزوین و بعداً بواسطهٔ شهرت وصیت کمالاتی که داشته بهندوستان رفته ودر دربار ملوك هند تقرب یافت ودراثر سوء سریره ،کتابی در ردّ انبیا نوشت ، درنتیجهٔ این کردار ناشایست خود ، بمرض آکله مبتلا و بدنش سوراخ سوراخ شده و عازم مقرّ خودگردید . چلبی بیگ ، بشعرگفتن نیز رغبت داشته ودر اوائل **شیدا** ودر اواخر **فارغ** تخلّص میکرده واز او است :

خدا درسینهٔ من آه سوزان را نگه‌دارد   زآسیبش دل بیرحم جانان را نگه‌دارد
منادی میکند امروز زنّار سر زلفش   که بی‌ایمان بمیرد هرکه‌ایمانرا نگه‌دارد

سال وفات او بدست نیامد. پدرش میرزاعلی بیگ درزمان شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق) کلانتر تبریز بود، عاقبت او نیز دلگیر شده وبهندوستان رفت ، درقندهار خدمت بهرام میرزا برادر شاه تهماسب مانده و بخدمتی مفتخر گردید .

(ص ۱۵۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

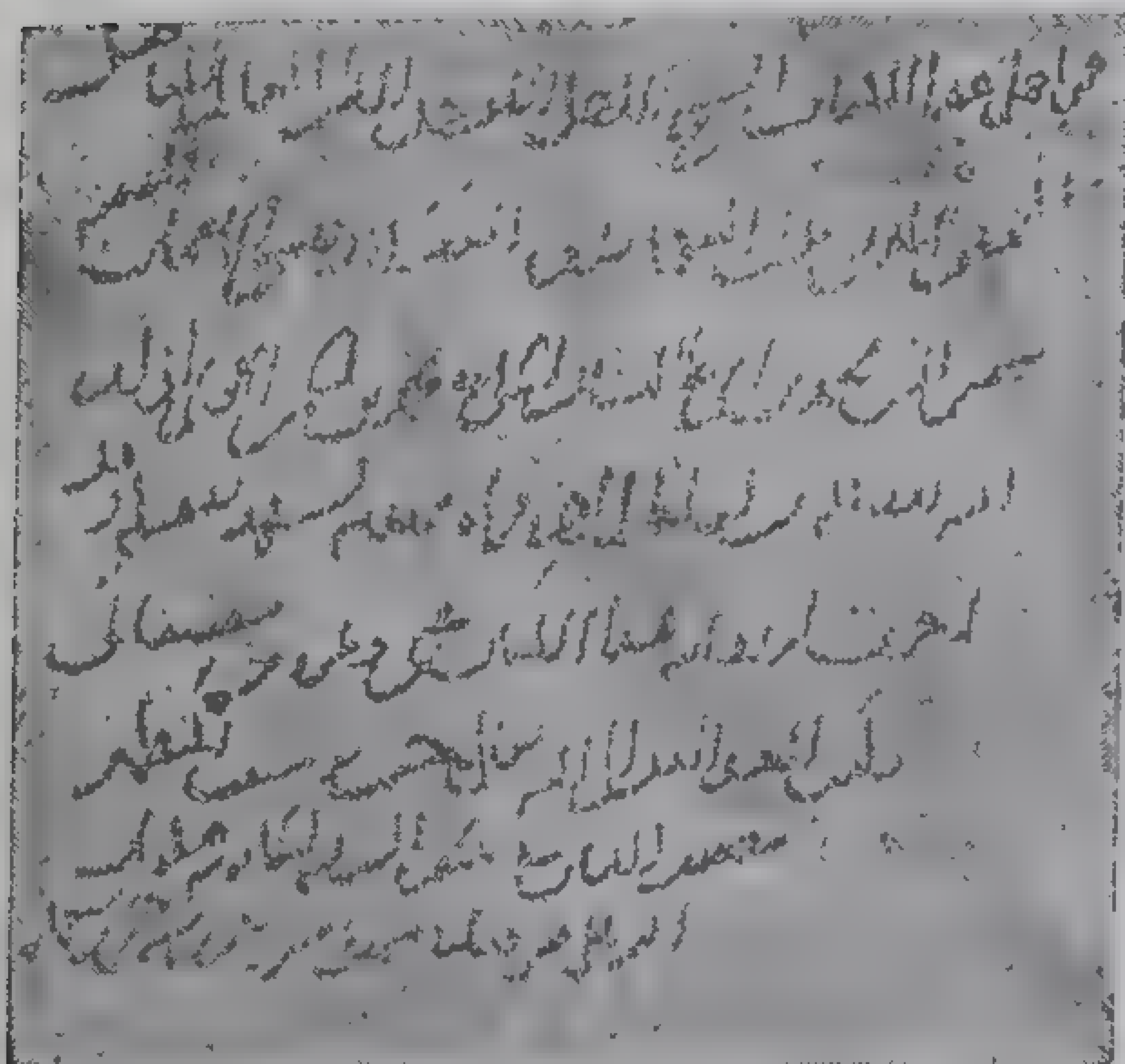
علامهٔ حائری **حاج شیخ عبدالکریم** - بعنوان **آیة‌الله** نگارش یافته است .

علامه **حسن بن یوسف** - در ذیل بعنوان **علامهٔ حلی** مذکور است .

علامهٔ حصیری **محمودبن احمد** - بهمین عنوان **حصیری** مذکور شده است.

علامهٔ حلی **حسن بن سدیدالدین** - یوسف بن زین‌الدین علی بن مطهّر حلّی، مکنّی به **ابومنصور** و **ابن‌المطهر**، ملقّب به **آیة‌الله** و **جمال‌الدین**

و فاضل، معروف به **علامه**، بلکه در کلمات بعضی از اجلّه موصوف به **علامة الدهر**، از علمای ربّانی امامیّه ، رئیس علماء الشیعة و قائد الفرقة المحقّة ، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول ، حامی بیضهٔ دین مبین وماحی آثار ملحدین، جلالت وی مسلّم مخالف و موافق و بر سابق ولاحق فائق، در تمامی مراتب علمیّهٔ عقلیّه و نقلیّه شهرهٔ آفاق وعلاّمهٔ علی الاطلاق ودر مراتب زهد و ورع و تقوی طاق ، بالجملة آن عالم ربّانی فقیه اصولی محدّث رجالی ادیب ریاضی حکیم متکلّم مفسّر ماهر، ازهد و اورع مردم ، محاسن آداب او خارج ازحدّ احصا ، زبان در تقریر مراتب عالیه‌اش ناتوان وقلم در تحریر مناقب سامیه‌اش در درد و الم ومقالات همچنانی وافی برعشر اعشار مقامات وی نمیباشد .

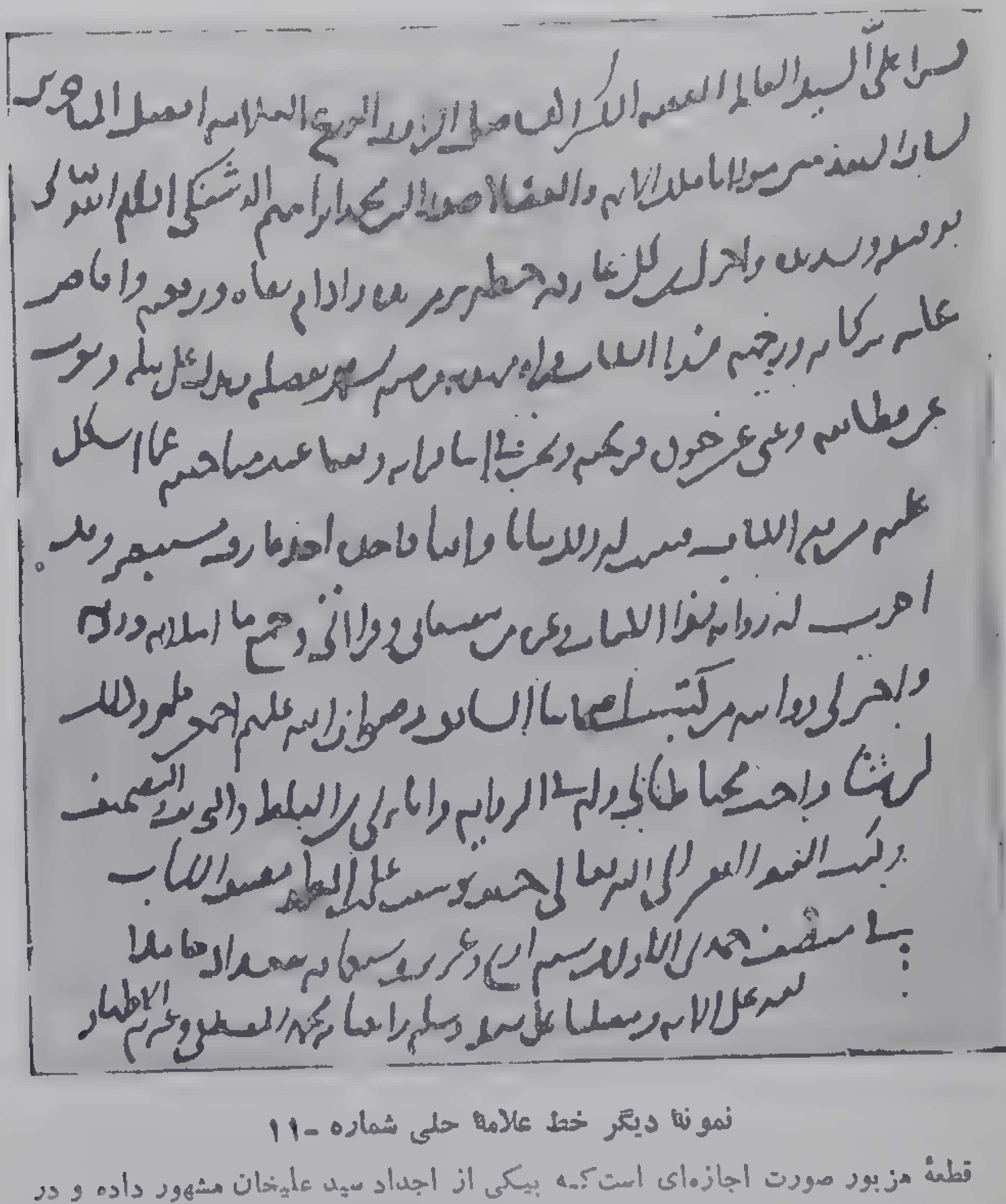


نمونهٔ خط علامهٔ حلی که بموجب جلد چهارم فهرست کتابخانهٔ رضویه، در پشت صفحهٔ اول کتاب نهج المسترشدین شماره ۱۰۶۵ حکمت خطی آن کتابخانهٔ مبارکه نوشته و صورت خط این است : قرأ علی **هذا الکتاب الشیخ الاجل الاوحد الکبیر العالم الفاضل المحقق المدقق ملک العلماء بلغة الفضلاء رئیس الاصحاب الفقیه شمس الدین محمد ابن ابیطالب ابن الحاج محمد ابن الحسن الآوی ادام الله افضاله من اوله الی آخره قرائة مهذبة یشهد بفضله وقد اجزت له روایة هذا الکتاب عنی وغیره من مصنفاتی وکتب العبد الفقیر الی الله تعالی حسن بن یوسف بن المطهر مصنف الکتاب فی الحضرة الشریفة الحائریة صلوات الله علی مشرفها فی مستهل شهر رجب من سنة خمس و سبعمأة حامداً مصلیا -۱۰**

در نقد الرّجال ، بعد از آنکه اورا بشیخ الطّائفة بودن وکثرت تصنیف و تحقیق و تدقیق و ریاست علمیّهٔ معقولی ومنقولی امامیّه ستوده گوید : بخاطرم میرسدکه بوصف او نپردازم زیراکه کتاب من گنجایش علوم و فضائل و محامد و تصانیف اورا نداشته و مقام او از هرچه گویند بالاتر است اینك ما نیز از این رشته و ذکر فضائل علمیّه و عملیّهٔ علاّمه صرفنظر کرده وبذکر یك قضیهٔ

او که با شاه خدابنده وقوع یافته و حاوی یک خدمت اساسی مذهبی میباشد میپردازد:

از شرح من لایحضره الفقیه ملا محمد تقی مجلسی نقل است که روزی سلطان الجایتو محمد مغولی، ملقب به شاه خدابنده از روی غضب، بزن خود که بسیار طرف میلش بوده گفت: انت طالق ثلثاً که سه طلاقه بوده و دیگر رجوع بعقد، امکان‌پذیر نشود و انفصال کلی حاصل آید و بالمرّه قطع رابطهٔ زناشوئی گردد لکن بعدازآن پشیمان شد،



نمونهٔ دیگر خط علامهٔ حلی شماره ـ۱۱

قطعهٔ مزبور صورت اجازه‌ای است که بیکی از اجداد سید علیخان مشهور داده و در ظهر صفحهٔ اول کتاب قواعدالاحکام تألیف خود علامه نوشته شده و در کتابخانه شخصی دانشمند محترم جناب آقای فخرالدین نصیری دامت افاضاته میباشد.

تمامی علمای مذاهب اربعه را جمع کرد ، درحکم شرعی طلاق آن جوری خواستارفتوی دینی گردید ، همه‌شان متفقاً بوقوع سه طلاق وعدم امکان رجوع زوجیّت بدون محلّل، حکم نموده و فتوای قطعی دادند . یکی از وزراگفت ، درشهر حلّه عالمی است که این طلاق را باطل میداند پس نامه‌ای بحضرت علاّمه نوشته وکسی را باحضار وی برگماشت. حکمای حاضر دربار گفتندکه سلطان را سزاوار نباشدکه از پی مردی رافضی خفیف‌العقل باطل‌المذهب،کسی از بستگان خود را بگمارد سلطان گفت تا حاضر باشد و ببینم که چه خواهد شد . شاه ، بعداز ورود علاّمه ، انجمنی از علمای مذاهب اربعه تشکیل داد علاّمه نیز درآن انجمن حاضر شد ودرموقع ورود ،کفش‌ها را در بغل کرده وبعداز سلام نزد خود سلطان که خالی بود نشست. حاضرین تحمّل نکرده وبعرض سلطان رسانیدند این است که گفتیم رافضی‌ها ضعیف‌العقل هستند . سلطان گفت سبب آن را از خودش استفسارکنید پس بعلاّمه گفتند چرا بسلطان سجده نکرده و ترك ادب نمودی ؟ گفت که حضرت رسول‌الله ص سلطان‌السلاطین بود، بازهم مردم سلامش میدادند ودرآیهٔ شریفه‌هم هست: **فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِاللهِ مُبَارَكَةً** و علاوه در میان ما و شما خلافی نیست در اینکه سجده مخصوص ذات اقدس الهی بوده وبجز خدایتعالی سجده‌کردن روا نباشد . گفتند چرا نزد سلطان نشستی وحریم نگذاشتی که لازمهٔ ادب و حفظ مقام سلطانی است علاّمه گفت : چون غیرازآنجا ، جای خالی دیگری نبوده و حدیث نبوی است که درحین ورود مجلس هرجاکه خالی شد بنشین . گفتند مگر نعلین چه‌ارزشی داشت که آنرا بمجلس سلطان‌آوردی و این‌کار زشت‌مناسب هیچ عاقلی نمیباشدگفت ترسیدم که حنفی مذهب‌کفش مرا بدزدد چنانچه رئیس ایشان کفش‌حضرت رسول‌الله‌ص را دزدید، حنفی‌ها معترض‌شدندکه‌ابوحنیفه در زمان‌آنحضرت وجود نداشته و مدتها بعداز وفات‌آن‌حضرت تولد یافته است ، علاّمه‌گفت فراموشم شد گویا دزدکفش‌آن‌حضرت ، شافعی بوده پس شافعی‌مذهب‌ها بهمان روش اعتراض‌کردند ، علاّمه باز بنسیان خود اعتراف‌آورده و فرمودکه شایدآن دزد ، مالك بوده پس مالکی

مذهب‌ها بهمان روش مذکورجواب دادند وعلاّمه گفت شاید دزدکفش آن‌حضرت، احمد بن حنبل بوده وحنبلی‌ها نیز بشرح مذکور جواب دادند. علاّمه رو بسلطان کرد و گفت حالا مکشوف گردیدکه هیچیک از رؤسای مذاهب اربعه درعهد حضرت رسالت ص و در زمان اصحاب باجلالت، وجود نداشته و آراء و اقوال ایشان فقط رأی و نظر و اختراعی خودشان است و اتباع ایشان نیز از مجتهدین خود همین چهار تن را گزیده و اجتهاد غیرایشان را اگرچه اعلم و افضل از ایشان باشد روا ندانند. اما فرقهٔ شیعه، تابع حضرت امیرالمؤمنین ع میباشندکه وصی و برادر آن‌حضرت بوده و بمنزلهٔ نفس و جان وی میباشد، پس شروع باصل مطلب و قضیهٔ طلاق زن سلطان شدند، علاّمه پرسیدکه آیا این طلاق با حضور عدلین وقوع یافته است یا نه؟ سلطان گفت در تنهائی واقع شده، علاّمه گفت پس این طلاق محکوم ببطلان بوده و همان زن مطلقه در زوجیّت سلطان باقی است. بعداز این همه، پاره‌ای مذاکرات دینی مطرح مذاکره شد، همه‌شان ملزم شدند و درجواب علاّمه درماندند.

از لطائف مناظرات آن مجلس آنکه: علاّمه، بعدازخاتمه یافتن مناظرهٔ مذکور در فوق، خطبهٔ فصیح و بلیغی مشتمل برحمد وصلوات پیغمبر خدا و ائمهٔ هدی خواند، سیّد موصلی که از جملهٔ محکومین درمناظره بوده از در اعتراض درآمد و گفت دلیل برصلوات غیر انبیا چیست؟ علاّمه فورا این آیه را تلاوت نمود. **اَلَّذِینَ اِذا اَصابَتْهُمْ مُصیبَةٌ قالُوا اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ اُولٰئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ** موصلی، از راه عناد، مناقشهٔ موضوعی کرده و گفت چه مصیبت بدیشان رسیده که بسبب آن مستوجب صلوات باشند؟ علاّمه فرمود مصیبتی بالاتر از این چه باشدکه از نسل ایشان فرزندی ناخلف مانند تو بوجود آیدکه دشمنان لایق لعنت ایشان را، برایشان ترجیح دهد پس حاضرین خندیده و از آن بدیهه‌گوئی علامه درشگفت ماندند. یکی از شعراءگوید:

اذاالعلوی تـابع ناصبیـا ‌‌‌ ‌ ‌ بمذهبه فما هـو من ابیه

وکان‌الکلب خیر امنه حقا　　　　لان‌الکلب طبع ابیــه فیه

« شیر را بچه همی‌ماند بدو » « تو ، بپیغمبر چه میمانی بگو » علامه کتاب **کشف‌الحق و نهج‌الصدق** را درهمین مناظرهٔ سید موصلی نگارش داده است باری سلطان شاه خدابنده بعد از جریانات مذکور مذهب تشیّع را قبول‌کرد و باطراف بلاد فرمان دادکه بنام دوازده امام معصوم ع خطبه خوانده و سکّه زده و اسامی مقدّسهٔ ایشان را در اطراف مساجد و مشاهد ثبت نمایند ، علامه نیز **کتاب‌الفین** وکتاب **منهاج‌الکرامةفی‌الامامة** را بنام نامی‌آن شاه سعادت اکتناه تألیف داد، درتشیید اساس مذهب‌اثنی‌عشری همه‌گونه‌مساعی جمیله بکار برده و اصلاً فروگذاری نکرد ، درنزد شاه تقرّب بی‌نهایت داشت ، برقاضی بیضاوی و قاضی ایجی و محمد بن محمود‌آملی صاحب نفایس‌الفنون و دیگر مقرّبین دربار تفوق یافت بحدی‌که شاه سفراً و حضراً بمفارقت وی راضی نمیشد و امر ملوکانه صادرگردیدکه برای‌علامه وطلابی که‌حاضرحوزهٔدرس وی‌میشدندمدرسه‌ای‌سیّارکه‌دارای چندین مدرّس و حجره‌های‌کرباسی بوده ترتیب دادندکه همواره با اردوی همایونی‌نقل میگردید و درهرمنزل نصب و مجلس تدریس منعقد میشد و درآخر بعضی‌از‌کتب‌علامه نیز قید شده‌که از تألیف‌آن درشهرکرمانشاه درمدرسهٔ سیّاره فراغت یافته این است‌که در زمان شاه خدابنده علم و فضل و ارباب‌کمال را رواجی دیگر بـوده است . از بعض تواریخ عامّه نیز نقل است‌که از وقایع سال هفتصد وهفتم هجرت اظهار و اعلان‌تشیّع شاه خدابنده میباشدکه باضلال ابن‌المطهّر، شعار تشیّع را اعلان و انتشار داده‌است.

میتوان‌گفت‌که اگر منقبت وخدمت دینی علامه منحصر بهمین قضیه میبود بازهم درجلالت و مفاخرت او بردیـگران‌کافی بوده و اصلاً حاجتی بمزیـّت وفضیلت دیـگری نمیشد تا چه‌رسد بسائر خدمات لسانی وقلمی وآن‌همه مصنفّات فوق‌التصور اوکه غالباً در هرعلمی ازمنقول ومعقول وکلام وحکمت و ریاضی وغیرها چندین‌کتاب‌که هریکی دارای مزیـّتی خاص میباشد در صفحهٔ روزگار بیادگارگذاشته است. درمجمع‌البحرین از بعض فضلا نقل‌کرده‌کـه بخط خود علامه ، پانصد نسخه از مصنـّفاتش را دیده غیراز

نسخه‌هائی که با خط دیگران بوده است واز بعض دیگر نقل شده که تنها مصنّفات‌فقهیّهٔ علامه که دسترس میباشد بیشتر از پانزده کتاب و اصولیّه‌اش درحدود ده کتاب و دیگر مصنّفات کلام و حکمت و فنون دیگر نیز بهمین نسبت بوده و بنوشتهٔ بعضی ، مصنّفات علامه قریب بهزارمجلّداست وگویند (والعهدة علیهم) تمامی مصنفّات اورا بایّام‌عمرش از مهد تا لحد تقسیم کرده‌اند و نصیب هرروزی یکجزوه ویا موافق آنچه ازشرح‌اربعین ابن‌خاتون نقل شده نصیب هرروزی هزار بیت گردیده است . خود علاّمه درخطبهٔ کتاب منتهی گویدکه پیش از بیست و شش سالگی از مصنّفات کلام و حکمت فراغت یافته و بتحریر فقه پرداخته است وماهم از صحت و عدم صحت تقسیمات مذکوره که شایدخالی از اغراق نباشد صرف‌نظر کرده و بطور اجمال گوئیم کثرت و دقّت و متانت و تنوع آنها محسوس و مشاهد و ابتکار و بی‌سابقه بودن اکثرآنها نیز منظور نظر عموم و بهیچوجه جای شبهه و انکار نیست وتصنیف آنها سراپا دارای تحقیقات نظریهٔ عمیقه ودقیقهٔ‌علمیّهٔ نقلیّه و عقلیّه و ادبیّه و ریاضیّه ویا خود نتیجهٔ اجتهادات و استنباطات فکریّه (که تا چه اندازه مایهٔ عمری وعلمی را لازم دارد) میباشند بحکم این‌وسائل معمولهٔ‌متداوله بدون تاییدات غیبی صورت امکانی ندارد . **جزاهُ اللّهُ عَنِ الإِسْلامِ وَ أهْلِهِ وَعَنِ العُلَماءِ الدّینیّة خیرَالجزاءِ .**

مصنّفات‌علامه محض تحقیق ونظر بوده و اصلاً قابل مساعدت دیگران نمیباشند چنانچه بعض تألیفات دایر برادعیّه واخبار و تواریخ وسیر است بالفرض همینکه رشتهٔ قلم‌مؤلف دراین گونه تألیفات‌متنوعه باستحباب دعای کمیل درشب‌جمعه ویادعای‌ابوحمزه درسحر لیالی رمضان ویا بنقل‌حدیث مفصل طولانی ویا بذکر فلان‌قضیهٔ‌تاریخی درتألیف خود (و مانند اینها) رسیده ممکن است که نقل و ثبت‌آن دعا وآن حدیث وآن قضیهٔ تاریخی را بعهدهٔ شخص امین دیگری محول بداردکه آنها را از روی مدارك موجوده نقل به مؤلّفهٔ‌آن مؤلف نماید و نظائر اینها بسیار است و لکن اکثر مصنّفات علامه (اگر یکسر هم نباشد) نتیجهٔ فکر و نظر و استدلالات منطقی و استنباطات و اجتهادات

فکری بوده و باکمك و معاون نمیباشد و باید با قلم شریف خودش انجام یابد : **ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ** دراینجا بعضی‌ازآنهارا باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید :

۱- الابحاث المفیدة فی تحصیل العقیدة ۲- ابطال الجبر ۳- اثبات الرجعة ۴- اجوبة المسائل المهنائیة الاولی که جواب سؤالات سید مهنا بن سنان‌بن عبدالوهاب‌جعفری حسینی‌مدنی عبدلی است **۵- اجوبة المسائل المهنائیة الثانیة** که بازهم‌جواب‌سؤالات دویمی سید مهنای مذکور است **۶- الادعیة الفاخرة المأثورة عن العترة الطاهرة ۷- الاربعون مسئلة فی اصول الدین ۸- ارشاد الاذهان الی احکام الایمان** که تمامی ابواب فقهیّه را بترتیبی‌خوب حاوی وباآن اختصار ، (که باندازهٔ معالم‌الاصول معروف است) بتصریح بعضی از اجلّه ، دارای‌پانزده هزارمسئله بوده ونسخهٔ خطّی‌آن شایع وبسیار و دراغلب‌کتابخانه‌های عمومی وخصوصی موجود و شروح بسیاری ازعلمای نامی برآن نوشته‌اند وازآن‌جمله سی وهشت شرح را در ذریعه مذکور داشته‌است **۹- استقصاء الاعتبار فی تحریر معانی الاخبار** و خود علامه در خلاصة‌الاقوال خودگوید‌که این‌کتاب استقصاء بی‌مانند و بی‌سابقه میباشد ودرآن هرخبری راکه بنظرشریفش‌رسیده نقل‌کرده وصحت وضعف سند وکیفیت دلالت‌آنها ومطالب‌ادبیه ومسائل‌اصولیهٔ متعلقه‌بآنها واحکام‌شرعیهٔ مستنبطه‌ازآنهارا بالتمام‌بقیدتحریر وتحقیق‌آورده‌است **۱۰- استقصاء البحث والنظر فی مسائل القضاء والقدر** چنانچه خودش در خلاصه فرموده ویا **استقصاء النظر فی القضاء والقدر** چنانچه دربعضی‌ازکتب تراجم‌است وآنرا درجواب سئوال شاه خدابنده‌تألیف داده‌که از دلیل فاعل مختار بودن انسان و مجبور نبودن او در افعال خود استفسارکرده بود **۱۱- استقصاء النظر** که همان استقصاء‌البحث مذکور فوق است **۱۲- الاسرار** درامامت‌چنانچه بعضی‌گفته‌اند **۱۳- الاسرار الخفیة فی العلوم العقلیة من الحکمیة والکلامیة والمنطقیة** که اصل نسخهٔ‌آن درخزانهٔ غرویه با خط شریف خود علامه موجود وبنظرشریف صاحب ذریعه رسیده‌است **۱۴- الاشارات الی معانی الامارات** رجوع‌بفقرهٔ‌بعدی‌نمایند **۱۵- الاشارات الی معنی الاشارات** یا خود **الاشارات الی معانی الامارات** که در ذریعه عبارت دویمی را بشمس‌الدین محمد بن علی بن خاتون نسبت داده و اولی را نیز باکثر نسخ خلاصهٔ خود علامه منسوب داشته وبهرحال این کتاب شرح اشارات و تنبیهات ابوعلی سینا است وآن غیراز دوشرح دیگر اشارات ابوعلی است که در ذیل بنام ایضاح‌المعضلات و بسط‌الاشارات مذکور هستند **۱۶- الفین** یاکتاب **الالفین ، الفارق بین الصدق والمین** که‌آن را بیك مقدمه و دومقاله ویك خاتمه مرتب داشته است ؛ در مقالهٔ اولی هزار دلیل بامامت حضرت‌امیرالمؤمنین ع اقامه‌کرده ، درمقالهٔ دویمی نیز هزاردلیل

در ابطال شبهات مخالفین نگارش داده و درایران چاپ شده است ، لکن از هزار دویمی فقط نیست وجهه دلیلی مذکور میباشد وگویا بقیهٔ کتاب دستخوش حوادث گردیده است **۱۷- انوار الملکوت فی‌شرح الیاقوت** که شرح کتاب یاقوت ابو اسحق ابراهیم نوبختی از قدمای متکلمین امامیه‌ودر کلام‌است **۱۸- ایضاح‌الاشتباه‌فی‌ضبط تراجم‌الرجال** چنانچه‌درذریعه‌میباشد ویافی‌**ضبط الفاظ اسامی‌الرجال** چنانچه در روضات‌است **۱۹- ایضاح‌التلبیس من‌کلام‌الرئیس و بیان‌سهوه والرد علیه** چنانچه در خلاصه گفته ویا **کشف‌التلبیس و بیان سبرةالرئیس** چنانچه از محمد بن خاتون نقل شده و بهرحال این‌کتاب در رد و اعتراضات وارده برشیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا است **۲۰- ایضاح‌السبل فی‌شرح منتهی‌السؤال والامل** دراصول فقه ونام اصلی‌آن **غایةالوصول الی علم‌الاصول است ۲۱- ایضاح مخالفةالسنة** درتفسیر و حاوی رد دینی مطالبی است که مخالف کتاب وسنت‌نبویه‌هستند **۲۲- ایضاح‌المعضلات من‌شرح‌الاشارات** که‌شرح‌شرح اشارات‌خواجه‌نصیر طوسی است **۲۳- ایضاح‌المقاصد من حکمة عین‌القواعد** که شرح حکمةالعین کاتبی قزوینی‌است **۲۴- بسط‌الاشارات** وآن شرح اشارات و تنبیهات ابوعلی سینا و غیراز ایضاح‌المعضلات فوق و غیرازشرح دیگراشارات‌است که بنام الاشارات الی‌معنی‌الاشارات مذکورشد وشاید مرادشیخ‌بهائی از اشارات علامه که بخط خودش درپیش او بوده است همین‌کتاب بسط‌الاشارات باشد **۲۵- بسط الکافیة** که مختصر شرح الکافیه درنحو است **۲۶- تبصرةالمتعلمین فی‌احکام الدین** که بارها در ایران‌چاپ وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند و **این نگارنده** نیز شرح مزجی مختصری دردوجلد برآن‌نوشته وجلد اولی این‌شرح درتبریز چاپ شده است **۲۷- تحریرالاحکام‌الشرعیةفی‌مذهب الامامیة** که تمام ابواب فقه را بدون استدلال حاوی و درکثرت فروع و جزئیات مسائل بی‌سابقه بوده و بتصدیق بعضی از اهل فن دارای چهل هزار مسئله میباشد **۲۸- تحصیل الملخص ۲۹- التحفة** درهیئت **۳۰- تذکرةالفقهاء** در فقه استدلالی امامیه و مذاهب متداولهٔ عامه که اکثر ابواب فقهیه را حاوی است ، درایران در دوجلدبزرگ‌چاپ‌شده وبه **تذکرهٔ علامه** معروف است **۳۱- تسبیل‌الاذهان الی احکام‌الایمان** درفقه ویك مجلد است **۳۲- تسلیك الافهام فی‌معرفةالاحکام ۳۳- تسلیك‌النفس الی حظیرةالقدس** درنکات ودقائق‌علم‌کلام **۳۴- التعلیم التام فی‌الحکمة والکلام** چنانچه در روضات‌گفته و چندین مجلد است **۳۵- التعلیم الثانی** که چندین مجلد بوده وبقول ذریعه ظاهرآن‌است که‌آن، غیراز کتاب مقاومات‌او است که حاوی‌مباحثه با تمامی حکما است **۳۶- تلخیص‌الاحکام** چنانچه بعضی‌گفته‌اند لکن ظاهرآن است‌که همان تلخیص‌المرام مذکور در ذیل است **۳۷- تلخیص‌الکشاف** که تفسیر قرآن مجید میباشد و موافق ذریعه ظاهرآن است‌که‌آن ، غیراز سر وجیز و قول وجیز و نهج ایمان است‌که تفسیرهای علامه هستند و شاید یکی ازآنها است. **۳۸- تلخیص‌المرام فی‌معرفةالاحکام وقواعدالفقه ومسائله الدقیقة علی سبیل‌الاختصار**، دونسخه ازآن درخزانهٔ رضویه موجود است وغایةالاحکام فی‌تصحیح تلخیص‌المرام هم شرح خود علامه بهمین‌کتاب تلخیص است **۳۹- التناسب بین‌الفرق الاشعریة**

والسوفسطائية ۴۰- تنقیح‌الابحاث فی‌العلوم‌الثلاثة یعنی منطق وطبیعی و الهی ۴۱- تنقیح القواعد یا تنقیح قواعدالدین‌المأخوذة من‌آل‌یس ۴۲- تهذیب‌الاصول که نام‌اصلی‌آن‌تهذیب طریق‌الوصول الی علم‌الاصول است وگاهی‌آنرا تخفیف داده تهذیب‌الوصول الی علم‌الاصول گفته و دیگر تخفیفش داده و تهذیب‌الاصول نامند ۴۳- تهذیب طریق‌الوصول که مذکور شد ۴۴- تهذیب‌النفس فی‌معرفة المذاهب الخمس ۴۵- تهذیب الوصول که در عنوان تهذیب الاصول اشاره شد ۴۶- التیسیرالوجیز فی‌تفسیرکتاب‌الله‌العزیز چنانچه ازبعض‌نسخ خلاصهٔ‌خود علامه نقل‌گردیده و ازبعضی نسخ دیگرآن ، نام این‌کتاب السرالوجیز و ازبعضی دیگر القول الوجیز نقل شده است ۴۷- جامع‌الاخبار و دربعضی مواضع، مجامع‌الاخبار نوشته شده و در ذریعه‌گوید ظاهرآن است‌که تصحیف همین جامع‌الاخبار است ۴۸- الجبر والاختیار و ظاهراً غیراز ابطال‌الجبر مذکور فوق است ۴۹- جواب‌السؤال عن حکمةالنسخ فی‌الاحکام الالهیة که درجواب سؤال شاه‌خدابنده تألیف داده ونامش وجیزه‌است ۵۰- جوابات‌المسائل‌المهنائیة که دوفقره‌بوده وبعنوان‌اجوبه‌المسائل‌مذکورشدند ۵۱- جواهرالمطالب‌فی‌فضائل‌امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب ع ۵۲- الجوهرالنضید فی‌شرح منطق‌التجرید ۵۳- حاشیهٔ تلخیص‌الاحکام مذکور فوق‌که خود تلخیص و حاشیهٔ‌آن هردو درنزد صاحب معالم بوده و درمسئلهٔ جواز طهارت با آب مضاف ازآنها نقل میکند ۵۴- حل‌المشکلات من‌کتاب‌التلویحات که شرح‌کتاب تلویحات شیخ شهاب‌الدین سهروردی است ۵۵- خلاصةالاقوال فی‌علم (معرفة حال) الرجال ۵۶- خلق الاعمال ۵۷- الدر المکنون فی‌علم القانون فی‌المنطق ۵۸- الدر والمرجان فی‌الاحادیث الصحاح والحسان ۵۹- الدلائل والبرهان فی‌تصحیح‌الحضرةالغرویة ۶۰- الرسالةالسعدیة ۶۱- السرالوجیز فی‌تفسیرکتاب‌الله‌العزیز که بنام تیسیر مذکورشد ۶۲- شرح ارشادالاذهان خود علامه ۶۳- شرح‌الاشارات درمجمع‌البحرین از شیخ بهائی نقل‌کرده‌که شرح‌اشارات علامه با خط شریف خودش نزد او موجود بوده است و شاید این‌کتاب همان‌کتاب اشارات نام مذکور فوق خود علامه باشد‌که چنانچه مذکور شدآن نیز شرح اشارات ابوعلی سینا است ۶۴- شرح تجرید خواجه نصیر طوسی که ذیلا بنام‌کشف‌المراد مذکور است ۶۵- شرح حکمة العین که بنام ایضاح‌المقاصد مذکور شد ۶۶- شرح شفای ابوعلی در دومجلد ۶۷- شرح قواعد خود علامه ۶۸- شرح مختصر ابن‌حاجب ۶۹- شرح نهج‌البلاغة و یا مختصر شرح نهج‌البلاغة که ملخص شرح نهج‌البلاغهٔ استادخود ابن‌میثم بحرانی است ۷۰- غایةالاحکام که فوقاً ضمن‌تلخیص المرام‌مذکورشد ۷۱- غایةالوصول‌الی‌علم‌الاصول که بنام ایضاح‌السبل‌مذکورشد ۷۲- قواعد الاحکام فی‌معرفةالحلال والحرام که بقواعد علامه معروف وچندین مرتبه درتهران چاپ ومحل توجه اکابر و فحول فقها و شروح بسیاری برآن‌نوشته‌اند ۷۳- القول‌الوجیز فی‌تفسیرکتاب‌الله العزیز وظاهراً همان‌کتاب التیسیرالوجیزاست‌که درفوق مذکورشد ۷۴- کاشف‌الاستار فی‌شرح کشف‌الاسرار ۷۵- کتاب‌الالفین الفارق بین‌الصدق والمین که به الفین علامه معروف و درفوق

بهمین اسم مشهوری خود مذکور شد ۷۶- **کشف‌الحق ونهج‌الصدق** و موافق آنچه در بالا اشاره نمودیم این کتاب را در مناظرهٔ سید موصلی تألیف داده است ۷۷- **کشف‌الخفاء من کتاب الشفاء** درحکمت ۷۸- **کشف‌الفوائد فی‌شرح قواعدالعقائد** درکلام و شرح کتاب قواعدالعقائد خواجه بوده ودرتهران چاپ شده‌است ۷۹- **کشف‌المراد فی‌شرح تجریدالاعتقاد** درکلام که شرح تجرید خواجه بوده و مکررا دربمبئی و ایران چاپ و بتصدیق ارباب تحقیق اگر این شرح علامه نبودی مطالب عمیقهٔ کتاب تجریدخواجه با آن‌همه شروح بسیاری که دارد در بوتهٔ اجمال ماندی ۸۰- **کشف المقال فی‌احوال الرجال** که کتاب رجال کبیر علامه بوده وخلاصه‌الاقوال مذکور فوق ملخص همین کتاب است ۸۱- **کشف‌المکنون من کتاب‌القانون** درنحو ومختصر شرح جزولیه‌است ۸۲- **کشف الیقین فی‌فضائل امیرالمؤمنین ع** ۸۳- **الکشکول فی‌ماجری علی آل‌الرسول ص** چنانچه بعضی گفته لکن چنانچه درتحت عنوان عبدلی نگارش دادیم همین کتاب کشکول، تألیف سیدحیدر بن علی حسینی عبدلی است و تعدد هم ممکن و نظائر آن بسیار است ۸۴- **المباحثات السنیة والمعارضات النصیریة** ۸۵- **مبادی‌الوصول الی علم‌الاصول** ۸۶- **مجامع‌الاخبار** چنانچه در روضات گفته و رجوع بجامع‌الاخبار مذکور فوق شود ۸۷- **المحاکمات بین شراح‌الاشارات** که سه‌مجلد است ۸۸- **مختصرشرح نهج‌البلاغة** که بنام‌شرح‌نهج‌البلاغه مذکورشد ۸۹- **مختلف الشیعة فی‌احکام‌الشریعة** که فقط مسائل فقهیهٔ خلافیهٔ شیعه را ازاول فقه تاآخرآن باادلهٔ هریك از اقوال مختلفه و رد و قبول آنها حاوی و درتهران چاپ شده است ۹۰- **مدارك‌الاحکام** در فقه وبنوشتهٔ روضات تنها باب طهارت‌است ۹۱- **مراصدالتدقیق ومقاصدالتحقیق** درمنطق وعلم طبیعی و الهی ۹۲- **مصابیح‌الانوار** درحدیث و موافق فرمودهٔ خود علامه تمامی احادیث‌امامیه را حاوی و هرحدیثی درباب متعلق بفن مربوط بآن حدیث مذکور و هرفنی را بترتیب حضرات معصومین ع بچندین باب مبوب‌نموده و احادیث مربوطه بآن فن راکه ازهریکی ازآن‌بزرگواران رسیده بهمان ترتیب، مذکور داشته است چنانچه درباب اول هرفن احادیث مربوطه بآن فن را که از حضرت نبوی ص رسیده نگاشته و هکذا تاآخر ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام ۹۳- **المطالب العلیة فی‌علم العربیة** ۹۴- **معارج‌الفهم فی‌شرح‌النظم** ۹۵- **المعتمد** درفقه ۹۶- **المقاصد الوافیة بفوائدالقانون والکافیة** که حاوی مطالب‌کافیه وجزولیه‌است ۹۷- **المقاومات** درحکمت که حاوی مباحثه باحکمای‌سابقین‌است ۹۸- **مقصدالواصلین** که دراصول دین‌است ۹۹- **مناهج الیقین فی‌اصول‌الدین** که‌کتابی لطیف و متوسط است ۱۰۰- **منتهی‌المطلب فی‌تحقیق المذهب** درفقه‌استدلالی‌که از طهارت تاآخر باب جهاد ومقدار قلیلی ازباب تجارت در دومجلد در تبریز چاپ شده است . خود علامه فرماید که نظیرآن تألیف نشده وآراء و مذاهب تمامی مسلمین را که در احکام فقهیه دارند درآن مذکور داشته و بعداز رد ادلهٔ مخالفین، رأی و نظر خود را موافق‌ادلهٔ شرعیهٔ متقنه بعرصهٔ بیان‌آورده‌است ۱۰۱- **منتهی‌الوصول الی‌علمی‌الکلام والاصول** ۱۰۲- **منهاج‌الاستقامة** که ابن‌تیمیه در ردآن چند جلد‌کتاب نوشته‌است ۱۰۳- **منهاج‌الصلاح**

فی‌مختصر المصباح که مصباح شیخ طوسی را ملخص‌کرده ویك باب هم دراصول عقائد به ده باب آن افزوده وهمین یك باب است که بین علما و محصلین دایر وبه **باب حادی‌عشر** معروف وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند والا این باب حادی عشر تتمهٔ کلام شیخ طوسی نیست **۱۰۴- المنهاج فی‌مناسك الحاج ۱۰۵- منهاج الکرامة فی‌الامامة** که برای شاه خدابنده تألیف و در ایران‌چاپ‌شده‌است **۱۰۶- منهاج‌الهدایة و معراج‌الدرایة فی‌علم‌الکلام ۱۰۷- منهاج‌الیقین** یا**مناهج‌الیقین** که‌بهمین‌نام‌دویمی‌مذکورشد **۱۰۸- نظم‌البراهین‌فی‌اصول‌الدین ۱۰۹- النکت البدیعة فی‌تحریر الذریعة فی‌اصول‌الدین ۱۱۰- نهایة‌الاحکام فی‌معرفة‌الاحکام** وظاهرروضات آنکه فقط ابواب طهارت وصلوة است **۱۱۱- نهایة‌المرام فی‌علم‌الکلام ۱۱۲- نهایة‌الوصول الی علم‌الاصول ۱۱۳- نهج‌الایمان فی‌تفسیر‌القرآن** که بفرمودهٔ خود علامه ملخص‌کشاف و تبیان وغیرآنها است **۱۱۴- نهج‌الحق وکشف‌الصدق** که فضل بن روزبهان ردی برآن نوشته است **۱۱۵- نهج‌العرفان فی‌علم المیزان ۱۱۶- نهج‌المسترشدین فی‌اصول الدین** که فاضل مقداد شرحی برآن نوشته وآن شرح را ارشادالطالبین الی نهج‌المسترشدین نامیده ومتن وشرح هردو دربمبئی در یکجا چاپ شده است **۱۱۷- نهج‌الوصول الی علم‌الاصول ۱۱۸- النهج الوضاح فی‌الاحادیث‌الصحاح ۱۱۹- واجب‌الاعتقاد ۱۲۰- الوجیزة فی‌جواب سؤال‌الشاه خدابنده عن حکمة وقوع‌النسخ فی‌الاحکام** که بنام جواب‌السؤال مذکور شد وغیر اینهاکه چنانچه مذکور داشتیم بسیار است . مخفی نماندکه خودعلاّمه درکتاب‌خلاصة‌الاقوال، بعضی از مصنّفات خود را ضمن شرح‌حال خودش بیان‌کرده و لکن اغلب‌آنها راکه بعد از خلاصه تألیف یافته درآنجا مذکور نداشته است .

اساتید علامه : حکمت و معقول و منقول را ازخواجه نصیرالدین‌طوسی وکاتبی قزوینی و حکیم منطقی شافعی معروف بدبیران‌خوانده وکلام وفقه و اصول و ریاضیّات و ادبیّات و علوم عربیّه و دیگر علوم متداوله را نیز از خال مفضال خود محقّق حلّی و والد ماجد خود شیخ سدیدالدین یوسف واز سید احمد بن طاوس وسید علی‌بن‌طاوس و ابن‌میثم بحرانی و پسرعموی مادرش شیخ نجیب‌الدین یحیی و دیگرفقها و متکلّمین امامیّه و ازشیخ تقی‌الدین عبدالله بن جعفر بن‌علی صباغ حنفی و شیخ عزّالدین‌فاروقی واسطی ازفقهای اهل‌سنّت ودیگراکابر علمای عامّه فراگرفته‌است. **مشایخ روایت‌علامه :** علاّمه علاوه براساتید مذکور خود از شیخ مفیدالدین بن جهم فقیه اسدی و شیخ نجیب‌الدین محمد بن نمای حلّی و سید عبدالکریم بن طاوس صاحب‌کتاب فرحة‌الغری

و علی بن عیسی اربلی صاحب کشف الغمة و دیگر مشایخ و اجلّه روایت میکند . امّا تلامذهٔ علامه نیز بسیار و هریکی شهرهٔ هردیار بوده و ماهم از ذکر اسامی‌شان وشرح دیگر مزایای تاریخی علاّمه محض رعایت اختصار اعتذار می‌نمائیم . **ولادت علامه** در بیست و نهم رمضان ششصد و چهل و هشت هجرت و مادّهٔ تاریخ آن لفظ **رحمت = ۶۴۸** بوده و وفاتش دریازدهم یا بیست و یکم شهر محرّم هفتصد و بیست و ششم هجرت (سال وفات شاه خدابنده) در حلّه واقع و جنازهٔ اورا پیش از دفن بنجف اشرف نقل و مرقد شریفش درجنب باب رواق مطهّر مرتضوی ع ازایوان طلا معروف وطرف دیگر آن باب سعادت انتساب ، مزار ملاّ احمد مقدّس اردبیلی است وبنظر حقیقت، این دوعالم ربّانی بسمت دربانی شاهنشاه اعظم حضرت امیرالمؤمنین ع مفتخر هستند ودر نخبة المقال گوید:

وآیةالله ابن یوسف الحسن	**سبط مطهر فریدة الزمن**
علامة الدهر جلیل قدره	**ولد (رحمة) و (عز) عمره**

کلمهٔ **رحمت** = ۶۴۸ وکلمهٔ **عز** = ۷۷.

(ملل وص ۱۷۱ت و ۲۰۲هب و ۴۹۵مس وکتب رجالیه و مواضع متفرقه از ذریعه)

علامه **خواجه‌نصیرطوسی** - بهمین‌عنوان نگارش یافته‌است.

علامهٔ‌دوانی **محمد بن اسعد** - بهمین عنوان دوانی نگارش داده‌ایم .

علامهٔ‌دهلوی **میرزا محمد بن عنایت احمدخان**- متخلّص به **کامل** ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن سیزدهم هجری هندوستان میباشدکه درسال هزار و دویست و سی و پنجم هجری قمری وفات یافته و ازتألیفات او است:

۱- **تنبیه اهل‌الکمال والانصاف علی اختلال رجال اهل‌الخلاف** که درآن ، اسامی رواتی راکه کذّاب و جعّال و ضعیف و مجهول‌الحال و ازخوارج و مانند ایشان بوده و درصحاح ستّهٔ اهل سنّت نیز از ایشان روایت می‌کنند جمع و بسط داده وهمهٔ آنهارا با شرح حال آنها ازکتاب تقریب ابن‌حجر استخراج کرده‌است ۲- **النزهة الاثنی‌عشریة**.

(ص۴۴۱ ج۴ ذریعه)

علامهٔ رازی **محمدبن محمدبن‌ابی‌جعفر**- بعنوان **قطب‌الدین رازی** خواهدآمد .

علامهٔ زبیدی	احمدبن‌عمر- بعنوان **مزجد** خواهدآمد.
علامهٔ سکاکی	یوسف بن ابی‌بکر محمد - بعنوان **سکاکی یوسف** مذکور شد.
علامهٔ شیرازی	محمود بن مسعود - بعنوان **قطب‌الدین** خواهدآمد .
علامهٔ طباطبائی	سید محمد مهدی - بعنوان **بحرالعلوم** مذکور شده است .
علامه	حاج شیخ عبدالکریم - بعنوان **آیةالله** نگارش یافته است.
علامه	عبدالله بن ابی‌الوحش - بعنوان **مقدسی** خواهدآمد .
علامه	عبدالله بن یوسف - بعنوان **ابن‌هشام** در باب کنی خواهدآمد.
علامه	عثمان بن عمر- بعنوان **ابن‌حاجب** در باب کنی خواهدآمد .
علامه	علی بن خلیفه - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌اصیبعه** خواهدآمد .
علامهٔ فناری	محمد بن حمزه - بعنوان **فناری** خواهدآمد .
علامهٔ قیسی	ابراهیم بن محمد - بهمین عنوان **قیسی** خواهدآمد.
علامهٔ کتکانی	سید هاشم بن سلیمان - بعنوان **بحرانی** مذکور شده است .
علامه	مبارک بن ابی‌الکرم - در باب کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد.
علامهٔ مجلسی	مولی محمدباقر بن محمدتقی - بعنوان **مجلسی** خواهدآمد .
علامه	محمدبن ابی‌بکر- در باب کنی بعنوان **ابن‌جماعة** خواهدآمد.
علامه	محمد بن اسعد - بعنوان **دوانی** نگارش یافته است .
علامه	محمد بن حمزة - بعنوان **فناری** نگارش خواهد یافت .
علامه	میرزا محمدبن‌عنایت‌احمدخان - بعنوان **علامهٔ دهلوی** مذکور شد.
علامه	محمد بن محمد بن ابی‌جعفر - رازی بعنوان **قطب‌الدین رازی** خواهدآمد .

علامه — **محمد بن یحیی** - بعنوان **ابن‌هشام** در باب کنی خواهدآمد .

علامه — **مولی محمدباقر بن محمدتقی** - بعنوان **مجلسی** خواهدآمد .

علامه — **سید محمدکاظم** - یزدی ، بعنوان **یزدی** خواهدآمد .

علامه — **محمود بن احمد** - بعنوان **حصیری** نگارش یافته است .

علامه — **محمود بن مسعود** - بعنوان **قطب‌الدین شیرازی** خواهدآمد .

علامهٔ‌مقدسی — **عبدالله بن ابی‌الوحش** - بعنوان **مقدسی** خواهدآمد .

علامه — **سید مهدی** - یامحمد مهدی طباطبائی بعنوان **بحرالعلوم** نگارش یافته است .

علامه — **سید هاشم بن سلیمان** - همان علامهٔ کتکانی مذکور فوق است .

علامهٔ‌همدان — **احمد بن حسین** - بعنوان **بدیع‌الزمان** نگارش یافته است .

علامهٔ یزدی — **سید محمدکاظم** - بعنوان **یزدی** خواهدآمد.

علامهٔ یمن — **نشوان بن سعیدبن نشوان** - حمیری، مکنّی بابوالحسن، ازاکابر قرن ششم هجرت میباشدکه عالم متقن فقیه نبیل نحوی لغوی و اعلم و اوحد اهل عصر خود بود ، در سال پانصد و هفتـاد و سیم هجرت وفات یافته و از تألیفات او است :

۱- الحور العین مع شرحه که یك نسخه از آن درخزانهٔ رامپوریه موجوداست **۲- شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم** و یك نسخه ازآن درخزانهٔ بانکی‌فور برقم۱۶۹۴موجوداست. (تذکرةالنوادر)

علامه — **یوسف بن ابی‌بکرمحمد** - بعنوان **سکاکی یوسف** مذکورافتاده‌است.

علامی — **ابوالفضل**- در ضمن شرح حال برادرش ابوالفضل بعنوان **فیضی** نگارش خواهد یافت .

علان — با صیغهٔ مبالغه ، در اصطلاح رجالی ، لقب علی بن محمد بن ابراهیم‌بن‌علان کلینی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **علان کلینی**،

از اعیان و ثقات محدّثین امامیّهٔ زمان غیبت صغری ، مؤلف کتاب **اخبارالقائم ع** ، دایی محمّدبن یعقوب کلینی وازمشایخ روایت بلاواسطهٔ او میباشد وموافق آنچه درتحت‌عنوان عدهٔ‌کلینی اشاره شد او نیز یکی از افراد عدّه‌ایست‌که‌کلینی بواسطهٔ‌آن از سهل بن زیاد روایت میکند . دیگر مزایای احوال او و اینکه‌کلمهٔ علان لقب مختصی او ویا لقب خانوادگی ایشان بوده و هریك از افراد خانوادهٔ جدّ او ابراهیم ملقّب بهمین‌لقب‌میباشد موکول بکتب رجالیّه است .

علقمی **جندب‌بن عبدالله بن سفیان** - مصطلح‌رجال وموکول بدان‌علم‌است.

علمای‌سته بعنوان قضاة سته خواهدآمد .

علم‌الدین **عبدالکریم بن علی‌بن عمر**- شافعی‌انصاری حافظ عراقی، ازاکابر علمای اوائل قرن‌هشتم هجری شافعیّه میباشدکه درعلوم‌شرعیّه اهتمام تمام داشت ، تاآنکـه در فقه و اصول و تفسیر و حساب و علوم عربیّه وکتابت و حسن‌خط مهارت یافت ، دراصول تعلیم و تربیت مقتدر و بسیار متواضع و خوش‌بیان و زحمات طلاّب علوم دینیّه را متحمّل و اکثر محصّلین دیـار مصر خوشه‌چین حوزهٔ درس وی بوده‌اند. درمدرسهٔ منصوریّه نیز بعدازبهاءالدین‌ابن‌النحاس درس‌تفسیرمیگفته واز تألیفات او است :

۱- **الانتصار للزمخشری من ابن‌المنیر** ودر کشف‌الظنون گوید‌که‌آن غیراز‌کتاب‌انصاف نام علم‌الدین است ۲- **الانصاف** که حکم مابین‌کشاف و انتصاف است چنانچه احمد بن محمدبن منیر اسکندری‌کتاب انتصاف‌نام‌را برای‌مناقشه ومجادله باکشاف زمخشری تألیف‌داده وعلم‌الدین هم همین‌کتاب‌انصاف را بسمت محاکمه مابین دوکتاب‌کشاف و انتصاف‌تألیف‌کرده‌است ۳- **تفسیر قرآن** که به **تفسیر عراقی** معروف است . علم‌الـدین در اواخر عمر خود نابینا شد و در سال هفتصد و چهارم هجرت وفات یافت .

(کف وص ۳۹۹ ج ۲کمن و ۱۲۹ ج۶ طبقات‌الشافعیه و ۷۴ ج ۵ فع وغیره)

علم‌الدین **علی بن اسمعیل**- بغدادی‌جوهری، معروف به **رکاب سالار**، مکنّی به **ابوالحسن**، ازمبرّزین ریاضیّات و ادبیّات وشعر وهندسه‌بوده

وفهم و ذکاوت بی‌نهایت داشته و درشمار ظرفا وفضلای بغداد میباشد. زمان وعلت اشتهار به رکاب سالار و شرحی دیگر بدست نیامد. (ص ۱۵۸فع)

علم‌الدین علی بن محمد بن عبدالصمد - بعنوان سخاوی نگارش یافته است.

علم‌الدین قاسم بن احمد بن موفق - اندلسی، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **نجم‌الدین**، از ائمهٔ نحو وعلوم‌عربیّه میباشدکه درفقه واصول و منطق و فلسفه و علوم متداولهٔ دیگر نیزگوی سبقت ازدیگران ربوده است. درتحصیل علم رنجی‌کشیده وگنجی برده خصوصا در تجوید و قرائت و علوم قرآنیّه دستی توانا داشت، یاقوت حموی بسال ششصد و هجدهم هجرت درحلب با وی ملاقات‌کرد و فضائل بسیاری از او استفاده نمود. سال وفاتش مضبوط نبوده و ولادتش در سال پانصد و شصت و یکم هجرت بوده است. از تألیفات او است:

۱- **شرح قصیدهٔ شاطبی** ۲- **شرح‌المفصل** در ده جلد ۳- **شرح مقدمهٔ جزولی**. (ص ۲۳۴ ج ۱۶جم)

علم‌الدین‌مصری علم‌الدین علی بن محمد - مذکور فوق است.

علم‌الهدی علی بن ابی‌احمد حسین طاهر ابن‌موسی - بن محمد بن موسی بن ابراهیم‌ابن‌امام موسی بن جعفرالصادق‌علیهماالسلام، **علوی‌موسوی**، که نسب شریفش بپنج واسطه به **حضرت امام موسی‌ع** موصول میباشد. اینکه‌بعضی‌دیگر علی بن حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن امام موسی ع نوشته‌که با چهار واسطه بدان حضرت بپیوندد ظاهرا نام موسی جدّ سیمی او از قلم افتاده و جدّ دویمی او محمد را چنانچه متداول است بجدّش ابراهیم منسوب داشته و محمد بن ابراهیم نوشته‌اند. بهرحال **نسب‌علم‌الهدی** از طرف مادر نیز به **ناصرالحق** حسن بن علی‌آتی‌الترجمة منتهی گردد چنانچه فاطمه‌که مادر او و برادرش سید رضی است دختر حسین بن احمد بن ناصرالحق مذکور میباشد. کنیهٔ علم‌الهدی **ابوالقاسم**، لقبش: **ثمانینی** و **ذوالثمانین** و **ابوالثمانین** و**ذوالمجدین** و **شریف** و**سید** و**مرتضی** و**سیدمرتضی** و **شریف مرتضی** و **علم‌الهدی**

بوده و شهرتش نیز همانا یکی از پنج لقب آخری است.

علم‌الهدی، از اعاظم علمای امامیّه، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه و فنون ادبیّه وعربیّه، مراتب فضل وکمال او درعلم و ادب و حسب و نسب وکلام وحکمت ونحو و لغت وفقه واصول وتفسیر وحدیث ورجال وشعر ومعانی‌شعر وخطابت ودیگرعلوم‌متداوله مسلّم و وحید عصر و مرجع استفادهٔ تمامی طبقات فحول و افاضل علما، بنوشتهٔ‌ابن‌اثیر درسر قرن چهارم مروّج مذهب امامیّه بلکه بنوشتهٔ بعضی دیگر مجدّد مذهب امامیّه درسر قرن مذکور بوده است.

سیّد، تا مدت سی سال امیرحاج وحرمین ونقیب‌الاشراف وقاضی‌القضاة ومرجع تظلّمات بود و مقامات سامیهٔ دینی و دنیوی او مشهور و مسلّم مخالف وموافق میباشد. علاّمهٔ حلّی درکتاب خلاصه‌گوید: علم‌الهدی رکن امامیّه ومعلّم ایشان بوده ومصنّفات او از زمان خود تا زمان حاضر ماکه ششصد و نود و سیم هجرت است محل استفادهٔ‌آن فرقهٔ حقّه میباشند. شیخ عزّالدین احمد بن مقبل‌گوید: اگرکسی سوگند یادکندکه علم‌الهدی درعلوم عربیّه داناتر از خود عرب بوده دروغ نگفته وگناهی نکرده است. ابن‌خلّکان پس‌از نقل نسب و بعضی از محامد اوگویدکه فضائل وی بسیار و تألیفات او در دین و احکام مسلمین شاهد صادق هستند براینکه شاخهٔ‌آن شجره بوده واز اهل‌آن خانوادهٔ جلیله میباشد. یکی ازمشایخ ادبیّهٔ مصرگویدکه من ازکتاب غرر ودرر سیّد مرتضی مسائلی را استفاده‌کردم‌که در هیچ‌یك ازکتاب سیبویه ودیگرکتب‌نحویّه بدست نیاوردم. بالجملة سیّد، درعلوم متنوعه تدریس میکرده و هریکی از تلامذهٔ‌او شهریّهٔ معیّنی داشته‌اند چنانچه شیخ‌طوسی را ماهی دوازده دینار (اشرفی طلای هیجده‌نخودی) و قاضی ابن‌البراج را ماهی هشت دینار و هریك از تلامذهٔ دیگر را نیز فراخور حال خودش شهریّه میداده است. وقتی قحطی شدید شد، مردی یهودی برای تحصیل قوت لایموتی چاره اندیشیدکه درنزد سید درس نجوم بخواند، بعد از استیذان حاضر درس شد وحسب‌الامر سیّد، اورا روزانه مقرّرگردیدکه روزبروزگرفته وصرف‌ضروریّات‌خود

مینموده است تا بعداز اندکی دراثر این شیوهٔ مرضیهٔ سیّد، مشرّف بشرف‌اسلام گردید.

از رؤیای شهید ثانی هم (که درضمن شرح حالش مذکور داشتیم) جلالت حقیقی سیّد مکشوف میشود و چنانچه مشهوراست شیخ مفید هم درخواب دیدکه حضرت‌فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها حسنین ع را پیش اوآورده و فرمود : یَاشَیْخُ عَلِّمْهُمَاالفِقهَ پس شیخ بعد از بیداری درنهایت حیرت بود، تاآنکه صبح همان شب ، فاطمه والدهٔ ماجدهٔ سید مرتضی وسید رضی باکنیزکهائی که دور او بوده‌اندآن دوپسر خود راکه درآن‌موقع صغیرالسن بوده‌اند پیش شیخ‌آورد ، شیخ محض رعایت جلالت‌آن مخدّره سلامش کرد و بپا ایستاد تا بعداز احترامات معموله ، فاطمه همان عبارت مذکوره در رؤیای شیخ‌را (**علمهماالفقه**) بزبان‌آورد و یا خودگفت: یا شیخ اینها دوپسران منند **قد احضرتهما اليك لتعلمهما الفقه** پس شیخ‌گریسته و خواب را بدان مخدّره نقل‌کرد و بتعلیم و تربیت‌آن دوبرادر والاگهر اهتمام تمام بکار میبرد تا رسیدند بدان مقام عالی‌که هریکی از نوادر زمان و نوابغ روزگار میباشد.

اساتید و مشایخ علم‌الهدی شیخ مفید ، خطیب ادیب ابن‌نباته ، شیخ حسین بن بابویه و دیگر اکابر وقت بوده و شیخ طوسی ، قاضی ابن‌البراج ، ابوالصلاح حلبی ، ابوالفتح‌کراجکی ، سالار بن عبدالعزیز دیلمی و نظائر ایشان از دیگر اکابر وقت (که هریکی ازعلمای نامی امامیّه هستند) ازتلامذهٔ وی میباشند . تألیفات او هم‌که هریکی درتبحّر علمی و توسّع و تفنّن فضلی وکثرت احاطهٔ وی برهانی قاطع میباشد بسیار و درهمهٔ‌آنها مبتکر بوده و بتقلید پیشینیان نرفته است :

۱- **احکام اهل‌الآخرة** که درحاشیهٔ شرح رسائل‌آخوندخراسانی سالف‌الترجمة درتهران چاپ شده است ۲- **الامالی** که در محاضرات سید میباشد و درهشتاد مجلس آنها را املاکرده وبهمین جهت به **امالی سیدمرتضی** شهرت‌یافته و **مجالس سید** هم‌گویند چنانچه‌نام‌اصلی‌آن‌راکه **غررالفرائد** ویا **دررالفوائد** و **غررالقلائد** است نیز تخفیف داده و غرر و درر یا درر و غرر نامند . این‌کتاب بارهـا درمصر و ایران چاپ ، بمحاسن علوم

متنوعه مشتمل و بتنهائی در تبحّر و تفنّن سید درفقه و تفسیر و حدیث و شعر و لغز و فنون ادبیّه و علوم متنوعه برهانی قاطع و مورد توجه عامّه نیز بوده وبسیارش میستایند وکلام بعضی‌ازمشایخ که دربارهٔ این‌کتاب گفته‌شده مذکور افتاد **۳- الانتصار فی‌ماانفردت به‌الامامیة** درفقه ، دربیان احکامی‌که فرقهٔ شیعه از طرف مخالفین ، بجهت خلاف اجماع بودن‌آنها مورد تشنیع بوده‌اند وآن را برای وزیرکبیر عمیدالدین تألیف داده و ثابت کرده‌که شیعه در هریك از احکام همچنانی دلیلی قاطع ازکتاب و سنّت در دست دارد و خلاف اجماع نبوده و بعضی از فقهای مذاهب دیگر نیز موافقت دارند . این‌کتاب مستقلاً وهم بضمیمهٔ‌چندین‌کتاب دیگر بنام **جوامع‌الفقه** درایران چاپ ویك‌نسخهٔ‌خطّی آن بشمارهٔ۲۳۰۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران ویك نسخهٔ قدیمی نیز در خزانهٔ رضویّه موجود است‌که تاریخ‌کتابت‌آن، سال پانصد و نود وشش هجری میباشد **۴- الانصاف** که در ردّ صاحب ابن‌عبّاد درموضوع تعصّب داشتن‌جاحظ‌است **۵- انقاذ البشر من‌الجبر والقدر** که درنجف بضمیمهٔ‌کتاب استقصاءالنظر علامهٔ حلی دریکجا چاپ شده‌اند **۶- البرق‌فی‌علم‌الادب ۷- تتبع‌الابیات‌اللتی‌تکلم‌علیهاابن‌جنی‌فی‌ابیات‌المتنبی ۸- تفسیرآیهٔ قُلْ تَعَالَوا اَتْلُ مَاحَرَّمَ رَبُّكُمْ** که‌آیهٔ صد و پنجاه و دویم سورهٔ انعام است **۹- تفسیرآیهٔ لَيْسَ عَلَى‌الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُواالصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِي‌مَاطَعِمُوا** که‌آیهٔ نود و چهارم سورهٔ مائده است **۱۰- تفسیرآیهٔ وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي‌آدَمَ** که‌آیهٔ هفتاد ودویم سورهٔ‌بنی‌اسرائیل‌است **۱۱- تفسیرالخطبة الشقشقیة ۱۲- تفسیرسورةالفاتحة وقطعة من‌البقرة ۱۳- تفسیرالقصیدة البائیةالحمیریة** چنانچه‌درتحت‌عنوان سیدحمیری‌نگارش‌دادیم **۱۴- تفضیل‌الانبیاء علی‌الملائکة ۱۵- تقریب‌الاصول** درعلم‌کلام **۱۶- تنزیه‌الانبیاء والائمة علیهم‌السلام** که درتبریز چاپ‌شده و درتأویل‌آیات و اخباری است‌که بحسب ظاهر دلالت بروقوع معصیت از ایشان دارد و حاکی از احاطهٔ علمی مؤلف میباشد **۱۷- جمل‌العقائد** یا **جمل‌العلم والعمل ۱۸- جواب السؤال عن‌وجه تزویج‌امیرالمؤمنین‌ع بنته من‌عمر ۱۹- جواب‌الملاحدة فی‌قدم‌العالم ۲۰- حجیة الاجماع ۲۱- الحدود والحقائق ۲۲- دررالفوائد** که بنام امالی مذکور شد **۲۳- دیوان** که دیوان اشعار بزرگی بیست هزار بیتی بدو منسوب دارند . در امل‌الامل‌گوید یك نسخه از دیوان اشعار سید را دیدم‌که نزد خودش قرائت شده و خط خود سید هم روی‌آن موجود وکمتر از ده‌هزار بوده وتقریباً درمدت ده روز استنساخش‌کردم پس‌گوید شاید‌که‌آن نسخه اصل‌دیوان سید نبوده و ازآن انتخاب‌کرده باشند **۲۴ و۲۵- الذخیرة والذریعة فی‌اصول‌الشریعة** که

هردو در اصول فقه است **۲۶- الرسالة الباهرة** یا خود **المسئلة الباهرة فی العترة الطاهرة** **۲۷- الشافی** درامامت و مشتمل بررد واصی عبدالجبار معتزلی است **۲۸- شرح قصیدهٔ ذهبیهٔ حمیری** نه بنام **تفسیر القصیدة** مذکورشد **۲۹- الشهاب فی الشیب والشباب** که دراستانبول چاپ شده است **۳۰- الشیب والشباب** که همان شهاب مذکور است **۳۱- الصرفة فی اعجاز القرآن** و در روضات الجنات **الطرفة** نوشته که حرف اولش بعوض صاد بی نقطه طاء بی نقطه باشد و لکن ظاهراً سهوالقلم کاتب است **۳۲- الطیف والخیال ۳۳- غرر الفرائد و درر القلائد** که به غرر و درر معروف و همان امالی مذکور فوق است **۳۴- غیبت امام ع** که در حاشیهٔ شرح رسائل آخوند خراسانی چاپ شده است **۳۵- الفصول المختارة من العیون والمحاسن** که منتخبات دو کتاب عیون و محاسن مفید است **۳۶- ماتفردت** (انفردت خل) **به الامامیة من المسائل الفقهیة** که ظاهراً همان انتصار مذکور فوق است **۳۷- المجالس** که همان امالی مذکور فوق است **۳۸- المحکم والمتشابه ۳۹- المختصر** دراصول فقه **۴۰- المرموق فی اوصاف البروق ۴۱- مسائل الآیات ۴۲- مسائل الانفرادات ۴۳- المسائل التباینات ۴۴- المسائل الجرجانیه ۴۵ و۴۶- المسائل الحلبیة الاولی والاخرة ۴۷- مسائل الخلاف** در اصول فقه **۴۸- مسائل الخلاف** در فقه **۴۹- المسائل الدیلمیة ۵۰- المسائل الرازیة ۵۱- المسائل الرسیة ۵۲- المسائل الصیداویة ۵۳ و۵۴- المسائل الطرابلسیة الاولی والاخرة ۵۵- المسائل الطوسیة ۵۶ و۵۷- المسائل المصریة الاولی** (القدیمة خل) **والاخیرة ۵۸- المسائل المفردات** در فقه **۵۹- المسائل المفردات** درفنون متفرقه درحدود صدمسئله **۶۰ و۶۱ و۶۲- المسائل الموصلیة الاولی والثانیة والثالثة ۶۳- مسائل میافارقین ۶۴- المسائل الناصریة** یا خود **الناصریات** که درفقه و با چندین کتاب دیگر بنام جوامع الفقه درایران چاپ و شرح مسائل جدش ناصر الحق آتی الترجمة است **۶۵- المسئلة الباهرة** که بنام رسالهٔ باهره مذکور شد **۶۶- المصباح** در فقه **۶۷- المقنع** درغیبت **۶۸- الملخص** دراصول فقه **۶۹- المنع من تفضیل الملائکة علی الانبیاء** و ظاهراً همان تفضیل الانبیاء مذکور فوق است **۷۰- الناصریات** که بنام مسائل ناصریه مذکور شد **۷۱- النقض علی ابن جنی فی الحکایة والمحکی ۷۲- نکاح امیرالمؤمنین ع ابنته من عمر** و ظاهراً همان است که بنام جواب السئوال مذکور شد وغیر اینها که بسیار و بزعم بعضی ازعامه، کتاب مشهور نهج البلاغة هم از تألیفات سیدمرتضی علم الهدی میباشد وموافق آنچه درشرح حال سید رضی نگارش دادیم این نسبت اشتباه محض بوده و بدانجا مراجعه نمائید.

لقب علم الهدی بجهت آن بوده که ابوسعید محمد بن حسین بن عبدالصمد ، وزیر قادر عباسی (۳۸۱-۴۲۲ه ق) درسال چهارصد وبیستم هجرت بیمارشده وبطول انجامید، تاآنکه حضرت امیرالمؤمنین ع درخواب باو فرمودکه به علم الهدی بگو برای تو دعائی

بخواند تا شفا یابی وزیر گوید درخواب پرسیدم که علم الهدی کیست؟ فرمود علی بن الحسین موسوی ، پس ازخواب بیدار شدم ومکتوبی مشتمل برالتماس دعای صحّت بخدمت سید مرتضی با همان لقب عالم خواب (علم الهدی) نوشتم ، سیّد ، درجواب آن نامه از قبول آن لقب امتناع کرده و اظهار داشت که مورد شناعت میباشد وزیر مجدداً عرضه داشت که والله بشما ننوشته‌ام مگر آنچه راکه حضرت امیرالمؤمنین ع بدان امرم فرموده است . پس از بهبودی ، صورت قضیه و امتناع سید از قبول لقب را بعرض خلیفه رسانید، خلیفه نیز سیّد را بقبول همان لقب عنایتی جدّ امجدش ملزم گردانید. اما لقب **ذوالمجدین** همانا بجهت آن بودکه مجدت علم و حسب را بانجدت نسب توأم داشته ، یا بسبب جامعیّت شرافت علم دینی و ریاست دنیوی بوده است لقب **ابوالثمانین** و **ذوالثمانین** و **ثمانینی** هم ازآن راه است که اکثر منسوبات او بالغ بهشتاد بوده چنانچه هشتاد قریه داشته ، هشتاد سال و هشت ماه (تقریباً) عمر کرده ، بعداز وفات او هشتاد هزار کتاب ازمصنّفات و مقرّوات و محفوظات بجاگذاشته بلکه موافق فرمودهٔ بحرالعلوم همه چیز او هشتاد بوده است .

علی الجملة ، سید مرتضی بسیار کریم النفس و باشهامت بود ، ثروت زیاد داشت، چنانچه درسفر حج از بغداد تا مکّه درملك خود منزل کرده ویك قریه نیز وقف کاغذ فقها کرده بود ، هشتاد هزار تا یکصد هزار تومان ازمال شخصی خودش محض بجهت رفع تقیه و مذهب رسمی بودن مذهب شیعه نیز مثل مذاهب اربعهٔ اهل سنّت و پنج بودن مذاهب رسمیّهٔ اسلامیّه بخلیفهٔ وقت می بخشید لکن بجهت عدم مساعدت شیعیان در تأدیهٔ تتمّهٔ وجه مقرّر بهر نحوی که بوده بدان مقصد مقدّس موفق نگردید. بعداز وفات سیّد، تمامی کتابهای اورا غیرازقسمت بزرگی از نفایس آنهاکه وزراء و رؤسا بردند ، سی هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) قیمت نمودند . ابن خلّکان از علی بن احمدبن علی ادیب فالی آتی الترجمة نقل کرده که یك نسخه ازکتاب جمهرهٔ ابن درید داشته در نهایت جودت ونفاست ، بحکم احتیاج وضرورت همان کتابرا بسید مرتضی درمقابل شصت دینار

فروخت ، سید همین اشعار را درپشت آن کتاب دیدکه بخط خودعلی بن احمد نوشته شده:

انست بها عشرین حولا و بعتها فقد طال وجدی بعدها وحنینی
و ماکان ظنی اننـی سأبیعهـا و لو خلدتنی فی السجون دیونی
و لکن لضعف و افتقار و صبیه صغار علیهـم تستهـل شئونی
فقلت ولم املك سوابق عبرتـی مقالـة مکـوی الفـؤاد حزین
و قد تخرج الحاجات یا ام مالك کـرائـم من رب بهــن ضنین

سید بعد از قرائت این اشعار متألم شد ،آن کتاب را بصاحبش ردّکرد وآن شصت دینار قیمت آن را نیز بدو بخشید . این قضیه بطوری دیگر نقل شده که درشرح حال فالی علی بن احمد خواهد آمد . در روضات الجنّات نیز در شرح حال سید رضی از مقامات سید نعمت الله جزائری نقل کرده که وقتی سید مرتضی معادل ده هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) کتاب خریده و درپشت یکی از آنها این شعر را دید :

وقد تحوج الحاجات یا ام مالك الـی بیع اوراق بهــن ضنین

پس تمامی آن کتاب‌ها را بصاحبش ردّکرده وآن ده هزار دینار قیمت مذکور آنها را نیز بدو بخشید و از اشعار خود سید مرتضی است :

اذا کان ادنی العیش لیس بحاصل لذی اللب فی الدنیا بغیر متاعب
فکیف باعلی العیش فی عالم البقاء لذی الجهل مع تقصیره فی المطالب

این معنی بسیار لطیف است و بپارسی نیز در همین معنی گفته‌اند :

دنیا طلبیدیم بجائی نرسیدیم آیا چه‌شود آخرت نـاطلبیده

نیز درقصص العلماء بسید نسبت داده که درمصیبت حضرت سیدالشهدا ع گفته است .

لهم جسوم علی الرمضاء مهملـة و انفس فی جـوارالله یقربهـا
کأن قاصدهـا بـالضر نافعهـا کان قـاتلها بـالسیف محییهـا

ولادت علم الهدی ، اوائل غیبت کبری در ماه رجب سیصد و پنجـاه و پنجم و وفاتش روز یکشنبه بیست و پنجم ربیع الاول سال چهارصد و سی وششم هجرت دربغداد واقع شد و درحین وفات این شعر را میخوانده است:

لئن کان حظی عاقنی عن سعادتی فـان رجـائی واثق بحلیـم
و ان کنت من زادالتقیة والتقی فقیرا فقد امسیت ضیف کـریـم

نجاشی بمصاحبت سالار بن عبدالعزیز دیلمی و شریف ابویعلی محمد بن حسن جعفری بوظائف تغسیل سیّد پرداختند، پسرخود سید نیز بجنازه‌اش نماز خواند وعلی‌التحقیق الجامع بین‌الاقوال المختلفة درخانهٔ خود دربغداد دفن شد و اخیراً جنازه‌اش بکربلای معلّی نقل و درجوار قبر مطهّر حضرت سیدالشهدا ع میهمان آن‌حضرت گردید و دراین موضوع رجوع بسیّدرضی نیز نمایند. درردیف‌اشخاص مسمّی به‌علی‌از نخبة‌المقال‌گوید:

وسبط موسی‌الموسوی‌المرتضی	(انشد) مولودا وفی (تلو)مضی
و هو جلیل‌القدر فی‌الدارین	و ذوالثمانین و ذوالمجدین

کلمهٔ انشد = ۳۵۵ وکلمهٔ تلو = ۴۳۶.

(ص ۳۶۵ ج۱کا و ۳۸۳ و ۴۸۶ت و۲۰۲هب و۵۱۵ مس و۱۴۶۶ ج۱۳جم و ۲۸۵۸ ج ۴ س و ۲۸۸ ج ۲ ع و ۱۴۰ ج ۴فع وکتب رجالیه)

علم‌الهدی ملامحمد ابن ملامحسن فیض - محمدبن مرتضی، ازعلمای امامیّهٔ اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه از طرف والد ماجد خود بهمین لقب **علم‌الهدی** ملقّب بوده واز تألیفات او است :

۱- **اصول‌الدین** بپارسی ۲- **تحفة‌الابرار فی‌العقائد والاخلاق** باز بپارسی‌که درسال هزار وصد تمام هجرت ازکتابت‌آن فارغ‌شده‌است ۳- **الجامع فی‌الاصول والفروع والاخلاق** ۴- **حاشیهٔ مفاتیح‌الشرایع** والد معظم خودکه مدارك احکام و مسائل و مطالب‌آن را ازآیات و اخبار استخراج‌کرده ویك نسخه ازآن بشمارهٔ ۲۶۰۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجود است ۵- **مرقاة‌الجنان الی روضات‌الجنان** در ادعیه و نماز وغیره‌که بسال یك هزار و هشتاد و هفتم هجرت درکاشان تألیف ویك نسخه ازآن بشمارهٔ۲۱۳۵ درکتابخانهٔ مذکورموجود و خود مؤلف‌آنرا مقابله و تصحیح نموده وکلمات افتاده را با خط خودش در حاشیهٔ‌آن نوشته است ۶- **نضدالایضاح** چنانچه بعضی‌گفته . وفات او موافق‌آنچه در ذریعه استظهارکرده بین دوسال هزار وصد و دوازدهم وهزار و صد و بیست و سیم هجرت بوده‌است.

(ص ۵۴۳ت و مواضع متفرقه از ذریعه)

علم‌الهدی محمد ابن‌حاج میرزا معصوم- بعنوان سید قصیر مذکور شده‌است.

علم‌الهدی مرتضی بن‌الداعی - بعنوان سیدمرتضی رازی نگارش یافته‌است .

علوی[1]

علوی **سید میرزاحسین ابن‌میرزامحسن** - سبزواری، علوی[2] اللقب، فقیه محدّث حکیم متکلّم شاعر ماهر که از تلامذهٔ فاضل اردکانی سالف‌الترجمة وحاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة بود، در معقول نیز بحاج ملاهادی سبزواری سالف‌الترجمة تلمّذ نمود و ازمشایخ اجازهٔ سید شهاب‌الدین معاصر (آقای نجفی) سابق‌الذکر میباشد. ازآثار قلمی او است: **الارجوزة فی‌الفلسفة العالیة** و مطلع‌آن این است:

سبحان من الهم اسرار الحکم — لنفس‌الانسان و ابدع‌العلم

تا آنکه گوید،

و بعد یا سلاك نهج‌المعرفة — لاعلم فی‌العلوم مثل‌الفلسفة

دربیست وسیم شوال‌هزار وسیصد وپنجاه ودویم‌هجرت درهشتاد وچهارسالگی وفات‌یافت.
(ص ۴۹۱ ج۱ ذریعه وتقریرات‌آقای نجفی فوق)

علوی **علی بن حسن** - بعنوان **ابن‌اعلم** درباب‌کنی خواهدآمد.

علوی **میرمحمد طاهر** - کاشانی، از شعرای ایران عهد شاه سلیمان صفوی میباشدکه نخست دراصفهان میزیسته عاقبت بکشمیررفت وهم بسال هزار وصد وسی وششم هجرت درآنجا وفات‌یافت. منظومه‌ای موسوم به **حداد و حلاج** و **دیوانی مرتب داشته واز او است:**

رام کسی نمی‌شود وحشی صیدگاه تو — شوخی برق میکشد غاشیهٔ نگاه تو
شوربهار وجوش‌گل طرف‌خمار وکیف‌مل — گریهٔ هایهای من خندهٔ قاه قاه تو

ظاهرآن است‌که علوی تخلّص وی بوده‌است. **(ص ۳۱۷۵ ج۴س)**

۱- **علوی** - با دوفتحه، لقب رجالی احمد بن جعفر بن محمد حمیری، حمزة بن قاسم، محمد بن احمد وغیر ایشان میباشد و صدوق با یك واسطه ازهمین حمزة بن‌قاسم روایت کرده است و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف بوده و دراینجا بعضی دیگر ازمشاهیر همین عنوان را تذکر میدهد.

علیاری **حاج ملاعلی بن عبدالله** - بن محمد بن جعفر بن محب‌الله بن محمدجعفر قراجه‌داغی دیزماری علیاری تبریزی، از اکابر علمای طراز اوّل اوائل قرن چهاردهم هجری میباشد که فقیه اصولی محدّث رجالی طبیب نجومی ریاضی حکیم متکلّم ادیب اریب شاعر ماهر و بالجملة جامع معقول و منقول و فروع و اصول و دارای فنون متنوعه بود . درمنظومهٔ رجالی منتهی‌الامال نام خود ، در شرح حال اجمالی خودگوید:

انـا علی بـن عبـدالله	**فی (ولرغ) خامس شهرالله**
کان بعـون ربـی العزیز	**فی‌ست امیـال من‌التبریز**
میـلادی فی‌سعـد السعود	**و مسقطی قریـه سردرود**

کلمهٔ **ولرغ** = ۱۲۳۶.

در شرح این ابیات بعد از ذکر اسم و نسب خـود (بقرار مذکـور فوق) پس‌از ترجمه و تلخیص این‌نگارنده گوید :کـه صبح روز پنجشنبه پنجم رمضان‌المبارك سال هزار و دویست و سی وششم هجرت درقریهٔ‌سردرود، دوفرسخی تبریز ، درحالتی‌کـه قمر در منزل سعدالسعود تـام (از منازل بیست و هشت‌گانهٔ خود) بوده متولد شد، درقریهٔ علیار نام ازقراء دیزمار ازمضافات قراجه‌داغ ازنواحی‌تبریز اقامت‌گزیـد ، پس‌از اخـذ بعضی از علوم وفنون معموله ومتداوله‌عزیمت نجف داده ودرآن ارض‌اقدس بفیض



عکس حاج ملاعلی علیاری -۱۲

حضور پنج نفر از مشایخ وقت که درمحاسن صفات ومکارم اخلاق طاق ودرمضمارسعادات گوی سبقت حیازت نموده‌اند موفق و باجازهٔ اجتهادی و روایتی هریك از ایشان نایل گردیده است وآن پنج نفر عبارتند از : شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة ، میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن آتی‌الترجمة ، حاج سیدحسین کوه‌کمری آتی‌الترجمة ، شیخ راضی و شیخ مهدی . بعد از این جمله ، مراجعت بتبریز را نگاشته وآن شهر غم‌انگیز را به دارالهمّ والاحزان ستوده وگوید :

فسکنت فی‌اقصاه حتی لااری احدا ولا احد لذا یلقانی
ضاقت علی‌الارض بعد رحبها فغدت کسم‌الابرة اوطانی

پس گوید ، با این همه بازهم بتألیف و تصنیف پرداخته وآنی فراغت نداشتم باری در تبریز علاوه بردرسهای معمولی ، ریاضیّات و قانون شیخ ابوعلی سینا را نیز تدریس می‌کرده ویك تقویم تام سیصد و شصت و شش ورقی نوشته واز تألیفات او است:

۱- **ایضاح‌الغوامض فی‌تقسیم‌الفرائض** که سال هزار و سیصد و هیجدهم تألیف ودرسال هزار وسیصد وبیست وچهارم‌هجرت درتبریز چاپ‌شده‌است ۲- **بهجة‌الامال فی‌شرح زبدة‌المقال** که کتابی‌است بزرگ در رجال، پنج مجلد مشتمل وسه‌مجلد اولی‌آن درشرح زبدة‌المقال‌منظومهٔ رجالی سیدحسین بروجردی سالف‌الترجمه ودومجلدآخری هم درشرح‌منظومهٔ رجالی منتهی‌الامال نام خودش‌که درتتمیم زبدة‌المقال مذکور نظم‌کرده‌است میباشد وازتألیف جلد پنجمی‌آن درسال هزار و سیصد و هیجدهم هجرت فراغت یافته است ومخفی نماندکه‌کتاب زبدة‌المقال مذکورهمان است‌که درسال هزار و سیصد و سیزدهم هجرت بنام نخبة‌المقال چاپ شده است ۳- **تقویم تام** که‌مذکورشد ۴- **حاشیهٔ‌تشریح‌الافلاك** ۵- **حاشیهٔ روضة‌البهیة**(شرح‌لمعهٔ‌معروف) ۶- **حاشیهٔ ریاض‌المسائل** ۷- **حاشیهٔ‌قوانین** ۸- **حاشیهٔ معالم** ۹- **دلائل‌الاحکام‌فی‌شرح شرایع‌الاسلام** ۱۰- **ریاض‌المقاصد فی‌شرح قصیدة‌الشیخ‌حسن بن راشد فی‌مدح صاحب‌الزمان ع** ۱۱- **شرح چغمینی** ۱۲- **مشکوة‌الوصول‌الی‌علم‌الاصول** ۱۳- **المطرز فی‌شرح‌اقسام‌اللغز** ۱۴- **مناهج الاحکام فی‌اصول‌الفقه** که پنج مجلد وشرح مزجی معالم‌است ۱۵- **منتهی‌الامال فی‌علم‌الرجال** که منظومه‌ایست رجالی وفوقاً اشاره‌شد ۱۶- **منهاج‌الملة‌فی‌تعیین‌الوقت‌والقبلة** ۱۷- **الوافیة فی‌شرح‌لغزالکافیة للشیخ‌البهائی** . وفات‌علیاری روزپنجشنبه چهارم رجب‌سال هزار وسیصد و بیست و هفتم هجرت واقع گردید .

(بهجة‌الامال‌خود علیاری واطلاعات‌خارجی)

علیان با صیغهٔ مصغّر (بضمّ اوّل وفتح ثانی وتشدید ثالث) عنوان مشهوری یکی از عقلای مجانین اواخر قرن دویم هجرت میباشدکه نام اصلیش علی، با بهلول مشهور، با موسی هادی چهارمین خلیفهٔ عباسی (۱۶۹-۱۷۰ه ق) معاصر و مانند بهلول کلمات عاقلانه وحکیمانه‌اش بسیار است. عبدالملك ابن‌ابجر گوید که علیّان مجنون را دیدم و با همین‌اسم اورا نداکردم گفت: لاإلٰهَ إلّااللّه یا ابن‌ابجر خیر بگو، پدرم پسری برآورد وببرکت حضرت رسول‌الله ص محمدش نامید بعد از ولادت‌من، مرا نیز ببرکت وصیّ آن‌حضرت علی نامید، هرکس نام مرا با صیغهٔ مصغّر بگوید وصیّ پیغمبر را تصغیر کرده است. عبدالملك‌گویدکه بعداز این قضیه اورا علی‌گفتم ویا خود باکنیه‌اش مخاطب می‌کردم. حسن‌کوفی‌گوید: شخصی به عُلیّان‌گفت آیا دیوانه شده‌ای گفت بلی از غفلت دیوانه هستم نه ازمعرفت پس پرسیدکه حال تو باحضرت مولی‌چطور است‌گفت‌ازآن‌روزی‌که اورا شناخته‌ام جفائی بدو نکرده‌ام پرسید ازکی اورا شناخته‌ای گفت از روزی‌که نام من در دفتر دیوانگان ثبت شده است.

سری‌گوید: درکوفه علیّان را دیدم‌که بدکان‌آسیابانی می‌رفت، عصائی‌هم‌داشته که همیشه همراهش‌بود، بچه‌ها نیز وقت رفتن اورا بآن دکان میدانستند اینك‌سرراهش منتظر و اورا وسیلهٔ بازیچه می‌نمودند، او نیز بدیشان هجوم می‌آورده وهمینکه‌نزدیك میشد محض خلاصی از صدمهٔ عصای‌او برزمین افتاده وعورتین‌خودشان‌راکشف‌مینمودند پس علیّان از ایشان اعراض‌کرده و میگفت‌که عورتین مؤمن قوروق وپرهیزگاه است و گرنه بایستی‌که عمرو بن عاص درصفّین تلف میشد وشایستهٔ ما کار بستن بکلام حضرت علی ع است‌که ما را امرکرده درجنگ فراری را تعقیب نکنیم و درکشتن زخمدار نیز عجله نداشته باشیم، پس‌ازآن باز بدکان‌آسیابان برمی‌گشت، عصا را انداخته و بدین شعر تمثل مینموده است:

والقت عصاها واستقرت بهاالنوی   کما قرعینا بالایاب المسافر

وقتی‌کسی‌اورا یا مجنون‌خطاب‌کرد، او درجواب‌گفت مجنون‌کسی‌است‌که خدارا بشناسد

باز عصیانش ورزد. علی بن ضبیان گوید: روزی علیّان بخانهٔ من آمد، از اشتهای وی پرسیدم که بکدام غذا مایل است گفت پالوده پس پالوده‌اش تهیه کردم، بعد از صرف آن بمن گفت که این پالودهٔ عوام بود آیا تو هم میل پالودهٔ عرفا داری گفتم بلی گفت عسل صفا، شکر وفا، روغن رضا، نشاستهٔ یقین را در تابهٔ تقوی بریز، آب تقوی در توی آن کرده و زیر آن، آتش محبّت روشن کن، و در جام ذکرش ریخته و با بادزن حمدش سرد کن و با قاشوق استغفارش بخور که اگر این چنین کنی من ضامن هستم که دیگر خدا را معصیت نکرده باشی.

نظیر این قضیه را ابوعلی سیرافی نیز نقل کرده وگوید پس از آنکه اوصاف علیّان را شنیدم شوق دیدار اورا داشتم تا آنکه سراغ اورا درقبرستان گرفتم، بمجرّد دیدن من، گریخته و بمسجد رفت ومشغول نمازش دیدم تا بعداز اتمام نماز، شروع بمناجات کرده و گفت: **الیك توجهت الطالبون و ارادوك و ایاك قصد المحبون و اشتاقوك فآثروك.** نزدیك رفته و بخانهٔ خودم دعوتش نمودم او نیز اجابت نمود، بعداز ورودخانه پرسیدم که اشتهای چه طعامی را داری تا برای تو تهیه نمایند گفت چهل سال است که غیراز حق تعالی چیزی دیگر را اشتهای نفس ندارم پس خود طعامی تذکرش دادم آن را نیز باراده و اختیار خودم موکول داشت تا بعداز احضار آن طعام گفت این طعام موافق ارادهٔ من نیست و باید دارای اوصافی باشد که خودم بیان میکنم پس گفت آرد بندگی، زعفران رضا، روغن نیّت، خرمای طاعت راگرفته و هستهٔ عجب و غرور را از آن بیرون کن، در تابهٔ تواضع، آب صفا برروی آن بریز، در زیر آن آتش شوق با هیزم توفیق روشن کرده و و درطبق شکر، پیش من بگذار، هرکه سه لقمه ازآن بخورد شفای درد سینه و علاج معاصی وی میگردد پس بلند شده و دامن خود را تکانداد وگفت:

افلح الزاهدون والعابدونا — اذلمولاهم اجاعوا البطونا
افرحوا الاعين الغزيرة شوقاً — فمضی لیلهم وهم ساجدونا
حیرتهم مخافة الله حتی — زعم الناس ان فیهم جنونا

سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۷۷ عقلاء المجانین)

علیش

محمد بن احمد بن محمد - علیش مالکی مغربی، ازعلمای مالکیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در اصل از اهالی مغرب، ولادتش درحوالی جامع‌ازهر واقع، مراتب علمیّه را از اساتید وقت تکمیل نمود، بسال هزار و دویست و چهل و پنجم هجرت درجامع ازهر بتدریس آغازکرد ومرجع استفادهٔ جمع وافر شد تا عدّهٔ تلامذهٔ او بحدود دویست نفر ازطلّاب دینیّه بالغ گردیده درسال هفتادم ریاست مذهبی مشایخ مالکیّه و منصب فتوی در دیار مصر بدو اختصاص یافت تا آنکه درسال هزار و دویست و نود و نهم هجرت درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **الایضاح فی‌الکلام علی‌البسملة‌الشریفة** ۲- **تدریب‌المبتدی و تذکرةالمنتهی** در فرائض مذاهب اربعه ۳- **تقریب‌العقائد السنیة بالادلة القرآنیة** ۴- **حاشیهٔ شرح ایساغوجی شیخ‌الاسلام** ۵- **القول‌المشرق علی شرح ایساغوجی فی‌المنطق** که نام‌اصلی‌همان‌حاشیهٔ مذکور است ۶- **موصل‌الطلاب لمنح‌الوهاب فی‌قواعدالاعراب** که شرح‌قواعدالاعراب شیخ‌یوسف‌بن‌ناوی است ۷- **هدایةالمرید لعقیدة اهل‌التوحید** که همهٔ اینها در قاهره چاپ شده‌اند .

(ص ۱۳۷۲ مط)

علیمی[۱]

علیمی

عبدالرحمن بن محمد قاضی - علیمی حنبلی مقدسی ، ملقّب به **مجیرالدین** ، مکنّی به **ابوالیمن**، ازاکابرعلمای‌حنبلیّه‌میباشد که از صغر سنّ دوستدار علم بود ، از اکثر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نمود، کتاب **الانس‌الجلیل بتاریخ‌القدس والخلیل** از او است‌که علاوه برملخّص تواریخ بیت‌المقدّس بعضی از حوادث و وفیات دیگر را نیز تا سال نهصد تمام هجرت حاوی و درسال هزار و دویست و هشتاد و سیم هجرت درمصر چاپ و ترجمهٔ فرانسوی‌آن نیز درپاریس بطبع رسیده ودر ذی‌الحجهٔ سال نهصد تمام هجرت شروع بتألیف‌آن‌کرده و درظرف چهارماه

۱ــ **علیمی**- در اصطلاح رجالی ، لقب اسد بن حارثه ، یحیی بن علیم‌کلبی، یحیی‌بن محمدبن‌علیم وغیر ایشان میباشد و اینکه بعضی‌آنرا غلیمی‌نوشته‌اند (که حرف‌اولش غین‌نقطه‌دار باشد) اشتباه وناشي از غلط نسخه بوده‌است.

باتمامش رسانده است. علیمی بسال بهصد و بیست و هفتم هجرت در شصت و هفت سالگی درگذشت.
(کف وص ۳۵۸ مط)

علیمی یس بن زین‌الدین ابی‌بکر - بن‌محمد بن‌شیخ‌علیم، حمصیّ المولد، شافعیّ المذهب، علیمیّ الشهرة، از افاضل شافعیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشد که با پدر خود از حمص بمصر رفت، از اکابر آنجا فقه و علوم عقلیّه را خواند تا آنکه آوازهٔ او منتشر شد و در جامع ازهر بتدریس علوم متنوعه پرداخت. بالطبع حلیم و متواضع بوده و در سال یکهزار و شصت و یکم هجرت درگذشت و از تألیفات او است:

۱- **حاشیهٔ شرح توضیح خالد** و درحاشیهٔ خود آن شرح که تصریح نام دارد در مصر چاپ شده است ۲- **حاشیهٔ مجیب‌النداء فی‌شرح قطر‌الندی** که درقاهره چاپ شده است.
(ص ۱۹۴۶ مط)

عم با فتح و تشدید، بعربی عمو و برادر پدر و دراصطلاح رجالی در بعضی موارد با اضافه بنام شخصی وصف ومعرّف بعضی از رجال و محدّثین میباشد چنانچه **عم جعفر بن‌حکیم** - عبدالملك بن حکیم، **عم سلیمان بن‌سماعة** - عاصم کوزی، **عم علی بن‌حسان** - عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، **عم علی بن‌حسن‌طاطری** - سعد بن محمد طاطری، **عم‌الفحام** - عمیر بن یحیی، **عم‌ماجیلویه** - محمد بن ابی‌القاسم و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

عماد[1]

عماداصفهانی **محمد بن صفی‌الدین** - بعنوان **عمادالدین‌کاتب** درذیل مذکور است.

عمادالدولة **علی‌بن بویه** - موافق آنچه تحت عنوان آل‌بویه درخاتمهٔ باب‌کنی اشاره خواهد شد مؤسّس سلطنت دیالمه میباشد که ازسال ۳۲۱ تا ۳۳۸ه ق = **شکا** - **شلح** سلطنت نمود، درهمان سال وفاتش برحسب وصیّت خود او

۱- **عماد**- غالباً بانضمام قیدی دیگر مثل اسلام و دین و مکان و بلده و وصفی دیگر (عماد اصفهانی و عمادالدین و عمادالدولة و مانند اینها) عنوان مشهوری بعضی از علما و ارباب کمال میباشد اینك بارعایت ترتیب در آن قید نیز شرح‌حال اجمالی بعضی‌ازایشان‌را تذکر میدهد.

(که بلاعقب بوده) برادرزاده‌اش **ابوشجاع** رکن‌الدوله حسن بن بویه درفارس تخت‌نشین سلطنت شد و بلقب **عضدالدوله** ملقّب گردید و دراثر حسن تدبیری که داشته موصل و جزیره و بعضی بلاد دیگر را نیز مسخّر کرد و بممالك موروثی خود افزود ، در هرجا مدارس و ابنیهٔ‌خیریهٔ بسیاری بیادگار گذاشت که بیمارستان عضدی بغداد نیز ازآن‌جمله میباشد . این بیمارستان از حیث بنا و محسنات دیگر ممتاز ومشهور عالم‌است، متنبّی و شعرای عرب و عجم عصر، مدایح بسیاری درحق وی گفته و بعنایات ملوکانهٔ وی نایل گردیده‌اند. او نخستین کسی‌است که در دورهٔ‌اسلامی عنوان ملك (پادشاه) را حیازت‌کرده ونام او دربغداد بعد از نام خلیفه ذکر شده است .

علاوه برمقام سلطنت دراصول نظم مقتدر و باکثر علوم متداوله مطّلع و خطّی خوب داشت. بنای‌گنبد مطهّر وحرم‌محترم حضرت‌امیرالمؤمنین ع ازآثار سراپا سعادت ابدی وی میباشد . جنازهٔ اورا نیز بعدازوفاتش (که بسال سیصد وهفتاد و دویم هجرت درشصت و هشت سالگی دربغداد واقع وهم درآنجا مدفون بوده) بموجب وصیّت‌خودش بنجف اشرف نقل دادند و درجوار مرقد مقدّس مرتضوی ع مدفون ساخته وبنا برآنچه ازموثّقین مسموع افتاد زنجیری‌که یکسرآن متّصل‌بدان مرقد مطهّرمیباشد درگردنش کرده و برسنگ مزارش نوشته‌اند : وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ و از اشعار خود عضدالدوله است :

لیس شرب‌الراح الا فی‌المطر	**وغناء من‌جوار فی‌السحر**
غانیات سالبات للنهی	**ناعمات فی‌تضاعیف الوتر ـ الی**
عضدالدولة و ابن رکنها	**ملك‌الملاك غلاب القدر**

گویند بعد از این اشعار بسیارکمی زندگی‌کرده و درحال احتضار میگفته است :
مٰاأَغْنىٰ عَنّي مٰالِيَهْ هَلَكَ عَنّي سُلْطٰانِيَه . (ص ۳۱۵۷ ج ۴س وغیره)

عمادالدین **حسن‌بن‌علی‌بن‌محمد** ـ ذیلاً بعنوان **عمادالدین‌طبرسی** مذکوراست.

عمادالدین **حسین بن حسون** ـ بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است.

عمادالدین زکریا بن محمود- یا محمد بن‌محمود بعنوان‌قزوینی خواهدآمد.

عمادالدین **زوزنی** - ذیلاً بعنوان **عماد زوزنی** مذکور است.

عمادالدین سید محمد - یامعبد بعنوان **ابوالصمصام** در باب کنی خواهدآمد.

عمادالدین **شیرازی** - بعنوان **نسیمی** خواهدآمد.

عمادالدین‌طبرسی یا **عمادالدین طبری** } حسن بن‌علی بن محمد بن‌علی بن‌محمد بن‌حسن - طبرسی، یا طبری مازندرانی ، مشهور به **عمادالدین** ، از فحول و اکابر علمای امامیه‌که فقیهی است بصیر ، محدّث خبیر، متکلّم نحریر، از معاصرین محقّق حلّی و خواجه نصیر طوسی و نظائر ایشان‌که مصنّفات جیّدهٔ بسیاری درفقه و حدیث و تحقیق حقائق اصول مذهب وتشیید مبانی دین مقدّس اسلامی ودیگرفنون متنوعه دارد. فتاوی او درکتب فقهیّهٔ متأخّرین منقـول واز او به **عماد طبرسی** یا **طبری** وگاهی به **عمادالدین طبرسی** یا **طبری** تعبیر نمایند و ازآن جمله است:

۱- **احوال‌السقیفه** وآن‌همان‌کامل‌السقیفهٔ مذکورذیل‌است ۲- **الاربعون‌حدیثافی‌فضائل امیرالمؤمنین ع و اثبات امامته** ، ازآن‌روکه این‌کتاب وکتاب‌کامل‌السقیفهٔ مذکور ذیل را بامر وزیر روشن‌ضمیر بهاءالدین محمد ابن شمس‌الدین محمد جوینی معروف بصاحب دیوان (که‌نظیر صاحب بن عباد ودر زمان هلاکوخان متصدی حکومت بلاد ایران بوده) تألیف داده و اتحاف حضور وی نموده است‌آنها را محض بجهت انتساب بوزیر مذکور (که بهاءالدین لقب داشته) **اربعین بهائی** و **کامل بهائی** نیزگویند ۳- **اسرارالائمة** یا **اسرارالامامة** که درسال۶۹۸ه ق= **خصح** تألیف شده وآن غیراز اسرارالامامهٔ فضل بن حسن طبرسی است ۴- **بضاعة الفردوس** ۵- **تحفة‌الابرار** دراصول دین بپارسی ۶- **جوامع‌الدلائل والاصول فی‌امامة آل‌الرسول** که عربی است ۷- **العمدة‌فی‌اصول‌الدین وفروعه‌الفرضیة والنقلیة** ۸- **عیون‌المحاسن** ۹- **کامل بهائی** که همان کامل‌السقیفهٔ مذکور ذیل‌است ۱۰- **کامل‌السقیفة** که بهمان سبب مذکورفوق بکامل بهائی معروف است ۱۱- **الکفایة فی‌الامامة** ۱۲- **معارف‌الحقائق** ۱۳- **مناقب الطاهرین فی‌فضائل اهل‌البیت المعصومین ع** ۱۴- **المنهج فی‌فقه‌العبادات والادعیة والآداب الدینیة** ۱۵- **النقض علی‌معالم‌فخرالدین‌الرازی** ۱۶- **نهج‌الفرقان‌الی‌هدایة‌الایمان** . سال وفاتش بدست‌نیامد وازتاریخ‌مذکور تألیف‌اسرارالامامة معلوم‌است‌که درسال۶۹۸ه ق= **خصح** ویا بعدازآن است. **(ص ۱۶۹ت و مواضع متفرقه ازذریعه)**

عمادالدین طبری **علی بن محمد** - بعنوان **کیاالهراسی** خواهد آمد.

عمادالدین طبری **محمدبن علی بن محمد** - ذیلاً بعنوان عمادالدین محمدبن‌علی بن محمد مذکور است .

عمادالدین‌طوسی **محمدبن‌علی** - ذیلاً بعنوان **عمادطوسی** مذکور است .

عمادالدین **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان **جامی** نگارش یافته است.

عمادالدین **علی** - متخلّص بـه **عماد** در ذیـل بعنـوان **عمادالدین‌کرمانی** مذکور است.

عمادالدین **علی بن محمد** - بعنوان **کیاالهراسی** خواهدآمد .

عمادالدین **فضل‌الله مشهدی** - ضمن شرح حال مخدوم اعظم حـاج محمد خواهدآمد .

عمادالدین فقیه - در ذیل بعنوان **عمادالدین‌کرمانی** مذکور است .

عمادالدین کاتب **محمدبن‌صفی‌الدین** - ابی‌الفرج‌محمدبن‌نفیس‌الدین‌ابی‌الرجاء حامد ابن‌محمدبن‌عبدالله‌بن علی‌بن محمود اصفهانی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **کاتب** ، معروف به **کاتب اصفهانی** و **عماد کاتب** و **ابن‌اخی‌العزیز** از اکابر فقها و ادبای شافعیّهٔ اواخر قرن‌ششم هجرت میباشدکه بسال پانصد ونوزدهم‌هجرت در اصفهان تولد یافته و دربغداد نشو و نماکرد ، درمدرسهٔ نظامیّهٔ آنجا فقه و حدیث و ادبیّات را فراگرفت، پس ببلاد متفرقه مسافرتهاکرد و عاقبت درشام‌بوزارت صلاح‌الدین ایّوبی نایل‌گردید تا روز دوشنبه اوّل رمضان سال پانصد و نود و هفتم هجرت در دمشق درگذشت و درمقابر صوفیّه مدفون شد واز تألیفات او است :

۱- **البرق‌الشامی** درتاریخ و هفت مجلد است ۲- **خریدةالقصر وجریدة اهل‌العصر** که مشهور و شرح حال وآثار بعضی از ادبا و شعرای قرن ششم هجرت ودرضمن شرح‌حال‌ثعالبی مذکور داشتیم ۳- **دیوان دوبیت** (رباعی) که کوچك‌است ۴- **دیوان‌الرسائل** ۵- **دیوان شعر** که چهار مجلد است ۶- **زبدةالنصرة و نخبةالعصرة** که ملخص‌کتاب نصرةالفترة مذکور درذیل است و درپاریس ولیدن چاپ‌شده‌است ۷- **العتبی والعقبی** که عتبی‌الزمان‌نیز گویند ۸- **الفتح**

القسی فی الفتح القدسی [illegible] چاپ شده و این کتاب را بعماد [illegible] ، سطر قاضی فاضل رسانده و او [illegible] (فتح القسی فی الفتح القدسی) به خود عمادالدین بدان موسومش [illegible] به همین اسم فتح القسی اش مسمی دارد **۹- الفتح القسی** که مذکور شد **۱۰- نحلة الرحلة ۱۱- نصرة الفترة وعصرة الفطرة** در تاریخ سلجوقیان و وزرا و اکابر آن دولت و ظهور ترك بوده وکتاب زبدة النصرة مذکور فوق نیز ملخّص همین کتاب میباشد واز اشعار عمادالدین است :

اقنع ولا تطمع فان الغنی — کماله فی عزة النفس
فانه ینقص بدر الدجی — لاخذه الضوء من الشمس

(ص ۱۱ ج ۱۹ جم و ۱۸۸ ج ۲ کا و ۳۲۰۴ ج ۵ س و کشف الظنون وغیره)

عمادالدین کرمانی علی - ملقّب به **عمادالدین** ، متخلّص به **عماد**، معروف به **عماد فقیه** و **خواجه عماد فقیه** از مشایخ عرفا و مشاهیر شعرای نامی ایرانی کرمانی میباشد که با حافظ شیرازی معاصر بود ، در زمان شاه‌شجاع درشهر کرمان خانقاه داشت، مریدان بسیاری برسر وی گرد آمدند، **یك دیوان و دومثنوی** بنام **محبت‌نامه** و **محنت‌نامه** داشته و مثنویات دیگر نیز بدو منسوب دارند . یك نسخه از دیوان او که درحال حیات خودش بسال هفتصد و شصت و سیم هجرت باخط نسخ خوب نوشته شده بشمارهٔ (۱۸۲) ویك نسخهٔ دیگر نیز که درسال نهصد وهشتاد و یك هجرت باخط نستعلیق خوب نوشته‌شده بشمارهٔ (۱۸۱) درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد واز اشعار او است :

برلوح جان نوشته‌ام ازگفتهٔ پدر — روز ازل که تربت او باد عنبرین
گر درجهان دلی زتو خرّم نمیشود — باری چنان مکن که شود خاطری حزین

درسال هفتصد وهفتاد ودویم یا سیم هجرت درکرمان وفات یافته ودرخانقاه خود بخاك رفت.

(ص ۳۲۰۶ ج ۵ س وغیره)

عمادالدین کیاالهراسی علی بن محمد- بهمین عنوان **کیاالهراسی** خواهد آمد.

عمادالدین **محمد بن علی بن حمزه** - ذیلاً بعنوان **عماد طوسی** مذکور است .

عمادالدین **محمد بن علی بن محمد بن علی** - طبری آملی، مکنّی به **ابوجعفر**، عالم جلیل و فقیه نبیل ، از ثقات علمای شیعهٔ اواسط قرن ششم هجرت واز تلامذهٔ شیخ ابوعلی ابن شیخ طوسی میباشد . از او و مشایخ بسیاری دیگر روایت نموده و شاذان بن‌جبرئیل قطب راوندی (متوفی بسال ۵۷۳ه ق = **ثعج** نیز از وی روایت مینمایند . از تألیفات او است :

۱- **بشارة المصطفی لشیعة المرتضی** ۲- **الزهد والتقوی** ۳- **الفرج فی‌الاوقات والمخرج بالبینات** وغیرها . سال وفاتش بدست نیامد و درسال پانصد وشصتم هجرت از بعض مشایخ خود اجازه داشته است. (ملل وص ۵۹۱ت و۴۷۶مس)

عمادزوزنی از شعرای فرس قرن هشتم عهد سلاجقه ، از مردم ناحیهٔ زوزن از نواحی نیشابور میباشدکه نام اصلیش عمادالدین، تخفیف‌یافته وبه عماد زوزنی مشتهرگردیده است . مدّاح طغان شاه بود ، عاقبت حسب‌الارشاد امام غزالی ترك دنیاگفته و قدم بدایرهٔ سیر و سلوك و تصوّف‌گذاشت واز اشعار او است‌که در حین استیذان ورود مجلس غزالی‌گفته :

خردرا دوش‌میگفتم‌که‌این‌کهنه‌جهان‌ازکی شد ازغوغای شیطان وزسودای‌هوا خالی
خرد گفتا عجب دارم‌که میدانی ومیپرسی بعهـد علـم غزالـی بعهـد علـم غزالی

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۲۰۵ ج ۵س و۳۳ سفینة‌الشعرا)

عمادسخاوی **حسین بن حسون** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است .

عمادطبرسی یا **عماد طبری** { حسن‌بن علی‌بن محمد بعنوان‌عمادالدین طبرسی وعمادالدین طبری مذکور شد .

عمادطبری **علی‌بن محمد**- بعنوان‌**کیاالهراسی** خواهدآمد .

عمادطوسی **محمدبن علی بن حمزه** - طوسی مشهدی ، که‌گاهی من باب نسبت بجدّ ، محمد بن حمزه نیزگویند از اکابر علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت میباشدکه فقیه فاضل متکلّم‌جلیل‌القدر واعظ ، ناصر شریعت مقدسه، لقبش

عمادالدین، کنیـه ش **ابوجعفر**، شهرتش طوسی وعماد **طوسی** و **ابوحمزه**، بجهت انتساب بکتاب **وسیله** نام او به **صاحب وسیله** نیز معروف واز تألیفات او است:

۱- **ثاقب المناقب فی المعجزات الباهرات للنبی ص والائمة المعصومین الهداة** ۲- **الرایع فی الشرایع** ۳- **الواسطة** ۴- **الوسیلة**. وفاتش درکربلا واقع، در خارج باب النجف مدفون و سال آن بدست نیامد و بنا باستظهار ذریعه با شیخ منتجب الدین (متوفی بسال ۵۸۵ه ق = ثفه) معاصر بوده است و نام و نسب او بقرار فوق میباشد و اینکه بعضی، نام اورا هبةالله، ودیگری حسن بن محمد بن حمزه نوشته‌اند اشتباه است و ازآن روکه زمان او بعد از شیخ طوسی (مکنّی بابوجعفر) بوده اورا **ابوجعفر ثانی** و **ابوجعفر متأخر** نیزگویندکه در اسم وکنیه و نسبت طوسی موافق هستند.

(ص ۶۵ ج ۶عن و ۵۹۴ت و۵ ج ۵ ذریعه وغیره)

عمادفقیه	**علی** - بعنوان عمادالدین کرمانی مذکور شد.

عمادقزوینی	**زکریا بن‌محمود**- یا محمدبن محمود بعنوان **قزوینی** خواهدآمد.

عمادکاتب	**محمدبن صفی‌الدین** - بعنوان **عمادالدین‌کاتب** مذکور شد.

عمادکرمانی	**علی**- بعنوان **عمادالدین‌کرمانی مذکور شد**.

عمادلدین‌الله	**مرزبان ابن سلطان‌الدولة** - ابی‌الشجاع ابن بهاءالدولة که‌کنیه‌اش **ابوکالیجار** ولقبش **عزالملوك** و **عماد لدین‌الله** میباشد موافق آنچه در خاتمهٔ باب‌کنی تحت عنوان آل‌بویه اشاره خواهد شد هفتمین سلطان دیالمهٔ ایرانی است‌که بسال چهارصد وپانزدهم هجرت بعداز وفات پدر درفارس بتخت سلطنت‌نشست، مدتی با عم خود جلال‌الدولة‌که درآن موقع امیرالامرای بغداد بوده برسر محاربه برآمد تا بسال چهارصد و چهلم هجرت در چهل سالگی درگذشت.

(ص ۴۲۵۹ ج ۶ س وغیره)

عمادی	**ابراهیم بن عبدالرحمن بن محمد بن عمادالدین** - دمشقی حنفی، از ادبای علمای شام میباشدکه محفوظاتش بسیار، درمیان ایشان

بعلم و فضل و فصاحت و بلاغت معروف و قریحهٔ شعریّه‌اش خوب بود . در سال هزار و هفتاد و هشتم هجرت درگذشت واز اشعار او است :

لاتخش من شدة ولا نصب   وثق بفضل الاله و ابتهج
و ارج اذا اشتدهم نازلة   فاخر السهم اول الفرج

پدرش عبدالرحمن نیز از افاضل وقت خود ، در دیار شام مفتی و شیخ‌الاسلام ، مرجع انام مسلّم علما و ادبا وممدوح شعرای وقت بود واز تألیفات‌او است :

۱- الصلوة الفاخرة بالاحادیث المتواترة ۲- المستطاع من‌الزاد لافقرالعباد ابن‌العماد ۳- المنسك ۴- الهدایة . بسال یکهزار و پنجاه ویکم هجرت در دمشق شام در هفتاد و سه سالگی وفات یافت و درمقبرهٔ باب‌الصغیر مدفون گردید .

(ص ۵۷۷ ج ۱ س وغیره)

عمادی **حامدبن‌علی‌بن‌ابراهیم‌بن عبدالرحمن**- یاعبدالرحیم‌بن‌عمادالدین، حنفی دمشقی، عالم فقیه فاضل‌ادیب‌کامل عارف‌محقّق، معروف به عمادی ، از اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نموده و مانند پدر خود در شام مفتی حنفیّه بوده واز تألیفات او است :

۱- الاتحاف‌لشرح‌خطبة‌الکشاف ۲- تشنیف‌الاسماع فی‌افادة‌لو‌للامتناع ۳- التفصیل فی‌الفرق بین‌التفسیر والتأویل ۴- تفعقع‌الشن فی‌نکاح‌الجن ۵- الدرالمستطاب فی‌مرافقات عمر بن‌الخطاب ۶- صلاح‌العالم بافتاءالعالم ۷- اللمعة فی‌تحریم المتعة وغیراینها . بسال یکهزار وصد وهفتاد ویکم‌هجرت‌در شصت‌وهشت‌سالگی دردمشق‌وفات‌یافت ودر باب‌الصغیر مدفون‌گردید و ظاهر آن است‌که حامد عمادی نوهٔ ابراهیم‌عمادی مذکور فوق‌است.

(ص ۱۱ ج۲ سلك‌الدرر)

عمادی **شاعر**- از شعرای ایران میباشدکه در ری نشو و نماکرد، مدّاح طغرل‌بن ارسلان و ممدوح اوحدالدین‌انوری وسیدحسن‌غزنوی بود . درسال پانصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشته واز او است :

مرا از شکستن چنان درد ناید   که ازناکسان خواستن مومیائی

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد.   (ص ۳۲۰۶ ج۵س)

عمادی عبدالرحمن بن محمد بن عمادالدین - فوقاً ضمن حال پسرش ابراهیم عمادی مذکور شد .

عمادی محمدامین - از مشاهیر خطّاطین ایرانی میباشد که نوهٔ میرعماد حسنی معروف وکتابدار شاه عباس صفوی بود و خطّ اورا معادل خطّ جدّ مذکورش میشمردند . بسال هزار و صد و بیستم هجرت در چهل و پنج سالگی دراصفهان درگذشت.

(ص ۳۲۰۶ ج ۵ س)

عماری لقب رجالی قاسم بن ولید قریشی میباشد و شرح حالش موکول بدان علم است .

عمانی[1]

عمانی حسن بن علی - درباب کنی بعنوان ابن ابی‌عقیل خواهدآمد .

عمدةالدین محمد بن اسعد - بعنوان حفده مذکور شده است .

عمرانی علی بن محمد بن علی - بن احمد بن مروان، عمرانی خوارزمی، مکنّی به ابوالحسن، ملقّب به حجةالافاضل و فخرالمشایخ ، ادیبی است فاضل زاهد صالح متدیّن ، بوظائف دینیّه عامل ، از ادبای اواسط قرن ششم هجرت ، از تلامذهٔ زمخشری ، درغوامض کلمات عربیّه خبیر ، باسرار فنون ادب محیط ، حدیث را از دیگر مشایخ هم فراگرفته وازتألیفات او است :

۱ـ **عمانی** - منسوب است به عمان (بروزن غراب) که نام مردی و هم شهری است در یمن ویا ناحیه‌ایست درسمت‌غربی بحر یمن ودرسمت شرقی هجر که مردمانش خوارج وبچندین قریه مشتمل و حرارت‌آن ضرب‌المثل است . بروزن (عطار) شهری است در شام که قصبهٔ ناحیهٔ بلقا بوده و بدینمعنی با تخفیف میم نیز گفته‌اند . بعقیدهٔ بعضی **عمان** (بروزن عطار) نام شهر دقیانوس مشهور است که اصحاب کهف و رقیم از وی فراری شده وکهف و رقیم نیز نزدیکی‌آن شهر است . باری لفظ عمانی **دراصطلاح رجالی** لقب جیفر بن جلندی و حسن بن علی بن ابی‌عقیل و حسن بن عیسی بوده و مراد ازآن درکتب فقهیه درصورت عدم قرینه حسن بن علی مذکور است .

۱- **اشتقاق‌الاسماء** ۲- **تفسیرقرآن** ۳- **المواضع والبلدان** چنانچه درروضات‌الجنات گفته است و بنوشتهٔ کشف‌الظنون کتاب اولی وسیمی مذکور یکی بوده و نامش **اشتقاق‌اسماءالمواضع والبلدان** است. عمرانی شعر خوب نیز میگفته واز ابیات قصیده‌ایست که درمدح حضرت نبوی ص سروده است:

اضاء برق وسجف‌اللیل مسدول   کما یهزالیمانی وهو مصقول

درسال پانصد و شصتم هجرت درگذشت. (کف وص۶۱ ج۱۵جم و۴۸۵ت)

عمرکی **علی بن محمد** - بوفکی نیشابوری، یا عمران بن علی بن محمد ویا خود نامش عمرکی پسر علی بن محمد است. بهرحال کنیه‌اش **ابومحمد** و نامش محل خلاف علمای رجال بوده و لکن مسمّی همانا یك تن و ازثقات اصحاب حضرت امام حسن‌عسکری ع (متوفّی بسال ۲۶۰ه ق = سر) واز اکابر مشایخ حدیث بوده و بسیاری از مشایخ از وی روایت میکنند. **کتاب‌الملاحم** ازآثار قلمی او میباشد و سال وفاتش بدست نیامده و **بوفك** نام یکی از قراء نیشابور است.
(کتب‌رجالیه)

عمروی[1]

عمری **عبدالباقی بن سلیمان** - بعنوان **فاروقی** خواهدآمد.

عمری **عبدالرحمن بن عیسی** - بعنوان **مرشدی** خواهدآمد.

عمروی **عثمان بن سعید** - اسدی، **سمان زیات**، مشهور به عمروی، (بفتح اوّل و سکون ثانی) که بقبیلهٔ بنی‌عمرو بن حریث ویا عمرو بن

۱- **عمروی** - بروزن سعدی، در اصطلاح رجالی لقب احمد بن بشیر، جعفربن‌عمرو، ظفر بن داعی، حفص بن عمرو و پسرش محمد بن حفص بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد. بنوشتهٔ کشی، حفص مذکور وکیل حضرت امام حسن‌عسکری ع وپسرش محمد هم وکیل حضرت امام منتظر عجل‌الله فرجه بوده‌اند باری عمروی، لقب مشهوری عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان نیز میباشد که وکیل و سفیر اولی و دویمی ناحیهٔ مقدسه در زمان غیبت صغری میباشند اینك بشرح اجمالی حال ایشان میپردازیم. **اما عمری** بضم اول و فتح ثانی نیز عنوان مشهوری بعضی از افاضل است که نیز تذکر داده می‌شوند.

عامر بن ربیعة [illegible] دسته است [illegible] سمان یا **زیات** گفتن او نیز بجهت آن بوده که برای کتمان امر سفارت و نیابت خود که از حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه داشته روغن‌فروشی و تجارت زیت میکرده وکنیهٔ او نیز ابوعمرو بوده است. بقول بعضی، حسب‌الامر حضرت امام حسن عسکری ع محض اینکه اسم عثمان و کنیهٔ ابوعمرو در یکجا مجتمع نگردد آن کنیه را به عمروی تبدیل کرد وبدان مشهور گردید. عثمان بن سعید، اوّلین نواب خاصّهٔ اربعهٔ حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه بود وقبلاً از یازده‌سالگی، شرف‌اندوز خدمت امام علی النقی ع وازاکابر اصحاب آن‌حضرت محسوب وبموجب اخبار وارده، امین وعادل و ثقه وجلیل‌القدر وطاهر وعفیف بود. آن‌حضرت درجواب استفسار احمد بن اسحق قمی که از مرجع احکام دینیّه سؤال کرده بود فرمودند که **عمروی** مامون وثقه و معتمد است، گفته‌های اورا اطاعت کن وهرچه گوید وبشما برساند ازخودمن است.

بعداز وفات حضرت امام علی النقی ع بشرف خدمت حضرت امام حسن عسکری ع مشرّف شد، آن‌حضرت نیز درجواب همان سؤالات احمد، فرمودند **عمروی وپسرش محمد** هردو ثقه و مأمون هستند و هرچه بشما از طرف من برسانند ازمن است حرفهای ایشان راگوش داده و اطاعت کن که ثقه و مأمون میباشند. در خبرهای دیگر، آن‌حضرت در جواب همین سؤال فرمودند اینك ابوعمرو ثقه و امین ومحل اعتماد امام ماضی بود، در حیات و ممات من هم محل اعتماد من بوده و هرچه بگوید و بشما برساند از من است. درخبر دیگر، شیعیان یمن راکه بخدمت آن‌حضرت مشرّف ومقداری ازحقوق الهیّه آورده بودند فرمودندکه همان اموال را بابوعمرو تسلیم دارند که وکیل آن‌حضرت بوده ونسبت بمال‌الله ثقه و مأمون است. بالجملة جلالت مقام عثمان بن سعید بالاتر ازآن است که بحیطهٔ تحریر برآید.

سال وفات او در هیچ‌کدام ازکتب رجالیّهٔ موجوده درنزد نگارنده معیّن نشده و فقط درتحیة‌الزائر حاج میرزا حسین نوری گوید که عثمان بن سعید بسال دویست و پنجاه و ششم هجرت بسفارت و نیابت حضرت امام عصر ع مشرّف ودرحدود پنجاه وهفتم

وفات یافته و قبرش درجانب غربی بغداد در شارع میدان است و درنخبة‌المقال‌گوید :

عثمان العمروی هوالوکیل ابن سعید ثقة جلیل

اما **محمد بن عثمان‌بن سعید** اسدی‌کوفی عمروی ، پسر والاگهر صاحب ترجمه‌که به **ابوجعفر** مکنّی ومانند والد معظّم خود به **عمروی** معروف است دویمین‌نواب‌خاصّهٔ اربعهٔ حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه میباشد . چنانچه از اخبار مذکوره برمیآید جلالات و عظمت وی نیز مسلّم ، امانت و وثاقت و عدالت وی هم از طرف قرین‌الشّرف حضرت امام حسن‌عسکری ع مصدّق و موافق‌آنچه ازتاریخ مذکور وفات والد ماجدش مکشوف میگردد درحدود سال ۲۵۷ه ق = **انور** بعداز وفات پدر ، تاج وکالت ونیابت خاصّهٔ آن‌حضرت‌را برسرگذاشت، امور سفارت منحصراً درعهدهٔ وی‌بود، درحدود چهل وهشت سال متصدی امور سفارت خاصّهٔ‌آن ظل‌الله حقیقی شد و بدین منصب مفتخرگردید. در این مدت عرائض پناهندگان‌آن‌آستان ملائك پاسبان را مانند پدر حقائق نظرش‌عثمان، بحضور مهر ظهورآن خلیفة‌الرحمن می‌رسانید ومعجزات بسیاری ازطرف قرین‌الشّرف آن‌حضرت بدست وی بروزیافت، توقیعات‌صادره ازآن‌ناحیهٔ مقدّسه بتوسط وی‌بخواص شیعه میرسید، تا درماه جمادی‌الاولی سیصد وچهارم یاپنجم هجرت دربغداد وفات‌یافت. قبر شریفش دراین ازمنه در مقبرهٔ بزرگی است قرب درب سلمان و درمیان اهل بغداد به **شیخ‌خلانی** معروف است و قبلاً روز وفات خود را خبر داده بوده است . گویند برای خود قبری تهیه و با تخته‌اش فرش نموده وآیات قرآنی و اسامی مقدسهٔ حضرات ائمّهٔ اطهار ع را درآن‌نقش‌کرده‌بود، روزی یك‌مرتبه توی‌آن رفته ویك‌جزو قرآن‌میخوانده است . در ردیف محمدین از نخبة‌المقال ، در تاریخ وفات اوگوید :

ثم ابن‌عثمان وکیل عمروی قدر قبضه صحیح‌الخبر

که‌کلمهٔ **قدر** = ۳۰۴ میباشد .

حَشَرَنَااللهُ مَعَهُمْ . (کتب‌رجالیه)

عمروی **محمد بن عثمان** ـ ضمن شرح حال والد معظّمش عثمان‌بن سعید عمروی فوق مذکور شد .

عمانی لقب رجالی جبیر بن حفص میباشد وشرح حالش در آن علم است.

عمعق بخارائی شهاب‌الدین - بعنوان بخارائی شهاب‌الدین مذکور شده است.

عمو **عبدالله** - از مشاهیر عرفای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه به بابا موصوف، به **بابا عمو عبدالله** معروف وقبر او درزیر طاقی است درخارج شهر اصفهان که دوطرف آن طاق هم دومناره‌ایست معروف بمنارهٔ جنبان و برسنگ مزار عمو عبدالله نوشته شده **هذا قبر الشیخ الزاهد البارع السعید المتقی عمو عبدالله بن محمد بن محمود سقلا رحمةالله علیه وتوفی فی السابع عشرة من شهر ذیحجة سنة ست عشرة و سبع مأة** که درسال هفتصد وشانزدهم هجرت وفات یافته وشرحی دیگر بدست نیامد . اما دو منارهٔ مذکور طرفین آن طاق مزبور طوری است که اگر یکی ازآنها را تکانی بدهند بحرکت آمده و منارهٔ دیگر بلکه طاق و قبر عمو نیز حرکت میکنند و بهمین جهت بمنارهٔ جنبان شهرت یافته است . بانی و تاریخ بنای آن و سبب حرکت مذکوره هنوز محرز نشده وموافق آنچه درشرح حال شیخ بهائی اشاره نمودیم بین العامة بنای آن را نیز مثل نوادر و عجائب بسیار دیگر بدو منسوب داشته و حرکت آن را نیز مستند باصول استادانهٔ شکل هندسی آن دانند چنانچه گاهی حرکت آن را اثر صفای باطن عمو عبدالله می‌پندارند. بعضی اقوال عجیبهٔ دیگر نیزگویندکه مطلب را دربوتهٔ اجمال گذاشتن بهتر از تعرض آنها میباشد خصوصاً که خارج از وضع کتاب است.

(اطلاعات متفرقه)

عمی لقب رجالی احمدبن ابراهیم بن احمد ، اسد بن معلا، اسمعیل بن علی، حسن بن محمد بن جمهور ، محمدبن حسن بن جمهور و بعضی دیگر است .

عمید **حسین بن علی بن محمد** - بعنوان **طغرائی** نگارش یافته‌است.

عمیدا **میرزا محمدتقی** - تبریزی که درمثنوی **درّ خوشاب** خودرا به‌عمیدا متخلّص داشته‌وشرح حالش بعنوان **حجةالاسلام** نگارش یافته‌است.

عمیدالدین اسد یا اسعد بعنوان ابرزی نگارش یافته است .

عمیدالدین **زکریا** - بعنوان **قزوینی زکریا** خواهدآمد.

عمیدالدین **عبدالمطلب بن محمد بن علی** - ذیلاً بعنوان **عمیدی** مذکور است.

عمیدالدین **یحیی بن ابوالفرج** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌زباده** خواهدآمد .

عمیدالرؤساء **هبةالله‌بن حامد** - بن احمد بن ایـّوب بن علی بن ایـّوب حلّی ، ملقـّب به **رضی‌الدین**، معروف به‌**عمیدالرؤسا**، مکنـّی به‌**ابومنصور**، از صلحاء متعبـّدین و اخیار علمای امامیـّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه جلیل‌القدر فاضل ، ادیب نحوی‌لغوی کامل بود . موافق قول میرداماد و جمعی دیگر راوی صحیفهٔ کاملهٔ‌سجادیـّه‌بوده وآن‌صحیفه‌را چنانچه دراوّلش‌است ازسیـّداجلّ نجم‌الدین بهاءالشـّرف روایت‌کرده وگویندهٔ لفظ **حَدَّثَنا** دراوّل‌آن صحیفهٔ مبارکه، عبارت از او میباشد وسید فخار هم‌که از مشایخ روایت محقـّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ه‍ ق = **خعو**) و از تلامذهٔ ابن‌ادریس(متوفی‌بسال۵۹۶ه‍ ق = **ثصو**) بوده ازاو روایت میکند. عمیدالرؤساءاستاد سیدفخارمذکور وابن‌العلقمی وزیرآتی‌الترجمة وازتلامذهٔابن‌الخشاب نحوی‌آتی‌الترجمة و ابن‌العصار لغوی‌آتی‌الترجمة و بعضی از اکابر دیگر بوده ودرلغت مهارتی بسزا داشت وکتاب **الکعب** از تألیفات او است وقول او درتحقیق‌کعب درمسئلهٔ وضو محل اعتماد فقها میباشد و درسال ششصد و نهم یا دهم هجرت درسنّ متجاوز از هشتاد سالگی وفات‌یافت.

بالجملة راوی صحیفهٔ سجادیـّه وگویندهٔ لفظ حدّثنا در اوّل‌آن صحیفهٔ مبارکه ، بقول شیخ بهائی علی بن سکون (متوفـّی بسال ۶۰۶ه‍ ق = **خو**) است‌که شرح حال او نیز در باب‌کنی بعنوان **ابن‌السکون** خواهدآمد . در ریاض‌العلما قضاوت عادلانه‌کرده و گوید حق‌آن است‌که راوی صحیفه ابن‌سکون و عمیدالرؤساء هردو میباشد و ابن‌معیـّة هم‌آن را از هردو روایت‌کرده است.

نگارنده‌گوید : این‌جملهٔ‌آخری، بادرنظرگرفتن‌دوتاریخ وفات‌مذکورعمیدالرؤسا

و ابن‌السکون به تاریخ وفات محمد بن قسم (که درسال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت بوده و معروف به **ابن‌معیة** است) منافات بیّن دارد مگر اینکه روایت ابن‌معیّة از ایشان با واسطه باشد ، بلی گاهی قسم بن حسن را نیز که جدّ عالی ابن‌معیّة محمد بن قسم مزبوراست بهمین‌عنوان (ابن‌معیّة) مذکوردارند او نیز با بن‌معیّة موصوف بلکه مشهور بوده ودرسال ششصد و سیم هجرت در روایت صحیفه ازعمیدالروسا اجازه داشته است و ظاهر آن‌است که مراد ریاض العلماء نیزازابن‌معیّة که‌صحیفه‌را ازابن‌السکون‌وعمیدالرؤساء هردو روایت میکند همین قاسم بن حسن باشد.

(ص۲۰۴هب وسطر۶ ص۳۷۶ وسطر۳۵ ص۷۶۸ات و۲۶۴ ج۱۹حم وباب‌الهاء از ریاض‌العلما)

عمیدی بفرمودهٔ تنقیح‌المقال لقب رجالی **حسین حسینی** است .

عمیدی **سید عبدالمطلب بن ابی‌الفوارس - مجدالدین‌محمدابن‌فخرالدین** علی بن اعرج ، حسینی حلّی ، ملقّب به **عمیدالدین**، معروف به **عمیدی** و **سید عمیدی** ، مکنّی به **ابوعبدالله**، از اکابر و ثقات مشایخ روایت و علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی محقّق مدقّق، خواهرزادهٔ علاّمهٔ حلّی وازتلامذهٔاو بود، شهید اوّل نیز باآن‌همه جلالات‌آفاقی‌که دارد بسیارش ستوده وبواسطهٔ او از علاّمهٔ حلّی روایت مینماید از تألیفات او است :

۱- **تبصرة الطالبین فی‌شرح نهج‌المسترشدین** که شرح نهج‌المسترشدین علامه است ۲- **شرح انوارالملکوت فی‌شرح‌کتاب الیاقوت فی‌اصول الکلام** چنانچه علاّمه‌کتاب یاقوت نام ابن‌نوبخت راکه در اصول‌کلام‌است شرح‌کرده وشرح خود را بانوارالملکوت‌نامیده و عمیدی نیز همان انوارالملکوت را شرح‌کرده‌است واین‌شرح‌عمیدی بمنزلهٔ‌محاکمات مابین ابن‌نوبخت وعلاّمه‌است ۳- **شرح‌تهذیب‌علامه** دراصول‌فقه که نامش بنا برمشهور **منیة‌اللبیب فی‌شرح‌التهذیب** است و درلکناو از بلاد هند چاپ شده است . نسخهٔ‌آن بسیار و پنج نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره‌های ۹۶۳-۹۶۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . در روضات‌الجنّات‌گویدکه شرح تهذیب عمیدی همین است‌که دم دست

ما موجود و نامش منیةاللبیب و بین‌الطلبة مشهور و در کلمات بعضی از علما نیز تصریح شده و مؤلف‌آن در پانزدهم رجب هفتصد و چهلم هجرت از تألیفش فراغت یافته است وبعد از اینجمله‌گویدگاهی توهّم میشودکه این منیةاللبیب از عمیدی نبوده بلکه از مصنّفات برادرش ضیاءالدین سید عبدالله بن محمد بن علی بن اعرج است لکن شهرت مابین طلبه وبشرح عمیدی معروف بودن همین شرح متداول منیةاللبیب نام، عقیدهٔ اوّلی راکه تألیف عمیدی بودن‌آن است تأیید مینماید . نگارنده‌گویدکه محل نظر، همین شرح منیةاللبیب نام استکه ازکدام یك از این دوبرادر والاگهر است و الاّ تردیدی نیست در اینکه هریکی از ایشان شرحی برتهذیب‌الاصول خال خودشان علاّمهٔ حلّی نوشته وکتاب‌جامع‌البین من فوائدالشرحین شهید اوّل نیز معروف وفوائد دوشرح‌تهذیب این دوبرادر را حاوی است . در ذریعه قول دیگر راکه از ضیاءالدین بودن همین منیةاللبیب است تأییدکرده وگوید شرح تهذیب عمیدی اسم خاصی‌نداشته ومنیةاللبیب، نام شرح دیگر تهذیب استکه سید ضیاءالدین عبدالله‌بن مجدالدین ابی‌الفوارس برادر کهتر عمیدالدین تألیفش داده و اما شرح تهذیب عمیدی‌که یك نسخه ازآن در خزانهٔ رضویّه موجود است از حیث مطلب و عبارت مغایر همین منیةاللبیب است **۴- شرح قواعد علامه**که نام اصلیش **کنزالفوائد فی‌حل مشکلات القواعد** ومعادل اصل‌کتاب‌قواعد و نصف‌آن بوده و دراین‌کتاب پاره‌ای مطالبی راکه در مجلس درس وغیره با خال خود علاّمه مطرح مذاکره‌بوده مذکور داشته ویك‌نسخهٔ‌آن بشمارهٔ ۲۲۶۴ درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است **۵- شرح‌مبادی‌الاصول‌علامه ۶- شرح‌نهج‌المسترشدین** که بنام تبصرةالطالبین مذکور شد **۷- کنزالفوائد**که بنام شرح‌قواعد مذکورشد **۸- مناسخات المیراث ۹- منیةاللبیب**که همان شرح تهذیب مذکور فوق است **۱۰- میراثیه** .

وفات عمیدی شب دوشنبه دهم شعبان هفتصد و پنجاه و چهارم هجرت در هفتاد و سه سالگی دربغداد واقع وجنازه‌اش بنجف اشرف نقل‌گردید. مخفی‌نماندکه مجدالدین ابوالفوارس محمد ابن فخرالدین علی بن اعرج پدر عمیدی و همچنین فخرالدین علی جدّ او نیز هردو از محقّقین علما بوده‌اند وهمچنین برادر والاگهر مذکورش‌ضیاءالدین

سید عبدالله بن ابی‌الفوارس مجدالدین محمد بن فخرالدین علی بن اعرج حسینی نیز از اکابر فقها ومشایخ شهید اوّل میباشد ، او نیز مثل برادرش شرحی برتهذیب‌الاصول حل حود علاّمهٔ حلّی نوشته بلکه همین شرح تهذیب مبسوطی که نامش منیةاللبیب فی‌شرح التهذیب بوده و درپانزدهم رجب هفتصد و چهلم هجرت تألیف شده و بین‌العلما دایر و بنا برمشهور به عمیدی منسوبش دارند بزعم بعضی از همین ضیاءالدین است یعنی شرح تهذیب ضیاءالدین همین منیةاللبیب و شرح تهذیب عمیدی غیراز منیةاللبیب بوده و اسم مخصوصی ندارد چنانچه فوق نگارش دادیم و سال وفات ضیاءالدین بدست نیامد .

(ص ۴۵۹مس و۲۰۴هب و۳۷۴ت وسطر ۳۳ ص۳۷۵ت وغیره)

عمیدی **محمد بن احمد بن محمد - مکنّی بابوسعید ، معروف به عمیدی یا عبیدی،** ادیبی است نحوی لغوی از ادبای اواسط قرن پنجم هجری واز تألیفات او است :

۱- **الابانة عن‌سرقات‌المتنبی‌لفظا ومعنی** که درمصرچاپ‌شده‌است ۲- **الارشاد الی‌حل المنظوم والهدایة الی نظم‌المنثور** ۳- **انتزاعات‌القرآن** ۴- **تنقیح‌البلاغة** ۵- **العروض** ۶- **القوافی** . درسال چهارصد و بیست و سیم یا سی و سیم یا پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۲۱۲ ج ۱۷ جم وغیره)

عمیدی **محمدبن محمد بن محمد - یا احمد ، حنفی‌المذهب ، رکن‌الدین اللّقب ، سمرقندی البلدة ، ابوحامد الکنیة ، عمیدی الشهرة ،** از اکابر فقهای حنفیّه میباشدکه‌کثیرالتواضع وکریم‌الاخلاق بوده واز تألیفات‌او است :

۱- **الارشاد** درعلم‌خلاف ۲- **الطریقةالعمیدیة** ۳- **النفائس**. شب چهارشنبه نهم جمادی‌الاخرهٔ سال ششصد وپانزدهم هجرت در بخارا وفات یافت و او نخستین‌کسی است که در علم خلاف تألیف مستقلی‌کرده است ودر فوائدالبهیّة گوید وجه نسبت عمیدی معلومم نشد و سمعانی نیز چیزی در این موضوع ذکر نکرده است .

(ص ۵۱ ج۲۲کا و ۲۰۰ فوائدالبهیة)

عنبری[1]

عنبری **ابوالواثق** - درفصل هشتم از باب دویم مناقب ابن‌شهراشوب محمد بن‌علی (متوفّی بسال ۵۸۸ه‌ق=ثفح) بابوالواثق عنبری نسبت داده

شفیعی الیك الیوم یا خالق‌الوری	رسولك خیرالخلق والمرتضی علی
و سبطاه والزهراء بنت محمد	ومن فاق اهل‌الارض فی‌زهده علی
و باقر علم الانبیـاء و جعفر	وموسی وخیرالناس فی‌رشده علی
ومولای من بعدالکرام الی‌الوری	محمد المحمـود ثم ابنـه علی
و بالحسن المیمون تمت شفاعتی	و بالقائم المهدی ینمی الی علی
ائمة رشـد لافضیلـة بعـدهم	سلالـة خیرالخلق افضلهـم علی

دیگر از اسم و زمان و سایر مشخّصات وی چیزی نگفته است.

عنبری **حسین بن محمد** - تمیمی عنبری قیروانی، مکنّی به **ابوعبدالله**، از ائمهٔ شعر و لغت بوده و درسال سیصدوچهل‌ودویم هجرت درگذشت.

(سطر۲۲ ص۲۳۲ت)

عنبری **عامر بن عبدالقیس** - تمیمی بصری عنبری، مکنّی به **ابوعبدالله**، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و اکابر تابعین وساکن بصره بود. موافق آنچه تحت عنوان **زهاد ثمانیه** اشاره نمودیم یکی از اتقیای ایشان، تقوی و زهد او مشهور و جلالت وی جای تردیدی نمیباشد. در زمان خلافت‌عثمان ازطرف معاویه بشام جلب‌گردید و بمناسبت مساعدت هوای شام روزه‌داری بروی آسان شد تا در موقعی که معاویه اصرار وافی داشت که عامر چیزی از وی درخواست نماید عامر گفت هوای‌گرم بصره را تقاضا دارم‌که سبب صعوبت روزه و مزیّت اجر و ثواب من باشد. میگفته است‌که اگر تمامی دنیا مال من باشد وخدایم امر به رهاکردن وصرفنظر نمودن ازآن نماید هرآینه با طیب نفس خودم اطاعت میکنم. روزی هزار رکعت یا هشتصد

۱ـ **عنبری**- در اصطلاح رجالی لقب اسود بن مسعود، اعور بن بشامه، اوفی بن موکه، ایوب بن ابی‌تمیمه وجمع بسیاری دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان موکول بدان‌علم‌است.

رکعت بخودش واجب کرده بود و علی التوالی بجای می‌آورد تا آنکه قدمها و ساقهایش ورم کردند و اینگونه اقوال و افعال زاهدانه‌اش بسیار است.

(ص ۲۴ ج ۱ لر و ۳۰۵۴ ج ۴ س وغیره)

عنبری **یحیی بن محمد بن عبدالله بن عطا بن صالح** - نیشابوری، ادیب فاضل مفسّر لغوی، ملقّب به عنبری، مکنّی به ابوزکریا، از افاضل قرن پنجم هجرت بوده و درمه شوال چهارصد و چهل و چهارم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت. (ص ۳۴ ج ۲۰ جم)

عنتری محمد بن محمد - بجلی، بعنوان ابوالمؤید در باب کنی خواهد آمد.

عنزی لقب رجالی ابان بن ارقم، ایاس بن قتاده، حمزة بن عباده و جمعی دیگر است.

عنسی لقب رجالی عمّار بن یاسر و بعضی دیگر است.

عنصرالمعالی **کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر** - ملقّب به عنصرالمعالی، معروف به کاوس گیلانی، از ملوک جبل از اکابر دانشمندان وارباب کمال بود، کتاب **قابوس نامه**، که بسال هزار وسیصد و بیست وپنجم هجرت در بمبئی چاپ شده از او است که برای فرزند خود گیلان شاه تألیفش داده و درسال چهارصد و شصت و دویم هجرت درگذشت. (کف وغیره)

عنصری **حسن بن احمد** - بلخی، موصوف به حکیم، مکنّی به ابوالقاسم، از نامداران شعرای ایرانی میباشد که مقتدای ادبای فصاحت شعار، پیشوای سخنوران بلاغت آثار، درمدّاحی وحکمت گوئی گوی سبقت ازدیگران ربود، سرآمد شعرای مخصوص بلکه ندمای حضور سلطان محمود سبکتکین بود. درنتیجه، ثروت و سامان بی‌پایان که کسی را یارای برابری با وی نبوده اندوخت و خاقانی در این معنی گوید:

شنیدم که ازنقره زد، دیك دان　　ز زر ساخت آلات خوان، عنصری

گویند (والعهدة علیهم) که چهارصد غلام ترك زرّین کمر داشته و چهارصد شتر، آلات زرینه و سیمینهٔ اورا برمیداشت . عاقبت بمقام **امیرالامرائی** و **ملك‌الشعرائی** رسید و مرجع تمامی ادبا و شعرا گردید و برچهارصد تن شاعر نامی مبرّز دربار محمودی چون فردوسی و عسجدی و غضائری و منوچهری و اسدی طوسی و فرّخی و شهابی و سرخسی و راشدی و مسعودی و خرّمی و بهرامی و دیگر شعرای نامی معاصر خود ، سمت‌امارت و برتری داشته و همه‌شان طوعا وکرها باستادی وی اذعان‌نموده ودرمقام‌انقیاد بوده‌اند. گویندکه سی هزار بیت انشا نموده ولی اشعارش دردست‌نیست وآنچه‌بدومنسوب‌دارند:

۱- دیوان‌شعر چنانچه دیوان سه هزار بیتی عنصری پیش رضاقلی‌خان هدایت بوده ویك نسخه هم‌که شمارهٔ ابیات‌آن درحدود پنج‌هزار بیت میباشد درکتابخانهٔ‌مجلس تهران ویك نسخهٔ دیگر نیزکه شمارهٔ ابیاتش درحدود دوهزار تمام بوده وشامل قصائد وغزلیّات ومقطّعات و رباعیّات چندی میباشد بشمارهٔ۳۸۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالار جدیدتهران‌موجود است **۲- سرخ بت و خنك بت ۳- شادبهر ۴- نهر عین‌الحیات ۵- وامق و عذرا** و هریك از این چهارآخری مثنوی بوده و چنانچه‌گفته‌اند هیچکدام دیده نشده و درکشف‌الظّنون نیز سه فقره وامق وعذرای منظوم‌ترکی وسه‌فقره هم وامق و عذرای منظوم فارسی مذکور داشته‌که یکی از این سه فقرهٔ‌آخری نیز از عنصری‌است و بعدازآن‌گویدکه وامق و عذرای عنصری غیرمشهور است و درحاشیهٔ‌کشف‌الظّنون هم نوشته‌که وامق و عذرای لامعی (که یکی ازآن سه فقره وامق و عذرای ترکی است) ترجمهٔ وامق وعذرای عنصری است بامر سلطان سلیمان دربحر رمل ترجمه بترکی‌کرده و اوّلش این است ـ استعیذالله من‌کیدالرجیم باری از اشعار عنصری است‌که در مدح سلطان محمودگفته است :

چهار وقتش پیشه چهار کار بود　　کسی ندید ونبیندش از این چهارجدا
بوقت قدرت رحم و بوقت زلت عفو　　بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا

و نیز گویندکه شبی سلطان محمود درعین مستی زلف ایاز را بریده و صبح آن‌شب بعد

از هشیاری پشیمان و ماتمزده بوده و بساط عیش درهم خورده و هیچکدام از مقربان دربار را یارای سخن گفتن نبوده تا عاقبت عنصری مراجعه کرده وقرار دادندکه اگر خاطر سلطان را از آن ملال رهاند صد هزار دینارش (که هر دیناری معدل یك اشرفی طلای هیجده نخودی زمان حاضر ما است) بدهند پس عنصری بمحضر سلطان رفته و بمجرد ورود ، سلطان خطای شب را نقل کرده وخواستار شعری درا ین باب گردید عنصری زمین خدمت را بوسیده و بالبداهة گفت:

امروزکه زلف یار در کاستن است چه جای بهم نشستن و خاستن است

هنگام نشاط و وقت میخواستن است کاراستن سرو ز پیراستن است

وفات عنصری در سال چهارصد و سی و یکم یا دویم هجرت درهشتاد و یك یا دوسالگی در غزنه واقع گردید. (ص ۳۵۵ ج۱مع و۳۲۲۴ ج۵س وغیره)

عنقی لقب رجالی جذرة بن سبره است .

عنوان **چلبی تبریزی پسر حاج صالح تبریزی - از شعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه با مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی آتی الترجمة** معاصر بوده و درمشهد مقدّس ملاقاتش نموده است. چلبی، جوانی بوده بااخلاق وگویا در اواخر با ذوالفقارخان حاکم قندهار قرابتی نموده وهم درآنجا درحال حیات پدر درگذشته است . طبعش خالی از لطف نبوده وبه **عنوان** تخلّص میکرده واز او است :

بجانم شعله از سوز دل غمناك میافتد چوآن آتش که ازخاشاك برخاشاك میافتد

زپا افتم اگر ازپا درآرم خار راهش را نهال از ریشه چون گردد جدا، درخاك میافتد

اسم و زمان وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد و اسم بودن لفظ چلبی هم مستبعد مینماید.

(ص ۳۹۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

عوام **میرزا عبدالله** -کردستانی ، پسر میرزا احمد وزیر سننـدج ، از شعرای قرن یازدهم هجری و ظاهراً لفظ **عوام** تخلّص شعری او بوده است . درفصاحت نظیری نداشت، وقتی ازطرف فتحعلی شاه قاجار ، مأمورخدمتی

در دولت روسیه شد و پس‌از انجام خدمت مراجعت‌کرد و از او است :

نازم بکشوری‌که مدام از شراب عشق — مفتی قرابه‌کش بود و شهریـار مست

مستی رواج‌یافت بدهر آن چنانکه‌شد — صوفی بکنج صومعه بی‌اختیـار مست

درسال یکهزار و دویست و سی و پنجم هجرت درفتنهٔ سنندج هدف تیر قضا شد .

(ص ۳۵۱ ج ۲ مع)

عوامی **محمد بن ابراهیم** - نحوی ، معروف بقاضی، مکنّی به **ابوبکر**، از ادبـای اواسط قرن چهارم هجرت میباشدکـه کتاب **الاصلاح والایضاح فی‌النحو** از او است . وفاتش بعداز سال سیصد و پنجاهم هجرت واقع شد واز معاصرین ابن‌الندیم محمد بن اسحق (متوفی بسال ۳۸۵ﻫ ق = **شفه**) بوده است.

(کف وص ۱۲۷ف و ۱۱۹ ج ۱۷ جم)

عودی تمیم بن اسد مصطلح رجال است .

عوفی **ابراهیم بن ابی‌بکر بن اسمعیل** - از اعیان فقهای حنبلیّه، درفقه و حدیث وحساب و فرائض و دیگر علوم دینیّه متبحّر، نسبش بعبدالرحمن بن عوف منتهی ،کتاب **مناسك‌الحج** و **منتهی‌الارادات** درفقه حنبلی از تألیفات او میباشد و درسال هزار و نود و چهارم هجرت درقاهره درگذشت .

(ص ۳۸۲ ج ۲مه)

عوفی **عطیة بن سعد** - یا سعید بن جنادهٔ‌کوفی عوفی ، به **بکالی معروف**، بقبیلهٔ بنی‌عوف بن امرؤالقیس از قبائل‌عرب منسوب، ازاصحاب حضرت امیرالمـؤمنین ع و حضرت باقر ع واز رجال علم و حدیث میبـاشد . اعمش و دیگران از وی روایت میکنند و اخبـار بسیاری در فضائل حضرت امیرالمؤمنین ع از وی منقول است . **تفسیری درپنج جزو برقرآن مجیدنوشته** و خودش‌گویدکه قرآن را سه مرتبه بطور تفسیر بابن‌عباس عرضه داشته وهفتاد مرتبه نیز بطور قرائت پیش‌او خواندم. چنانچه معروف است همین عطیه با جابر بن عبدالله انصاری بزیارت حضرت‌سیدالشهداء

ارواحنا فداه مشرّف وشریف تأسیس این سنّت حسنهٔ زیارت بوده وازفضائلش میشمارند. در حین ولادت او نیز پدرش سعد ، درکوفه شرفیاب حضور حضرت امیرالمؤمنین ع شد و ولادت اورا بعرض رسانیده وخواستار تسمیه گردید آن حضرت فرمود که موهبت خداوندی است اورا عطیةالله نام کن. عطیه وقتی ببلاد فارس رفت، حجّاج بن یوسف به محمد بن قاسم ثقفی بنگاشت که اورا تکلیف بلعن حضرت امیرالمؤمنین ع نماید ودرصورت امتناع سبل و ریش اورا تراشیده وچهارصد تازیانه اش بزند ، محمد هم نامهٔ حجّاج را ارائه داد ، بعد از امتناع ، موافق دستور، عمل کرد، عطیه نیز مدتی درخراسان ماند وپس از آنکه عمر بن هبیره والی عراق شد عطیه بعداز استیذان بکوفه رفته و درسال یکصد و یازدهم هجرت درآنجا وفات یافت . بکالی ، از بطون قبیلهٔ همدان است .

(ص ۴۴۷ ج۲نی وکتب رجالیه)

عوفی **محمد** - یزدی عوفی، ملقّب به **جمال‌الدین** و **نورالدین**، ازافاضل قرن هفتم هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- **تذکرةلباب‌الالباب** تذکرهٔ شعرا است ودرلیدن دردوجلد چاپ‌شده ومواق استظهار بعضی از ارباب کمال ما بین دوسال ششصد و هفدهم و ششصد و بیست و پنجم هجرت تألیف شده است ۲- **جامع الحکایات** چنانچه در ذریعه است ، یا **جامع الحکایات و لامع‌الروایات** چنانچه درکشف‌الظنون است و بهرحال این کتاب بپارسی بوده وبچهار قسم که هرقسمی نیز بیست و پنج باب است مشتمل و درلیدن چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد.

(کف وص۴۵ ج۴ و۵۰ ج۵ذریعه)

عهدی شاعری است ایرانی که خط نستعلیق را خوب مینوشته ودرسال نهصد و شصت و پنجم هجرت درگذشته واز او است:

مکن ای مدّعی کاری که افتی برزبان من زبان ازسوزدل شد همچوآتش دردهان من

نام و مشخّصات دیگری بدست نیامد و چندین تن از شعرای توران و قزوین و ساوه نیز تخلّص عهدی دارند که زمان و مشخّص دیگری از هیچ کدام بدست نیامد.

(ص ۳۲۲۷ ج ۵ س)

عیاشی[1]

عیاشی

عبدالله بن محمد بن ابی‌بکر- مغربی مالکی، مکنّی به **ابوسالم**، ملقّب به **عفیف‌الدین** ازفضلای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد که نخست از بعض مشایخ بلاد مغرب درس خواند، پس ببلاد شرقی رفته ودرمصر ازاجهوری و شهاب خفاجی و اکابر دیگر اخذ مراتب علمیّه نمود ، چند سالی در مکّه و مدینه مجاورت کرد ، عاقبت ببلاد خود عودت نموده و بسال هزار و نود تمام هجرت در پنجاه وسه سالگی درگذشت .کتاب **الرحلة العیاشیة** که شرح مسافرت او ازمراکش بمکّه بوده و درفارس چاپ شده از او است و ظاهراً نسبت این عیاشی بهمان بلدهٔ عیاش نام مغرب زمین است که اشاره نمودیم. (ص ۱۳۹۶ مط وغیره)

عیاشی

محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش - عراقی کوفی سمرقندی تمیمی ، مکنّی به **ابوالنضر**، **معروف بعیاشی** ، شیخ اجل عالم فاضل ادیب مفسّر محدّث صدوق و ثقه ، از اعیان علمای فرقهٔ حقّه و اکابر فقهای اثنی‌عشریّهٔ عهد کلینی ، محمد بن یعقوب بلکه در طبقهٔ مشایخ وی میباشد .کشی ، صاحب رجال معروف نیز از تلامذهٔ او بوده واز او روایت مینماید . درعلم و فضل وفهم و ادب و تبحّر و تنوع علمی ، وحید زمان خود ، روایاتش کثیر، باصول روایت بصیر، درطبّ و نجوم و قیافه و رؤیا وهریك از ابواب فقهیّه زیاده بردویست کتاب تألیف داده که بقول ابن‌الندیم در بلادخراسان رواجی تمام واهمیّتی بسیار داشته‌اند ودرمنهج‌المقال اسامی بسیاری ازآنها مذکور و درفهرست ابن‌الندیم نیز یکصد و پنجاه و هفت‌کتاب از

۱ــ **عیاشی**- بفتح اول و تشدید ثانی ، در اصطلاح رجالی ، لقب جعفر بن محمدبن مسعود ، قاسم بن محمد، محمد بن مسعود وجمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف بوده ودرصورت نبودن قرینه راجع بمحمد بن مسعود است که نگارش میباید ونسبت آن بجد عالی عیاش نام او است و درموارد دیگر هم ممکن است بشخص عیاش نامی منسوب بوده ویا موافق‌آنچه از تاج‌العروس نقل‌شده منسوب به بلدهٔ عیاش‌باشد چنانچه عیاش شهری‌است درمغرب زمین‌که از اجلای متأخرین اهل علم بدان منتسب میباشند.

آنجمله را بشمار آورده و مهمترین آنها کتاب تفسیر او است که بنام خودش، تفسیر عیاشی معروف و بمذاق اخبار و احادیث اهل بیت اطهار ع بوده و بسیار شبیه بتفسیر فرات و تفسیر علی بن ابراهیم میباشد.

عیاشی، در بدایت حال عامی المذهب بوده و احادیث بسیاری از عامّه استماع نموده و عاقبت سعادت مساعد، و توفیق رفیق راهش شد، مذهب تشیّع اثنی‌عشری را قبول کرد و تمامی ترکهٔ پدر را که سیصد هزار دینار (معادل اشرفی طلای هیجده‌نخودی این زمان ما) بوده در راه علم وحدیث انفاق نمود. خانداش مثل مسجد، مملو از قاری و کاتب و محدّثین وعلما بوده، یکی بتألیف ودیگری بمقابله وجمعی باستنساخ وگروهی بتعلیقه و حاشیه نوشتن اشتغال داشته‌اند. اورا دومجلس بوده یکی برای عوام ودیگری مختص خواص. سال وفاتش بدست نیامد ولکن بقرینهٔ هم‌طبقه‌های او که اشاره شد، از علمای زمان غیبت صغری ودر اواخر قرن سیم هجرت میزیسته و محتمل است که اوائل قرن چهارم را نیز دیده باشد. شرح اسامی تألیفات را موکول بکتب مربوطه میدارد و در ردیف محمدین از نخبةالمقال گوید:

محمد بونضر العیاشی	هو ابن‌مسعود بن بن عیاش
عدل صدوق ومن‌العمی‌رجع	طق صح منفق بصیر مضطلع

(ملل وص ۲۷۴ ف و ۲۰۴هب و ۵۵۶ت وکتب رجالیه)

عیاض‌بن‌موسی بعنوان قاضی عیاض خواهدآمد.

عیانی **محمود بن محمد** - بعنوان **دهدار** نگارش یافته است.

عیدروس شیخ ابوبکر بن عبدالله - از اکابرعرفا وصوفیّه بلکه قطب‌زمان خودبود. درکتاب‌نور سافر با **قطب ربانی** موصوفش‌داشته وگوید عرفا و اکابر علمای دینیّهٔ آن زمان درجلالات وی متّفق‌الکلمة بوده‌اند. ولادتش بسال هشتصد و پنجاه و یکم هجرت درشهر تریم از بلاد حضرموت واقع شد، علاوه برمراتب عالمیّه و فنون تصوف و طریقت بسیار باسخاوت بود، هرروزی از ایّام ماه رمضان سی

گوسفند برای برّ و احسان ذبح میکرد و بدین جهت بسیار مدیون و تمامی دیوان او به دویست هزار مثقال طلا بالغ بوده ومیگفته است که خداوند کریم وعده ام داده که دیون مرا پیش از مردنم اداکند . اینك اندکی پیش از مردنش امیرموثق ناصرالدین تمامی دیون اورا تأدیه نمود وکرامات بسیاری بدو منسوب دارند واز تألیفات او است :

۱- الجزء اللطیف فی علم التحکیم الشریف، دراین کتاب مشایخ خود را که بدیشان دست ارادت داده و درپوشیدن خرقه ازایشان اجازه داشته است ذکر کرده و اخباری راکه بزعم خودش دربارهٔ خرقه وارد شده ذکرمینماید **۲- دیوان شعر ۳- ورد بسیط ۴- ورد وجیز ۵- ورد وسیط** واز اشعار او است :

بسم‌الله مولینا ابتدأنا	و نحمده علی نعماه فینا
توسلنا به فی کل امر	غیاث الخلق رب العالمینا
و بالاسماء ما وردت بنص	ومافی الغیب مخزونا مصونا ـ الخ

شب سه‌شنبه چهاردهم شعبان نهصد و چهاردهم هجرت درعدن درگذشته و قبرش مشهور است ودرشرح حال برادرش شیخ حسین ازکتاب نور سافر بسیادت ایشان تصریح کرده است.

(ص ۸۱ نور سافر)

عیدروس **سید شیخ بن عبدالله بن شیخ ابن شیخ عبدالله ـ عیدروس،** ازاکابر صوفیّه و عرفای اواخر قرن دهم هجرت میباشد که از ابن حجر هیتمی ودیگر اکابر عرفا و صوفیّه اجازه داشته و مناقب وکرامات بسیاری بدو منسوب دارند و چنانچه نام مادرزادیش **شیخ** بوده ، شیخ اهل سلوك و طریقت نیز بوده و بسنّ شیخوخیت هم رسیده است تا درشب شنبه بیست وپنجم رمضان نهصد ونود تمام ازهجرت در احمدآباد هند درهفتاد ویك سالگی درگذشت واز تألیفات او است :

۱- تحفة المرید که قصیده‌ایست درتوحید **۲- حقائق التوحید** که شرح کبیر همان قصیده است **۳- دیوان شعر ۴- سراج التوحید** که شرح صغیر قصیدهٔ مذکور است **۵- العدل ۶- العقد النبوی والسر المصطفوی ۷- الفوز والبشری ۸- المعراج ۹- نفحات الحکم علی لامیة العجم** که با اصول تصوف نگاشته است. قریحهٔ شعریهٔ سید شیخ نیز بسیار عالی بوده وازاو است:

یاآل طه طوی الاحشاء حبکم	طی السجل و طهرتم من القذر
القوم انتم فلا یشقی جلیسکم	الناس انتم کفی بالخبر عن خبر

موافق آنچه خودش در منظوماتش تصریح کرده نسبش بعلی بن امام جعفر صادق ع منتهی میگردد.

(ص ۳۷۲ نور سافر)

عیدروس سید عبدالرحمن بن مصطفی بن شیخ بن مصطفی - شافعیّ المذهب، حسینیّ النسب، یمنیّ المولد، مصریّ المدفن، عیدروس الشهرة، عالمی است عارف کامل که قطب عرفای وقت و مرشد ارباب سیر و سلوک عصر خود بود، کرامات بسیاری بدو منسوب دارند، در علم و عمل و قال و حال نادرهٔ زمان خود بوده واز تألیفات او است:

۱- ترویح البال و تهییج البلبال که دیوان شعری او است ۲- العرف العاطر فی معرفة الخواطر ۳- فتح الرحمن بشرح صلوة ابی الفتیان وغیر اینها. وی بسال هزار وصد و نود و دویم هجرت در پنجاه و هفت سالگی درمصر درگذشت.

(ص ۳۲۸ ج ۲ سلك الدرر)

عیدروس سید عبدالقادر بن سید شیخ بن عبدالله، بعنوان محیی الدین خواهد آمد.

عیلانی لقب رجالی جنادة بن جراد است.

عیناثی[1]

عیناثی شیخ ناصر بن ابراهیم - عاملی عیناثی، از علمای امامیّهٔ اواسط قرن نهم هجرت میباشد که درسال هشتصد و پنجاه و سیم هجرت وفات یافته واز تألیفات او است: حاشیهٔ ذکرای شهید وحاشیهٔ قواعد علامه.

(ص ۸۷ ج ۶ ذریعه)

عینانی در اصطلاح رجالی، جعفر بن حسام، حسن بن علی بن خاتون، حسین بن شرف و بعضی دیگر بوده و نسبت آن بفرمودهٔ تنقیح،

۱- عیناثی - بفتح اول، در اصطلاح رجالی، لقب جعفر بن حسام، حسین بن جمال الدین، حسین بن حسن، زین الدین بن جعفر و بعضی دیگر بوده و نسبت آن به عیناثا میباشد و آن شهری است از بلاد جبل عامل که قدیماً مجمع علما بوده وقبور بسیاری از ایشان تاکنون باقی است.

بکوه عینان نامی است درمدینه ویکی دیگر در اُحُد.

عینتابی محمودبن احمد - ذیلاً بعنوان عینی مذکور است.

عین‌زربی لقب رجالی حسن بن عبدالواحد است.

عین‌الزمان احمد بن منیر - در باب کنی بعنوان **ابن‌منیر** خواهدآمد.

عین‌الفضلاء علی بن احمد - بعنوان **مزیدی** خواهدآمد.

عین‌القضاة عبدالله بن‌محمد- همان‌عین‌القضاة‌محمدبن‌عبدالله‌مذکورذیل‌است.

عین‌القضاة محمد بن عبدالرحمن - همدانی ، مکنّی بابونصر ، موصوف بعین‌القضاة ، از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه درسال نهصد و شصت و ششم نشأت یافته و مؤلف‌کتاب **السبعیات فی‌مواعظ البریات** میباشدکه در فاس و تونس چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۸۹۷ مط)

عین‌القضاة محمدبن عبدالله بن محمدبن علی‌بن‌حسن- میانجی همدانی، معروف بعین‌القضاة ، مکنّی به **ابوالفضائل** یا **ابوالمعالی** موافق‌آنچه از ریاض‌العلما و نفحات‌الانس و طبقات‌الشافعیة الکبری وغیرآنها نقل شده از مشاهیر عرفای اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه فقیه ادیب فاضل شاعر ماهر رقیق‌الشعر و محل توجه تمام و مقبول خاص و عام و هوش و ذکاوتش ضرب‌المثل بود . درسی وسه سالگی مشهور جهان ومحسود جهانیان‌گردید، با شیخ احمد غزالی آتی‌الترجمة معاصر ومعاشر و مکاتباتی صمیمانه با وی داشته بلکه از خواص اصحاب و مریدان وی بوده و درتحت تربیت او بمقامی عالی رسید ، بخیّام نیشابوری نیز تلمّذنمود. پاره‌ای‌کرامات وتألیفات عربی و فارسی بدو منسوب دارندکه ازآن جمله است :

۱- **تازیانهٔ سلوک** که در تهران چاپ شده است ۲- **تمهیدات** که عربی و فارسی ، بصد فصل مشتمل ، حاوی تحقیقات شریفه و مباحث دقیقهٔ لطیفهٔ عشق و عرفان میباشد . نام اصلی‌آن **زبدة‌الحقائق فی‌کشف‌الدقائق** ولی بنام **تمهیدات** شهرت یافته‌است ۳- **حقائق‌القرآن** که تفسیر میباشد و باتمام‌آن موفق نشده است ۴- **رسالهٔ عینیه** که نام اصلی همان تازیانهٔ سلوک است

۵- **زبدة الحقائق** که بنام تمهیدات مذکور شد ۶- **سوانح العشاق** که بنوشتهٔ بعضی، بنام پیر و مرشد خود شیخ احمد غزالی تألیف داده و ذاکرکلاه ریاض العارفین برعکس این میباشد یعنی این کتب را غزالی بمحبت عین القضاة تألیف داده و در کشف الظنّون نیز فقط یك کتب بنام سوانح العشق ذکر کرده وآن را هم بشیخ احمد غزالی نسبت داده است.

نگارنده گوید: دور نیست که کتاب سوانح را بغزالی نسبت دادن، مثل نسبت دیوان شمس بشمس است که قطعاً از آثار طبع ملاّی رومی میباشد که بنام مرشد خود شمس تبریزی نظمش کرده است ۷- **شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان** ۸- **لوایح** ۹- **المدخل فی العربیة** که درعلوم ادبیه بوده وموفق باتمامش نشده است ۱۰- **نزهة العشاق و نزهة المشتاق** که مجموعهٔ اشعار او میباشد واز رباعیّات او است:

تا با دل من عشق برآمیخته شد   صد فتنه و آشوب برانگیخته شد
از خنجر آبدار آتش بارت   تا چشم زدم خون دلم ریخته شد

پرکن قدح باده و جانم بستان   مستم کن و از هردو جهانم بستان
باکفر در اسلام بدن ناچار است   خودرا بنما از این وآنم بستان

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر   بردی دل ودین نام و نشان نیز ببر
گر هیچ اثر نماند از من بجهان   تأخیر روا مدار و آن نیز ببر

آتش زنم وبسوزم این مذهب وکیش   عشقت بنهم بجای مذهب درپیش
مقصود توئی مرانه جان است ونه مال   تاکی دارم عشق نهان دردل ریش-کذا

بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم   افکندنی است آنچه بفراشته‌ایم
سودا بده است آنچه پنداشته‌ایم   درداکه بهرزه عمر بگذاشته‌ایم

چنانچه روشن میباشد ظاهر بعضی از این رباعیّات و نظائر آنها که باکمال بی‌پروائی، در بیان افکار صوفیانه نظما و نثرا اظهار شده مخالف مشرب عموم است. با قطع نظر از علما، مردمان عادی نیز از شنیدن آنها متنفّر بوده‌اند اینك قوام الدین ابوالقاسم دره گزینی وزیر طغرل بن محمد بن ملکشاه که با وی سابقهٔ عداوت داشته از فرصت استفاده کرده و

مجلسی از بعضی از علماکه حسد و رقابت ایشان نیز باعداوت وزیر توأم و اساس آن با تحریکات او مستحکم بوده تشکیل داد، کتب عین‌القضاة را بنظر ایشان رسانید و علاوه برکلمات همچنانی، ببهانهٔ اینکه درکتاب خود، خدایتعالی را موافق اصطلاح حکما (برخلاف اصول دیانت‌که اسماءالله توفیقی است) واجب‌الوجود نامیده‌که این‌چنین نامی درآثار دینیّه وجود ندارد بلکه با دعوی خدائی نیز متّهمش‌کرده و حکمی شرعی در اباحهٔ خون او صادر و باستنادآن بیغدادش اعزام ودر زندانش‌کردند، او نیز در مدت حبس خود، رسالهٔ **شکوی‌الغریب عن‌الاوطان الی علماءالبلدان** را تألیف دادکه در رشتهٔ خود بسیار مؤثّر و دلسوز و کلمات دردناکی را حاوی است، بقول طبقات‌الشافعیّة‌اگر آنهارا برسنگ بخوانندآب‌میشود. اخیراً بامرقوام‌الدین،ازبغدادبهمدانش‌آوردند وشب چهارشنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ پانصد و بیست و پنجم یا هفتم یا سی و سیم هجرت دم در مدرسهٔ او، بدارش‌کردند، سپس بزیرش‌آورده و پوست بدنش راکندند و در بوریائی آلوده به نفتش پیچیده وسوزاندند و خاکسترش را بباد دادند. این رباعی راکه حاکی پیش‌بینی از این جریان است بدو نسبت داده‌اند:

ما مرگ شهادت از خدا خواسته‌ایم — وآن هم بسه چیزکم‌بها خواسته‌ایم
گر دوست چنین‌کندکه ما خواسته‌ایم — ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم

از ریاض‌العلما نقل است‌که بدیع متکلّم را با عین‌القضاة عداوت‌بود پس پیغامش دادکه خدا را درکتابهای خودت واجب‌الوجودگفته‌ای وحال‌آنکه اسماءالله توفیقی است و این کلمه از اصطلاحات حکما است پس عوام را بشورانیدند تا اوراکشته و بنفت و بوریا سوزاندند. بهرحال بنا برقول اخیرکه در تاریخ قتلش اشاره شد هریك از دوجملهٔ: **نورالعین علوی = ۵۳۳** و **نورعین اهل‌العطا = ۵۳۳** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد. مخفی نماندکه نام صاحب ترجمه بنا برمشهور، محمد بن عبدالله‌است چنانچه مذکور داشتیم لکن در قاموس‌الاعلام و خزینةالاصفیا وتذکرهٔ حسینی نامش را فقط عبدالله ویا عبدالله بن‌محمد نوشته‌اند واین‌گونه اختلافات بسیار و الآ یکی‌بودن مسمّی محل‌تردیدنمیباشد.

(ص۱۷۹ض و۱۰ ج۲خه و۳۲۳۱ ج۵س و۲۰۵ تذکرهٔحسینی وغیرها)

عینی **محمودبن‌احمدبن‌موسی- حلبی‌حنفی سروجی، مکنّی به ابومحمد، ملقّب به بدرالدین و فاضل، معروف به فاضل‌عینی از متبحّرین** فقهای حنفیّه میباشدکه فقیهی است لغوی نحوی ، بردقائق امور واقف ، بحقائق علوم متنوعه عارف وقاضی‌القضاة دیار مصر بود. درقرب **جامع ازهر**، یك مدرسه ویك کتابخانه تأسیس داده وکتابهای خود را وقف‌آن مدرسه نمود واز تألیفات او است :

۱- تاریخ‌البدر فی‌اوصاف اهل‌العصر که درحدود ده مجلد میباشد. ازاول خلقت‌شروع کرده و حوادث و وفیات هرسال را بترتیب سنین مینگارد . مخفی نماندکه عینی سه فقره‌کتاب درتاریخ تألیف‌داده که هرسه به **تاریخ عینی** معروف هستند: یکی **مختصر** وسه مجلد است، دیگری **تاریخ عینی صغیر** که همین‌تاریخ‌البدر است، سیمی **تاریخ عینی‌کبیر** ونامش **عقدالجمان فی‌تاریخ اهل‌الزمان** در نوزده مجلد است ونسخه‌خطی‌آن دربیست وچهار جزء درکتابخانهٔبایزیداستانبول و بعضی از اجزاءآن نیز در دارالکتب المصریه موجود است . درجایی دیدم‌که **تـاریخ مکمل شصت جلدی** نیز بدو نسبت داده‌اند که ظاهراً همین عقدالجمان است و شمارهٔ مجلد هم البته با اختلاف کتابت نسخه‌های کتب مختلف میشود **۲ و۳- تاریخ مختصر و تـاریخ مکمل**‌که در ضمن تاریخ‌البدر اشاره شد **۴- رمزالحقـائق فـی‌شرح کنزالدقـائق** که‌کتاب کنزالدقائق ابوالبرکات حافظ‌الدین عبدالله‌بن احمد نسفی را که درفقه‌حنفی میباشد شرح کرده واین را بشکرانهٔاستخلاص از شر حسد حاسدی‌که مبتلایش بوده تألیف داده است **۵- شرح دررالبحار فی‌الفروع** در فقه حنفی **۶و۷- شرح‌شواهد صغیر وشرح شواهدکبیر** که دوفقره‌شرح برشواهدشروح‌الفیهٔابن‌مالك نوشته وبقید صغیر و کبیر ازهمدیگر امتیاز یابند وگاهی‌آنها را **شواهد صغری و شواهدکبری** نیز گویند و در کشف‌الظنون گوید : الشواهد الکبری والصغری تألیف محمود بن احمد عینی‌است اما شواهدکبری نام اصلیش **المقاصد النحویة فی‌شرح شواهد شروح‌الالفیة** ودو مجلد بوده و شواهدکبری نام مشهوری‌آن است وشواهد صغری یك مجلد، ازاولی مشهورتر، محل اعتماد فضلا و نامش **فرائدالقلائد فی‌مختصر شرح‌الشواهد** بوده وملخص همان‌مقاصد نحویه میباشد وشواهد صغری نام مشهوری‌آن بوده و درمصر چاپ شده است **۸- شرح صحیح البخـاری**‌که ذیلا بنـام عمدةالقاری مذکوراست **۹- شرح‌کنزالدقائق** که همان رمزالحقائق مذکورفوق‌است **۱۰- شرح معانی‌الاثار ۱۱ و۱۲- شواهد صغری و شواهدکبری** که بعنوان شرح شواهد مذکـور شدنـد **۱۳- طبقات‌الحنفیة ۱۴- طبقات‌الشعراء ۱۵- عقدالجمان‌فی‌تاریخ‌اهل‌الزمان**‌که فوقاً ضمن تاریخ‌البدر مذکور شد **۱۶- عمدةالقـاری فی‌شرح صحیح البخاری**‌که در استانبول چاپ شده است **۱۷- فرائدالقلائد فی‌مختصر شرح الشواهد**‌کـه همان شواهد صغرای مذکور فـوق است **۱۸- مختصر تاریخ ابن‌عساکر** وشایدهمان‌باشدکه‌بنام‌تاریخ‌مختصر‌مذکورداشتیم **۱۹- المقاصد العلیة فی‌شرح شواهد شروح‌الالفیة**‌که همان شواهدکبرای مذکور فوق است وغیرها .

وفات عینی ، بسال هشتصد و پنجاه وپنجم هجرت در نود و چهار سالگی درمصر واقع شد و درهمان مدرسهٔ مذکور فوق خودش مدفون گردید و اینکه تاریخ وفات اورا در قاموس‌الاعلام سال هفتصد و شصت و دویم هجرت ضبط کرده اشتباه ولادت بوفات است که ولادت او موافق آنچه از مدت مذکور عمرش مکشوف بوده ودر روضات وغیره نیز تصریح کرده‌اند سال هفتصد و شصت و دویم بوده است . عینی، باآن همه جلالات وتبحّر علمی که داشته کلمات وحشیهٔ غریبهٔ غیرمأنوسه استعمال میکرده‌است ودر روضات‌الجنّات سه سطر ازخطبهٔ کتاب فرائد اورا نقل کرده که تماماً منفور طباع عموم میباشد وضرورتی بنقل آنها در اینجا نیست . قوهٔ شعریّهٔ او نیز بسیار پست و بی‌ارزش و اشعارش غالباً بی‌وزن بوده است . ابن‌حجر، اشعار رکیکهٔ اوراکه درمنظومهٔ سیرةالملك المؤیّد نام او بوده استخراج کرده و بالغ بچهارصد بیت شده وآنها را کتابی کرده و به **قذی‌العین من نظم غراب‌البین** نامیده است .

(ص ۷۵۴ت و ۲۰۵هب و ۹۸ ج ۵فع و ۳۲۲۳ ج ۵س وغیره)

باب «غ»

(نقطه‌دار)

غازی ملاخلیل بن غازی - بعنوان قزوینی خواهدآمد .

غازی محمدقاسم‌خان مازندرانی - پسر میرزاحسن ، از شعرای ایرانی عهد محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه قاجار میباشدکه بدشحنه متخلّص، به غازی مشهور و بارضاقلی‌خان هدایت معاصر بود. در بدایت حال **چاکر** تخلّص میکرده واز او است:

ربودند ازکف ، دلم را دو دلبر　　دو سنگین دل جورکیش ستمگر
یکی روی‌او همچومهری بظلمت　　یکی‌زلف‌او همچو مشکی‌بر آذر
یکی صید سازد دلم را بآهو　　یکی بند دارد تنم را بچنبر
یکی قدّ او همچه سروی ببستان　　یکی روی او همچو ماهی منوّر
یکی دانه بنماید ازخال مشکین　　یکی دام بگشاید از سنبل تر
بیك‌جان چه‌بازم همی‌بردوجانان　　بیك دل چه‌سازم همی با دو دلبر

در سال هزار و دویست و هفتاد ویك هجرت در مازندران درگذشت.

(ص ۲۶۷ ج۲مع)

غاضری در اصطلاح رجالی ، لقب جابر بن ازرق ، حفص بن سلیمان، عباس بن عیسی ، پسرش محمد بن عباس وغیره بوده وذیلاً فقط بذکر اجمالی محمد بن عباس میپردازد.

غاضری محمد بن عباس بن عیسی - مکنّی به ابوعبدالله، ازثقات‌محدّثین اواخر قرن سیم هجرت میباشد ویا خود اوائل قرن چهارم را

نیز دیده‌است، با سعد بن عبدالله اشعری (متوفی بسال ۲۹۹ه ق = رصط) معاصر بود، حمید بن زیاد نینوائی (متوفّی بسال سیصد ودهم هجرت) از وی روایت‌کرده و تفسیری نوشته‌که به **تفسیر غاضری** معروف است . نیز از او است :کتاب **الجنة والنار**،**کتاب زیارة ابیعبدالله ع** ،**کتاب الفرائض** ،**کتاب الملاحم** وغیرها . سال وفاتش بدست نیامد و درمیان قبیلهٔ بنی‌غاضرة بن اسد بن وبره از بطون بنی‌اسد امرار حیات مینموده است.

(کتب رجالیه)

غافقی[1]

غافقی **ابراهیم بن احمد بن عیسی بن یعقوب** - مکنّی بـه **ابواسحق**، از ائمهٔ نحو و قرائت بـود ، در علوم عربیّه مقامی عـالی داشت و **شرح‌الجمل** ازتألیفات‌او است . درسال هفتصد ودهم‌هجرت درهفتاد ویك‌سالگی‌درگذشت.

(ص۴۹ت)

غالب‌خوزستانی / **غـالب خـوزی** یا {عبدالله بن ابی‌حفص بعنوان منجی خواهدآمد .

غالی سعید بن اخت صفوان مصطلح علم رجال‌است.

غامدی بکر بن محمد ازدی، جندب‌بن زهیر، حجن‌بن مرقع، سلیمان بن صالح ، عمارة بن سری ، لوط بن یحیی ، محمد بـن سائب و بعضی دیگر است .

غرا **سید اسدالله** - از اساتید شعرای شیراز میباشدکه بغرّا (بفتح‌اوّل وتشدید ثانی) تخلّص میکرد ، دراوائل هجومیگفت، دراواخر تو به‌کرده و مدیحه میگفته و از اشعار او است :

۱- **غافقی**- منسوب است به غافق (بروزن عاشق) وآن قلعه‌ایست دراندلس وهم قصری است نزدیکی طرابلس غرب ویا نسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌غافق از بطون ازد است که اولاد غافق بن شاهد بن‌عك بن عدنان بن عبدالله ویا غافق بن حارث بن عك بن حارث بن عدنان میباشند ودر اصطلاح رجالی لقب **نجیح بن قبا** است .

کرده عشّاق جان نثار، نثار | دین ودل در رهت قطار قطار
کی بما بی‌کسان نظاره‌کنی | ای گلی‌کت بود هزار، هزار
تاکی از خون عاشقان سازی | پنجه تا ساعد ای نگار، نگار
ای بسا دین و دل‌که در عالم | کرده آن دیو جان‌شکار، شکار
هشت جنّت بده بیك ساغر | گر خدا کردت آن‌دوچار، دچار

درسال هزار و دویست و نود تمام هجرت درگذشت ودر دارالسّلام شیراز مدفون شد.
در آثار عجم گوید: سه ساعت پیش از فوتش حاضر بودم‌که اوراق خود را خواسته وامر بشستن تمامی هجویّات آنها کرد، ضبط مدایح ائمهٔ اطهار ع تأکید نمود، قلم ومرکب خواسته وتاریخ وفات خودرا بالبداهه‌گفته و وصیّت‌نمودکه برسنگ مزارش نقش‌کنند پس شهادتین‌گفته و جان داد و تاریخ مذکور این است:

چو شد سیّد اسد از دار دنیا | خدا را بنده بود و مصطفی را
شهادت‌گفت ورفت‌ازاین‌جهان در | گواه او ملایك هست یك جا
پی تاریخ خود این فرد را گفت | کم آمد دو الف از نام غرا

که اگر از عدد جملهٔ: نام غرا = ۱۲۹۲ دو، کم‌کنی مطابق تاریخ فوق میشود.
(ص۵۶۲عم)

غراد (بروزن عطّار) لقب رجالی سعید بن احمد بن موسی است.

غرةالفضلاء **علی‌بن محمد** - بعنوان **مزیدی** خواهدآمد.

غرس‌الدین **خلیل‌بن شاهین** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌شاهین** خواهدآمد.

غرناطی[۱]

غرناطی **احمدبن ابراهیم بن زبیر**- بعنوان ابن‌الزبیر درباب‌کنی خواهدآمد.

۱- **غرناطی** - بفتح اول منسوب است بشهر غرناطه‌که بقول مراصد، قدیم‌ترین بلاد ناحیهٔ بیره ازمضافات اندلس میباشد و نهرمعروف بقلزم از وسط آن جاری‌است. درکشف‌الظنون*

غرناطی **احمد بن علی بن احمد** - بعنوان **ابن بادش** در باب کنی خواهد آمد.

غرناطی **احمد بن یوسف بن مالك**- اندلسی **غرناطی**، مکنّی به **ابوجعفر**، ادیبی است نحوی لغوی ، در نحو و فنون لغت خبیر ، در نظم و نثر قادر ، بسیار متدیّن و متواضع و بااخلاق و نیکو محضر، در عربیّه وغیره تألیفات بسیاری دارد . با ابوعبدالله محمد بن جابر اعمی که از شعرای نامی وقت بوده رفاقت و مصاحبت‌داشت، بدیعیّهٔ همین‌رفیق‌خودراشرح‌کرده وهمین‌دورفیق‌است‌که به **اعمی و بصیر** شهرت دارند. بمرافقت همدیگر بقاهره رفته ودرآنجا با ابوحیّان وغیره ملاقات‌کردند و اخیرا درحدود سی سال در حلّه اقامت نمود تاآنکه در نیمهٔ رمضان هفتصد و هفتاد و نهم هجرت درگذشت و رفیق مذکورش مرثیه‌ای‌گفته واز اشعار خود احمد است :

لاتعاد الناس فی‌اوطانهم **قل مایرعی غریب الوطن**
و اذا ماعشت عیشا بینهم **خالق الناس یخلق حسن**

(ص ۲۴۰ ج ۱کمن و سطر ۱۸ ص۸۵ت)

غرناطی **علی بن احمد بن خلف** - بعنوان **ابن بادش** در باب کنی خواهد آمد.

غروی **احمد بن عبدالله** - مصطلح رجال و موکول بدان علم است .

غریب **برهان‌الدین** - بعنوان **برهان‌الدین غریب** اشاره شده است .

غریفی بنا ببعض نسخ‌کتب رجالیّه ، لقب رجالی حسین بن حسن بن احمد بن سلیمان است .

غزال[1]

غزال **واصل**- بن عطای مدنی تابعی معتزلی ، مکنّی به **ابوحذیفة** ، ومعروف بغزّال(که‌بجهت‌بسیار نشستن‌او در بازار غزّالان ملقّب

*ضمن عنوان (احاطه) گوید که غرناطه، بفتح و کسر اول شهری است از اندلس درچند منزلی سمت شرقی قرطبه .

۱ــ **غزال** - بروزن‌کمال ، از اسامی متداوله مابین عرب‌است. اما بروزن بقال، که*

بهمین لقب بوده) ازمشاهیر علمای اوائل قرن دویم هجرت، از تلامذهٔ حسن بصری، مؤسّس و سرسلسلهٔ فرقهٔ معتزله (که بجهت انتساب باو، **واصلیه** نیز گویند) میباشد وی خود واصلیّه، یکی ازشعبات آن فرقه‌است. چنانچه معتزله، اخیرا بواسطهٔ اختلاف نظر در بعضی ازعقائد دینیّه بنام: واصلیّه، هذلیّه، نظامیّه، جاحظیّه، حناطیّه، بشریّه، معمّریّه، مرداریّه، ثمامیّه، هشمیّه، حائطیّه، جبائیه، بهشمیّه وغیرها بشعب مختلفه منشعب و علی الترتیب اتباع واصل بن عطا، ابوالهذیل علّاف، ابراهیم نظام، عمرو بن بحر جاحظ، ابوالحسن بن عمر، حناط، بشر بن معتمر، معمّر بن عباد، موسی بن عیسی ملقّب بمردار، ثمامة بن اسرائیل، هشام بن عمر، احمد بن الحائط، ابوعلی جبائی و پسرش ابوهاشم عبدالسلام بوده و بسط مراتب، خارج از موضوع کتاب است.

فرقهٔ معتزله بطورکلی معتقد هستند براینکه حسن و قبح اشیا عقلی، داخل در جهنم مخلّد، قرآن مجید حادث و مخلوق، صفات‌الله عین ذات، فاعل خیر وشرّ خود مخلوق بوده و قدرت از خدا میباشد. درعثمان وقاتلین‌او نیز گویندکه یکی (غیرمعیّن) فاسق وهمچنین یکی (غیرمعیّن) ازدوطرف اصحاب جمل ونیز یکی (غیرمعیّن) ازفریقین اصحاب صفّین خاطی بوده و شهادت هیچ‌یك قبول نمیباشد ونیز تجویزکرده‌اندکه عثمان و علی هردو بخطا رفته باشند.

ازجملهٔ عقائد معتزله قول به **مَنْزِلَةٌ بَیْنَ الْمَنْزِلَتَیْنِ** است‌که مرتکب‌کبیره را نه مؤمن دانند ونه کافر. چنانچه‌کسی در مسجد بحسن بصری‌گفت: در زمان ما جمعی از خوارج ظهور یافته‌اندکه معصیت‌کبیره راکفر و مرتکب‌آن را کافر دانند و ایشان را **وعیدیهٔ خوارج** گویند، درمقابل، جمعی دیگر از ایشان هستندکه عمل را جزو و رکن

*صیغهٔ مبالغه وازغزل بمعنی ریسیدن‌اشتقاق‌یافته ریسندهٔ پشم وپنبه ومانندآنهارا گویند وفروشندهٔ چیزهای ریسیده را نیز اطلاق میکنند. در اصطلاح رجالی، لقب سلمان بن متوکل، سلیمان بن متوکل، محمد بن زیاد، محمد بن مروان بن زیاد و جمعی دیگر بوده وجمعی ازعلما و محدثین عامه نیز موصوف بهمین صفت میباشند و بالخصوص لقب مشهوری واصل بن‌عطا است‌که نگارش مییابد.

ایمان ندانسته وگویندکه معصیت اصلاً خللی بایمان مؤمن نمیرساند همچنانکه عبادت و طاعت سودی بکافر ندارد و ایشان را نیز مرجئه نامند پس کدام یك از این دوعقیده بوده و مورد تصویب است ؟ حسن در اندیشه شد ، واصل بن عطاکه حاضر بوده گفت : من نمیگویم که مرتکب کبیره مؤمن مطلق است و هم نمیگویم که کافر مطلق است **بَلْ هُوَ فِي مَنْزِلَةٍ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ لامُؤمِنٌ وَلاكافِرٌ** بعد از اظهار **منزلة بين المنزلتين** با جمعی از اصحاب حسن نزدیکی یکی از ستونهای مسجدکناره کشید وبتقریر وبیان آن مطلب آغازکرد ، پس حسن گفت : **اعتزل عنا واصل** ، بهمین جهت واصل و اتباع او به **معتزله** شهرت یافتند . درمعجم‌الادبا گوید : درمرتکب کبیره که خوارج تکفیرش کرده و دیگران از اهل ایمانش دانند واصل بن عطا ، برخلاف دوفرقه ببین‌المنزلتین معتقد میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **الخطب** درتوحید ۲- **طبقات اهل العلم والجهل** ۳- **المنزلة بين المنزلتين** . وی بسال یکصد و سی و یك هجرت در پنجاه و یك سالگی درگذشت .

(ص ۲۴۳ ج ۱۹ جم و ۷۶۹ت وغیره)

غزالی[1]

غزالی — **احمدبن‌محمدبن‌محمدبن‌احمد**- طوسی‌غزالی، ملقّب به‌مجدالدین، مکنّی به **ابوالفرج** یا **ابوالفتوح** ، از مشاهیر علما و فقهای شافعیّه ، برادرکهتر حجة‌الاسلام غزالی محمد ذیل‌الترجمة ، بسیار حسن‌المنظر و ملیح‌الکلام والمحضر بود . باآن همه جلالتی‌که در فقاهت داشته باز بواسطهٔ کثرت قوهٔ ناطقه با واعظی شهرت یافت وپس‌ازآنکه برادرمذکورش‌ازتدریس منصرف‌شده ومنزوی گردید بسمت نیابت از او ، درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد درس میگفت ، او نیز بانقطاع و

۱- **غزالی** - عنوان مشهوری بعضی از علما و ارباب فضل وکمال میباشدکه بنوشتهٔ روضات‌الجنات منسوب به غزال (بروزن بقال) استکه فوقاً مذکورشد ویا بعقیدهٔ بعضی، بافتح و تخفیف نسبت‌آن ، بقریهٔ غزاله نامی است از قراء طوس .

تجرّد و انزوا رغبتی وافر داشت، مدتی بسیاحت رفته وعرفا و صوفیّه را خدمتها نمود، فنون طریقت و تصوف را از ابوبکر نسج طوسی فراگرفت ، علم ظاهر وباطن وشریعت وطریقت را جمع کرد تا آنکه از اکابر و مشایخ عرفایش میشمارند وازتألیفات او است:

۱- احیاء الاحیاء یا لباب الاحیاء در تلخیص کتاب احیاءالعلوم برادر مذکورش ۲- الذخیرة فیعلم البصیرة ۳- سوانح العشاق که رسالهایست در تصوف و مراتب عشق ۴- لبابالاحیاءکه مذکور شد .

روزی نزداو آیهٔ شریفه : یٰا عِبٰادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِم الخ خواندند اوگفت خداوندعالم اهلمعصیت را باضافه دادن بخودش مشرّف گردانیده پس فروخواند:

وهان علیاللوم فیجنب حبها و قول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی و اننی اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

از اشعار احمد غزالیاست:

چون چتر سنجری، رخ بختم سیاه باد با فقر اگر بود هوس ملك سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملك نیمشب صد ملك نیمروز بیك جو نمیخرم
عریان ، ملك بخشم ،گوئیکه خامهام خاموش ، نکتهگویم ، گوئیکه دفترم

با عشق روان شد از عدم مرکب ما روشن ز چراغ وصل ، دائم شب ما
زان میکه حرام نیست درمذهب ما تا روز اجل خشك نبینی لب ما

وفات احمد غزالی بسال پانصد و هفدهم یا بیستم یا بیست و هفتم هجرت درقزوین واقع گردید و ابنخلّکان در لفظ غزالیکه عنوان مشهوری احمد است تشدید را بر تخفیف ترجیح داده است.

(کف وص۷۵ت و۳۲۷۸ ج۵س و۲۹۹ج۱کا و۱۲۷ ج۵فع و۵۴ ج۴ طبقاتالشافعیة وغیرها)

غزالی شاعر مشهدی- ازمشاهیر شعرایعهدتهماسبی میباشدکه بهندوستان رفته وباشیخفیضیدکنیآتیالترجمةصحبتداشت، علاوهبرمراتب علمیّهٔ متداوله در اصول طریقت نیز خبیر بود ، چند مثنوی بنام **اسرار مکتوم** ، **اسرار مکنونه** ، **رشحاتالحیات** ، **مرآتالکاینات** ، **نقش بدیع** از آثارقلمیاواست وکلیّاتاو معادل

هفتاد هزار بیت میباشد. مثنوی نقش بدیع مذکور را بنام علیقلی‌خان حاکم جانپور هند نوشته و بهر بیتی یك اشرفی طلا انعام وجایزه گرفته است . بعداز قتل علیقلی‌خان مورد مراحم اکبر شاه هندی‌بود تا بسال نهصد وهفتادم ویا بقول صحیح نهصد وهشتادم هجرت درگذشت . بنوشتهٔ شیخ فیضی مذکور جملهٔ : **سنه نهصد وهشتاد** = **۹۸۰** لفظاً و معناً مادّهٔ تاریخ او بوده و از اشعار او است :

درکعبه اگر دل سوی غیر است ترا — طاعت‌گنه است وکعبه دیر است ترا
ور دل بحق است و ساکن بتکده‌ای — خوش باش‌که عاقبت بخیر است ترا

خاك دل آن روزکه می‌بیختند — شبنمی از عشق برآن ریختند
دل‌که بدان رشحه غم‌اندود شد — بود کبابی که نمك سود شد
دیدهٔ عاشق که دهد خون ناب — هست همان خون‌که چکد زان‌کباب
بی‌اثر مهر چه آب و چه گل — بی‌نمك عشق چه سنگ و چه دل
آهن و سنگی‌که شراری در او است — بهتر ازآن دل‌که نه یاری دراو است
نیست دل آن دل‌که درآن داغ نیست — لالهٔ بیداغ در این باغ نیست
چرخ در این سلسله پا درگل است — عقل در این مرحله لایعقل است
روی بتان گرچه سراسر خوش است — کشتهٔ آنیم که عاشق کش است
هربت رعنا که جفاکیش تر — میل دل ما سوی او بیشتر
سوزش و تلخی است غرض از شراب — ورنه بشیرینی ازآن خوشتر آب

باری درهیچ یك از مدارك موجوده در نزد این نگارنده سراغی از اسم و نسب غزالی شاعر پیدانکردیم. در ریاض‌العارفین‌گویدکه وفات‌غزالی شاعر، بسال نهصد وپنجاه وهفتم هجرت در اکره بموت فجأه وقوع یافته و لکن این تاریخ ، اشتباه محض میباشد وبا مصاحبت فیضی که دریك هزار وچهار هجرت درپنجاه‌سالگی وفات‌یافته منافات بیّن‌دارد.
(ص ۲۵ ج۲مع و۳۲۷۸ ج۵س و۱۹۶ض وغیره)

غزالی شاعر هراتی - از شعرای هرات اواخر قرن دهم هجرت میباشد که با غزالی شاعر مشهدی فوق معاصر بود ، او نیز بهندوستان سفر کرده و هردو با همدیگر مطایبه داشتند و این شعر از او است :

او در اندیشه که چون خون غزالی ریزد — من در اندیشه که اندیشهٔ دیگر نکند

نام و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۳۲۷۸ ج ۵ س)

غزالی محمدبن محمدبن محمدبن احمد - اشعری الاصول، شافعی الفروع، طوسی الموطن ، ابوحامد الکنیة، زین الدین اللّقب، حجة الاسلام و امام غزالی الشّهرة ، از اعاظم فقهای شافعیّه میباشد که درچهارصد و پنجاهم یا پنجاه و یکم هجرت درقریهٔ طابران یا غزاله از قراء طوس متولد شد ، در مدت کمی در اثر ذکاوت فطری که داشته مقدمات را فراگرفت، مقداری ازفقه پیش احمد بن محمد رازی خواند پس درنیشابور که از مراکز مهمّهٔ علمیّه بوده در حوزهٔ امام الحرمین جوینی اخذ مراتب کمال نمود ، درحال حیات آن استاد معظّم خود ، مشار بالبنان و درسلك علما و محقّقین عرفا منسلك و بتألیف آغاز کرد و مورد تحسین و تصدیق وی گردید وگفت مرا زنده درگور کردی . بعد از وفات او بسامره رفت ، با جمعی از افاضل که درخدمت وزیر کبیر نظام الملك بوده اند مباحثه و مناظره کرد و بهمهٔ ایشان تفوق یافته و بشهرتش افزوده شد و مشمول احترامات آن وزیر علم پرور و عالم نواز (آه آه) گردید .

درسال چهارصد و هشتاد و چهارم هجرت بمدرّسی مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد که در آن اوان اهمیّت بسیاری داشته منتصب شد وتا سیصد تن از افاضل وقت حاضر استفاده از بیانات شیوای او بوده اند تا دراندك مدتی علاوه بر آن مقام بزرگ ، درامورات دنیوی و سیاسی نیز نفوذ فوق العادة احراز نمود بطوری که کارهای مهم بدو محول شده و انجام می یافته است . ازآنروکه درآن اوان ، تمامی مردم بغداد دراظهار مذهب واعتقاد آزاد بوده اند غزالی نیز روی این اصل و دراثر حقیقت طلبی از فرصت استفاده کرد و با ارباب مذاهب مختلفهٔ دیگر آمیزش نمود و باسرار عقائدشان واقف و پس از اعمال فکر عمیق

درکنه و حقیقت آنها طریقهٔ صوفیّه را برگزید ، تمامی علائق دنیوی را پشت پا زد و ازآن‌روکه‌آن همه تحصیلات و تعلیمات مدرّسی دور از نیّت خالص و مشوب به ریا و تزویر و خودنمائی بوده است خود را از حیطهٔ علوم ظاهری و تحصیلات ریائی و قیل و قال مدرسه‌کناره‌کشید و رهسپار دیار عشق و حقیقت و انزوا شد ، عزلت را برآن همه عزّت ظاهری ترجیح داد ، قدم بدایرهٔ زهد و انقطاع و تصوف‌گذاشت ، بزیارت بیت‌الله مشرّف و باظهار خودش درآنجا از روح پاك حضرت خاتم‌الانبیاء ص و حضرت ابراهیم خلیل‌الله ص استمداد نمود . درمراجعت ، درمسجد اموی شام بنای تدریس‌گذاشت، با اینکه اکثر اوقات مشغول فکر و ذکر بوده بازهم از اشتغالات علمی دست‌بردار نشد ودر فکر نجات و استخلاص غرق شدگان غوطهٔ جهالت بوده است . مدتی نیز در بیت‌المقدس بعبادت پرداخت عاقبت بموطن اصلی خود طوس مراجعت نمود و درجوار خانهٔ خود مدرسه‌ای برای‌طلاّب دینیّه وخانقاهی برای‌صوفیّه تأسیس‌داد و اوقات‌خودرا بتدریس علوم باطن و ختم قرآن و مجالست اهل دل و ارباب معنی تقسیم‌کرد و درهیچ حال از وظائف مقرّرهٔ ریاضت و سلوك راه‌حقیقت دست‌بردار نبود وبهمان‌حال ترك علائق، ثابت و راسخ ماند و درتصوف و اصول طریقت بشیخ ابوعلی فارمدی انتساب داشته است.

غزالی تألیفات طریفه ومنیفهٔ بسیاری داردکه نوعاً درآنها مبتکر وشاهدی عادل وگواهی صادق برتبحّر وی میباشند :

۱- **الاجوبة الغزالية فی‌المسائل الاخراوية** که ذیلا درضمن اربع رسائل مذکور است ۲- **الاجوبة المسكتة عن‌المسائل المبهتة** ۳- **احياء علوم‌الدين** که بارها درلکناو و مصر و استانبول وغیره چاپ واز شاهکارهای‌کتب مواعظ اخلاقی و عرفانی اسلامی و بهترین‌معرف‌مقامات عرفانی مؤلفش میباشد و بتصدیق بعضی از اجله ، مؤلفین کتب اخلاقی بعد از او ، در هرطبقه‌که آمده‌اند خوشه‌چین خرمن این‌کتاب وی هستند ۴- **اخلاق الابرار والنجاة من‌الاشرار** ۵- **الادب فی‌الدين** ۶- **اربع رسائل** که چهار رسالهٔ **الجام العوام عن علم‌الكلام** ، **المنقذ من‌الضلال**، **المضنون به علی غیراهله**، **المضنون‌الصغير** خود غزالی‌است ودرمصر و بمبئی‌بهمین‌اسم اربع رسائل چاپ شده است و رسالهٔ مضنون صغیر مذکور همان اجوبهٔ غزالیهٔ مزبور فوق است ۷- **الاربعين فی‌اصول‌الدين** که قسم چهارم جواهرالقرآن مذکور ذیل است ۸- **اسرارالحج**

درفقه شافعی **۹- الاقتصاد فی الاعتقاد** در توحید و این هردو درمصر چاپ‌شده‌است **۱۰- الجام العوام** که درضمن اربعین مذکور شد **۱۱- الاملاء عن اشکالات الاحیاء** یا **الاملاء علی مشکل الاحیاء** در رد ایرادهای اعتراضاتی است که بعضی از معاصرین او بر کتاب احیاءالعلوم وارد آورده‌اند که درفارس چاپ شده و درحاشیهٔ کتاب اتحاف السادهٔ سید مرتضی زبیدی نیز که شرح احیاءالعلوم میباشد بطبع رسیده است **۱۲- بدایة الهدایة** و یا **بدایة الهدایة و تهذیب النفوس بالاداب الشرعیة** در تصوف و مواعظ که بارها درمصر و قاهره چاپ و حاوی ضروریات عبادات و عادات عموم مکلفین وظائف حیات است **۱۳- البسیط** درفقه شافعی **۱۴- التبر المسبوک فی نصیحة (نصائح خل) الملوک** که برای سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی بزبان فارسی تألیف و بارها در مصر و قاهره چاپ و چند مرتبه ترجمه ترکی هم شده است **۱۵- تحصین الادلة ۱۶- التفرقة بین الاسلام والزندقة** که در هند با چهار رسالهٔ متفرقهٔ دیگر او در یکجا چاپ شده است **۱۷- تفسیر سورهٔ یوسف** که در تهران چاپ شده است **۱۸- تفسیر القرآن** که ذیلا بنام یاقوت التأویل مذکور است **۱۹- تنزیه القرآن عن المطاعن** که در مصر چاپ شده است **۲۰- تهافت الفلاسفة ۲۱- جواهر القرآن و درره** و این هردو درمصر و بمبئی چاپ‌شده‌است **۲۲- حقیقة القولین ۲۳- خلاصة التصانیف** درتصوف بزبان فارسی **۲۴- الدرة الفاخرة فی کشف علوم الاخرة** که درمصر و قاهره و پاریس و لیپسیک چاپ شده است **۲۵- الذریعة الی مکارم الشریعة ۲۶- الرد علی الباطنیة ۲۷- الرسالة القدسیة بادلتها البرهانیة** در علم کلام **۲۸- الرسالة اللدنیة** در اثبات علم غیبی **۲۹- سر العالمین وکشف مافی الدارین** که درمصر وهند چاپ شده و بعضی این کتاب را از غزالی ندانسته و تألیف یکی از باطنیه دانند و در کشف‌الظنون نیز اصلا کتابی بدین نام مذکور نداشته است **۳۰- السر المضنون** (المصون خل) **والجوهر المکنون** که به **خاتم** مشهور بوده و **دُرّ نظیم** هم گویند وآن را از قواعد جفر استخراج کرده‌است **۳۱- سلم السماوات ۳۲- شرح الاسماء الحسنی** که ذیلا بنام مقصد الاسنی مذکور است **۳۳- شرح جنة الاسماء**

مخفی نماند که جنّة‌الاسماء موافق آنچه درکشف‌الظّنون از بعض کتب نقل کرده ازحضرت امیرالمؤمنین ع بوده و غزالی آنرا شرح کرده است ودر ذریعه گوید آنچه دربیان کیفیّت دعای جنّة‌الاسماء بدان حضرت نسبت داده شده عبارت از یك ارجوزه و دوقصیدهٔ تائیّه و رائیّه میباشد که ارجوزه درآخر دیوان منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع درقاهره‌چاپ و اوّلش این است :

الحمدلله العلی الصادق — **الواحد الفرد العلیم الرازق**

تاآنجاکه فرماید،

انا علی ابن عم الهادی — **المصطفی الداعی الی الرشاد**

بعد علی قد دعانی حیدرا **حین غزونا و فتحنا خیبرا**

دوقصیدهٔ مذکوره نیز درشرح جُنّةالاسماء منسوب به غزالی که نسخهٔ آن درسامرا مستقلاً موجود و درضمن کتاب ادعیّهٔ امیرسیدحسن قزوینی هم مندرج است وارد و مذکور و عنوان آن شرح این است: **هذا شرح دعاء جنةالاسماء المختارة فی الارض والسماء للامام ابی حامد الغزالی** و اوّل آن شرح این است : **الحمدلله منزل الکتاب ذکرا مفصلا و جاعل الملائکة رسلا** . در ذریعه بعد از این جمله از خود غزالی نقل کرده است که درآن شرح گوید : اوقاتی که در مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد اقامت داشته روزی خلیفه احضارش کرد و اوراقی راکه از خزانه بیرون آورده بود بدو دادکه میان آنها ورقی هم بوده بخطّ مبارك کوفی حضرت امیرالمؤمنین ع که آن حضرت آن را ، بخواهش **ابوالمنذر عبدالله بن حسان** از اجلّای شیعیان کوفه نوشته و حاوی کیفیّت دعای جنّةالاسماء و شرائط آن وکیفیّت ترتیب کتابت حروف نوزده‌گانهٔ بسم‌الله پس حروف نوزده‌گانهٔ آیه پس اسماء نوزده‌گانه پس صور هریکی در میان دائرهٔ جداگانه‌ای شبیه بسپر (قوس دایره) که بعربی جُنّة گویند (بروزن جثّه) و جنّةالاسماء گفتن این دعا نیز بهمین سبب است وآن حضرت تمامی این تفاصیل را در دوقصیده بیان فرموده‌است یکی تائیه که درحدود چهل بیت بوده و مطلعش این است :

لقد بدأت بسم‌الله مفتتحا **ازکی المحامد حمدالله فاتضحت**

تاآنجاکه فرماید:

وسمها جنةالاسماء والق بها **اسنةالطعن بالطاعون اذجرحت**

قصیدهٔ دیگر هم رائیه که حاوی سی و چند بیت بوده و مطلعش این است :

احمد الله و اثنی شکره **فهو مولی زائد من شکره**

تاآنجاکه فرماید:

یا اباالمنذر صن قولا بدا **من معان قد غدت مستترة**

درهمان شرح منسوب بغزالی، همین قصیدهٔ رائیه را نیز بحضرت امیرالمؤمنین ع نسبت داده وگویدکه سبب تبدیل بحری ببحری دیگر و عدول کردن آن حضرت از یك قافیه بقافیهٔ دیگر همانا محض براعت و بملال نینجامیدن سامع است نه از راه عجز از اتمام

و پایان رسانیدن آن بحر و قافیهٔ اولی است والاّ آن‌حضرت فصیح‌ترین کسی است که شعر نگفته بلکه در تمامی مکالمات خود افصح تمامی مردم بوده است. غزالی بعداز شرح این دعا و قرائت‌کردن آن پیش خلیفه دونسخه ازآن نوشته است یکی برای خود و دیگری برای حرز خلیفه. سپس خلیفه مقرّر داشت‌که بازآن اوراق را بهمان صندوق قفلی‌که درخزانه بوده برگردانند و جای‌کلید صندوق را هم با سرب مسدود نمایندکه بدست مردمان نااهل نیفتد. غزالی بعداز این‌همه، با ذکر بعضی ازکرامات این‌دعا وتأثیرات عجیبهٔ آن، شرح خود را خاتمه داده است انتهی‌کلام الذّریعه ملخّصا. این نگارنده ظنّ قوی دارم براینکه همین ارجوزه و دوقصیدهٔ دایر برجنّة‌الاسماء، درشمس‌المعارف کبری‌شیخ‌احمد بونی سالف‌الترجمة نیز مذکوراست **۳۴- شفاءالعلیل‌فی‌القیاس‌والتعلیل ۳۵- عقیدة اهل‌السنة** درتوحید که با رسالهٔ قدسیهٔ مذکور دریکجا دراسکندریه چاپ شده است **۳۶- عمدةالمحققین و برهان‌الیقین** که همان تبر مسبوك مذکور فوق است **۳۷- فاتحةالعلوم** در تصوف و درمصر چاپ شده است **۳۸- فتوح‌القرآن ۳۹- فضائح‌الاباحیة ۴۰- فضائح الباطنیة و فضائل‌المستظهریة** وآنرا اهدای حضور مستظهر عباسی (۴۸۷-۵۱۲ه ق) نموده و بهمین‌جهت مستظهری هم‌گویند ودرلیدن چاپ شده‌است **۴۱- فیصل‌التفرقة‌بین‌الاسلام والزندقة** که با پنج فقره رسالهٔ دیگر خود غزالی درمصر چاپ شده و ظاهراً غیرازآن‌است‌که بنام تفرقه مذکورشد **۴۲- القسطاس‌المستقیم** که درمصرچاپ‌شده‌است **۴۳- القواعدالعشرة ۴۴- قواعد العقائد** درکلام **۴۵- الکشف والتبیین فی‌غرورالخلق‌اجمعین** درتصوف **۴۶- کیمیای سعادت** که پارسی ودراخلاق و مواعظ وبارها درایران وغیره چاپ شده‌است **۴۷- لب** یا **لباب‌الاحیاء** که ملخص‌احیاءالعلوم‌فوق‌است **۴۸- محك‌النظر** درمنطق‌که درقاهره‌چاپ‌شده‌است **۴۹- المرشد الامین الی موعظةالمؤمنین** که ملخص احیاءالعلوم فوق‌است **۵۰- مرشدالطالبین** وظاهراً همان مرشد امین مذکوراست **۵۱- المستصفی** دراصول‌فقه‌که درمصر چاپ‌شده‌است **۵۲- المستظهری** که همان‌کتاب فضائح الباطنیهٔ مذکور فوق است **۵۳- مشکوة الانوار فی‌لطائف الاخبار ۵۴- المضنون به علی‌اهله** درتوحیدچنانچه‌بعضی‌گفته ودرقاهره چاپ‌شده‌است **۵۵- المضنون به علی‌العامة** که در اکسیر وظاهراً همان مضنون‌الصغیر مذکور در اربع رسائل فوق ویا چنانچه اشاره شد مضنون‌الصغیر همان اجوبهٔ غزالیهٔ مذکور فوق است **۵۶- المضنون به علی غیراهله** بازهم درتوحیدکه درضمن‌اربع رسائل فوق مذکور شد **۵۷- معیارالعلم** درمنطق **۵۸- مقاصد الفلاسفة** در منطق و حکمت طبیعی و الهی‌که در قاهره چاپ شده است **۵۹- المقصد الاسنی فی‌شرح اسماءالله‌الحسنی** که درقاهره چاپ‌شده‌است **۶۰- المنتحل فی‌علم‌الجدل ۶۱- المنقذ**

من‌الضلال والمفصح عن‌الاحوال چنانچه در کشف‌الظنون گفته و یا **المنقذ من‌الضلال والموصل الی ذی‌العزة والجلال** چنانچه دیگری گفته و بهرحال آن مختصری است درغایت و اسرار علوم وکنه و حقیقت مذاهب و درنیشابور تألیف و درقاهره چاپ شده است **۶۲- منهاج العابدین الی‌الجنة** در تصوف وآخر تألیفات او است و چندین مرتبه درمصر و قاهره چاپ شده است **۶۳- میزان‌العمل** درعلم نفس و طلب سعادت و درقاهره چاپ شده است **۶۴- نصیحة الملوك** که بنام تبر مسبوك مذكور شد **۶۵ و ۶۶- الوجیز و الوسیط** هردو درفقه‌شافعی‌بوده ودرقاهره چاپ شده‌اند **۶۷- یاقوت التأویل فی‌تفسیر التنزیل** که چهل‌مجلّداست وغیراینها که‌تمامی کتب و رسالات متفرقهٔ اورا زیاده برنهصدگویند .

تسنّن و تشیّع غزالی هم محل خلاف ارباب‌تراجم‌است وقاضی نوراللّه‌شوشتری چنانچه‌عادت‌اومیباشد درتشید مبانی تشیّع وی‌اهتمام‌تمام‌بکار برده ومانیزقضاوت دراین موضوع را بکتب تراجم احوال موکول میداریم وبهتر ازآنها تألیفات خود او خصوصاً آنچه در اواخر عمرش تألیف داده است اشعار عربی و فارسی او نیز خصوصاً درتصوف و عرفان بسیار واز او است :

جلّت عقارب صدغه فی‌خدّه — قمرا فجلّ بها عن‌التّشبیه
و لقد عهدناه یحلّ ببرجها — فمن العجائب کیف حلّت فیه

کس را پس پردهٔ قضا راه نشد — وز سرّ قدر هیچکس‌آگاه نشد
هرکس زسر قیاس، چیزی‌گفتند — معلوم نگشت و قصّه کوتاه نشد

ما جامه نمازی بسر خم‌کردیم — وزآب(کذا) خرابات تیمم‌کردیم
شایدکه دراین میکده‌ها دریابیم — آن‌یارکه در صومعه‌ها گم‌کردیم

غزالی بسال چهارصد و پنجاهم یا چهل و نهم هجرت متولد شد و بنا براوّل ، کلمهٔ **محبت = ۴۵۰** و جملهٔ **نور دین مکمل = ۴۵۰** و بنا بردویمی کلمهٔ **ماهتاب = ۴۴۹** مادّهٔ تاریخ ولادت‌او است. وفاتش نیز بنا برمشهور روز دوشنبه چهاردهم‌جمادی‌الاخرهٔ سال پانصد و پنجم ویا بقول بعضی پانصد وهفتم هجرت درقریهٔ طابران‌نامی ازقراء طوس واقع‌گردید وبنا براوّل‌جملهٔ**زینت‌ابدال = ۵۰۵** وبنا برقول‌دیگرجملهٔ**شمس زمین = ۵۰۷** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد . درمدت عمر و تاریخ وفاتش‌گفته‌اند:

نصیب حجت‌اسلام ازاین سرای سپنج حیث پنجه و چارو وفت پانصد وپنج

پانصد وپنزدهم بودن سال وفات او چنانچه در ریاض‌العارفین گفته اشتباه‌است. بالجمله ، غزالی گفتن حجة‌الاسلام، بجهت انتساب به دیه غزالهٔ طوس ویا بجهت شغل نخ‌تابی‌داشتن پدرش بوده (چنانچه اشاره‌نمودیم) ویا خود بجهت آن است که پیره‌زنانی راکه پشم‌های ریسیدهٔ خود را برای فروش میآورده‌اند دیده و بفقر وضعف وناتوانی‌ایشان رحم‌میکرد وصدقه میداد ومردمان‌را بصدقه دادن‌ایشان‌امرمی‌نمود پس بجهت‌همین‌مقدار نسبت‌بزنان نخ‌ریس و نخ‌تاب که بعربی غزّاله‌گویند (بروزن دلاّله) بغزّالی مشتهر گردید.

(ص۳۷ ج۲کا و۳۲۷۷ ج۵س و ۷۱۹ت و ۲۰۵هب و ۱۶۰لس و ۱۰۱ ج۴ طبقات‌الشافعیة و ۵۴۲ ج ۱مع وغیره)

غزالی‌مشهدی
غزالی‌هراتی } هردو فوقاً بعنوان **غزالی شاعر** مذکور شدند.

غزلی لقب رجالی عبدویه غزلی است و رجوع بدان علم نمایند.

غزنوی[1]

غزنوی سیدحسن بن ناصر- علوی ، از مشاهیر شعرا و عرفا و اکابر اهل سلوك قرن ششم هجرت میباشدکه با حکیم سنائی معاصر، در زهد و ورع و حسن اخلاق طاق و یگانهٔ آفاق و درمقامات سیر و سلوك بمقامی بلند رسید تا مشمول مراحم سلطان وقت بهرام شاه غزنوی‌گردید لکن عاقبت سلطان بهرام، ازکثرت مریدان وی دراندیشه شد و بهمین جهت دوشمشیر ویك غلاف پیش‌او فرستاد، اشاره بآنکه دریك شهر دوسلطان ممتنع است مثل ممتنع بودن دوشمشیر دریك غلاف، اینك او نیز بحجاز رفت ، درموقع تشرّف بزیارت حضرت رسالت ص قصیده‌ای غرّاگفت

۱- **غزنوی** - بروزن مثنوی ، منسوب به غزنه (بروزن شحنه) میباشد وآن قصبهٔ بلاد زابلستان است که ولایتی است وسیع درطرف خراسان که حد و سد مابین هند وخراسان میباشد درمراصد گوید که اسم‌صحیح قصبهٔ‌غزنه بین‌العلما غزنین‌است(بروزن‌پروین) .

و درنزدیکی قبر مطهر آن‌حضرت بآواز بلندش خوانده و خواستار صله و خلعت‌گردید پس بنوشتهٔ ریاض‌العارفین (والعهدة علیه) ناگهان جامهٔ‌خلعتی پیش اوگذاشته شد او نیز آن را برداشته وبرسر گذاشت وپس‌از ادای وظائف زیارت ببغداد پس بخراسان رفت و درسال پانصد و سی وپنجم ویا بقول دیگر شصت و پنجم هجرت دربلدهٔ جوین اسفراین درگذشته واز او است :

تاکی ز جهان پرگزند اندیشی — تا چند ، زجان مستمند اندیشی

آنچ از تو توان‌ستد همین کالبداست — یك مزبله‌گو مباش چند اندیشی

دیوان غزنوی ، حاوی پنج هزار بیت بوده و هنوز چاپ نشده و نسخهٔ خطیِ آن بشمارهٔ ۱۸۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است .

(ص ۲۹۲ ج ۲مع و ۳۱۳ض وغیره)

غزنوی عمر بن اسحق - بعنوان **سراج‌الدین عمر** نگارش یافته است.

غزی[1]

غزی ابراهیم بن یحیی - بعنوان **کلبی ابراهیم بن یحیی** خواهدآمد.

غزی محمد بن عبدالله - بعنوان **شمس‌الدین محمد بن عبدالله بن احمد** نگارش یافته است .

غزی محمد بن قاسم - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌قاسم** خواهدآمد .

غسانی[2]

غسانی احمدبن‌علی‌بن ابراهیم- در باب‌کنی بعنوان **ابن‌زبیر** خواهدآمد.

۱ـ **غزی** - با فتح و تشدید ، منسوب بشهر غزه (بروزن مکه) ازبلاد شام است ودر شرح حال ابراهیم کلبی خواهدآمد.

۲ـ **غسانی** - با فتح و تشدید ، در اصطلاح رجالی ، لقب خالد بن سطیح ، طلحة بن عبدالله وریزة بن محمد وبعضی دیگر ونسبت‌آن به دیهی غسان نام است دریمن ودیهی دیگر*

غسانی حسین بن محمد بن احمد - حافظ جیانی اندلسی ، مکنّی به ابوعلی و ابوالعباس ، از مشاهیر محدّثین و ادبا و ائمهٔ علم حدیث و ادب میباشدکه در حسن‌خط و اشعار و نوادر و انساب نیز حظّی وافر داشت ، درجامع قرطبه محل استفادهٔ اعیان افاضل بود و کتاب تقییدالمهمل درضبط اسامی مشتبههٔ رجال صحیحین از آثار نافعهٔ او است . بنوشتهٔ ابن‌خلّکان ولادتش درماه محرّم چهارصد وبیست وهفتم درشهر جیان نام اندلس و وفاتش نیز درشب جمعه دوازدهم‌شعبان‌چهارصد و نود و هشتم هجرت واقع گردیده و درکشف‌الظّنون سال ولادت مذکور را سال وفات نوشته و اشتباه است. (کف وص ۱۷۴ ج۱کا و ۳۲۸۰ ج۵س)

غسانی سعدبن محمدبن صبیح - ملقّب به استاد ، مکنّی به ابوعثمان ، قیروانی البلدة ، غسّانی القبیلة ، ازاعلام علمای عربیّه، نحوی ادیب متفنّن بود ، تقلید را بسیار نکوهش کرده و میگفت که آن ناشی از قلّت عقل و دنائت همّت میباشد واز تألیفات او است :

۱- الاستیعاب ۲- الامالی ۳- توضیح‌المشکل فی‌القرآن ۴- الرد علی‌الملحدین ۵- المقالات در اصول وغیرها و موافق آنچه در روضات از بغیه (که ظاهرا بغیةالوعاة سیوطی‌است) نقل‌کرده وفات غسّانی‌را درحدود سیصد هجرت نوشته و درجای دیگر از همان‌کتاب‌گفته است‌که درسال چهارصد تمام هجرت مقتول‌گردید .

(سطر ۱۶ ص۳۰۹ت)

غسانی عبدالمنعم‌بن عمر- بعنوان جیلانی عبدالمنعم نگارش یافته است.

غسانی محمد بن علی بن خضر - فقیه نحوی لغوی تاریخی ، مکنّی به ابوعبدالله و ابن‌عسکر، از افاضل قرن هفتم هجرت بوده و در

---

*دریك‌فرسخی‌حلب ویا منسوب بقبیلهٔ غسان نامی‌است ازبطون ازدکه به مازن بن ازد بن‌غوث منتسب بوده وملوك غسانیان نیز ازایشان میباشند. غسان نام‌آبی هم هست نزدیکی جحفه ویکی دیگر مابین دوبلدهٔ زبید و زمع از بلاد یمن و تعیین اینکه نسبت غسانی بکدام یك از معانی مذکوره است موکول بقرائن خارجیه میباشد .

هریك از فنون مذکوره مصنّفاتی داشته است :

۱- الاربعون حدیثا ۲- التکمیل والاتمام لکتاب‌التعریف والاعلام عبدالرحمن سهیلی **۳- الصلوة عن ذهاب‌البصر ۴- المشرع الروی فی‌الزیارة علی غریبی الهروی** وغیراینها واز اشعار او است :

اصبر لما یعتریك تغنم — غنیمتی راحة واجر
فان کل الخطوب لیلا — لابدیجلوه ضوء فجر

وفاتش درسال ششصد و سی و ششم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۷۱۳ت و تذکرةالنوادر)

غشانی یا **غشمانی** } لقب رجالی احمد بن رزق وموکول بدان علم است.

غضائری[1]

غضائری **احمد بن حسین** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌الغضائری** خواهدآمد.

غضائری **حسین‌بن عبیدالله بن ابراهیم** - مکنّی به **ابوعبدالله** و **ابوجعفر** ، در اصطلاح علما معروف به **غضائری** یا **غضاری** ، عالمی است جلیل ، محدّث نبیل رجالی‌کثیرالروایة ، از مشایخ حدیث شیعه و وجوه و اعیان فرقهٔ محقّه‌که با شیخ مفید توأم و درفضل وکمالات نفسانیّه بردیگران مقدّم ، جلالت وی

۱- **غضائری** - در اصطلاح رجالی، فقط لقب عبیدالله غضائری است. اما پسرش‌حسین بن عبیدالله و نوه‌اش احمد بن حسین بن عبیدالله را غضائری نگویند بلکه هریك از ایشان به **ابن‌الغضائری** معروف هستند و نسبت‌آن به غضائر جمع غضاره وآن ظرف سفالی است‌که از گل و لای‌کبودش سازند وگاهی برمفردش غضاره نسبت داده و غضاری نیز گویند . یا خود ، جمع غضیره است وآن زمین نرم و همواری راگویندکه‌آبش شیرین وگوارا بوده وخاکش هم خوب و دلچسب و پاکیزه باشد . غضائری‌گفتن عبیدالله مذکور هم یا بجهت‌آن است‌که شغل سفالی‌سازی مذکور ویا شغل خرید و فروش‌آنرا داشته و یا خود مسکن ایشان زمین‌آن جوری بوده است. بهرحال لفظ غضائری را لقب رجالی احمد وحسین مذکورین نیز دانستن(چنانچه بعضی‌گفته) اشتباه است‌که در اصطلاح رجالی ایشان را ابن‌الغضائری‌گویند نه غضائری بلی در اصطلاح علما ،گاهی ایشانرا نیز تخفیفاً غضائری اطلاق میکنند و دراینجا بشرح‌حال اجمالی حسین مذکور پرداخته و دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم .

پیش همه مسلّم، حتی جمعی از علمای عامّه نیز بسیارش ستوده و به شیخ الرافضة موصوفش دارند. حسین از صدوق و قلانسی و تلعکبری و ابوغالب زراری و دیگر مشایخ کبار روایت کرده و خودش از مشایخ نجاشی و شیخ طوسی و نظائر ایشان میباشد. چنانچه اشاره شد در رجال نیز بصیر، اقوال او در کتب رجالیّه منقول و لکن تألیفی در علم رجال بدو نسبت نداده‌اند. درفقه و امامت وغیره تألیفات بسیاری داشته ودر پانزدهم صفر سال چهارصد و یازدهم هجرت وفات یافته‌است. در ردیف حسین‌ها از نخبة المقال گوید:

و ابن عبیدالله الغضائری　　　شیخ مــوثق بــلا تناکر

(ص ۲۰۶هب و ۱۸۳ت وکتب رجالیه)

غضائری محمد - رازی ، مکنّی بابوزید ، از اکابر شعرای عراق عجم میباشدکه در ری نشو و نماکرد ، مدّاح بهاءالدولة دیلمی بود، دراثر عنایات ملوکانهٔ او ثروت بسیاری اندوخت ، بعداز وفات او بغزنه رفته ودر دربار سلطان محمودی غزنوی نیز تقرّب یافت تاآنکه محسود شعرای نامی وقت گردید، عنصری که مقدّم و مسلّم ایشان بوده علانیه با وی خصومت ورزید ، قصیدهٔلامیهٔ هفتاد ونه بیتی اوراکه درمدح سلطان سروده ومتضمن سپاسگذاری ازصله و انعامات وی بوده اعتراضات بارده واردآورد ویك قصیدهٔ هفتاد و پنج بیتی با همان وزن و قافیه درجواب آن نوشت، غضائری نیز دیگر باره باقصیدهٔ لامیهٔ نود وشش بیتی دیگری آن قصیدهٔ عنصری را جواب سخت گفت وهرسه قصیده در مجمع الفصحا ثبت شده و نقل آنها دراین مقام موجب اطالهٔ کلام است واز اشعار قصیدهٔ اوّلی مذکورهٔ غضائری است :

صواب کردکه پیدا نکرد هردو جهان　　　یگانه ایـزد دادار بی‌نظیر و همال
وگرنه هردو جهان راکف تو بخشیدی　　　امیـد بنـده نمانـدی بـایزد متعال

وفات غضائری درسال چهارصد و بیست و ششم هجرت واقع شد و شاید غضائری گفتن محمد رازی‌که از عجم میباشد بجهت آن بوده‌که نسب ایشان بحسین بن عبیدالله غضائری فوق ویا بشخص غضائری دیگری اتّصال داشته است . بهرحال اینکه درقاموس الاعلام،

این عنوان غضائری را که با غین و ضاد نقطه‌دار است مابین غضائری (باغین نقطه‌دار و صاد بی‌نقطه) وعضائری (با عین بی‌نقطه وضاد نقطه‌دار) مردّد داشته هردو اشتباه وغفلت از حقیقت حال است. (ص ۳۶۸ ج ۱ مع و ۳۲۸۰ ج ۵ س)

غضاری احمد -
غضاری حسین -
غضاری محمد -
هر سه فوقاً بعنوان غضائری مذکورشدند.

غطفانی لقب رجالی سالم بن ابی‌الجعد، ربیع بن زیاد، سلیك‌بن‌عمرو و بعضی دیگر است.

غفاری[1]

غفاری قاضی محمد - از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه در نثر و نظم وفنون شعریّه فرید عصر خود بود، مدتی در ری قضاوت‌نمود، ودر اشعار، به **وصالی** تخلّص میکرده و از او است:

چومن دیوانه‌ای‌هرگز قدم دردشت‌غم‌ننهاد   درآن‌وادیکه من‌سرمینهم‌مجنون‌قدم‌ننهاد

گویند مفتون جوان صادق‌نامی بوده تاآنکه روزی‌آن جوان، اورا بحوض پرآبی‌پرت داده و دستش شکسته شد و این قطعه را انشا نمود:

۱- **غفاری**- بروزن فدائی، در اصطلاح رجالی، لقب ابراهیم بن ضمرة، ابراهیم غفاری، اسماعیل بن عبدالله، اهبان بن صیفی، بشیر بن سحیم، جندب بن جنادة، عبید بن ابراهیم بن ابی‌عمیر و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است وفقط شرح حال جندب درباب‌کنی بعنوان **ابوذر** خواهدآمد و نسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌غفار بن ملیل بن ضمرة بن بکر بن عبدمنات ازبطون وشعب قبیلهٔ‌کنانه میباشد. شاید دربعض موارد دیگرمنسوب بکوهی غفاره نام درمصر ویا دیهی غفاریه نام در ناحیهٔ شرقی مصر بوده ویا منسوب به غفاره بمعنی عرقچین معروف باشد وآن‌کلاهی است بسیار نازك باندازهٔ بالای سر که غالباً زیرکلاه معمولی نیز برسر گذارند و همهٔ اینها باکسر و تخفیف است. نیز شاید دربعضی موارد دیگر منسوب به غفار باشد (بروزن عطار) ولی‌آنچه مصطلح علمای رجال است بروزن فدائی ونسبت آن بقبیلهٔ مذکوره است.

عشق صادق اگر دست من شکست چه باك — کسی که عشق صادق بود چنین باشد
پی ثبوت ، مرا احتیاج بینه نیست — گواه عاشق صادق درآستین باشد

درسال نهصد و سی و دویم هجرت درگذشت و وجه نسبت غفاری در اینجا معلوم نیست که یکدام یك از معانی مذکوره درفوق است. (ص ۳۰۳ سفینةالشعراء)

غفری
غفری املی — دراصطلاح رجالی بنوشتهٔ تنقیح المقال ، اولی لقب حمزة بن عباد و دویمی لقب احمد بن محمد است .

غلابی — **محمد بن زکریا بن دینار** - بصری البلدة ، ابوعبدالله الکنیة ، جوهری النسبة ، غلابی القبیلة ، از وجوه و اعیان محدثین امامیهٔ اواخر قرن سیم هجرت میباشدکه مورخ اخباری وکثیرالعلم بود ، تألیفاتی در اخبار فاطمة و جمل وصفین ومقتل حسین ع وغیرها بدو منسوب است و درسال دویست و نود و هشتم هجرت وفات یافت .

لفظ غلابی موافق تنقیح المقال ، با غین نقطه‌دار اول و بای ابجدآخر وتخفیف لام و نسبت آن به‌بنی‌غلاب میباشدکه درخاتمهٔ باب کنی خواهدآمد و مشدد بودن لام‌آن و همچنین نون بودن‌آخر و عین بی‌نقطه بودن اول و مشدد بودن لام‌آن ، چنانچه هریکی از بعضی نقل شده اشتباه ویا ناشی از سهو قلم کاتب است .

(کتب رجالیه)

غلام[1]

غلام ابی الجیش لقب رجالی طاهر است .

۱- **غلام** - درلغت معروف و عبارت ازپسر دراوائل بلوغ است که موی شاربهایش تازه برآمده باشد ویا خود ، پسر را از اول ولادت تا سن جوانی غلام گویند وچون بمعنی پیر هم هست بدین جهت از اضداد میباشد و درمؤنث‌آن غلامة گویند . در معنی عبد مملوك استعمال کردن‌آن مثل استعمال کردن غلامة درمعنی‌کنیز از قبیل مجاز و استعاره است . اما دراصطلاح علمای رجال و درایة ، عبارت از شاگرد وتلمیذ و تربیت شده میباشد. در روضات، ضمن شرح حال محمد بن مسعود عیاشی سالف‌الترجمة گوید: ازجملهٔ تلامذه وغلامان‌او دراصطلاح علمای*

غلام‌ثعلب **محمد بن عبدالواحد** - بعنوان مطرز خواهدآمد .

غلام‌خلیل **احمدبن‌محمدبن غالب**- بصری البلدة، باهلی القبیلة، ابوعبدالله‌الکنیة ، غلام‌خلیل‌الشهرة ، از محدثین عامّه میباشدکه بسیار فصیح ودرلسان بعضی از اهل فنّ ممدوح ولی درکلمات اکثرایشان با عبارات مختلفهٔ ضعیف‌الحدیث و مقطوع‌الکذب و دجّال بغداد مقدوح بوده و درسال دویست و هفتاد و پنجم هجرت مرده و ببصره‌اش نقل دادند.

(ص ۷۸ ج ۵ تاریخ بغداد)

غلام‌الخلیل الآملی لقب رجالی **احمدبن محمد** میباشدچنانچه درتنقیح المقال‌گفته است :

غلام‌زحل **عبدالله بن حسن**- مکنّی بـه **ابوالقاسم**، از افـاضل علمـای حساب و نجوم قرن چهـارم هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- احکام‌النجوم ۲- الاختیارات ۳- الاصول‌المجردة ۴- التیسیرات ۵- الشعاعات.

وی در بیستم محرّم سیصد وهفتاد وششم هجرت درگذشت. (ص ۱۵۱ خع)

غلام‌سرور صاحب لاهوری مفتی ابن‌مفتی غلام محمد ابن‌مفتی رحیم‌الله قریشی‌اسدی هاشمی، ازدانشمندان‌اواخر

---

*رجال ابوعمر ومحمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی است . در مقباس‌الهدایة نیز گوید غلام در اصطلاح رجال و درایه ، دلالت بهیچ‌کدام از مدح و ذم نداشته و مراد از غلام فلان ، تلمیذ او و متأدب بآداب او است که درشرح حال اکثر، بهمین‌معنی تصریح کرده‌اند چنانچه در بکر بن محمد بن حبیب مازنی گویندکه از غلامان اسمعیل بن میثم است زیراکه از وی تأدب کرده و درکشی گویندکه از غلامان عیاشی است زیراکه مصاحب وی بوده واز وی اخذ مراتب‌نموده و نظائرآن بسیار و دراغلب موارد ازکتب رجالیه لفظ غلام بمعنی تلمیذ و متأدب‌بآداب‌شخصی استعمال یافته بلکه بعضی گویدکـه درکتب رجالیه در غیرمعنی تلمیذ اصلا استعمال نشده است . بالجملة پرواضح است‌که این معنی تلمیذ ، درصورتی است‌که لفظ غلام اضافه بعلم شخصی دیگر باشد مثل‌غلام فلان و اما درصورت عدم‌اضافه ، لازم است‌که بهمان‌معنی‌لغوی (پسرجدیدالبلوغ) حمل شده ویا بقرینهٔ مقام ، معنی عبد مملوك را اراده‌نمایند باری بعضی‌ازموصوفین بهمین وصف غلام را تذکر میدهد .

قرن سیزدهم هجری هندوستان میباشد و یا خود اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت را نیز دیده و بسال هزار و دویست و هشتاد و سیم هجرت درقید حیات بوده است . در نظم ونثر و انشاء و نویسندگی دستی توانا داشت، غالباً دراشعار خود به **سرور** تخلّص میکرد، بالخصوص درمادّهٔ تاریخ گوئی متخصّص و متفرّد و اگر فاقدالنظیر هم نباشد قلیل‌النظیر بود، چنانچه در ولادت یا وفات ویا وقایع دیگر شخصی بچندین نوع مادّهٔ تاریخ نظمی سروده که از دیگر شعرا و تذکره‌نویسان نوعاً معهود نبوده است بلی کلمات افسانه‌نمای او هم بسیار است .کتاب **خزینة‌الاصفیای** او که ذیلاً مذکور میداریم از این جهت نسبت بدیگر تذکره‌ها وکتب‌تراجم دارای‌امتیازمخصوصی میباشد. این‌کتاب‌راکه درشرح‌حال اجمالی اکابر دینی و مشایخ صوفیّه و عرفای هند و ایران است بهفت مخزن مرتّب نموده است ، **مخزن اول** درشرح حال اجمالی حضرت رسالت ص و ائمهٔ اطهار ع وخلفا و ائمّه و پیشوایان اهل سنّت و **پنج مخزن دیگر** در ذکر مشایخ واولیای سلسلهٔ قادریّه، چشتیّه ، نقشبندیّه ، سهروردیّه ، سلاسل و خانواده‌های متفرقهٔ عرفا علی‌الترتیب و **مخزن هفتم** نیز مشتمل برشرح حال ازواج و بنات طاهرات حضرت نبوی و جمعی از عرفا وصلحای نسوان ومجاذیب عقلای مجانین سلف بوده و چنانچه اشاره شد در وفات هریك از اشخاصی‌که بشرح حالش پرداخته و متجاوز از هزار تن میباشد مادّهٔ تاریخ مکمّلی‌گفته بلکه، بسا در ولادت ویا قضایای دیگر ایشان نیز بچندین وجه مادّه‌تاریخی بیان‌کرده و دراین جنبه متفرّد میباشد . مراجعه بخودآن‌کتاب ، بهترین مصدّق این موضوع است و من‌باب نمونه چندی ازآنها را تذکّر میدهد ، چنانچه بتألیف این‌کتاب درهزار و دویست و هشتاد تمام شروع شده و درشوال هزار و دویست و هشتاد و یکم هجرت خاتمه یافته و اسم خود این‌کتاب (**خزینة‌الاصفیا = ۱۲۸۰**) بی‌همزهٔ‌آخر، تاریخ شروع بتألیف‌آن بوده و با همزهٔ‌آخر (**خزینة‌الاصفیاء = ۱۲۸۱**) تاریخ اختتام‌آن است و علاوه براین درآخرآن‌کتاب‌گوید :

گشت پراز عطای ایزد پاك — کنز خوبی وگنج محجوبی

ابتدایش خزینهٔ خوب است		انتهایش خزانهٔ خوبی

جملهٔ : **خزینهٔ خوب** = ۱۲۸۰ وجملهٔ : **خزانهٔ خوبی** = ۱۲۸۱.

نیز در دیباچهٔ آن کتاب بعداز چند شعری که درمدح آن گفته گوید :

سال او خازن خرد فرمود		گو **مقدس خزینهٔ ابرار**

جملهٔ : **مقدس خزینهٔ ابرار** = ۱۲۸۰.

نیز بعد از چند بیت دیگر درمدح آن کتاب گوید:

خازن دل گفت سرور سال او		**مخزن اسرار گنج اولیا = ۱۲۸۰**

نیز درشرح حال خجسته مآل ولیّ ذوالجلال، حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه، تاریخ ولادت آن حضرت راکه بعقیدهٔ او سیزدهم رمضان دویست وپنجاه وهشت بوده مذکورداشته و یازدهم شعبان دویست وپنجاه وپنج بودن را نیز بروایتی نسبت داده وغیبت آن حضرت را نیز ما بین سه سال دویست وشصت وچهار وپنج وشش مردّد داشته وخودش قول آخری شصت و شش را معتبر دانسته است . هم نقل کرده که آن حضرت ناف زده وختنه کرده متولد شد ، بربازوی راستش نوشته بود **جآءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ البٰاطِلُ إنَّ البٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً** و بعداز تولد بدو زانو برآمد، انگشت سبّابه بجانب آسمان برداشته ، عطسه زده وگفت: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العٰالَمینَ** . نیز بعداز ولادت گفت: **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اِسْتُضْعِفُوا فِي الاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الوٰارِثینَ** پس از ذکر پاره‌ای کرامات و خارق عادات دیگر این مثنوی راکه حاوی چندین فقره مادّهٔ تاریخ ولادت و غیبت آن بزرگوار است موافق هریك از اقوال مذکوره در هردو فقره گفته است :

هادی خلق مهدی دوران		نام نامیّ او محمّد دان

از رخش گشت دوجهان روشن		شد زمین روشن آسمان روشن

سال تولید آن شه مسعود		طرفه سلطان حق خرد فرمود = **۲۵۸**

سال تولید او چها گفته		**عقل مهدی حق نما گفته = ۲۵۸**

سال تولید او چه گوهر سفت	عقل **سلطان ولی مهدی** گفت = **۲۵۵**
بود او راحم و امام رحیم	سال تولیداواست نام **رحیم** = **۲۵۸**
سال تولید سیّد والی	گشت ظاهر بدل ز **پیر ولی** = **۲۵۸**
شد چو غایب ز چشم اهل زمن	سنّ وسالش **سراج** شد روشن = **۲۶۴**
می‌شود سال غیبتش مفهوم	گر شماری ز **هادی معصوم** = **۲۶۶**
باز تاریخ غیبتش بیقین	گشت پیدا ز **قطب کامل دین** = **۲۶۶**
گر تو تاریخ غیبتش جویی	**یوسف حق** چرا نمیگوئی = **۲۶۴**
باز تاریخ آن ولی والی	گفت سرور **ولی حق عالی** = **۲۶۵**

کتاب **گلدستهٔ کرامات** نیز از تألیفات غلام سرور است که درمناقب عبدالقادر گیلانی بوده وشرح حال عبدالقادر نیز بعنوان **محیی‌الدین** عبدالقادر بن ابی‌صالح موسی خواهدآمد. سال وفات غلام سرور بدست نیامد لکن درسال هزار و دویست و هشتاد وسه زنده بوده و شاید اوائل قرن‌چهاردهم را نیز دیده باشد. کتاب **خزینة‌الاصفیاء** بسال هزار و سیصد و سی و یك هجری قمری در مطبعهٔ منشی نولکشور بلدهٔ کانپور هند چاپ شد و جملهٔ : **عجب تاریخ پاکیزه** = **۱۳۳۱** نیز تاریخ چاپ است .

(ازخودکتاب خزینة‌الاصفیا استخراج شد)

غلام عیاشی **احمد بن محمد بن حسین** - ازدی موکول بعلم رجال است .

غلام عیاشی **محمد بن عمر بن عبدالعزیز** - بعنوان **کشی** خواهدآمد.

غلام کسائی **علی‌بن مبارك** - بعنوان **لحیانی** خواهدآمد.

غلام‌المرتضی **عبدالعزیز بن‌نحریر** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌البراج** خواهدآمد .

غلام‌نفطویه **احمد بن یعقوب** - بعنوان **برزویه** نگارش یافته است .

غلیمی رجوع به علیمی (با عین بی‌نقطه) نمایند.

غمشانی دربعضی‌ازکتب‌رجالیّه همان‌احمدبن رزق‌است‌که بعنوان **غشانی** اشاره نمودیم وگویا یکی بدیگری تحریف شده است.

غنمی لقب رجالی تمیم غنمی است .

غنوی در اصطلاح رجالی ، لقب ابان بن‌کثیر ، ابراهیم بن حمزة ، اسحق ، انس بن ابی‌مرشد ، بشیر، حسان بن مهران، حمزة بن عبدالله، هرون بن‌حمزة بن‌حسین وجمعی دیگر میباشد وشرح حالشان موکول بدان علم است.

غواصی **عزالدین** - یزدی ، از مشاهیر شعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳هـ) میباشدکه اشعار بسیاری درمدایح حضرت ائمهٔ اطهار ع گفته واز او است :

گر نه مردم بسر کوی توأم اشک برد | عاشقی‌ها کنم آنجاکـه فلك رشگ برد

بی‌تو روزم بغم وشب بجنون میگذرد | تو چه‌دانی بمن ازهجر تو چون‌میگذرد

آید از دیده خیـالات بدل وحیرانـم | که‌چه‌سان‌هردم‌ازآن‌دجلهٔ‌خون‌میگذرد

ازآثار قلمی او است :

۱- **روضة‌الشهداء** که منظومه‌ایست مستقل ویا خود نظم کتاب روضة‌الشهدای کاشفی است ۲ و۳ و۴ و۵- نظم **تاریخ طبری**، نظم **ذخیرهٔ خوارزمشاهی** درطب، **نظم‌قصص‌الانبیاء** ، نظم **کلیله ودمنه**. وفاتش در سال نهصد و شصتم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۳۳۰۰ ج ۵ س وغیره)

غوث[1]

غوث‌اعظم چنانچه فوقاً مذکور شد **شیخ عبدالقادر گیلانی** است .

۱ـ **غوث** - بفتح اول ، بعربی، بمعنی نصرت و اعانت‌بوده و استعمال‌آن درمعنی‌ناصر و معین و پناه و ملجاء نیز مجاز شایع است . اما دراصطلاح اهل علم خصوصاً عرفا و متصوفه ، دور نیست‌که با اشخاص و زمان و مکان متفاوت ودر هرزمانی یا مکانی یا در اصطلاح هر کسی کنایه از شخصی باشدکه باعتقاد او از مقربین درگاه خداوندی بوده و در دفع شدائد و بلایا چشم بامداد و اعانت او دارند و پرواضح است‌که اینگونه القاب و اوصاف شخصا و زمانا ومکانا مختلف بوده و فرق خواهدکرد ، لکن در اصطلاح عرفا واهل طریقت غالباً با لفظ اعظم مقید داشته ودرشیخ عبدالقادر گیلانی‌که شرح‌حالش بعنوان محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح‌موسی خواهدآمد استعمال نمایند .

غوث‌الثقلین در اصطلاح بعضی از عرفا شیخ‌عبدالقادر مذکور فوق است.

غوث‌عالم چنانچه فوق تحت عنوان غوث مذکور داشتیم مصداق اینگونه القاب و اوصاف شخصا و زمانا و مکانا مختلف میباشد لکن با این لقب، دراصطلاح بعضی ازمتأخّرین عرفا، بالخصوص شیخ محمدگوالیاری را اراده نمایندکه از اکابر مشایخ عرفای هند واز احفاد شیخ‌عطّار سالف‌الترجمهٔ نیشابوری بود، از موطن اصلی خود نیشابور بهندوستان رفته و سیاحت‌های بسیاری نمود، از مشایخ طریقت هریک از سلاسل متفرقهٔ صوفیّه بکسب فیوضات باطنی نایل و بچندین خرقه ممتاز گردید واز تألیفات او است:

۱- اوراد غوثیه ۲- بحرالحیات ۳- جواهر خمسه ۴- گلزار ابرار درشرح‌حال مشاهیر صوفیهٔ هندوستان ۵- معراج‌نامه‌که حاوی مقامات عروج خود بآسمان میباشد و بدین سبب مورد طعن علمای وقت شد، باستناد مخالف‌شرع بودن‌آن کتاب، بشاه وقت شکایت برده و درصددآزار وی برآمدند او نیز ازگوالیار، بگجرات رفت، علمای آنجا نیز بعداوت او برخاسته وقتل اورا تصمیم دادند عاقبت شیخ وجیه‌الدّین‌که رئیس‌ایشان بوده و بشیخ محمد نیز ارادت داشته خاطرنشانش نمودکه چون مجلس علما منعقد شد و سخن از معراج بمیان‌آمد شیخ بگویدکه این‌معراج من درعالم‌خواب‌بوده نه‌بیداری، پس شیخ‌این‌چنین‌کرد علما نیز ازآزار او صرفنظر نمودند. وفات شیخ‌محمد، درپانزدهم رمضان نهصد و هفتادم هجرت درهند واقع شد وکلمهٔ **ظلم** = **۹۷۰** وجملهٔ : **محمد متقی سلطان مقبول** = **۹۷۰** مادّهٔتاریخ وفات‌او است. قبراو درگوالیار ویابنوشتهٔقاموس‌الاعلام درمحلّهٔ ظهورآبادشهرغازیپور میباشدکه مزارهندوان‌بوده واعتقادکامل‌دربارهٔ وی‌دارند.

(۳۳۰۲ ج ۵ س و ۳۳۲ ج ۲ خه)

غولجه سالم‌بن عبدالله - درباب‌کنی بعنوان **ابومعمر** خواهدآمد.

غیاثای‌حلوائی از شعرای قرن یازدهم هجرت شیراز میباشدکه درغزل و قصیده دستی‌توانا وقدرتی رسا داشت، اخیراً باصفهان رفت، دردارالشفا

منزل‌کرده و طرف میل و محبت موزونان‌گردید ، درهمان اوقات‌آبله‌آورده و قصیده‌ای دراین‌باب‌گفته‌که از ابیات همان قصیده است :

ای‌فلك بنگر که درسامان‌کدام افزونتریم　　　از تو اختر وز بیابان ریگ و ازما آبله

در اواخر نابینا شد و درآنحال ، شبی بجهت مهمّی از خانه بیرون شد و از بام افتاد و درگذشت نیز از او است :

ای چو قضای خدا زلف سیاهت رسا　　　وی دل تسلیم جـو داده رضـا برقضا

آه‌چه‌دوراست‌این‌وای‌چه‌نزدیکی‌است　　　از دل ما تـا بتـو وز دل تـو تا بما

اسم وسال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .　　　(ص۲۳۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

غیاث‌الدین **مولی جمشید بن مسعود بن محمود بن محمد** - کاشانی ، مفسّر زواری ، حکیم ریاضی ، منجّم ماهر، از اکابرعلما و ریاضیّین اواسط قرن نهم هجرت ، استاد علی‌بن حسن زواری سالف‌الترجمة وبا محقّق‌کرکی‌علی بن عبدالعالی‌آتی‌الترجمة معاصر بود . چنانچه درشرح‌حال خواجه نصیرطوسی نگارش دادیم‌کتابی درتکمیل زیج‌ایلخانی خواجه‌که ناقص‌مانده‌بوده تألیف داده وبه **زیج‌خاقانی** موسومش‌گردانید . از تألیفات وآثار علمی او است :

۱- **الابعاد والاجرام** که یك نسخهٔ آن درکتب موقوفهٔ مدرسهٔ فاضل خان مشهد مقدس موجود است ۲- **استخراج جیب درجة واحدة** ۳- **الالحاقات العشرة بذیل نزهة‌الحدائق** که با خودکتاب نزهةالحدائق در ایران چاپ شده است۴- **تفسیرالقرآن** که‌به‌**تفسیر جمشید** معروف است ودرذریعه‌از بعض‌فهرست‌ها استظهارکرده‌که **سیدگازر** مؤلف‌تفسیرمعروف‌به‌**تفسیرگازر** نیز استاد علی بن حسن زواری باشد چنانچه غیاث‌الدین ، استاد او بوده و بعد ازآن ، احتمال‌داده‌که ایشان‌متّحدباشند یعنی‌سیدگازر صاحب‌تفسیر، عبارت‌ازهمین‌غیاث‌الدین باشد و محتمل است‌که جمشید و سیدگازر دونفر بوده و هردو استاد علی‌بن‌حسن مفسّر زواری باشند .

نگارنده‌گوید : بنا برآنچه تحت عنوان **جرجانی‌حسین** نگارش دادیـم احتمال قوی میرودکه سیدگازر صاحب تفسیر، همان ابوالمحاسن جرجانی حسین بوده وتفسیر

گازر هم عبارت از همین تفسیر جلاء الاذهان نام جرجانی حسین باشد و رجوع بهمین عنوان جرجانی حسین نیز نمایند . بالجملة ، سیّدگازر مفسّر که تفسیری هم معروف بتفسیر گازر دارد بین غیاث الدین جمشید وابوالمحاسن جرجانی حسین ویاشخصی دیگر بودن غیر ایشان مردّد و تفسیر او که از جملهٔ تفاسیر امامیّه معدود و بتفسیر گازر معروف است بین جمشید غیاث الدین وتفسیر جلاءالاذهان نام ابوالمحاسن جرجانی ویا تفسیری دیگر بودن غیر این دو تفسیر مردّد و هنوز کاملاً منقّح نشده است ۵- **تلخیص المفتاح** که مفتاح الحساب خود را ملخص کرده است ۶- **تنویر المصباح فی شرح تلخیص المفتاح** مذکور ۷- **جام جمشید** که نام دیگر طبق المناطق او است وآن آلتی است از اختراعات خود او وکتاب **نزهة الحدائق** را نیز برای عمل بهمین آلت تألیف داده است ۸- **زیج التسهیلات** ۹- **زیج خاقانی** که فوقاً اشاره شد ۱۰- **طبق المناطق** که همان جام جمشید مذکور است ۱۱- **محیطیه** ۱۲- **مفتاح الحساب** ۱۳- **نزهة الحدائق** که در ضمن جام جمشید مذکور شد . وفات غیاث الدین در هشتصد و سی و دویم یا چهلم هجرت واقع گردید ودر بعض موارد ازذریعه صاحب ترجمه را بعبارت **سید غیاث الدین** مذکور داشته و شاید مراد او سیّد لغوی است نه سیّد نسبی مثل سیدگفتن سید اسمعیل حمیری و امثال آن .   (مواضع متفرقه ازذریعه وغیره)

غیاث الدین **چلبی** - معروف به **پاشاچلبی**، ازعلمای عثمانی اوائل قرن دهم هجرت میباشدکه مدتی در استانبول و ادرنه و بروسبه مدرّس بوده و بتصوّف نیز نسبت داشت و درنهصد و بیست و هفتم هجرت درگذشت.

(ص ۳۳۱۷ ج ۵ س)

غیاث الدین **سیدعبدالکریم بن احمد**- درباب کنی بعنوان **ابن طاوس** خواهد آمد.

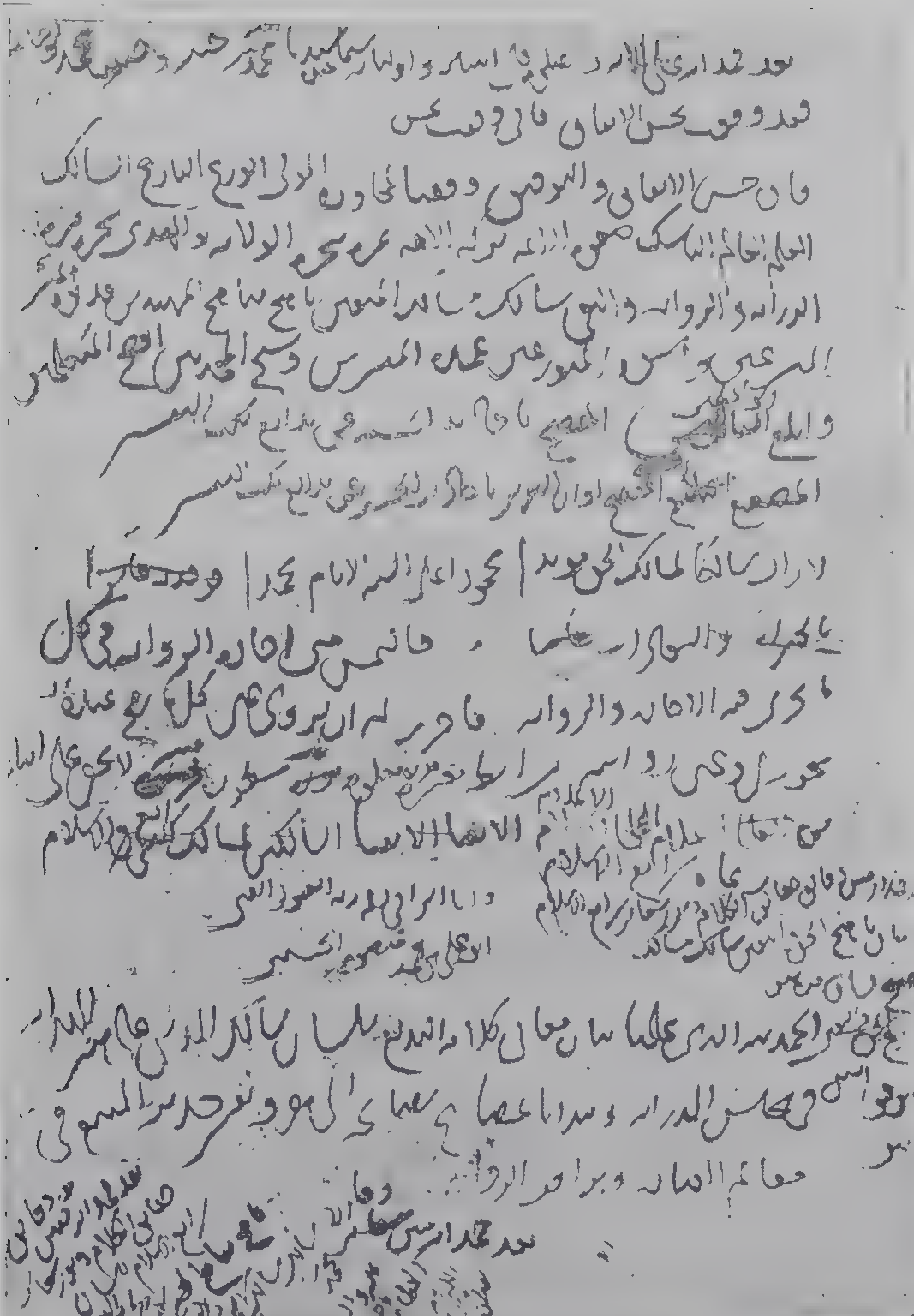
غیاث الدین (حکیم) **علی بن کمال الدین حسین** - کاشانی ، طبیب عالم ماهر ازاطبّای نامی اواخر قرن دهم هجرت میباشدکه درسال نهصد وهشتاد و هفتم هجرت از سیدحسین مجتهدکرکی آتی الترجمة اجازه داشت ،کتاب **الادویة المفردة** وکشف الاسرار فی بیان الادویة المفردة والمرکبة که برای شاه اسمعیل صفوی(۹۸۴-۹۹۵ه) تألیف داده ازآثار قلمی او بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۴۰۴ ج ۱ ذریعه)

غیاث‌الدین **محمدبن‌حمیدالدین**
غیاث‌الدین **بـن همام‌الـدین** یا { بعنوان خواندمیر نـگارش یافته است.

غیاث‌الدین **منصور بن صدرالحکما**ـ و صدرالحقیقـة امیرصدرالـدین محمد بن غیاث‌الدین منصور بن‌صدرالدین محمد بن ابراهیم‌بن‌محمد بن اسحق بن علی بن عربشاه ، حسنی حسینی دشتکی ، از اعاظم علما وفحول حکمای نامی اسلامی امامی ، جامع معقول و منقول ، حاوی فروع و اصول، اکمل اهل دقّت و نظر، درکلمات اجلاّی اربـاب تراجم و سیر به **خاتم‌الحکما** و **استادالبشر وعقل حادیعشر** موصوف ، به **غیاث‌الحکما** و **امیرغیاث‌الدین** معروف ومشهور، نقش خاتم او: **ناصرالشریعة منصور**، در فنون کـلام و حکمت و احاطهٔ شرایع اسلام وحید ایّام و جلالت علمی او مسلّم یگانه و بیگانه میباشد . منصور درچهارده سالگی داعیهٔ جدل ومناظره با علاّمهٔ دوانی درمطالب علمیّهٔ عالیه درخود دیده ودربیست سالگی ازتحصیل و ضبط علوم‌فارغ و درسال نهصد و سی و ششم هجرت در عهد سلطنت شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۳هم) بصدارت عظمی نایل وبه **صدر صدور ممالک** ملقّب و عاقبت درنتیجهٔ پـاره‌ای مباحثات علمیّه‌که درمحضر سلطان بین او و شیخ علی محقّق کرکی وقوع یافته ازصدارت استعفا نمـود و بشیراز رفت و اقامت‌گزید و مدرسه‌ای‌که بجهت انتساب او به **مدرسهٔ منصوریه** معروف‌است تأسیس داده وتألیفات طریفه‌ای داردکه دراثبات تبحّر و تفنّن وی برهانی قاطع میباشند :

۱- **اثبات‌الواجب‌تعالی** ۲- **اخلاق منصوری** ۳- **الاساس** درهندسه ۴- **الاشارات والتلویحات** در حکمت الهی و طبیعی ۵- **اشراق هیاکل‌النور عن‌ظلمات شواکل‌الغرور** وآن شرح هیاکل‌النور شیخ شهاب‌الدین سهروردی است‌که درحکمت اشراقی است. دراین شرح بدفع اعتراضاتی‌که ملاجلال دوانی بکتاب هیاکل‌النور مذکور داشته پرداخته است ۶- **التجرید** در حکمت‌که با عبارات موجز و بدون دلیل حاوی جمیع مباحث الهیات و طبیعیات است ۷- **تحفهٔ شاهی**‌که درهیجده سالگی تألیفش داده است ۸- **التصوف والاخلاق** وآن‌غیرازاخلاق منصوری مذکور فوق است ۹- **تعدیل‌المیزان** درمنطق ۱۰- **تفسیر سورهٔ هل‌اتی**‌که بااختصارش حاوی تحقیقات لطیفه و مباحث شریفه است ۱۱- **جام جهان‌نما** بپارسی در فنون حکمت‌که یك نسخهٔ



نمونهٔ خط غیاث‌الدین منصور -۱۳

قطعهٔ مزبور صفحهٔ ۶۲ کتاب المشیخة کنز السالکین میباشد .

آن در کتابخانهٔ عبدالحمیدخان اول دراستانبول ویك قسمت آن نیز بضمیمهٔ تأویل الآیات عبدالرزاق کاشانی ازموقوفات نادرشاه درکتابخانهٔ رضویه موجود است **۱۲- الجهات** که گویا دربیان جهات سته از علم هیأت است **۱۳- حاشیهٔ آداب البحث قاضی عضدالدین ایجی ۱۴- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۱۵- حاشیهٔ شرح چغمینی** در هیئت **۱۶- حاشیهٔ شفای ابوعلی سینا ۱۷- حاشیهٔ مفتاح العلوم سکاکی ۱۸- حجة الکلام لایضاح محجة الاسلام** که تعرض بکلمات حجة الاسلام نام غزالی است **۱۹- خلاصة التلخیص** در معانی و بیان **۲۰- ریاض الرضوان ۲۱- شافیه** در تلخیص معالم الشفای ذیل **۲۲- قانون السلطنة ۲۳- اللوامع والمعارج** درهیئت که درهیجده سالگی تألیفش داده است **۲۴- المحاکمات فی مابین الحواشی الدوانیة وحواشی میرصدرالدین** (والد خود غیاث الدین) **برشرح تجرید ۲۵- المحاکمات فی مابین حواشی آن دوعالم بارع برشرح مختصرالاصول عضدی ۲۶- المحاکمات فی مابین حواشی دوعالم مذکور برشرح مطالع ۲۷- معالم الشفا** درطب **۲۸- معرفة القبلة ۲۹- معیارالافکار** که مختصر تعدیل المیزان مذکور است **۳۰- مقالات العارفین** وغیر اینها . وفات غیاث الدین سال نهصد وچهلم یا چهل وهشتم یا نهم هجرت درشیراز واقع شد ودربقعهٔ منصوریّه نامی ازمدرسهٔ منصوریّه مدفون است . (ص ۱۰۶هب و ۶۶۸ت و ۱۶۹لس و ۴۵۹عم وغیره)

غیرت **میرزا جعفر** - اصفهانی، ازشعرای سادات موسوی اصفهان میباشد که درسال هزار ودویست وپانزدهم هجرت درگذشته وازاواست:

افسوس که تا بوی گلی بود بگلشن   صیّاد نیاویخت زگلبن قفس ما
غمگین زگردش فلك پرده در نیم   جور بتان پرده نشین میکشد مرا

(ص۳۶۸ ج۲مع)

غیور **نواب اشجع الدولة** - غیور جنگ بهادر ازاکابرشعرای هندوستان میباشدکه درسال هزار وصد و چهل و پنجم هجرت متولد شد و نسب وی بنا برمشهور ، به اویس قرنی موصول بوده واز او است:

سحرچوبرق بت سرخ پوش رفت وگذشت   بیك کرشمهٔ او عقل وهوش رفت وگذشت
طریق عشق ز پروانه میتوان آموخت   که سوخت جان عزیزوخموش رفت وگذشت

باب «ف»

(نقطه‌دار)

فائدی
فائشی
فاتك

در اصطلاح رجالی، اوّلی لقب **احمد بن علی**، دوّیمی **محمد بن حماد** همدانی وسیّمی **عبیدالله بن حر** بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است .

فاراب[1]

فارابی

اسحق بن ابراهیم - مکنّی به **ابوابراهیم**، از اکابر ادبای قرن چهارم هجرت و دایی اسمعیل بن حماد جوهری سالف‌الترجمة بوده واز تألیفات او است :

۱- **بیان‌الاعراب** ۲- **دیوان‌الادب** ودو نسخه از آن برقم ۴۶۷۷ و۴۶۷۸ در کتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول وچهار نسخه هم درخزانهٔ مصریه و ظاهراً دونسخه نیز بشمارهٔ ۱۰۵ و۱۰۶ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۳- **شرح‌ادب‌الکاتب** و درسال سیصد و پنجاهم یا هفتادم هجری درگذشت . (ص۶۱ ج۶جم وغیره)

فارابی

اسمعیل بن حماد - بعنوان **جوهری** نگارش یافته است .

فارابی

محمد بن طرخان بن اوزلغ - یا محمد بن احمد بن طرخان یا محمد بن محمد بن طرخان ، حکیم ترکی فلسفی ، **ابونصر**الکنیة ، فارابیّ الولادة والشّهرة ، از اکابر فلاسفهٔ نامی و حکمای اسلامی قرن

۱- **فاراب**- ولایتی‌است درمنتهای بلاد ترکستان که شوره‌زار وجنگلستان بوده ومسافت عرض وطول آن کمتر از یك روز میباشد وهم شهری است ازآن ولایت .
(صد و سطر ۲۰ ص۱۱۱ث وغیره)

چهارم هجری زمان آل بویه میباشد که در قبال ارسطو به **معلم ثانی** نیز معروف وکسی از ایشان بپایهٔ وی نرسیده و درقوهٔ مدرکه دارای اوّلین درجه بوده‌است. ابن‌سینا باآنهمه جلالت‌علمی آفاقی که داشته ازکتابهای وی استفاده‌های بسیاری کرده ودرمصنّفات‌خود از انوار علمیّه‌اش اقتباس‌مینموده این‌است که درکلمات اکابر به **استادالفلاسفه** و **ملك‌الحکما** موصوفش دارند ونخستین‌حکیمی وفیلسوفی که در دورهٔ اسلام ظهورکرده او بوده است.

فارابی، نخست درمولد خود شهر فاراب علوم ابتدائی را اخذکرد، در بعضی‌از بلاد ایرانی زبان فارسی وبعضی‌از السنهٔ دیگررا فراگرفت پس‌ببغداد رفته و زبان‌عربی را هم درآنجا استوار داشت و علم منطق را از ابوبشر متی بن یونس که درآن‌علم وحید دهر بوده یادگرفت، با صاحب بن عبّاد و شیعیان بغداد مصاحبت داشته پس بحرّان رفت، درحوزهٔ درس یوحنّا بن خیلان‌حکیم‌نصرانی بتکمیل‌آن‌علم پرداخت بازببغداد عودت کرده و بتحصیل ریاضیّات و فنون حکمت مشغول و تمامی‌کتابهای ارسطو را تتبّع‌کرده و ممارست نمود وآنی از مطالعهٔ آنها غفلت نکرد، دراستخراج‌معانی‌مقصوده و اطّلاع برمطالب مندرجهٔ‌آنها مهارتی بسزا یافت و درطبّ و منطق و موسیقی و تمامی فنون فلسفه بمقامی رسیدکه تاآن‌اوان دسترس‌کسی ازاسلامیان‌نبوده‌است. ازاوپرسیدند که‌کدام‌یك ازتو و ارسطو درفنون فلسفه داناتر هستیدگفت اگر من زمان ارسطورا درك میکردم هرآینه بزرگترین تلامذهٔ او میشدم. گویندکه فارابی در روی کتاب‌النّفس ارسطو وبخط خودش نوشته بوده‌که من‌این‌کتاب‌را صد مرتبه خواندم چنانچه‌کتاب‌سماع طبیعی ارسطو را چهل‌مرتبه خواندم ومیگفته است‌که باز بمراجعهٔ‌آن محتاج‌ترمیباشم.

قاضی نورالله شوشتری فارابی را بسیار ستوده وگویدکه وی معلّم مقالات اهل یونان و متمّم‌کمالات نوع انسان بود، نخستین حکیمی‌است ازفلاسفهٔ اسلامی‌که‌برمسند ترجمانی نشست، علم و حکمت را از زبان یونانی بعربی نقل و بین‌العرب انتشار داد، با معلّم اوّل (ارسطو) درتعلیم مطالب فلسفه شرکت پیداکرده و بدو اقتفا نمود و ملقّب به معلم ثانی‌گردید. یا خود وجه این لقب معلّم ثانی‌آنکه فارابی بامر و اشارهٔ منصور

بن نوح سمانی بتکمیل و اصلاح ترجمه‌های کتب ارسطو که ناقص بوده و اصلاح نشده بوده‌اند پرداخته و آن اصلاح و تکمیل خود را تعلیم ثانی نام داد و بهمین جهت خودش نیز به معلم ثانی مشتهر گردید. بهرحال عاقبت بمصر وشام رفت و درشام مشمول مراحم ملوکانهٔ سیف‌الدولة بن حمدان حکمران وقت گردید و بطور استمراری تا حین وفاتش روزی چهار درهم بدو میداده واو نیز دراثر عزّت‌نفس قانع و امرار حیات مینموده‌است.

گویند (والعهدة‌علیهم) وقتی وارد مجلس سیف‌الدولة که پر از افاضل‌علوم ومعارف متنوعه بوده گردید با همان زیّ اصلی ترکی نژادی خودکه همواره ملتزمش بوده بپا ایستاد، پس‌از اذن جلوس، فارابی گفت درجای‌خودم بنشینم یا درمکان‌شما گفت درجای خودت بنشین پس فارابی ازمیان‌آن جماعت گذشته وخود را بمسند سیف‌الدولة رسانید و بجای وی نشست، سیف‌الدولة با زبان مخصوصی‌که غیراز غلامان حاضرخدمت، کس دیگرآشنایش نبوده ودر موارد مخصوصه با همان زبان حرف میزد بدیشان گفت‌که چند چیز از وی (فارابی) سؤال خواهم‌کردکه اگرجواب‌ندهد با طعن نیزداش بزنید، فارابی فهمید وبا همان زبان گفت‌که ای‌سلطان صبرکرده ومنتظرعاقبت‌کار باش، سلطان درعجب شده وگفت مگر تو این‌زبان را هم میدانی پاسخ دادکه بلی زیاده ازهفتاد زبان‌میدانم، سپس با علمای مجلس درهرفنی مناظره شد ودرهمهٔ‌آنها بهمهٔ ایشان فایق‌آمد ایشان‌نیز بجلالت وی اذعان‌کرده و سکوت ورزیدنـد و بنوشتن مقالات وی‌آغازکردند. بعد از رفتن ایشان سلطان با فارابی خلوت‌کرده وازمیل داشتن او بطعام و شراب استفسار نمود او هم اظهار بی‌رغبتی‌کرد ودرجواب استفسار ازمیل‌داشتن سماع اظهار رغبت‌نمود اینك تمامی مغنّی‌ها وخوانندها بامر سلطان حاضر شدند وهریکی بآهنگ مخصوصی بنای سرودگذاشتند، لکن هیچ‌کدام مقبول طبع‌فارابی نگردید وهریك یکی‌را تخطئه‌نمود، درتعجّب سلطان افزوده شد و پرسیدکه مگر تو باصول این صناعت هم‌آشنا هستی پس فارابی ازکیسهٔ خود چند دانه عود برآورده وبا وضع مخصوصی ترکیب داد و بنواخت، دراثرآن همهٔ حضّار خندیدند پس وضعی دیگرترکیب داد وهمین‌که بنواخت همه‌شان

گریستند . درمرتبهٔ سیمی بعداز تغییر ترکیب ، بمجرّد نواختن همه‌شان حتی دربانان بخواب رفتند پس فارابی ایشانرا بدان حال گذاشته وبیرون رفت. فارابی علاوه‌برمنطق و موسیقی که استادکل آن دوعلم بوده وآلت قانون نام ازآلات مشهورهٔ طرب را اختراع نموده است کتابهای بسیاری در فنون متنوعه نگارش داده که محل استفادهٔ فحول ارباب معقول و باکثر السنهٔ خارجه ترجمه شده‌اند .

۱- **آراء اهل المدینة الفاضلة والمدینة الجاهلة والمدینة الفاسقة والمدینة المبدلة والمدینة الضالة** که درمصر و لیدن چاپ ودر ذریعه از چندین موضع این کتاب استظهار کرده که فارابی شیعهٔ امامی مذهب و بعصمت ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام معتقد بوده است ۲- **الابانة عن غرض ارسطوطالیس فی کتاب ما بعدالطبیعة** و ظاهراً همان کتاب اغراض مذکور در ذیل است ۳- **ابطال احکام النجوم** ۴- **اثبات المفارقات الاربعة** که درحیدرآباد هند درهشت صفحه چاپ شده است ۵- **الاجتماعات المدنیة** ۶- **احصاء العلوم** که در مصر چاپ شده و درموضوع خود بی‌نظیر و محتاج الیه طالب علم است ۷- **احصاء القضایا** ۸- **اخلاق فارابی** که دونسخه ازآن درکتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول برقم ۲۸۲۰ و ۲۸۲۲ یکی بنام **اخلاق** ودیگری بنام **الالفاظ الافلاطونیة و تقویم سیاسة الملوکیة** موجود است ۹- **ادب الجدل** ۱۰- **اسباب السعادة** ۱۱- **اغراض ارسطوطالیس** که درحیدرآباد دکن چاپ و حاوی تحقیق مقالات کتاب حروف نام خود و تحقیق غرض ارسطو درکتاب مابعدالطبیعه‌است ۱۲- **الالفاظ الافلاطونیة** رجوع باخلاق فارابی مذکور فوق شود ۱۳- **الایقاات** ۱۴- **البرهان** ۱۵- **تحصیل السعادة** درحکمت ودر حیدرآباد دکن چاپ‌شده‌است ۱۶- **التعلیقات فی الامور العامة و بعض الطبیعیات** که درحیدرآباد دکن چاپ شده‌است ۱۷- **التعلیم الثانی** که فلسفهٔ یونانی‌را درآن مهذب کرده‌است ۱۸- **التنبیه علی سبیل السعادة** ۱۹- **التوطئة فی علم المنطق** ۲۰- **الثمرة المرضیة فی بعض الرسالات الفارابیة** که چندین رسالهٔ فارابی در لیدن ومصر بهمین اسم چاپ شده است ۲۱- **الجزء** ۲۲- **الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون وارسطوطالیس** درحدوث عالم واثبات صانع ونفس وعقل ومجازات خیر و شر وغیراینها و با شرح حکمة الاشراق چاپ شده است ۲۳- **الجن و حال وجودهم** ۲۴- **جوامع السیاسة** ۲۵- **جوامع کتاب نوامیس افلاطون** ۲۶- **جوامع کتب المنطق** ۲۷- **الجوهر** ۲۸- **حرکة الفلك وانهاسرمدیة** ۲۹- **الحروف** ۳۰- **الخطابة** ۳۱- **رسائل الفارابی** که همان ثمرهٔ مرضیهٔ مذکور فوق است ۳۲- **السیاسة المدنیة** در اقتصاد سیاسی ۳۳- **شرح الفصوص** که کتاب فصوص الحکمة خود را شرح کرده‌است ۳۴- **علم المزاج** ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ پترسبورگ برقم ۴۸۴ موجوداست ۳۵- **عیون المسائل** درمنطق ۳۶- **فصوص الحکمة** ۳۷- **القیاس** ۳۸- **مبادی آراء اهل المدینة** که بنام آراء اهل المدینة مذکور شد

۳۹- المبادی الانسانیة ۴۰- مبادی الفلسفة القدیمة ۴۱- المدخل الی صناعة الموسیقی ویك نسخه از آن درخزانهٔ مصریه ویك نسخه نیز در کتابخانهٔ کوپریلی استانبول برقم۹۵۳موجود است ۴۲- مراتب‌العلوم ۴۳- المغالطة ۴۴- الملةالفاضلة وبنوشتهٔاحمدرفعت(والعهدة علیه) در این کتاب تصدیق کرده است که نفوس شریره بعد از موت ، معذّب بعذاب ابدی بوده و مبتلای آلام نامتناهی میباشند و درکتب سیاست مدینهٔ آنها را بعداز مردن فانی محض دانسته و فقط ببقای ابدی نفوس صالحه معتقد بوده و سعادت را منحصر بهمین حیات دنیوی داشته است وبس ، باری ظاهر کلام بعضی از ارباب تراجم آنکه فارابی دارای قریحهٔ شعری خوبی هم بوده و این رباعی را بدو نسبت دهند :

اسرار وجود ، خام و ناپخته بماند — وان‌گوهر بس شریف ، ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند — آن نکته‌که اصل بود ناگفته بماند

ایضاً از او و خطاب بافلاك است :

ای آنکه شما پیر وجوان دیدارید — ازرق پوشان این‌کهن دیوارید (کذا)
طفلی ز شما در بر ما محبوس است — او را بخلاص همتی بگمارید

نیز درمقام تردّد و اظهار علاقهٔ مفرط قلبی باحباب خودگوید :

ما ان تقاعد جسمی عن لقائکم — الا و قلبی الیکم شیق عجل
وکیف یقعد مشتاق یحرکه — الیکم الباعثان الشوق والامل
فان نهضت فمالی غیرکم وطن — وکیف ذاك و مالی عندکم بدل
وکم تعرض بی‌الاقوام قبلکم — یستأذنون علی قلبی فما وصلوا

فارابی بسیار زاهد و نسبت بدنیا و منزل وخانه بی‌رغبت بود، با مردم‌آمیزش‌نمیکرد، در اوقات اقامت دمشق منزلی هم برای‌خود معیّن ننمود و همواره درکنارآب وجایهای پردرخت می‌نشست مشغول تألیف میشد ، محصّلین و اهل علم نیز در همان حال از وی استفاده‌مینمودند ودراثر قناعت که‌گنجی بی‌نهایت‌است باچهار درهم‌که ازطرف‌سیف‌الدولة برای او مقرّر بوده امرار حیات مینمود تا درسال سیصد و سی و هفتم یا نهم یا چهلم یا چهل و چهارم هجرت درحدود هشتاد سالگی در دمشق وفات یافت. سیف‌الدولهٔ مذکور با جمعی دیگر برجنازه‌اش نماز خواندند و درخارج باب صغیرآن شهر دفن‌کردند و

بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر، دراثنای سفر مکّه که درآخرعمرمینموده با قطّاع‌الطریق مصادف شد واز روی مهارتی که در تیراندازی داشته با ایشان مشغول مقاتله ومقابله‌بوده و عاقبت مقتول‌گردید.

(ص ۲۰۷هب و ۷۱۰ت و ۱۹۱ ج۲کا و ۲۳۲۲ ج۵س و ۴۳عم و۱۵۷لس و۱۴۴ ج ۵ فع و ۳۶۸ف و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فارس‌النبی ابوقتادهٔ انصاری، درباب‌کنی بهمین‌عنوان خواهدآمد.

فارسی[1]

فارسی **ابراهیم‌بن علی** - نحوی‌لغوی، از ادبای اواخرقرن‌چهارم‌هجرت و ازتلامذهٔ ابوعلی حسن بن احمد فارسی مذکور ذیـل و حسن بن علی سیرافی سالف‌الترجمة بود، درعهد سامانیان ببخارا رفته و مورد اعزاز واکرام شد وجمعی از اولاد رؤسا و اکابر از وی درس‌خواندند. **شرح‌الجرمی** و**نقض دیوان متنبی** ازآثار قلمی وی میباشد و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(ص۲۰۷هب و۲۰۴ ج۱جم وسطر۳۳ ص۲۲۰ت)

فارسی **ابراهیم‌بن علی بن یوسف** - شیرازی، درباب‌کنی بعنوان**ابواسحق** خواهدآمد.

فارسی **حسن بن احمد** - یا حسن‌بن‌علی بن‌احمد بن عبدالغفار بن‌محمد بن سلیمان بن ابان فارسی معتزلی نحـوی، مکنّی به **ابوعلی** معروف به **ابوعلی‌فارسی**، از اکابر نحویّین و محدّثین شیراز میباشدکـه بسال دویست و هشتاد وهشتم هجرت درشهر فسا ازتوابع‌آن‌شهرمتولدشد وبهمین‌جهت به**فسوی وشیرازی** هم موصوف و درعصر خود مقتدای نحویّین و فارس میـدان علم و ادب بود، تحقیقات رشیقهٔ او درقواعد عربیّه مشهور ودرکتب ادبیّه مذکور ومحل استفاده و مراجعهٔ اکابر

۱- **فارسی**- در اصطلاح رجالی، لقب احمد بن محمد بن یحیی، جابر بن یزید، حسن بن‌ابی‌الحسین، حسین‌بن‌حسن، خلیل بن‌هشام، حضرت سلمان‌صحابی وجمعی‌دیگرمیباشد.

وفحول میباشند . شیخ طبرسی درمجمع‌البیان درتفسیرآیهٔ شریفهٔ: یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَیْنِکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ در اواخر سورهٔ مبارکهٔ مائده بیاناتی از وی نقل کرده وگوید که این همه از متفرّعات کلام ابوعلی فارسی میباشد و کافی است در اینکه او یگانه فارس میدان نحو بوده و با سر انگشت فکر دقیق ، کشف حجاب از روی اسرار و مشکلات آن علم نموده است وگویند که نحو ، بفارسی آغاز و بفارسی ختم گردیده و مقصود سیبویه و همین ابوعلی است. ابوعلی از زجاج و ابن‌السراج ودیگرافاضل وقت اخذ مراتب علمیّه نموده و سید رضی و ابن‌جنّی و علی بن عیسی ربعی و دیگر اکابر معاصرین ایشان نیز از تلامذهٔ وی هستند . جوهری و تنوخی نیز از وی استماع حدیث نموده واز او روایت مینمایند . ابوعلی مدّتی سیاحت کرده ویك چندی در حلب نزد سیف‌الدوله بن حمدان بود ، بارها با ابوالطیب متنبی ملاقات و مباحثه نموده و عاقبت ببلاد فارس رفت ، در دربار عضدالدولهٔ دیلمی قربی بسزا یافته و بمقامی عالی رسید و کتاب **ایضاح** را برای او تألیف داد . عضدالدوله که باآن‌همه سلطنت وعظمت درشمار علمای نحو و ادب و فنون عربیّه میباشد میگفته است که من در نجوم غلام ابوالحسین رازی صوفی بوده و درنحو غلام ابوعلی میباشم .

روزی درمیدان‌شیراز ازابوعلی‌پرسیدکه‌کلمهٔ **زَیْداً** درجملهٔ: **قامَ القَوْمُ اِلّا زَیْداً** بچه سبب منصوب است ابوعلی‌گفت مفعول فعل مقدّر است که عبارت از **اَسْتَثْنِي** است عضدالدوله گفت چراآن فعل مقدّر را **اِمْتَنَعَ** نمی‌گیرند که **زید** بواسطهٔ فاعلیّت مرفوع باشد ابوعلی درفکر شده وگفت این جواب میدانی بوده و جواب شایان بعداز مراجعت بمنزل بعرض‌خواهد رسید اینك بعدازعودت، برای‌اثبات دعوای خویش کلامی‌پرداخت که مورد تحسین سلطان‌گردید.

از تألیفات ابوعلی است :

۱- **ابیات‌الاعراب** ۲- **اعراب‌القرآن** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۳- **الاغفال فی‌ماأغفله‌الزجاج من‌المعانی** ۴- **الاولیات** درنحو ویك‌نسخه ازآن به خط خواهرزادهٔ خود ابوعلی نیز در روی‌آن هست در خزانهٔ غرویه (نجف) موجود است

۵- الایضاح درنحو و چنانچه اشاره شدآن را برای عضدالدولة تألیف داده وپس‌ازآنکه بنظر وی رسید، صغیر وحقیرش تلقی‌کرده وگفت این‌کتاب برای اطفال خوب‌است و پس‌ازآنکه **تکلمه** را تألیف داده و بنظر سلطانش رسانید، گفت غضب برشیخ مستولی شده و تألیفی‌کرده‌که ما نمی‌فهمیم باری چند نسخه ازکتاب ایضاح ابوعلی درکتابخانه‌های استانبول و دونسخه در خزانهٔ مصریه ودونسخه نیز درکتابخانهٔ اسکوریال برقم۴۲ و۱۹۴ ویك نسخه نیز درکتابخانهٔ ایاصوفیا برقم ۴۴۵۱ موجود است **۶- التذکرة** که چندین مجلد بوده و ابن‌جنی تلخیصش‌کرده است **۷- تفسیرالقرآن ۸- التکملة** درنحو ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ عاطف دراستانبول موجود است **۹- حاشیهٔ‌کتاب‌سیبویه ۱۰- الحجةفی‌القرائات ۱۱- شرح‌ابیات‌ایضاح ۱۲- العوامل المأه ۱۳- مختصر عوامل الاعرب ۱۴- المسائل البصریات ۱۵- المسائل البغدادیات ۱۶- المسائل‌الحلبیات ۱۷- المسائل الشیرازیات ۱۸- المسائل‌العسکریات ۱۹- المسائل القصریات ۲۰- المسائل الکرمانیات ۲۱- المسائل المجلسیات ۲۲- المقصور والممدود.**

گویندکه در مجلس ابوعلی مذاکرهٔ شعر شدگفت من در شعرگفتن حال شما را غبطه میکنم وباآن‌همه تحقیقاتی‌که نسبت بشعر وعلوم راجع بشعردارم طبع‌من موافقت با شعرگفتن ندارد پرسیدندکه هیچ شعری انشاکرده‌ای یا نه‌گفت غیراز این سه شعرکه دربارهٔ پیری‌گفته‌ام شعری دیگر از خودم در خاطر ندارم:

خضبت الشیب لماکان عیبا	**وخضب‌الشیب اولی ان‌یعابا**
ولم اخضب مخافة هجرخل	**ولا عیبا خشیت ولا عتابا**
ولکن المشیب بدی ذمیما	**فصیرت الخضاب له عقابا**

وفات ابوعلی بنا برمشهور، روز یکشنبه هفدهم ربیع‌الثانی یا ربیع‌الاول سال سیصد و هفتاد و هفتم هجرت دربغداد واقع شد ودرمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید وبقول‌ابن‌الندیم وفات او پیش از سیصد و هفتادم هجرت بوده است.

(ص۲۰۷هب و۲۱۹ت و ۹۵ف و۱۴۳ ج۱کا و۵۱۳ ج۱مه ومواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فارسی **حسن بن حسین بن‌علی-** فارسی، ازمشاهیرخطّاطان‌زمان‌عمادالدولهٔ دیلمی(۳۲۱_۳۳۸ه ق) ویاعضدالدولهٔ دیلمی(۳۳۸_۳۷۲ه ق) بود، نخستین‌کسی است‌که از سه خط نسخ و رقاع و ثلث، خطّ **تعلیق** را استخراج و ایجاد نمود و مکاتبات و مراسلات دولتی را بدان خط نگاشت، منشیان وقت نیز تابع وی شدند وآن خط را از وی اخذ و بجهت سلاطین و امرا با همان خط مکاتبه‌کردند و

بهمین جهت نوشتن مراسلات دولتی بهمین خط تعلیق ، آن را خط توسل نیز گفتند و بدین اسم معروف و درمیان عثمانیها و مصریها بخط دیوانی مشهور گردید و کلمات این خط بیکدیگر پیچیده و بستگی داشته و تغییر و تبدیل در آن متعسر میباشد وقاآنی هم بدین معنی اشاره کرده است :

ای زلف تو پیچیده‌تر از خط ترسّل — بر دامن زلف تو مرا دست توسّل

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (اطلاعات متفرقه)

فارسی **حسن بن خطیر** - مکنّی به **ابوعلی** ، معروف به ظهیر، از افاضل حنفیهٔ قرن ششم هجرت میباشد که فقیه نحوی لغوی متکلّم قاری مورّخ منطقی حسابی عروضی طبیب ریاضی مفسّر خلافی بود ، درعلوم مذکوره وتمامی علوم متداوله خصوصاً درتفسیر و معرفت ناسخ و منسوخ آیات شریفه دارا و قرآن مجید را با تمامی قرائات عشره بلکه با قرائات شاذّه نیز تلاوت مینمود و درهریك از علوم متداوله کتابی حفظ میکرد . حسن از اولاد نعمان بن منذر میباشد و بهمین جهت خود را در مکتوبات و مراسلاتش بامضای **حسن نعمانی** معرفی مینموده چنانچه بجهت اقامت در شیراز به **فارسی** شهرت داشت .کتاب **اختلاف الصحابة والتابعين** وکتاب **الحجة** که شرح صحیحین میباشد از تألیفات او بوده و وفاتش بسال پانصد ونود و هشتم هجرت درپنجاه سالگی واقع گردید . (ص۱۰۰ج۸جم و۲۲۳ت)

فارسی **روزبهان** - بعنوان **صبری روزبهان** مذکور شده است.

فارسی **زید بن علی بن عبدالله** - فارسی **فسوی**، ادیب کامل نحوی لغوی و دربسیاری از علوم متداوله دانا وخبیر بود، نحورا ازابوالحسن خواهرزادهٔ ابوعلی فارسی فوق الذکر اخذکرد وحدیث را نیز ازابوذر هروی فراگرفت. **شرح ایضاح ابوعلی** مذکور و **شرح حماسهٔ ابوتمام** از تألیفات وی بوده و درماه ذیقعده یا ذیحجهٔ سال چهارصد و شصت و هفتم هجرت در طرابلس شام درگذشت .

(ص ۳۰۰ت و۱۷۶ ج ۱۱ جم)

فارسی

سلمان فارسی- صحابی نامی تاریخی حضرت رسالت مآبی ص میباشد ، دراصل از مردم شیراز یا اهواز یا شوشتر یا رامهرمز ویا قریهٔ تاجی نام از اصفهان ، نامش پیش از اسلام **روزبه بن وخشودان** یا **ماهویه** یا **بهبود بن بدخشان** ، از اولاد منوچهر پیشدادی از ملوك ایران ، وصی وصی حضرت‌عیسی بود . بجز خداوند یگانه بچیزی دیگر سجده نکرد ، قبلهٔ دینی او سمت مشرق بود، رو بمشرق نماز میخوانده و درقلب خود سجده بمعبود حقیقی مینمود لکن‌پدر ومادرش تصور میکردندکه او نیز مثل ایشان سجده بآفتاب مینماید . روزبه همواره منتظرظهور نور حضرت پیغمبرآخرالزمان ص بود، برای طلب‌آن حجّت خدا ببلادبسیاری‌مسافرتها کرده و جویای اسرار نبوّت شد ، در راه این مرام مقدّس شکنجه وآزار بسیار دید تا آنکه مژدهٔ ولادت‌آن‌حضرت مسموعش شد و مسافرت تهامه را تصمیم داد ، درانثای راه اسیرش‌کردند و بیك نفر یهودیش فروختند ، چون یهودی دانست‌که او دوستدار محمّد است اورا بزنی از قبیلهٔ بنی‌سلیم فروخت ،آن زن نیز اورا درمحوطهٔ‌که داشته گذاشت تا روزی هفت طایفه‌که ابرهم سایبان ایشان بوده از دور نمایان‌گردید ، سلمان بهمان علامت دانست‌که درمیان‌ایشان پیغمبری هست تاآنکه همه‌شان بدان‌محوطه وارد شدند و ابر نیز با ایشان بود. ازخرماهای‌خشك وپست و زبون میخوردند وحضرت رسالت‌ص فرمود ازآنها بخورید و چیزی از مال ایشان ضایع نکنید.

روزبه میگوید من میدانستم‌که پیغمبر صدقه‌نمیخورد ولکن‌هدیه میخورد اینك برای استکشاف اینکه یکی از ایشان پیغمبر است یانه یك طبق رطب با اذن‌آن زن مالکهٔ خودم‌آورده و بنام صدقه پیش ایشان‌گذاشتم ، حضرت محمّد و علی بن ابیطالب و عقیل و حمزة بن عبدالمطلب از خوردن‌آن امساك فرمودند وآن‌حضرت به زید بن حارثه امر نمودکه بخورد . سلمان درقلب خود این را یك‌علامت‌گرفت و طبقی دیگر از رطب ، باز باذن‌آن مالکه‌اش‌آورده و بنام هدیه پیش ایشان گذاشت ، آن حضرت بِسْمِ‌الله‌گفته و ایشان نیز بعد از امرآن‌حضرت تناول فرمودند . روزبه این را نیز یك

علامت دیگر برای نبوت گرفت و پشت سر آن حضرت میداشته و در انتظار کشف حقیقت امر میبود که دیگر روشن تر گردد تا آنکه آن حضرت، بنام اصلیش مخاطب داشته وفرمودند: **یا روزبه** طالب مهر نبوت هستی روزبه اظهار رغبت و اشتیاق نمود پس آن حضرت لباس را از دوش مبارك ردّ کرد و روزبه آن مهر مبارك را درمیان دو دوش مبارك دیده وبقدم آن حضرت افتاد و بوسه داد و بشرف اسلام مشرّف گردید .

آن حضرت (بشرحی که در کتب مربوطه نگارش یافته) روزبه را از آن زن مالکه‌اش ابتیاع کرده وآزادش نمود و سلمان اش نام کرد و به **سلمان الخیر** و**سلمان محمدی** ملقّب شد بلکه در بعضی اخبار از سلمان فارسی گفتن نهی و بسلمان محمدی گفتن امر وارد شد . هرگاه از هویتش میپرسیدند میگفت که من سلمان ابن اسلام بوده و از بنی آدم هستم . در روایت باقری دیگر هست که چندی از اصحاب حضرت رسالت جمع شدند و هرکس با نسب خود مفاخرت میکرد ، عمر ازسلمان اصل ونسب اورا استفسار نمود سلمان گفت من سلمان بن عبدالله هستم، اهل ضلالت و فقیر وغلام مملوك بودم پس خدای تعالی ببرکت وجود مقدس حضرت محمد ص هدایتم کرده و غنی وآزادم گردانید و حسب و نسب من این است . بجهت آزادی مذکور ، به **مولی رسول‌الله** هم متّصف بوده که لفظ مولی آزاد کرده را نیز گویند .

سلمان از اصحاب کرام حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع ، کنیه‌اش **ابوالمرشد** و **ابوعبدالله** و **ابوالبینات** و بموجب اخبار دینیّهٔ وارده ازحضرت رسالت ص و حضرات ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام ، از حواریّین حضرت رسالت ، اول ارکان اربعه ، درشمار اهل‌بیت عصمت وطهارت، دانای اسم اعظم و دربعضی از آنها به باب‌الله موصوف بود . جلالت قدر و عظمت مقام و رفعت مرتبه و زهد و ورع و تقوی و وفور عقل و علم سلمان مشهور و مسلّم اسلامیان بود . ابوذر باآن‌همه جلالت آفاقی که دارد از فهم اسرار و نکات و دقایقی که معلوم سلمان بوده قاصر وهانند موسی نسبت بخضر تاب تحمّل اسرار معلومهٔ سلمان را نداشته و اگر وقوف یافتی تکفیرش کرده ویا بقتلش آورده ویا

میگفت **رحم‌الله قاتل سلمان** چنانچه مدلول اخبار وارده دراین باب است . در چندین خبر، اخبار از مغیّبات سلمان نیز واردآمده است من‌جمله وقتی از موضع کربلا عبور میکرده خواستار نام‌آن‌ارض اقدس گردیدگفتندکربلا است فرمود : **هذه مصارع اخوانی، هذا موضع رحالهم و هذا مناخ رکابهم و هذا مهراق دمائهم ، یقتل فیها خیرالاولین و یقتل بها خیرالاخرین .**

چنانچه مذکور شد سلمان ، وصیّ وصیّ حضرت عیسی بوده وگویا بهمین جهت بعداز وفات‌او، خود حضرت امیرالمؤمنین ع متصدّی تغسیل وی‌گردیدکه بمداول‌بعضی اخبار وارده وصیّ پیغمبر را شخصی دیگر غیراز پیغمبر یا وصی پیغمبر غسل نمیدهد و این قضیه بتنهائی یا قطع نظر ازدیگر مفاخر سلمان درافتخار او بجهانیان‌کافی بوده و سر بثریّا میرساند . محض من‌باب تیمّن و تبرّك همین مقدار نگاشته‌آمدکه زینت این اوراق پریشان ماگردد و الاّ فضائل وکرامات سلمان وجلالت وعظمت او بالاتر ازقدرت قلم این ناچیز بوده و شرح حال سعادت منوال اوکتاب مستقلی را لازم دارد و طالب تفصیل ، رجوع باواخر جلد ششم و جلد هشتم بحارالانوار مجلسی‌کند و یا بکتاب نفس‌الرحمن علاّمهٔ نوری حاج میرزاحسین ، مراجعه نماید .

(کتب رجالیه)

فارسی **عبدالرحمن‌بن احمد بن عبدالغفار** - بعنوان **عضدی** مذکور شد.

فارسی **عبدالغافر بن ابی‌عبدالله‌اسمعیل بن‌عبدالغافر بن‌محمد** - حافظ قشیری نیشابوری ، از مشاهیر علما و محدّثین عامّه میباشدکه در پنج سالگی قرآن مجید را خوانده ومبادی علوم دینیّه راآموخت، از امام‌الحرمین‌جوینی اصول علم حدیث و فقه را فراگرفت ، از پدر مذکور خود و مادر خود امةالرحیم دختر عبدالکریم قشیری و جدّهٔ خود فاطمه دختر ابوعلی دقاق و دایی‌های خود ابوسعد و ابوسعید و دیگر محدّثین وقت احادیث بسیاری استماع نموده و اخذ مراتب علمیّه‌کرد، بخوارزم و هند و غزنه رفته و بنشر احادیث پرداخت ، اخیراً باز بنیشابور برگشته و مشغول وعظ و خطابه شد .کتاب **السیاق** درتاریخ مکمّل‌نیشابور و **مجمع‌الغرائب فی‌غریب**

الحدیث و المفهم فی‌شرح غرائب صحیح مسلم از تألیفات او است . وفاتش درسال پانصد و بیست و نهم هجرت درهفتاد و هشت یا نه سالگی در نیشابور واقع گردید .

(کف وص ۳۰۸۰ ج ۴س و ۳۳۱ ج۱کا)

فارسی علی‌بن‌احمد - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌حزم** خواهدآمد .

فارسی مجدالدین - بعنوان **مجدالدین فارسی** خواهدآمد.

فارسی محمد بن احمد - یا حسن بن علی بعنوان **فتال** خواهدآمد .

فارسی محمد بن محمد - بعنوان **ابوالخیر محمد بن محمد** در بـاب‌کنـی خواهدآمد .

فارض در باب‌کنی درضمن شرح‌حال **ابن‌الفارض عمر** خواهدآمد.

فارغ چلبی بیگ ، بعنوان **علامه چلبی بیگ** مذکور شد .

فارغا محمدابراهیم - درضمن شرح حال برادرش آقاعلی تحت عنوان **عشرتی** مذکور شد .

فارقی ابوالقاسم‌بن‌اسمعیل - بعنوان **رشیدفارقی** نگارش یافته است .

فارقی حسن بن ابراهیم بن علی - فقیه شافعی زاهد متّقی ، نخست در مولد خود میافارقین اشتغال علم داشته و اخیراً ببغداد رفت، از شیخ ابواسحق شیرازی مؤلف‌کتاب المهذب و شیخ‌ابونصر ابن‌الصباغ مؤلف‌کتاب‌الشامل اخذ مراتب علمیّه نمود، مدتی در واسط قضاوت‌کرد و بیش‌از پیش برحسن ظنّ اهالی که دربارهٔ او داشته‌اند افزوده شد .کتاب **فوائدالمهذب** از تألیفات او بوده و عبـدالله بن ابی‌عصرون نیز از تلامذهٔ حسن فارقی است . حسن درسال پانصد و بیست و هشتم یا سی وهشتم هجرت درگذشت . (کف وص ۲۲۱ت و۱۴۲۶ ج۱کا)

فارقی حسن بن اسد بن حسن - مکنّی به **ابونصر**، ادیب نحوی لغوی شاعر دقیق‌الفکر ملیح‌النظم وکثیرالجناس ومتمکّن بروزن‌قافیه

که اشعار او غالباً خالی‌ازمحسنّات بدیعیّه‌نبوده وهمواره مشمول مراحم سلطان ملكشاه سلجوقی و وزیر اعظم نظام‌الملك بود . بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر ، فارقی ، معدن ادب و منبع کلام عرب و علاّمهٔ زمان خود ومقتدای نحویّین و لغویّین بوده است. کتاب **الافصاح** و **شرح لمع** که درشرح ابیات مشکلهٔ لمع ابن‌جنّی میباشد ازاو است و درسال چهارصد وهشتاد وهفتم‌هجرت درشهر حران بامر ابن‌مروان‌صاحب‌دیار بکر بدارش کشیدند.

(ص ۵۴ ج ۸ جم و سطر ۲۰ ص ۲۲۱ت)

فارقی **سعید بن‌سعد یا سعید** - مکنّی به **ابوالقاسم** ، ملقّب به**فارقی**، ادیبی است فاضل‌نحوی که درفنون‌عربیّه تقدّم بدیگران‌داشته وکتاب **تفسیر المسائل المشکلة فی‌اول المقتضب للمبرد** وکتاب **التقسیمات (تقسیمات‌العوامل وعللها)** از تألیفات او میباشد . روز جمعه بیست و سیم جمادی‌الاولی سیصد و نود ویکم هجرت درقاهره مقتول‌گردید . (ص۲۱۷ ج۱۱جم وسطر۱۵ ص۲۳۸ت)

فارقی **عبدالرحیم بن محمد** - بعنوان **ابن‌نباته** درباب‌کنی خواهدآمد .

فارمدی **فضل بن محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابوعلی** خواهدآمد.

فاروقی[1]

فاروقی **احمد** - سرهندی ، ملقّب به **امام ربانی**، از اکابرمشایخ عرفای نقشبندیّه میباشدکه با **مجددی** و **مجدد الف ثانی** شهرت داشت ، نسب به عمر بن خطّاب‌که لقب فاروق داشته رسانیده و نسبت طریقتی او نیز در سلسلهٔ نقشبندیّه بچندین واسطه بشیخ عبدالقادرگیلانی موصول بلکه در سلسلهٔ سهروردیّه و قادریّه و چشتیّه و بعضی از سلاسل دیگر صوفیّه نیز باکابرآن سلسله نسبت ارادت رسانده وکراماتی نیز بدو منسوب دارند. کتاب **الانهارالاربعة** درتصوف و **مکتوبات احمدیه** از تألیفات او بوده ودر این‌کتاب دویمی بسیاری از حالات خود و مقالات نقشبندیّه را نگارش داده است . ولادت او درسال نهصد و هفتاد و یکم هجرت میباشد و هریك از دوجملهٔ : **فقیر اشرف = ۹۷۱** و **احمد رفیع‌المنزلت = ۹۷۱** مادّهٔ تاریخ ولادت‌او است

و درسال یک هزار و سی و چهارم هجرت وفات یافت و هریک از دوجملهٔ : فیض کمال احمد= ۱۰۳۴ و احمد صراط‌المستقیم = ۱۰۳۴ مادّهٔ تاریخ وفات است.

(ص ۲۵۷ ج۱ فع و ۶۰۷ ج۱خه)

فاروقی عبدالباقی بن سلیمان ابن ابی‌الفضائل - شیخ علی ، مفتی حنفی موصلی ، عالم فاضل کامل ، موصلیّ المولد ، بغدادیّ المسکن والمدفن ، از خانوادهٔ علمیّه بوده‌که فضل و ادب هریک از افراد این خانواده مشهور و بجهت انتساب بعمر بن خطّاب ملقّب به فاروق ، به **عمری** و **فاروقی** معروف وموصوف بود . عبدالباقی باکثرت ذکاوت و وسعت فکر شهرت داشت و درعصر خود **امام‌الادباء** و بیش از بیست سالگی متقلّد کارهای بزرگ شد وآثار قلمی بسیاری دارد :

۱- **الباقیات‌الصالحات** یا **ترياق فاروق** که دیوان قصائد عبدالباقی میباشد ، خلوص و محبت اهل‌بیت عصمت ع ازآن ظاهر است ، درسال هزار و دویست و هفتادم هجرت از نظم‌آن فارغ‌گردید و بارها چاپ شده و شیخ جعفر نقدی‌آتی‌الترجمه ، شرحی برآن نوشته و به **وسیلة النجاة فی‌شرح‌الباقیات** موسومش داشته است ۲- **تخمیس همزیة‌البوصیری** که در قاهره چاپ شده‌است ۳- **الترياق الفاروقی فی‌منشآت الفاروقی** ۴- **دیوان اهلة‌الافکار فی‌معانی‌الابتکار** یا **دیوان قصائد** و ظاهراً این هردو عبارت از همان باقیات صالحات مذکور است ۵- **قصيدة الباز الاشهب** که در مدح شیخ عبدالقادر گیلانی است و سید محمودآلوسی سالف‌الترجمه نیز کتاب طراز مذهب را در شرح همین قصیدهٔ باز اشهب تألیف داده وبا خود قصیده در قاهره چاپ شده است ۶- **القصيدة العينية** در مدح حضرت امیرالمؤمنین‌کدآلوسی مذکور شرحش‌کرده و آن را به الخریدةالغیبیة فی‌شرح القصیدة العینیة موسوم داشته وبا خود قصیده در مصر چاپ شده است و مطلع‌آن این است :

انت‌العلی الذی فوق‌العلی رفعا	**ببطن مكة عندالبيت اذرفعا**

۷- **القصيدة اللامية** که سید کاظم رشتی سالف‌الترجمه شرحش‌کرده است ۸- **نزهة‌الدهر فی‌تراجم فضلاء‌العصر** نیز از اشعار عبدالباقی‌که علاوه برقصیدهٔ عینیّهٔ مذکوره در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع‌گفته است :

یا اباالاوصیاء انت لطه	**صهره و ابن عمه و اخوه**
ان لله فی‌معالیك سرا	**اكثر العالمين ماعرفوه**

انت‌ثانی‌الاباءفی‌منتهی‌الدو رو آبائه تعد بنوه
خلق‌الله آدما من تراب فهو ابن له و انت ابوه

وفات عبدالباقی بسال هزار و دویست و هفتاد و هشت هجرت درهفتاد وچهار سالگی در بغداد واقع شد و جملهٔ : **نجم‌العلما غایب = ۱۲۷۸** هم مادهٔ تاریخ وفات است.
(ص ۱۸ ج۲ نی ومواضع متفرقه از ذریعه)

فاروقی **محمد بن محمد** - بعنوان **رشید وطواط** نگارش یافته است.

فاریابی[1]

فاریابی **طاهر بن محمد** - بعنوان **ظهیرالدین طاهر** مذکور شد .

فاسی[2]

فاسی **عبدالقادر بن علی بن یوسف بن محمد** - فاسی مغربی، **مالکیّ** المذهب، **ابومحمد** الکنیة ، فقیهی است محدّث مفسّر صوفی ، از اکابر اتقیای علمای مغرب زمین ، جلالت و بی‌نظیر بودن‌او درتمامی علوم متداوله مسلّم‌تمامی اکابرآن نواحی بوده و از زمان صغرآوازهٔ وی عالمگیر و تلامذهٔ او درعلوم شریعت و فنون طریقت بسیار واز تألیفات او است :

۱- الاجوبةالصغری ۲- الاجوبةالکبری ۳- حاشیهٔ صحیح بخاری واین هرسه در فاس چاپ‌شده‌است **۴- نظم‌العمل** وغیره . وفاتش بسال هزار ونود و یکم هجرت درهشتاد و چهار سالگی واقع‌گردید . (ص۳۰۸۷ج۴س و ۱۴۳۰مط)

فاسی **علی بن محمد بن احمد** - بن‌عمر بن ابی‌زرع فاسی‌مغربی، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوعبدالله** ازافاضل قرن هشتم هجرت‌که معروف

۱- **فاریابی** - در اصطلاح رجالی ، لقب جبریل بن احمد و نسبت‌آن بشهر فاریاب نامی است از توابع جوزجان از بلاد خراسان درشش منزلی بلخ درسمت غربی جیحون.
(صد و تنقیح‌المقال)

۲- **فاسی** - منسوب به فاس وآن شهری است بزرگ و معروف از بربرستان از بلاد مغرب زمین .

به ابن‌ابی‌زرع بوده واز تألیفات او است:

۱- کتاب‌الانیس المطرب و روض‌القرطاس فی‌اخبار ملوك المغرب و تاریخ مدینة فاس که بکتاب القرطاس معروف و در پاریس و فاس و غیره چاپ شده است ۲- زهرة‌البستان فی‌اخبارالزمان و درسال هفتصد و بیست و ششم هجرت درگذشت.

(کف وص ۳۲ مط وغیره)

فاسی محمدبن‌شهاب‌الدین احمدبن‌علی - حسینی فاسی مکی، ملقب به تقی‌الدین، مکنّی به ابوالطیب، محدّث حافظ قاضی مالکی مورّخ جلیل، مشایخ اجازه و سماع او درحدود پانصد تن بوده واز تألیفات او است:

۱- تحفة‌الکرام باخبارالبلدالحرام که ملخص شفاءالغرام مذکور ذیل است ۲- ذیل التقیید ۳- شفاءالغرام باخبارالبلد الحرام یا شفاءالغرام تاریخ بلدالله الحرام ۴- العقد الثمین ۵- المقنع من‌اخبارالملوك والخلفاء و ولاة مکة‌الشرفاء . قسم‌اوّل این‌کتاب‌تاآخر خلفای عباسیّه در قزان روسیه چاپ شده است. فاسی بسال هشتصد وسی ودویم هجرت درپنجاه وهفت سالگی درگذشت.

(کف وص ۱۴۲۹ مط)

فاسی محمدمهدی بن‌احمدبن‌علی بن‌یوسف- قصریّ‌الولادة، مالکی‌المذهب، فاسیّ‌المسکن واللّقب ، ازافاضل اواسط قرن یازدهم هجرت ، مؤلف‌کتاب تحفة‌الملوك و مطالع‌المسرات بجلاء دلائل‌الخیرات میباشد و وفاتش در سال هزار و پنجاه و دویم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۱۴۳۱مط)

فاشانی احمد بن محمد بن عبدالرحمن - یا محمد هروی‌فاشانی، مکنّی به ابوعبید ، از محدّثین عامّه بوده و ابومنصور ازهری صاحب کتاب تهذیب‌اللّغة و جمعی دیگر از اکابر از وی روایت میکنند .کتاب الغریبین که حاوی غرائب حدیث و قرآن مجید است از او میباشد و درماه رجب چهارصد و یکم هجرت درگذشت . فاشان یکی از قراء هرات است‌که باشان نیزگویند و بهمین جهت احمد را بهریك از فاشانی و باشانی و هروی موصوف دارند .

(کف وص۲۹ ج۱کا)

فاضل[1]

فاضل آبی حسن بن ابیطالب - بعنوان آبی نگارش یافته است .

فاضل ملاآقا - بعنوان دربندی آخوند ملاآقا نگارش دادیم.

فاضل میرزا ابوالقاسم بن محمدحسن - بعنوان میرزای قمی خواهد آمد .

فاضل ملااحمد - بعنوان تونی ملااحمد مذکور شده است .

فاضل ملااحمد بن علی اکبر - ذیلاً بعنوان فاضل مراغی مذکور است .

فاضل اردکانی شیخ محمدحسین - بعنوان اردکانی شیخ محمدحسین مذکور شده است.

فاضل اصفهانی محمد بن حسن - ذیلاً بعنوان فاضل هندی مذکور است .

فاضل ایروانی ملامحمد بن محمدباقر - ایروانی الاصل، نجفی المسکن والمدفن، معروف بفاضل ایروانی، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، از تلامذهٔ صاحب جواهر و صاحب ضوابط و صاحب انوارالفقاهة وشیخ مرتضی انصاری (که شرح

۱- **فاضل** - بمناسبت معنی لغوی عربی معروف خود . در هرزمانی یامکانی دراصطلاح شخصی یا صنفی ، دربارهٔ بعضی از اشخاص که در واقع یا در عقیدهٔ گوینده صاحب فضل باشد اطلاق نمایند ، لکن بالخصوص عنوان ویا جزو عنوان مشهوری جمعی از اکابر و ارباب فضل و کمال میباشد و دراینجا بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وقت و وسائل موجوده تذکر میدهد. درکتب فقهیه و اصطلاح فقها ، درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، عبارت از علامهٔ حلی حسن بن یوسف سالف الترجمة بوده و درغیر او بضمیمهٔ قرینه استعمال نمایند مثل فاضل ایروانی یا هندی وامثال آنها .

ازآن رو که این وصف فاضل درحق اغلب اشخاص بضمیمهٔ محل و مکان ویا قیود دیگر استعمال یابد مثل فاضل اردکانی یا فاضل قوشچی و نظائرآنها و لذا محض سهولت امر باغلب مراجعه کنندگان (که اشخاص موصوف بفاضل بضمیمهٔ همان قید ، مرکوز اذهانشان بوده و شرح حال ایشان را نیز بهمین شکل مرکوز ذهنی خودشان طالب وجویا میباشند) علاوه بررعایت ترتیب در اسامی ، ترتیب آن قیود منضمی نیز رعایت خواهد شد .

حال هریکی از ایشان درمحل خود از این کتاب نگارش یافته است) بود و بعداز وفات شیخ انصاری وحاج سیدحسین کوه کمری آتی الترجمة تدریس حوزهٔ علمیّهٔ نجف و ریاست مذهبی بدو منتهی و مرجع استفادهٔ فحول و اکابر گردید تخصّص و جامعیّت معقولی و منقولی وی محل انکار و تردید احدی نمیباشد . درهند و ایران و ترکیّه و قفقازیّه و بلاد روسیّه شهرتی تمام داشته و مرجع تقلید اغلب شیعه مذهبان بود ، اموال بسیاری بمحضر وی ارسال میگردید و درضروریّات طلّاب علوم دینیّه و دیگر مصارف شرعیّه صرف میشد . از تألیفات او است:

۱- **اجتماع الامر والنهی** ۲- **الاجتهاد والتقلید** ۳- **الاجزاء** ۴- **الاستصحاب** ۵- **اصالة البرائة** ۶- **اصول الفقه** ۷- **التعادل والتراجیح** ۸- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** ۹- **حاشیهٔ رسائل استاد خود شیخ انصاری** ۱۰- **حاشیهٔ قواعد شهید** ۱۱- **حاشیهٔ قواعد علامه** ۱۲- **حاشیهٔ مکاسب** استاد مزبور خود ۱۳- **حجیة المظنة** ۱۴- **المکاسب المحرمة** .

وفات او درشب چهارشنبه دویم یا سیم ربیع الاول یا ربیع الثانی هزار و سیصد و ششم هجرت در نجف اشرف واقع گردید . (ص۱۹۸ج۱عه ومواضع متفرقه از ذریعة)

فاضل باغنوی در کلمات بعضی از اجلّه ملاحبیب الله باغنوی است که بعنوان **میرزاجان** خواهدآمد .

فاضل بسطامی **طیفور بن عیسی** - بعنوان **ابویزید** درباب کنی خواهدآمد .

فاضل تونی **احمد** - بعنوان **تونی ملااحمد** نگارش یافته است.

فاضل تونی **عبدالله بن محمد** - بعنوان **تونی ملاعبدالله** مذکور شده است.

فاضل جم **ملاحسین بن ملامحمد** - جمی ، ازفضلای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه به **فاضل جم** معروف است ونسبت آن به دیهی جم وزیر نامی است درچهارفرسخی سیراف از بلاد فارس که دراین اواخر به بندرطاهری معروف میباشد . درسال هزار و سیصد و نوزدهم هجرت وفات یافته و از آثار او است : کتاب **جام جم فی آثار العجم** که یک مجلد بزرگ بوده وحاوی فوائد علمیّه وتاریخیّه میباشد.

(ص ۲۳ ج ۶ ذریعة)

فاضل جواد **جواد بن سعید** - یا سعدالله بن جواد بغدادی کاظمی، عالمی است فاضل محقّق جلیل القدر از معتمدین علمای قرن یازدهم هجرت که حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول بود. درفقه و اصول و معقول ومنقول وتفسیر و ریاضی ودیگرعلوم متداوله تحقیقات رشیقه داشت، کثیرالحفظ وشدیدالادراك و تمامی اوقات او در اشتغالات علمیّه مصروف میشد. اصل وی از بلدهٔ کاظمین بوده و هم درآنجا اقامت داشته و اخیرا باصفهان آمد و درسلك تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفّای ۱۰۳۱ هـ ق = غلا) منسلك شد تاآنکه از اخصّ خواصّ و اعزّ ندمای وی گردید و تألیفات طریفه دارد:

۱- **آیات الاحکام** که نام اصلیش **مسالك الافهام فی شرح (تفسیر خا) آیات الاحکام** میباشد وآن بهترین کتابی است که در این موضوع تألیف شده است ۲- **شرح جعفریهٔ محقق کرکی** ۳- **شرح خلاصة الحساب شیخ بهائی** که درایران چاپ سنگی شده و عربی و استدلالی است ۴- **شرح دروس شهید اول** ۵- **غایة المأمول فی شرح زبدة الاصول** که زبدهٔ استاد خود شیخ بهائی را بامر او بغایت متانت شرح کرده و نسخهٔ خطی آن بسیار و دراغلب کتابخانه‌های عمومی و خصوصی موجود ویك نسخه هم بشمارهٔ ۹۲۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۶- **مسالك الافهام** که همان آیات الاحکام مذکور فوق است. سال وفات او بدست نیامد و بحکم قرائن خارجه در اواسط قرن یازدهم هجرت بوده است.

(ملل وص ۱۵۵ت)

فاضل **حسن بن ابیطالب** - همان **فاضل آبی** مذکور فوق است.

فاضل **ملاحسین بن ملامحمد** - همان **فاضل جم** مذکورفوق است.

فاضل خفری **محمد بن احمد** - بعنوان **خفری** نگارش یافته است.

فاضل دربندی **ملاآقا** - بعنوان **دربندی، آخوند ملاآقا** مذکور شده است.

فاضل رضی **محمد بن حسن** - بعنوان **رضی استرآبادی** نگارش یافته است.

فاضل رومی **موسی بن محمود** - بعنوان **قاضی زادهٔ رومی** خواهدآمد.

فاضل‌سراب مولی محمدبن‌عبدالفتاح - بعنوان سراب مذکور شده است .

فاضل‌سیوری مقداد بن‌عبدالله- ذیلاً بعنوان فاضل مقداد مذکور است.

فاضل‌شرابیانی ملامحمد بن فضلعلی - بعنوان‌شرابیانی ملامحمد نگارش یافته‌است.

فاضل‌شیروانی محمد بن حسن - بعنوان ملا میرزامحمد بن حسن - خواهدآمد .

فاضل طیفور بن‌عیسی - همان فاضل بسطامی مذکور فوق است .

فاضل عبدالرحیم بن علی - همان فاضل قاضی مذکور ذیل است .

فاضل عبدالله بن محمد - همان فاضل تونی عبدالله فوق است .

فاضل مولی‌عبدالله بن نجم‌الدین - فاضل قندهاری مذکور ذیل‌است.

فاضل‌عینی محمودبن احمدبن موسی - بعنوان عینی محمود مذکور شد.

فاضل‌قاضی عبدالرحیم بن علی - بعنوان قاضی‌فاضل‌عبدالرحیم خواهدآمد.

فاضل‌قسطنطینی مصطفی بن عبدالله - بعنوان‌کاتب‌چلبی خواهدآمد .

فاضل‌قمی ابوالقاسم بن محمدحسن - بعنوان میرزای قمی خواهدآمد .

فاضل‌قوشچی علی‌بن‌محمد- سمرقندی بعنوان قوشچی علی‌بن محمد خواهدآمد.

فاضل‌گروسی محمد - بعنوان راوی محمد نگارش یافته‌است.

فاضل محمد بن احمد - بعنوان‌خفری نگارش یافته است .

فاضل محمدبن‌حسن-استرآبادی بعنوان‌رضی‌استرابادی نگارش یافته‌است.

فاضل محمدبن‌حسن- شیروانی بعنوان ملامیرزامحمدبن‌حسن خواهدآمد.

فاضل محمد بن حسن - هندی بعنوان فاضل هندی ذیلاً مذکوراست.

فاضل مولی محمدبن عبدالفتاح - بعنوان سراب نگارش یافته‌است.

فاضل **ملامحمدبن فضلعلی** - بعنوان **شرابیانی** نگارش یافته‌است.

فاضل **محمدگروسی** - بعنوان **راوی محمد** مذکورشده‌است.

فاضل **ملامحمد بن محمدباقر** - بعنوان فاضل **ایروانی** فوقاً مذکور شد.

فاضل **شیخ‌محمدحسین** - بعنوان**اردکانی شیخ‌محمدحسین** مذکور شده‌است.

فاضل **محمود بن احمدبن موسی** - بعنوان **عینی محمود** مذکور شد.

فاضل مراغی **ملااحمد بن‌علی‌اکبر**- مراغیّ الاصل ، تبریزیّ المسکن ، نجفیّ التحصیل ، **فاضل** و **فاضل مراغی**الشّهرة، ازاتقیای علمای‌امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه فقیه اصولی ادیب شاعر متکلّم، ازتلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری (سالف‌الترجمة) وحاج سیدحسین‌کوه‌کمری (آتی‌الترجمة) وبعضی از اکابر دیگر بود ، اخیراً بتبریز مراجعت‌کرده وبتدریس فقه و اصول وکلام پرداخت و تألیفات خوبی دارد :

۱- **تحفهٔ مظفریه** در رد حاج محمدکریم‌خان‌کرمانی‌که در ایام ولیعهدی مظفرالدین شاه قاجار بنام وی نوشته است ۲- **التعلیقةالکبیرة علی فرائدالانصاری**که حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی مذکور است ۳- **تفسیر قرآن** به نمطی غریب ۴- **حاشیهٔ رسائل**که مذکور شد ۵ و۶ و۷ و۸ و۹- **حاشیهٔ** هریك از **شرح شمسیة** و **صمدیه** و **قوانین** و **مطول** و **نهج‌البلاغة** ۱۰- **صیغ‌العقود** ۱۱- **القیافة و اقسامها و احکامها** ۱۲- **نکات‌القرآن و بیان دقائقه**

وغیر اینهاکه حواشی بسیاری براغلب کتب درسی نوشته است . وفاتش در پنجم محرّم هزار و سیصد و دهم هجرت در وبای عمومی تبریز واقع شد وجنازه‌اش را اخیراً بنجف اشرف نقل داده ودر وادی‌السلام دفن‌کردند. (ص۵۹۰ ج۱۵عن واطلاعات‌متفرقه)

فاضل **مصطفی بن عبدالله** - همان **فاضل قسطنطینی** مذکور فوق است.

فاضل مقداد **مقداد بن عبدالله** - یا عبیدالله بن محمد بن حسین بن محمد ، حلّی **سیوریّ** الاصل، **اسدیّ**القبیلة، **ابوعبدالله**الکنیة،**شرف‌الدین** اللّقب ، غرویّ‌الموطن والمدفن عالمی‌است فقیه متکلّم محقّق مدقّق معقولی منقولی،

از اکابر علمای امامیّه که درکتب فقهیّهٔ اواخر متأخّرین محض بجهت انتساب او بقریهٔ سیور (بروزن نزول) نامی ازقراء حلة به فاضل سیوری شهرت داشته وازاجلاّی تلامذهٔ شهید اوّل ومجازین وی بوده ومحمد بن شجاع قطان حلّی نیز از وی روایت میکند. تألیفات منیفه دارد :

۱- **آداب الحج** ۲- **آیات الاحکام** که ذیلا بنام کنزالعرفان مذکور است ۳- **الادعیة الثلثون** که حاوی سی‌دعا ازحضرت رسالت وحضرات ائمهٔ اطهار ع میباشد ۴- **الاربعون حدیثا** ۵- **ارشادالطالبین الی نهج المسترشدین** که شرح نهج المسترشدین علامهٔ حلی است و در بمبئی چاپ شده است ۶- **تجویدالبراعة فی‌شرح تجریدالبلاغة** که کتاب تجریدالبلاغهٔ ابن‌میثم‌بحرانی را شرح کرده است ۷- **تفسیر مغمضات القرآن** ۸- **التنقیح الرایع من المختصر النافع** که شرح مختصر نافع محقق حلی است ۹- **جامع الفوائد فی تلخیص القواعد** که ملخص قواعد شهیداول است ۱۰- **شرح الفیهٔ** شهید اول ۱۱- **شرح باب حادیعشر** که نامش **النافع یوم الحشر** است و بارها درایران چاپ شده است ۱۲- **شرح سی فصل خواجه نصیر طوسی** که درنجوم و معرفت تقویم رقمی است ۱۳- **شرح الفصول النصیریة المعربة** که اصل‌فصول درکلام وفارسی‌است و رکن‌الدین محمد بن علی جرجانی آن را بعربی ترجمه کرده و این کتاب مقداد شرح همین ترجمهٔ‌عربی فصول مذکوراست ۱۴- **شرح‌مبادی‌الاصول‌علامه** ۱۵- **شرح نهج المسترشدین** که همان **ارشادالطالبین** مذکور فوق است ۱۶- **کنزالعرفان فی‌فقه‌القرآن** که تفسیرآیات احکام‌قرآن‌مجیداست ودرتهران چاپ شده است ۱۷- **اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة** ۱۸- **مهج السداد فی‌شرح واجب الاعتقاد** ۱۹- **النافع یوم الحشر** که همان شرح باب حادیعشر فوق است ۲۰- **نضدالقواعد** که شرح قواعد شهید اوّل است . وفات فاضل مقداد ظهر روز یکشنبه بیست و ششم جمادی‌الاخرهٔ هشتصد و بیست و ششم هجرت در نجف واقع گردید و در روضات‌الجنّات گوید گمان قوی دارم که بقعهٔ واقعه در دشت شهروان بغداد که درمیان اهالی آن سامان بمقبرهٔ مقداد معروف‌است مدفن همین‌فاضل مقداد باشد که در آنجا وفات‌یافته ویا بحسب وصیّت خودش درآنجا دفن کرده‌اند که محل عبور و تردّد زوّار عتبات عالیات است واما مقداد بن اسود صحابی دربقیع مدفون‌است. (ملل‌وص۶۶۶ت ومواضع‌متفرقه‌ازذریعة)

فاضل **موسی بن محمود** - همان **فاضل رومی فوق** است .

فاضل‌همدان **احمدبن حسین** - بعنوان **بدیع‌الزمان‌همدانی** نگارش یافته است .

فاضل هندی **محمد بن حسن بن محمد** - اصفهانی، ملقّب به **بهاءالدین**، معروف به **بها**،که گاهی به **تاج‌الفقها** و **فاضل اصفهانی** و **عالم ربانی** هم موصوف وگاهی بجهت تألیف کتاب **کشف‌اللثام** (که ذیلاً مذکور خواهد شد) خودش نیز به **کاشف‌اللثام** متّصف میباشد از افاضل علمای اواخر دولت صفویّه است. در تمامی علوم رسمیّه و حکمیّه و جمیع فنون دینیّهٔ اصلیّه و فرعیّه وحید عصرخود و اعجوبهٔ دهر بود ، پیش‌از سیزده سالگی ازتحصیل معقول ومنقول فراغت‌یافت وقبل‌از دوازده‌سالگی شروع بتألیف‌کتاب نمود و بواسطهٔ پدرش تاج‌الدین حسن (که شرح حالش بعنوان **ملاتاجا** خواهدآمد) از ملاحسنعلی پسر ملاعبدالله شوشتری که از مشایخ علاّمهٔ مجلسی است روایت می‌کند و مصنّفات طریفهٔ بسیاری دارد :

۱- **احالةالنظر فی‌القضاء والقدر** ۲- **تفسیرالقرآن** که‌مبسوط‌است ۳- **تلخیص‌الشفا** درحکمت که ملخص شفای ابوعلی سینا است ۴- **التمحیص** درعلم بلاغت که ملخص‌تلخیص‌المفتاح خطیب دمشقی است ۵- **چهارآیینه** بپارسی ، در اثبات چهار مطلب که عبارت است از اثبات صانع ، اثبات عصمت‌آل‌عبا ازآیهٔ تطهیر، اثبات اینکه اجماع امت براامامت غیرمعصوم مستلزم کفر است و اثبات اینکه‌آیهٔ غار دلالت برضد مرام ایشان میکند ۶- **حاشیهٔ شرح عقائدنسفیهٔ تفتازانی** ۷- **حاشیهٔ شرح مواقف سید شریف** ۸- **حاشیهٔ شرح هدایهٔ میبدی** ۹- **الزبدة** در اصول دین ۱۰- **شرح‌العوامل المأة** ۱۱- **شرح قصیدهٔ حمیری** ۱۲- **شرح‌الکافیة** ۱۳- **کشف‌اللثام عن قواعدالاحکام** که شرح قواعد علامهٔ حلی و اشهر تألیفات او واز مهمترین مدارك صاحب ریاض درموقع تألیف ریاض بوده وصاحب جواهرالکلام اعتقادی عظیم بدین‌کتاب داشته و هرگاه حاضرش نبودی چیزی از جواهر را ننوشتی ودرتهران چاپ‌شده‌است ۱۴- **کلید بهشت** بپارسی در اصول دین ۱۵- **ملخص‌التلخیص** که همان تمحیص فوق است ۱۶- **المناهج السویة فی‌شرح‌الروضة البهیة** وغیراینها که تا هشتاد کتاب درفنون متنوعه بدو منسوب دارند .

ولادت فاضل هندی درسال یکهزار و شصت و دویم و **وفاتش** نیز بسال یك هزار و یکصد و سی و پنجم یا هفتم هجرت درهمان‌سال فتنهٔ افغان بلکه درهمان‌ایّام‌مذکوره در اصفهان واقع و درتخت فولادآنجا بالاتر از قبر خاجوئی مدفون شد . حاج‌ملامحمد نایینی هم‌که از فضلای علما بوده وبعضی حکایات متفرقه بدو منسوب دارند درسال‌هزار و دویست و شصت و سیم هجرت وفات یافته و درجنب قبر فاضل هندی مدفون‌گردیده

است و بهمین جهت قبر فضل هندی را دراصطلاح اهل اصفهان فاضلان گویند . صاحب ترجمه را فاضل هندی گفتن با اینکه اصفهانی است بجهت آن بوده که دراوائل زندگانی با پدر خود تاج‌الدین‌حسن بهندوستان رفته ومدتی در آنجا اقامت گزید و بعدازمراجعت باصفهان برخلاف رضای خودش (چنانچه میگفته است) بفاضل هندی مشتهر گردید.

(قص وملل وص ۶۴۸ت و ۴۰۲ مس ومواضع متفرقه از ذریعة)

فاضلان در اصطلاح فقها و اصولیّین وکتب‌فقهیّه ، موافق آنچه درآخر مدارك‌الاحکام تصریح شده ، عبارت از علاّمهٔ حلّی و استادش ابن‌سعید میباشد (که عبارت از محقّق اول است) . اینکه ملاصالح مازندرانی در اول مبحث مفهوم شرط ازحاشیهٔ معالم گفته که مراد ازفاضلان (دراصطلاح علما) علاّمهٔ حلّی و پسرش فخرالمحقّقین میباشد اشتباه است مگر اینکه مراد ، اصطلاح خاص خودش باشد وبهرحال‌فاضلان دراصطلاح اصفهانیها ، درذیل شرح حال فاضل‌هندی مذکورشد.

فاطمیون یا فاطمیه

عنوان مشهوری یك سلسله از خلفای مصر میباشدکه از سادات جلیل‌القدر علوی فاطمی بوده وبهمین جهت بهمین‌عنوان **فاطمیون** و **فاطمیه** معروف هستند چنانچه بجهت‌انتساب بمؤسّس این خلافت‌که عبیدالله نام داشته **عبیدیون** یا **عبیدیه** نیزگویند . چهارده تن از ایشان درمصر و نواحی اظهار تشیّع‌کرده و ازسال **۲۹۶** (رصو) تا **۵۶۷** ه ق (ثس‌ز) خلافت رانده‌اند و بطور اجمال ذیلاً تذکر میدهد :

اول- عبیدالله، مکنّی به **ابومحمد** وملقب بمهدی‌که بعنوان **مهدی** خواهدآمد.

دویم - محمد بن عبیدالله‌که بعنوان **قائم** خواهدآمد .

سیم - اسمعیل‌بن محمدبن‌عبیدالله‌که درضمن شرح‌حال‌پدرمذکورش‌خواهدآمد.

چهارم- معد بن اسمعیل‌که بعنوان **معزلدین‌الله** خواهدآمد .

پنجم - نزار بن معد بن اسمعیل‌که بعنوان **عزیزبالله** نگارش دادیم .

ششم - منصور بن نزار فوق، مکنّی به **ابوعلی** وملقّب به **حاکم بامرالله** ازطرف پدر ولیعهد شد ، درسال سیصد و هشتاد و ششم هجرت بعد از وفات او در تصدّی امور کشوری استقلال یافت ، بسیار سخی و خون‌ریز و بقول ابن‌خلّکان سیرت و رفتار او عجیب بود ، هروقتی قانونی مخالف قانون سابق اختراع میکرد و مردمرا بعملی‌کردن آن وادار مینمود . چنانچه درسال سیصد و نود و پنج هجرت حکم نمودکه صحابه را سبّ‌کرده وآن‌سبّ‌ها را در دیوارهای مساجد ومقابر وجادّه‌ها بنگارند ، بفاصلهٔ دوسال ازآن‌عمل بدفرجام قدغن اکیدکرد و سبّ‌کننده را تأدیب ونفی بلد مینمود . نیز بقتل کلاب و تخریب کلیسای قمامه و تمامی کلیساهای بلاد مصر و تبعید منجّمین و مغنّی‌ها حکم داد ، از فروختن فقّاع و مارماهی بی‌پلاك و فروختن زیت وحمل و نقل‌آن ببلاد مصر و فروختن مویز وبحث درعلم نجوم و بیرون شدن زنان را ازخانه‌شان قدغن‌اکید نمود ، اینك زنان ، مدت هفت سال و هفت ماه تمام روز و شب تا زمان فوت منصور خانه‌نشین‌بوده‌اند . نیز فرمان دادکه یهود ونصاری عمامهٔ سیاه درسر کنند وبجهت‌امتیاز ایشان ازیکدیگر نصاری‌خاچهائی بطول یك‌ذراع وبوزن یك رطل درگردنشان‌آویزند و درموقع رفتن حمام خاچ درگردنشان بماند . یهود نیز ریشه‌های درخت بهمان وزن درگردن‌انداخته و درموقع رفتن حمام زنگ درگردن‌اندازندکه میان‌ایشان ومسلمانان امتیازی‌بوده‌باشد. اخیراً حمّامات این سه فرقه را نیز سواکرده وقدغن نمودکه هیچ‌یك از ایشان بحمّام دیگری نرود و بجهت امتیاز حمّامات نیز، بردر حمام نصاری خاچ و بردر یهود ریشهٔ درختی نصب‌گردد ونیز مقرّر داشت‌که یهود ونصاری‌برمرکب‌زینت‌دار و بکشتی مسلمانان سوار نشوند، درپیشگاه او زمین را بوسه دهند، دربالای منابر اورا دعا نکرده وصلوات بدو نفرستند و بعوض اینها سلام بحضرت امیرالمؤمنین ع بنمایند.

منصور چند مسجد در قاهره تأسیس داد ، برای هریك ازآنها قرآنها و اسباب نقره وفرشهای قیمتی مقرّر داشت وی انفراد را دوست میداشت وغالباً تنها سوار میشد. از **اتفاقات عجیبه**آنکه شب دوشنبه بیست وهفتم شوال چهارصد ویازدهم هجرت بخارج

مصر رفته و تا صبح مشغول گردش بوده پس از طلوع صبح عازم سمت شرقی حلوان گردیده و بعد از آن مفقودالاثر شد، فقط لباسهای او را که اثر و نشان کارد و چاقو در آنها بوده پیدا کردند. گویند که خواهرش دسیسه کرده و بنهانی کس فرستاده و بقتلش آوردند. بهر حال علی بن منصور که شرح حالش را بعنوان ظاهر عبیدی نگارش دادیم خلف وی گردید.

حلوان نزهتگاهی است در حدود دو فرسخی مصر که عبدالعزیز بن مروان بن حکم اموی در اوقاتی که از طرف برادر خود عبدالملك پنجمین خلیفهٔ اموی (۶۵-۸۶ه ق) حکومت آن نواحی داشته در آنجا ساکن بوده وهم در آنجا وفات یافت و پسرش عمر بن عبدالعزیز هشتمین خلیفهٔ اموی (۹۹-۱۰۱ه ق) در آنجا تولد یافته است.

هفتم - **علی بن منصور بن نزار** - ملقّب به **حاکم بامرالله** که شرح حالش را بعنوان **ظاهر عبیدی** نگارش دادیم.

هشتم - معد بن علی بن منصور - بعنوان **مستنصر بالله** خواهد آمد.

نهم - **احمد بن معد بن علی** - ملقّب به **مستعلی** در ضمن شرح حال پدرش **معد** فوق خواهد آمد.

دهم - **منصور بن احمد بن معد** - ملقّب به **آمر باحکام‌الله** او نیز درضمن شرح حال جدّش **معد** فوق خواهد آمد.

یازدهم - عبدالمجید بن محمد بن مستنصر فاطمی عبیدی مصری، موصوف به **حافظ**، مکنّی به **ابوالمیمون** که بعد از قتل منصور بن احمد فوق بمناسبت بلاعقب بودن او در پانزدهم محرّم ۵۲۶ه ق (**ثکو**) بخلافت عموزاده‌اش (همین عبدالمجید) بیعت شد، بنام وی خطبه خواندند و مردم را بسوی او دعوت نمودند تا شب یکشنبه پنجم جمادی‌الاخرهٔ پانصد و چهل و سیم یا چهارم هجرت درگذشت و پسرش اسمعیل بن عبدالمجید خلف وی گردید.

دوازدهم - اسمعیل بن عبدالمجید بن محمد که شرح حالش بعنوان **ظافر عبیدی** مذکور شد.

سیزدهم - عیسی بن اسمعیل فوق ملقّب به **فائز** که درضمن شرح حال پدر مذکورش

نگارش یافته است .

چهاردهم- عبدالله بن یوسف بن‌حافظ عبدالمجید که بعنوان **عاضد عبیدی** مذکور شد . بموت او درسال پانصد وشصت وهفتم هجرت خلافت فاطمیّه منقرض‌گردید ونوبت سلطنت دیار مصر بایّوبیان انتقال یافت. درمقدّمهٔ ابن‌خلدون‌گوید: فقه اهل سنّت با ظهوردولت‌رافضه(فاطمیّون) منقرض وفقه‌اهل‌بیت‌شایع‌گردیدتا آنکه‌آن‌دولت بدستیاری صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب انقراض یافت وباز فقه شافعی معمول ومتداول‌گردید.

(ص ۱۸۱لس ومواضع متفرقه ازتاریخ ابن‌خلکان وغیره)

فاقانی لقب رجالی حسن بن جعفر و موکول بدان علم شریف است .

فاکهی **عبدالله بن احمد بن علی -** فاکهی مکّی شافعی نحوی ، ملقّب به **جمال‌الدین** یا **عفیف‌الدین** از افاضل قرن دهم هجرت میباشد که مراتب علمیّه را از پدر خود و دیگر افاضل اخذ نمود ، در تمامی فنون متداوله حظّی وافر داشت ، خصوصاً درنحوکه فرید عصر خود ومرجع استفادهٔ فضلای وقت خود بوده واز تألیفات او است :

۱- حدودالنحو که درکلکته چاپ شده است **۲- حسن‌التوسل فی‌آداب زیارة افضل الرسل** که درمکه چاپ شده‌است **۳- شرح‌اجرومیه ۴- الفواکه الجنیة علی متممةالاجرومیة ۵- کشف‌النقاب عن مخدرات ملحةالاعراب** که شرحی است مختصر برملحةالاعراب حریری **۶- مجیب‌النداء الی شرح‌قطرالندی** . این هرسه درقاهره چاپ شده است و درسال نهصد و هفتاد و دویم هجرت درهفتاد و سه سالگی درگذشت .

(ص ۲۷۷ نورسافر و ۱۴۳۱مط)

فاکهی **محمدبن‌احمدبن‌علی-** فاکهی‌مکّی‌حنبلی، مکنّی به **ابوالسعادات،** از اکابر علمای حنابله میباشدکه درتمامی علوم متداوله دستی توانا داشت ، فقه مذاهب اربعه را خوانده و ازشاگردان ابن‌حجر هیثمی ودیگر افاضل و شمارهٔ مشایخ او بیشتر ازنود تن بود . الفیهٔ ابن‌مالك وتلخیص مفتاح وشاطبیّهٔ تجوید و نورالعیون ابن سیدالناس (درتواریخ وسیر) وعقائد نسفی و اربعین نواوی را درحفظ

داشت و از تألیفات او است : تفسیر آیةالکرسی ، نورالابصار فی‌شرح مختصرالانوار در فقه شافعی وغیراینها . با آن همه جلالت علمی ، از ذکر لفظ فار ،که بعربی موش است در غضب میشد ومتغیّرالحال میگردید وعلتش آن بوده‌که بعضی از ظرفا واشخاص بداخلاق، این کلمه را لقب برادرش عبدالقادرکرده بودند این بودکسانی که درصددآزار و اذیّتش می‌آمدند این‌کلمه فار را بزبان می‌آوردند و بعضی از ایشان این استفتا را بدو فرستاد :

یـا ایهاالشیخ یـامن ... هـو بـدینـه فـار
یـامن اذا ما اشتعـل ... فار الذکاء منـه فـار
مـاذا تقـول لنـا ... فی‌برکة مات بها فـار
تبـددت منـه اجزائـه ... و لـم یبـق فـار
اجـب لنـا سرعـا ... النار فی‌التنور فـار

نگارنده‌گوید : هنگامیکه رشتهٔ قلم بدینجا رسید محض رعایت اختصار ، در ثبت شرح حال محمد فاکهی متردّد بودم بالاخرة برای رفع تردید بقرآن‌مجیداستخاره کردم و بآیهٔ شریفهٔ : فَاَوْحَیْنا اِلَیْهِ اَنْ اِصْنَعِ الفُلْکَ بِاَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا فَاِذا جاءَ اَمْرُنا وَ فارَالتَّنُورُ از سورهٔ مبارکهٔ مؤمنین تصادف نمودم باری ادیب علی با کثیر مکی نیزگوید :

یا علماءالعصر ماقولکـم ... فـی‌مشکل حیر کل‌الامـم
رأیت فارا عندکم و هولا ... یقتل فی‌الحل ولافی‌الحرم

فاکهی عاقبت ازمکّه‌که وطن او بوده بهند رفت و روز جمعه بیست‌ویکم‌جمادی‌الاولی نهصد و نود و دویم هجرت در شصت ونه سالگی درآنجا درگذشت .

(ص ۴۰۷ نور سافر)

فالی علی بن احمد - ادیب فـاضل شاعر ماهر، مکنّی به **ابوالحسن،** منسوب به دیهی فال نام درآخر سمت جنوبی نواحی فارس ویا بشهری فاله نام نزدیکی ایذج ازبلاد خوزستان‌بوده‌که دربصره اقامت داشت، ازمشایخ آنجا استماع و استفاده‌نمود، عاقبت بسال‌چهارصد وچهل وهشتم دربغداد وفات‌یافت ودر مقبرهٔ جامع منصور دفن‌شد. قضیهٔ کتاب‌جمهره فروختن‌او بسید مرتضی را درضمن‌عنوان

علم‌الهدی مذکور داشتیم و بدانجا مراجعه نمایند، لکن درمعجم‌الادبا ازخطیب‌تبریزی نقل‌کرده است‌که یك نسخه ازکتاب جمهرهٔ ابن‌درید را درتبریز در دست ابوبکر بن بدیل تبریزی دیدم‌که ازفالی به پنج دینار خریده بود پس یك نسخه از روی‌آن‌نوشتم و دربعضی‌ازمجلّدات‌آن‌رقعه‌ای‌دیدم‌که فالی‌بخط‌خودش‌نوشته‌بود: **انست بها عشرین حولا** تاآخر پنج شعرکه درعنوان علم‌الهدی مذکور شد پس‌گوید این شعرآخری (ازپنج‌شعر مذکور) **وقد تخرج** الخ تضمین بوده و دراصل ازیك نفر اعرابی است‌که شتر خود را بحمزة بن عبدالله بن زبیر بپنجاه دینار فروخته و بعداز اخذ قیمت با تمام‌حسرت بشتر نگریسته وآن شعرآخری را (**وقد تخرج** الخ) همی‌خوانده است پس حمزه شتر وآن پنجاه دینار را نیز بدو بخشید. (ص۲۲۶ ج۱۲جم)

فامی لقب رجالی احمد بن علی بن حسن‌بن شاذان و احمد بن‌هرون وغیره است.

فانی **سیدحسن‌بن‌حسین بن اسمعیل بن مرتضی**- حسینی‌یزدی،عالم‌واعظ شاعر، متخلّص به **فانی**، معروف به **سیدآقائی**، از افاضل قرن چهاردهم هجرت بوده واز تألیفات او است:

۱- **اکسیرالاخبار** که چهار مجلد است: جلد اولش درتوحید و صفات‌الله بوده و چاپ شده است، دویمش در فضائل ائمهٔ اطهار ع و نصوص امامت ایشان و بعضی از خطب و مواعظ حضرت امیرالمؤمنین ع و دوجلد دیگرش در اخلاق و مواعظ میباشد ۲- **التوفیقات الالهیة** درمواعظ شهر رمضان در سی مجلس ۳- **حرزالمؤمنین** دراحراز و ادعیه و بعضی از نمازهای متفرقه ۴- **فلاح‌الایمان** و این دوآخری نیز چاپ شده‌است. وفاتش درهفدهم‌ربیع‌الاول هزار و سیصد و سی و هشتم هجرت در پنجاه و هفت سالگی در اصفهان واقع شد و در تکیهٔ ملك از تخت فولاد اصفهان مدفون گردید. (مواضع متفرقه از ذریعه)

فانی **میرزاحسن بن‌عبدالرسول**-بعنوان‌زنوزی‌میرزاحسن نگارش‌یافته‌است.

فانی **میرعلی‌شیرجغتائی**- بعنوان **نوائی** خواهدآمد.

فانی **محمد بن اسعد** - بعنوان دوانی نگارش یافته است.

فتال[1]

فتال **حسن بن عبدالکریم** - ملقّب به **جمال‌الدین**، از متأخّرین علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه بواسطهٔ جمال‌الدین حسن بن حسین بن مطر جزائری ازجمال‌الدین احمدبن فهد حلّی (متوفّی بسال۸۴۱ه ق=ضم‌ا) روایت کرده و ابن‌ابی‌جمهور احسائی (آتی‌الترجمه که از تلامذهٔ او بوده) بعبارات علاّمة المحقّقین و خاتمة‌الائمة المجتهدین موصوفش میدارد. در روضات گوید بعید نیست که سید نجفی معروف به **آل‌فتال** که از شهید ثانی (متوفّی بسال۹۶۶ه ق = ظس‌و) روایت کرده و سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی هم از وی روایت میکند منسوب بهمین حسن فتال باشد وسال وفات فتال بدست نیامد. (سطر ۱۴ ص ۵۹۴ت)

فتال **علی بن احمد** - موافق آنچه ذیلاً درضمن شرح حال فتال محمد بن احمد مذکوراست بعقیدهٔ مؤلف بحارالانوار وصاحب‌وسائل، نام مؤلف دوکتاب‌التنویر و روضة‌الواعظین است و بدانجا مراجعه شود.

فتال **محمدبن احمد بن علی** - فتال نیشابوری، معروف به **ابن‌الفارسی**، مکنّی به **ابوعلی**، موافق آنچه در منتهی‌المقال و تنقیح‌المقال

۱- **فتال** - بروزن بقال فتیله‌فروش و فتیله‌باف وکسی که نخ و ریسمان و مانندآنها را تاب داده و فتیله میکند. در روضات‌الجنات، ضمن شرح حال محمد بن حسن بن علی بن احمد بن علی حافظ واعظ فتال مذکور در ذیل گوید که گویا فتال گفتن او بجهت طلاقت‌لسان و رشاقت بیان او بوده که درمقام تذکیر و موعظه داشته است زیرا بعربی فتال باصیغهٔ مبالغه، بمعنی بلبل بوده واز فتل اشتقاق یافته که بمعنی‌آوازهٔ بلبل است پس گوید که در میان عجم تا زمان ما مرسوم است که خطیب بلیغ و واعظ نطاق را به بلبل تشبیه مینمایند بلکه گاه است که به بلبل ملقبش نموده و بلبل فلان شهر گویند چنانچه درصفت واعظ قزوینی بلبل‌عراق گویند. نگارنده گوید: چنانچه درمحل خود اشاره شد سعدی را نیز گاهی بلبل هزارداستان گویند و نظائرش بسیار است ودر زمان ما نیز بعضی از منبریها را عندلیب‌الذاکرین گویند که عندلیب نیز بمعنی بلبل میباشد باری دراینجا بعضی از موصوفین بهمین صفت فتال را تذکر میدهد.

وغیره از رجال ابن‌داود نقل‌شده متکلّم‌جلیل‌القدرفقیه‌عالم‌زاهد متّقی‌بوده وابوالمحاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور ملقّب‌بشهاب‌الاسلام فقط بجرم تشیّع اورا بقتل‌آورده ودیگر کتابی و تألیفی بدو نسبت نداده است . از فهرست شیخ منتجب‌الدین نقل شده‌که شیخ شهید محمد بن احمد فتال فارسی ثقه وجلیل‌القدر میباشد ومؤلف‌کتاب **روضة‌الواعظین** است و **محمد بن علی فتال** نیشابوری (بدون وصف شهید) **صاحب تفسیر** و درنهایت درجه ثقه بوده و تفسیر اورا جمعی از ثقات ازخودش روایت میکنند یعنی شیخ منتجب‌الدین (متوفّی بسال ۵۸۵ه ق = **ثقه**)آن تفسیر فتال را بیك واسطه از خود مؤلفش روایت میکند و تألیف دیگری **غیراز تفسیر** بمحمد بن علی فتال نسبت نداده چنانچه بمحمد بن احمد فتال هم تألیف دیگری **غیراز روضة‌الواعظین** نسبت‌نداده‌است. این‌جمله‌صریح است در اینکه فتال صاحب تفسیر، غیراز فتال مؤلف روضة‌الواعظین وغیره بوده ، اوّلی محمد بن علی فتال و دویمی نیز محمد بن احمد فتال شهید است .

در امل‌الامل وغیره علاوه براینکه‌آن دوفقره را از منتجب‌الدین نقل‌نموده‌اند از ابن‌شهراشوب نیز نقل‌کرده‌اندکه **محمدبن حسن بن علی فتال** فارسی نیشابوری، مؤلف دوکتاب **التنویر فی‌معانی‌التفسیر** و **روضة‌الواعظین و بصیرة‌المتعظین** است و ابن‌شهراشوب هردوکتاب را ازخودمؤلفش روایت مینمایدکه محمدبن‌حسن‌فتال ازمشایخ‌ابن‌شهراشوب بوده است و البته ابن‌شهراشوب‌که ازتلامذهٔ او بوده بخصوصیّات و مزایای احوال‌استاد خود ابصر و اخبر میباشد . این است‌که شرح حال فتال ، نام پدر، اسم‌تألیفش و بعضی از مشخّصات دیگرش محل اختلاف نظر ارباب‌تراجم بوده، پدرش مابین احمد وحسن و علی مردّد ، نسبت دوکتاب مذکور تنویر و روضه‌که ازکدام میباشد و همچنین **فارسی** و **ابن‌الفارسی** ویا **نیشابوری** بودن فتال و بعضی دیگر از مزایای احوال او مابین علمای تراجم و رجال محل خلاف و جدال است .

در تنقیح‌المقال هم بعدازذکر محمد بن احمدبن علی فتال نیشابوری و توصیف او باوصافی‌که از رجال ابن‌داودنقل‌کردیم بدون‌اینکه‌کتابی بدو نسبت داده‌باشدگوید:

بعضی از رجال دیگری هست که محل اشتباه با همین محمد بن احمد بوده و یکی بودن ایشان مورد توهم میشد. اولی - **محمد بن علی بن احمد** فارسی صاحب کتاب روضة الواعظین وتبصرة المتعظین چنانچه در بحار گفته است. **دومی - محمد بن علی فتال** نیشابوری صاحب تفسیر. سیمی - محمد بن **احمد فارسی** شهید مصنّف روضة الواعظین. **چهارمی - محمد بن حسن** بن علی فتال فارسی که بنابر آنچه از کلمات ابن شهراشوب استظهار شده مؤلف هردو کتاب تفسیر و روضة الواعظین است و در تنقیح المقال بعد از این جمله در پایان کلامش گوید محتمل است که همهٔ اینها عبارت از یك نفر باشد، نگارنده نیز همین احتمال را تأیید مینماید. **عباراتنا شتی و حسنك واحد.**

حاصل مرام آنکه: شیخ شهید سعید عالم نبیل، **ابوعلی** یا **ابوجعفر محمد بن حسن** بن علی بن احمد بن علی نیشابوری معروف به **فتال** و**فارسی** و **ابن الفارسی** از اکابر و ثقات علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت، از مشایخ و اساتید ابن شهراشوب (متوفّی ۵۸۸هق = **ثفح**)، باصاحب کشاف از علمای عامّه و ابوالفتوح مفسّر رازی وفضل بن حسن مفسّر طبرسی و نظائر ایشان از علمای خاصّه معاصر و هم طبقه وعالمی است جلیل، فقیه نبیل زاهد متّقی، متکلّم محدّث حافظ واعظ، مؤلف دو کتاب **التنویر فی معانی التفسیر** و **روضة الواعظین** و **بصیرة المتعظین** و ابن شهراشوب این هردو کتاب را از خود مؤلفش روایت نموده و او هم از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی بلکه ازخود شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق = **تس**) نیز روایت نموده و بواسطهٔ پدر خود از سید مرتضی هم روایت مینماید بلکه در ایّام کودکی درسی راکه پدرش از سیّد میخوانده شنیده است. درمناقب ابن شهراشوب وغیره، نام و نسب اوراگاهی بجهت انتساب بپدرش محمد بن حسن وگاهی بمناسبت نسبت بجدّ خودش محمد بن علی وگاهی بملاحظهٔ نسبت بجدّ عالیش محمد ابن احمد گویند چنانچه از کلمات ابن شهراشوب هم برمی آیدکه همین استاد خود را در آن کتاب بهمین چند نسبت یاد مینماید و چنانچه مرقوم شد عاقبت بدست عبدالرزاق رئیس نیشابور مقتول گردید و سال آن معلوم نیست. شاید منشأ اشتباه شیخ منتجب الدین نیز همین اختلاف نسبت

بجدّ وپدر باشدکه درفهرست‌خود درجایی بعنوان‌محمد بن‌احمدش‌نوشته و روضةالواعظین را تألیف او دانسته است و درجائی دیگر از آن‌کتاب ، بعنوان محمد بن علی‌اش نوشته وتفسیر را بدو نسبت داده غافل ازآنکه این هردو یك‌نفر بوده ومؤلف هردوکتاب‌است. درمستطرفات بروجردی از بحار و وسائل نقل‌کرده‌که مؤلف‌آن دوکتاب یك‌شخص بوده و لکن نامش علی بن احمد است. (ص۵۹۱ت و۲۰۸هب و۴۹۲۶مس‌وغیره)

فتال

محمد بن حسن - همان فتال محمد بن احمد فوق است و رجوع بدانجا نمایند.

فتال

محمد‌بن‌علی - نیشابوری ، چنانچه فوقاً ضمن شرح حال فتال محمد‌بن‌احمد مذکور داشتیم بعقیدهٔ شیخ‌منتجب‌الدین - صاحب تفسیر و درنهایت درجه ثقه بوده و شیخ منتجب‌الدین تفسیر اورا بیك واسطه از خودش روایت مینماید و او غیراز محمد بن احمد مؤلف روضةالواعظین است . لکن موافق تحقیقی‌که شد این هردو ، یك شخص بوده و مؤلف‌آن دوکتاب نیز همان یك شخص است بلکه بفرمودهٔ تنقیح‌المقال محتمل است‌که محمد بن علی هم دونفر باشد و درهمهٔ اینها رجوع بفتال محمد بن احمد نمایند.

فتح‌الدین

محمد بن احمد بن عبدالله - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌سیدالناس** خواهدآمد.

فتحی

حکیم ، علی بن محمد - از شعرای نامی بلکه از حکمای عهد سلطان بهرام شاه غزنوی‌بوده وبا مختاری غزنوی‌آتی‌الترجمة و سنائی سالف‌الترجمة‌که هردو درحدود پانصد و پنجاهم هجرت وفات یافته‌اند معاشرت داشته واز اشعار او است :

تابنده بفرمان تو شد چشمهٔ خورشید   گردنده بتقریر تو شد گنبد خضرا
تسلیم براه عشق‌جان یافتن است   معشوق لطیف را نهان یافتن است
این را گم کن ، اگر توآن میطلبی   کاین‌گم‌کردن ، برای‌آن یافتن است

سال وفاتش بدست نیامد . (مع و ۳۹۲ ریاض‌العارفین)

فتوحی **اثیرالدین - مروزی ، شاعری است بلندپایه وگرانمایه‌که مولد ومنشأ وی شهر مرو ، با سلطان سنجر سلجوقی معاصر، با ادیب صابر صاحب الترجمة (متوفّی حدود ۵۵۰ ه ق = ثن) یگانه و معاشر بود . با حکیم انوری طریق مخاصمه و رقابت میپیمود ، قصیده‌ای درهجو بلخ که قبة‌الاسلامش میگفتند سرود و نسبت آن را به انوری داد و بهمین جهت انوری را اخراج کردند و از ابیات همان هجویّه است :

بلخ شهری است درآکنده باوباش ورنود درهمه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست

مرو شهری است بترتیب وهمه چیز دراو جدّ و هزلش بتساوی وهری هم بد نیست

حبّذا شهر نشابورکه بر روی زمین گر بهشت‌است‌همین‌است وگر نه‌خود نیست

انوری نیز قصیده‌ای غرّا درتبرئهٔ خودگفته‌که نقل‌آن باعث اطناب واز ابیات‌آن است:

ای‌مسلمانان فغان ازدور چرخ‌چنبری وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

قبّة‌الاسلام‌را هجوای‌مسلمانان که‌گفت حاش لله گر چنین‌گوید جهود خیبری

نیز انوری قطعه‌ای بوزیر ملکشاه‌که بعد از سقوط دولت سنجری در بلخ و نواحی‌آن امارت داشته فرستاده و اظهار داشته است لباسهائی‌که دربردارد از سید ابوطالب نعمه و ابوالحسن عمرانی است و از ابیات همین قطعه است :

کار، کار ملك و دوران ، دوران وزیر این زآصف بدل وآن زسلیمان، ثانی

درچنین‌دولت، من‌یك‌تن وقانع بکفاف بیم‌آن است که آبم ببرد بینانی

ملك مصر چه بایدکه ز اهل‌کنعان بیخبر باشد خاصه‌که بود کنعانی

توکه از دور همی بینی پوشیده مرا حال بیرون و درونم نه همانا دانی

طاق‌بوطالب نعمه است‌که دارم زبرون وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی

ابوطالب نعمه ، ملقّب بمجدالدین ، از سادات موسوی بلخ بوده و انوری از عطایای‌او بهره‌ها برده و نامش را در اشعار خود ذکر میکند . اما عمرانی ، عبارت از ابوالحسن

علی بن محمد عمرانی است که یکی از بزرگان سرخس بود ، او نیز لقب مجدالدین داشته و ازمقربین دربار سلطان سنجر بشمار میرفت ، اخیراً بامر سلطان زندانی شد و درسال پانصد و چهل و پنجم هجرت مقتول گردید . فتوحی در جواب این قطعهٔ انوری قطعه‌ای بامر وزیر ملکشاه سروده که حاوی خرده‌گیری برانوری و ملامت او در دست طلب بازکردن پیش این وآن بوده واز ابیات‌آن است :

انوری ای سخن تو بسخا ارزانی گر بجانت بخرند اهل سخا ارزانی
حجت حقی و مدروس زتو شد باطل اوحدالدینی ودر دهر نداری ثانی
گفتی اندر شرف و قدر فزون ازملکم باری اندر طمع وحرص کم از انسانی
زاب‌حکمت چوهمی با ملکان بنشینی آتش‌آز چرا از دل و جان ننشانی
ازپس‌آنکه بیک مهر دو الف ملکی داشت در بلخ ملکشاه بتو ارزانی
وزپس‌آنکه ز انعام جلال الوزراء بتو هرسال رسد مهری پانصدگانی
ای بدانائی معروف چرا میگوئی در ثنائی‌که فرستادهٔ از نادانی
طاق بوطالب نعمه‌است‌که دارم زبرون وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی
چه‌بخیلی‌که بچندین زر وسیم ونعمت طاق و پیراهنی دوخت همی نتوانی
نعمت‌آنرااست‌زیادت‌که همی‌شکر کند تو نهٔ از در نعمت‌که همه‌کفرانی

سال وفات فتوحی بدست نیامد . (ص۳۷۲ ج۱مع‌وغیره)

فتوحی آقا فتح‌الله - شیرازی ، از شعرای شیراز بوده و اشعار استادانه میسروده که ازآن جمله است :

کنون‌که گشت لب‌کشت رشك باغ بهشت بطرف کشت بباید بساط عیش بهشت
بساز ساز طرب پیش ازآن‌که دست قضا به‌خشت تا به‌برد زین وجود خاکی‌خشت

درسال هزار وسیصد تمام هجری قمری درشیراز وفات‌یافت ودر دارالسلام‌آنجا دفن‌شد.

(ص ۵۶۵ عم)

فتیانی لقب رجالی مقرن و موکول بدان علم شریف است .

فحام **حسن بن محمد بن یحیی**- استادشیخ‌طوسی موکول بعلم رجال‌است.

فحام **سیدصادق بن سیدحسن - حسینی اعرجی ، مشهور به فحام**، عالم فاضل فقیه‌کامل ، از افاضل علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت ، که با سیّد بحرالعلوم مصاحبت داشت ، ازآثار قلمی اوکتاب **تاریخ‌النجف** و **شرح شواهد شرح قطر ابن‌هشام** میباشد ، شعر خوب نیز میگفته و بسال هزار و دویست ونهم هجرت درنجف اشرف وفات یافت. (ص ۴ ج۱عه)

فخر رازی **محمدبن‌حسن**- قرشی ، تمیمی رازی ، از اکابر فضلای حکما ، نسبش بابوبکر خلیفه موصول وصاحب مصنّفات و رسالات‌عالیه میباشد . بسال ششصد و ششم هجرت درکهنه‌اورکنج خوارزم وفات یافته و از او است :

در رهگذرم هزار جا دام نهی — گوئی کشمت اگر درآن‌گام نهی
یك ذرّه زمین زدام‌تو خالی‌نیست — گیری وکشی و عاصیم نام نهی

نگارنده‌گوید: محتمل است‌که صاحب ترجمه ، همان فخررازی محمد بن عمر مذکور ذیل است‌که در مجمع‌الفصحاء درمدفن او ونام پدرش اشتباه‌کرده باشد ویا بجدّ عالیش حسن نسبت داده لکن ظاهرآن است‌که شخصی دیگر غیراز فخررازی مشهور مذکور ذیل پنداشته است . (ص ۳۷۴ ج۱ مع)

فخر رازی **محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی - طبرستانی الاصل ، رازیّ** الولادة ، هراتیّ المدفن ، **قرشیّ** النسب، **فخرالدین**اللّقب، **تمیمی بکریّ** القبیلة، **ابوعبدالله** الکنیة، **امام رازی** و **فخررازی** و **امام فخرالدین**الشّهرة، **به شیخ‌الاسلام** و **ابن‌الخطیب** و **ابن‌خطیب‌الری** هم متّصف ، **اشعریّ** الاصول، **شافعیّ** الفروع، از فحول حکما و علمای شافعیّة ، جامع علوم عقلیّه ونقلیّه ، درتاریخ وکلام و فقه و اصول و تفسیر و حکمت وعلوم ادبیّه و فنون ریاضیّه وحید عصر خود و مرجع‌استفادهٔ افاضل بود . از بلاد بعیده حاضر حوزهٔ درس و افادهٔ او میشدند بلکه در موقع سواری نیز قریب سیصدتن ازفقهای‌تلامذهٔ‌او بجهت‌استفادهٔ علمی در رکابش‌میرفتند. بااین‌همه،

بسا بودی‌که دراثر ژرف بینی و غوررسی اقوال حکمای یونان وتعمق درجرح وتعدیل آنها بعضی از شبهات و شکوکی در مطالب عقلی و دینی ابراز میکرد و اذهان و افکار مستمعین را در اضطراب و تشویش می‌انداخت و ازحلّ و مدافعهٔ آنها درمی‌ماند و از این‌روگاهی به **امام‌مشکك** هم موصوفش دارند.

از میزان‌الاعتدال ذهبی نقل شده است‌که **فخربن خطیب** رأس ذکاوت وعقلیّات و صاحب مصنّفات بوده ودراکثرمسائل دینی‌تشکیکاتی واردآورده‌که موجب‌تحیّرمیباشند و ثبوت وبقای‌ایمان را ازدرگاه خداوندی مسئلت مینمائیم. تشکیکات فخررازی‌مشهور و زبان‌زد عموم بوده و موافق نقل معتمد، بعضی‌از اهالی مغرب‌زمین‌گوید‌که فخررازی شبهه را نقداً وارد می‌آورد و حلّ‌آن را به نسیه میگذاشت .

ابن‌حجر عسقلانی هم در لسان‌المیزان‌گوید فخررازی باآن همه تبحّر علمی‌که داشته شبهه‌های بسیار سختی در دین وارد میکرد و ازحل‌آنها درمی‌ماند و خودش هم میگفته است : **من‌التزم بدین‌العجائز فهو فائز** . فخررازی عاقبت بخوارزم رفت وبجهت پاره‌ای مذاکرات‌دینیّه‌که باعلمای‌آنجا نمود محکوم‌باخراج‌بلدگردید پس‌بماوراءالنهر رفته و باز بهمان سبب تبعید شد وبه ری‌که وطن اصلی ومولد او بوده برگشت ، طبیب باثروتی‌که فقط دودختر داشته هردو را بعقد ازدواج دوپسر او درآورد و باندك فاصله خود طبیب مرده و تمامی ثروت‌او بحیطهٔ تصرف فخررازی درآمد پس بخراسان رفته و مورد عنایات ملوکانهٔ سلطان محمد خوارزمشاه‌گردید . عاقبت در هرات توطّن‌کرد و بهردو زبان عربی و فارسی وعظ می‌نمود، درحال وعظ ، وجد و حالی طاری وی میشده که‌بسیارمیگریسته‌است. روزی دربالای‌منبراهل‌بلدرا عتاب‌کرده واین‌شعررا فروخواند:

المرء مادام حیاً یستهان به — و یعظم الرزء فیه حین یفتقد

نیز بهریك ازآن دوزبان ، شعر هم خوب می‌گفته واز او است :

نهایة اقدام العقول عقال — و اکثر سعی‌العالمین ضلال
و ارواحنا فی‌وحشة من‌جسومنا — و حاصل دنیانا اذی و وبال
ولم‌نستفد من‌بحثنا طول عمرنا — سوی ان جمعنا فیه قیل و قال

وكم قد رأينا من رجال و دولة | فبادوا جميعاً مسرعين وزالوا
وكم منجبال قدعلت شرفاتها | رجال فزالوا ، والجبال جبال

ارواحنا ليس‌تدری این‌مذهبها | وفی‌التراب تواری هذه‌الجثث
كون يرى وفساد جاء يتبعه | الله اعلم ما فی‌خلقه عبث

هرگز دل من ز علم محروم نشد | کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دوسال عمر حاصل کردم | معلومم شد که هیچ معلوم نشد

کنه خردم در خور اثبات تو نیست | وآرامش جان جز بمناجات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم | دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست

هرجاکه ز مهرت اثری افتاده است | سودا زده‌ای برگذری افتاده است
در وصل توکی توان رسیدن ، کانجا | هرجاکه نهی پای ، سری افتاده است

درویشی جو و روی در شاه مکن | وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شو و مال مجو | در چاه بزی و طلب جاه مکن

مصنفات‌فخررازی در فنون و علوم متنوعهٔ معقولی و منقولی بسیار است :

۱- **الاربعین فی‌اصول‌الدین** که چهل مسئله از مسائل علم‌کلام بوده وبرای پسرش‌محمد تألیفش داده‌است ۲- **اساس‌التقدیس** یا **تأسیس‌التقدیس** در کلام که برای ملک‌عادل سیف‌الدین تألیفش داده و هدیه‌اش نموده و درقاهره چاپ شده است ۳- **اسرارالتنزیل و انوارالتأویل** که بنام اصول و فروع و اخلاق و مناجات و دعوات بچهار قسمت بوده و لکن پیش‌از اتمام قسم اول وفات یافته‌است ودونسخه ازآن درخزانهٔ مصریه موجود میباشد ۴- **اسرارالنجوم** چنانچه بنقل کشف‌الظنون ، این کتاب را ذهبی بفخررازی نسبت داده وگویدکه‌آن سحر صریح است ۵- **الانارات فی‌شرح‌الاشارات** که اشارات شیخ‌ابوعلی‌سینا را بطرز **قال، اقول**شرح واعتراضات و انتقادات سیاری برابوعلی واردآورده واین‌شرح خودرا اخیراً ملخص‌کرده **ولباب‌الاشارات** نامش کرده‌است ۶- **البیان والبرهان فی‌الرد علی‌اهل‌الزیغ والطغیان** ۷- **تأسیس‌التقدیس** که بنام اساس‌التقدیس مذکور شد ۸- **تحصیل‌الحق** در کلام ۹- **تعجیزالفلاسفة** ۱۰- **تفسیر کبیر** که ذیلا بنام مفاتیح‌الغیب مذکور است ۱۱- **تهذیب‌الدلائل و عیون‌المسائل** ۱۲- **زبدة المعالم فی‌الکلام** ۱۳- **السر المکتوم فی‌مخاطبة‌الشمس والقمر والنجوم** و درکشف‌الظنون بعد از نسبت این کتاب بفخررازی گوید درکتابی دیدم‌که این‌کتاب سر مکتوم تألیف ابوالحسن

علی بن احمد مغربی است و ازبعضی دیگر نقل کرده که این کتاب را بنام فخررازی بسته‌اند و بهرحال شیخ زین‌الدین سریجا ابن محمد ملطی (متوفی بسال ۷۸۸ه‍ ق = **ذفح**) ردی بهمین کتاب سر مکتوم نوشته وآنرا انقضاض‌البازی فی‌انفضاض‌الرازی‌نام کرده‌است **۱۴- شرح‌اشارات ابن‌سینا** که بنام اشارات مذکور شد **۱۵ و۱۶ و۱۷ و۱۸- شرح سقط‌الزند** و **شرح قانون ابن‌سینا** و **شرح مفصل زمخشری** و **شرح نهج‌البلاغة ۱۹- الطریقة فی‌الخلاف والجدل ۲۰- عصمة‌الانبیاء ۲۱- الفراسة** که کتاب ارسطو را ملخص کرده و پاره‌ای مطالب مهمه بدان افزوده‌است **۲۲- فضائل‌الصحابة ۲۳- القضاء والقدر ۲۴- لباب‌الاشارات** که ضمن اشارات مذکور شد و درقاهره چاپ شده است **۲۵- اللطائف الغیاثیة ۲۶- اللوامع‌البینات فی‌شرح اسماءالله والصفات** که در قاهره چاپ شده است **۲۷- المباحث العمادیة فی‌المطالب المعادیة ۲۸- المباحث المشرقیة** که‌کتابی است بزرگ درعلم‌الهی و طبیعی و تمامی‌آراء حکما ونتایج اقوال ایشان را با جوابهای‌آنها حاوی میباشد و بفرمودهٔ کشف‌الظنون ظاهر بعضی ازکلمات‌آن مخالف ظاهر شریعت حقه بوده و لکن درمقام تحقیق معلوم میشودکه درمعنی مخالفتی نبوده و فقط مخالفت لفظی است **۲۹- محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین من‌الحکماء والمتکلمین** که درقاهره با تلخیص‌المحصل خواجه نصیر طوسی دریکجا چاپ شده است **۳۰- المحصول** در اصول‌فقه که ملخص دو کتاب **مستصفی** نام‌غزالی و **معتمد** نام ابوالحسین‌بصری‌است **۳۱- المسائل الخمسون فی‌اصول‌الکلام ۳۲- المطالب‌العالیة فی‌الکلام ۳۳- المعالم فی‌اصول‌الدین** و شاید همان اربعین مذکور فوق باشد **۳۴- المعالم فی‌اصول‌الفقه ۳۵- المعالم فی‌الکلام ۳۶- مفاتیح‌الغیب** که تفسیر قرآن مجید و بتفسیر کبیر معروف و بارها درمصر واستانبول‌چاپ و بقول ابن‌خلکان حاوی تمامی مطالب غریبه می‌باشد، لکن خود فخررازی موفق باکمال‌آن نشد، شیخ نجم‌الدین احمد بن محمد قمولی آتی‌الترجمة تتمه‌ای برآن نوشته و او نیز پیش از تکمیل وفات یافت و قاضی‌القضاة احمد بن خلیل خویی سالف‌الترجمة ناقص ماندهٔ‌آنرا تکمیل نموده و بپایانش رسانید **۳۷- الملخص** در منطق و حکمت **۳۸- مناقب الامام الشافعی ۳۹- نهایة الایجاز فی‌علم البیان** یا **فی‌درایة الاعجاز** که در قاهره چاپ شده است **۴۰- نهایة العقول فی‌الکلام فی‌درایة‌الاصول** یعنی اصول‌دین وغیر اینهاکه در وجود و حدوث و نفس و اخلاق و جوهرفرد و رمل و هندسه و نبض و طب و خلقت وحشر ونشر واغلب فنون متداوله‌کتب و رسالات بسیاری تألیف داده واشهر ازهمه تفسیرکبیر مذکور فوق است.

ناگفته نماند از ارشادالطالبین شیخ عبدالوهاب شعرانی نقل‌است (والعهدة علیه) که فخررازی بعد از تکمیل تحصیلات علوم رسمی اصول سیر و سلوك را طالب و راغب بوده و انسلاك در سلك اهل حقیقت و طریقت را تصمیم داد، نجم‌الدین‌کبری، که از

بزرگترین مشایخ ارباب طریقت است بدوگفت: تو مرد میدان نبوده وقدرت مفارقت از بت و صنم خود راکه عبارت از این علوم رسمی ظاهری میباشد نداری، فخر گفت ناچار باید قدم بدایرهٔ سیر و سلوك گذاشته و انشاءالله ازآن بت مذکور نیز دست‌بردار خواهم شد پس نجم‌الدین بخلوتخانه‌اش برده و خواست که مسلوب‌العلومش گرداند تاب نیاورد و صیحه زد و ازخلوتخانه خارج گردید. وفات فخر رازی روز دوشنبه عید فطراسلامی سال ششصد و ششم هجرت مطابق هزار ودویست ونهم میلادی درحدود شصت ودوسالگی در هرات واقع شد و بنوشتهٔ بعضی، محض احترام و تجلیل بسیاری که از طرف دولت دربارهٔ وی بوده در دل فرقهٔ کرامیه تولید حسد نموده و مسمومش نمودند.

(ص۲۰۹هب و۱۹۱صف و۴۸ج۲کا و۲۲۹ت و۳۹۲ض و۳۳۴ج۵س و۱۸۳ج۵فع و۲۹۷ج۷فع وغیره)

فخرشیرازی حاج میرزاعلی - ضمن شرح حال بیدل سید میرزا محمدرحیم مذکور شد.

فخرعراقی ابراهیم بن شهریار - بعنوان **عراقی ابراهیم** مذکور شد.

فخرقرشی محمد بن حسن - رازی بعنوان **فخررازی** مذکورشد.

فخرالاسلام عبدالواحد بن اسمعیل - بعنوان **رویانی** مذکور شده است.

فخرالاسلام محمد بن احمد - فارقی مستظهری - بعنوان **شاشی** خواهدآمد.

فخرالاسلام محمدبن حسن بن یوسف - بعنوان **فخرالمحققین** خواهدآمد.

فخرالاسلام میرزا محمدصادق - جدیدالاسلام ارومی، پدرش از اهل ارومی آذربایجان ایران (که دراین‌اواخر به **رضائیه** موسوم‌شده) بود، خودش هم از قوم سریانی نصاری و ازفضلا و دانشمندان‌کشیشان ایشان بشمار میرفت، اخیرا مشمول توفیقات نامتناهی الهی و موفق بقبول دین مقدس اسلامی شد و ازطرف پادشاه اسلامی ایران ناصرالدین شاه‌قاجار(۱۲۶۴-۱۳۱۳ه ق) بلقب **فخرالاسلام** ملقّب و به **محمدصادق** مسمّی گردید و بتألیفات دقیقه در اثبات حقّانیّت اسلام و قرآن و ردّ

نصاری موفّق آمد :

۱- **انیس‌الاعلام فی نصره الاسلام والرد علی‌النصاری** در دومجلد که در ایران چاپ شده است ۲- **برهان‌المسلمین** در رد نصاری ومشتمل بر سؤال وجواب مجلسی است که در تهران با متعلقین عیسوی جریان یافته است ۳- **بیان‌الحق والصدق المطلق** که ده مجلد است ، چهار مجلد اولی آن در اثبات قرآن مجید و نبوت حضرت رسالت ص میباشد که اول و چهارم ، بهمت میرزاعلی‌اصغرخان اتابك صدراعظم وقت ایران و بعضی ازتجار وقت بطبع رسیده و هشت مجلد دیگر هنوز بچاپ نرسیده است ۴- **تعجیزالمسیحیین** ۵- **خلاصة الکلام فی‌افتخار الاسلام** ۶- **وجوب‌الحجاب و حرمة‌الشراب** و این سه آخری نیز در ایران چاپ شده است . وی درحدود سال هزار و سیصد و سی‌ام هجرت وفات یافت . رُفِعَ مَقامُهُ .

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فخرخوارزم — **محمود بن عمر**- بعنوان **زمخشری** نگارش یافته است .

فخرالدولة — **علی ابن رکن‌الدولة حسن** - درخاتمهٔ باب کنی ، تحت‌عنوان آل‌بویه اشاره خواهد شد .

فخرالدولة — **حـاج میرزا علـی** } دو یمی بعنوان **بیدل** واوّلی هم که پسراو میباشد

فخرالدولة — **سید میرزامحمدرحیم** } در ضمن شرح حال او نگارش یافته‌اند .

فخرالدین — **ابراهیم بن شهریار** - بعنوان **عراقی** نگارش یافته است.

فخرالدین — **احمدبن‌حسن**- یاحسین یاسنان بعنوان جاربردی نگارش یافته‌است.

فخرالدین — **احمد بن عبدالله** - بعنوان **ابن‌المتوج** درباب کنی خواهدآمد .

فخرالدین — **احمدبن‌علی‌بن‌احمد**- درباب کنی بعنوان **ابن‌الفصیح** خواهدآمد.

فخرالدین — **رازی** - ظاهراً دوتن بوده وهردو بعنوان **فخررازی** مذکورشدند.

فخرالدین — **سماکی**- سید محمد بن حسن بعنوان **سماکی** اشارتی رفت .

فخرالدین — **صدقةبن بهاءالدولة** - بعنوان **سیف‌الدولة** نگارش یافته‌است .

فخرالدین — **طریحی** - بعنوان طریحی مذکور شد .

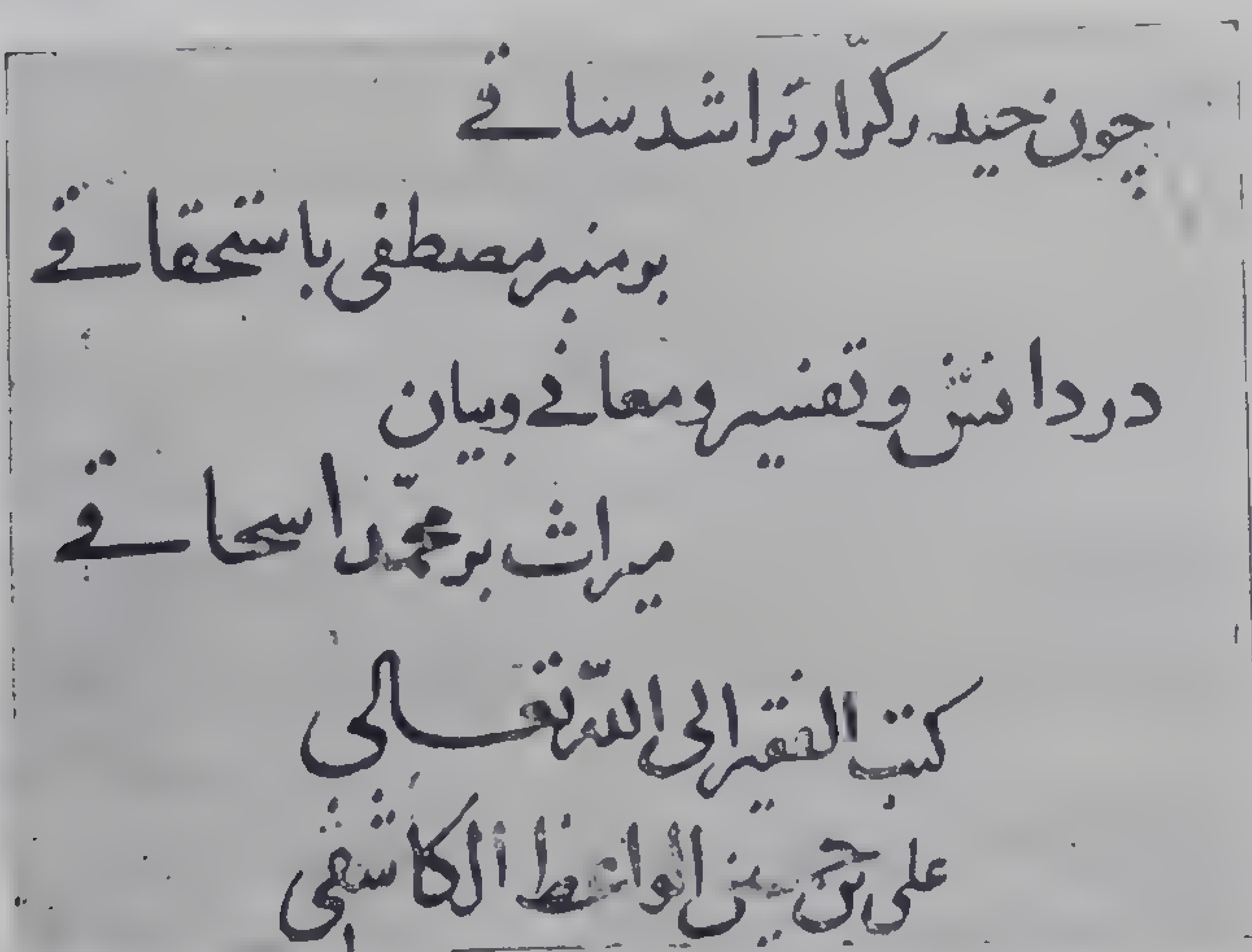
فخرالدین **عبدالرحمن بن محمد بن حسن** - در باب کنی بعنوان **ابن‌عساکر** مذکور است .

فخرالدین **عثمان بن علی** - بعنوان **زیلعی** مذکور شد .

فخرالدین **عراقی** - ابراهیم بن شهریار بهمین عنوان **عراقی** مذکور شد.

فخرالدین **علی بن حسین** - کاشفی ابن‌علی ، واعظی است معروف از اکابر قرن دهم هجرت ، ملقّب به **فخرالدین** و **صفی‌الدین** کـه گاهی تخفیفاً صفی نیز گویند . درمساجد و منابر بوعظ مردم اشتغال داشت ، روزی دراثنای وعظ گفت که طرفدار هر کدام از سنّی یا شیعه باشم مردیگری را سخت وگران باشد اینك من ، نه سنّی هستم ونه‌شیعی.

مذهب‌عاشق زمذهب‌ها جدا است عشق اسطرلاب اسرار خدا است



نمونهٔ خط فخرالدین علی بن حسین کاشفی ۱۴-

قطعهٔ مزبور صفحهٔ ۳۲۲ ازکتاب المشیخة کنزالسالکین است که بخطوط علما و شعرای آن عصر است .

ازآثار قلمی او است :

۱- **حرزالامان من فتن‌الزمان** یا **فتن‌آخرالزمان** که فارسی ، مختصر ومفید ، درعلم حروف و اسرار و خواص آنها و خواص وآثارآیات قرآنی و امثال اینها از علوم غریبه میباشد. بعد از حمد و صلوات پیغمبر وآل‌اطهارآن سرورگویدکه این‌کتاب بپنج‌مقاله، هرمقاله نیز بعدد خمسهٔ طاهره بپنج‌باب ، هر بابی هم بعدد ائمهٔ اثنی‌عشر بدوازده فصل است . ۲- **منظومهٔ محمود وایاز** . وی درسال نهصد و سی و نهم هجرت مطابق یک‌هزار و پانصد و سی ودویم میلادی درگذشت وشرح حال پدرش نیز بعنوان **کاشفی** خواهدآمد.

(ص ۳۹۲ ج۶ ذریعه و۳۳۴۴ ج۵ س و ۱۸۴ ج ۵ فع)

فخرالدین قرشی، **محمدبن‌حسن**- تمیمی رازی بعنوان **فخررازی** مذکور شد.

فخرالدین **محمد بن احمد** - بعنوان **ابن‌ادریس** درباب‌کنی‌خواهدآمد.

فخرالدین سید**محمد بن حسن** - حسینی ، بعنوان **سماکی** اشارتی شده‌است.

فخرالدین شیخ **محمد بن حسن‌بن زین‌الدین** - درضمن شرح حال پدرش‌تحت عنوان **صاحب معالم**گذشت .

فخرالدین **محمدبن حسن** - قرشی رازی، بعنوان**فخررازی** مذکورشده‌است.

فخرالدین **محمدبن حسن بن یوسف** - بعنوان **فخرالمحققین** خواهدآمد.

فخرالدین **محمد بن حسین** - حسینی استرآبادی ، از علمای امامیّهٔ قرن دهم هجری عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق) بوده و از تألیفات او است :

۱- **اثبات‌الله** که حاشیهٔ الهیّات شرح تجرید قوشچی میباشدکه بنام شاه معظّم، درتاریخ نهصد و چهل و یکم هجرت تألیف شده است. بنوشتهٔ ذریعه ، وجه این‌تسمیه به **اثبات‌الله**، برای‌اشاره بموضوع وهمچنین بجهت مطابقت عدد ابجدی‌آن باسال‌مذکور تألیف است لکن پوشیده نماندکه عددکلمهٔ اثبات‌الله نهصد وهفتادتمام است پس اگر این

نام ، صحیح و این علت هم ازخود مؤلف باشد تألیف‌آن درهمین تاریخ بوده نه تاریخ مذکور و ظاهر هم همین است بلی اگر نام‌کتاب برخلاف نوشتهٔ ذریعه **اثبات‌اله** بوده و الف روی حرف لام را هم برخلاف قاعدهٔ معمولی (که حرف مکتوب را بحساب‌آرند نه ملفوظ را) بحساب‌آورده و عدد لفظ **اله** را سی و هفت بگیریم عدد اسم‌کتاب مطابق تاریخ‌مذکور ذریعه میباشد (۹۴۱ = ظما) **۲- حاشیهٔ مبحث‌جواهر واعراض شرح‌تجرید** قوشچی و عددکلمهٔ **حاشیةالجواهر** = ۹۶۵ (ظسه) مادّهٔ تاریخ تـألیف‌آن است . سال وفاتش بدست نیامد . **(ص۹۹ج۱ و۱۷۶ ج۶ذریعه)**

فخرالدین **محمد بن خضر-** در باب‌کنی بعنوان **ابن‌تیمیه** خواهدآمد .

فخرالدین **محمد بن سعید -** بعنوان **ابن‌جنان** در باب‌کنی خواهدآمد .

فخرالدین **محمد بن عبدالملک بن ابی‌الحارث بن سهیم - مراغی ، مکنّی به ابواللیث**، از افاضل ریاضیّین قرن هفتم هجرت میباشدکه در علم هندسه وهیئت خبرتی بسزا داشت، بسیاری‌ازکتب ریاضی را استنساخ‌کرده وتمامی اوقات خود را درمطالعه وکتابت مصروف‌نمود،کمتر معاشرت میکرد و درامر رصدمراغه هم از هیئت منتخبهٔ خواجه‌نصیر طوسی سالف‌الترجمة بشمار میرفت‌که ازموصل بمراغه احضار و ازمعاونین او بوده است . وفات فخرالدین ظاهراً بسال ششصد و هفتاد و پنجم هجری قمری در اصفهان بوده است . **(اطلاعات متفرقه)**

فخرالدین **محمدبن علی بن شعیب -** درباب‌کنی‌بعنوان‌**ابن‌الدهان**خواهدآمد.

فخرالدین **محمد بن عمر بن حسین -** بعنوان **فخررازی** مذکور شد .

فخرالدین **محمدبن محمود-** نیشابوری، بعنوان **ظهیرالدین، محمد بن محمود** مذکور شد .

فخرالدین **مراغی-** همان فخرالدین محمدبن عبدالملک مذکور فوق است.

فخرالزمان **احمد بن حسن - یا حسین بن علی -** بعنوان **بیهقی احمد** نگارش یافته است .

فخرالزمان **مسعودبن علی بن عباس** - بیهقی ، مکنّی به **ابوالمحاسن**، معروف به **فخرالزمان**، ازافاضل اواسط قرن‌ششم هجرت ودرشعر وفنون ادبیّه وحید اقران بوده و ازتألیفات او است :

۱- **اغلاق‌الملوین و اخلاق‌الاخوین** که دومجلد است ۲- **بغیة‌المصادر** ۳- **التذکرة** ۴- **تفسیر قرآن مجید** که به **تفسیر بیهقی** معروف‌است ۵- **التلقیح** دراصول فقه ۶- **التوابع واللوامع** ، نیز در اصول ۷- **دیوان اشعار** ۸- **شرح الحماسة** ۹- **صیقل الالباب** ، نیز دراصول و درسال پانصد و چهل و چهارم هجری قمری درگذشت .

(کف و ۷۵۴ت و ۱۴۸ ج۱۹ جم)

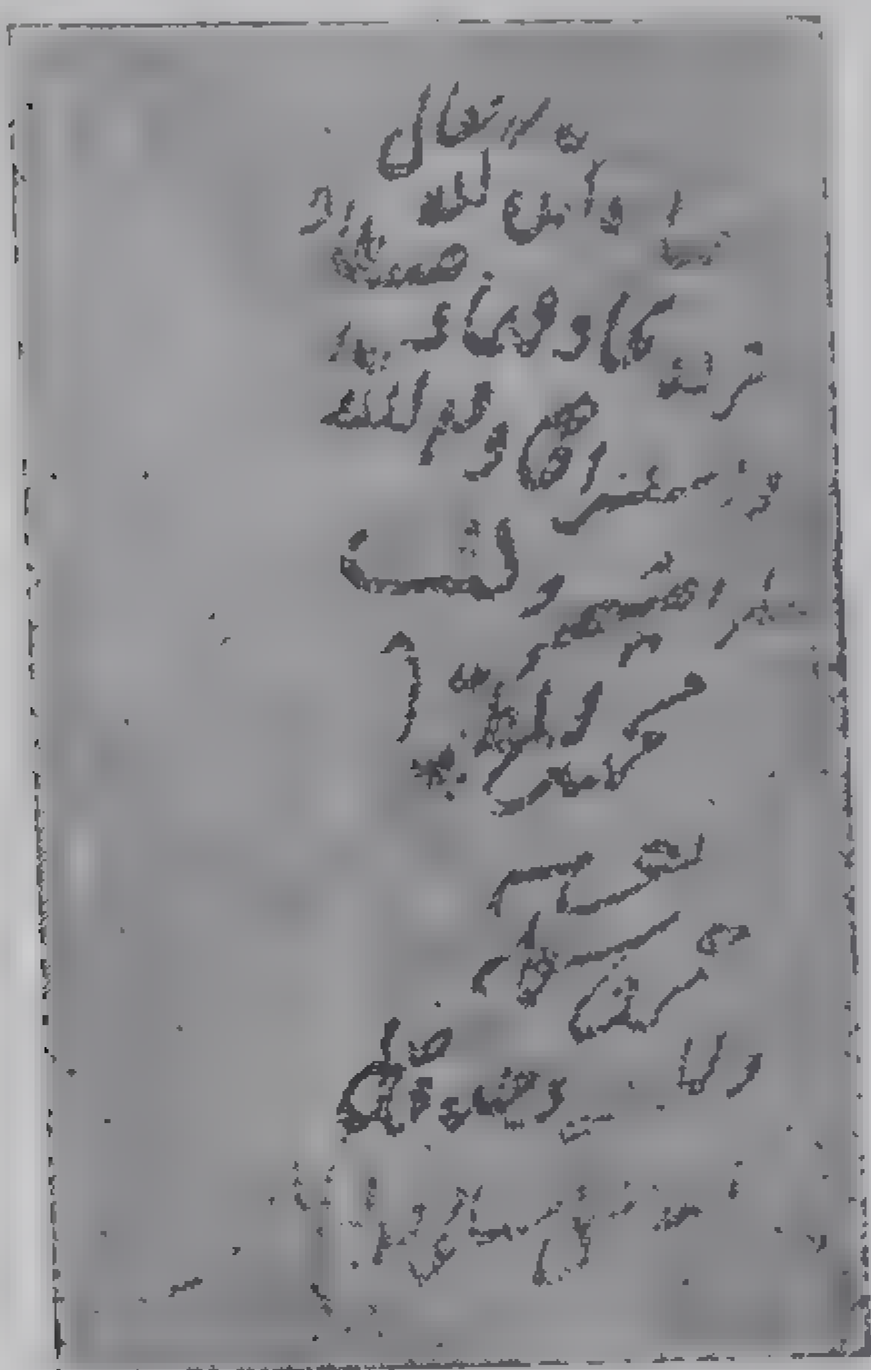
فخرالعلما **آقا عبدالله** - مدرّس شیرازی بعنوان **کلامی** خواهدآمد.

فخرالکتاب **حسن بن علی بن ابراهیم** - بعنوان **جوینی** نگارش یافته است .

فخرالکتاب **حسین بن علی بن محمد** - بعنوان **طغرائی** مذکور شد.

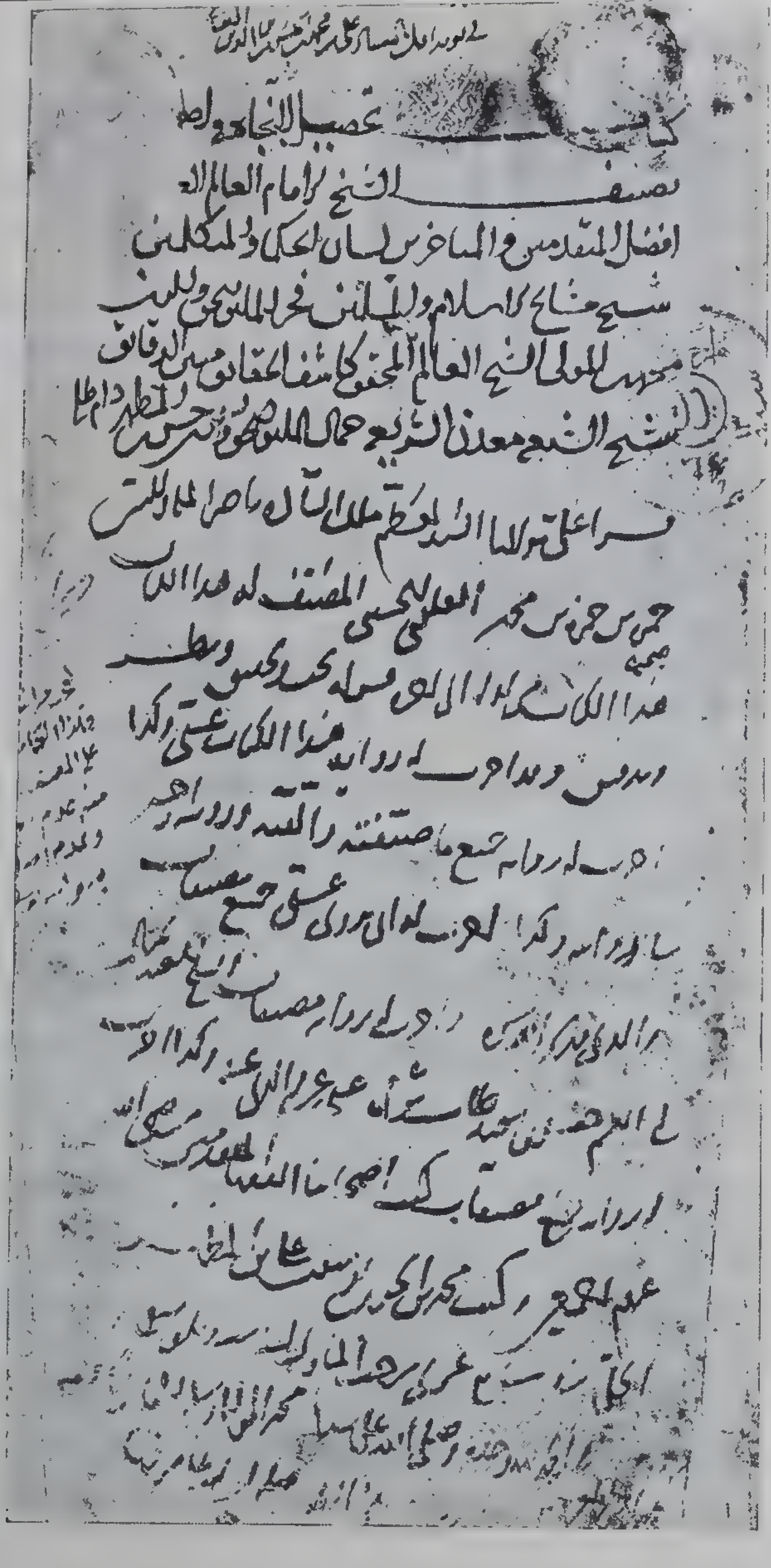
فخرالمتکلمین **محمدبن‌شیخ‌کمال‌الدین**- بعنوان‌**حافظ‌شیرازی** نگارش یافته است .

فخرالمحققین **محمد ابن علامهٔ حلی** - حسن‌بن یوسف سالف‌الترجمة، **ابوطالب** الکنیة، **فخرالمحققین**الشّهرة، **سعید** اللّقب وگاهی‌به **فخرالاسلام** و **فخرالدین** و **رأس‌المدققین** هم ملقّب ، از اعـاظم و محقّقین علمای امامیّه و وجوه و اعیان و ثقات و مدققّین فقهای شیعه ،کثیرالعلم والفطانة ، جلیل‌القدر و رفیع‌المنزلة، جامع علوم عقلیّه ونقلیّه ، جلالت‌علمی وکثرت علوم‌او واضح وآشکار ودرنهایت‌اشتهار بود . همین بس‌که والد معظّم او باآن‌همه عظمت‌آفاقی‌کـه دارد اعتنای بسیاری بحال وی داشته وبسیار تمجیدش میکرده، در دیباچهٔ اکثر مصنّفات‌خود نام نامی اورا مذکور ودر وصایای‌آخرکتاب قواعـد هم اورا بتکمیل و اتمام ناقص مانده‌های مصنّفات خـود (که بواسطهٔ حلول اجل حتمی موفق باتمام‌آنها نباشد) امرکرده ودرخواست نموده‌است کـه درآنها با نظر تحقیق ، مطالعه‌کند ، دراصلاح خطا و رفع نواقص‌آنها بکـوشد و بشرح‌آنچه لازم داند بپردازد.


نمونهٔ خط فخرالمحققین -۱۵-

شهید اوّل سالف‌الترجمه هم از تلامذهٔ فخرالمحقّقین بوده و زیاده‌ازحدش میستاید بلکه گویند (والعهدة علیهم) که درسنّ ده‌سالگی بمقام اجتهاد رسید . درمجالس‌المؤمنین از حافظ ابرو شافعی نقل‌کرده‌که درمدح فخرالمحقّقین‌گوید: وقتی‌که باپدر خود بخدمت سلطان‌محمدخدابنده آمد، جوانی دانشمند بزرگ‌نیکواخلاق‌پسندیده خصال بوده ، در خدمت والد معظّم خود تربیت یافته و درسنّ ده‌سالگی نور اجتهاد از ناصیهٔ‌حال او تافته چنانچه خودش درشرح‌خطبهٔ‌کتاب‌قواعد بآن اشعار نموده وفرموده‌است‌که چون درخدمت پدرم معقول و منقول و بسیاری ازکتب اصحابرا خواندم تصنیف کتاب قواعد را التماس و درخواست نمودم انتهی . درتعلیل‌آن‌گویدکه بعداز تحقیق تاریخ ولادت او و تاریخ تصنیف‌کتاب قواعد ، ظاهر میشودکه عمر او درآن موقع‌کمتر از ده سال بوده‌است. پس گوید : تعجب شهید ثانی دراین‌باب (چنانچه درحاشیهٔ قواعد اظهارنموده) وجهی‌ندارد بلکه عجب از تعجب او است‌که خودش درشرح درایه ، بشرح حال جمعی‌کثیر (که خدایتعالی درکمتر ازآن عمر توفیق‌کمال داده) پرداخته و ازآن جمله از شیخ فاضل تقی‌الدین حسن بن داود نقل‌کرده‌که میگفته‌که دوست و مصاحب‌او سید غیاث‌الدین‌بن طاوس در چهار سالگی از معلّم مستغنی‌گردید واز ابراهیم بن سعید جوهری نیز نقل کرده‌که‌کودک چهار ساله‌ای را نزد مأمون عباسی‌آوردندکه قرآن را خوانده و اظهار رأی و نظر و اجتهادکردی لکن هرگاه‌گرسنه‌میشد مانندکودکان‌دیگرمیگریست. باری قضاوت دراین‌گونه مواردخارج‌از وضع‌کتاب‌بوده وبتألیفات‌منیفهٔ‌فخرالمحققین‌میپردازیم:

۱- **ایضاح‌الفوائد فی‌شرح‌مشکلات‌القواعد** که بامر والد معظمش‌علامه‌تصنیف و بفرمودهٔ



نمونهٔ دیگر خط فخر المحققین -۱۶

قطعهٔ مزبور در ظهر صفحهٔ اول کتاب تحصیل النجاة نگارش یافته و این کتاب همان نسخه است که صاحب ریاض العلماء دیده و در صفحهٔ ۳۹۸ جزء سوم از ذریعه نوشته شده است.

شیخ بهائی عصر آن در شب مقدمهٔ استدلالیه تألیف شده وچنانچه از کلمات خود آن کتاب برمیآید با باب نکاح درجه خود علامه و فیه هم تا آخر کتاب بمقدار وفات او تألیف یافته است **۲- تحصیل النجاة** در اصول دین **۳- ثبات الفوائد فی شرح اشکالات القواعد** که بموجب بعضی از نسخ، نام همان شرح مؤلف است که بنام ایضاح الفوائد مذکور شد و گویا آن کتاب را نخست بهمین اسم **ثبات** موسوم داشته بوده و اخیراً بنام ایضاح تبدیلش نموده است **۴- جامع الفوائد فی شرح خطبة القواعد** که تنها خطبهٔ قواعد علامه را شرح کرده است **۵- حاشیهٔ ارشاد الاذهان علامه ۶- حاشیهٔ قواعد علامه** وآن غیر از ایضاح مذکور فوق است **۷- شرح خطبهٔ قواعد** که همان جامع الفوائد مذکوراست **۸- شرح مبادی الاصول علامه ۹- شرح نهج المسترشدین علامه ۱۰- غایة السؤل فی شرح تهذیب الاصول علامه ۱۱- الکافیة الوافیة** در کلام **۱۲- منبع الاسرار** وغیر اینها .

وفات فخرالمحققین شب جمعه پانزدهم یا بیست و پنجم جمادی الاخره سال هفتصد و هفتاد و یکم هجری قمری در هشتاد ونه سالگی واقع شد و عدد ابجدی جملهٔ : (هشتاد ونه = ۷۷۱ = ذعا) مادهٔ تاریخ وفات وی میباشد و بعداز تتبّع بسیار ازمدفن وی سراغی نکردیم ودر ردیف محمدین از نخبة المقال گوید:

فخرالمحققین نجل الفاضل ذاع للارتحال بعد ناحل

کلمهٔ **ذاع** = ۷۷۱ وکلمهٔ **ناحل** = ۸۹

(ص ۴۵۹مس و ۶۱۴ت و ۲۰۸هب و ۱۱۹لس وکتب رجالیه)

فخرالمشایخ علی بن محمد بن علی - بعنوان عمرانی مذکور شد .

فخرالملک محمد بن علی بن خلف - **واسطی** الولادة. **فخرالملک** اللّقب، **ابوغالب** الکنیة، وزیر ابونصر بهاءالدولة ابن عضدالدولهٔ دیلمی بود و و بعداز وفات بهاءالدولة ، متصدی وزارت پسرش سلطان الدولة گردید. بعداز ابن العمید و صاحب ابن عبّاد (که ترجمهٔ حال هریکی در محل خود از این کتاب نگارش یافته) بزرگترین وزرای دیالمه ، بسیار سخی و باهمّت ، جزیل العطایا و جمیل السجایا بوده و روزی هزار فقیررا لباس میداد. اوّلین کسی میباشدکه شب نیمهٔ شعبان حلوا وشیرینی تقسیم نمود و اکابر شعرای وقت مدایح بسیاری درحق وی سروده‌اند ازآن‌جمله قصیدهٔ نونیّهٔ ابن‌نباته بوده واز ابیات آن قصیده است:

لکل فتی قرین حین یسمو و فخرالملک لیس له قرین

انخ بجنابه و احکم علیه — بما املته و انا الضمین

گویندکه شاعری بعد از این قصیدهٔ ابن نباته ، قصیده‌ای درمدح فخرالملك گفت و لکن جایزه و انعام او موافق دلخواهش نشد ، نزد ابن نباته رفته وگفت که من بضمانت توگول خورده و فخرالملك را مدیحه‌گفتم پس ابن نباته از مال شخصی خودش آن مقدار بدو بخشیدکه خودش راضی‌شد وچون این‌قضیه مسموع‌فخرالملك‌گردید مالی وافر بابن نباته عنایت فرمود .

گویند پیره‌ردی نامه بفخرالملك نوشت‌که مشعر برسعایت از شخصی دیگر بود پس فخرالملك دربشت‌نامه رقم‌کرد : **السعایة قبیحة و ان کانت صحیحة ، فان‌کنت اجریتها مجری‌النصح فخسرانك فیها اکثرمن‌الربح** تا آنکه‌گوید: **فاکتم‌هذاالعیب واتق‌من یعلم‌الغیب.**

بالجملة، محاسن‌آداب فخرالملك بسیاربوده وبااحترام‌تمام میزیسته‌است تاآنکه بجهت بعضی پیش‌آمدها از طرف سلطان‌الدولة محکوم بحبس شد ودربیست و هفتم ربیع‌الاول چهارصد و هفتم هجری در دامنهٔ‌کوهی نزدیك اهواز مقتول و درهمانجا مدفون‌گردید.

عبرة : گویند یکی‌از خواص فخرالملك، شخصی را بناحق بقتل رسانید، زن‌آن‌شخص، شکایت پیش فخرالملك‌برد لکن بهروسیله‌که بوده محل‌توجه نگردید ، روزی دراثنای راه بفخرالملك‌گفت بشکایت من اعتنائی نشد اینك من هم شکوه بدرگاه خداوند قهّار برده و منتظر فرمان خداوندی هستم اینك بکیفرآن مسامحه دردادرسی یك‌ستم دیده، مقتول شد و اموالش توقیف‌گردید. (ص ۱۷۸ ج ۲ کا)

فدائی — **میرزا نصرالله‌خان** - اصفهانی، درحیدرآباد هند ازمعلّمین‌فارسی حضور و بلقب **دولت یار جنگ** ملقّب بود ، طبع شعری روان داشته وبا **فدائی** تخلّص مینمود، با معصومعلی شاه مؤلف‌کتاب طرائق‌الحقائق الفتی‌تمام داشته واز اشعار او است‌که در وصف رحمتعلی شاه پدر معصومعلی شاه‌گفته است:

تیری رها نکردی ز ابروی چون کمانها — کز جان و دل نگشتیم تیر ترا نشانها
یك جلوه‌ای نمودی جانها اسیرکردی — یك جلوهٔ دگرکن آزادکن روانها

تاریخ حکمرانان هند که بامش ترکتازان و بزبان دری میباشد از تألیفات فدائی بوده و در حدود هزار و سیصد و هشت قمری درگذشت. (ص۲۴۱ ج۳ طرائق)

فدائی میرزا یحیی - یزدی ضمن شرح حال پدرش میرزا محمدعلی تحت عنوان **وامق** خواهد آمد.

فدوی ملامهرعلی - خویی تبریزی زنوزی ، از فضلا و ادبای اواسط قرن سیزدهم هجری عهد محمد شاه قاجار میباشد بلکه موافق آنچه از کتاب بحرالعلوم نام میرزا حسن زنوزی سالف الترجمة نقل شده عالم عارف فاضل جامع حکیم منجّم کثیرالکنایه و سریع القلم و دراکثر علوم متداوله خبیر بود ، نخست از فضلای خوی درس خواند پس بنواحی عراق و خراسان و اصفهان مسافرت کرد و از افاضل آن نواحی بسیاری ازعلوم را تحصیل نمود و بنجوم و احکام نجومی دیگر راغب تر بود . درمغازله ومعاشقه اشعار ملیح دارد وقصائدخوبی درمدح میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و دیگر اکابر وقت گفته است . ملامهرعلی بهرسه زبان عربی و ترکی و فارسی شعر خوب می گفته وبه **فدوی** تخلّص میکرده وبا فقر و فلاکت میگذرانیده است . از اشعارعربی او **قصیدهٔ رائیه** ایست که درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته وازابیات آن است:

هـا علـی بشر کیف بشر　　ربـه فیـه تجلی و ظهر
هو والمبدء شمس و ضیاء　　هو والواجب نور و قمر
فلك فی فلـك فیـه نجوم　　صدف فی صدف فیـه درر
جنس الاجناس علی و بنوه　　نوع الانواع الی حادیعشر
کل من مات ولم یعرفهم　　موته موت حمـار و بقر
مارمی رمیـة الا وکفـی　　ماغزی غزوة الا و ظفر
اغمـدالسیف متی قـابلـه　　کل من جرد سیفاً و شهر
اذاتی احمد فی خم غدیر　　بعلی و علی الرحـل نبر
قبل تعیین وصی و وزیـر　　هل تری مات نبی وهجر

از فکاهیّات فارسی او است :

آن کیست که خاطر مرا شادکنـد　　وین گردنـم از بند غم آزادکند

یا خرج عروسیم بگردن گیرد یا آنکه مرا بخویش دامادکند

از اشعار ترکی او است :

ای معلّم منی اوز حالیمه قوی سنه شاگرد اولان استاد اولماز
او رفیقلرکه منیم واریمیدی دیدیلر مهرعلی داماد اولماز
کیم دبیر عاشق اولان آغلاماسین شط اگر اولماسا بغداد اولماز
عشق گلدی فدوی عقلی بوراخ بیرعروسه ایکی داماد اولماز

بسال هزار ودویست وشصت ودویم هجری قمری درحدود هشتادسالگی در تبریز درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

فراء[۱]

فراء **اسحق بن ابی جعفر** - موکول بعلم رجال است .

فراء **حسین بن مسعود** - بعنوان **بغوی** نگارش یافته است.

فراء **عبدالملك بن محمد** - بعنوان **ثعالبی عبدالملك** مذکور شده است.

فراء **معاذ بن مسلم** - بن ابی سارهٔ انصاری ، نحوی کوفی شیعی ، مکنّی به **ابومسلم** و **ابوعلی** ، ملقّب به **فراء** یا **هراء**، ازاصحاب حضرت باقر ع و حضرت صادق ع ، ممدوح علمای رجال ، او و عموزاده‌اش **محمدبن حسن بن ابی‌ساره** هردو از اساتید کسائی نحوی مشهور و ازخانوادهٔ فضل و ادب هستند . علّامهٔ حلّی و جمعی دیگر از اکابر علمای رجال ، معاذ را از ثقات شمرده و از رجال کشی روایت کرده‌اند که حضرت صادق ع بمعاذ فرمود: شنیدم که درمسجد نشسته ومردمرا فتوی میدهی ، معاذ تصدیق کرده و عرض نمود اراده داشتم که پیش از مرخصی ازحضور مبارك

۱- **فراء** - بصیغهٔ مبالغهٔ عربی، مشتق از **فرو** بمعنی پوستین بوده وهریك ازپوستین فروش و پوستین‌دوز راگویند . در کتب رجالیه و ادبیه ، عنوان مشهوری بعضی از ارباب کمال است که تذکر میدهد . درصورت اطلاق ونبودن قرینه ، راجع بیحیی بن زیاد مشهور میباشد ویك معنی دیگر نیز برای فراء درضمن شرح حال یحیی بن زیاد فراء مذکور است .

بعرض رسانم من در مسجد می‌نشینم ، شخصی آمده و چیزی میپرسد ، اگر یقین کردم که از مخالفین شما است موافق رأی ایشان فتوی میدهم و اگر دانستم که از موالیان شما اهل بیت است موافق آنچه ازشما رسیده فتوایش میگویم و اگر مجهول الحال باشد فتوای قطعی نداده و همین قدر میگویم که از فلان شخص چنین رسیده و ازفلان هم چنان و قول شما را نیز بدین وسیله نقل میکنم . آنحضرت فرمودند که این چنین کن من هم این چنین میکنم ومثل آن ازباب قضای تهذیب هم نقل شده ودرآخرش آنحضرت فرمودند رحمك الله هم‌چنین بکن باری موافق آنچه از سیوطی و خالد ازهری وجمعی دیگر از علمای ادب نقل شده معاذ بن مسلم نخستین واضع علم صرف میباشد و تألیفات بسیاری بدو منسوب است . ولادتش در زمان خلافت یزید بن عبدالملك اموی (۱۰۱ـ۱۰۵ه ق) ویا خلافت پدرش عبدالملك بن مروان (۶۵ـ۸۶ه ق) واقع و وفاتش هم درسال یکصد وهشتاد وهفتم یا نودم هجرت بوده و اولاد و احفاد بسیاری که داشته تماماً درحال‌حیات او مردند وقول ثانی مذکور در ولادتش بصحت اقرب وبا طویل‌العمر بودن اوکه زبانزد عامّه بوده و ازمعمّرینش میشمارند انسب میباشد وبعضی ازشعرا درطول‌عمر معاذگوید :

ان معاذ بن مسلم رجـل — لیس لمیقـات عمره امد
قدشاب رأس الزمان واکتهل الـــدهروا ثـواب عمره جدد

چنـانچه در اوّل عنوان اشاره شد لقب معاذ ، بین **فراء** و **هراء** مردّد و ابن‌خلّکان و اتقان‌المقال و اکثر اهل رجال هراء نوشته وضبط کرده‌اندکه بمعنی فروشندهٔ‌لباس‌هروی است . در وجیزهٔ مجلسی‌گوید معاذ بن مسلم فراء ، نحوی ثقة است واز ابن‌داود وبعضی از نسخ رجال‌کشی نیز مثل وجیزهٔ مجلسی فراء نقل شده‌که اوّلش حرف ف باشد.

نگارنده‌گوید : صحت هردو لقب مستبعد نمیباشد منتهاش آنکه بعضی‌از علمای رجال بیکی ازآنها استحضار یافته و بعضی دیگر بدیگری و اصلاً منافاتی هم نبوده و ضرورتی بنسبت اشتباه ببعضی از ایشان ویا بتغلیط بعضی از نسخ‌کتب رجالیّه نداریم. مخفی نماندکه بنا برلقب فراء هم او غیراز فراء نحوی مشهور یحیی‌بن زیاد مذکور در

ذیل بوده بلکه معاذ فراء استاد یحیی فراء بوده و فراء نحوی دوتن میباشد و درصورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بیحیی است .

(ص ۳۴۶ت و۹۶ ف و ۱۱۶ع و ۲۱۸ ج ۲کا وکتب رجالیه)

فراء **یحیی بن زیاد** ـ اقطع ابن‌عبدالله بن مروان یا منظور بن مروان اسلمی دیلمی کوفی **نحوی** لغوی ، ملقّب به **فراء** ، مکنّی به **ابوزکریا** ، از اکابر نحو و لغت و قرائت معدود بلکه درتفسیر و فقه و حدیث و طبّ و تاریخ ونجوم و ادبیّات واشعار نیز دارای حظّی وافر ومرجع استفادهٔ اکابر وبالخصوص درنحو و لغت و فنون ادبیّه اعلم کوفیّین و ارخواص تلامذه و اصحاب کسائی مشهور بود . ثعلب گوید اگر فرّاء نبودی علوم عربیّه ازکار افتادی و ابن‌الانباری گوید اگر در میان اهالی بغداد وکوفه کسی دیگر غیراز فرّاء وکسائی نبودی بازهم حق داشتندکه باوجود این دوتن برتمامی افتخار نمایند .

فرّاء مشمول عنایات بی‌نهایت مأمون خلیفه بوده تا عاقبت اورا بتأدیب و تربیت پسران خود بگماشت و ایشان نیز احترام تمام دربارهٔاو معمول می‌داشتند بحدّی‌که در پیش‌گذاری کفش‌های او بهمدیگر مسابقت مینمودند، عاقبت محض اینکه هردو بشرف خدمت‌استاد وعالم‌مشرّف‌بوده وفیض‌اندوز تذلّل براستاد بوده‌باشندتبانی‌نمودند براینکه هریکی یك‌لنگهٔ‌کفش استاد را پیش‌آورده باشد وچون این قضیه مسموع مأمون‌گردید چگونگی را از خود فرّاء استفسار نمود او هم‌گفت خواستم‌که ایشان را از این‌کار باز دارم ترسیدم‌که دل ایشان را شکسته وازمکرمتی‌که درآن مسابقه دارند بازداشته‌باشم پس مأمون شاد شد وگفت اگر مانع میشدی مستحق توبیخ و ملامت بودی .

مأمون درآن ایّام ، فرّاء را بتألیف‌کتابی درعلم نحوکه جامع تمامی اصول و قواعدآن باشد بگماشته و مقرّر داشت‌که پیش‌از اکمال‌کتابی همچنانی ازخانه‌اش‌خارج نباشد و برای انجام این خدمت حجرهٔ مخصوصی برای او تعیین نمود و تمامی وسائل معاش و زندگانی و استراحت اورا از خادم و پرستار وکنیز وغیرها فراهم‌آورد و برای

کتابت تحریرات و بیانات وی منشین مخصوصی احضار کرد ، او نیز در ظرف دو سال بتألیف کتاب **حدودالاعراب** که در اصول علم نحو و حاوی مسموعات خود از عرب است موفق آمد و موافق دستور مأمونی بعد از آن از خانه‌اش خارج و بتقریر و املای کتاب **معانی‌القرآن** پرداخت و جمعی وافر در مجلس املای وی حاضر میبودند که فقط طبقهٔ قضات ایشان هشتاد تن بوده‌اند . پس از آن که از املای کتاب معانی‌القرآن هم فراغت یافت کاتب‌ها پنهانش داشته ونسخهٔ آن را نشر نمیدادند مگر برای کسی که بهر پنج ورقش یك درهم اجرت بدهد پس مردم شکایت پیش خود فرّاء بردند او نیز ایشان را احضار نمود ولی اصرارات او که در باب نشر دادن نسخه نمود مؤثّر نیفتاد وگفتند که مراد ما از مصاحبت تو تأمین معاش بوده اینك فرّاء باملای کتابی دیگر در معانی قرآن شروع نمود که نسبت باوّلی ابسط و انفع بوده‌است پس کاتب‌ها حاضر وبکتابت هرده ورقی یك درهم راضی گردیدند .

تألیفات فرّاء درنحو و لغت بسیار است و همهٔ آنهارا بواسطهٔ کثرت حافظه‌ای که داشته بدون کتاب املا میکرده وشاگردها مینوشتند و الفاظ واصطلاحات فلاسفه‌را بسیار استعمال میکرده است .

۱- **آلةالکتابة** ۲- **الایام واللیالی والشهور** ۳- **البهاء** در لغت ۴- **الحدود** یا **حدودالاعراب** که فوق مذکور شد ۵- **فعل و افعل** ۶- **اللغات** ۷- **لغات‌القرآن** ۸- **مجاز القرآن** ۹- **المذکر والمؤنث** که موافق نقل معتمد یك نسخه از آن در کتابخانهٔ احمدیهٔ حلب موجود است ۱۰- **المصادر فی‌القرآن** ۱۱- **معانی‌القرآن** چنانچه مذکور شد ویك نسخه از آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجوداست ۱۲- **المفاخر** ۱۳- **المقصور والممدود** ۱۴- **النوادر** ۱۵- **الوقف والابتداء فی‌القرآن** .

وفات یحیی فرّاء بسال دویست وهفتم یا هشتم هجری قمری در راه مکّه درشصت و چند سالگی واقع شد . شیعه و امامی مذهب بودن او از ریاض‌العلما منقول و شاید نسبت معتزله‌گی بدو دادن چنانچه از سیوطی و سمعانی نقل شده ناشی ازاختلاط بعضی از اصول مذهب شیعه و معتزله باشد **والله‌العالم** . اما زیاد پدر یحیی ازکسانی بوده که

در واقعهٔ فخ با شهید فخ حسین‌بن‌علی بن حسن مثلث حاضر بوده و بعدازشهادت حسین دست اورا نیز بریدند وبهمین جهت به اقطع مشهورگردید. ناگفته نماندکه فرّاءگفتن یحیی بنوشتهٔ ابن‌خلّکان بجهت قطع وشقّ‌کردن کلام است که‌کنایه از موشکافی وغوررسی درکلام میباشد و اشتقاق‌آن از فری بمعنی قطع است نه از فرو، بمعنی پوستین‌که فوقاً مذکور شد زیراکه یحیی شغل پوستین‌دوزی یا فروشی را نداشته است.

(ضع وص۲۱۰هب و۳۷۰ج۲کاو۷۷۴ت و۹۸ف و۳۳۵۰ج۵س و۱۱۷ج۲ع و۹ج۲۰جم وغیره)

فرائضی
فراخ‌الشیعة
فـرار

اوّلی لقب رجالی اسحق بن جندب، دوّیمی لقب رجالی‌حسین بن منذر بجلی و سیّمی هم جبّار بن حکم وسلیمان‌بن‌حکم و بعضی دیگر میباشد و دوّیمی در بعضی نسخ کتب رجالیّه فراح‌الشّیعه قید شده‌است‌که اوّلش قاف وچهارمش حرف(ح) بی‌نقطه است.

فراهی **محمد** یا **مسعود بن ابی‌بکر بن حسین‌بن جعفر**- ادیب‌لغوی‌مشهور، مکنّی به **ابونصر**، ملقّب به **بدرالدین** یا **شمس‌الدین** و مؤلف کتاب **نصاب‌الصبیان** معروف‌که لغتی است نظمی از عربی بپارسی و حاوی دویست بیت و موافق‌آنچه در دیباچهٔ‌آن تصریح شده بهمین سبب شمارهٔ ابیاتش، بدین اسم نصاب اختصاص یافته است. وجه این علت‌آنکه، بحکم شرع مقدّس اسلامی، حدّ نصاب زکوة شرعی نقره، دویست درهم میباشد پس ابونصر ابیات خودرا تلویحاً درصفا وجلا و برّاقیّت بنقره تشبیه و هریك بیت را بیك درهم نقره تمثیل نموده‌گویا هربچه‌ای‌که این دویست بیت را فراگیرد بمنزلهٔ‌آنست‌که معلومات‌آن بچّه، بحدّ نصاب و اندازهٔ کمال رسیده و میسایدکه زکوةآن اندازه از معلوماترا بفقرای علم و ادب نثار نماید. مخفی نماندکه‌کتاب نصاب‌الصبیان بارها چاپ و اشعارآن با چندین بحر عمدهٔ عروضی منظوم و دراول هربحری وزن عروضی‌آن بحر نیز مبیّن و علاوه بعضی از قواعد هیئت و نجوم و علوم دیگر نیز درآن مندرج است، اینك میتوانیم بگوئیم‌که این اسم نصاب‌الصبیان محض تواضع و تجنّب از خودنمائی است والاّ در حقیقت نصاب‌الرّجال

بوده و فهمیدن مطالب ودانستن محتویات آن ازجملهٔ کمالات عالیه میباشد . بدینجهت است که محل توجه و اعتنای اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند چنانچه سید شریف جرجانی حاشیه‌ای برآن نوشته وکمال بن جمال بن حسام هروی نیز شرح فارسی ریاض الفتیان نام تألیف کرده و علاوه براینها بعضی از شروح دیگر نیز دراین اواخر چاپ شده‌است. چنانچه درعنوان فراهی اشاره شد نام و لقب ابونصر مؤلف نصاب الصبیان درلغت نظمی محل تردید بوده و بنوشتهٔ قاموس الاعلام نامش محمد و لقبش بدرالدین و از شعرای سیستان اوائل قرن هفتم هجری عهد بهرام شاه بن تاج الدین میباشد . در کشف الظنّون گوید نصاب الصبیان در لغت که در دویست بیت منظوم است تألیف ابونصر مسعود بن ابی‌بکر بن حسین بن جعفر ادیب سنجری فراهی متوفّی ششصد وچهلم است وبعد از این جمله گوید : درنسخه‌ای که شاید صحیح بوده بهمین قرار است. باری فراهی منسوب است بفراهه که موضعی است از سیستان اینك ابونصر را سیستانی هم گویند. در نسخهٔ کشف الظنّون که نزد این نگارنده بوده ابونصر را بسنجری موصوف داشته چنانکه مذکور شد و لکن ظاهرا نسخه غلط و سجزی صحیح میباشد که سجز نام دیگر سجستان معرّب سیستان است. **(کف و ۴۲ هب وغیره)**

فراهیدی **خلیل بن احمد**- عروضی نحوی، درباب کنی بعنوان **ابوعبدالرحمن** خواهدآمد .

فرخ رجوع بفرّخ زند نمایند .

فرخ زند **محمدحسن خان - مشهور بخانلارخان ، بنوشتهٔ مجمع الفصحاء پسر علی‌مرادخان زند و نوهٔ محمدحسن‌خان قاجار جدّ عالی** سلاطین قاجاریّه و مقرّب دربار فتحعلی شاه قاجار بوده و درسال هزار و دویست و سی و هفت هجری قمری درصفحات کرمان مقتول گردید واز اشعار او است:

ملك‌سرشت وکواکب سپاه ومه رخسار — جهان پناه و فلك بارگاه ومهر سپر
ولی‌نواز و مخالف‌گداز و روشن رای — فرشته طینت وآدم نژاد و پاك گهر

در ذریعه‌گوید : **مثنوی جمشید و خورشید** ازمنظومات شاعر ادیب متخلّص به فرخ است پس‌گوید گمان دارم‌که این فرخ ناظم مثنوی مذکور همان فرخ زند مذکور فوق است که در مجمع‌الفصحا بشرح حالش پرداخته است .

(ص ۱۳۳ ج ۵ ذریعه و ۳۸۳ ج ۲ مع)

فرخی **علی‌بن قلوغ- یاجولوغ‌سیستانی یا ترمدی**،ازاکابرشعرای‌ایرانی عهد سلطان محمود غزنوی و ازشاگردان عنصری سالف‌الترجمة بود ، درعلوم ادبیّه حظّی وافر داشت ، موسیقی هم‌آموخته و اشعار نغز و طرفه‌گفته و باصوتی دلکش میخواند ، همواره مورد عنایات سلطان معظّم بود تاآنکه از مقرّبین و ندمای درباری‌گردیده و مال بسیاری اندوخت و**کتاب ترجمان البلاغة**که حاوی صنایع بدیعیّه میباشد ازآثار قلمی او است و چنانچه درمحل‌خود مذکور شد رشید وطواط هم کتاب حدائق‌السحر خود را در مقام معارضه با همین‌کتاب ترجمان‌البلاغة تأليف داده است. دیوان‌اشعارفرخی نیز درماوراءالنهر مشهور بوده وگویند اشعار متنبّی ازشعرای عرب و فرخی از شعرای عجم مسلّم عموم اهل فنّ میباشد واز اشعار فرخی است :

تا پرند نیلگون برروی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار
خاك‌را چون‌ناف‌آهو مشك زاید بیقیاس بید را چون‌پرطوطی‌برگ روید بی‌شمار

وفات فرخی درسال چهارصد و بیست و نهم هجری قمری واقع‌گردید .

(ص ۳۳۸۱ ج۵س و۲۶۰ سفینه وغیرها)

فردوسی‌طوسی **حکیم ابوالقاسم حسن بن محمد** - یا اسحق بن شرفشاه محمد بن منصور بن فخرالدین احمد ، از فحول شعرای نامی ایران‌بلکه از اکابر سخنوران جهان ، مراتب فضل وکمالات او از حدّ وصف بیرون ، در تشبیب و غزل و وعد و وعید و نوید و تهدید و مدح و قدح و هجا و مرثیه و افتخار و حماسه و تمامی فنون‌متنوعهٔ‌کلام و اغراض‌گوناگون‌شعری، ماهر وصاحب‌یدبیضا ودست‌توانا بود، گوی سبقت از دیگران ربود ، شهرت بی‌نهایت یافت ، مورد تجلیل اکابرسخنوران‌عالم

گردیده و به حکیم و **سلطان‌الشعرا** و **امیرالمتکلمین** موصوفش داشتند و گاهی بجهت منتهای فصاحت او، سحبان وائل سائف‌الترجمة (که فصاحت وی ضرب‌المثل است) تشبیهش کرده و **سحبان‌العجم**اش گویند. تمامی فصحای شعرا باستادی وی اذعان داشته وقول اورا محل اعتماد دانند. انوری گوید نه اینکه فردوسی استاد وما شاگردان وی هستیم بلکه او خدای شعر وما بندگان او میباشیم. فردوسی علاوه برفنون سخنوری بصفت زهد و تقوی نیز موصوف بود و درمحبت خانوادهٔ عصمت ع اهتمام تمام داشت و چنانچه ذیلاً اشاره خواهد شد دور نیست که سبب قوی رنج خاطر سلطان نیز همین بوده است و از کلمات او میباشدکه مشعر بهمین موضوع است:

مرا غمز کردند کان بدسخن — بمهر نبی و علی شد کهن
بمهر نبی و علی گفته‌ام — گهرهای معنی بسی سفته‌ام
نباشد بجز بی‌پدر دشمنش — که یزدان بسوزد بآتش تنش

فردوسی درقریهٔ رزان یا شاداب یا بازنامی از قراء طوس متولد شد واز دهقان زادگان طوس بود، درمبادی حال بامر زراعت اشتغال داشت، پدرش هم درباغچهٔ فردوس نامی، ملك والی‌آن نواحی سمت باغبانی را داشته و ازآن جهت ملقّب بفردوسی بود، بعد از وفات او پسرش بهمان لقب پدر ملقّب و بلکه‌آن را تخلّص شعری خود نمود، بعد از تحصیل مراتب علمیّه بمطالعهٔ کتب تواریخ قدیمهٔ ایرانی پرداخته و اطّلاعات وافی بهم رسانید، عاقبت از والی رنجیده خاطر شده و بغزنه رفت و برای اظهار تظلّم از والی، پی تحصیل وسیلهٔ مناسبی بدربار سلطان‌محمودمیبود تاروزی بحکم تصادف درمجلس عنصری و عسجدی و فرخی حاضر شد، ایشان هم محض اینکه در مجلس ایشان نباشد گفتند اینجا مجلس مشاعره است و هرکسی که قوهٔ شعری نداشته باشد حق حضور در اینجا ندارد فردوسی نیز همین‌قدر اظهار داشت که ازآن‌قوه بی‌بهره نمیباشد پس تبانی‌نمودند که یکی‌از ایشان مصراعی‌گوید و دیگران نیز نظیرهٔ‌آن راگفته و استقبالش نمایند، روی این اصل عنصری‌گفت:

چون عارض تو گل نبود در گلشن پس عسجدی گفت :
مانند رخت ماه نباشد روشن پس فرخی گفت :
مژگانت همی گذر کند از جوشن پس فردوسی گفت :
مانند سنان گیو در جنگ پشن

ایشان علاوه برقوهٔ شعری اطّلاعات تاریخی اورا نیز استکشاف نمودند و زیاده از حد احترامش کرده و داخل درحوزهٔ خودشانش گردانیدند و اورا شایسته وبرازندهٔ نظم تواریخ ملوك عجم که قبلاً از طرف سلطان بعهدهٔ عنصری محول بوده دیدند و درحضور سلطانی معرفیش نمودند او نیز چند بیتی درمدح سلطان گفت که از آن جمله است :

چو کودك لب ازشیر مادر بشست بگهواره محمود گوید نخست

گفته‌های او مورد پسند طبع سلطان شد و بعداز بعضی استیضاحات تاریخی دایر برطوس، اطّلاعات تاریخی اورا نیز زیاده از شنیده دیده و انجام آن خدمت (نظم تواریخ ملوك عجم) را بعهدهٔ او موکول وبهریك بیتی یك دینار (معادل اشرفی طلای هیجده نخودی) بنام انعام و صلهٔ شاهانه مقرّر داشتند. او نیز مدت سی سال از عمر عزیز خود را صرف این خدمت مهم تاریخی نمود و همین **شاهنامهٔ متداولی ومعمولی** راکه بارها در ایران وغیره چاپ شده درتاریخ ملوك عجم با عبارات وکلمات مأنوسهٔ فصیحه که دراثبات علم و حکمت و احاطهٔ تاریخی و تبحّر او در فن بدیع و بلاغت و فنون سخنوری گواه صادق و برهانی قاطع میباشد درحدود شصت هزار بیت برشتهٔ نظم آورد که درآغاز و انجام هرداستان سخنان حکیمانهٔ بسیاری را مشتمل میباشد .

درباره این کتاب گویند نه تنهاکتابی تاریخی است که حاوی شرح حال ملوك و نامداران ایران و حوادث و قضایای ایشان باشد وبس ، بلکه کتاب وعظ و اخلاق و حکمت بوده و اغلب فنون ادبیّه را مشتمل و قاموس لغت پارسی ومرجع مهم مورّخین و ادبا میباشد و درسال چهارصدم هجرت باتمامش موفّق گردیده و دراین موضوع ومدت نظم و سال اتمامش گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی　　عجم زنده کردم بدین پارسی
ز هجرت شده پنج هشتاد بار　　که گفتم من این نامهٔ شاهوار

با این همه ، در نتیجهٔ اغوای وزرای بدنهاد و حسّاد پست‌نژاد که بذل آن مقدار مقرّری مذکور فوق (هر بیتی یك دینار) برای یك شاعر رافضی شیعی خلاف غبطهٔ خزانهٔ دولتی میباشد دل سلطان را محض توهّم سود و صرفهٔ دولتی که تعصّب مذهبی نیز توأمش بوده از آن ارادهٔ سنیّه منصرف و بخلف وعدهٔ مقرّری که خیانت حقیقی مقام سلطنت بوده و درحقیقت ننگ تاریخی و زیان و خسارت جبران‌ناپذیر ابدی است الزامش نمودند و زر و طلا را بسیم و نقره تبدیل دادند و بعوض شصت هزار دینار مقرّری ، شصت هزار درهم پول نقره (که هرده درهمی بوزن پنج مثقال ویك چهارم مثقال است) فرستاده و درحمّام بدو تسلیم نمودند . فردوسی نیز همینکه از تبدّل دینار بدرهم مستحضر گردید همهٔ آنها را سه قسمت‌کرده یکی را باستاد حمّامی و دیگری را بشربتچی و سیّمی را بحامل که گماشتهٔ سلطان بوده بخشود ویا بهر نحوی که بوده همهٔ آن انعام را در یك روز باین وآن بخشید و خودش چیزی برنداشت و پس از آن بهجویّهٔ مشهورهٔ سلطان پرداخت که از ابیات همان هجویّه است :

بسی سال بردم بشهنامه رنج　　که شاهم ببخشد بپاداش گنج
اگر شاه را شاه بودی پدر　　بسر برنهادی مرا تاج زر
اگر مادر شاه بانو بدی　　مرا سیم و زر تا بزانو بدی
چو اندر تبارش بزرگی نبود　　نیارست نام بزرگان شنود
کف شاه محمود والاتبار　　نه اندر نه آمد سه اندر چهار
درختی که تلخ‌است‌ویرا سرشت　　گرش برنشانی بباغ بهشت
ور ازجوی‌خلدش بهنگام آب　　ببیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد　　همان میوهٔ تلخ بار آورد
بعنبر فروشان اگر بگذری　　شود جامهٔ تو همه عنبری

وگر بگذری نزد انکشت‌گر — از او جز سیاهی نیابی دگر
رود حرمت خود نگهدارد او — دگر شاعرانرا نیازارد او
که شاعرچورنجد بگویدهجا — هجا تا قیامت بماند بجا

فردوسی از آنجا فرارکرده وعاقبت برستمدار رفت، باسپهبد جرجانی‌که ازطرف‌منوچهر قابوس حکومت‌آن نواحی داشته پناهنده شد . سلطان محمود بعد از اطّلاع ، نامه‌ای باسپهبد نوشت‌که اگر فردوسی‌را بدربار ما نفرستی‌آن‌قدر فیل بیارم‌که‌کشور ترا بی‌تیر و سنان پایمال‌گردانند چون نامه باسپهبد رسید این‌آیهٔ شریفه را درحاشیهٔ‌آن نوشته و بسلطانش فرستاد : اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحابِ‌الفیلِ سلطان بعداز مطالعهٔ‌آن، از آن عزیمت خود منصرف‌گردید و یا بنوشتهٔ بعضی دیگر فردوسی بعد ازآن هجویّه از خوف سلطان مختفی شده وبعداز مدتی بهرات رفت و ازآنجا عازم طبرستان‌شد وعاقبت ببغداد رفته و قصهٔ یوسف و زلیخا را هم بنام‌خلیفهٔ وقت نظم‌کرد وبالاخره بواسطهٔ پیری و دیرپائی قضیه بوطن خود مراجعت و بطور اختفا میزیسته تا درسال چهارصد ویازدهم هجری قمری مطابق یك هزار و بیستم میلادی ویا در چهارصد و شانزدهم هجرت وفات یافت . مدفنش درطوس معروف است و تألیفات بسیاری هم بعربی و پارسی بدو منسوب میباشد، امام‌غزالی باآن همه جلالت وتبحّر علمی‌که داشته میگفته‌است‌کاشکی ممکن بودی‌که تمامی تألیفات خود را با این دوبیت فردوسی مبادله‌کردمی :

پرستیدن دادگر پیشه کن — ز روز گذرکردن اندیشه کن
بترس از خدا و میازارکس — ره رستگاری همین‌است وبس

نیزگویند ابوالقاسم‌گرگانی از علمای طوس باقتضای عادت منحوس بعضی از متلبّسین بلباس اهل‌علم بجهت مدایح ملوك مجوس‌که ازقلم فردوسی برآمده دربارهٔ او سوء ظنّی داشته تا درعالم خواب در درجات عالی بهشتش دیده وکدامین عمل سبب‌آن مقام عالی بودن را استفسار نمودگفت همین یك بیت‌که درتوحیدگفته‌ام :

جهان را بلندی و پستی توئی — ندانم چه‌ای هرچه‌هستی توئی

از نوادر اتفاقات ، روزی سلطان محمود نامهای بحکمران هند نوشته و در اندیشه بود که اگر جواب آن مخالف مرام آید چه بایدکرد و راه چاره را از بعضی از وزرا استفسار نمودآن وزیر هم در دم این شعر فردوسی را فرو خواند :

اگر جز بکام من آید جواب ‌‌ ‌‌ ‌‌ من وگرز و میدان افراسیاب

پس سلطان بجفای خود اقرارآورده و بسیار متأثر ومتألم گردید وبالخصوص تذکردادن پیری وناتوانی ومتواری شدن فردوسی بمراتب تألم قلبی سلطانی افزوده وسلسلهجنبان محبت وی گردیده وفرمان دادکهآن دنانیر مقرّری اوّلی را بار شترکنند وبخانهٔفردوسی برند .آن بار از دروازهٔ طوس وارد شد و درهمان حال جنازهٔ فردوسی را از دروازهٔ رزان طوس خارج کرده و بقبرستان میبردهاند:

نوشداروکه پس از مرگ بسهراب دهند ‌‌ ‌‌ ‌‌ عقل داندکه بدان زنده نگردد سهراب

علی الجملة شرح حال فردوسی درکتب تراجم بانواع مختلف مرقوم حتی نام و نسب او نیز درآنها مابین حسن بن اسحق بن شرفشاه و حسن بن محمد بن شرفشاه و حسین بن اسحق بن شرفشاه و احمد بن اسحق بن شرفشاه مردّد ویا موافق ترجمهٔ عربی چاپ مصر کتاب شاهنامه، منصور بن علی یا فخرالدین بن احمد بن فرخ است واین مختصر گنجایش تحقیق مراتب را نداشته و موکول بکتب تراجم مبسوطه میدارد .

(ص۳۸۲ ج۱مع و۳۸۴ض و۱۹۲ ج۵فعه و۳۳۸۶ ج۵س و۲۳۶لس وغیره)

فردوسی طویل از شعرای قرن دهم هجری عثمانی عهد سلطان بایزیدخان ثانی هشتمین سلطان عثمانی(۸۸۶_۹۱۸ه ق) میباشدکه علاوه بر قریحهٔ شعری درتواریخ و سیر نیز دستی توانا داشت ، او نیز مانند فردوسی طوسی شاهنامهای محتوی برسیصد تمام یا سیصد و هشتاد مجلّدکه شمارهٔ ابیاتش بالغ بیك ملیون وششصد وپنجاه هزار بیت بوده بنام سلطان معظّم نظم و اتحاف دربارهمایونی نمود پس حسب الامر سلطانی انتخابش کرده و بهشتاد مجلّد تنزیلش دادند. فردوسی از این معنی افسردهخاطر گردیده و بتقلید فردوسی طوسی هجویّهای درحق سلطان مذکورگفت پس تاب اقامت

نیاورده و بخراسان فرار کرده و هم‌آنجا درگذشت . نام و سال وفات و شعر و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد .
(ص۱۵۸ ج۴فع و۳۳۸۸ ج۵س)

فرزدق **همام بن غالب بن صعصعة بن ناجیة** - بن‌عقال‌بن محمد بن‌سفیان بن مجاشع بن دارم بن عوف بن حنظلة بن مالك بن یزید بن مناة بن تمیم دارمی تمیمی ، **ابوالاخطل** و **ابوفراس** الکنیة ، **فرزدق** اللّقب والشّهرة ، از اعاظم شعرای شیعی عرب وکبار تابعین واهل‌ادب وگاهی بجهت‌تشبیه بحسان‌بن ثابت سالف‌الترجمة به **حسان ثانی** هم ملقّب و پدرش غالب از اشراف قوم بوده و هرکسی‌که بقبر او پناه بردی در امان بودی . جدّش صعصعة نیز از اصحاب حضرت رسالت (ص) و اشراف بنی‌تمیم بوده و زمان جاهلیّت را نیز دیده و درآن زمان سیصد و شصت دختر راکه برسم‌منحوس‌خودشان زنده درگورمیکردند احیاکرده‌است چنانچه‌برای‌هردختری یك شتر نرینه و دوشتر ماده فدیه می‌داد وآزادش میکرد و خود فرزدق دربعضی اشعار خود بهمین معنی اشاره‌کرده است :

الم تر انا بنی دارم ‌ ‌ زرارة منا ابو معبد
وجدی الذی منع‌الوائدات ‌ ‌ واحیی الوئید فلم توأد
السنا الذین تمیم بهم ‌ ‌ تسامی و تفخر فی‌المشهد

فرزدق از مبرّزین شعرای عرب وازاصحاب حضرت سجّاد ع بوده وشرف حضورحضرت امیرالمؤمنین ع و دیگر اصحاب‌کرام را درك‌کرده است ، پدرش درایّام‌کودکی بحضور آن‌حضرتش برده و دارای قریحهٔ شعریّه بودن اورا بعرض رسانید پس‌آن‌حضرت امر بتعلیم قرآنش فرمود این‌بودکه بحفظ قرآن پرداخت ومادام‌که حفظش نکرده‌بوده شعر نمیگفته است . فرزدق با **جریر** و **اخطل** که ایشان نیز شاعری بودند بی‌بدل (شرح حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته) معاصر بود و پیوسته با جریر جدل و مهاجاتی داشت و این مشاعره ومشاجره بقوهٔ شعریّهٔ هردو افزوده و ازطرف همین‌معاصر رقیبش جریر ملقّب به **ابن‌القین** شدکه قین بزبان عرب بمعنی‌آهنگر بوده واین صنعت

درمیان ایشان عیب بزرگ ومورد تحقیر ایشان است. گویند که شعر فرزدق حاوی بسیاری از الفاظ عرب و اسالیب و قواعد آنها میباشد. یونس گوید اگر شعر فرزدق نبودی ثلث لغت عرب ازبین رفتی.

فرزدق به تعظیم وتکریم اهل بیت طهارت ع ومدّاحی خانوادهٔ رسالت ص معروف میباشد روزی هشام بن عبدالملك دهمین خلیفهٔ اموی (۱۰۵-۱۲۵ه‍ ق) بحج رفته بود و بعداز طواف، عزم تقبیل و استلام حجرالاسود را نمود لکن ازکثرت و ازدحام حجّاج دسترس او نشد ناچار در یك گوشه‌ای یا روی منبری نشسته و منتظر فرصت بود بناگاه حضرت سجّاد ع بعداز طواف ارادهٔ استلام حجر نمود، تمامی حجّاج با تمام تعظیم و احترام کناره کشیدند. هشام با تعجب تمام سؤال نمودکه این شخص باوقار و عظمت که بوده که مورد این همه اعزاز و اکرام گردید ویااینکه مردی شامی این سؤال را نموده و هشام تجاهل کرد و ازخوف توجه اهالی اظهار عدم معرفت نمود. فرزدق که حاضر بوده اظهار داشت که من اورا بهترمیشناسم آن مردشامی پرسید که کیست؟ فرزدق بالبداهة و ارتجالا این قصیدهٔ میمیه را انشا نمودکه درمؤلفات فریقین بااختلاف جزئی در ترتیب ابیات و شمارهٔ آنها ثبت شده است و موافق آنچه در دیوان المعصومین ع ازمنابع مختلفه نقل و ضبط کرده‌ایم ازچهل بیت متجاوز میباشد ودراینجا محض تیمّن وتبرّك یك چندی ازآنها را زینت‌بخش اوراق مینماید:

یا سائلی این حل الجود والکرم — عندی بیان اذا طلابه قدموا
هذا الذی احمد المختار والده — صلی علیه الهی ماجری القلم
هذا ابن خیر عبادالله کلهم — هذا التقی النقی الطاهر العلم
هذا علی رسول‌الله (ص) والده — امست بنور هداه تهتدی الامم
هذا الذی تعرف البطحاء و طأته — والبیت یعرفه والحل والحرم
هذا ابن سیدة النسوان فاطمة — و ابن الوصی الذی فی‌سیفه نقم
بدر له شاهد والشعب من احد — والخندقان ویوم الفتح قدعلموا
و خیبر و حنین یشهدان له — و فی‌قریظة یوم صیلم قیم
مواطن قد علت فی‌کل نائبة — علی الصحابة لم اکتم کما کتموا

هذا الذی عمه الطیار جعفر والـ ـــــــــــ مقتول حمزة لیث حبه قسم
اذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم
ینمی الی ذروةالعز اللتی قصرت عن نیلها عربالاسلام والعجم
یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
لو یعلمالرکن من قد جاء یلثمه لخر یلثم منه ما وطأ القدم
من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل منخیر خلقالله قیلهم
لایقبض العسر بسطاً من اکفهم سیان ذالك اناثروا وان عدموا
و لیس قولك من هذا بضائره العرب تعرف منانکرت والعجم
مشتقة من رسول الله نبعته طابت عناصره والخیم والشیم
هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا
ما قال لاقط الا فیتشهده لولا التشهد کانت لائه نعم
الله فضله قدماً و شرفه جری بذاك له فیلوحه القلم

بعضی اقوال راجع بهمین قصیدهرا در دیوانالمعصومین نگارش دادهایم و رجوعبدانجا نمایند . هشام از این قصیده درخشم شد و فرزدق را در عسفانکه موضعی است مابین مکّه و مدینه در دومنزلی مکّه محبوس داشت و همینکه حبس او مسموع حضرت سجّاد ع گردید دوازده درهم بدو انعام وعنایتفرموده وازقلتآن بواسطهٔ عدم مساعدت زمان اعتذار فرمودند ، فرزدق قبول نکرده و بعرض رسانیدکه خدمت من برای خدا است نه عطا ،آنحضرت همان صلهرا برگردانیده وقسمبحقخودش دادکهآن را بپذیرد و فرمودکه خدایتعالی بحسن نیّت تو دانا است . فرزدق در حبس بوده تا بعد از وفات هشام مستخلص شد ویا موافق مشهور ، در محبس ، هشام را هجو میگفته واین دوبیت را نیز بخود هشام فرستاد :

اتحبسنی بینالمدینة واللتی الیها قلوب الناس یهوی منیبها
تقلب رأساً لم یکن رأس سید و عیناً له حولاء باد عیوبها

هشام بعد از دیدن این دوشعر امر بخلاصش نمود وموافق قول دیگر پسازآنکه حبس فرزدق بطول انجامید وبامر هشام نامِاو از دفتر رسمی محو و حقوق مقرّریاوکه داشته قطع وباقتل تهدید میشد شکایت بحضرت سجّاد ع برد ودراثردعایآنحضرت مستخلص

و شرفیاب حضور مبارک گردید و موضوع محو اسم و قطع حقوق نیز مذاکره شد پس آن‌حضرت بعد از استفسار از مقدار حقوقش معادل حقوق چهل سالهٔ اورا یکجا بدو عطا کرد و فرمود اگر میدانستم که بزیادتر از این محتاج میباشی هرآینه عطا میکردم پس فرزدق چهل سال بعد از آن وفات یافت . این نیز مانند استخلاص فرزدق از حبس هشام ببرکت دعای حضرت سجّاد ع باآن‌همه سوء قصدی که در برابر کلمات خشونت‌آمیز او داشتند از کرامات آن ولی خدا است . از سلسلة الذهب عبدالرحمن جامی نقل است که همین قصیده را با نظم فارسی مذکور داشته و گفته که زنی از اهل کوفه فرزدق را درخواب دید واز جریانات عالم آخرتش استفسار نمود گفت خدا بسبب همین قصیده مرا بیامرزید پس جامی گفته که سزاوار است که خدایتعالی تمامی عالم را بسبب این قصیده بیامرزد . در تاریخ ابن‌خلّکان گوید بفرزدق کرامتی منسوب دارند که درآن امید بهشت است پس بنقل قضیهٔ مذکورهٔ هشام و حضرت سجّاد ع پرداخته است . علی‌الجملة ، وفات فرزدق بسال صد ودهم یا یازدهم هجرت در نودسالگی یادرحدود صدسالگی در بصره واقع گردید.

(ص ۳۳۳ ج۲کا و ۲۳۹۱ ج ۵س و ۵۲۰ت و ۲۹۷ ج ۱۹ جم و ۲۱۹لس و ۲۶۲ ج ۱ع و باب ه از ریاض‌العلما وکتب اخبار و رجال)

فرزدق یمنی بنوشتهٔ مجمع‌الفصحاء از اکابر فضلای شعرای عهدسلطان‌محمود غزنوی ویا از معاصرین خاقانی شیروانی بوده و ازشرح حال او چیزی بدست نیامد لکن چند شعر طرفهٔ اوکه بنقل مجمع‌الفصحاء در تذکرهٔ تقی‌اوحدی بدو نسبت داده تذکّر داده میشود :

نه هرکو آید از کوهی بود با دعوت موسی
نه هرکو زاید از زالی بود با سطوت دستان
نه هر بحری بود عمّان نه هرچاهی بود زمزم
نه هرجویی بود دجله نه هرآبی بود حیوان
محال است اینکه بی‌همّت شود کس میر بحر و بر
گزاف است اینکه بی‌طاعت شود کس فخر انس وجان

بدین خیر و بدین همّت بدین حکم وبدین حکمت
بدین قدر و بدین قدرت بدین فرّ و بدین فرمان
ندانم در همه دولت ز احرار فلك همّت
بجز صدر قضا قدرت وزیر خسرو کیهان
فلك رتبت ملك عصمت قضا قدرت قدر بسطت
قمر دولت زحل رفعت زمین میدان فلك ایوان
درش چرخیست بی‌فتنه رخش مهریست بی‌عقده
کفش ابریست بیطوفان دلش بحریست بی‌پایان

تاآخرکه همگی بیست وسه بیت است . (ص ۳۸۰ ج ۱ مع)

فرشته **محمدقاسم** - هندوشاه ، استرآبادی الاصل والولادة ، ازمشاهیر مورّخین قرن یازدهم هجری هندوستان میباشدکه پس‌ازآنکه درمولد وموطن اصلی خود استرآباد بتحصیل مراتب علمیّه موفّق‌آمد بمصاحبت‌پدرش بهندوستان رفت و درشهر احمدنگر داخل درخدمت مرتضی نظام شاه شده و بمناصب عالی رسید وکتاب تاریخ تمام راکه به **تاریخ فرشته** معروف است بنوشتهٔ بعضی بنام او تألیف داد وبعداز وفات‌او درسال نهصد و نود و ششم هجرت درحدود سی وهشت سالگی بحسب دعوت دلاورخان وزیرابراهیم‌عادل‌شاه‌ثانی به‌بیجاپور رفته ودوکتاب **گلشن ابراهیم** و **نورس‌نامه** را نیز بنام وی تألیف داد . این‌کتاب‌گلشن وتاریخ مذکور هردو بانگلیسی ترجمه و درهندوستان طبع شده و انتشار یافته‌اند. بفرمودهٔ ذریعة ،کتاب مذکور را بعد از سال نهصد و نود و هشتم هجرت بنام ابراهیم عادل شاه مذکور تألیف و درسال هزار و پانزدهم بپایانش رسانده و درسال ۱۲۹۰ه ق = **غرص**در بمبئی ودرسال۱۲۸۱ه ق = **غرفا** در مطبعهٔ نولکشور هند چاپ و بیك مقدمه ویك خاتمه و دوازده مقاله مشتمل و حاوی تواریخ هند و شرح حال ملوك وعلمای هندوستان وبسط مذاهب اهالی‌آن‌سامان و اوّل اسلام مسلمین ایشان میباشد . درمقالهٔ اوّل از شرح حال ناصرالدین سبکتکین

متوفی بسال ۳۸۷ه ق = شفز ابتداکرده و اوّل کتاب این است :

پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پایندگان

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۳۳۹۵ج۵س و۱۹۵۵ج۵فع و۲۷۲ج۳ذریعه)

فرسنهٔروی‌زمین ابوالوفاء - بعنوان خوارزمی ابوالوفاء نگارش یافته‌است.

فرصت سید میرزا محمدنصیر- حسینی شیرازی ، ملقّب بمیرزا آقا ، متخلّص بفرصت، معروف بمیرزا فرصت ابن‌میرزاجعفر، متخلّص ببهجت ابن‌میرزاکاظم ، ملقّب بشرفا ابن میرزا نصیر، از ادبا و شعرای اوائل‌قرن‌حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه شاعر ماهر وادیبی‌کامل بود وعلاوه برحساب وهیئت ومنطق و اسطرلاب و هندسه و نحو و اشتقاق و دیگر علوم ادبیّه درفنون نقاشی و صورت‌گری نیز دستی توانا داشته و دارای امتیاز تمام میباشد و از تألیفات او است :

۱- **آثار عجم** یا **شیرازنامه**که درتواریخ‌فارس وآثار عجیبهٔ‌آن بوده ودرسال‌هزار و سیصد وسیزدهم هجرت از تألیف‌آن فارغ ویک‌سال بعدازآن در بمبئی چاپ ودر اوّلش این شعر خود مؤلف است :

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را

۲- **اشکال‌المیزان** در منطق که تمامی مباحث تصور و تصدیق را با رسم جداول در اشکال اربعه حاوی است ۳- **بحورالحان** بزبان فارسی در انواع علم موسیقی که در ایران چاپ شده است ۴- **دریای‌کبیر** که بعلوم بسیاری مشتمل است ۵- **دیوان اشعار** که حاوی قصائد و غزلیات و ترجیعات و رباعیات‌بوده ودرایران‌چاپ‌شده‌است ۶- **شطرنجیه** ۷- **منشآت‌نثر** ۸- **هجرنامه** که مثنوی است . وفات فرصت درسال هزار و سیصد و سی و هشتم یا نهم هجری قمری واقع واز اشعار او است :

تو بدلبری و شوخی ببری دل پری را پری از تو دلبرآموخت طریق دلبری را
نگهی‌کنی و ازکف ببری ز عاشقان دل که تمام‌کرده چشمت‌بنگه فسونگری را
تو بحسن همچولیلی چوبشهر شهره‌گشتی همه‌خوانده‌اند مجنون‌من‌وقیس‌عامری را
بهوای مهر روی تو چو ذرّه‌ایست فرصت تو از او دریغ داری زچه ذرّه‌پروری را

این سبزه ، خط سبز نگاری بوده است — سنبـل شکـن طـرّهٔ یـاری بـوده است
آن لالـه‌کـه بـرطرف چمـن می‌بینـی — خـونین دل تنگ داغداری بـوده است
نرگس بچمـن چشم نگاری بـوده است — سنبـل سر زلف تـابـداری بـوده است
وان گـل‌که شکفتـه بـرسر شاخ بباغ — رخسارهٔ یـار گـل عـذاری بـوده است

شرح حال میرزا نصیر جدّ عـالی فرصت بعنوان **نصیرالدین اصفهانی** خواهدآمد . امّا **میرزاجعفر** متخلّص به **بهجت** پـدر فرصت مقیم اصفهـان بوده و بعـد از وفـات پـدرش **میرزاکاظم شرفا** (که درسال ۱۲۳۵ه ق = **غرله** در حیدرآباد هند وقوع‌یافته) ازاصفهان بشیراز رفته و دختر رجبعلی‌خان متخلّص بتسلّی را ازدواج‌کرد وفرصت از وی بوجود آمد و بسال هزار و دویست ونود و ششم هجری قمری درشصت وپنج سالگی وفات‌یافت ودر دارالسلام شیراز مدفون شد و فرصت درتأثّر ازفراق پدر درتاریخ وفاتش گوید:

بهجت ای‌باب‌گرامی ای‌که‌نیست — بی‌تو بهجت از برای خاصّ وعام
دربهشت آسوده‌ای چون بوده‌ای — مـادح پیغمبـر و آل کـرام
جعفر صـادق تـرا بـادا شفیع — ای بمـذهب صادق و جعفر بنام
فرصت خـونین جگر فرزنـد تو — کاز فراقت در جهـان نادیده کام
خواست تـاریخ وفاتت عقل‌گفت — **بهجتی زویافته‌دارالسلام**= ۱۲۹۶

واز اشعار بهجت بدست نیامد. (ص۱۰۵و۳۲۰عم و۸ج۱۲و۱۲ج۳ذریعه)

فرضی **حاسب**- محمد بن‌علی درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد.

فرغانی[1]

فرغانی **احمد بن قصیر**- از مشاهیر ریاضیّین و علمای هیئت عهدمأمونی است‌که بامر وی درهیئت علمیّه داخل و رصدخانه‌ای در بغداد

۱- **فرغانی**- بفتح‌اول منسوب است به فرغانه وآن بنوشتهٔ مراصدشهری وناحیه‌ایست وسیع در ماوراءالنهر در پنجاه فرسخی سمرقند وخجند هم از ولایات‌آن است وبعدازاین گوید وگویندکه فرغانه دیهی از فارس . نگارنده گوید شاید دربعضی موارد منسوب بفرغان باشدکه از بلاد یمن است .

تجنيس وشمسی دایر بر اصول ومبانی علم هیئت تألیف دادکه درسال هزار وهشتادم هجرت بلاتینی ترجمه شده است و دراسطرلاب و ساعات ایّام نیز آثار بسیاری داشته است. هیئت منجمهٔ مذکور بسال دویست و هفدهم هجرت درصحرای سنجار بااعمال اسطرلابی دو درجهای دایرهٔ نصف‌النهاررا مساحت کرده وبدان وسیله حرکت ومقدارجسامت زمین را معیّن نمودندکه محیط آن موافق آنچه درکتب متأخّرین نیز تصریح شده هشت هزار فرسخ است. احمد درسال دویست و بیست و ششم هجری قمری مطابق هشتصد وچهلم میلادی درگذشت. (ص۱۹۶ج۵فع وغیره)

فرغانی — **احمد بن محمد**
فرغانی — علی بن ابی‌بکر
فرغانی — علی بن عثمان
فرغانی — **محمد بن احمد**
فرغانی — محمد بن کثیر

اوّلی و پنجمی در باب کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد وسه‌دیگر نیز بعنوان **برهان‌الدین** و **اوشی** و**سعیدالدین** نگارش یافته‌اند.

فرقتی **ابوتراب بیگ** - ازاکابر شعرای ایرانی میباشدکه دراصل انجدانی بوده ودرکاشان نشوونما یافته ودیوان مرتّبی هم داشته وازاواست:

سیاه بختی از این بیشتر نمیباشد   که مجلس دگران روشن ازچراغ من است

درسال هزار و بیست وششم هجرت درگذشت. (ص ۳۳۹۵ ج۵س)

فروغ‌الدین یا **فروغ فرخی** } بعنوان **بهجت** نگارش داده‌ایم.

فروغی **میرزاعباس بن موسی** - بسطامی، از شعرای نامی ایرانی قرن سیزدهم هجرت میباشدکه نخست **مسکین** تخلّص داشته واخیراً بجهت انتساب بامیرزاده فروغ‌الدولة به **فروغی** تخلّص میکرد. ملخّص آنچه در ظهر دیوانش درشرح حال او نگارش یافته این استکه درآغاز دولت فتحعلی شاه قاجار از موطن خود بسطام بتهران رفته و همّت بنظم شعر برگماشت و باآن‌همه بی‌سوادی‌که داشته در نهایت فصاحت بود، چون تکمیل شعر بی‌خط وکتابت صورت امکانی نداشت برای یاد گرفتن اصول خط چندان رنج بردکه سین را از شین وحاءمیم را از یاسین باز دانست و

نوشتن حروف هجا را آشنا گردید و پیوسته باین بیت حکیم سنائی تمثل می‌کرده‌است:

اگر بودی کمال اندر نویسائی و خوانائی　　　چرا آن قبلهٔ کل، نانویسا بود و ناخوانا

درخدمت امیرزادهٔ مذکور تربیت یافت تا رفته رفته حلاوت اشعارش مشهور شد و در این‌حال قدم بجادهٔ عرفان گذاشت ومانند منصور، **اناالحق** بزبان میآورد پس مردم دربارهٔ او مختلف شدند، بعضی مرید شیطانش گفته و جمعی مست بادهٔ محبتش خواندند، او نیز نه از شنعت ایشان نفرتی داشت ونه از ارادت آنان مسرتی بخود راه میداد. درعهد فتحعلی‌شاه ومحمد شاه و ناصرالدین شاه با غزل‌سرائی میگذرانید تاآنکه روزی‌سخن از خودستائی و دعوی خدائی او بعرض ناصرالدین شاه رسید وامر همایونی باحضارش صادرگردید او نیز بعدازآستان‌بوسی شدیداً انکارکرد وگفت من هفتادسال دویدم تاحال بسایهٔ خدا رسیدم من‌کجا و این هذیان‌کجا . دراثرآن لطیفه مورد انعام و تحسین و صله وآفرین شاهنشاهی شد و همواره ستایش‌آن شاه جم‌جاه را مینگاشته تا درسال‌هزار و دویست و هفتاد و چهارم هجری قمری درگذشت وازاشعار او است:

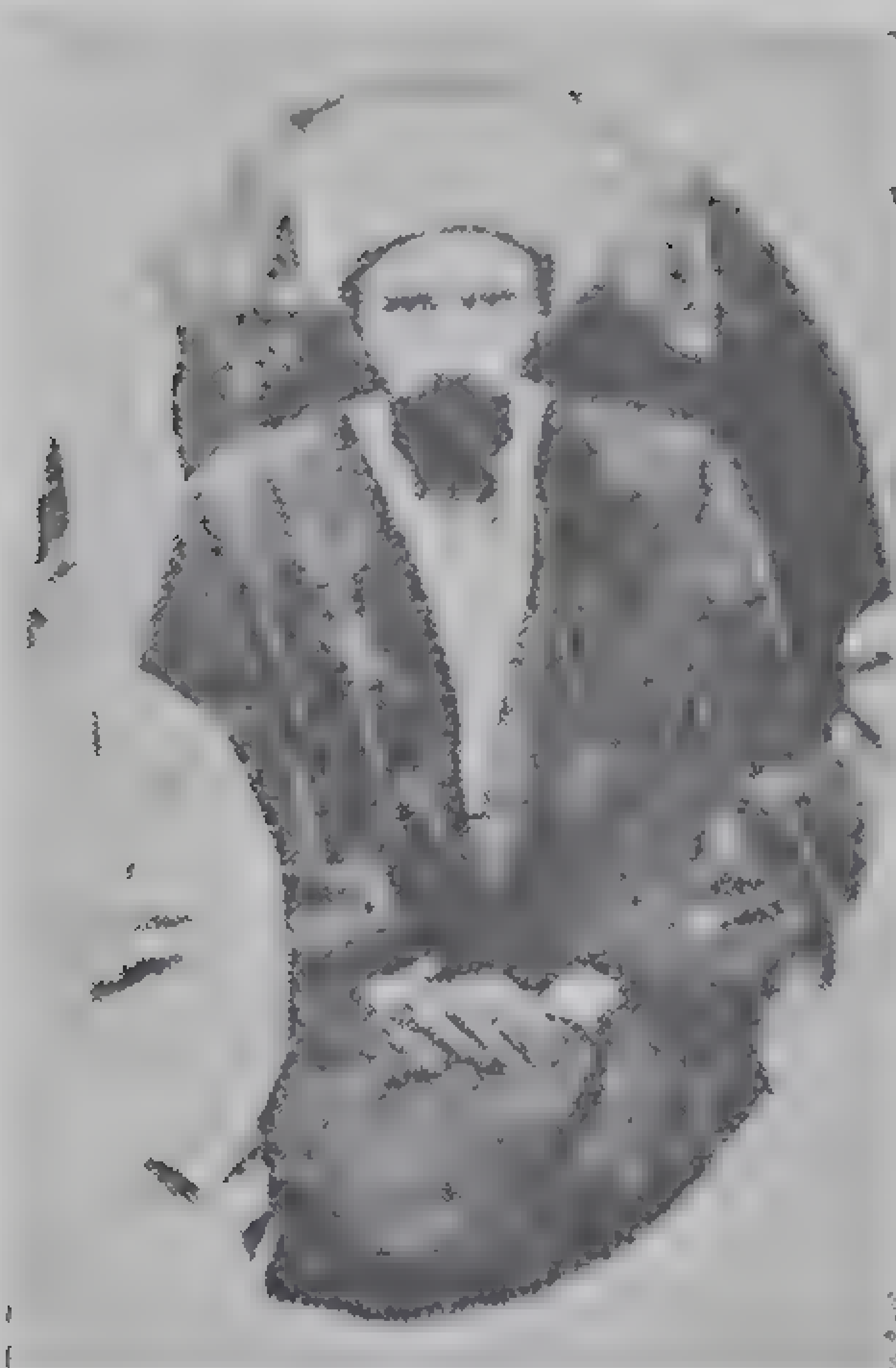
دادیم بیک جلوهٔ رویت دل و دین را　　　تسلیم توکردیم همان را و همین را

می‌دید اگر لعل ترا چشم سلیمان　　　میداد در اوّل نظر، ازدست نگین را

گر ساکن آن‌کوی شود جان فروغی　　　بیرون‌کند ازسر، هوس خلد برین را

دیوان غزلیّات او درآخر دیوان قاآنی درتهران چاپ سنگی شده است .

فرهنگ　**میرزاابوالقاسم-** شیرازی، چهارمین‌پسر وصال شیرازی‌آتی‌الترجمة بنوشتهٔ آثار عجم از شعرای نامی شیرازکه فاضل کامل بلندپایه بود، درفضائل صوری ومعنوی قدری رفیع داشت، خط نسخ وشکسته را خوب‌می‌نوشته است . درکتاب‌گلشن وصال تألیف روحانی شیرازی پسر یزدانی ابن وصال شیرازی‌فوق گوید : فرهنگ شاعری‌بوده تواناکه درآغاز جوانی ادبیّات و ریاضیّات را تکمیل و و رمل وجفر را نیزآموخت، بتشویق‌قاآنی زبان فرانسه را تحصیل ودرهفت خط پیروی پدر و برادر خود داوری را نموده و همّت برکسب‌آنهاگماشت جز خط نستعلیق‌که‌آن‌را



عکس فرهنگ شیرازی -۱۷

بدرجه‌ای که انتظارداشت نتوانست برساند وسایر حض[illegible] را [illegible]ار نیکو می‌نوشت خصوصا خط ثلث که نظیر یاقوت مستعصمی بوده وچند قرآن بنقشهٔ [illegible] [illegible]ر خط تمام مینمود نوشته و از تألیفات و آثار قلمی او است :

۱- **دیوان شعر** که درحدود ده هزار بیت عربی و فارسی است ۲- **رسالهٔ طب‌البله** در مطایبات که **سکنجبیه** نیز گویند و چند مرتبه چاپ شده است ۳- **شرح حدائق‌السحر** رشید وطواط بطرز چهار مقالهٔ عروضی ۴- **شرح و ترجمهٔ کتاب بارع** در علم نجوم ۵- **فرهنگ فرهنگ** وازمزایای آن است که هر لغت عربی که فارسی آن‌را بخواهند بآسانی دیده‌میشود و بالعکس واز اشعار او است که درمدح وستایش حضرت امیرالمؤمنین ع گوید:

هله شمع بزم صفوت در برج لافتائی — گل گلشن ولایت مه برج هل‌اتائی
که وسیلهٔ نجاتی و صحیفهٔ وجودی — و خلیفهٔ رسولی و لطیفهٔ خدائی
ز زلال عمر بخشت قدحی بتشنگان ده — نه رواست تشنه‌مردن چو تومیکنی سقائی
من اگرچه درنیابم بشمار بندگانت — بخداکه عار دارم ز شهی باین گدائی
نه ز موج بحر ترسم نه ز انقلاب دریا — بسفینه‌ای نشستم که در او تو ناخدائی
سگ پاسبان کویت چو برهنه‌پای دیدم — بهزار کفش زرّین ندهم برهنه پائی
ز سگان آستان تو گرفتم استخوانی — که غذای روح بخشم بملائک سمائی
مس کم بهای فرهنگ چگونه زر توان شد — بکند اگر عیار قدم تو کیمیائی

وفات فرهنگ بنوشتهٔ آثار عجم بسال هزار و سیصد و هشتم و یا بنوشتهٔ گلشن وصال نهم هجرت در شیراز واقع شد وبنا بردوّیمی جملهٔ : **فاز بقول المالك القديم - ان‌الابرار لفی نعیم = ۱۳۰۹** مادّهٔ تاریخ وفات او است وشرح حال دوپسرش آهنگ و اورنگ درمحل

خود از این کتاب اجمالاً نگارش یافته است و شاید در ضمن شرح حال وصال شیرازی نیز مذکور گردند.

فریدخراسان حسن یا حسین یا ابوالحسن ابن ابی القاسم زید بن حسین یا محمد بیهقی ویا خود نامش حسن و پدرش حسین ویا بنوشتهٔ ذریعة ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید بن محمد است. بهرحال از اکابر و متبحّرین علمای امامیّهٔ اواسط قرن‌ششم هجرت وعالمی‌است فاضل متکلّم متبحّرمعروف بفریدخراسان واز اجلّای مشایخ ابن‌شهراشوب (متوفّی بسال ۵۸۸ه‍ ق = ثفح) ونخستین کسی است که کتاب مستطاب نهج‌البلاغة را شرح کرده است چنانچه موافق نقل مستدرك‌الوسائل گویدکه احدی از فضلای سلف این‌کتاب را شرح نکرده وچند چیز مانع ازاین‌خدمت گردیده است چنانچه‌کسی‌که دراصول متبحّر بوده درعلم امثال ولغت قصور داشته وکامل درآنها نیز از اصول طبّ وحکمت و علوم اخلاق بیگانه بوده وکسی هم‌که درهمهٔ اینها بدرجهٔ کمال رسیده در تواریخ و وقایع ایّام‌عرب اطّلاعی نداشته وکسانی‌هم‌که در تمامی مراتب مذکوره‌متبحّر بوده‌اند در نسبت دادن مندرجات‌نهج‌البلاغة بحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع شبهه‌ناك‌بوده و اعتقادی بکلام‌آنحضرت‌بودن‌آنها نداشته وبرخی هم با استکمال مقدمات مذکوره درِ توفیق‌که ازکنوز مخفیّهٔ الهیّه‌است برویشان بستدشده وموفق باین‌خدمت مهم دینی نگردیده‌اند و بعد از این جمله‌گویدکه من در این خدمت و شرح این‌کتاب متقدّم بهمه‌کس میباشم. مقصود از نقل این جمله همانا استیناس اذهان اهل علم بیك هزارم عظمت این‌کتاب مستطاب و تذکّر مقامات علمی و فضلی وکمالی شارح‌آن‌میباشد که بالاجمال حاوی فروع و اصول وجامع معقول ومنقول بوده ودرادبیّات و ریاضیّات و علم امثال و لغت و طبّ و اخلاق و حکمت و تواریخ و سیر باخبر و متبصّر ومتبحّر بوده و مؤسّس سنّت حسنهٔ شرح مذکور میباشد. **جزاه‌الله‌عن‌الاسلام وعن‌امیرالمؤمنین‌ع آلاف جزاء** و از تألیفات او است:

۱- **اسامی الادویة و خواصها و منافعها** که بعنوان **تفاسیرالعقاقیر** معروف است

۲- الافادة السدیدة ۳- تاریخ بیهقی ۴- تفاسیر العقاقیر که بنام امام مظفر نوشته شد ۵- جواب یوسف العراقی الیهودی ۶- حاشیهٔ فصول بقراط ۷- شرح نهج البلاغة که معارج نام دارد ۸- مشارب التجارب. وی بسال پانصد وشصت و پنجم هجرت در شصت وشش سالگی وفات یافت.

(ص ۲۱۲ هب و ۲۹۲ مس ومتفرقات ذریعه)

فریدالدین علی بن حیدربن علی - طوسی، مکنّی به **ابوالحسن**، درعرفان و حکمت ماهر و دراعمال رصدی خبیر بود. در سال ششصد و پنجاه و هفتم هجرت که سال تأسیس رصد مراغه است بمراغه آمد و بعضی از کارهای مهم رصدی از طرف خواجه نصیر طوسی بدو محول شد، بعداز وفات خواجه ببغداد رفته و اخیرا باصفهان آمد و روز عید فطر سال ششصد و نود ونهم هجرت درگذشت. او غیراز علی بن عبدالکریم بکوئی میباشدکه او نیز کنیهٔ **ابوالحسن** و لقب **فریدالدین** داشته و از مبرّزین ریاضیّین قرن ششم و مؤلف زیج علائی است که در سال پانصد و چهل و یکم هجرت تألیفش داده و زمان وفاتش معلوم نیست. (اطلاعات متفرقه)

فریدالدین علی بن عبدالکریم - رجوع بفریدالدین علی بن حیدر شود.

فریدالدین محمد بن ابراهیم - بعنوان **عطار** نگارش دادیم.

فریدالعصر محمود بن جریر - اصفهانی، مکنّی بابومضر، ملقّب به **فریدالعصر**، درنحو و طب ولغت فرید عصر و وحید زمان خود بلکه درتمامی انواع کمالات بی بدل و ضرب المثل و مدتی درخوارزم مرجع استفادهٔ اکابر و زمخشری سالف الترجمة و جمعی دیگر از اکابر وقت ازتلامذهٔ وی بوده وازعلوم ومعارف ومکارم اخلاق وی استفاده نموده و حظّی وافر برده‌اند. سبب ترویج مذهب معتزله درخوارزم نیز همین صاحب ترجمه بوده و دراثر جلالت وعظمتی که داشته مردمان آن نواحی بدان مذهب گرایيدند ودرسال پانصدوهفتم هجرت درمرو درگذشته و زمخشری مرثیّه‌اش گفت.

(ص ۱۲۳ ج ۱۹ جم)

فریدوجدی محمدفرید وجدی ابن مصطفی وجدی ابن علی رشاد - از افاضل عصر حاضر ما بوده و تألیفات وی شاهد صادق و بهترین معرّف

مراتب علمیّه‌اش میباشد :

۱- **الاسلام فی عصر العلم** ۲- **تطبیق الدیانة الاسلامیة علی نوامیس المدنیة** ۳- **الحدیقة الفکریة فی اثبات وجود الله بالبراهین الطبیعیة** ۴- **دائرة معارف القرن الرابع عشر للهجرة** و همهٔ اینها در قاهره چاپ شده‌اند ۵- **صفوة العرفان** در تفسیر ۶- **الفلسفة الحقة فی بدائع الاکوان** ۷- **کنز العلوم واللغة** وآن نیز دائرة المعارفی است که بفصیح لغت عربیّه و خلاصهٔ تمامی علوم نقلیّه و عقلیّه و شرح حال مختصری از بعض مشاهیر و مانند اینها محتوی وغیر اینها و همهٔ اینها درقاهره چاپ شده‌اند . ولادتش درسال هزار و هشتصد و هفتاد و پنج میلادی بوده است . (اطلاعات متفرقه)

فریعی دراصطلاح رجالی لقب سعیر بن عداء و موکول بدان علم است.

فزاری[1]

فزاری **ابراهیم بن حبیب بن سلیمان بن سمرة بن جندب- شیعیّ** المذهب ، **فزاری** القبیلة ، **کوفیّ** البلدة ، **ابواسحق** الکنیة، ازمشاهیر حکما و ریاضیّین اسلامی قرن دویم هجری ومنجّم مخصوص منصور دوانیقی (۱۳۶-۱۵۸ه ق) واز اولاد سمرة بن جندب صحابی و درآن اوان درعلوم ریاضیّه مشهور و نخستین کسی است از مسلمانان که در دورهٔ اسلامی اسطرلاب ساخته وخطوط معهوده برآن وضع نموده و بدان عمل میکرده است و ازآثار قلمی علمی او است :

۱- **اسطرلاب مسطح** ۲- **تسطیح الکرة** ۳- **القصیدة فی علم النجوم** ۴- **کتاب العمل باسطرلاب المسطح** ۵- **مقیاس الزوال** یا **المقیاس للزوال** و درسال یکصد و هشتاد وهشتم هجرت درگذشت .

۱- **فزاری** - بفتح اول لقب رجالی ابان بن ابی‌عمران ، ابراهیم بن حکم بن ظهیر ، احمد بن داود ، اسحق و جعفر بن مالک ، جعفر بن محمد بن مالک، حسین بن محمد وجمعی دیگر و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف و نسبت‌آن بفرمودهٔ تنقیح المقال بفزارة بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان است که پدر قبیله‌ایست از شعب قبیلهٔ بنی‌غطفان و بنی‌شمخ و بنی‌عراب و بنی‌الشعراء نیز از بطون همین قبیله هستند .

مخفی نماند که **محمد** پسر همین ابراهیم، مکنّی بابوعبدالله ، نیز ادیبی است فاضل منجّم از تلامذهٔ اصمعی و مازنی که درسال یکصد و پنجاه و ششم هجرت ازطرف منصور دوانیقی بتألیف کتابی در نجوم مأمور شد واو نیز کتابی دراین موضوع تألیف و به **سند هنداش** موسوم داشت که تا زمان مأمون عباسی معمول به بوده و محمد بن موسی خوارزمی هم همین کتاب سند هند را در زیج مشهور خود که معمول به بلاد اسلام بوده ملخّص کرده است و سال وفات محمد بدست نیامد .

(کف وص ۱۱۲هب و ۳۰ ج۲مه و ۴۲خع و ۱۷۵ ج۴ ذریعة وغیره)

فزاری **اسمعیل بن موسی** - بعنوان **سدی** نگارش یافته است .

فزاری **علی بن غراب** - کوفی فزاری یا محاربی ، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابویحیی** از محدّثین قرن دویم هجرت میباشدکه حال او بین علمای رجال محل خلاف و جدال است. بعضی از ایشان بساقط ومدلس ومتروك الحدیث موصوفش داشته وبعضی دیگر بصدوق وموثّق بودن وتشیّع او بلکه افراط او درتشیّع تصریح کرده وبقول بعضی عیبی غیراز تشیّع نداشته است. درتاریخ بغداد هم گوید گمان دارم که طعن وی بجهت تشیّع بوده باشد والاّ در روایات خود صادق است ودرسال یکصد و هشتاد و چهارم هجرت درگذشت . (ص۲۵ ج۲نی و۴۵ ج۱۲ تاریخ بغداد)

فزاری **محمد بن ابراهیم** - درضمن شرح حال فزاری ابراهیم مذکور شد.

فزونی **ملافزونی استرآبادی** - موافق آنچه درحرف (ب) ازذریعه ازباب القاب ریاض العلما نقل کرده از علمای عهد صفویّه بوده وکتاب **اللجین الطبریة** درتواریخ و مناسبات آنها از او و مشتمل برفوائد جلیلهٔ تاریخیّه میباشد ودرهمین موضع از ذریعه گوید که **بحیره** (باصیغهٔ مصغّر) فارسی است درحکایات تاریخیّه و احوال طبقات وزرا و غرائب حیوانات و جبال و عیون و انهار و ابنیه وغیر اینها تألیف ملافزونی استرآبادی معاصر صفویّه و درتهران چاپ شده است . نیزدرحرف (ت) از ذریعه گوید که تاریخ بحیره فارسی است ودرایران چاپ شده وتألیف میرزاعبدالکریم

بن عباسقلی قمی تفریشی است انتهی . از تلفیق این دوکلام ذریعه استکشاف میشودکه عبدالکریم بن عباسقلی نام همان ملافزونی مذکور است . اما اختلاف قمی وتفریشی و استرآبادی سهل و نظائرآن بسیار میباشدکه بالفرض یکی از بلاد مذکوره موطن‌اصلی و دیگری محل ولادت و سیّمی محل اقامت است و هکذا بلکه تفریش ازتوابع قم‌بوده و هرتفریشی را قمی‌گفتن نیز درست باشد .

نگارنده‌گوید : مقدمه‌ای‌که در اوّل‌کتاب بحیره نوشته شده ظاهر است دراینکه عبدالکریم بن عباسقلی قمی تفریشی طابع وناشرکتاب بحیره بوده نه مؤلف‌آن وهم در عهد سلطان احمد شاه قاجار مؤسّس مدرسهٔ معارف اسلامیّه درتهران بوده است ولی مؤلف تاریخ بحیره چنانچه مذکور شد درعهد صفویّه بوده وازمطاوی‌کلمات خودش در بحیره برمیآیدکه در اوائل قرن یازدهم هجرت میزیسته است من‌جمله در صفحهٔ ۴۸۳ تاریخ مذکور چاپ تهران سال ۱۳۲۸ﻫ قمری (غشکح) درضمن‌عجائب‌کون مطلبی‌گفته که عین عبارتش این است : **الاعجوبة** آنچه محرّر این رساله را مشاهده افتادآن‌است در اقصای شرقی هند بتاریخ هزار و هفده از هجرت خیرالبشر در یکی از قصبات‌آن ملك موسوم بعثمان پورماری هرشبه از درختی فریاد میآورد وتا چهار نوبت این عبارت را میگفت‌که حقی حقی وتا صباح‌کار او این بود وقریب بشش ماه‌که فقیر درآن قصبه‌بود یك شب‌آن مار ترك این ذکر نکرد و خداگواه است‌که این‌کلمه را بفصاحتی اداکردی که هیچ تفاوت نبودی ازگفتن او تاگفتن‌آدمی فصیح انتهی . اینگونه نوادر و عجایب و غرایب درحدود همان‌تاریخ وپیش‌ازآن وبعدازآن درآن‌کتاب بسیاراست (والعهدةعلیه) باری بعداز این‌جمله‌که زمان تقریبی فزونی‌استرآبادی مؤلف‌بحیره و عبدالکریم‌نبودن اسم او معلوم گردید گوئیم درکتاب تذکرةالشعرای موسوم بنگارستان سخن تألیف نورالحسن‌خان از ادبای هندکه درسال هزار و دویست ونود و دویم هجرت تألیف وهم درآنسال در مطبعهٔ شاه جهانی بهوپال از بلاد هند چاپ شده گوید فزونی میرمحمود استرآبادی بفزونی‌کمال دراین فنّ (شاعری) صدر مدرسهٔ استادی بوده و از او است :

شادم برستگاری روز جزاکه هیچ   دوزخ بانتقام گناهم نمی‌رسد

در تذکرة الشعرای موسوم به **روز روشن** تألیف محمد مظفر حسین متخلّص بصبا ابن محمد یوسف علی از ادبای هند که درسال هزار و دویست و نود و ششم هجرت تألیف و بفاصلهٔ یک سال درمطبعهٔ مذکوره چپ شده نیز گوید فزونی استر آبادی نامش میرمحمود میان او و میان فزونی سبزواری که متحدالاسم والتخلّص والعمر والعصر بودند در شهر اصفهان اتّحاد مکانی و مودّت روحانی اتفاق افتاده واز او است :

زین آب و گلت نیافریداست ای حور   آورده درآفرینشت خالق نور
خاک ازمشک بهشت وآب ازکوثر   باد از دم عیسی آتش ازشعلهٔ طور

از ضعف بررخ تو نگاهم نمیرسد   وز دل بلب ز بیم تو آهم نمیرسد

شادم - الخ که فوقاً مذکور شد . در تذکرة الشعرای **صبح گلشن** نام تألیف مولوی محمد محیی الدین خان (ذوق) کاکوری که یک سال بعداز اتمام تألیف آن درسال هزار ودویست و نود وپنجم هجرت درمطبعهٔ فوق چاپ شده گوید فزونی استر آبادی میرمحمد خوش طبع و خوش رفتار و خوش گفتار بود ، در بعض علوم ممارست داشت ، در بازی شطرنج از شاطران گوی سبقت میر بود، خط شکسته درست مینگاشت، با پیرمحمد فزونی سبزواری معاصر بود ، مالیخولیا پیداکرده وبا فزونی جنون دراصفهان جادهٔ عدم پیمود. پس ظاهر کلام آنکه فزونی استر آبادی دوتن بوده ومیرمحمد فزونی غیرازمیرمحمود فزونی میباشد لکن بقرینهٔ معاصر بودن فزونی سبزواری درهردو تذکرهٔ روز روشن و صبح گلشن مصرح است علاوه بردو رباعی مذکورفوق که در روز روشن بمیرمحمود فزونی استر آبادی نسبت داده بود در صبح گلشن بمیرمحمد فزونی استر آبادی منسوب داشته اتحاد و یکی بودن آنها در نظر جلوه گر است منتهایش آنکه دریکی از این دوتذکره نام فزونی اشتباه و یکی از محمود ومحمد مشتبه بدیگری شده وظاهراً خط نسخهٔ مأخذی صبح گلشن جوری بوده که لفظ محمود درکتابت محمد خوانده میشده چنانچه نام فزونی سبزواری را نیز که در روز روشن میرمحمود بوده پیرمحمد نوشته است. بهرحال چنانچه مشاهده میشود در هیچ کدام ازاین سه تذکرهٔ **گلستان سخن** و **روز روشن** و **صبح گلشن** بزمان فزونی استر آبادی تصریحاً یا تلویحاً تعرضی نشده وتألیفی نیز بدو نسبت نداده اند اینک احتمال میرود که

فزونی استرآبادی مؤلف تاریخ بحیره غیر از اینها باشد که در این سه تذکره نگارش داده‌اند.

فزونی استرآبادی **میرمحمد** - چنانچه فوقاً اشاره شد ظاهراً همان فزونی استرآبادی میرمحمود است که در صبح گلشن بهروسیله‌ای که بوده نامش را میرمحمد نوشته است.

فزونی استرآبادی **میرمحمود** - رجوع به‌فوق نمایند.

فزونی استرآبادی **میرهاشم پسر ملاجلال** - نقاش و پاکیزه طبع و معتدل مزاج و خوش‌تلاش واز او است:

پروانه صفت دشمن بال و پر خویشم پیوسته طپان برسر خاکستر خویشم

زمان زندگانی او بدست نیامد. (تذکرهٔ صبح گلشن)

فزونی سبزواری **میرمحمد** - رجوع بذیل نمایند.

فزونی سبزواری بنوشتهٔ تذکرهٔ روز روشن نامش **میرمحمود** و بافزونی استرآبادی متحدالاسم والتخلّص والعصر والعمر بودند نوبتی بهندوستان آمد و ببلای ناگهانی ارتکاب جریمهٔ خون ناحق درشهر کرنال مبتلاگردیده و چارهٔ کار جز گریز باصفهان ندید و از او است:

بازآکه دیده‌ها بره انتظار تو امیدوار از مژه بیرون نشسته‌اند

درحیرتم که بردر و دیوار چون بهم بی‌اضطراب لیلی ومجنون نشسته‌اند

دیگر اسم و زمان زندگانی اورا اصلاً ننوشته است. از تذکرهٔ نشتر عشق نقل‌کرده‌که نام فزونی سبزواری میرمحمد بوده است باری درتذکرهٔ نگارستان سخن نیز بدون ذکر اسم و زمان وعمر وغیره همین‌قدر گوید: فزونی سبزواری سرآمدنخل‌بندان ریاض‌سخن با فزون‌گل‌کاری واز او است:

این‌خواری‌ازتومیکشم ای‌دل‌توخون‌شوی ورنه مرا بدوستی او چه کار بود

گرد سرت شوم بفزونی ستم مکن آخر چه شد اسیر تو شد بندهٔ خدا است

نگارنده‌گوید: بهتر از بعض عبارات پردازیها صرف‌اوقات درنوشتن اسم و زمان ودیگر مزایای حال ارباب‌کمال است.

فزونی سمنانی در تذکرهٔ صبح گلشن مذکور فوق بدون ذکر اسم و نسب و زمان ودیگر مزایای حالش گوید : فزونی از خطّهٔ سمنان ظهور گرفته و بفزونی نکته‌دانی شهرت پذیرفته و از او است :

ای دل منال چرخ بکام کسی نشد — فیروزهٔ سپهر بنام کسی نشد
گرد سرت شوم بفزونی ستم مکن — اظهار عشق کرد و غلام کسی نشد

هرشام وسحر سرشك طوفان زایم — بندد بسلاسل تموج پایم
هم چون نی نودمیده ایّام نهد — بندی هرروز تازه براعضایم

از تعمق در اشعار و بعضی از مزایای دیگر، اتحاد و یکی بودن بعضی از این اشخاص متخلّص بفزونی با بعضی دیگر مستبعد نبوده وقضاوت این موضوع (اگر لازم باشد) موکول بتتبّع خود علاقمندان است .

فساطیطی لقب رجالی زوید میباشد و موکول بدان علم شریف است.

فسوی[1]

فسوی **حسن بن احمد** - بعنوان **فارسی حسن بن احمد** نگارش دادیم .

فسوی **زید بن علی** - بعنوان **فارسی زید** مذکور شد.

فسوی میرزا کمال الدین محمد بن معین الدین بعنوان **میرزا کمالا** خواهد آمد.

فشارکی[2]

فشارکی **سید محمد بن امیر سیدقاسم** - طباطبائی فشارکی اصفهانی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری و از

۱ـ **فسوی**- با دوفتحه ، منسوب است بفسا وآن بنوشتهٔ مراصد بفتح اول شهری‌است قدیم و بزرگ از فارس درهشت فرسخی کازرون و چهار منزلی شیراز که دارای حصار وخندق و بانزهت‌ترین بلادآن نواحی بوده و اهالی‌آن بساگویند .

۲ـ **فشارکی** - بکسر اول وفتح رابع منسوب است بفشارك وآن موضعی‌است از توابع اصفهان.

تلامذهٔ حاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی الترجمة میباشد. درحال حیات استادمذکورش درسامره مرجع تدریس بود ، بعداز وفات او بنجف مهاجرت کرد و حوزهٔ درس نیز بدان ارض اقدس انتقال یافت ومرجع استفاده اکابروفت گردید. حاج میرزاحسین نایینی آتی الترجمة وحاج شیخ عبدالکریم حائری سالف الترجمة (بعنوان آیةالله) ونظائرایشان نیز ازتلامذهٔ وی بوده‌اند و درکلمات بعضی از اجلّه به **استادکبیر** هم موصوف میباشد . باوجود فراهم بودن وسائل مقتضیه بامور ریاست اعتنائی نکرد وفقط بتدریس وتکمیل نفس پرداخت. ازآثار قلمی او است :

۱- **اصالةالبرائة** ۲- **الاغسال** ۳- **الفروع‌المحمدية** درفقه وغیر اینها . وفات او درسیم ذیقعدهٔ سال‌هزار وسیصد وشانزدهم یا هیجدهم هجری‌قمری درنجف واقع گردید.

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فشارکی ملامحمدحسین بن محمدجعفر - ازاکابرعلمای امامیّهٔ اواسط قرن حاضر چهاردهم هجرت ، فقیه اصولی ادیب متکلّم رجالی، از شیخ زین‌العابدین‌مازندرانی وحاج میرزا حبیب‌الله رشتی و میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن بوده و ازمشایخ اجازهٔ روایتی آقای‌نجفی سید شهاب‌الدین مقیم قم میباشد واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ رسائل** ۲- **حاشیهٔ طهارت شیخ انصاری** . شب سه‌شنبه هشتم ذیقعدهٔ هزار وسیصد و پنجاه و سیّم هجرت دراصفهان وفات یافت .

(اطلاعات متفرقه)



عکس ملامحمدحسین فشارکی -۱۸

فصیحی علی بن ابی‌زید محمدبن علی‌استرآبادی، معروف باابن‌ابی‌زید ، ادیبی است فاضل نحوی‌شیعی‌امامی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به فصیحی‌که ازمشاهیر ادباء ونحویّین وشاگرد شیخ‌عبدالقادر جرجانی واستادحیص‌بیص سالف‌الترجمة و ملک‌النحاة حسن بن صافی آتی‌الترجمة بود . پس‌از مدتی ببغداد رفت و بعداز خطیب تبریزی یحیی سالف‌الترجمة بمدرّسی مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد منتصب شد و عاقبت بجهت تشیّع (که خودش نیز انکار نداشته ومیگفته است‌که من ازسر تاپا شیعه هستم) ازمقام مدرّسی معزول‌گردید و بجای‌او ابن‌الجوالیقی موهوب‌بن‌احمدآتی‌الترجمة تعیین شد پس وی عزلت‌گزیده و ازمردم‌کناره‌کشیده و تلامذهٔ او باز در خانه‌اش حاضر درس میشدند . فصیحی اشعاری در ردّ ابن‌سکرهٔ نحوی لغوی بغدادی‌که درحرمت متعه انشاکرده بوده‌گفته‌که در روضات‌الجنّات وهمچنین درتفسیرآیهٔ شریفهٔ: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ازتفسیر روض‌الجنان‌ابوالفتوح رازی‌منقول‌است. فصیحی روز چهارشنبه سیزدهم ذیحجهٔ سال پانصد و شانزدهم هجرت در بغداد وفات یافت و از آنروکه‌کتاب فصیح نام ثعلب نحوی را بسیار مطالعه‌کرده وتدریس‌مینموده بهمین‌عنوان فصیحی ملقّب و مشتهر گردیده است.

(ص۱۱۶لس و۴۸۵ت و۲۱۳هب و۳۷۴ ج۱کا و۴۱۲ ۳۴ ج۵س و۶۶ج۱۵جم وغیره)

فضل **نعمتی** - بعنوان **حروفی** نگارش یافته است .

فضلاء خمسه گاهی در اصطلاح فقها ، زراره ، بکیر، فضیل ، برید، محمد بن مسلم راگویندکه بعضی‌از ایشان دراین‌کتاب مذکور وبعضی دیگر موکول بکتب رجالیّه است .

فضولی **محمد بن سلیمان** - حلّی‌الولادة ، بغدادیّ‌المنشاء والاقامة ، فضولیّ‌الشهرة ، شاعری است حقائق ترجمان وآتشین بیان از اکابر شعرای قرن دهم هجری‌که اشعار مؤثّر و سوزناك بسیاری بیشتر با زبان ترکی بسیارفصیح وملیح انشاکرده وگاهی بزبان عربی وفارسی‌نیزشعر میگفته‌است. هنگامیکه

سلطان سلیمان خان قانونی دهمین سلطان‌عثمانی(۹۲۶-۹۷۴ه‌ق) عازم فتح عراقین بوده فضولی نیز اشعاری توسط ابراهیم پاشا صدراعظم تقدیم دربار همایونی‌کرد ومشمول عنایات سلطانی‌گردید وفرمانی‌دایر بر توظیف او از مال اوقاف شرف‌صدور یافت .



عکس شیخ محمد فضولی -۱۹

ازآثار قلمی او است :

۱- انیس القلب که قصیده‌ایست فارسی بقافیهٔ شین (نقطه‌دار) و حاوی یکصد و چهار بیت **۲- بنگ و باده** که مثنوی‌ترکی ودرمعارضهٔ این‌دودشمن خونریزعفت وانسانیت‌است **۳- حدیقة السعداء** که ترجمهٔ ترکی روضة‌الشهداء است و یا چنانچه ظاهر کلام کشف‌الظنون میباشدکتابی است مستقل ترکی‌که وقعهٔ‌کربلا را از روضة‌الشهدا وغیره جمع وبه ده باب و یك خاتمه مرتب نموده است **۴- دیوان شعر** که بدیوان فضولی معروف و ازترکی وفارسی مخلوط و حاوی غزلیات و قطعات و رباعیات و مخمسات و درحدود سه هزار و یکصد وپنجاه بیت بوده و درتبریز و تاشکند وغیره چاپ و دونسخهٔ خطی ازآن بشمارهٔ ۳۰۶ و ۳۰۸ و دونسخهٔ دیگر نیز بضمیمهٔ مثنوی بنگ و بادهٔ او بشمارهٔ ۳۰۵ و۳۰۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است **۵- ساقی‌نامه ۶- صحت و مرض** بپارسی **۷- لیلی و مجنون** که منظومهٔ ترکی است **۸- مطلع الاعتقاد** درکلام‌که بنوشتهٔ کشف‌الظنون موافق مذهب حکما و امامیّه است از این‌آثار او محبت خانوادهٔ رسالت ص ظاهر بلکه از بعض اشعار اوکه هریك یك از ائمهٔ اطهار ع را تا حضرت‌صاحب‌الامر عجل‌اللّٰه‌فرجه ستوده شیعهٔ اثنی‌عشری‌بودن وی استظهار میشود واز اشعار فارسی او است :

اگر عمرها مردم بدسرشت	بود همدم حوریان بهشت
درآن محفل‌پرصفا روز وشب	ز جبریل خواند فنون ادب

بدان اعتقادم سرانجام کار نگردد از او جز بدی آشکار
وگر سالها گوهر تابناك فتد خوار و بیقدر برروی خاك
بر آنم که کمتر نشیند غبار ز خاکش برآیینهٔ اعتبار
چو ازخاك خیزد همان گوهراست شهانرا برازندهٔ افسر است

آسودهٔ کربلا بهرحال که هست گر خاك شود نمیشود قدرش پست
برمیدارند و سبحه‌اش میسازند میگردانندش ازشرف دست بدست ـ کذا
ز بیم دشمنیم ای رقیب ایمن باش که مهراو بدلم جای کین کس نگذاشت

نیز از اشعار ترکی فضولی است :

یارب ره عشقونده بنی شیدا قیل احکام عبادتین بنا اجرا قیل
نظارهٔ صنعنده بنی بینا قیل اوصاف جمیلنده دیلیم گویا قیل

هر گورن عیب ایتدی آب دیدهٔ گریانیمی ایلدیم تحقیق گورمش کیمسه یوخ جانانیمی
هانسی بتدور بیلمرم ایمانیمی غارت ایدن سنده ایمان یوخ کدسن آلدون دییم ایمانیمی
ای فضولی جانه یتمشدیم گوگلدن شکر کیم باغلادیم بیر دلبره قورتاردیم اوندان جانیمی

وفات فضولی بسال نهصد و شصت و سیم یا هفتادم یا هفتاد و یکم یا ششم هجری قمری در حلّه واقع شد وبنا براوّل ، جملهٔ ترکی **گچدی فضولی** = ۹۶۳ مادّهٔ تاریخ او است (یعنی فضولی درگذشت) . (کف وذریعه و۲۰۵ ج ۵ فع و ۲۴۱۶ ج ۵ س)

فطحیه در مطاوی کلمات رجال و تراجم مذکور و دانستن آن محل توجه ارباب رجوع میباشد. بادوفتحه ، فرقه‌ایست ازشیعه که بامامت شش امام تا امام جعفرصادق ع معتقد بوده و بعد ازآنحضرت ، فرزندش عبدالله افطح را امام دانند زیراکه اکبر اولاد آنحضرت بوده‌است وظاهراینجمله که موافق مجمع البحرین و بعضی دیگر نوشته شدآنکه ایشان هفت بوده وعبدالله افطح را امام قائم منتظردانند، لکن در مقیاس الهدایة گویدکه ایشان سیزده امامی بوده و علاوه بردوازده امام عبدالله افطح را نیز امام دانسته و اورا امام هفتم یا موافق قول شهید امام هشتمین دانند و از

مسالك و منتهی نیز بهمین روش نقل شده و بهرحال ایشان را فطحیّه گفتن بجهت انتساب بعبدالله افطح بوده وآن کسی راگویندکه سرش یا پایهایش پهناور باشد وهریك ازافراد این فرقه را **فطحی** نامند . باری لفظ **فطحیه** در اصطلاح ملامحسن فیض در وافی، چهار تن ازآن فرقه است که در اسانید روایات تهذیب وکافی واقع وعبارت از احمد بن‌حسن عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقة عن عمّار بن موسی است چنـانچه در وافی در موقع نقل روایتی که این چهـار تن در سندآن واقع شده باشد بعوض تعـداد اسامیشان بعبارت فطحیّه اکتفا مینماید.

فغانی بعنوان **بابافغانی** نگارش یافته است.

فقها بضمّ اوّل وفتح ثانی جمع فقیه میباشد ودراصطلاح رجالی موافق نوشتـهٔ کشی بعضی از اصحاب ائمّهٔ اطهـار علیهم‌السلام است که بعنوان **اصحاب‌اجماع** نگارش دادیم .

فقهاء سبعه که درمطاوی کلمات بعضی ازکتب رجال و تراجم مذکور میباشد اصطلاح عـامّه هفت تن از تابعین است که در مدینه علم فقه و احکام دینیّه و احادیث نبویّه را از اصحاب حضرت رسالت ص فراگرفته و مسلمین را تعلیم مینمودند . ایشان محور فقه عامّه‌بودند و احکام فقهیـّه از همین هفت تن دراقطار عالم انتشار یافت و همه‌شان دریك‌عصر درمدینه جمع وامر فتوی بعد ازصحابه بدیشان مختص بود و دیگران حق فتـوی دادن نداشته‌اند و این عنوان **فقهاء سبعه** بهمین جهت بدیشان اختصاص یافته است مثل ائمّهٔ اربعه ، زهـّاد ثمانیه ، عشرهٔ مبشّره ، قضاة ستة ، قراء سبعه یا عشره‌کـه هریکی در محل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته است والاّ در همان عصر فقهای سبعه ، بسیاری ازعلمای تابعین وجود داشته‌اند و اسامی فقهای سبعه دراین دوبیت‌که بتصحیح فوائدالبهیـّة از ابن‌الابیض آتی‌الترجمةاست جمع میباشند:

الا کل من لایقتـدی بأئمـة **فقسمته ضیزی عن‌الحق خارجة**
فخذهم عبیدالله عروة قـاسم **سعید سلیمان ابوبکر خارجة**

از بعض تواریخ عمّه نقل است که از خواص این اسامی هفت گانه آنکه اگر مجموع آنها را نوشته و برسر نه بندی صداع ودردسر را زایل گرداند ودرحبوبات هم ازصدمهٔ کرمش محفوظ دارد.

(ص ۹۸ ج۱کا و ۲۰۳ فوائدالبهیة و ۲۶۹ت و ۶۹۰ ج۱مه)

دراینجا بشرح حال اجمالی هریك از فقهای سبعه میپردازیم

الف - ابوبکر بن عبدالرحمن- بن حارث بن هشام بن مغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم قرشی مخزومی ، ملقّب به **راهب قریش**، ازسادات تابعین ونامش نیزابوبکر میباشدکه درسال نود وچهارم هجرت (که بجهت‌فوت جماعتی ازفقها بسنةالفقها معروف است) وفات یافت و سالم بن عبدالله بن عمر خلف وی گردید وحارث مذکور فوق‌برادر ابوجهل و ازجملهٔ صحابه بوده است . بعضی خود سالم مذکور و برخی ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف را بعوض ابوبکر از فقهای سبعه دانند لکن از فقهای سبعه بودن شش تن دیگر مذکور ذیل مسلّم‌کل بوده و محل تردید نمیباشد .

(ص ۲۰۳ فوائدالبهیة و ۲۶۹ت و ۱۸۵ ج ۱کا)

ب - خارجة‌بن‌زیدبن‌ثابت- انصاری، مکنّی به **ابوزید** ، تابعی‌جلیل‌القدر که‌زمان عثمان‌بن عفان‌را دیده ودرسال‌نود ونهم یا یکصدتمام‌هجرت درگذشته وپدرش نیزازاکابر صحابه بوده است. (ص۱۸۵ ج۱کا و۲۶۹ت)

ج - سعید بن مسیب بن حزن - بن ابی‌وهب بن‌عمرو بن‌عائذ بن‌عمران بن‌مخزوم مدنی قرشی مخزومی ، مکنّی به **ابومحمد** ازسادات تابعین و افقه فقهای‌سبعه بلکه‌اعلم تمامی تابعین وبعقیدهٔ اهل مدینه افضل ایشان وعلاوه برفقه وحدیث، عابد زاهد متّقی و بعقیدهٔ اهل‌کوفه مانند اویس قرنی بوده است . میگفته است‌که باعوان ظلمه با چشم درست نگاه نکنید واز ته دل درمقام‌انکار ایشان‌باشیدکه اعمال‌صالحهٔ شما باطل وضایع نگردد . مدت سی سال درموقع شروع باذان درمسجد بود، چهل سال نماز جماعت در فرائض از او فوت‌نشد وپنجاه سال شب‌زنده‌دار بود ، شب‌ها نمیخوابید وبا وضوی نماز عشا نمازصبح میخواند وبا همهٔ اینها درسنّ هشتاد وچهارسالگی‌میگفته‌که ترسناك‌ترین چیزها نزد من زنان است .

عبدالملك بن مروان درخواب دیدکه چهارمرتبه درمحراب شاشید پس هراسان از خواب بیدار شد و تعبیرآن را از سعید خواستارگردید سعیدگفت چهارپسر صلبی‌تو بخلافت میرسند و چنانچه انشاءالله تعالی درخاتمهٔ باب‌کنی در ذیل عنوان‌بنی‌امیّه‌اشاره خواهیم‌کردآن تعبیر وقوع یافت و هشام و ولید و سلیمان و یزید پسران عبدالملك بخلافت رسیدند . سعید از سعد بن ابی‌وقاص و پدرزن خود ابوهریره و دیگر اصحاب روایت‌کرده و تسنّن و تشیّع او بین علمای‌تراجم و رجال محل جدال وتشیّع‌او مصرّح ببعضی از اخبار صادقیّه و رضویّه هم میباشد . در روضات‌الجنّات باستناد دامادی ابوهریره و تلمّذ سعد بن ابی‌وقاص و مقبول بودن وی نزد عموم عامّه و فتوی دادن او برخلاف مذهب شیعه و منسلك بودن او درسلك فقهای سبعهٔ عامّه و حاضر نشدن او در وقعهٔ‌کربلا و روایت نکردن او از حضرات معصومین ع و موالیان ایشان و مانند اینها قطع بتسنّن وی‌کرده و اصلاً احتمال تشیّع در وی نداده است بلی مقام وثاقت غیراز تشیّع بوده و مستلزم یکدیگر نمیباشند. در تنقیح‌المقال ثقة وعادل و امامی‌بودن اورا تقویت نموده و ماهم تحقیق مراتب را اگر لازم باشد موکول بکتب مربوطه میداریم . ولادت سعید درسال دویم خلافت‌عمر و وفاتش درسال نود ویکم یا دویم یا سیم یاچهارم یا پنجم ویا دریکصد و پنجم هجری قمری واقع‌گردید.

(ص ۲۶۹ و۳۱۱ت و ۲۲۲ ج۱کا و۲۶ ج۱لر وکتب رجالیه)

د - **سلیمان‌بن یسار-** مکنّی به **ابوایوب** یا **ابوعبدالرحمن** یا **ابوعبدالله** آزادکردهٔ میمونه حرم محترم حضرت رسالت ص ، یکی از فقهای سبعه ، عالم و عابد و زاهد وقوهٔ فهم او از سعید بن مسیب مذکور فوق هم بیشتر بوده اگرچه سعید افقه و اعلم میباشد . زهری و جمعی از اکابر از وی روایت‌کرده و او هم از امّ‌سلمه و ابوهریره و ابن‌عباس روایت مینماید . درسال نود و چهارم یا یکصد تمام یا یکصد و هفتم هجری قمری در هفتاد وسه سالگی درگذشت . (ص۲۲۹ ج۱کا و۲۶۹ت)

ه - **عبیدالله بن عبدالله بن‌عتبة بن‌مسعود-** مخزومی‌هذلی‌مدنی،مکنّی‌به **ابوعبدالله**،

از اعلام و سادات تابعین ویکی از فقهای سبعه و برادرزادهٔ عبدالله بن مسعود صحابی بود، اکثر اصحاب را دیده ودرسال نود وهشتم یا نهم یا یکصد ودویم هجرت درگذشت.

(ص ۲۹۳ ج ۱ کا و ۲۶۹ ت)

و - عروة بن زبیر بن عوام بن خویلد - قرشی اسدی مدنی، مکنّی به **ابوعبدالله**، عالم عابد زاهد و یکی از فقهای سبعه ، مادرش اسما بنت ابی بکر خلیفه وپدرش زبیر از صحابه ویکی از عشرهٔ مبشره و پسر صفیه عمهٔ حضرت رسالت ص بود . او از خالهٔ خود عایشه روایت کرده و زهری نیز از او روایت مینماید . وقتی برای دیدن و ملاقات عبدالملک بن مروان اموی از مدینه مسافرت کرد ، درهمان سفر مبتلا بشقاقلوس گردید ویك پای اورا بریدند و دراثر زهد و ورع همین قضیهٔ بریدن پا را مجازات باطنی آن مسافرت که درنظر اهل حقیقت منافی مقام زهد و تقوی میباشد دانند . ازکثرت توغل در زهد وعبادت همان شب بریدن پا نیز اذکار و اوراد مقرّری خودرا متروك نگذاشت. در همان سفر پسرش محمد نیز از صدمهٔ لگد اسب درگذشت اینك بعد از مراجعت بمدینه میگفته است : **لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا** . عروه بفاصلهٔ هشت سال ازاین قضیه درسال نود و سیم یا چهارم هجرت در دیهی فرع نام ازناحیهٔ ربذه درچهارمنزلی مدینه درگذشت و ولادتش درسال بیست و دویم یا ششم هجرت بوده است. او نخستین کسی است که درمغازی و غزوات تألیف کتاب نموده و چاه عروة هم درمدینه (که در تمامی مدینه آبی گواراتر ازآب آن نیست) از احداثات همین عروة بوده و بدو منسوب است .

نادرة - درهمان سال بریدن پای عروه جمعی از بنی عبس که درمیان ایشان شخصی نابینا هم بوده نزد ولید مذکور آمدند ولید ازسبب نابینائی او استفسار نمود گفت ثروت من از تمامی این قبیله فزونتر بود ، شبی درصحرا بسر میبردیم بناگاه سیل عظیم خانه براندازی آمد و تمامی مال و اهل و عیال و اولاد مرا برد فقط یك شتر چموش و بچهٔ نوزادی از صدمهٔ آن سیل خلاص یافتند ،آن بچه راگذاشته و خواستم که آن شتررا رام گردانم صدای بچه بگوشم رسید که دیدم گرگش میخورد پس بطرف شتر رفتم که نگهدارم

بناگاه پایش را برویم زد و هردو چشمم نابینا شد اینک درظرف یك شب مال و اهل و عیال و فرزندانم بالتمام از دست رفتند و خودم نیزکور شدم. ولیدگفت این‌مرد را نزد عروه ببرید تا ببیندکسانی هستندکه ابتلای ایشان بیشتر از ابتلای وی میباشد.
(ص ۲۶ ج۱لر و ۳۴۳ ج ۱کا و ۲۶۹ت)

ز ـ **قاسم بن محمد** ـ بن ابی‌بکر خلیفه ، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **دیباج** از سادات تابعین و یکی از فقهای سبعه بود ، از جمعی از صحابه روایت‌کرده وجمعی از تابعین نیز از او روایت نموده‌اند و مادرش شاه فرزند دختر یزدجرد بن شهریارآخربن ملوك‌عجم بوده اینك خاله‌زادهٔحضرت‌امام‌سجّاد ع میباشد بلکه‌بفرمودهٔ روضات‌الجنّات داماد و بمدلول بعضی اخبار صادقیّه طرف وثوق آن‌حضرت هم بوده و درسال یکصد و یکم یا دویم یا هشتم هجری وفات یافت . (ص ۴۵۶ ج۱کا و ۲۶۵ت)

فقیر

میرشمس‌الدین ـ ادیب شاعر هندی، متخلّص به **فقیر**، ازشعرای اوردو زبان شهرشاه جهان‌آباد هندکه با امیر قدرت‌الله قاسم آتی‌الترجمة معاصر بود، از اکابر علمای‌آن‌سامان تحصیل فقه وکلام وحدیث نمود، غالباً با فقرا و دراویش معاشرت داشت ، عاقبت از برکت‌آن معاشرت ترك علائق‌کرده و قدم بطریقت‌گذاشت ، بسیار باکمال و شیرین‌مقال و فصیح وبلیغ ، درغوامض عروض وقافیه وصنایع بدیعیّه خبیر و درهریك ازآنها اثری داشته وکرامات دوازده امام معصوم ع را با فصاحت تمام نظم‌کرده وبسعادت ابدی نائل‌گردیده‌است. ازآثاراوکتاب **حدائق‌البلاغة** میباشدکه بنام بیان و بدیع و عروض وقوافی و معمّا و سرقات شعریّه بپنج حدیقه ویك خاتمه مشتمل و درسال هزار و دویست و شصت و سیم هجرت در مطبعهٔ نول‌کشور هند چاپ و دیوان فقیر هم درحدود هفت هزار بیت بوده واز او است :

نیست‌ممکن که بیك‌شهردوسلطان‌باشد   در دل هرکه غم او است غم عالم‌نیست

در ملك وجود پادشاه است علی   جان و تن و عقل را پناه است علی
چشم همه کائنات ختم رسل است   در مردم این چشم نگاه است علی

فقیر بسال هزار وصد و هشتاد و سیم هجری قمری درشصت و هشت سالگی ما بین هند و بصره در دریا غرق شد. (ص ۱۹۹ض و۷۶ ج ۲ مجموعه نفز و۲۸۲ ج۶ذریعة)

فقمی لقب رجالی زرّ بن عبدالله، عباس بن عمر، معمّر بن عطیه وغیره میباشد.

فقیه دراخبار وآثاردینیّه بیشتر کنایه از وجود مقدس حضرت موسی بن‌جعفر ع بوده وگاهی درحضرت صادق ع نیز استعمال‌نمایند.

بروجردی گوید:

و جعفر شیخ فقیه عالم ـ لکن‌کثیراً المرادکاظم

در اصطلاح فقها عبارت از علی بن بابویه قمی مدفون درقم است که شرح‌حالش درباب کنی بعنوان **ابن‌بابویه علی** خواهدآمد. دراصطلاح عامّه ابوبکر محمد بن عبدالباقی حنبلی است که از فقهای حنبلیّه بوده و درمنطق و حساب و تاریخ و هیئت واکثر علوم متداوله خبیر و درسال پانصد و سی و پنجم هجری قمری درحدود نود و سه سالگی در بغداد وفات و درمقبرهٔ باب‌الحرب نزدیکی قبر بشر حافی مدفون‌گردید.

(ص ۱۴۵ ج۲مه)

فقیه‌بلخی **محمدبن عبدالله** ـ درباب‌کنی‌بعنوان **ابوحنیفهٔ صغیر** خواهدآمد.

فقیه‌کاظمی **قاسم‌بن محمد** ـ درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الوندی** خواهدآمد.

فقیه‌یمانی **حمید شهید ابن‌احمد** ـ معروف بـه **فقیه شهید یمانی**، از علمای زیدیّهٔ قرن هفتم هجرت و مؤلف‌کتاب**الحدائق‌الوردیة فی‌احوال ائمةالزیدیة** میباشدکـه حاوی شرح حال سی تن از اکابر ایشان است‌که اوّلشان حضرت امیرالمؤمنین ع پس امام حسن مجتبی پس سیدالشهدا پس حسن مثنّی پس زید شهید پس یحیی بن زید وهکذا وآخرشان امام منصور بالله عبدالله بن حمزة‌بن‌سلیمان (متوفی بسال ۶۱۴ه ق = خید) میباشد و وفات و مراثی امام منصور را هم بیان‌کرده است. در دیباچهٔ‌آن مناقب اهل‌بیت طهارت را مرقوم ودرخاتمه‌اش نیز مطاعن‌بنی‌عباس ومقداری

از مناقب اهل‌بیت را نگارش داده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۲۹۱ ج۶ ذریعة)

فقیه یمانی عمارة بن ابی‌الحسن - بعنوان نجم‌الدین عمارة خواهدآمد .

فقیهان یا فقیهین دراصطلاح علما همان صدوقین است که مذکورشده‌است.

فکری خراسانی بنوشتهٔ ریاض‌العارفین سید محمد جامه‌باف مذکور در حرف جیم است .

فلکی[1]

فلکی **احمدبن حسن بن قاسم بن حسن** - مکنّی به **ابوبکر** و **ابوعلی** از ادبا و ریاضیّین اواخر قرن چهارم هجرت میباشدکه در عروض و نحو و فنون ادبیّه ماهر و بالخصوص درحساب ونجوم دستی توانا داشت وبهمین‌جهت ملقّب به **فلکی** (بروزن فدوی) بوده وگاهی به **حاسب** نیز موصوف‌است. بسیار باتمکین و وقار و درانظار عامّه دارای جاه و اعتبار بود ودر ذیقعدهٔ سال سیصد و هشتاد وچهارم هجرت درهشتاد ویك سالگی درگذشت. (ص ۹ ج۳ جم)

فلکی **محمد** یا **محمد مؤمن شیروانی** - ملقّب بـه **نجم‌الدین** از مشاهیر شعرای قرن ششم ایرانی میباشدکه در قصبهٔ شماخی از شیروان نشأت یافته و استاد خاقانی سالف‌الترجمة بود ویا هردو از شاگردان ابـوالعلاء گنجوی بوده‌اند . بهرحال شاعری بوده دانا وتوانا ازمدّاحان ملوك شیروان ودرصنایع وبدایع شعری مسلّم زمان و درهیئت نیز بهره‌ور وبهمین جهت بفلکی مشتهر و **دیوان** مرتبی هم دارد. گویند چون‌ابوالعلاء دخترخودرا بعقد ازدواج خاقانی درآورد فلکی رنجیده‌خاطر

۱ــ **فلکی** - دربعض‌موارد بروزن **سعدی** منسوب به دیهی فلك‌نام‌است ازقراء سرخس از مضافات خراسان ودربعض‌مواضع دیگر بروزن **پشتی** منسوب بفلك وسفینة است ودرموضعی دیگر بروزن **فدوی** منسوب به فلك بوده وکسی راگویندکه عالم بعلم نجوم‌باشد ودراصطلاح رجالی لقب احمد بن حسن بن علی مفسر طوسی فلکی است (بروزن سعدی).

شد پس ابوالعلاء احضارش کرده و بیست هزار درهم نقدا بدو داده وگفت ای پسر این قیمت پنج کنیزك باجمال است که هریکی بهتر از دختر ابوالعلاء خواهد ود فلکی نیز بسیار خوشدل گردید ودرسال پانصد و چهلم ویا بحسب ظاهر هفتاد وهفتم هجری قمری درشماخی درگذشت واز اشعار او است :

خیل خزان بناگهان برسپه بهار زد	خسرو مهرگان علم برسرکوهسار زد
زاغ سیاه طیلسان خطبهٔ خسرو جهان	خواند بنامش آن زمان شاخ زر عیار زد
شب نبشد که فراق تو دلم خون نکند	وارزوی تو مرا رنج دل افزون نکند
هیچ روزی نبود کانده عشق تو مرا	دل چو آتشکده ودیده چو جیحون نکند

(ص ۳۸۱ ج ۱مع و ۳۴۲۳ ج ۵ س)

فلکی **محمد بن موسی** - بعنوان **خوارزمی** نگارش یافته است.

فلکی **محمد مؤمن** - چنانچه اشاره شد همان فلکی محمد شیروانی مذکور فوق است .

فدا **میرزا عبدالرسول** - درضمن شرح حال پسرش تحت عنوان زنوزی میرزاحسن مذکور شده است .

فناری **احمد بن حمزة** - همان فناری محمد بن حمزهٔ مذکور ذیل است و اینکه در هدیةالاحباب نام اورا احمد نوشته مأخذی ندارد.

فناری **حسن بن محمدبن محمدشاه** - بعنوان چلبی نگارش یافته است .

فناری **علی بن یوسف بن شمس الدین محمد** - نوهٔ فناری محمد بن حمزهٔ مذکور ذیل، لقبش **علاءالدین** و ازمشاهیرعلمای عثمانی میباشد که درحساب وهیئت و تصوف وعلوم شرعیّه وادبیّه و ریاضیّه واکثرفنون متداوله دستی توانا داشت ، مدتی بهرات وسمرقند وبخارا مسافرت کرد ، از اکابرآن دیار علوم متنوعه را فراگرفت ، مدتی قاضی عسکرآناطولی و روم ایلی بوده و اخیراً منزوی شد وتاآمدن برف دریکی ازکوههای بروسه بسر میبرد ، بتألیف کتاب اهتمام نداشته وفقط کتابی در

حساب و **شرحی بر کافیهٔ ابن‌حاجب** نوشته و درسال نهصد و یکم یا سیم هجرت درگذشت.
(ص ۲۸ ج۲نی و ۳۴۳۷ ج ۵ س و ۱۳۹ فوائدالبهیة)

فناری **محمد بن حمزة بن محمد بن محمد** - رومی حنفی ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **فناری** و **ابن‌الفناری** و **علامهٔ فناری** ، از اکابر علمای عثمانی قرن نهم هجرت میباشدکه درمعانی و بیان و هیئت وقرائات وتمامی علوم متداوله وحید عصر خود بود و یکی از چندین تن رؤسای علمی میباشدکه درآن زمان هریکی دریك رشته متخصّص و فرید عصر خود بوده‌اند چنانچه فیروزآبادی در لغت، سراج‌الدین بلقینی درفقه‌شافعی، ابوعبدالله بن عرفة درفقه مالکی ، سراج‌الدین ابن‌الملقن درکثرت مصنّفات فقهیّه وحدیثیّه، شیخ زین‌الدین عراقی درحدیث وهمین شمس‌الدین فناری در اطّلاع و احاطه بتمامی علوم عربیّه و عقلیّه ونقلیّه . فناری از علاءالدین‌اسود شارح مغنی وجمال‌الدین‌آقسرائی ودیگر اکابر وقت اخذ مراتب‌علمیّه کرده ودر بیروت وبروسه و قسطنطنیّه قضاوت نمود و اخیراً بمنصب **شیخ‌الاسلامی** مفتخر و درنزد سلطان بایزیدخان (۷۹۱-۸۰۴ه ق) وچلبی سلطان محمدخان (۸۱۶-۸۲۴ه) و دیگر سلاطین وقت بسیار محترم و غالباً درامور دولتی نیز محل استشاره بوده و در امورات شرعیّه اهتمام تمام بکار میبرد و حتی دریك قضیه ، شهادت سلطان را نیز ردّ کرد . او نخستین‌کسی‌است‌که بمرتبهٔ شیخ‌الاسلامی نایل‌گردیده ویا چنانچه خواهدآمد محمد بن یعقوب فیروزآبادی نخستین شیخ‌الاسلام دورهٔ اسلامی بوده است.

از تألیفات فناری است :

۱- **انموزج العلوم** درصد مسئله ازصد علم وبنا بنقل‌کشف‌الظّنون‌صاحب‌شقائق نعمانیّه ازبعضی احفاد فناری شنیده‌است‌که انموزج‌العلوم تألیف‌خود فناری نیست بلکه از پسرش محمد شاه است و صاحب شقائق بعداز این‌جمله‌گویدکه رساله‌ای بیست‌قطعه از تألیفات فناری را دیدم‌که هریکی درفنّی بوده ومحض برای امتحان فضلای‌عصرخود اسامی‌آن‌فنون بیست‌گانه را بطریق لغز ذکرکرده وآن‌را دریك روز نگاشته‌است لکن

تمامی فضلا از تعیین آن فنون مذکوره درماندند تا چه رسد بحل مسائل آنها و پسرش شاه محمد همین رساله را شرح واسامی فنون را معیّن ومشکلات مسائل آن‌ را حل کرده‌است **۲- تفسیر الفاتحة** که در استانبول چاپ شده است **۳- حصول البدایع** چنانچه احمد رفعت و قاموس الاعلام گفته‌اند لکن اشتباه ونام کتاب **فصول البدایع** میباشد که ذیلا مذکوراست **۴- شرح ایساغوجی ۵- عویصات الافکار فی اختبار اولی الابصار** که حاوی چند مسئله از فنون عقلیه است **۶- فصول البدایع لاصول** (فی‌اصول خل) **الشرایع** که دراصول فقه بوده و مشتمل برتمامی مندرجات مختصر ابن‌حاجب و محصول رازی و مختصر رازی و چندین کتاب دیگر است و در استانبول چاپ شده وآن را درسی سال تألیف کرده ودومجلد است **۷- الفوائد الفناریة** که همان شرح ایساغوجی مذکور فوق و درمنطق است و ایساغوجی رسالهٔ اثیرالدین ابهری است و همین کتاب فوائد باشرح مزجی آن که احمدبن‌عبدالله‌شوقی سالف‌الترجمه نوشته بنام (شوقی‌علی‌الفناری) در استانبول چاپ شده‌است **۸- مصباح الانس بین المعقول والمشهود فی‌شرح مفتاح غیب الجمع والوجود** که شرح مفتاح‌الغیب صدرالدین محمد ابن اسحق قونوی‌است وفناری در آخر عمر نابینا شده و درسال هشتصد و سی و چهارم هجری قمری در هشتاد و چهار سالگی وفات یافت .

چنانکه اشاره شد پسرش **محمد شاه فناری** نیز از اکابر حنفیّه و وحید عصرخود بود ، کتاب **انموزج‌العلوم** مذکور فوق‌که بتنهائی حاکی از تبحّر و تفنّن و جامعیّت مؤلفش میباشد بدو منسوب وکتاب **تلخیص‌الفصول و ترصیص‌الاصول** هم‌که حاشیهٔ کتاب فصول‌البدایع پدرش است از او میباشد ، نیز رسالهٔ بیست قطعهٔ مذکور فوش پدرش را که تمامی فضلای وقت از حلّ مسائل آن بلکه شرح اسامی فنون مندرجه درآن عاجز و درمانده‌بودند بقرارمذکورفوق شرح‌کرده وتدریس مدرسهٔ سلطانیّه دربروسه نیزدرحال حیات‌پدرش بدومفوّض بوده‌است. وی‌درسال‌هشتصدوسی‌ونهم‌یاچهلم‌هجری‌قمری‌درگذشت.

(کف وص ۷۴۹ت و ۲۱۳هب و ۳۴۳۶ ج ۵ س و ۱۸۷ فوائدالبهیة وغیره)

فناری **پیرمحمد بن علی - فناری** ، ملقّب بمحیی‌الدین ، مؤلف‌کتاب **لسان الحکمة** درلغت‌که از عربی و پارسی ممزوج است ودرسال نهصد و پنجاه و هفتم هجرت درگذشت . **حاشیهٔ فرائض سراجیه وحاشیهٔ شرح مواقف سید شریف وحاشیهٔ شرح وقایه** نیز از تألیفات او بوده و مدتی هم از طرف سلطان سلیم‌خان

اوّل (۹۱۸ـ۹۲۶هـ) بقضاوت بروسه و ادرنه منصوب بوده است.

(کف و ۲۱۳هب و ۲۸ج ۳نی)

فناری **محمدشاه بن محمد بن حمزة** ـ فوقاً در ضمن شرح حال پدرش مذکور شد.

فناری‌زاده **حسن بن محمد** ـ بن محمدشاه فناری بعنوان چلبی نگارش یافته‌است.

فنائی **بابافنائی** ـ شیرازی بهمین عنوان بابافنائی مذکور شده است.

فنائی **امیرعلیشیر** ـ جغتائی بعنوان نوائی خواهدآمد.

فنائی **محمد بن یحیی** ـ نیشابوری از شعرای ایران بوده و در اشعار خود علاوه برفنائی گاهی به **اسراری** متخلّص و در بعض موارد به **خماری** هم تخلّص مینموده واز او است :

او تیغ زند بردل آتش زده و من — درگریه که شمشیر وی از آب نیفتد

درسال هشتصد وپنجاه وسیّم هجرت درگذشت. (صبح گلشن و ۳۴۳۷ ج۵س)

فنجکردی **علی بن احمد بن محمد** ـ نیشابوری **فنجکردی**، ادیبی است بارع کامل ، ملقّب به **شیخ‌الافاضل** ، مکنّی به **ابوالحسن** از افاضل اوائل قرن ششم هجرت که با زمخشری ونظائر وی معاصر و اعجوبهٔ زمان و وحیداقران و نظم و نثر او درغایت سلاست بود . میدانی هم کتاب السامی فی‌الاسامی را بنام او تألیف داده واز اشعار او است :

لاتنکرن غدیر خم انــه — کالشمس فی‌اشراقها بل‌اظهر
فیه امامة حیدر و کمالـه — و جلاله حتی القیامة تذکر

ولی‌الشباب بحسنه و بهائه — و اتی‌المشیب بنوره وضیائه
الشیب نور للفتی لکنــه — نــور مهیب مؤذن بفنائه

کتاب **تاج‌الاشعار** او **سلوة‌الشیعة** در اشعار حضرت امیرالمؤمنین ع از تـألیفات او است و و چنانچه ضمن شرح‌حال قطب‌الدین کیدری اشاره خواهد شد همین کتاب یکی ازمنابع و مدارک کتاب انوارالعقول فی‌اشعار وصی‌الرسول ص تألیف قطب‌الدین میباشد وچنانچه

نیز درشرح حال قطب الدین خواهد آمد این دیوان معمولی منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع هیچیك از این دوکتاب تاج الاشعار و انوارالعقول نمیباشد .

فنجکردی درسال پانصد و سیم یا دوازدهم یا سیزدهم هجرت درگذشت و نسبت آن به دیهی فنجکرد (بفتح اول و ثالث وکسر رابع) نام از دیهات نیشابوراست وچنانچه مذکور شد نام او علی و پدرش احمد بن محمد بوده و علی بن محمد نوشتن چنانچه در بعضی موارد است ازقبیل نسبت بجدّ است . (ص ۲۷۰ ج ۱۲ حم و ۲۰۵ ج ۳ ذریعة وغیره)

فنجکردی علی بن محمد- چنانچه مذکور شد همان علی بن احمدفنجکردی فوق است .

فندرسکی[1]

فندرسکی میرزا ابوطالب - ذیلاً ضمن شرح حال جدّش میرزا ابوالقاسم فندرسکی مذکور است .

فندرسکی میرابوالقاسم - معروف به میرفندرسکی ابن میرزا بیك ابن امیر صدرالدین موسوی حسینی فندرسکی، حکیمی است موحد متألّه عارف حقیقت‌جوی و فیلسوف صوفی کامل طریقت‌پوی ، از اکابر حکما و عرفای امامیّه که درحکمت طبیعی و الهی و ریاضی و تمامی علوم عقلیّه یگانه و وحید زمان و سرآمد حکما وسرسلسلهٔ عرفا بود و امور عجیبهٔ بسیاری بدو منسوب است. ازسلاطین، با شاه عباس کبیر صفوی (۹۹۵ـ۱۰۳۷) و شاه صفی (۱۰۳۷ـ۱۰۵۱ه ق) و ازعلما ، با شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ = غلا) ومیرداماد (متوفی بسال ۱۰۴۲ه ق = غمب) و نظائر ایشان معاصر و تدریس قانون و شفای او درآن زمان محل توجه اکابر و بیش از دیگران مورد استفادهٔ افاضل و اعیان بود. روزی درمجلس او یك مسئلهٔ هندسی ازکلام خواجه مطرح مذاکره شد ، سیّد ازکثرت مهارتی که در ریاضیّات داشته بابداهة

۱ــ فندرسکی- منسوب است بموضعی فندرسك نام از نواحی استرآباد .

برهانی ذکر کرد و پرسید که آیا خواجه آن برهان را ذکر کرده است یا نه جواب منفی دادند پس چند برهانی دیگر اقامه کرد و باز درپاسخ نظیر آن سؤال ، در هریك از آنها جواب منفی میشنید .

فندرسکی مدتها سفر هندوستان کرد و ریاضتها کشید و رنجها برد و در نزد ملوك هند مانند پادشاهان ایران بسیار محترم و معظّم بود ، عاقبت باز بایران مراجعت کرد و باآن همه فضل وکمال و احترامات فوق العاده که نزد سلاطین وتمامی طبقات مردم داشته ازمجالست اکابر اجتناب مینموده واغلب بادراویش وفقرا و ارباب ذوق وحال میگذرانید، لباس پشمینه وکم بها می پوشید و درتزکیهٔ نفس خود میکوشید . پس ازآنکه این حال او و مجالست او با اشخاص ظاهراً فرومایه مسموع شاه عباس گردید روزی در اثنای صحبت بدوگفت شنیده ام که بعضی از طلاّب ، در سلك اوباش حاضر و بمزخرفات ایشان ناظر هستند. میر، مطلب را دریافته وگفت من همه روزه درکنار معرکه ها حاضرهستم وکسی از طلاّب را درآنجاها ندیده ام پس شاه منفعل و ساکت شد .

از تألیفات فندرسکی است :

۱- **تاریخ الصفویة** ۲- **تحقیق المزلة** ۳- **رسالهٔ صناعیه** در تحقیق حقیقت علوم و ذکر جمیع موضوعات صنایع ۴- **شرح کتاب المهارة** (المهابارة خا) ازکتب حکمای هند که معروف به **شرح جوك** است ۵- **مقولة الحركة والتحقيق فيها** . فندرسکی گاهی ، دراوقات فراغت اشعاری حکیمانه و غزلیّات عاشقانه هم می پرداخته که ازآن جمله است:

شرب مدام شد چو میسّر، مدام به	چون می حرام گشت بماه حرام به
یك بوسه ازرخت ده و یك بوسه ازلبت	تا هردو را چشیده بگویم کدام به

دنیا بگذاشتم باهل دنیا	دنیا نکند قبول مرد دانا
الا سه چهار چیز ناچاریرا	آب رز و باده و شراب صهبا

بهتر و معروفتر از همه این قصیدهٔ نغز وطرفهٔ او میباشدکه بس مشهور ومحل توجه اکابر و فحول بوده و شروحی برآن نوشته اند . عدهٔ ابیات آن بشهادت مدارك موجوده در نزد

این نگارنده بالغ به سی و دوبیت بوده و محض رعایت اختصار یک چندی از آنها را ثبت اوراق مینماید :

چرخ بااین اختران نغز وخوش، زیباستی | صورتی در زیر دارد هرچه بربالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت | بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را درنیابد هیچ فهم ظاهری | گر ابونصرستی وگر بوعلی سیناستی
جان اگرنه عارضستی زیر این چرخ کهن | این بدنها نیز دائم زنده و برپاستی
هرچه عارض باشد آنرا جوهری باید نخست | عقل براین دعوی ما شاهدی گویاستی
هفت ره برآسمان ازفوق ما فرمود حق | هفت در از سوی دنیا جانب عقباستی
میتوانی از ره آسان شدن برآسمان | راست باش و راست رو کانجا نباشد کاستی
هرکه فانی شد باو یابد حیات جاودان | ور بخود افتاد کارش بیشك از موتاستی
این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند | پی برد در رمزها هرکس که او داناستی
زین سخن بگذر که آن مهجور اهل عالمست | راستی پیداکن و این راه رو گر راستی
هرچه بیرون است ازذاتش نیابد سودمند | خویش را او ساز اگر امروز یا فرداستی
نیست حدّی و نشانی کردگار پاك را | نی برون ازماو نی بی‌ما و نی باماستی
قول زیبا نیست بی‌کردار نیکو سودمند | قول باکردار زیبا ، دلکش و زیباستی
گفتن نیکو به نیکوئی نه چون کردن بود | نام حلوا برزبان بردن نه چون حلواستی
عقل کشتی، آرزوگرداب و دانش بادبان | حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
نفس را این آرزو پابست دارد در جهان | تا ببیند آرزوئی بند اندر پاستی
خواهشی اندرجهان هرخواهشی‌را درپی‌است | خواستی باید که بعدازآن نباشد خواستی

وفات میرفندرسکی در زمان شاه‌صفی صفوی بسال هزار و پنجاهم هجری قمری درحدود هشتاد سالگی دراصفهان واقع شد ودرتکیه‌ای که بنام تکیهٔ میر مشهور ودراول قبرستان تخت فولاد است مدفون گردید وکتابهای اورا بموجب وصیّت خودش بکتابخانهٔ سلطنتی شاه صفی صفوی نقل دادند ویك پردهٔ نقاشی کهنهٔ منسوب به میر، درهمین تکیه درمقبرهٔ

حاج حسینقلی‌خان ایلخانی بختیاری موجود است که درطرف راست پرده صورت میر و درطرف چپ آن تصویر شیخ بهائی است.

ناگفته نماند که **میرزا ابوطالب فندرسکی** نوهٔ میرفندرسکی که پسر میرزا بیگ ابن ابوالقاسم صاحب ترجمه است شاعری بوده منشی فاضل از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی و با میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض‌العلما و نظائر وی معاصر و شریك درس و تألیفاتی درفنون متداوله دارد:

۱- ترجمهٔ فارسی شرح لمعهٔ شهید ۲- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۳- حاشیهٔ خفری برشرح تجریدقوشچی ۴- سامی که منظومه است **۵- غزوات حیدری** که نیز منظومه است **۶- المنتهی** درنجوم **۷- نگارخانهٔ چین** که حاوی تمامی مکتوبات و منشآت عربی و فارسی خودش است وغیر اینها. سال وفات او بدست نیامد و بقرینهٔ زمان جدّش میرفندرسکی در اوائل قرن دوازدهم هجرت میزیسته است.

(نی وص ۶ ج۲مع و۲۷۷ض و ۱۵۵مر و سطر۱۲ ص۱۹۷ت وبعض مواضع ذریعة)

فواز **سیده زینب** - بنت علی‌بن‌حسین بن عبیدالله بن حسن بن‌ابراهیم بن محمد بن یوسف **فواز** عاملی، از ادبای نسوان اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد که کامل بارع نجیب فاضل، ولادتش درسوریّه بوده ودر مصر نشأت یافته و توطّن کرده و از تألیفات او است:

۱- الدر المنثور فی‌طبقات ربات‌الخدور ۲- الرسائل‌الزینبیه که مجموعهٔ‌مقالات او است و هردو درقاهره چاپ شده است، اوّلی در رشتهٔ خود بی‌نظیر و بالاطراف از مراتب فضل وکمال و اطّلاعات وافی مؤلفّه حاکی و درسال هزار و سیصد ودهم هجری قمری مطابق هزار و هشتصد و نود و سیّم میلادی تألیف آن خاتمه یافته و ادیب یگانه عبدالله افندی فریج درهمان سال تقریظی نظمی که حاوی هردوفقره مادّهٔ تاریخ هجری و میلادی اتمام تألیف است برآن نوشته و بخود مؤلفّهٔ محترمه اتحاف نموده وازابیات آنست که بعد از تمجید خود مؤلفّه گوید:

و حبذا تحفة منها قد اشتهرت　　　فذكرها في‌جميع الكــون منشور

مؤلف فیه بالسحر الحلال اتت — فکل لب به فی‌الناس مسحور
لها جزیل الثنا منا علیه کما — لها من‌الله اجر فیه مأجور
والآن اذ جمعه رقت شمائله — والکل منه تبدی وهو مسرور
شدا فریج بابیات یقرظه — و بیت تاریخه بالدر معمور
ابهی‌کتاب‌سماجاءالفاضلة ۱۸۹۳ — بالسعدفیه بهی‌الدرمنثور — ۱۳۱۰

درسال هزار و سیصد و دوازدهم هجرت درمطبعهٔ امیریهٔ قاهره بطبع این‌کتاب شروع و بفاصلهٔ یك سال خاتمه یافته و سید محمد حسینی اشعاری در تقریظ آن وتمجید مؤلفه و مادهٔ تاریخ طبع آن‌گفته و ازآن‌جمله است :

فهامة نحریرة و ذکیة — شهدت بجودة ذهنها الاعیان
الست زینب فرع دوحة سادة — شادوالعلی فی‌الاکرمین وزانوا
ابدت لنا ذاالسفر من‌آثارها اا — حسنا و اظهر ضبطه الاوزان
وازداد بالطبع البهیج جماله — وکساه حلة زینة الاحسان
واذا انتهی بالطبع قلت مورخا — الطبع بالدرالنضیدیزان — ۱۳۱۲

وفات سیده زینب درسال هزار و نهصد و چهاردهم میلادی درحدود هزار و سیصد و سی ودویم هجری قمری واقع‌گردید . (خود کتاب درمنثورو بعض‌اطلاعات‌دیگر)

فهری محمد بن حصین
فهری محمد بن نصیر
هردورا حضرت‌امام‌علی‌النقی ع لعنت‌کرده وشرح حال‌ایشان‌موکول برجال وکتب مربوطه است.

فهیم‌افندی از فضلای قرن سیزدهم هجرت و مؤلف‌کتاب **سفینةالشعراء** است که بزبان‌ترکی حاوی شرح‌حال بعضی‌ازشعرا میباشد وازتألیف آن درسال هزار و دویست و سی و سیم هجرت فراغت یافته و درسال هزار و دویست و پنجاه و نهم دراستانبول چاپ شده است و مزایای دیگری بدست نیامد .

فیاض ابوالفیض- هندی بعنوان فیضی خواهدآمد .

فیاض ملاعبدالرزاق بن علی بن حسین - جیلانی لاهیجی‌قمی، عالم‌عامل فاضل‌کامل حکیم‌متکلّم منطقی محقّق بارع‌مدقّق متشرّع‌ادیب شاعر ماهر میباشدکه علم را با عمل توأم‌ساخته وازاکابر علمای امامیّه و اجلاّی تلامذهٔ ملاصدرای سالف‌الترجمة وداماد او هم بود چنانچه ملامحسن‌فیض‌آتی‌الترجمة نیزداماد

و تلمیذ وی و این لقب فیض و فیّاض هم از استاد معظّم‌شان میباشد . این بود که زن فیض بپدر خود شکایت کرد که شوهرمرا لقب فیض داده وشوهر خواهر مرا بفیّاض ملقّب داشتی که صیغهٔ مبالغه بوده ودلالت برتفضیل وی برشوهر من دارد پس ملاصدرا گفت این چنین نبوده و فرق فیض وفیّاض مانند زید عدل و زید عادل است پس وی نیز قبول نموده و برگشت و همانا مراد باصطلاح ساده که قریب بفهم عموم باشد آنکه عدل و فیض خود مادّه و ماهیّت فیض و عدالت بوده و لکن عادل و فیّاض صاحب عدالت وصاحب فیض راگویند وبعبارت دیگر اگرفیض نباشد فیّاض بودن صورت امکانی ندارد باری ملاعبدالرزاق در قم تدریس میکرده و تألیفات جیّدهٔ بسیاری دارد که حاکی از تبحّر وی میباشد :

۱- حاشیهٔ جواهر و اعراض شرح تجرید قوشچی ۲- حاشیه برحاشیهٔ خفری برالهیات شرح تجرید ۳- حاشیه برحاشیهٔ ملاعبدالله یزدی برتهذیب المنطق ۴- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۵- حدوث العالم ۶- دیوان شعر بپارسی که بنوشتهٔ مجمع الفصحا قریب بچهار و پنجهزار بیت و بنوشتهٔ روضات بزرگتر از دیوان فیض ویا بنوشتهٔ نصرآبادی قریب بدوازده هزار بیت است **۷- سرمایهٔ ایمان فی اثبات اصول العقائد بطریق البرهان** که ملخص گوهرمراد مذکور ذیل بوده و درتهران چاپ شده است **۸- شرح تجرید خواجه** که ذیلا بنام شوارق و مشارق مذکوراست **۹- شرح الهیاکل** درحکمت اشراق **۱۰- شوارق الالهام فی شرح تجریدالکلام** که شرحی است متقن برتجرید خواجه نصیر طوسی از اول آن تا مسئلهٔ کلام الهی و بارها چاپ شده ودارای تحقیقات عمیقه میباشد **۱۱- الکلمات الطیبة** درمحاکمهٔ مابین میرداماد و ملاصدرا دراصالت ماهیت یا وجود **۱۲- گوهرمراد** که برای شاه عباس ثانی(۱۰۵۲-۱۰۷۸ه) تألیف و بارها در ایران چاپ و دراول آن و سرمایهٔ ایمان مقداری از ضروریات علم منطق را مذکور داشته است **۱۳- مشارق الالهام فی شرح تجریدالکلام** که بفرمودهٔ روضات الجنّات غیراز شوارق مذکور فوق وتا مبحث امور عامّه است واز اشعار حقائق شعار او است:

علی را قدر پیغمبر شناسد — که هرکس خویش را بهتر شناسد

سنگ بالین کن وآنگه مزهٔ خواب ببین — تا ببینی که چه در زیرسر مردان است

جنون تکلیف کوه ودشت وصحرا میکند مارا — اگر تن در دهیم آخر که پیدا میکند مارا
محبت شمع فانوس است کی پوشیده میماند — غم او عاقبت در پرده رسوا میکند مارا

حیف است که درگردن حور افکندش کس — دستی که بیاد تو درآغوش توان کرد

دنیا چاهی است نزد دانا بی‌ته | طول امل است ریسمان این چه
هرچند بود جامهٔ عمر تو دراز | برقامت طول امل آید کوته

وقت است که ترك پیر واستاد دهیم | آموخته‌ها را همه از یاد دهیم
با جام می دوساله در میکده‌ها | ناموس هزار ساله برباد دهیم

وفات فیّاض درسال هزار و پنجاه و یکم یا هفتاد و دویم هجرت در قم واقع گردید لکن با درنظر گرفتن تاریخ جلوس شاه‌عباس ثانی و اینکه تألیف کتاب گوهرمراد بنام او شده و اینکه سرمایهٔ ایمان را بعدازآن تألیف داده ضعف تاریخ اوّل در وفات او ظاهر شده و تاریخ دویمی را تأیید مینماید.

فیّاض پسری داشت **میرزا ابراهیم** نام که مؤلف کتاب **القواعد الحکمیة والکلامیة** بوده وچنانچه مشهور است **میرزا حسن لاهیجی** نیز پسردیگر فیّاض، فاضلی بوده صالح که درسال یکهزار و یکصد و بیست و یکم هجرت در قم وفات و قبرش درسمت شرقی قبرستان بزرگ قم نزدیك بشیخان میباشد و این نگارنده در ماه رجب هزار و سیصد و پنجاه و دویم هجرت موقع تشرّف بدان بلدهٔ طیّبه بسر قبر شریفش رفتم واخیراً درموقع تسطیح طرق و شوارع ملحق بجاده شده است و ازتألیفات میرزا حسن است:

۱- **آیینهٔ حکمت** بپارسی دراصول دین و استقصا کرده است ۲- **اثبات‌الرجعة** بپارسی ۳- **اصول‌الدین** بپارسی ۴- **الفة‌الفرقة** درکلام ۵- **بدایع‌الحکم** چنانچه درذریعه تحت‌عنوان آیینهٔ حکمت گفته است ۶- **تألیف‌المحبة او تزکیة‌الصحبة فی ترجمة کشف‌الریبة عن‌احکام‌الغیبة** که کتاب کشف‌الریبهٔ شهید ثانی را تلخیص و بپارسی ترجمه کرده و تحقیقاتی هم اضافه نموده‌است ۷- **التقیة** ۸- **جمال‌الصالحین** (السالکین‌خل) **فی‌اعمال‌السنة‌والآداب‌المستحسنة** که آخرتألیفات او بوده و در همان سال مذکور وفاتش تألیف داده است ۹- **حاشیهٔ وافی ملامحسن فیض** ۱۰- **روایع الکلم** در حکمت ۱۱- **زواهرالحکم** ۱۲- **شمع‌الیقین** در امامت بپارسی ۱۳- **مصابیح‌الهدی** وغیرها ناگفته‌نماندکه ملاعبدالرّزاق‌لاهیجی صاحب ترجمه، غیراز ملاعبدالرزاق رانکوئی شیرازی است که شرح حالش را بعنوان **رانکوئی** نگارش دادیم وهم غیراز ملاعبدالرزاق کاشی است که بعنوان **کاشی عبدالرزاق** خواهدآمد.

لاهج یا **لاهجان** یا **لاهیج** از نواحی گیلان بوده و ابریشم خوب دارد.

(ص۳۵۲ت و۳۴۵۷ج۵س و۲۱۳هب و۱۳۹۱ض و۱۵۶۶ تذکره نصرآبادی ومواضع متفرقه‌ازذریعه‌وغیره)

فیاضی ابوالفیض بعنوان فیضی ابوالفیض خواهدآمد.

فیروزآبادی[1]

فیروزآبادی ابراهیم بن علی- در باب کنی بعنوان ابواسحق شیرازی خواهد آمد.

فیروزآبادی سیدمحمد- یزدی، فیروزآبادی الاصل والمولد، نجفی المسکن والمدفن، عالم عابد فاضل فقیه مجتهد امامی که از تلامذهٔ آخوند خراسانی سالف الترجمة وآسید کاظم یزدی آتی الترجمة و مرجع تقلید جمعی از شیعه میباشد و ازآثار قلمی او است: **جامع الکلم فی حکم اللباس المشکوك** که در نجف چاپ شده است. وی شب جمعه آخر ربیع الاول هزار و سیصد و چهل و پنجم هجری قمری در سامره وفات یافت وجنازهٔ اورا بنجف اشرف نقل دادند.

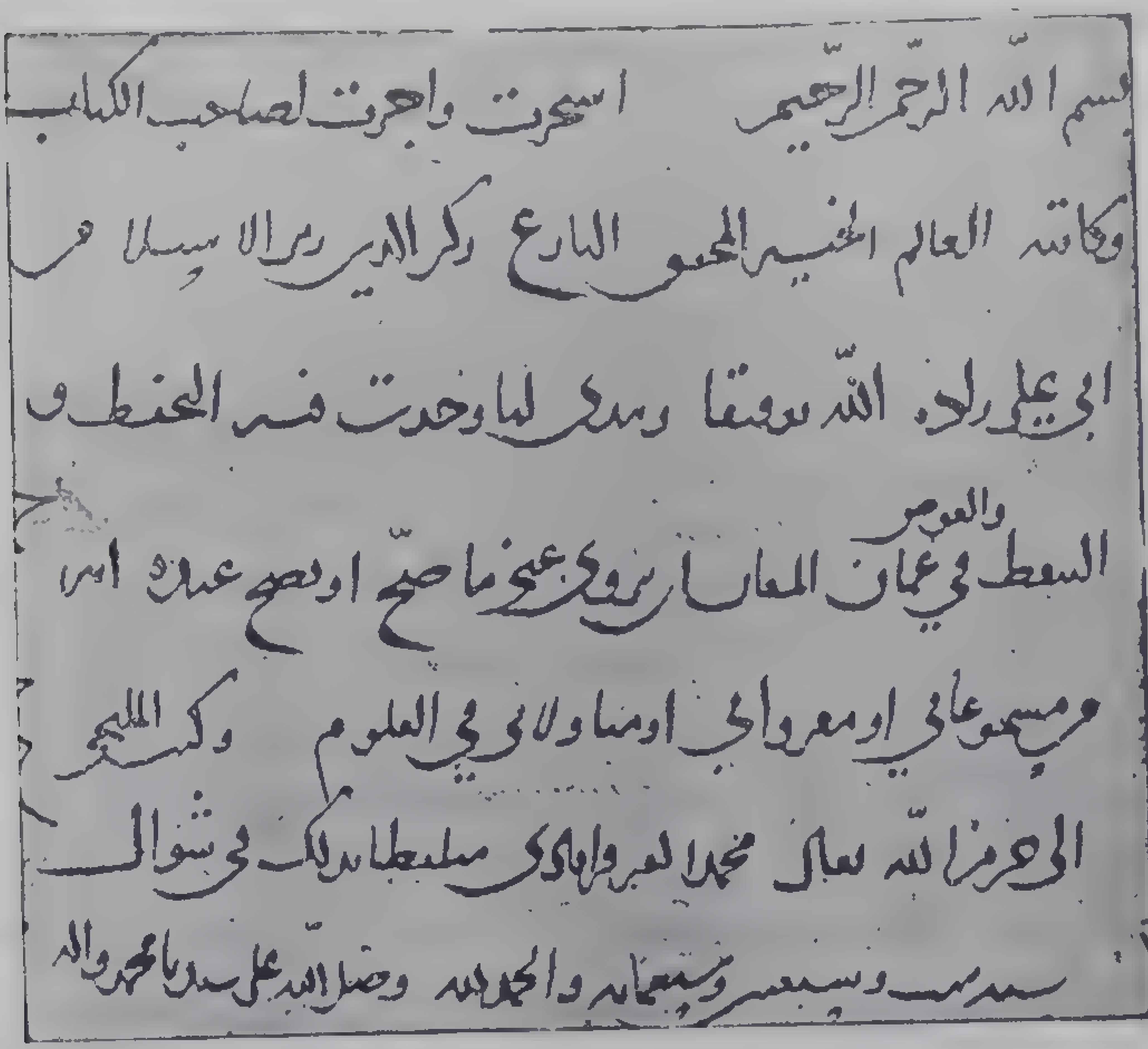
(ص۹۷ ج۲عه و۶۹ ج۵ ذریعه)



عکس سید محمد فیروزآبادی -۲۰

۱- **فیروزآبادی** - منسوب به فیروزآباد است وآن نام چندین موضع میباشد دیهی است درسه فرسخی مرو که آنرا فیروزآباد جرف گویند، موضعی است در خارج هرات که صوفیه در آنجا خانقاهی دارند، نام قلعه‌ای است درآذربایجان دریك فرسخی خلخال ومشهورتر ازهمه فیروزآباد فارس میباشد که شهری است درنزدیکی شیراز بناکردهٔ فیروز ملك فرس واکثراشخاص منسوب به فیروزآباد از همینجا میباشند. (مراصد وغیره)

فیروزآبادی محمدبن یعقوب بن محمد - بن ابراهیم بن عمر بن ابی بکر صدیقی النّسب، شافعی المذهب، مجدالدین اللّقب، ابوطاهر الکنیة، شیرازی فیروزآبادی البلدة والنسبة، عالمی است فاضل متبحّر از مشاهیر علمای لغت که وسعت قریحه وکثرت مستحضرات وی مسلّم کلّ وجای تردید احدی نمیباشد وچنانچه ضمن شرح حال فناری محمّد بن حمزة اشاره‌شد فیروزآبادی نیز یکی‌از چند تن اکابر علمی وقت بوده که هریکی درفنّی تخصّص داشته‌اند. نخست در بلاد خود تحصیل‌مراتب علمیّه نمود، درهفت سالگی قرآن مجید را حفظ کرد، در هشت سالگی بشیراز رفته


بسم الله الرحمن الرحيم استجزت واجزت لصاحب الكتاب
وكاتبه العالم النبيه المحقق البارع ركن الدين [illegible]
ابي علي [illegible] الله توفيقا وسدده لما وجدت فيه الحفظ و
والعوض
الضبط في عيان المعاني ان يروي عني ما صح او يصح عنده انه
من مسموعاتي او مقرواتي او منشاتي في العلوم وكتب الملتجي
الى حرم الله تعالى محمد الفيروزابادي [illegible] في شوال
سنة ست وستين وسبعمائة والحمد لله وصلى الله على سيدنا محمد وآله

کلیشهٔ خط فیروزآبادی - محمد بن یعقوب بن محمد - ۲۱

قطعهٔ مزبور اجازه‌ای است که درظهر نسخه‌ای از جلد اول قاموس بسال ۷۶۸ درحال حیات مؤلف بخط خود وی نگارش یافته و بموجب آن برای کاتب همان کتاب اجازه داده است.

و ازعلمای آنجا تحصیل مراتب علمیّه نمود ، سپس ببغداد و مصر و شام و روم و حجاز و یمن و اغلب بلاد شرقیّه مسافرتها کرد . با عشائر و قبائل عرب معاشرتها داشت، فقه و تفسیر و حدیث و علوم متنوعه را از اکابر دیار متفرقه اخذ نمود ، بهرجاکه میرسید محل توجه اکابر آنجا میشد، بالخصوص مشمول عنایات شاه شجاع، حکمران آذربایجان و امیر تیمور گورکانی و سلطان بایزیدخان عثمانی گردید و به صله و انعامات فوق‌الغایة نایل آمد ، بیشتر از همه در دربار ملك اشرف اسمعیل حکمران یمن تقرّب یافت بلکه ملك اشرف، دختر اورا هم‌که جمال بی‌مثال داشته بعقد ازدواج خودآورد و دیگر سبب مزیّت رفعت وجلالت وی گردید و بیست سال بقضاوت شهر زبیدکرسی بلادیمن منصوب و بالاخرة **قاضی‌القضاة** تمامی بلاد یمن شد و عاقبت مقام و رتبهٔ **شیخ‌الاسلامی** را حیازت نمود و بقول بعضی اوّلین‌کسی میباشدکه در دورهٔ اسلامی بهمین رتبه مفتخر بوده و یا موافق قول بعضی ، اوّلین شیخ‌الاسلام دورهٔ اسلامی محمد بن حمزهٔ فناری بوده است چنانچه مذکور شد .

فیروزآبادی در مسافرتهای خود چندین بارکتاب بهمراهی خود برداشته و در هریك از منازل اکثرآنها را مطالعه‌کرده و باز بار میکردند و خودش‌گویدکه هرشبی مادام‌که دویست سطر حفظ نمی‌کردم بخواب نمی‌رفتم و صحیح مسلم را از ناصرالدین ابوعبدالله محمد بن جهبل بطور ضبط و اتقان خوانده و دراین موضوع‌گوید :

قرأت بحمدالله جامع مسلم	**بجوف دمشق‌الشام جوفاً لاسلام**
علی ناصرالدین الامام‌ابن‌جهبل	**بحضرة حفاظ مشاهیر اعلام**
و تم بتوفیق الاله و فضله	**قرائة ضبط فی‌ثلاثة ایام**

مصنّفات‌متنوعه وطریفهٔ‌فیروزآبادی‌بسیار ودراثبات‌تبحّر وتفنّن‌وی‌دلیلی‌سرشارمیباشند:

۱- **الاحادیث الضعیفة** که چند مجلد است ۲- **احاسن‌اللطائف فی‌محاسن الطائف** ۳- **الاسعاد بالاصعاد الی درجة الاجتهاد** که سه مجلد بوده و برای اشرف اسمعیل صاحب یمن تألیفش داده ۴- **اسمارالسراح فی‌اسماءالنکاح** ۵- **انواءالغیث فی‌اسماءاللیث** ۶- **بصائر ذوی‌التمییز فی‌لطائف‌الکتاب‌العزیز** ۷- **البلغةفی‌تراجم‌ائمةالنحو واللغة** ۸- **تحبیرالموشین فی‌مایقال بالسین والشین** که در بیروت چاپ شده است ۹- **تنویرالمقباس فی‌تفسیر ابن‌عباس**

چنانچه در کشف‌الظنون گفته وچهارمجلداست ۱۰- **تهییج‌الغرام الی‌البلدالحرام** ۱۱- **جلیس الانیس فی‌اسماء الخندریس** که یک نسخه از آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود وخندریس بمعنی شراب است . دراین کتاب هرآنچه راکه درقرآن و حدیث و اقوال علما در موضوع شراب آمده بیان کرده است ۱۲- **الدرالغالی فی‌الاحادیث‌العوالی** ۱۳- **الدرالنظیم‌المرشد الی مقاصد القرآن العظیم** در تفسیر ۱۴- **روضة‌الناظر فی‌ترجمة الشیخ عبدالقادر** ۱۵- **زادالمعاد فی‌وزن بانت سعاد** چنانچه در ضمن عنوان قصیدهٔ بانت سعاد ازکشف‌الظنون گوید که محمد بن یعقوب فیروزآبادی کتابی بهمین‌اسم تألیف داده پس آن کتاب را هم دریک مجلد شرح‌نموده‌است ۱۶- **سفرالسعادة** درتفسیر که درحاشیهٔ کتاب النورالکبیر مع فتح حمیر فی‌اصول‌التفسیر درمصر چاپ شده است ۱۷- **شرح صحیح‌البخاری** که بنامش **منح‌الباری بالسیح الفسیح‌المجاری** که فقط ربع‌آن که در عبادات است در بیست مجلد تمام شده و درنظر داشته که چهل مجلدش نماید ۱۸- **شوارق‌الاسرار العلیة فی‌شرح مشارق الانوار النبویة** و مشارق‌الانوار تألیف رضی‌الدین حسن بن محمد بن حسن صاغانی سالف‌الترجمه است ۱۹- **عدة‌الحکام** (الاحکام خل) **فی‌شرح عمدة الاحکام** و کتاب عمدة‌الاحکام تألیف عبدالغنی بن عبدالواحد جماعیلی سالف‌الترجمه است ۲۰- **الغرر المثلثة والدرر المبثثة** ۲۱- **الفضل‌الوفی فی‌العدل الاشرفی** ۲۲- **القاموس المحیط والقابوس‌الوسیط الجامع لما ذهب من‌کلام‌العرب شماطیط** که به **قاموس‌اللغة** معروف و بارها در ایران وغیره چاپ شده است ۲۳- **قطبة‌الخشاف لحل خطبة الکشاف** که شرح خطبهٔ کشاف زمخشری است و بنوشتهٔ خود فیروزآبادی این‌کتاب تلف شده و مجدداً کتاب دیگری در شرح خطبهٔ کشاف نوشته ونغبة‌الرشاف من‌خطبة‌الکشاف موسومش داشته‌است ۲۴- **کورة‌الخلاص فی‌فضائل سورة‌الاخلاص** ۲۵- **اللامع‌المعلم العجاب‌الجامع بین‌المحکم والعباب** درلغت . در کشف‌الظنون گوید پنج مجلد از آن راکه هرمجلدی درحدود ضخامت صحاح جوهری‌بوده باتمام رسانده پس بحکم حدس و تخمین درنظر گرفت که دورهٔ لغت ، صد جلد همچنانی را لازم دارد و تحصیل آن خارج از قدرت طلاب میباشد اینک آنرا ملخص کرده و بقاموس‌المحیط موسومش‌داشت ۲۶- **المتفق وضعاً والمختلف صقعاً** ۲۷- **المثلث** که دوکتاب بدین اسم دارد یکی صغیر که پنج جزوه بوده و دیگری کبیر که پنج مجلد است ۲۸- **المرقاة الارفعیة فی‌طبقات الشافعیة** ۲۹- **المرقاة الوفیة فی‌طبقات الحنفیة** ۳۰- **المغانم المطابة فی‌معالم طابة** ۳۱- **مقصود ذوی‌الالباب فی‌علم الاعراب** ۳۲- **منح‌الباری** که فوقاً بنام شرح صحیح‌البخاری مذکور است ۳۳- **منیة‌السؤل فی‌دعوات‌الرسول ص** ۳۴- **نخب‌الظرائف فی‌النکت‌الشرائف** ۳۵- **نزهة الاذهان فی‌تاریخ‌اصفهان** ۳۶- **نغبة‌الرشاف** که فوقاًدرضمن‌خطبة‌الخشاف‌مذکورشد ۳۷- **النفحة العنبریة فی‌مولد خیرالبریة** ۳۸- **الوصل والمنی فی‌فضل منی** وغیراینها و مشهورتر از همه کتاب **قاموس‌اللغة** مذکور فوق او است که بتنهائی در اثبات تبحّر وکثرت احاطهٔ مؤلف

برهانی قاطع ومرجع استفادهٔ فحول ومورد اهتمام تمام اکابر و اعلام بوده و ازحیث شرح و تحشیه و تلخیص وغیره محل توجه بوده است و درمدح این کتاب گفته اند:

مذ مد مجدالدین فی ایامه | من فیض ابحر علمه القاموسا
ذهبت صحاح الجوهری کانها | سحر المداین حین القی موسی

ابن نابلسی در ردّ این شعر گوید :

من قال قد بطلت صحاح الجوهری | لما اتی القاموس فهو المفتری
قلت اسمه القاموس وهو البحران | یفخر فمعظم فخره بالجوهر

فیروزآبادی در همان ایّام قضاوت یمن چندین مرتبه بطائف و مکّه و مدینه رفته و بسیار آرزومند مرگ در مکّه بوده است لکن بحکم تقدیر ازلی دربیستم شوال هشتصد و شانزدهم یا هفدهم هجری قمری در شهر زبید از بلاد یمن وفات یافت و ولادتش در هفتصد و بیست و نهم هجرت بوده وبا این سنّ وسال هیچ یك ازقوای وی کاسته نبوده است و درمقبرهٔ شیخ اسمعیل جبرونی مدفون گردید .

(کف وص۷۴۶ت و ۱۸۵ ج۶فع و ۳۴۶۰ ج۵س و ۲۱۳هب وغیره)

فیض بخش **شاه‌قاسم بن سیدمحمد** - نوربخش ، سیدی است عارف زاهد ودر فنون طریقت خلیفهٔ پدرش (که بعنوان **نوربخش** خواهدآمد) بوده وبه حلیهٔ علم و زهد وتقوی آراسته وتمامی اکابر وقت ازباطن فیض بخش او استمداد همّت مینمودند . مشهور است که سلطان حسین میرزا والی خراسان از سلطان یعقوب والی عراق درخواست نمودکه شاه قاسم را روانهٔ خراسان نماید تا مرضی که دارد ببرکت قدوم او بهبودی یابد و محض بجهت رخصت دادن شاه قاسم قصبهٔ سمنان را هم پیشکش سلطان یعقوب نمود و درنتیجه پس از ملاقات شاه قاسم و سلطان حسین ، مرض سلطان رفع شد وشاه‌قاسم بیش از اندازه موردتوجه گردید وقصبهٔ بیابانك را هم تیول وسیورغال وی مقرّر داشتند . این قضیه تولید حسد در دل جامی و دیگر مشایخ متصوفه نمود و درصدد تنزیل رتبه و مقام وی برآمدند و بخیال اینکه شاه قاسم در وعظ وعلوم رسمی بی بهره است بسلطان حسین گفتند اگر مقرّر فرمائیدکه شاه قاسم روز جمعه بمنبر رفته

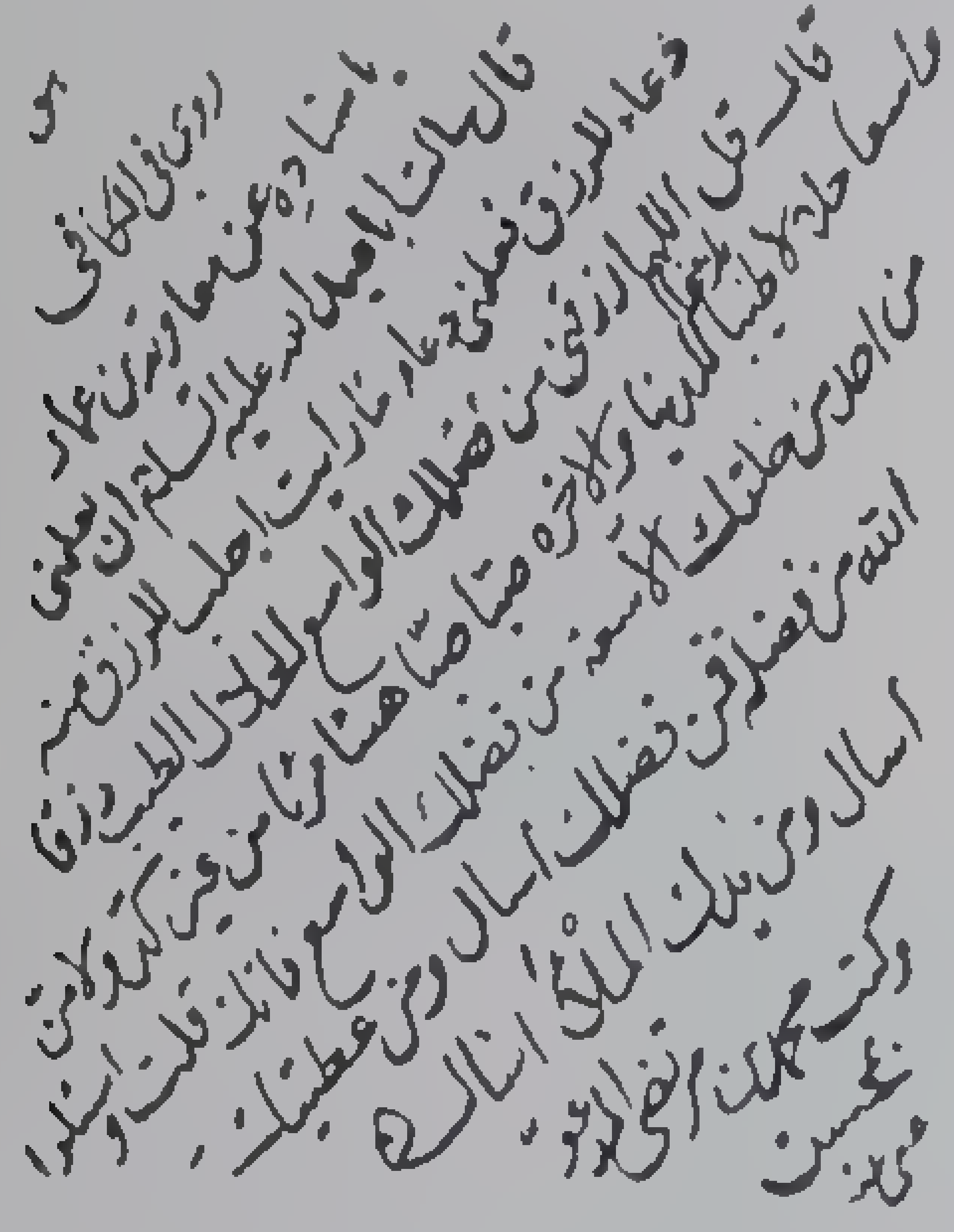
وبا مواعظ شافیهٔ خود عموم را مستفیض نماید کمال عنایت خواهد شد که تمامی طبقات مردم از خاص و عام از برکات انفاس قدسیهٔ وی بهره‌ور گردند وهم تصمیم داده بودند که بعضی از مطالب مشکله را مطرح مذاکره کرده و سؤال نمایند که علاوه برعجز او که در وعظ دارد قصور علمی‌اش نیز معلوم گردد سلطان نیز از باطن کار غافل ودرخواست ایشان را اجابت کرد وحسب‌المقرّر، روز جمعه شاه قاسم بمنبر رفته ومشغول وعظ شد وشروع بفضیلت ذکر لااِلٰهَ اِلّااللهُ نمود پس عبدالرحمن جامی اشکال مشهوری را که در آن کلمهٔ طیّبه درمیان اهل علم محل مذاکره است القا نموده و بشاه قاسم گفت که دراین کلمه بحثی دارم میخواهم سؤال نمایم شاه بمدد روح نیّت مقدّسه گفت درعراق شنیده بودم که تنها درکلمهٔ علیّ ولی‌الله بحث داری اکنون معلوم شد که در اصل توحید و کلمهٔ لااله‌الاالله هم شبهه داری پس حاضرین مجلس از آن کلام لطافت نظام خندیدند و شاه نیز فاتحه خوانده و مجلس را ختم نمود . باری شاه قاسم همواره مشمول تجلیل وتعظیم سلطان حسین بوده و باکمال رفاهیّت میزیسته است تا درسال نهصد و هشتاد و یکم هجری قمری برحمت ایزدی نایل گردید .

(ص ۱۵۱ لس)

فیض کاشانی یا **فیض کاشی** { **محمد ابن‌شاه‌مرتضی ابن شاه‌محمود - ملقّب به محسن، معروف به ملامحسن و فیض و فیض‌کاشی یا کاشانی**، عالم عامل ربانی ،

فاضل کامل صمدانی ، عارف سبحانی از اجلّای علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری عهد شاه عباس ثانی میباشد که فقیه محدّث مفسّر محقّق مدقّق، حکیم متکلّم متألّه، ادیب شاعر ماهر، علوم عقلیّه و نقلیّه را جامع ، درخبر فهمی و تفطّن بمعانی احادیث و اخبار دینیّه بی‌نظیر، درتطبیق اصول ظواهر با بواطن و جمع مابین اصول شریعت و طریقت متفرّد بود. بفرمودهٔ روضات‌الجنّات نظیر او دراین‌موضوع درتمامی‌فرقهٔ محقّه معلوم نشده و علاوه برمراتب علمیّه درمکارم اخلاق طاق و مشهورآفاق و جلالت مقام‌او معروف بین‌الخلائق و مسلّم مخالف وموافق ومصدّق یگانه وبیگانه بوده و اشهر ازآن است که محتاج شرح و بیان باشد. هریك ازتألیفات متنوعهٔ اوآیینهٔ حقیقت‌نمای تبحّر

و فضل وکمال و فطانت و ذکاوت و حسن‌سلیقه واستقامت‌طریقه وکثرت اطلّاع‌فروعی واصولی وغایت‌احاطهٔ معقولی و منقولی وی میباشد. بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را .



کلیشهٔ خط فیض مرحوم -۲۲

فیض درقم نشأت واقامت‌داشت، پس‌ازآنکه ورود شیراز سید ماجد بحرانی سالف‌الترجمة مسموعش گردید محض برای‌تحصیل‌علوم‌دینیّه مسافرت شیراز را تصمیم داد ، لکن والد ماجدش ملاشاه مرتضی اجازه‌نمیداد وبالاخره بنای استخارهٔ قرآن مجیدگذاشته و بدین‌آیهٔ شریفه تصادف‌نمودند : فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ الاية . پس بهمین دیوان معروف منسوب‌بحضرت امیرالمؤمنین ع تفأل‌کرده و بدین ابیات تصادف نمودند :

تغرب عن‌الاوطان فی‌طلب العلی — وسافر ففی‌الاسفار خمس‌فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة — وعلم وآداب و صحبة ماجد

اینك علاوه برموافق نیّت و مرام بودن فال و استخاره توافق کلمهٔ **صحبة ماجد** در این بیت با مرام اصلی‌که استفاده از **سید ماجد** بوده جالب‌حیرت‌گردید. فیض بشیراز رفت، علوم شرعیّه را از سید ماجد تکمیل و علوم عقلیّه را نیز از یگانه فیلسوف اسلامی ملاّ صدرای سالف‌الترجمة بلکه موافق‌آنچه استظهار میشود از میرداماد نیز اخذ نمود و چنانچه درشرح حال ملاعبدالرزاق فیّاض اشاره شد دخترملاصدرا را هم ازدواج‌کرد و این لقب فیض وفیّاض نیز از او بوده است. **اما نسبت تصوف باطل** بفیض‌کاشانی‌موافق آنچه در روضات فرموده وازسید نعمةالله جزائری سالف‌الترجمة ازاجلاّی تلامذهٔ‌خود فیض و ازدیگر اجلّه هم نقل شده دروغ و تهمت و بهتان است و خود فیض در موارد

بسیاری خصوص، در کتب کلمات طریفهٔ خود طعن‌های بسیاری بر صوفیّه وارد آورده ومسلک تصوف و اطوار ناشایست و عادات ناپایست ایشان را که قلم از نگارش آنها در الم است شدیداً انکار کرده و در توبیخ و ملامت ایشان اهتمام تمام داشته است. ملامحمدطاهر قمی و بعضی از اجلاّی دیگر که در بدایت حال با فیض معاندت داشته‌اند اخیرا بعد از اطّلاع بر حقیقت امر با عبارت یا مُحسنُ قَد اتاکَ المُسیءُ بمقام اعتذار بر آمده‌اند. اگر در کلمات فیض و شیخ بهائی و نراقی و نظائر ایشان تصریحاً یا تلویحاً تعرّضی نسبت بطلاّب و اهل علم بوده باشد همانا مراد و منظورشان اهل تزویر و ریا و علماء سوء ظاهر پرست دور از حقیقت میباشد که گرگان متلبّس بلباس میش بوده ودراخبار واحادیث متواتره نیز همه‌گونه مذمّت برایشان وارد آمده وعقلا وشرعا مذموم وموردطعن میباشند.

ایشانند که علم و تلبّس بلباس اهل علم را سرمایهٔ حیات پنج روزه و وسیلهٔ خودنمائی میکنند، برای یك لقمه نان هزاران تواضع براغنیا نموده وکاسه‌لیس ایشان هستند و ایشان را در ارتکاب شهوات اذن و در تصرف درشبهات رخصت میدهند. ای بسا حقوق شرعیّهٔ بسیاری را که برای تأمین مصارف اساسیّهٔ دینیّه، منظور نظر شرع مقدّس است با اندکی مصالحه کرده و مصداق آیات حقائق سمات بسیاری میباشند: **اُولئكَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالهُدیٰ فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَما كانُوا مُهْتَدِینَ - وَ لَیَحْمِلُنَّ اَثْقالَهُمْ وَ اَثْقالاً مَعَ اَثْقالِهِمْ وَ لَیُسْئَلُنَّ یَوْمَ القِیامَةِ عَمّا كانُوا یَفْتَرُونَ - لِیَحْمِلُوا اَوزارَهُم كامِلَةً یَومَ القِیامَةِ وَمِنْ اَوزارِ الَّذینَ یُضِلُّونَهُم بِغَیرِ عِلمٍ اَلا ساءَ ما یَزِرُونَ**. باری مجملی هم درضمن شرح حال شیخ بهائی در بارهٔ پارهٔ اعتراضات سخیفه که ازاهل ظاهر و ریا بدو وارد آمده مذکور داشتیم و رجوع بدانجا نیز نمایند. بهتر اینست قضاوت عادلانهٔ اینگونه قضایا را محول بنظر حقائق اثر یگانه قاضی عادل بشر حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه بداریم. فیض از مشایخ اجازهٔ علاّمهٔ مجلسی و سید نعمة‌الله جزائری و نظائر ایشان بوده و خودش هم از دواستاد معظّم خود ملاصدرا و سید ماجد بحرانی و نیز از ملاخلیل قزوینی و شیخ بهائی و شیخ محمد ابن صاحب معالم و دیگر

اساتید وقت روایت میکند وچنانچه درصدر عنوان اشاره‌شد درتمامی فنون شعری نیز مهارتی بسزا داشته و اشعار انیقه و طریفهٔ بسیاری‌گفته‌که ازآن جمله است :

سالك راه حق بیا ، نور هدی زما طلب — نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب
هست سفینهٔ نجات عترت و ناخدا خدا — دست دراین‌سفینه زن دامن‌ناخدا طلب

آنکه‌مست‌جانان‌نیست‌عارف‌ار‌بود‌عامست — هرکه نیستش ذوقی شعله‌گر بود خام‌است
هرزه‌گردد اسکندر در میان تاریکی — آب‌زندگی‌باده‌است چشمهٔ خضر جام‌است

در عهد صبی‌کرده جهالت پستت — ایام شباب کرده غفلت مستت
چون پیر شدی رفت نشاط از دستت — کی صیدکند ماهی دولت شستت

ای‌آنکه‌گمان بری‌که داری همه‌چیز — اینك روی از جهان‌گذاری همه‌چیز
دریابی باقی گر ز فانی‌گذری — داری همه چیز اگر نداری همه چیز

ازآن ز صحبت یاران‌کشیده دامانم — که صحبت دگری میکشد گریبانم

بهوش باش‌که حرف نگفتنی نجهد — نه هرسخن‌که بخاطر رسد توان‌گفتن
یکی زبان و دوگوشست اهل معنی را — اشارتی بیکی گفتن و دو بشنفتن
سخن چو سودندارد نگفتنش اولیست — که بهتر است ز بیداری عبث خفتن

ذرهٔ درد بآن مایهٔ درمان بردن — به زکوة حسنات است بمیزان بردن
ایستادن نفسی نزد مسیحا نفسی — به ز صد سال نماز است بپایان بردن
یك طواف سرکوی ولی حق‌کردن — به ز صد حج قبول‌است بدیوان بردن
تا توانی زکسی بار گرانی برهان — به ز صد ناقهٔ حمرا است بقربان‌بردن
یك گرسنه بطعامی بنوازی روزی — به ز صوم رمضان است بشعبان بردن
یك‌جو ازدوش مدین‌دینی‌اگر برداری — به ز صد خرمن طاعات بدیسان بردن
به زآزادی صد بندهٔ فرمان بردار — حاجت مؤمن محتاج باحسان بردن
دست افتاده بگیری ز زمین برخیزد — به ز شب‌خیزی وشاباش زیاران بردن

نفس خودرا شکنی تاکه اسیر توشود
به زاشکستن کفّار و اسیران بردن

خواهی ار جان بسلامت ببری تن درده
طاعتش را ندهی تن نتوان جان بردن

سر تسلیم بنه هرچه بگوید بشنو
از خداوند اشارت ز تو فرمان بردن

طرفی نبستم زین جهان استغفرالله العظیم
خسبیدم و شد کاروان استغفرالله العظیم

عمر عزیزم شد تلف اندر پی آب و علف
کاری نکردم بهرجان استغفرالله العظیم

بیحد گناهان کرده‌ام بس جور وطغیان کرده‌ام
زین جرمهای بیکران استغفرالله العظیم

از بس زدم بر تو به‌سنگ شدتو به بر من عار و ننگ
از اصل جرم و جبر آن استغفرالله العظیم

زین عهدهای سست وسست زین تو به‌های نادرست
لحظه بلحظه‌آن به‌آن استغفرالله العظیم

ده‌بار وصدبار وهزار ای فیض کم باشد بیار
هردم جهان اندر جهان استغفرالله العظیم

من این زهد ریائی را نمیدانم نمیدانم
رسوم پارسائی را نمیدانم نمیدانم

یکی گویم یکی دانم یکی بینم یکی باشم
دوتائی وسه تائی را نمیدانم نمیدانم

بغیر مهرمهرویان که تابد بردل و برجان
طریق روشنائی را نمیدانم نمیدانم

من ار نیکم وگر بد فیض گومردم ندانندم
زبان خودستائی را نمیدانم نمیدانم

درچهرهٔ مهرویان انوار تو میبینم
در لعل گهرباران گفتار تو میبینم

در مسجد و میخانه جویای تو میبابم
درکعبه و بتخانه زوّار تو میبینم

ازکوی تو میآیم هم سوی تو میآیم
درسیر و سلوك خود انوار تو میبینم

گه قدر مرا کاهی گه قیمتم افزائی
درسود و زیان خودرا بازار تو میبینم

هرجاکه روم نالم چون بلبل شوریده
سرتاسر عالم را گلزار تو میبینم

پروانه بگرد شمع جویای جمال تو
بلبل بگلستانها هم راز تو میبینم

ازخود نه خبر دارم نه عین و اثر دارم
در نطق و بیان فیض گفتار تو میبینم

حسن رخ مهرویان از روی تو میبینم
دلجوئی دلداران از جوی تو میبینم

هرجاکه بود نوری از پرتو روی تست
هرجاکه بودآبی از جوی تو میبینم

گبر و مغ و ترسا را جویای تو میابم / روی همه عالم را درسوی تو میبینم
بلبل بگلستانها ازبهر تو مینالد / بوی گل و ریحان را از بوی تو میبینم
عاشق سرکوگردد من گرد جهان گردم / چون جملهٔ عالم را من کوی تو میبینم
اندردل هرذرّه خورشید جهان‌تابی‌است / من‌تابش آن خورشید از روی تو میبینم
دربحر محیط عشق‌شد غرق وجود فیض / و این چشم گهربارش واسوی تو میبینم

علم رسمی ازکجا عرفان کجا / دانش فکری کجا وجدان کجا
عشق را با عقل نسبت کی توان / شاه فرمان ده کجا دربان کجا
دوست را داد آن نشان دید این عیان / در حقیقت این کجا و آن کجا
کی دل بی‌عشق بیند روی دوست / قطرهٔ خون از کجا عمّان کجا
دردها را عشق درمان میکند / عشق نبود درد را درمان کجا
عشق این را این و آن را آن‌کند / گر نباشد عشق این و آن کجا
هم سر ما عشق و هم سامان ما / عشق اگر نبود سر و سامان کجا
عشق خانمان هر بی‌خانمان / فیض را بی‌عشق خانمان کجا

از نور نبی واقف این راه شدم / وز مهر علی عارف الله شدم
چون پیروی نبی و آلش کردم / ز اسرار و حقائق همه آگاه شدم

وغیر اینها که اشعار علمی و اخلاقی طریفه‌اش بسیار و درمطاوی کلمات مصنّفاتش هم بعضی ازآنها مذکور و بدیوان و پاره‌ای مثنویّات و منظومات او در ضمن تألیفات وی اشاره خواهد شد.

۱- **آب زلال** که مثنوی‌است و بنام خطاب بحضرت‌حق وخطاب‌بنفس بدو جرعه تقسیمش نموده است ۲- **آداب‌الضیافة** که منظومهٔ فارسی است ۳- **آئینهٔ شاهی** بپارسی که ملخص کتاب ضیاءالقلب مذکور درذیل خود او میباشد ۴- **ابواب‌الجنان** بفارسی در وجوب عینی نمازجمعه در هرعصر وآداب‌آن وفضیلت جماعت وآداب‌آن ویك‌نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۲۰۱۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارتهران موجود است ۵- **الاحجار الشداد والسیوف الحداد فی‌ابطال** (نفی خلا) **الجواهر الافراد** که در ایام جوانی تألیفش داده ۶ و۷ و۸- **اذکارالصلوة و اذکار الطهارة و**

الاذکارالمهمة ۹- الاربعون حدیثا فی مناقب امیرالمؤمنین ع ۱۰- الاستقلالیة درا ثبات ولایت استقلالی پدر در تزویج دختر باکرهٔ خود **۱۱- الاصفی** در تفسیر قرآن مجید و آن ملخص تفسیر صافی خود فیض است چنانچه تفسیر دیگر موسوم به مصفی نیز ملخص همین تفسیر اصفی است و تفسیر اصفی در تهران مستقلا چاپ شده و درحاشیهٔ بعضی از چاپهای تفسیر صافی نیز بطبع رسیده است **۱۲- الاصول الاصلیة** (الاصلیه خ‌ل) **المستفادة من الکتاب والسنة ۱۳- الاصول الاصلیة فی ماخذ الاحکام بغیر ما اشتهر بین الانام** چنانچه بعضی گفته لکن ظاهراً همان کتاب ماقبلی است **۱۴- اصول العقائد ۱۵- اصول المعارف** که ملخص کتاب عین الیقین است **۱۶- الاعتذار** که درجواب ملاتوی نوشته و حاوی مجملی از شرح حال و گزارشات و ابتلائات خود ومتضمن نصایح اهل زمان خصوصاً شخص سالک میباشد **۱۷- اعمال الاشهر الثلثة ۱۸- الافق المبین فی کیفیة التفقه فی الدین** چنانچه درذریعه نوشته در بعض نسخه‌ها است و نام این کتاب حق المبین است که ذیلا مذکور است **۱۹- الفت نامه** در ترغیب مؤمنین برانس و اتحاد و الفت و یگانگی و اتفاق و محبت که اساس نوامیس اسلام و یگانه وسیلهٔ حصول مقاصد دینیّه و دنیویّه است و چند بیت طرفهٔ دایر بهمین موضوع راکه در ذریعة از همین کتاب الفت نامه نقل کرده ثبت اوراق مینماید.

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم — انیس جان غم فرسودهٔ بیمار هم باشیم
شب آمد شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم — شود چون روز دست و پای هم در کار هم باشیم
دوای هم شفای هم برای هم فدای هم — دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم
بهم یکتن شویم و یکدل و یکرنگ و یک پیشه — سری در کار هم آریم ودوش و یار هم باشیم
حیات یکدگر باشیم و بهر یکدگر میریم — گهی خندان زهم گه خسته وافکار هم باشیم

۲۰- الامالی ۲۱- الامکان والوجود چنانچه در ذریعه نوشته لکن ظاهراً نسخه غلط وعوض **وجود** کلمهٔ **وجوب** صحیح است **۲۲- الانصاف فی طریق العلم باسرار الدین المختص بالخواص والاشراف و بیان الفرق بین الحق والاعتساف** ودرضمن این کتاب بعضی ازحالات خودرا نگاشته و عذر پاره‌ای از مصنفات خود راکه موافق مذاق فلاسفه و متصوفه تألیف داده باعبارات واضح و ملمع عربی و فارسی مذکور داشته و این کتاب مستقلا وهم با چندین رسالهٔ متفرقهٔ خود فیض در یکجا بطبع رسیده است **۲۳- انصافیه** چنانچه بعضی نوشته لکن ظاهراً همان کتاب ماقبلی است **۲۴- انموزج اشعار اهل العرفان** که حاوی هفتاد غزل در توحید از اشعار عرفا است **۲۵- انوار الحکمة** که ملخص کتاب علم الیقین مذکور ذیل بوده و پاره‌ای فوائد حکمیه نیز بدان افزوده است **۲۶- اهم مایعمل** که حاوی مهمات اذکار و اوراد و اعمال شرعیهٔ هفتگی و روزانه و سالانه است **۲۷- بشارة الشیعة** که با چندین رسالهٔ دیگر خود فیض در تهران چاپ ودرضمن چهل بشارت اثبات

کرده که فرقهٔ ناجیه از فرق اسلامیه که بموجب اخبار دینیه با مژدهٔ بهشتی مستبشر هستند همانا منحصر بشیعه میباشد **۲۸- ترجمةالتذکرة فی‌الحکمة الالهیة ۲۹** تا **۳۵- ترجمةالحج و ترجمةالزکوة و ترجمةالشریعة و ترجمةالصلوة و ترجمةالصیام و ترجمةالطهارة و ترجمة العقائد الدینیة فی‌الاصول الاعتقادیة و اثباتها** درآداب و احکام و اسرار هریك ازصوم وصلوة و طهارت و حج و زکوة و درمعنی شریعت و فائدهٔ آن وکیفیت سلوك‌آن و دراثبات عقائد دینیه باقرآن و اخبار دینیه برخلاف طریقهٔ متکلمین **۳۶- تسنیم** که مثنوی‌است **۳۷- تسهیل‌السبیل فی‌الجنة فی‌انتخاب‌کشف‌المحجة للسید بن طاوس** که باکتاب تحف‌العقول درایران چاپ‌شده‌است **۳۸- تشریح‌العالم** درعلم هیئت **۳۹- التطهیر** که از نخبهٔ فقهیهٔ خودش انتخاب‌کرده ودراخلاق و تطهیر باطن است **۴۰- تفسیرالامانة ۴۱- تفسیرالقرآن** که بنام **صافی** و **اصفی** و **مصفی** و **تنویرالمذاهب** چندین‌تفسیر برقرآن مجیدنوشته‌است **۴۲- تقویم‌المحسنین فی‌معرفةالساعات والشهور والسنین** که بارها چاپ و اخیراً نام‌آنرا به **احسن‌التقویم** تبدیل داده‌است **۴۳- تنفیس الهموم** که یکی از مثنویات اوست **۴۴- تنویرالمذاهب فی‌تعلیقات‌المواهب** که درتفسیرقرآن و حواشی برتفسیر مواهب‌العلیهٔ حسین‌کاشفی است **۴۵- التوحید ۴۶- ثبوت‌الولایةعلی‌البکر** که بنام استقلالیه مذکور شد **۴۷- ثناءالمعصومین ع** در انشای صلوات و سلام و تحیه و ثناء ومحامد حضرات معصومین‌علیهم‌السلام باصول دوازده امام خواجه ومبسوط‌تر ازآن **۴۹- الجبر والاختیار** که درضمن‌مجموعهٔ کلمات‌المحققین چاپ‌شده‌است **۵۰- الجبر والتفویض ۵۱- جلاء العیون** در انواع اذکار قلبی وگاهی این‌کتاب را دربعض مواضع بنام **جلاءالقلوب** نیز مذکور دارند و این اسم مناسب‌تر بموضوع‌کتاب است لکن از خود فیض نام اولی جلاءالعیون نقل شده است **۵۲- جلاءالقلوب** که همان جلاءالعیون است **۵۳** و**۵۴** و**۵۵- جواب‌الابهری عن‌کیفیة علم‌الله تعالی بالموجودات فی‌الازل و جواب‌السئول عن تجددالطبایع و حرکت الوجود الجسمانی بتجددالامثال وجواب‌مسئلةالوجود فی‌بیان‌انه‌مشترك لفظی اومعنوی ۵۶- حاشیهٔ رواشح سماویهٔ** استاد خود میرداماد **۵۷- حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** که در حاشیهٔ شرح صحیفهٔ سید نعمت‌الله جزائری درتهران چاپ شده‌است **۵۸- الحقائق فی‌اسرارالدین ومحاسن‌الاخلاق** که لباب و ملخص‌کتاب محجهٔ خود او است **۵۹- الحق المبین فی‌کیفیة التفقه فی‌الدین ۶۰- الحق‌الیقین ۶۱- خلاصةالاذکار الواردة لکل فعل و وقت و حادثة** ودونسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۲۱۷۰ و۲۱۷۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔسپهسالارجدید تهران موجود است **۶۲- دهرآشوب** که از مثنویات او است **۶۳- دیوان شعر** که درتهران چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن بشماره‌های ۳۲۱ و ۴۲۲ درکتابخانهٔ مذکوره موجود و حاوی قصائد و مثنویات و مناجات و غزلیات و رباعیات حکیمانه و عارفانه میباشد **۶۴- الرفع والدفع فی‌ماورد فی‌رفع‌الافات ودفع‌البلیات بالقرآن والدعاء والعوذة والرقی والعلاج والدواء ۶۵- زادالسالك فی‌کیفیة سلوك طریق‌الحق و شرائطه وآدابه ۶۶- السانح الغیبی فی‌الایمان والکفر ۶۷- سفینةالنجاة** در تحقیق اینکه

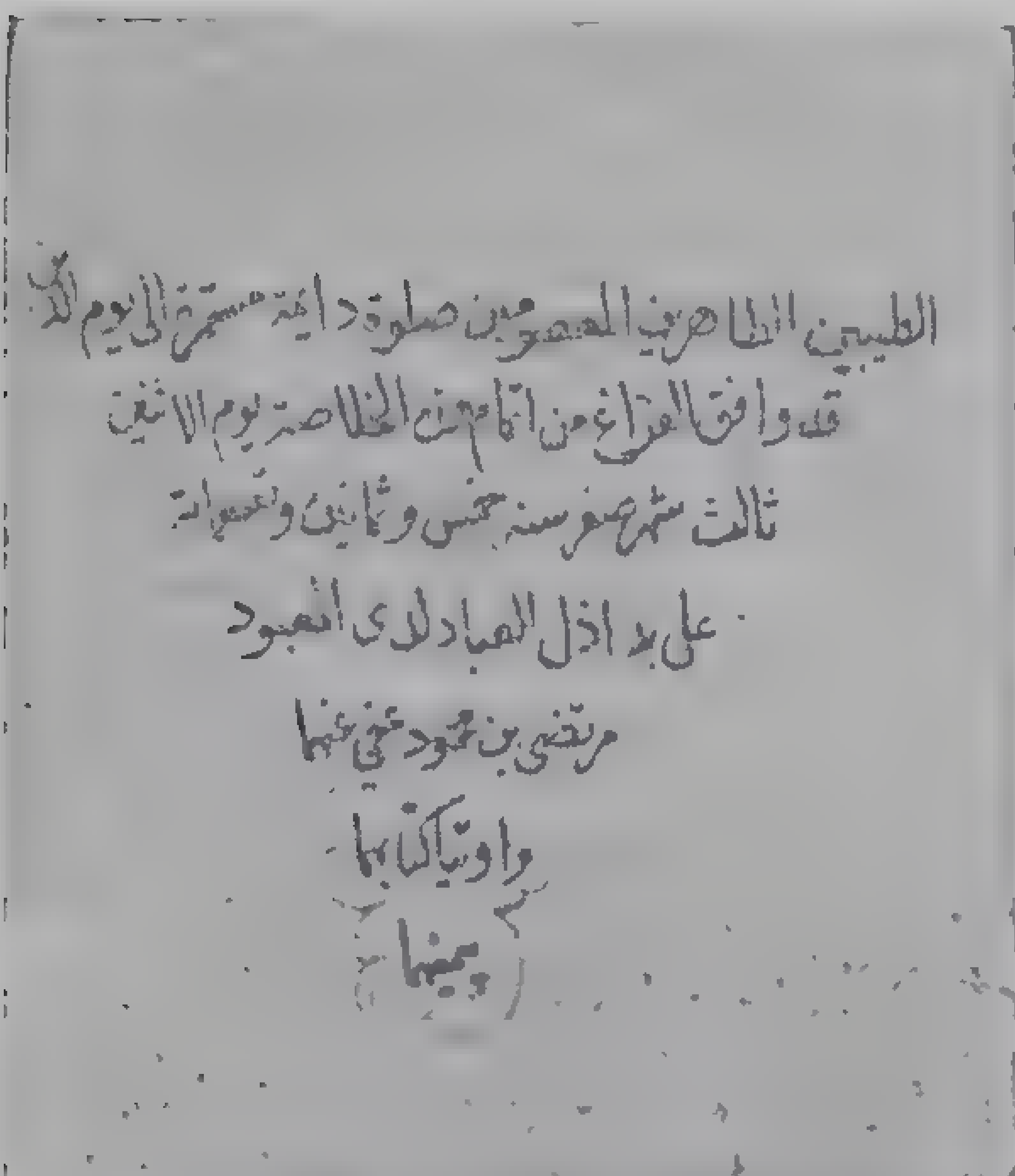
صاحب احکام شرعیه منحصر بآیات محکمه و سنت و احادیث اهل بیت عصمت ع است و بس **۶۸- السبیل** که یکی از مثنویات اوست **۶۹- الشافی** که ملخص وافی مذکور در ذیل است **۷۰- شرائط الایمان فی تحقیق معنی الایمان والکفر و مراتبهما** **۷۱- شراب طهور** که یکی از مثنویات منظومات اوست **۷۲- شرح الصحیفة السجادیة** و ظاهراً همان حاشیهٔ صحیفه است که مذکور شد **۷۳ و ۷۴ و ۷۵- شوق الجمال و شوق العشق و شوق المهدی** که هر سه از منظومات او است **۷۶- الشهاب الثاقب** در اثبات وجوب عینی نماز جمعه در هر زمان عربی **۷۷- الصافی** که تفسیر قرآن مجید با احادیث است **۷۸- ضیاء القلب فی تحقیق الحکام الخمسة علی الباطن** در تعیین حکومت عقل و شرع و طبع و عرف و عادت نفس انسانی است **۷۹- علم الیقین فی اصول الدین** که با چند کتاب دیگر خود فیض در تهران چاپ سنگی شده است **۸۰- العوامل** که بعوامل ملامحسن معروف و با چندین کتاب مقدماتی دیگر بارها بنام **جامع المقدمات** چاپ و منقل بین العلما معتقدهٔ بعضی از فضلا اینست که همین ملامحسن فیض است و خود صاحب قصص گوید اینکه بعضی آنرا از ملامحسن قزوینی پسر محمدطاهر قزوینی دانند اشتباه است پس گوید بلی ملامحسن قزوینی همین عوامل ملامحسن فیض را تا آخر عوامل سماعیه شرح کرده چنانچه شرحی هم بنام زینة المسالك برالعمدة ابن مالك درچهار جلد نوشته است . **نگارنده گوید** که از فیض بودن همین عوامل معروف بعوامل ملامحسن نیز محل تردید و محتاج بتحقیق است و بهرحال آن غیر از عوامل مأة جرجانی است که نیز با شرح آن درضمن جامع المقدمات مذکور چاپ و از کتب درسی محصلین ابتدائی علوم عربیه است و شرح حال ملامحسن قزوینی بعنوان قزوینی خواهد آمد و آنجا نیز مراجعه نمایند **۸۱- عین الیقین فی اصول الدین** که با کمال اختصار با عبارات واضح و روشن لب معارف و نتایج افکار اعلام و اکابر را جامع و در رشتهٔ خود بی‌نظیر و با علم الیقین فوق چاپ شده است **۸۲- غنیة الانام فی معرفة الساعات والایام** عربی **۸۳- فهرس العلوم** که انواع و اصناف تمام علوم و موضوعات آنها را حاوی است **۸۴- فهرست مصنفات خود** که اسامی تمامی آنها و موضوع و شمارهٔ ابیات و تاریخ تألیف و بعضی مزایای دیگر هریکی را مشروحاً حاوی است **۸۵- قرة العیون فی المعارف والحکم** بزمینهٔ همان اصول المعارف مذکور فوق لکن با سبك و سیاقی دیگر **۸۶- الکلمات الطریفة فی ذکر منشأ اختلاف الامة المرحومة** **۸۷- الکلمات المخزونة** که ملخص کلمات مکنونهٔ ذیل است **۸۸- الکلمات المکنونة فی علوم اهل المعرفة و اقوالهم** که درتهران چاپ شده است **۸۹- گلزار قدس** در مراثی و قصائد و رباعیات و غزلیات **۹۰- اللالی** که مقداری از کلمات مکنونهٔ مذکور است **۹۱- اللب** که لب قول در حدوث عالم است **۹۲- لب الحسنات** که خلاصهٔ منتخب الاوراد مذکور ذیل است **۹۳- مثنویات** که بنام **تسنیم و سلسبیل و ندبة العارف و ندبة المستغیث** وغیره چند مثنوی دارد **۹۴- المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء** که در علم اخلاق بی‌نظیر و طاق و کتاب احیاء العلوم غزالی را مهذب کرده و بعضی مستحدثات آن را اسقاط و مطالب حقهٔ آنرا با اخبار و احادیث حضرات معصومین ع و کلمات علمای فرقهٔ محقه تأیید مینماید و در

تهران چاپ سنگی شده‌است **۹۵- مرآت‌الآخرة** درمعرفت معاد و روزقیامت وباکتاب‌علم‌الیقین مذکور فوق چاپ سنگی شده است **۹۶- المشرق فی‌کشف معانی‌الحقائق ۹۷- مشواق** وآن رساله‌ایست در ردکسانی‌که شعر و شاعری را زندقه و مخالف اسلام و دیانت حقه میدانسته‌اند و در تهران چاپ شده و معانی حقیقی و الفاظ و اصطلاحات متداوله مابین عرفا و اهل تصوف را حاوی است **۹۸- مصباح الانظار ۹۹- المصفی** درتفسیر قرآن و ملخص همان اصفی مذکور فوق است **۱۰۰- المعارف فی‌اصول‌الدین‌المستفادة من‌الکتاب والسنة** که ملخص‌کتاب‌علم‌الیقین مذکور است **۱۰۱- معتصم‌الشیعة فی‌احکام‌الشریعة** که درمهمات مسائل فقهیه و موارد اختلافات شیعه با ادله و مدارك آنها با بسط تمام مشتمل بوده وفقط‌کتاب طهارت وصلوة ازآن خاتمه‌یافته و شبیه‌ترین کتب بمختلف علامه میباشد **۱۰۲- معیارالساعات** که بپارسی مانند غنیهٔ مذکورفوق است **۱۰۳- مفاتیح‌الشرایع** که تمامی مهمات احکام و مسائل دورهٔ فقه را از اول تاآخر حاوی و پارهٔ احکام مهمهٔ دیگررا نیزکه درکتب فقهیهٔ متداوله معنون نبوده‌اند مشتمل وموافق‌فرمودهٔ روضات از حسن بیان و برهان اجمالی و تعرض اجماعیات و ایجاز عبارات اجمل و اوضح و افصح‌کتب فقهیه میباشد **۱۰۴- مکارم‌الاخلاق و مساویها ۱۰۵- مناقب امیرالمؤمنین ع** که بنام **اربعون** مذکور شد **۱۰۶تا۱۰۹- منتخب‌الاوراد** و **منتخب رسائل اخوان‌الصفا** و**منتخب الفتوحات‌المکیة** و **منتخب‌المثنوی ۱۱۰- من لایحضره‌التقویم** که سعد و نحس ایام و اوقات و دیگر مطالب متداوله درتقاویم را مطابق اخبار وارده ازحضرات ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام جمع ویك نسخهٔ‌خطی آن بشمارهٔ ۲۶۵۹ درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست **۱۱۱- منهاج النجاة فی‌بیان‌العلم‌الذی طالبه فریضة علی‌کل مسلم ومسلمة والعمل‌بموجبه** که باکتاب‌علم‌الیقین مذکور چاپ‌شده‌است **۱۱۲- میزان‌القیامةفی‌معنی‌المیزان الاخروی ۱۱۳- النخبةفی‌خلاصة احکام‌الشریعة المطهرة و سننهـا وآدابها** که خلاصهٔ تمامی دورهٔ فقه را درحدود سه هزار بیت حاوی‌است **۱۱۴ و۱۱۵- ندبةالعارف و ندبةالمستغیث** که هردو ازمثنویات‌او است **۱۱۶- نقد الاصول الفقهیـه** که خلاصهٔ فقه و اول تألیفـات فیض بوده و درایام جوانیش تـألیف داده است **۱۱۷- نـوادر الاخبار** که اخبار غیرمذکوره درکتب اربعه را حاوی است ویك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۱۸۴۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۱۸- الوافی** در جمع و ترتیب و نهایت تهذیب تمامی اخبارکتب اربعه و توضیح و بیان مشکلات‌آنها وحل متشابهات آنها و تفسیرآیات متعلقه بآنها باکمال دقت و متانت ویك مرتبه تمامی‌آن درسه مجلد بزرگ ویك‌مرتبه نیز فقط دوجلداولی‌آن درتهران‌چاپ‌شده‌است **۱۱۹- وسیلةالابتهال** که ظاهراً یکی ازمثنویات او است **۱۲۰- هدیةالاشراف** که ملخص‌کتاب انصاف مذکور فوق است وغیراینها .

وفات فیض بسال هزار و نود و یکـم هجرت درکاشان واقع شد ، قبر و قبّهٔ او مشهور و بکرامت معروف و مزار است. مخفی نماندکه **ملاشاه مرتضی** پدر فیض نیز از

اکابر علماء وفضلاء مشهور بود و یك کتابخانهٔ عالی داشته است، در حاشیهٔ روضات الجنّات نویسد در بعضی از جونگ‌های معتبر دیده که بعضی از حشرات توی صندوق کتاب شاه‌مرتضی رفته و تمامی اوراق و کتبهائی را که بوده خورده و ضایع کردند و فقط یك پارچه جلد باقی ماند که این رباعی در روی آن بوده است :

علمی که حقیقی‌است درسینه بود ... درسینه بود هرآنچه درسی نبود
صد خانه ترا کتاب سودی نکند ... باید که کتابخانه در سینه بود


الطیبین الطاهرین المعصومین صلوة دائمة مستمرة الی یوم الدین
قد وافق الفراغ من اتمام من الخلاصة یوم الاثنین
ثالث شهر صفر سنة خمس وثمانین وتسعمائة
علی ید اذل العباد لدی المعبود
مرتضی بن محمود عفی عنهما
واوتیا کتابهما
بیمینهما

کلیشهٔ خط ملاشاه مرتضی پدر فیض -۲۳

کلیشهٔ فوق از صفحهٔ آخر کتاب خلاصة الاقوال از مصنفات شیخ الطائفه علامهٔ حلی اعلی‌الله مقامه است که در کتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است.

یك رباعی بهمین‌مضمون درشرح‌حال قاسم‌الانوار نیز خواهد آمد . سال وفات شاه‌مرتضی بدست‌نیامد ومخفی نماند که خانوادهٔ فیض کاشانی خانوادهٔ علم وفیض وازبزرگترین خانواده‌های علمیّه‌معدودو برادرش **نورالدین کاشانی** ازعلمای‌اخباری مسلك ومؤلف‌کتاب **مصفاة‌الاشباح‌فی‌الاخلاق‌وعجائب‌الافاق** و پدر مولی **محمدهادی** شارح‌کتاب مفاتیح عمّ خود فیض کاشانی است و هم‌چنین برادردیگرش ملاعبدالغفور بن‌شاه‌مرتضی وپسرش ملامحمدمؤمن بن عبدالغفور از علمای نامی زمان خود **ملامحمد علم‌الهدی** فرزند خود فیض را نیز بهمین عنوان علم‌الهدی نگارش دادیم .

(قص وملل وص ۵۴۲ ت و۳۴۶۳ ج۵س و۲۵۵ ج۲مع و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فیضی ابوالفیض ابن شیخ‌مبارك - هندی ابن شیخ‌خضر، یمانیّ الاصل، ناگوریّ الولادة ، فیضیّ الشّهرة ، از اکابر علمای اوائل قرن

یازدهم هجری هند میباشد که عالم فاضل مفسّر شاعر ماهر بود ، نخست به فیضی تخلّص مینموده و اخیراً به فیاض تبدیل داد بغرض استعلا ببرادر کهتر خود ابوالفضل که بعلاّمی شهرت داشته او نیز به فیاضی تخلّص میکرده واز تلامذهٔ پدر خود وخطیب ابوالفضل کازرونی و سید صفی رفیع‌الدین صفوی بوده واز اشعار او است :

چشمی گهرشناس نداری چه‌گویمت — کاین نه‌صدف‌چگونه‌زیکدانه‌پرشده‌است

باید به ره عشق تکاپو کردن — پیوسته بخورشید ازل روکردن
زینسان که بود ظهور حق از همه سو — باید زچه روی روی یك سوکردن

آن روز که کردند شمار من و تو — بردند ز دست اختیار من و تو
فارغ بنشین که کارساز دوجهان — پیش از من و تو ساخته کار من و تو

یارب قدمی براه توحیدم ده — شوقی به نهانخانهٔ تجریدم ده
دل بستگئی بسرّ تحقیقم بخش — آزاده‌گئی ز قید تقلیدم ده

زاهدسخن،زمشرب‌توحیدمیکنی — تحقیق‌کرده‌ایم‌که تقلید میکنی

فیضی بسال نهصد و پنجاه و چهارم هجری در بلدهٔ ناکور از توابع اجمیر از بلاد هند متولد شد و چندین سال درحوزهٔ درس پدر بتحصیلات لازمهٔ علمیّه پرداخت تا بنوشتهٔ تذکرهٔ علمای هند (والعهدة علیه) درچهارده سالگی از تحصیلات علمی فارغ و درشعر و عروض و قافیه و خط و انشا و لغت و تاریخ و تفسیر بی‌نظیر و در اکره مدرّس بوده و درسال نهصد و هفتاد وچهارم با اکبرشاه هندی ملاقات نمود، نخست بلقب **ملك‌الشعرائی** و اخیراً به **امیران** مفتخر بوده وهمّت بر تربیت سلطان برگماشت ، قصیدهٔ طویلی درمدح وی‌گفت عاقبت از طرف سلطان بنظم خمسه‌ای بسبك و اسلوب خمسهٔ نظامی مأمورشد، او نیز درسال نود و سیم بطرح‌ریزی هرپنج‌کتاب اشتغال یافت وآنها را **بمرکز ادوار ، سلیمان و بلقیس ، نل و دمن ، هفت‌کشور و اکبرنامه** بهمین ترتیب موافق پنج‌گنج نظامی موسوم‌گردید وازهریکی قسمتی‌انشاکرد لکن هیچیك را بپایان نرسانید تا درسال‌هزار وسیم هجرت امر جدید اکید باتمام‌آنها با مقدّم داشتن نل و دمن‌که از داستانهای‌قدیم

هندی و معشقهٔ نل دمی با دمن نامی را شامل است صادر شد او نیز درظرف چهار ماه نل و دمن را ضمن چهار هزار و دویست بیت بتمام رسانید و درآن بین سلطان را نیز مدح کرد . اما چهار کتاب دیگر که منظور کرده بود ظاهر آن است که عمرش وفا باتمام آنها نکرد این است که درکشف‌الظّنون نیز فقط نل و دمن را از این پنج کتاب مذکور داشته و ازچهار دیگری نام نبرده است بلی یك نسخه ازمرکز ادوار که حاوی یك‌هزار و چهارصد و چهل و دوبیت است (مأمور بودکه آنرا درسه هزار بیت بانجام رساند) بضمیمهٔ یك نسخه از نل و دمن بشمارهٔ ۳۲۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجود است . از تألیفات وآثار قلمی فیضی است :

۱- **اکبرنامه** که یکی از ابواب خمسه است ۲- **خمسه** که فوقاً مذکور شد ۳- **دیوان شعر** که حاوی یازده هزار بیت میباشد ۴- **سلیمان و بلقیس** که نیز یك قسمت از خمسه است ۵- **سواطع‌الالهام** درتفسیرقرآن مجید که ازاول تاآخر با کلمات بی‌نقطه تفسیر کرده ودر تمامی آن یك حرفی ازحروف معجمه (نقطه‌دار) را بکار نبرده و دراین صنعت متخصص و متفرد و از سایر تفاسیر عامه و خاصه ممتاز بوده و بهمین جهت آنرا **تفسیر بی‌نقطه** نیز گویند و درسال‌هزار و دوبم هجرت از تألیف آن فراغت‌یافته و سورهٔ مبارکه **قُلْ هُوَاللّه** (بدون بسم‌الله) مادهٔ تاریخ تألیف آن است و درمقابل این خدمت ده هزار روپیه از طرف اکبرشاه بدو عنایت گردید وهمین‌تفسیر درسال هزار و سیصد و ششم هجری با چندین فقره تقریظات متنوعه که‌آنها نیز مانندخود تفسیر بی‌نقطه‌هستند درهشتصد وهشتاد صفحهٔ‌بزرگ درلاهور هند چاپ‌شده‌است ۶- **مرکز ادوار** که فوقاً مذکور شد ۷- **مواردالکلم** بعربی در اخلاق و پنجاه وسه مورد مشتمل وآن نیز مانند تفسیر مذکور فوق بی‌نقطه و اولش این‌است **الحمدلله ملهم‌الکلام الصاعد وهوالمحمود اولاواالحامد** الخ و درحقیقت دراین کتاب و تفسیر فوق قدرت‌نمائی بی‌نهایت‌کرده واطلاعات فوق‌العادهٔ خودرا که درلغات عرب داشته‌است اعلان عمومی داده ومصداق **ان‌البیان لسحرا** میباشد ۸ و۹- **نل و دمن** و **هفت‌کشور** که فوقاً مذکور شدند و فیضی در دهم صفر سال هزار و چهارم هجرت دراکبرآباد هند وفات‌یافت ویا بنوشتهٔ ریاض‌العارفین درلاهور درگذشت واینکه‌هدایت در دوکتاب ریاض‌العارفین ومجمع‌الفصحاء تاریخ وفات اورا با رقم هندسی هزار وچهل نوشته (۱۰۴۰) اشتباه بوده ویا خود از سهو قلم کاتب است‌که صفر اوّلی را برقم چهار مقدّم‌کرده‌که اگر برعکس باشد (۱۰۰۴) مطابق همان‌تاریخ صحیح اوّلی میباشد. بنوشتهٔ

تذکرهٔ علمای هند هیچ‌کدام از ابوالفیض فیضی و برادرش ابوالفضل علامی مذکور ذیل چنانچه مشهور است مقیّد بمذهبی نبوده‌اند . درمرآت‌الخیال بعداز ذکر فیضی وتقرّب او نزد اکبرشاه وتاریخ وفات مذکور اوگوید یك‌چندی بمشاکل طبع‌سخن‌آرای‌خویش دام تلوین در راه نابالغان دارالملك حقیقت‌گسترده ونسخهٔ نل و دمن ازتصنیفات او در ایران و توران شهرتی عظیم دارد و او وبرادرش ابوالفضل‌که سرحلقهٔ اهل تزویر بودند درصحبت خاص اکبرشاه راه یافته و خاطر شاه را از جادهٔ مستقیم انحراف دادند تا کار بجائی رسیدکه بادای بعضی از رسوم اهل هند پرداخته و این دوبیت فیضی از قصیدهٔ مدح پادشاه برآن‌حال‌گواه است :

قسمت‌نگر که درخور هرجوهری‌عطاست آیینه باسکندر و با اکبر آفتاب
او می‌کند معاینهٔ خود درآینه این میکند مشاهدهٔ حق درآفتاب

این ابیات را اکثری از هنود دست‌آویزآفتاب‌پرستی ساخته وبمدح فیضی رطب‌اللّسان هستند وعبدالله خان اوزبك والی توران مکاتباتی عتاب‌آمیز باکبرشاه نوشته وجوابهائی که ابوالفضل در معذرت‌آن بعین بینمکی نوشته در عنوان مکاتباتش موجود است وآن ضالّ‌مضلّ پیش‌از فوت اکبرشاه در راه دکن باشارهٔ نورالدین محمد جهانگیر در ملك راجه‌ترسنکه دیو بقتل رسیده ومالهائی‌که بدست‌آویزی ضلالت‌گردآورده‌بود دراهتمام راجهٔ مزبور برمعبد هنودکه درسواد شهر متهرا ساخته بود صرف‌گردیده و مدلول‌آیهٔ مبارکهٔ اَلْخَبِیثاتُ لِلْخَبِیثِینَ بظهور پیوسته وعاقبت‌آن بتخانه نیز بتیشهٔ حکم‌عالمگیر شاه با خاك برابر شد . **انتهی‌کلام‌المرآة** .

با این‌همه موافق تحقیقاتی‌که در اعیان‌الشیعة‌کرده شیخ ابوالفضل و برادرش شیخ‌ابوالفیض وپدرشان شیخ‌مبارك همه‌شان شیعی‌مذهب بوده‌اند وسبب عداوت مخالفین مذهب نیز همین تشیّع وی بوده‌است وبس . درذریعة نیزکه فهرست مصنّفات شیعه‌است تفسیر سواطع‌الالهام فیضی و تاریخ اکبری و تفسیرآیة‌الکرسی ابوالفضل علاّمی را مذکور داشته است .

نگارنده گوید : قضاوت و اظهار نظر دراین موارد خارج از وضع کتاب است و بالاجمال گوشزد مینماید که معاصرین این دو برادر در اثر فطانت فوق العادهٔ ایشان (خصوصاً فیضی) از در رقابت وارد شدند و با ایشان سازشی نداشته و با بدبینی موصوف داشتند و برای مرگ فیضی مادّهٔ تاریخ بدی ساخته‌اند. البته از مراجعه بشرح حال سلف مکشوف میگردد که نوع اشخاص بفطانت خصوص ارباب علم ومعرفت درهیچ دوره خالی از رقابت بوده و نخستین سبب کفر و زندقه و متّهم بودن ایشان همانا فضل وکمال ودانش وطبع روان وفطانت خودشان است و بس که درمقابل آن متاع دیگران فاسد و بازار خودفروشی ایشان کاسد میگردد باری بگذاریم و بگذریم .

اما ابوالفضل مذکور برادرکهتر ابوالفیض و پسر دویم شیخ مبارك و معروف و متخلّص بعلامی که ابوالفضل مورّخ نیز گویند درسال نهصد وپنجاه وهفتم یا هشتم هجری متولدشد وموافق نوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم (والعهدة علیه) درپانزده سالگی از تحصیل معقول و منقول فارغ و ازمشاهیر علمای هند و افاضل عهد اکبرشاه هندی (متوفی بسال ۱۰۱۴ هـ ق = غید) بوده وبا تجرّد و انزوا وعزلت میگذرانید تاعاقبت باصرار احباب بدربار اکبرشاه راه یافت و درقرب سلطان بتمامی اهل دربار حتی بشاهزادگان عظام نیز تقدّم یافت ومورد الطاف خسروانه گردید. نخست بسمت منشی گری وعاقبت بتصدی وزارت مفتخر وبالاخرة بمقام صدرالصّدوری ترقی کرد و ازتألیفات است :

۱- **آئین اکبری** یا **اکبرنامه** یا **اکبری** یا **تاریخ اکبری** تاریخی است فارسی که درسال هزار وچهارم هجرت بنام اکبرشاه تألیف وبهمین جهت باکبری و اکبرنامه وتاریخ اکبری نیز موسوم و اموعجیبهٔ بسیاری ازاحوال وعادات و رسوم هندرا جامع ونام اصلی آن آیین اکبری بوده ویك نسخه ازآن درخزانهٔ رضویّه موجود و بقول نامهٔ دانشوران در تمام عالم بفصاحت و استحکام کلام مشهور و برتبحّر و اتّساع بلاغت وبراعت مصنّف خود شاهدی است عادل وگواهی است صادق ۲- **تفسیر آیةالکرسی** که آنرا نیز برای اکبرشاه تألیف داده وبهمین جهت آنرا تفسیراکبری نیز گویند ۳- **عیار دانش** دراخلاق .

ابوالفضل بسال هزار و یازدهم هجرت در اثر حسد امراء و شاهزادگان بشرحی که از مرآت‌الخیال نقل شد مقتول و اکبرشاه و شاهزاده سلیم که در الله‌آباد مقیم بودند بسیار متأسف گردیدند.

اما شیخ مبارك بن خضر یمانی هندی ناکوری پدر ابوالفیض و ابوالفضل، ازاکابر علمای وقت خود، درمسند ریاست مرجعیّت تامّه داشت، باصول عرفان و تصوف نیز بی‌رغبت نبود، فن شعر و معمّا را نیز خوب میدانست، بتدریس علوم دینیّه مشغول و قرآن مجید را با قرائات عشره حفظ کرده و شاطبی را نیز درس میگفته است، درآخر عمر کتاب **منبع‌العلوم** راکه چهار مجلّد است درتفسیر قرآن تألیف داد و تألیفات دیگر نیز بدو منسوب است. بسال هزار و یکم هجرت در نود سالگی در لاهور وفات یافت و پدرانشان غالباً از اصحاب کمال و مشایخ صوفیّه و ارباب حال بوده‌اند.

(کف وص ۹۹ ج۸ عن و ۲۰۰ض و۴ و۷۴ تذکرهٔ علمای هند و ۶۳۹ ج۲ مه و۷۹ مرآت‌الخیال وبعض مواضع ذریعة)

فیض تربتی بنوشتهٔ ریاض‌العارفین (بدون اینکه اسم و زمان و مشخّصات دیگری بنویسد) گوید: در زمان اکبرشاه (متوفی بسال۱۰۱۴ه) در هندوستان توقف کرد و شیخ فیضی دکنی (ابوالفضل مذکور فوق) باستادی وی گواهی داشته و از او است:

زاهد تو ز مستی منگر پستی ما — صرف ره نیستی شده هستی ما
ما مست محبّتیم وتو مست غرور — فرق است زمستی تو تا مستی ما

(ص۳۹۳ ریاض‌العارفین)

فیلسوف[۱]

فیلسوف‌الدولة **میرزا عبدالحسین خان** - ابن حاج میرزا محمدحسن زنوزی سالف‌الترجمة ابن میرزا محمدکریم ابن آقاغلامعلی، زنوزیّ الاصل،

۱- **فیلسوف** - از دو لفظ یونانی **فیلا** بمعنی محب و دوستدار و **سوف** بمعنی حکمت مرکب وکسی راگویند که عالم به حکمت وفلسفه باشد وبملاحظهٔ همین معنی ترکیبی لقب ارسطو بوده و همچنین لقب یا جزء لقب بعضی از اهل فضل و ارباب کمال میباشد.



عکس فیلسوف‌الدوله -۲۴

تبریزی‌الاقامة ، که نخست لقب رکن‌الحکما داشت ، و اخیراً به **فیلسوف‌الدوله** شهرت یافت، از مهرهٔ اطبّای نامی عصر حاضر ما میباشد، از آقای آسید علی سیدالحکمای سالف‌الترجمة و چندی از اطبّای نامی وقت هردو قسمت علمی وعملی طبّ را تکمیل نمود، سالها در تبریز بوظائف مداوا ومعالجه اشتغال‌داشت و درآن اثنا بتألیف بعضی ازکتب علمیّه نیز پرداخته است:

۱- تاریخ تبریز ۲- الجدریة ۳- الجذامیة درسبب جذام ومعالجهٔ آن **۴- حاشیهٔ تحریراقلیدس ۵- مطرح الانظار فی‌تراجم اطبـاء الاعصار** که بترتیب حروف درسه مجلد بوده و جلد اولش که از حرف الف تا ذال نقطه‌دار است در تبریز چاپ شده است **۶- معرفةالسموم** که نیز درتبریز چاپ شده‌است **۷- مفتاح‌الادویة** وغیراینها . صاحب ترجمة در اواخر از تبریز قطع علاقه‌کرده و بقم رفت و چند سال نیز درآنجا مقیم و مدیر مریضخانه هم بوده و عاقبت بمشهد مقدس رضوی مهاجرت نمود و بسال هزار و سیصد و شصتم هجرت درآن ارض اقدس وفات یافت . (اطلاعات متفرقه)

فیومی[۱]

فیومی

احمدبن محمدبن علی - مصری فیّومی حموی، ادیبی‌است فاضل فقیه ضابط کامل لغوی ، ازتلامذهٔ ابوحیّان و از افاضل ادبای

۱- **فیومی**- بفتح اول و ضم و تشدید ثانی ، منسوب‌است به فیوم با همین حرکه وآن نام دوموضع است یکی درنزدیکی شهر هیت از بلاد عراق و دیگری یکی‌ازنواحی غربی‌مصر است درچهار منزلی فسطاط .

اواخر قرن هشتم هجری. نخست علوم عربیّه را از ابوحیّان تکمیل نمود و باقران خود تقدّم یافت ، اخیراً بشهر حماة از بلاد شام رفت و درجامع الدهشهٔ آنجا خطیب بوده و مؤلف کتاب **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر** میباشد که ازکتب معتمدهٔ لغت عرب بوده وغرائب شرح کبیر کتاب وجیز را بامطالب علیحدهٔ بسیاری ازلغت وغیره جامع میباشد. مخفی نماند که اصل کتاب وجیز ازابوحامد غزالی ودرفقه شافعی است و رافعی هم دوفقره شرح صغیر وکبیر برآن نوشته و شرح کبیر را به الکتاب العزیز فی شرح الوجیز موسوم داشته و فیّومی هم همین کتاب مصباح را درسال هفتصد و سی وچهارم هجرت دربیان و شرح غرائب لغات همین کتاب عزیز تألیف داده و بهمین اسم موسومش داشته است که کثیرالفائدة و حسن الترتیب بوده و بارها درمصر و قاهره وغیره چاپ شده و فیّومی در سال هفتصد و هفتادم یا هفتاد و چندم هجرت درگذشت .

(کف و ۲۱۴ هب و ۹۱ت وغیره)

فیومی

خلیل - شافعی مصری فیّومی ، نزیل حمص ، عالم فاضل ادیب صالح بود ، بسال هزار وصد و هفتم هجرت درفیّوم مصر متولد و بمصر رحلت کرد و درجامع ازهر بتحصیلات علوم متنوعه پرداخته وبمقامی عالی رسید و ازتألیفات او است:

۱- **دوام الراحات فی اتخاذ الخلوات** در تصوف ۲- **السطوة العدلیة بالفرقة الاسمعیلیة** که در ردّ مذهب اسماعیلی ودر رشتهٔ خود خوب است. وفات او بسال هزار وصد وشصت و اند ازهجرت درشهر حماة شام واقع گردید. (ص ۱۰۴ ج ۲ سلك الدرر)

باب «ق»

قاآنی

میرزا حبیب‌الله - متخلّص به قاآنی، پسر میرزا محمدعلی متخلّص بگلشن، از اکابر شعرای نامی ایرانی عهدفتحعلی‌شاه ومحمدشاه و اوائل ناصرالدین شاه قـاجار ، با رضاقلی خـان هدایت آتی‌الترجمـة معاصر و مولد وموطنش شیراز بود. درهفت سالگی ازپدر یتیم‌شد تا در سنّ رشد و تمیز بخراسان رفت ، در مشهد مقدّس رضوی بتحصیلات‌علمیّه پرداخت، ازهرگونه علم وهنرحظّی وافر برداشت، درعلوم عربیّه وفنون ادبیّه قدرتی بسزا داشت، از اوائل جوانی بلکه ازصغر سنّ دارای‌طبعی موزون و بسیار سخنور و قافیه‌پرداز و دربعضی قوافی مبتکر وازمختصات خودش بـوده است . در فنون شعری ازغزل وقصیده وغیره باکمال‌طلاقت ماهر ودرقصیده‌سرائی همّت برمضامین‌عالیه میگماشته و وی نسبت بشعریّات مانند شیخ مرتضی انصاری بوده نسبت بشرعیّات و نظیر صدرا و ملاهادی سبزواری نسبت بعقلیّات‌که هریکی در رشتهٔ‌خود مؤسّس و اوّلین‌شخص مسلّم



عکس میرزا حبیب‌الله قاآنی -۲۵

کل میباشد این است که از طرف فتحعلی شاه بخطاب **مجتهدالشعراء** مخاطب و ازطرف محمدشاه نیز بلقب **حسان‌العجم** مفتخر بوده است . بجهت تبحّر مقام شعری او است که درهمین رشته اشتهار یافته و الاّ چنانچه اشاره شد درعلوم ادبیّه وعربیّه و ریاضیّات و کلام و حکمت الهیّه و قواعد منطقیّه نیز حظّی وافر داشته است . یگانه چیزی که مایهٔ انحطاط قاآنی شده فقط استعمال الفاظ شنیع‌الذکر میباشدکه زیاده ازحد بکاربرده و البته اگر ازدیگرطبقات مردم زشت وقبیح باشد از ارباب‌کمال اقبح و زشت‌ترمیباشد.
ازآثار قلمی قاآنی است :

۱- **پریشان‌نامه** که درمقام معارضه باگلستان سعدی تألیفش‌کرده وگوید:

درین‌کتاب پریشان چه بینی از ترتیب　　عجب‌مدارکه چون نام خود پریشان‌است

۲- **دیوان اشعار** که قریب بهفده هزار بیت است و بارها با همان پریشان‌نامه در ایران چاپ شده ومتضمّن مدایح بسیاری دربارهٔ سلاطین وقت و اکابر وزرای عصرخود میباشد، با اینکه اشعارش مشهور و درالسنه دایر است بنقل دوفقره ازآنهاکه در ایجاد فرح و ترح دارای دو اثر متقابل بوده و رویهٔ هردو از مختصّات وی میباشد میپردازد:

پیرکی لال سحرگاه بطفلی الکن　　میشنیدم‌که بدین نوع همی‌راندسخن
کای ز زلفت صصبحم شاشاشام‌تاریك　　وی زچهرت شاشاشامم صصبح روشن
تتریاکیم و بی شششهد للبت　　صصبر و تاتاتابم رررفت از تتن
طفل‌گفتا ممن را تو تو تقلید مکن　　گگگم شو ز برم ای‌ککمتر از زن
میمیخواهی مممشتی بهککلّت بزنم　　که بیفتد ممغزت بمیان ددهن
پیرگفتا وو والله مممعلوم است این　　که‌که زادم من بیچاره ز مادر الکن
ههفتاد وهشتاد وسه سال است فزون　　که‌که‌گنگ و لالالالم بیخلاق ز من
طفل گفتا خخدا را صصد بار ششکر　　که برستم بجهان از ممالال و ممحن
ممن هم‌گگگنگم مممثل تو تو تو　　تو تو هم گگگنگی مممثل ممن

درمصیبت حضرت سیدالشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء بطریق سئوال وجواب گوید:

باردچه؟ خون زدیده! چسان؟ روزوشب! چرا؟ از غم! کدام غم؟ غم سلطان اولیا!
نامش چه بد؟ حسین! ز نژاد که؟ ازعلی! مامش که بود؟ فاطمه! جدّش که؟ مصطفی!
چون شد؟ شهید شد! بکجا؟ دشت ماریه! کی؟ عاشر محرّم! پنهان نه برملا!
شب کشته شد؟ نه روز! چه هنگام؟ وقت ظهر شد ازگلو بریده سرش؟ نی نی ازقفا!
سیراب کشته شد؟ نه! کس آبش نداد؟ داد! که؟ شمر! ازچه چشمه؟ ز سرچشمهٔ فنا!
مظلوم شد شهید؟ بلی! جرم داشت؟ نه! کارش چه بد؟ هدایت ویارش که بد؟ خدا!
این ظلم را که کرد؟ یزید این یزید کیست؟ ز اولاد هند؟ از چه کس؟ از نطفهٔ زنا
خودکرد این عمل؟ نه فرستاد نامه‌ای نزد که؟ نزد زادهٔ مرجانهٔ دغا
ابن زیاد زادهٔ مرجانه بد؟ نعم از گفته یزید تخلّف نکرد؟ لا
این نابکار کشت حسین را بدست خویش؟ نه خود روانه کرد سپه سوی کربلا
میر سپه که بد؟ عمرسعد او برید حلق عزیز فاطمه؟ نه شمر بی‌حیا
خنجر برید حنجر اورا نکرد شرم کرد ازچه پس برید نه پذرفت از او قضا
بهرچه؟ بهرآنکه شود خلق را شفیع شرط شفاعتش چه بود؟ نوحه و بکا
کس کشته شد هم از پسرانش؟ بلی دوتن دیگر که؟ نه برادر و دیگر که؟ اقربا
دیگر پسر نداشت؟ چرا داشت آن که بود؟ سجّاد، چون بد او بغم و رنج مبتلا
ماند او بکربلای پدر؟ نی بشام رفت با عزّ و احتشام؟ نه با ذلّت و عنا
تنها؟ نه با زنان حرم نامشان چه بود؟ زینب سکینه فاطمه کلثوم بینوا
برتن لباس داشت؟ بلی گرد رهگذر برسر عمامه داشت؟ بلی چوب اشقیا
بیمار بد؟ بلی چه دوا داشت؟ اشك چشم بعد از دوا غذاش چه بد؟ خون دل غذا
کس بود همرهش؟ بلی اطفال بی‌پدر دیگر که بود؟ تب که نمیگشت از او جدا
از زینت زنان جه بجا مانده بد؟ دوچیز طوق ستم بگردن و خلخال غم بپا
گبر این ستم کند؟ نه، یهود ومجوس؟ نه، هندو؟ نه، بت‌پرست؟ نه، فریاداز این جفا

قـاآنـی است قـائل این شعرها بلـی خواهدچه؟رحمت،ازکه؟زحق کی؟صفجزا
وفات قاآنی درسال هزار و دویست و هفتادم یا هفتاد و یکم هجرت واقع گردید وقاآنی عمّ‌امجد میرزامحمدتقی‌شیرازی‌است که‌شرح‌حال‌او نیز بعنوان‌میرزای‌شیرازی‌خواهدآمد.
(ص۲۰۶ مآثر وآثار و۴۰۲ ج۲مع ودیوان خود قاآنی وغیره)

قائد حسن بن علی و یحیی بن سابور مصطلح رجـال بوده و موکول بدان علم است.

قائم **محمد بن عبیدالله** - مشهور به **نزار** بن‌مهدی، مکنّی بابوالقاسم، ملقّب به قائم، دوّیمین‌خلیفهٔ‌فاطمیّهٔ مصرمیباشدکه درحال‌حیات پدرش (که شرح‌حال او بعنوان مهدی خواهدآمد) بولیعهدی او بیعت شد ، دومرتبه از طرف پدر بتسخیر بلاد مصر مأمورگردید ، درنهضت دویمی‌که بسال سیصد وهفتم هجرت بوده فیّوم و اسکندریّه را مسخر نموده و اموال بسیاری بدست‌آورد تا درسال سیصد و بیست و دویم بخلافت وی تجدید بیعت شد و مشغول انجام وظائف لازمه بود. درخلال این‌احوال، ابویزید ازفرقهٔ اباضیه‌که با تزهّد وپشمینه‌پوشی و الاغ‌سواری‌میگذرانیده و بنای معارضه با وی‌گذاشته وتمامی بلاد قیروان راکه درتصرف وی بوده مسخّرنمود و شهر مهدیّه را هم‌که مقرّ خلافت قائم بوده محاصره‌کرده و قائم درآن اوقات محاصره در سیزدهم شوال سیصد و سی و چهارم هجرت وفات‌یافت . درهمان روز بخلافت‌پسرش **اسمعیل بن قائم** مکنّی به **ابوالظاهر** و ملقّب به **منصور** عقد بیعت بستنـد ، منصور نیز مثل زمان حیات پـدر ثبات ورزیده و وفات پدر را اظهار نمی‌کرد تاآنکـه ابویزید از مهدیّه منصرف شده و شهر سوسه را محاصره نمود ، دراین حال منصور از مهدیّه عازم سوسه‌شده و ابویزید را شکست داد تا دربیست و پنجم محرّم سیصد وسی وششم اسیرش کرد و ابویزید بفاصلهٔ چهار روز مرد . بامر منصور پوستش را برآوردند ، باکاه یا پنبه مملوّش‌نموده و بدارش‌کردند ودرمحل همین وقعه شهری بنا نهاده و **منصوریه** اش نامید. منصور بسیار فصیح وبلیغ و شجاع و دلیر بوده و خطبه‌های بسیاری انشا می‌کرده است.

ابوجعفر احمد بن محمد مروزی گویدکه روز عزیمت ابویزید با منصورگردش میکردیم ، یکی از دونیزه‌که در دست داشته برزمین افتاد پس‌آنرا برداشته و بدو داده

واز راه فال نیك این شعر را خواندم :

فالقت عصاها و استقرت بهاالنوی کما قرعینا بـالایاب المسافـر

منصور گفت چرا کلامی را نگفتی که ازاین شعر بهتر و راست تراست: واوحینا الی موسی ان الق عصاك فاذا هی تلقف ما یأفکون فوقع الحق وبطل ماکانوا یعملون فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرین ابوجعفر گفت مولای تو پیغمبرزاده هستی وازعلم نبوت که درنزد شما است سخن راندی . باری منصور هم چند سال خلافت کرد و درآخر شوال سیصد و چهل و یکم هجرت در مهدیه درگذشت و پسرش معد بن اسمعیل منصور که شرح حال او بعنوان معزلدین‌الله خواهدآمد خلف وی گردید .

(ص ۸۱ ج ۱ و ۱۳۲ ج ۲ کا)

قائم‌مقام **میرزا ابوالقاسم** - بن میرزا عیسی بن محمدحسن بن عیسی بن ابی‌الفتح بن ابی‌الفخر بن ابی‌الخیر، حسینی فراهانی تهرانی ،



عکس میرزا ابولقاسم قائم‌مقام -۲۶

ازافاضل نامی عهد فتحعلی‌شاه قاجار میباشدکه ادیب‌فاضل‌منشی کامل‌شاعر ماهر مترسّل دانشمند جامع کمالات صوری ومعنوی ، در نظم ونثر عربی و فارسی سرآمد امثال و اقران خود بود، به ثنائی تخلّص‌مینمود، درسال هزار ودویست و سی و هفتم هجرت بعد از وفات پدرش میرزا عیسی قائم‌مقام بوزارت شاه معظّم نایل و او نیز به **قائم‌مقام** ملقّب واوائل‌عهد محمدشاه قاجار را نیز دیده ودرعهد هردو سلطان معظّم با تمام اعتبار میزیسته تا درسال هزار و دویست و

پنجاه و یکم هجرت درگذشت و یا بسعایت جمعی بامر محمدشاه مقتول گردید و ازآثار قلمی او است :

۱- **انشاء** که حاوی مکتوبات و منشآت او است ، تمامی آنها را بعد از وفات او ، حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله آتی‌الترجمة جمع و تدوین کرد و درسال ۱۲۹۴ ه‍ ق = **غرصد** بامر اویس میرزا پسر حاج فرهاد میرزا چاپ ودر دسترس مردم قرارگرفت . بفوائد بسیار علمی و ادبی و تاریخی مشتمل و بانشای قائم‌مقام و **منشآت قائم‌مقام** معروف است ۲- **جلایرنامه** که مثنوی فکاهی است و بنام غلام جلایر نام خودش نظم کرده و درضمن دیوان شعر خودش چاپ‌شده است ۳- **الجهادیة** ۴- **دیباچهٔ جهادیهٔ صغری** پدرش میرزا عیسی ۵- **دیباچهٔ جهادیهٔ کبری** پدرش ۶- **دیوان شعر** که با جلایرنامهٔ مذکور چاپ شده است ۷- **منشآت** که بنام انشاء مذکور شد واز اشعار او است :

گر دردوجهان کام‌دل و راحت جان‌است — من وصل‌توجویم‌که به‌ازهردوجهان‌است
درکیش من ایمانی اگر هست بعالم — درکفر سر زلف چو زنجیر بتان است
گر واعظ مسجد بجز این گوید مشنو — این احمق بیچاره چه داند حیوان است
گرمذهب‌اسلام همین‌است‌که اورا است — حق برطرف مغبچهٔ دیر مغان است
اوخون‌دل خم‌خورد این خون‌دل خلق — باور نتوان‌کردکه این بهتر ازآن است

(ص۸۷ ج۲ و بعض مواضع ذریعة)

قائم‌مقام

میرزا عیسی - پدرمیرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام مذکور، بمیرزابزرگ مشهور ، از وزرای نامی‌ایرانی عهد فتحعلی‌شاه قاجار میباشدکه ادیب منشی دانشمند فاضل بوده و ازآثار قلمی‌او است :

۱- **اثبات‌النبوة‌الخاصة** بزبان فارسی ۲- **احکام‌الجهاد و اسباب‌الرشاد** که رساله‌ای فارسی‌است درجهاد که **جهادیهٔ کبری** نیزگویند ۳- **الجهادیة‌الصغری** وچنانچه فوقاً اشاره شد دیباچهٔ این دوکتاب جهادیه از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام پسرصاحب‌ترجمه است. اورا سه پسر دیگر نیز بوده میرزا معصوم‌که درحال حیات پدر فوت شد ، میرزا حسن وزیر وحاج میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس رضوی‌که موقوفات‌بسیاری داشته من‌جمله حمامی است درتوی بازار تبریزکه تا زمان حاضر ما دایر و بنام خود او معروف است .

وفات میرزا عیسی درسال هزار و دویست و سی و هفتم هجرت واقع گردید.

(مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قابوسی سعید بن ابی‌الجهم ، منذر بن محمد ، نصر بن قابوس، نعیم و بعضی دیگر مصطلح علمای رجال بوده و شرح حال ایشان نیز موکول بدان علم است .

قادری[1]

قادری **محمد بن شاه‌جهان** - ازملوك هند که تخلّص شعری او قادری، لقب مشهوریش **داراشکوه**، برادر بزرگ اورنگ زیب ، از اکابر عرفای هند ، عالم ادیب شاعر وبزبان سانسکری هم‌که زبان‌قدیمی هند است آشنا بود. با اینکه پدر و برادرش از ملوك تیموریهٔ دهلی هند بوده‌اند خودش قدم بدایرهٔ سیر و سلوك گذاشت ، با ملاشاه بدخشانی آتی‌الترجمة که از سلسلهٔ قادریّه بوده دست ارادت داد و از اشعار او است :

جهان چیست ماتم‌سرائی در او — نشسته دو سه ماتمی روبرو

جگرپاره‌ای چند برخوان او — جگرخواره‌ای چند مهمان او

بادوست رسیدیم چوازخویش گذشتیم — ازخویش گذشتن چه مبارك سفری بود

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- حسنات العارفین ۲- حق‌نامه ۳- دیوان شعر ۴- سرالاسرار که یکی از کتابهای هندی را از سانسکری بفارسی ترجمه‌کرده و بسیار نفیس است . وفات قادری بسال هزار و شصت و نهم هجرت درچهل و پنج سالگی واقع گردید.

(ص ۲۰۸۲ ج۳ س و ۲۰۸ ض)

---

[1] **قادری**- غالباً هریك از افراد قادریه از سلاسل صوفیه را گویند . این سلسله در اصول طریقت و تصوف نسبت بمحیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح موسی‌آتی‌الترجمة رسانده و بعدازآن بچندین واسطه به معروف کرخی‌آتی‌الترجمة میرسانند . شاید لفظ قادری در بعضی موارد بجهت انتساب بپدر و جد و شخصی دیگر قادر نام استعمال یابد .

قادری محمد بن طیب بن عبدالسلام - حسنی‌قادری ، ادیب مورّخ‌صوفی کثیرالحلم و دقیق‌النظر که از اکابر وقت خود تفقّه و استرشاد نموده و چندین کتاب تألیف داده است :

۱- الاکلیل والتاج فی‌تذییل‌کفایة المحتاج ۲- مستعاد المواعظ والعبر فی‌اعیان اهل‌المأة الحادیة والثانیة عشر ۳- نشرالمثانی فی‌تراجم اهل القرن الحادی والثانی که تکمیل‌کتاب دوحة‌الناشر ابن‌عساکر بوده و درفاس چاپ و ترجمهٔ فرانسوی‌آن نیز درپاریس طبع شده است. وفات قادری محمد بسال هزار و یکصد وهفتاد وهشت هجرت در سی و چهار سالگی واقع‌گردید . (س ۱۴۷۹مط)

قارپوزآبادی ملاعلی - بعنوان زنجانی نگارش یافته است .

قاری[۱]

قاری ابراهیم بن رمضان - بعنوان سقا نگارش یافته است.

۱- **قاری** - درکتب رجال و تراجم ، از اوصاف و القاب بعضی از محدثین و دیگر ارباب‌کمال بوده و معنی‌آن بحسب موارد مختلف میباشد ، چنانچه‌گاهی اسم فاعل از قرائت باشدکه معروف است وگاهی برای نسبت بجد وپدر میباشد چنانچه بنی‌قاره از قبائل عرب و از بطون و شعبات مضر بوده و درنسبت بآن قاری‌گویندکه بجدشان قارة بن ملیح بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر منتسب میباشد. گاهی برای‌نسبت بمحل ومکان است چنانچه قار، دیهی است معروف درخارج مدینه و قاره قلعه‌ایست نزدیکی اومه از بلاد سودان و دیهی است در بحرین و یکی دیگر در ری و سیمی در شام‌که بشدت سرما وکثرت برف موصوف است و این مواضع غیراز ذی‌قار میباشدکه موضعی است مابین واسط وکوفه‌که درآنجا وقعه‌ای مابین فارس و عرب اتفاق افتاده است . بهرحال لفظ قاری در اصطلاح رجالی لقب‌ابراهیم‌بن‌عبدالله، حارث بن حباب ، حزین و حمیر بن عدی ، هرون بن موسی و غیرهم میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم بوده و تعیین مراد از لفظ قاری در موارد استعمال‌آن درکتب رجالیه وغیرها موقوف بتصریح اهل فن ویا بقرائن خارجیه است . چند تن از معروفین بهمین عنوان قاری راکه تذکر میدهیم مراد درهمهٔ ایشان همان معنی متداولی مشهوری‌آن است‌که عبارت‌از قاری قرآن باشد .

قاری **سیدابوالقاسم - خراسانی‌مشهدی، معروف به قاری، مقیم‌شیراز،** از مشاهیر قراء عهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ه ق) وناظم نظم‌اللآلی مشهور است که منظومه‌ایست گرانبها در تجوید قرآن که درسال هزار و شصت ویکم هجرت آن را نظم‌کرده وحاوی هشتاد ونه بیت میباشد وباآن‌همه اختصارش‌متضمن مهمات علم شریف تجوید است وبارها چاپ‌شده **واین نگارنده نیز شرحی بنام نثراللئالی** برآن نوشته و توفیق طبع و نشرآن را از درگاه خداوندی مسئلت مینماید[1] از ابیات نظم‌اللالی است:

بعد حمد ونعت و مدح آل پیغمبر بدان — فرض بعد از حق‌شناسی علم ترتیل قران
در تعلّم کوش ودر تعلیم جدّ و جهد کن — خیر دنیا آخرت بخشد خدایت بی‌سخن
در زمان شاه جم جاه سلیمان بارگاه — خسرو صاحب قران عباس ثانی پادشاه
شد دردریای‌طبعم فیض‌بخش خاص و عام — حفظ آن‌کن تاغنی‌گردی چوبحروکان بکام
رشتهٔ این نظم شد پرلؤلؤ ای‌نیکوخصال — لؤلؤیه(۸۹)عقدآن‌نظم‌لآلی(۱۰۶۱)نام‌سال
بیست‌ونه‌حرف تهجی‌دان‌بقولی‌بیست‌وهشت — درشمار مخرج اقوال‌است اقوی‌هفده‌گشت

سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد و بقول ذریعة تا سال هزار و هشتاد و سیم هجرت درقیدحیات‌بوده‌است. بهرحال او غیراز میرابوالقاسم‌فندرسکی‌حکیم‌الهی‌سالف‌الترجمة بوده و همین منظومهٔ نظم‌اللالی را بفندرسکی نسبت دادن خطا است .

(ص ۳۶۴ ج۳ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

قاری **احمد بن عبدالعزیز**- بعنوان **ابن‌هشام خواهدآمد .**

قاری **احمد بن عبدالله‌بن حسن** - بعنوان **مالقی خواهدآمد.**

قاری **اسمعیل بن خلف** - بعنوان **حوفی نگارش یافته است.**

۱- کتاب نثراللئالی درشرح نظم‌اللئالی از تألیفات مؤلف‌جلیل‌القدر این‌کتاب بعداز وفات ایشان در اثر مساعی جمیل استاد ارجمندم‌آقای میرزا عبدالوهاب شعاری با خط آقای طاهر خوشنویس در سال ۱۳۷۸ هجری قمری طی ۱۳۰ صفحه بطبع رسید توفیق طبع و نشر مؤلفات دیگر والد بزرگوار را از درگاه احدیت مسألت دارد.

قاری **جعفر بن احمد بن حسین-** بن احمد بن جعفر سراج، **ابومحمد** الکنیة، قاری الشّهرة ، **بغدادی** المولد والوفاة والنشأة ، **حافظ** عصر و علامهٔ زمان خود، شاعر ماهر ومرجع استفادهٔ جمعی وافر بود. ابوطاهر سلفی سابق الذکر با اینکه صحبت بسیاری از اکابر را دریافته بوده با ملاقات وی افتخار داشته و از وی روایت میکند . صاحب ترجمه مصنّفات طریفه دارد:

۱- **زهدالسودان** ۲- **مصارع العشاق** که چندین مرتبه درقاهره چاپ شده و خود مؤلف درجلد اوّل آن گوید:

هذا کتاب مصارع العشاق　　صرعتهم ایدی نوی و فراق
تصنیف من لدغ الفراق فؤاده　　و تطلب الراقی فعز الراقی

۳- **نظم التنبیه** ۴- **نظم المناسك** وغیرها واز اشعار او است :

وعدت بان تزوری کل شهر　　فزوری قدتقضی الشهر زوری
و شقة بیننا نهر المعلی　　الی البلد المسمی شهرزور
واشهر هجرك المحتوم هجر　　ولکن شهر وصلك شهرزور

شب یکشنبه بیست و یکم ماه صفر پانصد تمام هجرت در هشتاد و سه سالگی در بغداد وفات یافت و درباب ابرز مدفون گردید.

مخفی نماندکه **سراج** بروزن عطّار لقب جدّ سیّمی صاحب ترجمه و ازسرج بمعنی زین است که شغل زین فروشی ویا صنعت زین سازی داشته وبجهت انتساب او صاحب ترجمه را **ابن السراج** نیزگویند . اما ابن السراج بکسر سین وتخفیف ثانی نیزلقب بعضی از اهل فضل میباشدکه در باب کنی خواهدآمد . (ص۱۶۱ت و۱۲۱ ج۱کا)

قاری **حمزة بن حبیب-** یکی ازقرّاءسبعه و بعنوان زیات نگارش یافته است.

قاری **حیان بن عبدالله -** درباب کنی بعنوان **ابن هشام** خواهدآمد .

قاری **خلف بن هشام -** یکی ازقرّاء ثمانیه است که درضمن همین عنوان خواهدآمد .

قاری زبان علاء در باب کنی بعنوان **ابوعمرو** خواهدآمد.

قاری عاصم بن ابی‌النجود - درضمن عنوان قرّاء سبعه خواهد آمد.

قاری عبدالله بن عامر- درضمن عنوان قرّاء سبعه خواهد آمد.

قاری عبدالله بن‌کثیر- در باب‌کنی بعنوان ابن‌کثیر خواهدآمد .

قاری علی بن ابراهیم - بعنوان حوفی نگارش یافته است.

قاری علی‌بن‌حمزة - یکی‌ازقرّاء سبعه بوده وبعنوان‌کسائی خواهدآمد.

قاری شیخ علی بن خازم - قاری قرآن ، معروف به ابله، در تجوید و قرائت‌قرآن مجید وحفظ‌آن ازآیات عجیبه‌بود چنانچه هرسوره راکه اراده میکرد از اوّل تاآخرآن سهل‌است‌که برعکس نیز ازآخرآن‌سوره تا باوّلش میخواند، بلکه هرسوره‌را یك‌آیه ازاوّل رو بآخر ویك‌آیه‌نیزازآخرش رو باوّل‌خوانده ودر وسط سوره ختم‌میکرد. وقتی من‌باب‌امتحان خواندن سه سورهٔ جنّ وقمر و الرّحمن را تکلیفش‌کردند فورا ازآخر هریکی ازآنها یك‌آیه خوانده و بعد ازآن‌آیهٔ ماقبلی آن را باز از هرسه سوره خوانده و بدین روش باوّل هرسه سوره رسید . با این همه مبتلای بلاهت و سفاهت و ببازیچهٔ اطفال مایل بود و باآن‌کبرسنّی‌که داشته درافعال و رفتار خود بدیشان تشبّه میکرده‌است وبهمین جهت به ابله شهرت داشته ودرسال‌ششصد و سی و هفتم هجرت درگذشت . (ص۱۳۳حوادث‌واقعه)

قاری شیخ علی ابن سلطان محمد - هروی‌ّ الولادة ، مکّی‌ّ الاقامة ، نورالدین‌اللّقب ، حنفی‌ّ المذهب ، معروف به ملاعلی قاری، از افاضل اوائل قرن یازدهم هجرت بود . پس‌ازآنکه درمولدخود بتحصیل بعضی‌ازمراتب علمیّه موفق‌آمد بمکّه رفته و ازمشایخ‌آن ارض اقدس تکمیل مراتب علمیّه نمود تا آنکه آوازهٔ او درهردیار انتشار یافت . بهریك از ائمّهٔ اربعهٔ اهل سنّت خصوصا امام شافعی و اتباع او باب اعتراض بازکرد، برامام مالك نیز بجهت دست‌گشاده‌نمازخواندن اعتراض نمود و رساله‌ای دراین موضوع تألیف داد و بهمین جهت درشدت ومحنت بوده

و درسال هزار وچهاردهم یا شانزدهم هجرت درمکهٔ معظمه وفات یافت، همینکه وفات او مسموع علمای مصر گردید در جامع ازهر باگروهی متجاوز از هزار تن بروی نماز غیبت خواندند . صاحب ترجمه تألیفات بسیاری بیادگارگذاشته است :

۱- **الاحادیث القدسیة والکلمات الانسیة** ۲- **الحرزالثمین للحصن الحصین** . مخفی نماندکه کتاب الحصن الحصین من کلام سیدالمرسلین ص تألیف شمس الدین محمد بن علی جزری شافعی سالف الترجمة و جامع ادعیه و اذکار و اوراد وارده از حضرت نبوی ص است و صاحب ترجمه ملاعلی قاری نیز همین کتاب حرز ثمین را درشرح آن تألیف داده و درمکه چاپ شده است

۳- **فتح الرحمن بفضائل شعبان** ۴- **مرقاة المفاتیح المشکوة المصابیح** و این هردو در قاهره چاپ شده‌اند وغیر اینها . (کف وس ۱۷۹۱ مط)

قاری **محمد بن احمد** - درباب کنی بعنوان **ابن شنبوذ** خواهدآمد.

قاری **محمد بن محمد** - دوتن بوده و بعنوان **جزری** نگارش داده‌ایم.

قاری **محمدبن محمود** - درباب کنی بعنوان **ابن نجار** خواهدآمد .

قاری **ملامصطفی ابن ملاابراهیم** - قاری تبریزی مشهدی ، ازافاضل قرّاء اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه در سال هزار و هفتم در حوالی تبریز متولد و درحدود هزار و هشتادم هجرت وفات یافت و تألیفات طریفه در علم شریف تجوید دارد:

۱- **ارشادالقاری** دربیان قرائت امام القراء عاصم کوفی شیعی بزبان پارسی که در کربلای معلّی بتألیف آن آغازکرد و بفاصلهٔ پنجسال بسال هزار و هفتاد و هشتم درنجف اشرف باتمامش رسانید وحاوی زبدهٔ مصنّفات دیگرش میباشد و اوّل آن این شعر است:

ای فاتحهٔ مصحف حمدت توحید　　　وی نقطه‌ای ازکتاب مجدت خورشید

ظاهر آن استکه این آخر تألیفاتش بوده و اندکی بعد از آن وفات یافته است

۲- **تحفة الابرار** در تجوید بقرائت عاصم که ملخص تحفة القاری است ۳- **تحفة القاری** یا **تحفة القراء** که در بمبئی چاپ شده است ۴- **تحفة المقرئین** ۵- **وقوف القرآن** .

(مواضع متفرقه از ذریعه)

قاری — نافع بن عبدالرحمن - یکی از قرّاء سبعه بوده و ضمن همین عنوان خواهد آمد.

قاری — یزید بن قعقاع یکی از قرّاء عشره وضمن همین عنوان خواهد آمد.

قاری الحدیث — عبدالصمد بن خلیل بن ابراهیم بن خلیل- محدّث حافظ جلیل القدر کثیر الرّوایـة از محـدّثین عامّه کـه کنیـه‌اش ابواحمد، لقبش جمال الدین و قاری الحدیث و یکی از مشایخ روایت چهل گانهٔ شهید اول (متوفی ۷۸۶ھ - دفو) میباشد که تمامی اخبار و احادیث و مصنّفات عامّه را بواسطهٔ ایشان روایت میکند و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۴۰ ت)

قاسانی — لقب رجالی علی بن سعید وعلی بن محمد وبعضی دیگر وموکول بدان علم است.

قاسم — احمد بن هبةالله - بعنوان موفق الدین خواهد آمد.

قاسم — میرقدرت‌الله - قادری، ازشعرای قرن سیزدهم هجری هند میباشد که اشعار بسیاری بزبـان اوردو گفته است، نام اصلی وی سیّد ابوالقاسم بوده وبمیرقدرت‌الله شهرت داشت، نسب وی بحضرت رضا ع موصول ودراشعار خود به قاسم تخلّص میکرد، وازآثارقلمی او کتاب مجموعهٔ نغز درتذکرهٔ شعرای اوردو زبان هند است که درسال هزار و دویست وبیست ویکم هجرت تألیف و درهزار ونهصد و سی وسیم میلادی درلاهورچاپ‌شده‌است‌ویك معراجیه هم‌داردکه‌مثنوی‌است‌وسال‌وفاتش بدست نیامد. (از خودکتاب مجموعهٔ نغز استخراج شد)

قاسم — سید معین‌الدین - سیدعلی ذیلاً بعنوان قاسم‌الانوار مذکوراست.

قاسم‌الانوار — سید معین‌الدین - سیدعلی بن نصر بن هارون بن ابوالقاسم حسینی یا موسوی تبریزی عارفی است فاضل شاعر ماهر از اکابرصوفیّه و عرفـای قرن نهم هجرت کـه به معین‌الدین و صفی‌الدین ملقّب و به قاسم متخلّص و بـه قاسمی و شاه‌قاسم معروف بود. دراصـول طریقت و سیر و سلوك دست ارادت به سلطان

صدرالدین موسی ابن شیخ‌صفی‌الدین سیداسحق‌اردبیلی سالف‌الترجمة جدّ عالی‌سلاطین صفویّه داد ، درخدمت‌آن پیر روشن‌ضمیر ریاضات بسیاری‌کشید وهم از طرف او بلقب **قاسم الانوار** قرین افتخارگردید . صحبت شاه نعمت‌الله ولی ماهانی را نیز دریافت، در قزوین و سمرقند وگیلان و هرات و خراسان سیاحتهاکرده و درهرات بارشاد عبادآغاز نمود و محل توجه عامّه‌گردیده ونفوذ فوق‌العاده داشت، بهمین جهت شاهرخ میرزا در هراس شد و صلاح شاهیرا دربیرون شدن قاسم از هرات دیدند اینك قاسم نیز مدتی در بلخ وسمرقند امرارحیات‌کرد ومشمول مراحم‌الغ‌بیگ گردید. عاقبت دراثنای مراجعت بوطن خود در قریهٔ خرجود نامی ویا قصبهٔ لنکر نامی از بلاد جام از مضافات نیشابور بمناسبت لطافت‌آب وهوا اقامت‌کرد تا بسال هشتصد وسی وپنجم یاهفتم یا هشتم هجرت در همانجا وفات یافت ودر اواخر قرن نهم مذکور بامر امیرعلی‌شیر نوائی عمارتی زیبا برسر قبر وی بنا نهادند .

ازآثار قلمی قاسم‌الانوار است :

۱- انیس‌العاشقین که منظومهٔ مثنوی فارسی‌است **۲- تذکرةاولیاء** یا **مقامات‌العارفین** که نیز مثنوی است **۳- دیوان شعر** غزلیّات و قطعات و رباعیّات‌که دیوانی‌خوب و اکثر آن درتصوف ونصایح بوده ویك نسخهٔ خطّی‌آن بضمیمهٔ دیوان حافظ بشمارهٔ ۲۰۲ ویك نسخهٔ دیگر نیزکه علاوه برغزلیّات وقطعات و رباعیّات‌او شامل دومثنوی قبلی‌هم‌بوده و درحاشیهٔ دیوان‌کمال خجندی از اول تاآخر نوشته شده‌اند بشمارهٔ ۲۶۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است واز اشعار قاسم‌الانور است :

از هرطرفی چهره‌گشائی‌که منم — در هرصفتی جلوه‌گرآیی‌که منم
با این همه‌گه‌گاه غلط می‌افتم — نادان‌کس وبله روستائی‌که منم

نمیتوان‌خبری‌داد ازحقیقت‌دوست — ولی‌زروی‌حقیقت‌حقیقت‌همه‌اواست

ازمسجد ومیخانه وزکعبه وبتخانه — مقصودخداعشق‌است باقی‌همه‌افسانه

درملك‌عاشقی که‌دوعالم‌طفیل‌اواست — آن‌کس قدم‌نهادکه اول زسر گذشت

قضا شخصی‌است پنج انگشت دارد — چو خواهد ازکسی کامی برآرد
دو بر چشمش نهد وانکه دو بر گوش — یکی برلب نهدگویدکه خاموش

ازافق مکرمت، صبح سعادت دمید — محو مجازات‌شد، شاه‌حقیقت رسید
راه‌بوحدت نبرد هرکه‌نشد درطلب — جملهٔ ذرّات‌را ازدل وازجان برید
درحرم‌وصال‌دوست‌زنده‌دلی‌راه‌یافت — کزهمه خلق‌جهان بار ملامت کشید
وصلت الله یافت قسم ونکه یافت — زانکه بشمشیر لا ازهمه عالم برید

قاسم‌الانوار چهار مرتبه پیاده بحج رفته ودودفعهٔ‌آن پابرهنه بوده‌است وگویند (والعهدة علیهم) درسه سالگی بدو افاضهٔ علم شده چنانچه خودش‌گوید:

مرا علم ازل در سینه دادند — عجب علمی ولی درسی‌ندادند
مرا سه‌ساله حالی‌گشت معلوم — که شیخ چلّه را درسی‌ندادند

(ص ۲۱۴ هب و۲۷ ج۲مع و ۳۵۳۲ ج۵س و ۱۷۵ سفینه)

قاسمی — سید معین‌الدین سیدعلی - همان قاسم‌الانوار مذکور فوق است.

قاشانی
قـاص — در اصطلاح رجالی ، دویمی لقب سلمة بن دینار و اولی هم اسعد بن حمید ، عبدالرحمن بن حسن ، عبدالله بن حسین ، علی بن ابی‌سعید ، علی بن محمد و بعضی دیگر است .

قاضی[1]

قاضی — **ابراهیم‌بن عبدالله** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الدم** خواهدآمد.

۱ـ **قاضی** - بمناسبت معنی لغوی معروفی ، وصف یا لقب و عنوان مشهوری جمعی وافر از اکابر افاضل عامه و خاصه میباشدکه شرح‌حال ایشان درکتب فریقین نگارش یافته وما نیز بعضی از ایشان راکه بسیار مشهور و درالسنه دایر هستند باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت‌اوراق نموده وبعضی دیگررا نیز که تحت عنوان دیگر نگارش داده‌ایم تذکرداده وگوشزد ناظرین مینمائیم . **لفظ قاضی** درکتب رجالیه لقب حسن بن اسحق ، حسین بن محمد، حفص بن غیاث و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . قاضی درکتب فقهیه درصورت اطلاق ونبودن‌قرینه ویا درجائی‌که مقید باابن‌البراج نمایند راجع بعبدالعزیز*

قاضی	**ابن‌ابی‌لیلی** - محمد بن عبدالرحمن در باب‌کنی بهمین عنوان **ابن ابی‌لیلی** خواهدآمد .
قاضی	**ابن‌البراج** - عبدالعزیز درباب‌کنی بعنوان **ابن‌البراج** خواهدآمد.
قاضی	**ابن‌جماعة**- چند تن بوده ودرباب‌کنی بهمین‌عنوان خواهندآمد.
قاضی	**احمد بن ابی‌احمد** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌القاص** خواهدآمد .
قاضی	**احمدبن‌ابی‌دوادفرج**- در باب‌کنی‌بعنوان **ابن‌ابی‌داود** خواهدآمد.
قاضی	**احمد برهان‌الدین** - ذیلاً بعنوان **قاضی برهان** مذکور است.
قاضی	**احمد بن عبدالرحمن** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌مضا** خواهدآمد .
قاضی	**احمدبن‌علی‌بن هبةالله** - درباب‌کنی‌بعنوان **ابن‌مأمون** خواهدآمد.
قاضی	**احمد بن عمر بن سریج** - بعنوان **بازاشهب** نگارش یافته است.
قاضی	**احمدبن محمد بن حسین ناصح‌الدین** - ابوبکر ارجانی‌که قاضی تستر و عسکرمکرم بوده بعنوان ارجانی نگارش‌یافته‌است.
قاضی	**احمدبن محمدبن عبدالله** - ذیلاً بعنوان**قاضی‌الحرمین**مذکوراست.
قاضی	**احمد بن محمد**- بن‌محمدبن‌محمدبن‌عطاءالله بن‌عوض‌اسکندرانی زبیری، ملقّب به **ناصرالدین** ، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت

*بن تحریر است‌که شرح حال او درباب‌کنی بعنوان ابن‌البراج خواهدآمد . موافق‌آنچه در عنوان علامه و نظائرآن اشاره نمودیم لفظ **قاضی** نیز گاهی بضمیمهٔ محل ومکان وبلده ویا قیود دیگر شهرت‌یافته ومرکوز اذهان شده بطوری‌که بدون‌آن ضمیمه مأنوس اذهان نبوده وبمعرفی آن ضمیمه جویای شرح حال او میباشند مثل قاضی بیضاوی ، قاضی‌الحرمین ، قاضی‌الخافقین، قاضی‌خان ، قاضی‌زاده ، قاضی‌القضاة و نظائرآنها اینك محض تسهیل امر ارباب رجوع ، در مقام ترتیب ، علاوه براسامی، ترتیب‌آن قیود منضمی نیز رعایت خواهد شد وچون جمعی وافر از قضاة ، بمقام قاضی‌القضاتی رسیده‌اند لذا اگر شرح حال منظوری ارباب رجوع در عنوان قاضی پیدا نشود بعنوان قاضی‌القضاة مراجعه نمایند .

میباشدکه در علوم عربیّه بردیگران تقدّم داشت ، بسیار عاقل و مهربان وکم‌سخن و پاك‌فطرت و خوش‌معاشرت وکسی را قولاً یا فعلاً نرنجانده بود اینك مورد محبت عموم و دربدایت حال قاضی بلدهٔ خود بوده و اخیرا بقاهره رفت و درآنجا نیز باکمال عفّت متصدی قضاوت مالکیّه شد و شرح تسهیل و شرح مختصر ابن‌حاجب را تألیف‌داده ودراوّل رمضان سال هشتصد ودهم هجرت درگذشت. (سطر ۱۰ ص۸۷ت)

قاضی — احمدبن محمد بن‌منصور - درباب کنی بعنوان ابن‌منیرخواهدآمد.

قاضی — احمد بن مطرف - بعنوان عسقلانی نگارش دادیم .

قاضی — احمد بن یحیی - بعنوان شیخ‌الاسلام احمد نگارش یافته است .

قاضی اعز — نصرالله بن عبدالله - بعنوان قاضی نصرالله خواهدآمد .

قاضی‌اکرم — علی‌بن‌یوسف - بعنوان‌جمال‌الدین ابن‌القفطی نگارش یافته‌است.

قاضی — ایاس‌بن معاویة - بن‌مرة، یا قرة‌بن ایاس‌بن هلال مزنی، مکنّی باابوواثله ، درفقه و حدیث اعلم زمان‌خود بود ، درخلافت‌عمر بن عبدالعزیز بقضاوت بصره منصوب شد ، درفطانت و فراست و هوش و ذکاوت وفصاحت بی‌بدل بلکه ضرب‌المثل و اَذْکیٰ مِنْ اَیٰاسْ از امثال دایره بین‌الناس بود . نوادر بسیاری دراین باب منقول است چنانکه‌گویند از سه زن‌که هیچ‌کدام معروفش‌نبوده خبر دادکه یکی حامل و دیگری مرضع و سیّمی بکر است و موافق واقع بود ، نیز جمع‌کثیری استهلال میکردند پس انس اظهار رؤیت نمود وهرچه سعی میکرد دیگران نمیدیدند ایاس ملتفت شدکه موی ابروی انس برچشم افتاده بفراست دریافت‌که انس‌آن موی را هلال میپندارد پس‌آن مویرا ازجلو چشم ردّکرده وبانس‌گفت‌که جای‌هلال‌را بنمایاند، انس هرچه نگریست دیگر چیزی ندید و نظائر این بسیار است . ایاس درسال یکصد وبیست ودویم درگذشت وجدّ عالی او، ایاس بن هلال از اصحاب‌کبار حضرت رسالت‌ص بوده است . (ص۸۶ج۱کا و۳۵۳۹ج۵س و۲۴۶ ج۵فع)

قاضی

حاج میرزا باقر- ابن میرزا محمدعلی قاضی (متوفّی بسال ۱۳۱۲ه‍ ق = **غشیب**) ابن حاج میرزا محسن قاضی تبریزی طباطبائی ازاکابر علمای امامیّهٔ تبریز عصرحاضر ما میباشدکه مراتب سامیهٔ علمیّه را با محاسن عمل توأم داشت ، در اخلاق فاضله طاق و صفات حمیده و مکارم پسندیدهٔ اجداد طاهرین خود را وارث بالاستحقاق وگوی سبقت ازدیگران ربوده بود . خلاصهٔ حال سعادت منوال آن جوهرهٔ فضل وکمال بطور اجمال آنکه: درسال هزار ودویست وهشتاد وپنجم هجرت درتبریزمتولدشد، مقدمات و مبادی فقه و اصول وکلام و علوم عربیّه را در بلدهٔخود ازآمیرفتاح سرابی ومیرزامحمود اصولی و میرزا محمدعلی انصاری قراجه‌داغی و سیدعلی یزدی صاحب وسائل مظفّری ودیگر اکابر وقت



عکس حاج میرزا باقر قاضی -۲۷

تحصیل نمود ، درسال هزار و سیصد و هشتم هجرت برای ادامهٔ تحصیلات علمیّه عزیمت عتبات داد . در اخلاق ، حاضر حوزهٔ قطب‌العارفین ملاحسینقلی‌همدانی، درفقه واصول و دیگر علوم متداوله هم حاضر درس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل شرابیانی و صاحب الکرامات ملااسمعیل قره‌باغی‌گردید تا بمناسبت تصادف بعضی‌پیش‌آمدها بتبریز مراجعت و بفاصلهٔ دوسه سال دیگر بتوفیقات خداوندی عازم نجف شد ودرحوزهٔ‌آخوند خراسانی وسید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی وشیخ‌حسن مامقانی ودیگراجلاّی وقت و مراجع علمیّه حاضرگردید ، از هربلبلی نوائی شنیده و ازهر باغی‌گلی چیده و از هرخرمنی توشه‌ای برداشت ، رنجهاکشید وگنجا برد ، در مراتب علمیّه و اخلاق فاضله مشار بالبنان و مغبوط اقران و باجازات‌کثیرهٔ اجتهادی و روایتی اساتید معظّم نایل‌آمد . درسال هزار و سیصد و بیست و چهارم هجرت باکمال موفقیّت بموطن خود

تبریز مراجعت کرد، در نزد عموم طبقات مردم بسیار محترم ودرحدود چهل سال باکمال احترام و عزّت و ورع و تقوی و شهرت مشغول انجام همه گونه وظائف علمیّهٔ دینیّهٔ تدریس و رفع مکروهات مظلومین بود، در انجاح حوائج مردم بهمه گونه وسائل مقتضیه اهتمام بکار برد، تاآخرین لحظهٔ زندگانی خویش حبّه و دیناری از وجوهات شرعیّه صرف نکرد وباآن همه مراتب سامیه بسیارحلیم ومتواضع بود، ازخودآرائی وخودستائی امتناع اکید داشت و اصلاً حرفی راجع بفضل وکمال و تألیفات خود بزبان نمیآورد و از تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری ۲- حاشیهٔ ریاض المسائل ۳- حاشیهٔ فصول الاصول ۴- حاشیهٔ مکاسب شیخ انصاری ۵- الخبارات واقسامها واحکامها ۶- الدرر الغرویة فی الفوائد العلمیة ۷- مخزن الفوائد فی حاشیة الفرائد که همان حاشیهٔ رسائل مذکور است وغیر اینها از رسائل متفرقهٔ تفسیری و اخلاقی و تقریرات متنوعهٔ فقهی و اصولی وکلامی و اخلاقی اساتید خود که بسیار و اغلب آنها هنوز صورت مبیّضه نگرفته وتاحال تهذیب و تنقیح نشده‌اند. صاحب ترجمه در دهم رجب هزار و سیصد و شصت و ششم هجرت در تبریز وفات یافت، پیش از دفن ببلدهٔ طیّبهٔ قم نقل شد ودرآن ارض اقدس دفن گردید، در تشییع جنازه ازدحام عام بود. وفات آن فقید عالم علم را درصفحهٔ ۱۱۹۷ جزء عاشر مجلّد سی و سیم سال ۱۳۶۶ه (غش‌سو) مجلّهٔ عربی العرفان که در صیدا طبع ونشر میشود بعنوان فقدان عظیم او ثلمة فی الدین لایسدها شیئی ثبت وبسمع عموم رسانیده است قدس سرّه. (اطلاعات متفرقه)

قاضی باقلانی **محمدبن طیب** - بعنوان باقلانی نگارش یافته است.

قاضی برهان الدین **احمد** - ملقّب به **برهان الدین**، معروف بقاضی **برهان**، عالمی است ادیب ازقبیلهٔ چنگیزخان که بعدازتسخیر توقادوسیواس و قیساریه از بلاد روم اعلان استقلال داد وقره‌عثمان نامی از اکابر قبائل ترکمان که در یکی از قشلاقات سیواس خیمه‌نشین بوده در هرسالی، مالی بحسب تعهد بقاضی برهان

میداد تا آنکه از پرداخت آن مال مقرّری تخلّف ورزیـد ، قاضی نیز بهمین جهت حملهٔ متهورانه نموده ودرسال هفتصد و نود و چهارم هجرت مقتول و تمامی متصرفات او بدون جنگ ومحاربه به‌یلدیریم بایزیدخان چهارمین سلطان عثمانی (۷۹۱-۸۰۴ = ذصا - ضد) مسلم گردید .

(ص ۱۰۳ ج ۲ فع وغیره)

قاضی بسعادتك **محمد بن عبدالملك** - درباب کنی ضمن ترجمهٔ **ابن العدیم** احمد بن یحیی خواهد آمد .

قاضی بیضاوی **عبدالله** - بن عمر صاحب تفسیر بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته‌است.

قاضی بیضاوی **عمر** - بن فخرالدین محمد از افـاضل روزگار و مشاهیر دیار ، کنیه‌اش **ابوالقاسم** بود ، درفارس قضاوت داشت ، درسال ششصد و هفتاد و دویم هجرت درگذشت وآن غیراز قاضی بیضاوی مشهور فوق است .

(ص ۳۳۸ عم)

قاضی جعابی **محمد بن عمر بن محمد** - درباب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد.

قاضی **شیخ جعفر بن عبدالله** - بعنوان حویزی نگارش یافته‌است.

قاضی **جعفر بن محمد** - درباب کنی بعنوان **ابومعشر بلخی** خواهد آمد.

قاضی الجماعة **احمد بن عبدالرحمن** - درباب کنی بعنوان **ابن مضا** خواهد آمد .

قاضی الجن **محمد بن عبدالله** - بن علاثة بن علقمة بن مالك کلابی حرانی عقیلی، مکنّی به **ابوالیسیر** از اهل حران بود ، در زمان مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ه‍ ق) بقضاوت سمت شرقی بغداد منصوب شد، از اوزاعی ونظائر وی روایت کرده و عبدالله بن مبارك نیز از وی روایت میکند .

پس از تصدی امر قضاوت سفیان ثوری که از اصدقای وی بوده از او اعراض کرده و اذن ملاقاتش نیز نمیداد تا آنکه روزی بعداز اصرار تمام بتوسط **عمار بن محمد** خواهرزادهٔ سفیان پیش او رفت، لکن سفیان نخست توجهی بدو نکرد و عاقبت بدوگفت یاابن علاثة

آیا تحصیل علم کردن تو محض برای این (قضاوت) بوده والله اگر یك درهم ماهی خریده و درکوچه‌های کوفه ماهی‌فروشی میکردی بهتر از این قضوت بودی. در تاریخ بغداد اورا با وثاقت ستوده وگوید قاضی جن گفتن او برای آن بوده که در مین حران و حصار مسلمة چاهی بوده که هرکس از آب آن میخورد جن‌زده میشد وغشوه‌اش عارض میگشت تاآنکه محمدبن عبدالله برسرآن چاه ایستاده و جن را خطاب کرد وگفت ای گروه جن، ما درمیان شما و انسان بدین روش قضاوت نمودیم که این چاه روزها مال انسان و شبها از آن شما باشد اینك بعد ازآن هرکسی که در روز از آب آن چاه میخورد دیگر آسیبی نمیدید. وفات او در سال یکصد و شصت و هشتم یا درحدود شصت و سیم واقع گردید.

(ص۳۸۸ ج ۵ تاریخ بغداد)

قاضی چلبی **مولی ابراهیم** - بعنوان **آذری چلبی** نگارش یافته است.

قاضی چلبی **حسن بن محمد بن محمد** - بعنوان **چلبی** نگارش یافته است.

قاضی‌الحرمین **احمد بن محمد بن عبدالله** - مکنّی به **ابوالحسین**، معروف به **قاضی‌الحرمین**، از اکابر فقهای حنفیّهٔ قرن چهارم هجرت و در عصر خود شیخ‌الفقها بوده و درسال سیصد و پنجاه و یکم هجرت در نیشابور درگذشت.

(ص ۳۶ فوائدالبهیة و ۲۱۳ ج ۴فع)

قاضی **حسن بن احمد بن زید** -
قاضی **حسن بن عبدالله بن مرزبان** -
قاضی **حسن بن علی بن امرالله** -
قاضی **حسن بن محمد بن محمد** -
} اوّلی بعنوان **اصطخری**، دویمی بعنوان **سیرافی**، چهارمی بعنوان **چلبی** نگارش یافته وسیّمی نیز بعنوان **ابن‌الحنائی** در باب کنی خواهدآمد.

قاضی **حسین بن محمد بن حسن** - بعنوان **دیار بکری** نگارش یافته است.

قاضی **حسین بن نصر بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن خمیس** خواهدآمد.

قاضی حموی **ابراهیم بن عبدالله** - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الدم** خواهدآمد.

قاضی حمیدی **عمر بن محمود** - بعنوان **حمیدی** نگارش یافته است.

قاضی حویزی **شیخ جعفر بن عبدالله** - بعنوان **حویزی** نگارش یافته است.

قاضی الخافقین **محمدبن قاسم** - بعنوان **شهرزوری** مذکور شده است.

قاضی دوانی **محمد بن اسعد** - بعنوان **دوانی** مذکور شده است.

قاضی رشید **احمدبن علی بن ابراهیم** - در باب کنی بعنوان **ابن زبیر** خواهد آمد.

قاضی ری سلمة بن فضل - رازیّ البلدة ، ابوعبدالله الکنیة ، ابرش اللّقب، اخبار غزوات و مغازی را دومرتبه از ابن اسحق استماع کرده واز احادیث نیز معادل اخبار غزوات استماع نموده وبنوشتهٔ بعضی اظهار تشیّع مینموده است. بسیار اهل نماز و با خضوع وخشوع بود و درسال یکصد ونود ویکم هجرت درگذشت.

(ص ۳۹ ج ۳ نی)

قاضی ری **علی بن عبدالعزیز**- بعنوان **جرجانی علی** نگارش یافته است .

قاضی زاده **میرزا سید ابراهیم** - بعنوان **ظهیرالدین** نگارش یافته است.

قاضی زاده **احمدابن قاضی محمود- خوارزمی**، ملقّب به **شمس الدین**، معروف به **قاضی زاده**، عالمی است فاضل محقّق مدقّق ادیب حکیم متکلّم ، از اکابر علمای عامّه که در ریاضیّات وحکمت کامل، درسال نهصد وشصت وسیّم هجرت بقضاوت حلب ، درهفتاد ویکم بقضاوت استانبول، درهفتاد وچهارم بقضاوت عسکر روم ایلی منصوب بود . اخیراً بواسطهٔ دلسردی که بین او ومحمد پاشای صدراعظم وقوع یافته به ادرنه رفت و در دارالحدیث آنجا مشغول تدریس شد تا بجهت فوت پسرش باز باستانبول رفته و مشمول مراحم سلطان مرادخان ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳ه)که درآن اوان اوائل جلوسش بوده گردیده و بمقام **شیخ الاسلامی** رسید ودرهشتاد و سیّم بصدارت روم ایلی نامزد شد ودرهشتاد وپنجم مفتی رسمی گردیده و در نهصد وهشتاد وهشتم هجرت درهفتاد سالگی درگذشت و ازتألیفات او است:

۱- حاشیهٔ اثبات الواجب ملاجلال دوانی ۲- حاشیهٔ الهیات شرح تجرید ۳- حاشیهٔ

تفسیر قاضی بیضاوی ۴- شرح حاشیهٔ حکمة‌العین ۵- حاشیهٔ شرح مفتاح ۶- حاشیهٔ‌شرح تلویح ۷- شرح مواقف عضدی ۸- شرح هدایه ۹- نتایج‌الافکار فی‌کشف‌الرموز والاسرار درفقه حنفی. (مر۲۱۵هب‌و۹۹ت و۲۴۷ج۵فع و۳۵۳۹ج۵س‌وغیره)

قاضی‌زاده احمدبن‌قاضی‌نصرالله‌دیبلی-تتوی‌سندی، معروف به قاضی‌زادهٔ‌تتوی، ازافاضل مورّخین‌امامیّه میباشد‌که پدرش درشهر تته از بالادستند ازقضات‌حنفیّه بوده‌وخودش‌تشیّع‌اختیار کرد وردربار اکبر شاه‌هندی(۹۶۳-۱۰۰۴ه ق - ظسج - غد) تقرّب یافت و ازتألیفات او است :

۱- **احسن‌القصص و دافع‌الغصص** که تاریخ الفی نام مذکور ذیل خودرا بجهت ضخامت آن ملخص‌کرده و بهمین اسم موسومش داشته ویك نسخه ازآن در خزانهٔ رضویه موجود است ۲- **اخلاق‌التتوی** ۳- **اسرارالحروف** که مثل کتاب مماحص نام صائن‌الدین علی‌بن محمد ترکه مشتمل برموز اعداد هم میباشد ۴- **الفی** یا **تاریخ الفی** که بفرمودهٔ ذریعه تاریخ هزار ساله از رحلت حضرت رسالت ص (سال دهم هجرت) تا عصرخود مؤلف میباشد وآنرا در دومجلدبزرگ بزبان فارسی برای شاه معظم تألیف داده ونسخهٔ هردو مجلد درخزانهٔ رضویه موجود وجلداولش تا سال پانصد تمام رحلت بوده وجلد دویم نیز از پانصد و یکم تا نهصد و هشتاد وچهارم رحلت است ودر ذریعه بعداز این جمله‌گوید‌که درآن نسخه تتمهٔ هزار سال نبوده ۵- **تحقیق‌الترياق الفاروق** ۶- **خلاصة‌الحیاة** در اخبار حکما .

سبب تشیّع قاضی‌زاده همانا مصاحبت صلحای عراق عرب بوده‌که در ولایت خود بفیض صحبت ایشان نایل‌آمد وکمال همنشین دلنشین وی‌گردید . علاوه برآن موافق آنچه معاصرش قاضی نورالله شوشتری در مجالس‌المؤمنین‌گفته قاضی‌زاده در خلال‌آن احوال حضرت امیرالمؤمنین ع را درخواب دیدکه تفسیر کشاف در دست‌گرفته وآیهٔ مبارکهٔ اِنَّما وَلِيُّكُمُ‌الله راگشوده وبدو فرمودکه تفسیر این‌آیه‌را مطالعه‌کن پس‌ازخواب بیدار شد ومبهوت ومتحیرجویای‌کتاب‌کشّاف بود تا میرزا حسن نامی از بزرگ‌زادگان عراق را دیدکه‌کتاب‌کشّاف بردست دارد و خانهٔ قاضی‌زاده را سراغ میکندکه آنرا حسب‌الامر رؤیائی‌آن‌حضرت بدو برساند اینك قاضی‌زاده بعد از مطالعهٔ تفسیرآن‌آیه مذهب شیعه را قبول نمود .

وفات‌قاضی‌زاده - بنا برآنچه از نامهٔ دانشوران نقل شده در سال نهصد و نود و

هفتم هجرت مقتول گردید لکن بقرینهٔ مدت هزارسال کتاب الفی مذکور فوق‌اوکه اوّلش از رحلت حضرت رسالت ص مطابق دهـم هجرت بوده وبـا در نظرگرفتن اینکـه کتاب احسن‌القصص مذکور فوق‌را نیز بعدازآن تألیف داده شهادت‌او بالقطع بعدازسال هزار و دهم هجرت میباشد. قاضی نورالله شوشتری (متوفی بسال ۱۰۱۹ھ ق = **غیظ**) نیز که معاصر او بوده و ابصر بحالش میباشد درمجالس‌المؤمنین گوید که قاضی‌زاده بعداز هزار و دهم هجرت در لاهور بشهادت رسید و درهمانجا دربقعهٔ میرحبیب‌الله دفن شد. **دبیلی** منسوب بشهر دبیل نام از بلاد سند است و **تتوی** هم منسوب بشهری تته نامی است از بلاد مذکوره و **سند** بلادی است مابین هند وکرمان و سجستان.

(لس و سطر ۲۱ ص۹۹ت ومواضع متفرقه از ذریعة)

قاضی‌زادهٔ تتوی همان قـاضی‌زاده احمد بن قـاضی نصرالله مذکـور فوق است.

قاضی‌زادهٔ خوارزمی همان قاضی‌زاده احمد بن قـاضی محمود مذکـور فوق است.

قاضی‌زادهٔ رومی **موسی‌ابن قاضی‌ملامحمود** - رومی، معروف‌بقاضی‌زادهٔ رومی، از اکابر علمای ریـاضی قرن نهـم هجرت میباشدکه نخست دربلاد خود بعضی‌از علوم را تحصیل‌کرد ودرباطن عزم دیارعجم‌داشت لکن از خـویشاوندان خودکتمان میکرد و تنهـا خواهر او بدین عزمش متفطن شد و بسیاری از اسباب زینت خود را درتوی‌کتابهایش گذاشت‌که در دیارغربت‌کمك خرج‌او باشد تاآنکه‌آن عزم را جزم‌کرد وازاکابر خراسان وماوراءالنهر مراتب علمیّهٔ بسیاری تحصیل‌نمود وبمقامی عالی رسید وکمالات او در افواه و السنه افتاد و ازآنروکه پدرش ملامحمود قـاضی شهر بروسه از بلاد روم بوده به **قاضی‌زادهٔ رومی** شهرت یافت چنانچه **فاضل رومی** نیزگویند و بالخصوص در ریاضیّات صاحب یدی طولی ودستی توانا بود و استاد الغ‌بیگ صاحب زیج معروف (۸۱۴-۸۵۳ھ ق = **ضید - ضنج**) و محل توجه و

اقبال آن امیر کبیر علم‌دوست بوده است واز تألیفات او است :

۱- **شرح اشکال التأسیس** درهندسه که درسال هشتصد و پانزدهم هجرت متن اشکال التأسیس شمس محمد بن اشرف سمرقندی را شرحی مزجی کرده و لفظ **خیره = ۸۱۵** مادهٔ تاریخ مذکور است

۲- **شرح ملخص در هیئت** که نیز درسال مذکور ویا درسال هشتصد وچهاردهم هجرت برای الغ بیگ مذکور تألیف و بسیار مشهور و درهیئت قدیم بطلمیوسی از کتابهای درسی بوده و بارها درهند و ایران چاپ شده وآن شرح مزجی کتاب ملخّص نام محمود بن محمد چغمینی است وبهمین جهت خودآن کتاب به چغمینی و همین شرح آن نیز بشرح چغمینی شهرت یافته و سال وفات قاضی‌زاده بدست نیامد . (کف و ۲۱۵هب و ۹۹ت وغیره)

قاضی‌زاده — **عبدالخالق گرهرودی ، ملقّب به علاءالدین، معروف بـه قاضی‌زادهٔ گرهرودی یا قاضی گرهرودی عـالـم** فاضل متکلّم محقّق مدقّق شاعر منشی امامی عادل از علمای قرن یـازدهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱هـ = **غلا**) و درمجلس شاه‌عباس صفوی اول (۹۹۶-۱۰۳۸هـ = **ظصو - غلح**) با قاضی‌زادهٔ خوارزمی فوق مناظره کرده وکتـابی دراین باب بامر شاه مزبور تألیف دادکـه نسخهٔ آن پیش صاحب روضات الجنّات بوده و بتصدیق او درحدود ده هزار بیت و بهترین کتابی است کـه دراین موضوع تألیف و مشتمل بر تنقیح کامل مسئلهٔ امامت میباشد و از تألیفات او است :

۱- **الاعتقادیـة** ۲- **الامامة** که نونتهٔ ذریعه دو کتاب بهمین اسم امامت داشته که یکی کبیر و مبسوط بوده و درکتاب تحفهٔ شاهیه مذکور ذیل مطالب را بدان ارجاع میکند ودیگری نیز مشتمل برمناظرات مذکوره درفوق بوده وبه **تحفهٔ شاهیه** معروف است ۳- **تحفـهٔ شاهیه** که بامر شاه معظم و باسم او بپـارسی تألیف و چنانچه اشاره شد یکی از دوکتاب امـامت او است ۴- **حـاشیهٔ اثبات الواجب جلال‌الـدین دوانـی** ویك نسخهٔ آن در خزانهٔ رضویه موجود است ۵- **حاشیهٔ الهیـات شرح تجرید** ۶- **حـاشیهٔ جواهر شرح تجریـد قوشچی** و سال وفـات قاضی‌زاده بدست نیامد . (ص ۲۱۵هب و سطر ۱۳ ص۹۹ت و متفرقات ذریعة)

قاضی‌زاده علاءالدین
قاضی‌زادهٔ گرهرودی
} همان قاضی‌زاده عبدالخالق مذکور فوق است .

قاضی‌زاده موسی بن قاضی ملامحمود همان قاضی‌زادهٔ رومی مذکور فوق است .

قاضی‌زادهٔ همدانی بعنوان **ظهیرالدین** میرزا سید ابراهیم نگارش یافته است .

قاضی‌سخاوی **علی‌بن‌اسمعیل** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است.

قاضی سعید **محمدسعیدبن‌محمدمفید**- قمی، معروف به **قاضی سعید**، ملقّب به **حکیم‌کوچك**، ازاجلّای علمای نامی امامیّه و مفاخر فضلای حدیث و حکمت و فنون ادبیّه که عالمی بوده عارف متشرّع ربّانی و حکیم ادیب کامل محقّق صمدانی ، درمراتب تأویل وعرفان و حکمت و استنباط نکات خفیه و اسرارمکنونه ودقائق کشفیهٔ مخزونه درآیات واحادیث‌دینیّه مؤیّد بروح‌القدس و مشمول تأییدات غیبیّه . بعرفان و تصوف میل مفرط داشته ودر اسماءالله قائل باشتراك لفظی بود، درهمین موضوع دو رسالهٔ عربی وپارسی تألیف داده ونام همین رسالهٔ فارسی **کلید بهشت** است .

قاضی سعید ازتلامذهٔ ملامحسن‌فیض‌کاشانی وملاعبدالرزاق لاهیجی وملارجبعلی تبریزی بود ، شاه عباس ثانی و اهل دربارش بسیار تجلیلش مینمودند و بزیارت و دیدن وی میرفتند و ازتألیفات طریفهٔ او است:

۱- **الاربعون حدیثاً** که درسی سالگی تألیف‌شده وشرح چهل حدیث درمعارف ومشحون از تحقیقات علمی است ۲- **الاربعونیات لکشف انوارالقدسیات** و این‌کتاب ازمصنفات ممتاز و برجسته میباشد و درآن چهل رسالهٔ خود راکه درچهل‌باب از ابواب معارف وتحقیقات وهریکی اسم خاصی داشته مثل روح‌الصلوة و فوائد رضویه و حدیقهٔ وردیه و مانند اینها جمع‌کرده و بهمین اسمش موسوم داشته است ۳- **اسرارالصلوة** که در حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا چاپ شده است ۴- **اسرارالصنایع** درصناعات خمسهٔ قیاسیهٔ منطقیه (شعر وخطابة وجدل وبرهان ومغالطه) و بتصریح خودش از صناعیهٔ میرفندرسکی سالف‌الترجمة هم استمداد نموده است ۵- **حاشیهٔ اثولوجیای ارسطو** ۶- **حاشیهٔ‌شرح‌اشارات‌خواجه** ۷- **الحدیقة‌الوردیة والسوانح‌المعراجیة** که یکی‌از رساله‌های چهل‌گانهٔ اربعینیات مذکور فوق‌است ۸- **حقیقة‌الصلوة** ۹- **روح‌الصلوة**

که یکی از رساله‌های اربعینات مرقوم است و شاید این هردو همان اسرارالصلوة مذکور فوق باشند **۱۰- شرح توحید صدوق** که سه مجلد است **۱۱- شرح حدیث بساط ۱۲- شرح حدیث غمام** که در سال هزار و نود و نهم هجرت در اصفهان تألیف و یک نسخه از آن به شمارهٔ ۱۸۴۹ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۳- فوائد رضویه** که یکی از رساله‌های اربعینیات مذکور فوق است **۱۴- کلید بهشت** که رساله‌ایست پارسی در اشتراک لفظی اسماء الله چنانچه فوقاً اشاره شد. قاضی سعید مدتی متصدی قضاوت قم بوده که کاشف از تبحّر وی در شرعیّات نیز میباشد و در آن بلدهٔ طیّبه اقامت داشت تا برحمت ایزدی نایل گردید. وفاتش موافق آنچه در عنوان حاشیهٔ اثولوجیا از کتاب ذریعه تصریح کرده در سال هزار و صد و سیّم هجرت بوده است .

مخفی نماند که **شیخ محمدحسین** برادر قاضی سعید نیز از اکابر علمای عصر خود واز تلامذهٔ ملارجبعلی حکیم تبریزی مذکور فوق بود، تفسیر بزرگی بر قرآن مجید نوشته که حاکی از تبحّر وی میباشد و در اواخر قرن یازدهم هجرت درگذشته وسال آن معلوم نیست.

(عن وص ۲۱۵هب وسطر ۲۲ ص۳۰۲ت ومواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

قاضی سعید **هبة‌الله بن سناءالملك - قاضی رشید ابی‌الفضل جعفر بن معتمد ، شاعر مشهور معروف به قاضی‌سعید از** افاضل اوائل قرن هفتم هجرت بوده واز اشعار او است :

و ماکان ترکی حبــه عن ملالـة	**ولکن لامر یوجب‌القول بالترك**
اراد شریکا فی‌الذی کان بیننــا	**وایمان قلبی قد نهانی عن‌الشرك**

از تألیفات او است :

۱- دارالطرز که دیوان شعر او بوده وتمامی اشعارش ازقبیل بدایع ولطائف وموشحات است **۲- روح‌الحیوان** که ملخص کتاب‌الحیوان جاحظ است **۳- مصائدالشوارد و** در رمضان سال ششصد و هشتم هجرت درگذشت. **(ص۳۲۴ج۲کا)**

قاضی سلمة بن‌افضل بعنوان قاضی ری مذکور شد .

قاضی سلیمان بن خلف بعنوان باجی **ابوالولید سلیمان** نگارش یافته‌است.

قاضی سنجانی بعنوان **سنجانی مولانا** نگارش یافته است.

قاضی سهل بن احمد بعنوان ارغیانی ابوالفتح مذکور شده است.

قاضی سیرافی **حسن بن عبدالله** - بعنوان **سیرافی حسن** گذشته است.

قاضی شریح **بن حارث بن قیس بن جهم -کندیّ** القبیلة ، ابوامیّة الکنیة ، از اکابر تابعین بوده و زمان جاهلیّت را نیز دیده است . از طرف خلیفهٔ ثانی بقضاوت کوفه منصوب شد ومدت شصت سال یاهفتاد و پنج سال علی‌التوالی قضاوت‌نموده و اصلاً تعطیل‌نکرد مگر درفتنهٔ ابن‌زبیر در زمان حجّاج بن یوسف که استعفاکرد و دیگر سه سال تا دم مرگ اصلاً قضاوت ننمود ، یا پس‌از آنکه مختار بن ابی‌عبیدهٔ ثقفی بسرکارآمد شریح را به دیهی‌که مردمانش یهودی بوده‌اند تبعید نمود تا بعداز قتل مختارکه حجّاج امیرکوفه شد درکوفه‌اش احضار وباز امر بقضاوتش نمودند لکن از شرمین وننگین بودن وی‌که درقضیهٔ مختار داشت دیگر قبول نکرده و تاآخر قضاوت ننمود . درخصوص علم و حلم و فطانت او نوادری منقول وبقول ابن‌خلّکان باصول قضاوت دانا وخبیر وبسیار بافطانت وذکاوت‌بود. از ابن‌عبدالبر نقل است‌که شریح شاعری خوب و یکی‌از چهار رئیس بزرگوار اطلس بوده‌که در روی و صورت ایشان یك تارموئی هم نبوده است وسه دیگر نیز عبارت از عبدالله بن زبیر و قیس بن سعد بن عباده و احنف بن قیس میباشد . اخبار دینیّه درملعنت و سوء خاتمهٔ شریح بسیار و فقط قضاوت او با وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین ع جنایتی بزرگ و خیانتی سترك بوده و بمدلول بعضی ازآثار وارده ، آن‌حضرت بدو فرمودند **یا شریح جائی را اشغال‌کرده‌ای‌که درآنجاکسی غیراز نبی یا وصی یا شقی نمی‌نشیند،** نیز باقطع نظر از همه چیز ترك یاری و نصرت حضرت حسین بن علی ع اگرچه با یك‌کلمهٔ حق (که قطعاً نافذ بوده) بودی در مذمّت و شقاوت وی‌کافی و بسنده میباشد بلکه دور نیست‌که سبب قوی در فجایع جان‌گدازکربلا همین شریح بوده و تفصیل زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد . (تنقیح‌المقال‌وص۱۹۱مف و۳۲۵ت‌وغیره)

قاضی شریك بن عبدالله بعنوان نخعی خواهدآمد .

قاضی شهاب‌الدین بن‌شمس‌الدین بعنوان‌شهاب‌الدین نگارش یافته‌است.

قاضی شهرزوری چند تن میباشدکه بهمین عنوان شهرزوری تذکر داده شده‌اند .

قاضی صمیری محمد بن اسحق بهمین عنوان صمیری نگارش یافته است .

قاضی طاهر بن عبدالله یا **قاضی طبری** بعنوان طبری طاهر بن عبدالله نگارش یافته‌است.

قاضی طبسی **محمد بن عبدالکریم** - بعنوان **شمس‌الدین محمد** بن عبدالکریم مذکور شده است .

قاضی عبدالجبار بن احمدبن عبدالجبار بن احمد بن‌خلیل همدانی اسدآبادی بغدادی، **شافعی‌الفروع ، معتزلی‌الاصول، ابوالحسن‌الکنیة** ، از فحول علمای عامّه میباشدکه در زمان خود رئیس معتزله بوده ، مصنّفات بسیاری درمذهب اعتزال وتمامی‌فنون دیگر بدو منسوب‌است‌که بالغ‌بچهارصد هزار ورقش‌گویند (والعهدة علیهم)، اقوال مختلفهٔ او درکتب فریقین خصوص درکلام و اصول فقه منقول واز اساتید سید رضی وبا یك واسطه از مشایخ روایت خطیب بغدادی میباشد . مناظرهٔ او با شیخ مفیدکه درموضوع حدیث غدیر و اصحاب جمل وقوع یافته درشرح حال شیخ مفید خواهدآمد.

مراتب علم وفضل وکمال‌او مورد تصدیق و اذعان صاحب ابن‌عبّاد بود اینك بامر آن وزیر پاك‌ضمیر از بغداد بری‌آمد و بوظائف تدریس قیام نمود و درتمامی بلاد ری قاضی‌القضاة بود . در مجلس وزیر معظّم با ابواسحق اسفراینی اشعری ابراهیم بن محمد (که شرح حالش بعنوان اسفراینی‌گذشته) ملاقات نمود و موافق مذهب معتزله

گفت : سُبْحٰانَ مَنْ تَنَزَّهَ عَنِ الفَحْشٰاءِ پس ابواسحق نیز موافق مذهب اشعریّت خودش گفت : سُبْحٰانَ مَنْ لایَجْرِي فِي مُلْكِهِ اِلّٰا مٰايَشٰاءُ و ازمصنّفات او است:

۱- **تنزیه القرآن عن المطاعن** که درقاهره چاپ شده است ۲- **علم الکیمیا** ۳- **العمد فی اصول الفقه**. وفات اودرسال چهارصد وپانزدهم یااواخر چهاردهم هجرت درری واقع گردید.

(ص ۴۲۱ت و ۱۱۳ ج ۱۱ تاریخ بغداد وغیره)

قاضی عبدالرحمن **قاضی عبدالرحمن بن احمد** **قاضی عبدالرحمن بن محمد** **قاضی عبدالرحیم بن علی**	اوّلی بعنوان **تحسین** و دوّیمی بعنوان **عضدی** و سیّمی بعنوان **علیمی** نگارش یافته و چهارمی نیز بعنوان **قاضی فاضل** خواهدآمد .

قاضی عبدالسلام بن عطاءالحق ، از مفسّرین ومحدّثین هند میباشد وکتاب تفسیری نظمی بنام **زادالآخرة** که بسیارمطبوع و مقبول انظار است از تألیفات او است که درسال هزار و دویست وچهل وچهارم هجرت خاتمه یافته و نام مذکورش هم که آخرش حرف (ت) باشد مادّهٔ تاریخ آن میباشد (**زادالآخرة** = ۱۲۴۴) و درسال هزار و دویست و پنجاه وهفتم ه ق وفات یافت وجملهٔ (**قاضی حق عبدالسلام** = ۱۲۵۷) مادّهٔ تاریخ وفات است . (ص۳۹۱ ج۲خه)

قاضی عبدالعزیز بن محمد **قاضی عبدالعزیز بن نحریر**	اوّلی بعنوان **ابن جماعة** و دوّیمی بعنوان **ابن البراج** در باب کنی خواهدآمد .
قاضی عبدالله بن عمر	بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته است .
قاضی عبدالله بن محمد	در باب کنی بعنوان **ابن الفرضی** خواهدآمد .
قاضی عبدالملك بن عمیر	درضمن ترجمهٔ **شعبی** نگارش یافته است .
قاضی عسقلانی	**احمد بن مطرف** - بعنوان **عسقلانی** ذکر شد.
قاضی عسقلانی	**عبدالرحیم بن علی** - بعنوان **قاضی فاضل** ذیلاً مذکوراست.
قاضی عسکر	**محمد بن یوسف بن حسین** - در باب کنی بعنوان **ابن الابیض** خواهدآمد .

قاضی عضد یا قاضی عضد ایجی یا قاضی عضدالدین یا قاضی عضدی	بعنوان عضدی عبدالرحمن بن‌احمد مذکور شد.
قاضی‌علی‌بن‌اسمعیل	بعنوان سخاوی مذکور شد.
قاضی علی بن حسین	بن محمد در باب‌کنی بعنوان ابوالفرج اصفهانی خواهدآمد .
قاضی علی بن زید	بعنوان بیهقی علی نگارش یافته است .
قاضی‌علی‌بن‌عبدالعزیز	بعنوان جرجانی علی نگارش یافته است .
قاضی علی بن قدامة	درباب‌کنی بعنوان ابن‌الانباری خواهدآمد .
قاضی علی بن محسن قاضی علی بن محمد	هردو بعنوان تنوخی نگارش یافته‌اند .
قاضی علی‌بن یوسف	بعنوان جمال‌الدین ابن‌القفطی مذکور شده است .
قاضی عمر بن احمد	بن‌هبة‌الله‌در باب‌کنی بعنوان ابن‌العدیم خواهدآمد.
قاضی عمر بن‌فخرالدین	بعنوان قاضی بیضاوی مذکور شد.
قاضی عمر بن محمود	بعنوان حمیدی عمر نگارش یافته است.
قاضی عمرو بن محمد	بعنوان ابن‌الجعابی عمرو در باب‌کنی خواهدآمد .
قاضی عیاض	بن موسی بن‌عیاض‌اندلسی مغربی، مالکیّ المذهب، سبتیّ الولادة ، یحصبی‌القبیلة ، ابوالفضل‌الکنیة ،

از مشاهیر ادبا و محدّثین عامّه میباشدکه در نحو و لغت و انساب و وقایع عرب و علوم حدیثیّه امام وقت خود بود ، شعر خوب نیز میگفته وازمولد وموطن خودکه سبته بوده بقرطبه و دیگر مراکز علمیّه مسافرتهاکرد، ازاکابر هردیاری اخذ مراتب علمیّه‌نموده

و احادیث بسیاری ازکبار مشایخ‌که درحدود صد تن میباشند استماع‌کرد ، مدتی در مولد خود سبته و اندکی نیز در غرناطه‌که هردو از بلاد مغرب زمین (اندلس) میباشند قضاوت نموده و عاقبت در مراکش اقامت‌کرد تا در روز جمعه هفدهم جمادی‌الاخرة یا رمضان سال پانصد وچهل و چهارم هجرت درآنجا وفات یافت و ازتألیفات او است :

۱- **الاکمال فی‌شرح صحیح مسلم** ۲- **الالماع فی‌ضبط‌الروایة و تقییدالسماع** ویك نسخه ازآن برقم۴۳۳ درخزانهٔ ایاصوفیا موجود است ۳- **انوارالمشارق** ۴- **ترتیب‌المدارك وتقریب‌المسالك لمعرفة اعلام مذهب مالك** ویك‌نسخه ازآن درخزانهٔ مصریه موجود وبتصدیق کشف‌الظنون تألیفی غریب بی‌سابقه است ۵- **التنبیهات** ۶- **الشفا بتعریف** (فی‌تعریف خل) **حقوق‌المصطفی** و این‌کتاب دارای طرزی عجیب بوده و درفاس و استانبول ومصر چاپ‌شده‌است ۷- **مشارق‌الانوار علی صحاح‌الآثار** درشرح و تفسیر غرائب احادیث موطأ احمد وصحیح مسلم وصحیح بخاری‌که‌کتابی‌است نافع وپس‌ازآنکه این‌کتاب دردمشق بنظر ابن‌الصلاح رسید بسیار جلیلش شمرده و در وصف‌آن گفت :

مشارق انوار تشب بسبتة **وذاعجب کون‌المشارق بالغرب**

این‌کتاب در فاس و قاهره چاپ شده واز اشعار قاضی عیاض است:

اذا ماانشرت بساط انبساط **فعنه فدیتك فاطوالمزاحا**
فان المزاح علی ماحکاه **اولوالعلم قبلی عن‌العلم زاحا**

(ص ۲۱۶هب و ۵۰۶ت و ۴۲۸ ج۱کا و ۳۵۴۰ ج۵س و۴۶۶ تذکرةالنوادر وغیره)

قاضی‌غسانی **احمدبن علی‌بن‌ابراهیم** - بعنوان **ابن‌زبیر** در باب‌کنی خواهدآمد.

قاضی‌غفاری بعنوان غفاری قاضی محمد مذکورشد.

قاضی‌فاضل **عبدالرحیم بن علی بن حسین** - یا حسن بن احمد بن فرج بن احمد ، **محیی‌الدین یا مجیرالدین** اللّقب ، مصری ٌالموطن ، عسقلانی ٌالولادة ، بیسانی ٌالنشأة ، ابوعلی ٌالکنیة ، قاضی فاضل‌الشهرة ، کـه در دیهی بیسان نام از دیهات شام ، سمت قضاوت داشت ، در صناعت انشا وحید عصر و ازمفاخر زمان خود و برپیشینیان مقدّم بوده ونوادر وغرائب بسیاری بدو منسوب میباشد. روزی عمادالدین کاتب اصفهانی سالف‌الترجمة‌که ازمعاصرین وی بوده سواره‌اش دیده وگفت:

سر فلا کبا بك الفرس پس قاضی در دم گفت: دام علا العماد که این هردو جمله دارای صنعت عکس و قلب از محسنات بدیعیه بوده و هردو از حرف آخر به اول همین طور خوانده میشوند. عمادالدین مذکور در کتاب خریده خود در وصف قاضی فاضل گوید: رب القلم والبنان واللسن واللسان والقريحة الوقادة والبصيرة النقادة والبديهة المعجزة والبديعة المطرزة والفضل الذى ماسمع به فى الاوائل ممن لو عاش فى زمانه لتعلق بغباره اوجرى فى مضماره فهو كالشريعة المحمدية التى نسخت الشرايع و رسخت بها الصنايع الخ. این بود که در عهد صلاح الدین ایوبی و دو پسرش ملک عزیز وملک افضل بصدارت رسیده وصاحب دیوان انشا بود تادر عهد ملک عادل، شب چهارشنبه هفدهم ربیع الاول یا ربیع الثانی پانصد و نود و ششم هجرت در شصت و هفت سالگی در قاهرهٔ مصر بموت فجاه درگذشت و در قرافهٔ صغری مدفون گردید و قریحهٔ شعریه‌اش نیز بسیار عالی بوده واز او است:

و اذاالسعادة احرستك عيونها	نم فالمخاوف كلهن امان
واصطد بها العنقاء فهى حبائل	واقتد بها الجوزاء فهى عنان

مخفی نماند که **قاضی اشرف** بهاءالدین ابوالعباس احمد پسر قاضی فاضل نیز از افاضل عصر خود بود، باستماع حدیث وجمع کتب رغبتی مفرط داشت، درنزد اکابر وقت بسیار محترم بود و شب دوشنبه هفتم جمادی الاخرهٔ سال ششصد و چهل و سیم هجرت درهفتاد سالگی درقاهره درگذشته ودرنزد پدرش مدفون گردید. پدر قاضی فاضل هم مثل پسرش به **قاضی اشرف** موصوف واز اهل عسقلان بوده وگاهی بطور نیابت قضاوت هم مینموده و شب یکشنبه یازدهم ربیع الاول پانصد و چهل و ششم هجرت درقاهره درگذشت.

(س ۳۰۸ ج ۱ و ۵۹۳ ج ۲ کا و ۴۳۸ ت وغیره)

قاضی فضل یا فضیل بعنوان جمالی بکری نگارش یافته است.

قاضی قشیری عبدالغافر بن اسمعیل بعنوان فارسی عبدالغافر مذکور شد.

قاضی القضاة ابراهیم بن عبدالرحیم - بعنوان ابن جماعة در باب کنی خواهد آمد.

قاضی القضاة احمد بن ابی دواد فرج - در باب کنی بعنوان ابن ابی دواد خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **احمد بن خلیل** - بعنوان **خوبی احمد** مذکور شده است.

قاضی‌القضاة **احمدبن‌علی‌بن‌ابراهیم** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌زبیرخواهدآمد.

قاضی‌القضاة **احمد بن علی بن حجر** - عسقلانی ، بعنوان **ابن‌حجر** در باب‌کنی خواهدآمد .

قاضی‌القضاة **احمدبن عمر** - زبیدی بعنوان مزجد خواهدآمد.

قاضی‌القضاة **احمدبن‌محمدبن‌ابراهیم** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌خلکان** خواهدآمد.

قاضی‌القضاة **احمدبن‌محمدبن‌محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الشحنة** خواهدآمد.

قاضی‌القضاة **افضل‌الدین خونجی محمد** - بهمین‌عنوان **افضل‌الدین** ذکرشده‌است.

قاضی‌القضاة **عبدالجبار بن احمد** - بعنوان **قاضی عبدالجبار** مذکور شد .

قاضی‌القضاة **عبدالرحمن بن محمد** - در ضمن **موفق‌الدین عبدالله** بن احمد خواهدآمد .

قاضی‌القضاة **عبدالعزیز بن محمد** - بعنوان **ابن‌جماعة** خواهدآمد .

قاضی‌القضاة **عبدالقادر بن ابوالقاسم** - ملقّب به **محیی‌الدین** ، ازاکابر علمای عامه، جامع تمامی علوم متداوله وبالخصوص‌درعلم‌نحو برتمامی اقران مقدّم بود وجزکافیجی و شمنی‌کسی بپایهٔ وی نمیرسید از تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ توضیح ۲- حاشیهٔ شرح الفیه ۳- هدایةالسبیل فی‌شرح التسهیل .

وی دراوّل‌شعبان‌هشتصد وهشتادم‌هجرت درگذشت. (سطر ۳۱ ص ۷۱ت)

قاضی‌القضاة **عبدالله بن عبدالرحمن** - بعنوان **ابن‌عقیل** درباب‌کنی خواهدآمد.

قاضی‌القضاة **عبدالله بن عمر** - بعنوان بیضاوی عبدالله مذکور شده است .

قاضی‌القضاة **عبدالوهاب** - بعنوان تاج‌الدین نگارش یافته است.

قاضی‌القضاة **عسقلانی** - همان قاضی‌القضاة‌احمدبن‌علی‌بن‌حجرمذکورفوق‌است.

قاضی القضاة علی بن حسین بعنوان علم الهدی علی بن ابی احمد حسین گذشت.

قاضی القضاة **علی بن عبدالعزیز** - بعنوان **جرجانی** نگارش یافته است .

قاضی القضاة **علی بن عبدالکافی** - بعنوان **سبکی** مذکور افتاده است .

قاضی القضاة **علی بن عثمان بن مصطفی** - یا **ابراهیم بن مصطفی بن سلیمان**، ماردینی حنفی ، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **ابن الترکمانی**، از اکابر فقهای حنفیّه میباشد که درفقه و تفسیر و حدیث و اصول و حساب و فرائض و عروض و فنون شعری مقتدای عصر خود بود ، درماه شوال هفتصد وچهل وهشتم هجرت متصدی قضاوت شد تا بمقام قاضی القضاتی رسید و از تألیفات او است :

۱- بهجة الاریب مما فی کتاب الله العزیز من الغریب **۲- تخریج احادیث الهدایة** **۳- الجوهر النقی فی الردعلی البیهقی** که درحاشیهٔ کتاب سنن کبری ابوبکر بیهقی بوده و درحیدرآباد چاپ و اکثر مطالب آن مناقشه با بیهقی و اعتراضات وارده برآن است **۴- السعدیة** دراصول فقه **۵- الضعفاء** که در رواة و محدثین ضعیف الحال ومتروك الحدیث است **۶- غریب القرآن** وظاهراً همان بهجة الاریب است **۷- الکفایة فی مختصر الهدایة** **۸- المتروکیة** وظاهراً همان کتاب ضعفای مذکور است **۹- مختصر المحصل** **۱۰- المنتخب فی الحدیث** . صاحب ترجمه درسال هفتصد وچهل وچهارم یا پنجاهم هجرت درگذشت وولادتش درسال ششصد وهشتاد و سیم بوده است.

(کشف الظنون ودرر کامنه وص ۲۲۵ ج ۴ فع وغیره)

قاضی القضاة **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **ابن جماعة** خواهدآمد .

قاضی القضاة **محمد بن احمد بن خلیل** - درباب کنی بعنوان **ابن الخویی** خواهدآمد.

قاضی القضاة **محمد بن احمد بن عثمان** - بساطی ، طائیّ القبیلة ، ابوعبدالله الکنیة ، شمس الدین اللّقب ، مالکیّ المذهب ، از اکابر علمای مالکیّه بوده که بسال هفتصد و هفتاد وهشتم هجرت درهیجده سالگی بمصر رفت، درفقه و اصول و معانی و بیان و علوم عربیّه و فنون عقلیّه براعت یافت ، مدتی درنهایت فقر وتنگدستی بوده بطوری که برروی پوست نی میخوابید ، تا درنتیجهٔ صبر وتحمّل، بخت خوابیده‌اش بیدار شد و بمدرّسی بلادکثیره منصوب گردید، عاقبت قاضی القضاة دیارمصر

شد ، مدت بیست سال باکمال استقلال بتمشیت امور قضائی اشتغال داشت ، امام شمنی وقاضی‌القضاة محیی‌الدین‌مالکی وجمعی‌دیگر ازاکابر وقت از وی‌استفادهٔ‌علمیّه‌نموده‌اند واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ شرح مطالع ۲- حاشیهٔ مطول ۳- حاشیهٔ مواقف ۴- شفاء العلیل فی‌شرح مختصرالشیخ خلیل درفقه مالکی **۵- المغنی** درفقه . روز پنجشنبه‌دوازدهم‌رمضان هشتصد و چهل و دویم هجرت بعلت قولنج درگذشت .

(کشف‌الظنون وص ۷۴۹ت)

قاضی‌القضاة **محمدبن‌حسن-** (شیخ حرّ) بعنوان **حر عاملی** نگارش یافته است.

قاضی‌القضاة **محمدبن عبدالرحمن -** دمشقی‌عثمانی‌شافعی،ملقّب‌به **صدرالدین،** مکنّی به **ابوعبدالله** ، از اکابر اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم‌هجرت ومؤلف‌کتاب **رحمة‌الامة فی‌اختلاف‌الائمة** درفقه‌میباشدکه درسال‌هفتصد وهشتادم هجرت ازتألیف‌آن فراغت‌یافته وقاضی‌القضاة بلاد صفدیّه بوده‌است وسال وفات‌او بدست نیامد وکتاب مذکور درمصر وقاهره چاپ شده‌است. (کف وغیره)

قاضی‌القضاة **محمدبن‌عبدالرحمن‌بن‌عمر-** بعنوان **خطیب‌دمشقی** نگارش‌یافته‌است.

قاضی‌القضاة **محمدبن‌محمدبن‌محمد -** بعنوان **ابن‌الشحنة** درباب‌کنی خواهدآمد.

قاضی‌القضاة **محمدبن ناماور -** بعنوان **افضل‌الدین‌خونجی** نگارش یافته است.

قاضی‌القضاة **محمدبن یعقوب‌بن محمد -** بعنوان **فیروزآبادی** نگارش‌یافته‌است.

قاضی‌القضاة **محمودبن احمد بن موسی -** بعنوان **عینی** نگارش یافته است.

قاضی‌القضاة **یعقوب بن ابراهیم -** بعنوان **ابویوسف** درباب‌کنی خواهدآمد.

قاضی‌قضاعی **محمد بن سلامة -** بن جعفر بن علی بن حکمون مغربی شافعی ، **ابوعبدالله** الکنیة ، قضاعیّ القبیلة، از اکابرعلمای قدمای‌شافعیّه میباشدکه درفقه و حدیث و اکثر علوم متداوله متبحّر وبا شیخ طوسی و سید مرتضی و

سید رضی و نظائر ایشان معاصر و درمصر متصدی امر قضاوت بود و ازطرف اهالی مصر بسمت سفارت ببلاد روم رفت و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **الانباء بانباء الانبیاء** که تاریخ عمومی عالم را از بدو خلقت تا سال چهارصد و هفدهم هجرت نگاشته و یک نسخه از آن در ایران موجود است ۲- **تفسیرالقرآن** در بیست مجلد ۳- **خطط مصر** که نام اصلی آن **المختار فی ذکر الخطط والآثار** است ۴- **دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشیم من کلام امیرالمؤمنین ع** که با شرح محمدسعید رافعی درمصر چاپ شده است ۵- **دقائق الاخبار و حقائق الاعتبار فی المواعظ والنصائح والاذکار** که با ترجمهٔ ترکی آن در استانبول چاپ شده است ۶- **الشهاب فی الحکم** (والمواعظ خل) **والآداب** یا **شهاب الاخبار فی الحکم والامثال والآداب** ۷- **عیون المعارف و فنون اخبار الخلائف** که حاوی اخبار انبیا و تواریخ خلفا و ولایات ملوک و امرا وشرح حال فاطمیون میباشد وظاهر آن است که این کتاب همان کتاب انباء مذکور فوق است ۸- **المختار** که نام خطط مذکور شد ۹- **مسندالشهاب** یا **اسنادالشهاب** که اسانید روایات مذکوره درکتاب شهاب فوق را درآن مشروحاً ذکر کرده وازپنج معادل خود کتاب شهاب زیادتر و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۱۰- **مناقب الشافعی** ۱۱- **نزهة الالباب** وغیر اینها .

اشهر ازهمه کتاب شهاب مذکورفوق است که بسیار مختصر وحاوی یك هزار ودویست حدیث شریف نبوی ص درآداب و امثال و مواعظ و وصایا میباشد که سندآنها را ذکر نکرده وبا ادعیهٔ نبویّه ختمش نموده وعلاّمهٔ حلّی آنرا با چهار واسطه ازمؤلفش روایت مینماید . این کتاب در بغداد چاپ وچند نسخهٔ خطّی نیز دربرلین و پاریس و لیدن و خدیویّهٔ مصر موجود و باآن همه اختصارش بسیار مفید و محل توجه و اهتمام علمای فریقین بوده و علاوه برعلمای عامّه ، شیخ ابوالفتوح رازی وقطب الدین راوندی و سید ضیاءالدین راوندی و بعضی دیگر از اعاظم علمای خاصّه نیز شروح بسیاری برآن نوشته اند این است که بعضی از اجلّه ، بحکم این اهتمام تمام که ازعلمای شیعه بدان کتاب مستطاب شده بتشیّع مؤلفش قاضی قضاعی معتقد بوده وعلاوه که اکثر احادیث آن درکتب شیعه نیزمذکور وهرکدام هم که درآنها نباشد مخالف اصول وقواعد مذهبی شیعه نمیباشد. این وصف از خصائص همین کتاب شهاب بوده وهیچ یك ازکتب عامّه دارای این مزیّت نمیباشد ودر مستدرك الوسائل پاره ای قرائن دیگر برتشیّع قاضی قضاعی مذکور داشته

که شرح آنها خارج از وضع این عجاله است. وفات قاضی قضاعی شب پنجشنبه شانزدهم ذی‌العقدة‌الحرام چهارصد و پنجاه و چهارم هجرت درقاهره واقع ودرقرافه مدفون گردید.

(س۲۱۶هب و۴۶۵ت و۳۶ج۲کا و۳۶۷مس و۳۲۳ ج۲ع و۶۲ ج۳ طبقات‌الشافعیة وغیره)

قاضی کواکبی ملاابراهیم - بعنوان **کواکبی** خواهدآمد .

قاضی لاغر سیستانی ، بهمین عنوان **لاغر** خواهدآمد .

قاضی محسن بن علی بن محمد - بعنوان **تنوخی** نگارش یافته است .

قاضی محمد بن احمد بن علی - در باب کنی بعنوان **ابن‌شاهویه** خواهدآمد .

قاضی محمد بن احمد بن محمد بن جعفر - در باب کنی بعنوان **ابن‌الحداد** خواهدآمد.

قاضی محمد بن اسحق - بعنوان **صمبری** نگارش یافته است .

قاضی محمد بن اسعد - بعنوان **دوانی** مذکور شده است .

قاضی محمد بن حسن - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الشوارب** خواهدآمد .

قاضی محمد بن سلامة بن جعفر - همان **قاضی قضاعی** مذکور فوق است .

قاضی محمد بن صبح یا صبیح در باب کنی بعنوان **ابن‌السماك** خواهدآمد .

قاضی محمد بن طیب ابوبکر - باقلانی، بعنوان **باقلانی** نگارش یافته‌است.

قاضی محمد بن عبدالرحمن بغدادی
قاضی محمد بن عبدالرحمن بن یسار
قاضی محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه
قاضی محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله

{ در باب کنی اوّلی بعنوان **ابن‌قریعة** ، دوّیمی بعنوان **ابن ابی‌لیلی**، سیّمی بعنوان **ابن‌البیع** ، چهارمی بعنوان **ابن‌العربی** خواهدآمد .

قاضی محمد بن عبدالملك - همان **قاضی بسعادتك** سالف‌الذکر است.

قاضی محمد بن زکی‌الدین علی - در باب کنی بعنوان **ابن‌زکی‌الدین** خواهدآمد.

قاضی محمد بن عمر بن مبارك - بعنوان **بحرق** نگارش یافته است .

قاضی محمد بن عمر بن محمد - در باب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد.

قاضی محمد سعید بن محمد مفید - بعنوان **قاضی سعید** مذکور شد

قاضی معافی بن زکریا - بعنوان **نهروانی** خواهد آمد.

قاضی منصور عبدالله بن علی - بخاری، سجستانی الولادة، تاج الدین اللّقب، قاضی منصور الشّهرة، ابوعبدالله الکنیة، از اکابر علمای حنفیّه میباشد و از تألیفات او است:

۱- **البحر الجاری فی الفتاوی** که حاوی فتاوی مذاهب اربعهٔ اهل سنت است ۲- **المختار** در علم فقه چنانچه در فوائدالبهیه گفته و در کشف الظنون گوید که تاج الدین عبدالله بن علی تاج مختار نام مجدالدین عبدالله بن محمود موصلی حنفی را که در فقه حنفی است نظم کرده و ممکن است هردو باشد ۳- **نظم السراجیة** که کتاب سراجیه را که در فرائض است نظم کرده و در سال هفتصد و نود و نهم هجرت در هفتاد و هفت سالگی درگذشت.

(کف و ص ۱۰۳ فوائدالبهیة)

قاضی موصل محمد بن عمر بن محمد - در باب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد.

قاضی موصل یوسف - بعنوان **بدیعی دمشقی** مذکور شده است.

قاضی میر حسین بن معین الدین - بعنوان **میبدی** خواهد آمد.

قاضی ناصح الدین یا **قاضی ناصر** احمد بن محمد بن حسین - بعنوان **ارجانی ابوبکر** مذکور شده است.

قاضی ناصر الدین احمد بن محمد بن منصور - در باب کنی بعنوان **ابن منیر** خواهد آمد.

قاضی نخعی شریك بن عبدالله - بعنوان **نخعی** خواهد آمد.

قاضی نصر الله بن عبدالله بن مخلوف - بن علی بن عبدالقوی بن قلاقس ازهری اسکندری، مکنّی به **ابوالفتح**، ملقّب به **قاضی اعز**، معروف به **ابن قلاقس**، از مشاهیر و فضلای شعرای عرب و از اشعار او است که در بارهٔ کنیزکی حبشیهٔ سیاه رنگی گفته است:

رب سوداء وهی بیضاء معنی نافس المسک عندها الکافور
مثل حب العیون یحسبه النا س سوادا و انما هو نور

در سیم شوال پانصد و شصت و هفتم هجرت درسی وپنج سالگی درشهر عیذاب نامی در قرب دریای جدّه وفات یافت ، قاضی گفتن او هم مجرّد لقب میباشد والاّ قضاوتی نداشته است . دیوان او نیز بنام **دیوان ابن قلاقس،** در مصر چاپ شده است .

(ص ۲۸۷ ج ۲ کا وغیره)

قاضی نعمان بن محمد مصری ، بعنوان **ابوحنیفه** در باب کنی خواهدآمد.

قاضی نورالله بن سید شریف الدین بعنوان **صاحب مجالس المؤمنین** نگارش یافته است .

قاضی وهب بن وهب در باب کنی بعنوان **ابوالبختری** خواهدآمد .

قاضی هبةالله بن احمد ، مدتی قضاوت حلب و نواحی آن نمود، بسیارمحترم وجلیل القدر ونسب‌او با بوجراده‌ازاصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین ع موصول و اشعار او در نهایت فصاحت و بلاغت و حاوی دقت معنی و حلاوت و ملاحت لفظ بوده و از او است :

وما الذل الا ان تبیت مؤملا وقد سهرت عیناك وسنان هاجعا
أأخشی امرء اواشتکی منه جفوة اذاکنت بالمیسور فی‌الدهر قانعا

وفات او درسال چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت درحلب واقع گردید .

(ص ۲۱ ج ۱۶ جم)

قاضی هبةالله بن سناءالملك ـ بعنوان **قاضی‌سعید** هبةالله مذکور شد .

قاضی هجیم محمدبن اسفندیار ـ یامحمدبن‌حسن بن‌اسفندیار آملی‌مازندرانی، مورّخی‌است نامی، با رستم بن اردشیر ازملوك طبرستان معاصر و مؤلف تاریخ طبرستان میباشدکه وقایع مازندران و احوال ملوك مازندران راکه از سادات مرعشیّه بوده‌اند تا سال هفتصد و پنجاهم هجرت نگارش داده و اسامی و القاب ایشان را در بالای منابر خوانده بلکه بنا بظاهر کلام ذریعه در روی نقود و مسکوکات

هم نقش کرده است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۲۶۲ ج ۳ ذریعه وغیره)

قاضی هروی احمد بن یحیی - بعنوان شیخ الاسلام نگارش یافته است.

قاضی یوسف بن رافع ، درباب کنی بعنوان **ابن شداد** خواهد آمد .

قالی **اسمعیل بن قاسم بن عبدون - محدّث نحوی لغوی دیار بکری** بغدادی ، مکنّی به **ابوعلی** ، از مشاهیر ادبا و ائمهٔ لغت میباشد که بسال سیصد وسیم هجرت ازمولدخودکه قصبهٔ منازجرد از ولایت دیار بکر بوده بموصل رفت ، احادیث بسیاری از ابویعلی استماع نمود، بفاصلهٔ دوسال بمصاحبت تجّار قالیقلا از مضافات ارمنیّه از بلاد دیار بکر ببغداد رفت و بهمین جهت به **قالی** (که منسوب بدان شهر راگویند) ملقّب ومشتهر گردید . در بغداد از زجاج و اخفش صغیر وابن درید و ابن الانباری و نفطویه و درستویه و دیگر اکابر وقت نحو وفنون ادبیّه را فراگرفت، درعلم لغت حافظ ترین مردم بود ، درنحو نیز مذهب بصریین را ستوده و اخیرا در شهر قرطبه از بلاد اندلس اقامت گزیده و مشمول مراحم حکم بن عبدالرحمن ملك اندلس که بسیار علم‌دوست بوده گردید تا درسال سیصد و پنجاه و ششم هجرت وفات یافت و از تألیفات او است :

۱- **الابل ونتاجها** ۲- **الامالی** که درمصر ولیدن وقاهره چاپ شده است ۳- **البارع** درلغت ۴- **تفسیرالسبع الطوال** ۵- **حلی الانسان** ۶- **خلق الانسان** ۷- **شرح القصائدالمعلقات** ۸- **فعلت و افعلت** ۹- **مقاتل الفرسان** ۱۰- **المقصور والممدود** ۱۱- **النوادر** وغیراینها.

(ص۱۰۳ ت و۲۵ ج۷جم و ۳۵۶۰ ج۵س وغیره)

قاموسی شیخ باقر- درخاتمهٔ باب کنی درضمن عنوان آل قاموسی خواهد آمد.

قانع میرفداحسین- لکهنوئی از شعرای هند ،آثار نظمی و نثری او بسیار و دیوانی مرتب هم دارد واز او است :

دربحر سخن طبع روانی دارم — دلسوز نوا حزین فغانی دارم

المنة لله که در گلشن نظم — چون بلبل خوش لهجه زبانی دارم

وفات او بسال هزار و دویست و نود و سیم هجرت در کلکته واقع گردید .

(ص ۳۵۸۲ ج ۵ س)

قاینی یا قایینی[1]

قایینی **سید ابوطالب** - عالم جلیل فقیه خبیر رجالی متبحّر از علمای امامیّه که در بلاد خراسان نافذالحکم و مرجع کل بوده و مصنّفات وی حاکی از تبحّر و کثرت اطّلاعات علمی مصنّف میباشند و از آن جمله است کتاب **السبع السیارة** و از تلامذهٔ سید محمدباقر حجةالاسلام سالف‌الترجمة بوده و درسال هزار و دویست و نود تمام یا هزار و سیصد تمام هجرت درگذشت .

(ص ۴۵۴ ج ۶ عن)

قایینی **ملاخلیل** - یا محمد خلیل بن محمداشرف ، قایینی اصفهانی که درسال هزار و یکصد و سی و چهارم هجرت بعد از استخلاص از محاصرهٔ افغان در قزوین اقامت کرده و ازعلمای قرن دوازدهم هجرت میباشد. موافق نقل ذریعه شرح حال اورا در تتمیم امل‌الآمل شیخ عبدالنبی قزوینی مبسوطاً نگارش داده و بسیارش ستوده است . از تألیفات او است :

۱- البداء ۲- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۳- شرح حدیث عمران صابی .

درسال هزار و صد و سی و ششم هجرت در قزوین وفات یافت وکلمهٔ : **الظهر** = ۱۱۳۶ مادّهٔ تاریخ وفات او است واز این تاریخ مکشوف میگردد که از تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = **غلا**) بودن او چنانچه بعضی گفته‌اند وما هم ضمن شرح حال شیخ اشاره نمودیم دور از صحت بوده و محض اشتباه است مگر اینکه بسیار معمّر بوده و اقلاً درحدود صد و سی سال یا بیشتر عمر داشته باشد .

(ص ۵۴ ج ۳ و ۱۱۱ ج ۶ ذریعة)

۱- قاینی یا قایینی - منسوب است به قاین یا قایین وآن قصبه و مرکز قهستان ویا شهری است نزدیکی طبس مابین نیشابور و اصفهان و لفظ قاینی در اصطلاح رجالی لقب محمد بن محمد بن ابراهیم است و استعمال دویمی (قایینی) معروف‌تر است .

قبةالديباج دختر حضرت عبدالمطلب ودرباب سیم کنی بعنوان ام حکیم بیضا خواهد آمد.

قبسی | در اصطلاح رجالی اولی لقب احمد بن سلیم ویا نوح بن تغلب

قبطی | جزیری و دومی لقب جبر بن عبدالله وعبدالملک بن عمیر است.

قبلةالکتاب سلطانعلی مشهدی ـ ملقب به نظام‌الدین، معروف به سلطان‌الخطاطین و قبلةالکتاب، از مشاهیر خطاطان و خوشنویسان خط نستعلیق میباشد که در از محبت میرزا اظهر تبریزی (متوفی بسال ۸۸۰ه ق ضف) که در آن اوان در مشهد اقامت داشته نخست علوم عربیه و ادبیه را تکمیل نمود آنگاه اظهر، اورا بتحصیل حسن خط برگماشته و دائما از راه نصیحت این شعر را بدو میخوانده است:

در مشق کوتاهی مکن پیوسته‌ای سلطانعلی در روز کن مشق خفی درشام کن مشق جلی

این است که در اندک مدتی در خوشنویسی طاق و حسن خطش نیز مانند اخلاق ستوده وکمالات عالیه‌اش شهرهٔ آفاق و استادی او در آن خط در تمامی بلاد خراسان مسلم وتالی میرعلی تبریزی واضع آن خط معدود و شاگردان او در خراسان و ترکستان بتعلیم آن اشتغال داشته‌اند. عاقبت در اثر این شهرت در دربار سلطان حسین میرزای بایقرا (۸۷۲ـ۹۱۱ه ق = ضعب ـ ظیا) و وزیر روشن‌ضمیرش امیرعلیشیر نوائی داخل خدمت کتابت شد و مشمول عنایات شاهانه و الطاف امیرانه گردید و تمامی کتیبه‌های مساجد و ابنیهٔ خیریهٔ هرات را که از بناهای آن سلطان وامیر بوده‌اند باخط نستعلیق خوب نگاشته و همه روزه هنری تازه از نوشتن مرقعات و قطعات و تذهیب‌کاری و رسامی برجسته از وی بروز میکرد که جالب حیرت و انبساط خاطر امرای دولت میگردید تاآنکه روزی سلطان حسین از حسن خط او در شگفت مانده وبعداز تحسین بسیار بتهیهٔ سنگ مزاری برای خود آن سلطانش برگماشت او نیز از انجام این خدمت شدیدا امتناع داشت تا بالاخره درنتیجهٔ امر اکید و تذکر دادن عدم بقای افراد انسانی و برباد شدن حشمت

جهانبانی تصمیم انجام خدمت نمود و با خطوط رقاع و نسخ و نستعلیق و نقوش مختلفه سنگی بساخت که هر بیننده‌را مجذوب مینموده و بیش‌ازپیش بانعامات‌شاهانه نایل گردید. وفات سلطانعلی بسال نهصد و نوزدهم یا بیست وششم هجرت درهرات واقع‌شد وجنازه‌اش بمشهد مقدّس رضوی نقل‌گردید و درپایین پای حضرت رضا ع درقرب گنبد امیرعلیشیر نوائی دفن شد . (ص ۱۵۸ پیدایش خط و خطاطان و اطلاعات متفرقه)

قبی لقب رجالی حیّان بن معاویه میباشد و بموجب بعضی از نسخ کتب رجالیّه لقب احمد بن سلیم هم هست .

قتاب **قتابی** **قتات** درا‌صطلاح رجالی **اولی** لقب احمد بن جابر، **دویمی** محمد بن جعفر ، **سیمی** هم عروه و حکم و شرح‌حالشان موکول بدان علم است .

قتالی محمود خوارزمی بعنوان **پوریاولی** نگارش یافته است.

قتبانی **قتبی** **قتیبی** دراصطلاح رجالی **اولی** لقب‌جابر بن یاسر، **دویمی** بموجب بعضی از نسخ همان قتابی فوق ، **سیمی** نیز علی بن محمدبن قتیبه و موکول بدان علم هستند .

قتیل **میرزا محمدحسن** - ازشعرای هندوستان میباشدکه در دهلی نشو و نماکرده و برهمنی مذهب بود ، اخیراً بشرف اسلام مشرّف و بلکهنو هجرت نمود و ازآثار قلمی او است :

۱- **چهار شربت** که منظومه است ۲- **دیوانی مرتب** ۳- **شجرة‌الامانی** که نیزمنظومه است ۴- **نهرالفصاحة** در قواعد فارسی . اشعار بسیاری بزبان فارسی و اوردوگفته و در سال هزار و دویست وسی ودویم هجرت درگذشت. (ص ۳۶۰۳ ج۵س)

قتیل‌الغواشی یا **قتیل‌الغوانی** علی یا محمد بن عبدالواحد بعنوان **صریع‌الدلاء** نگارش یافته است .

قتیل الله یحیی بن حبش - یا حسین بعنوان شیخ اشراقی نگارش یافته‌است.

قداح (باصیغهٔ مبالغه) لقب رجالی سعیدبن سالم ومیمون مکی وپسرش عبدالله بن میمون است .

قدرت شاه قدرت‌الله - ازشعرای دهلوی هندوستان میباشدکه **دیوان** مرتبی بیست‌هزار بیتی ومنظومه‌ای موسوم به **نتایج‌الافکار** داشته وبسال هزار و دویست و پنجم هجرت درمرشدآباد هند درگذشته واز اشعار او است :

ز فیض نـم چشم گـریـان ما	بـود دامن ابـر دامـان مـا
گناهی‌که ازخلق ناکرده ماند	قضا بسته آن هـم بدامان مـا

(ص ۳۶۰۴ ج ۵س و بعضی از تذکره‌های هند)

قدرت شیخ قدرت‌الله - ازشعرای‌هندوستان میباشدکه منشی‌حاکم بهوپال بود وآثار قلمی نظمی و نثری دارد :

۱ و۲ و۳- ازهار قدرت ، اکوان قدرت ، تماشای قدرت ۴ و۵ و۶ و۷- حکایات قدرت ، دیوان قدرت ، رقعات قدرت ، عجایبـات قدرت ۸ و۹ و۱۰ و۱۱- کیمیای قدرت ، گلزار قدرت ، مجرای قدرت ، مجربات قدرت ، از این جمله چهارمی وششمی وهفتمی و یازدهمی نثر و بقیه نظم میباشد و از اشعار او بدست نیـامد و درسال هزار و دویست و هشتادم هجرت درگذشت . (ص ۳۶۰۲ ج۵س)

قدریه (با دوفتحه)که بمدلول بعضی ازآثار دینیّه مجـوس این امّت بوده و بزبان هفتاد پیغمبر ملعون هستند عبـارت از فرقهٔ مجبره است‌که تمامی خیر و شرّ را بمجرّد قضا و قدر الهی مستند داشته وگویند اراده وقدرت انسانی‌را اصلاً مدخلیتی‌درآنها نمیباشد ویاعبارت‌از مفوضه است‌که برعکس‌ایشان‌تمامی خیر و شرّ و افعال عباد را مستند باراده و قدرت خودشان داشته و مشیّت ازلیّه وقضا و قدر خداوندی را اصلاً مدخلیتی درآنها نمیدهند و بمؤثر و صانع غیرخدا نیز معتقـد میباشند مثل مجوس‌که بیزدان و اهرمن قائل هستند وهریك از این‌دوفرقه اخبار وآثار

وارده درمذمّت قدریّه را حمل بردیگری نمایند. ظاهر کلام بروجردی آنکه فرقهٔاوّلی قدریّه هستند (با دوفتحه) که افعال را قضا و قدر الهی دانند و اما دوّیمی ممکن است که بضمّ قاف و منسوب به قدرت باشدکه افعال را اثر اراده و قدرت خود مخلوق دانند و بروجردی بعدازاین جمله‌گویدکه دراخبار بهریك ازدومعنی مذکور قدریّه مساعدت وارد و حق آن استکه هریك از ایندو فرقه درتکفیر و تضلیل دیگری ذیحق باشد و خیر و شرّ و افعال عباد نه مثل عقیدهٔ فرقهٔ اوّلی صرف مستند به قضا وقدر الهی است که جبر بوده و ثواب و عقاب و ارسال رسل و انزال‌کتب لغو باشد ونه محضاً اثر اراده و قدرت خود مخلوق استکه تفویض باشد بلکـه در واقع منزلة بین‌المنزلتین استکـه توفیق و تهیهٔ اسباب از خدا و اراده ازمخلوق‌باشد وبسط زاید را موکول بکتب‌مربوطه میدارد . (مستطرفات بروجری وغیره)

قدس‌ایران زنی است محترمهٔ فاضلهٔ ایرانی عصر حاضر ماکه درسال هزار و سیصد وبیست ویکم هجرت متولد و مدتی درطریقت بابیّه نشو و نماکرد تاآنکه بتوفیق خداوندی حقیقت اسلام بروی منکشف‌گردید وازته دل ازآن طریقت باطله منصرف و تابع این دین مقدّس شد وکتابی بنام **بارقهٔ حقیقت** بزبان‌پارسی در ردّ بابیّه وکشف فضایح‌ایشان تألیف داده و حقائق را بمرحلهٔ ظهورآورد وآن‌کتاب در سال هزار و سیصد و چهل و پنجم هجرت چـاپ شده است . **جزاهاالله عن‌الاسلام و اهله خیرالجزاء .** (ص ۹ ج ۳ ذریعة)

قدسی حاج محمدخان - ازشعرای ایران، درسخن‌سرائی و راستی فکر و طبع ، وحید عصر خود و مصدوقهٔ این شعر بوده است:

نور معنی در سواد شعر او است   چون‌سحر در زلف عنبر بار شب

در اصل طوسی واز اهالی مشهد مقدّس رضوی بوده وبهمین جهت تخلّص قدسی داشت ، در اوائل جوانی بزیـارت مکّه و مدینـه مشرّف و ازآنجا نیز بمساعدت بخت و دولت بهندوستان رفت و مشمول مراحم شاه جهان‌گردیده و بمنصب **ملك‌الشعرائی** مفتخر شد .

یك دیوان مرتب و یك منظومهٔ ظفرنامه درفتوحات شاهجهان ازآثار قلمی او بوده وازاواست:

عالم از نالهٔمن بی‌توحنان تنگ فضا است که سمند از سرآتش نتواند برخاست

اینجا غم محبت آنجا سزای عصیان آسایش دوگیتی برمن حرام کردند

درسال هزار وپنجاهم هجرت درهند وفات یافت. (ص ۸۵ مخل و ۳۶۰۷ ج ۵ س)

قدوة‌الکتاب خواجه میرعلی بعنوان تبریزی خواجه میرعلی مذکور شده‌است

قدوری احمدبن محمد بن احمدبن جعفر- فقیه‌حنفی، ابوالحسین الکنیة، بغدادی الوفاة والولادة، از اکابر علمای حنفیه میباشدکه در عصر خود رئیس ایشان بود. ابوحامد اسفراینی رئیس‌فقهای شافعیه تعظیم وتکریمش کرده و بسیارش میستوده ومعارضاتی با وی داشته است. قدوری ازمشایخ روایت‌خطیب بغدادی بوده واز تألیفات او است:

۱- **التجرید** یا **تجریدالقدوری** که یك مجلدبزرگ و بهفت‌سفر مشتمل وحاوی‌خلافیات حنفی وشافعی‌است ۲- **التقریب** درفقه‌حنفی‌بی‌استدلال ۳- **شرح‌مختصرالکرخی** ۴- **المختصر** یا **مختصرالقدوری** درفقه حنفی‌که بسیار متین و معتبر و محل توجه اکابر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند وبارها درهند وقازان و ترکیه وغیره چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن نیزبشمارهٔ ۲۳۷۳ و ۲۳۷۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است. فرقهٔ حنفیه با خواندن‌آن در ایام وبا تبرك نموده و هم‌گویندکه حافظ‌آن ازفقر ایمن باشد ۵- **مسائل‌الخلاف بین‌الحنفیین.**

وفات قدوری روز یکشنبه پنجم رجب چهارصد و بیست و هشتم هجرت درشصت و شش سالگی در بغداد واقع‌گردید.

قدوری بضمّ اوّل وثانی منسوب به قدور جمع قدر بمعنی دیك‌است‌که خوداحمد ویایکی‌ازپدران‌او صنعت‌دیك‌سازی ویاحرفت دیك‌فروشی‌داشته‌اند ویاخودنسبت‌قدوری به دیهی‌قدوره‌نام ازدیهات‌بغداداست ولکن ابن‌خلّکان‌گویدکه وجه‌این‌نسبت‌را ندانستم.

(کف وص ۶۶ت و ۲۱ ج ۱کا و ۲۶۰۷ ج ۵ س و ۳۰ فوائدالبهیة وغیره)

قراء بضمّ اوّل و تشدید ثانی جمع قاری میباشدکه بعربی خواننده و قرائت‌کننده و بالخصوص قرائت‌کنندهٔ قرآن مجید راگویند و

درصورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف بهمین معنی است وبس . پیش از شروع بشرح حال بعضی‌از مشاهیر همین وصف (قاری) خاطر نشان ارباب رجوع‌مینماید‌که علم‌قرائت قرآن اقدم علوم شرعیّهٔ اسلامیّه بوده و درصدر اسلام‌که مردم نوعاً امّی و بی‌سواد و قاری قرآن‌کم وعدّهٔ ایشان اندك بوده بهمین‌جهت بسیار محترم ومقامشان عالی وبجهت تمیز از دیگران ایشانرا **قراء** و هریکی را **قاری** میگفته‌اند تا پس‌از‌آنکه مصاحف در بلاد مختلفه منتشر گردید متدرجاً اختلاف قرائت درمیان جماعت پیدا شد ودر هر بلدی قاریان مخصوصی ظهور یافته ودیگران نیز تابع‌قرائت هرکسی‌که محل وثوق و اطمینان ایشان‌بوده‌گردیده وآن‌را نقل میکردند تاآنکه هفت‌قرائت ازآن‌جمله متواتر وهریکی بنام قاری خودکه ذیلاً بعنوان **قراء سبعه** نگارش یافته‌اند مشتهر و ملاك صحت قرائت بوده و درازمنهٔ متتالیه با یکی ازآنها تطبیق مینمودند . همین قرّاء سبعه را گاهی به **بدور سبعه** نیز موصوف دارند و بعضی از اهل فنّ قرائت ، خلف بن هشام بزّاز را نیزکه غیراز قرّاءسبعه‌است ازقرائات مشهوره ومعتمده شمرده وارباب‌آنهارا بعنوان **قراءثمانیه** مذکور دارند و بعضی دیگر قرائت یعقوب بصری و ابوجعفر یزید بن قعقاع را نیز از قرائات معتمده دانسته و اصحاب‌آنها را **قراء عشره** نامند. هریك از این‌قرائات مشهوره دو یا چند تن راوی داردکه‌آن را ازصاحبش روایت مینماید ومشهورآن‌است‌که هریك از قرائات سبعه متواتر بوده و تلاوت قرآن با هریك ازآنها جایز و روا باشد لکن‌اگر اصل‌تواتر هم مسلّم نباشد چنانچه مختار علی بن طاوس ونراقیین وسیدنعمت‌الله‌جزائری و رضی استرآبادی وبعضی‌از اکابر بوده و ظاهر هم همان‌است جواز قرائت بیکی‌ازآن‌ها مسلّم بوده و جای تردید نمیباشد و مرجح منصوصی هم سراغ نداریم وعلاوه‌که دراخبار بسیاری ازحضرات‌ائمهٔ اطهار ع رسیده‌است‌که : اِقْرَؤُ کَمٰا یَقْرَءُالنّٰاسُ .

اشهر قرائتی‌که درمیان مردم‌آن زمان استقرار یافته همین قرائات سبعه بوده و بس و دور نیست مرادکسانی‌که مدّعی تواتر این قرائات بوده بلکه ادّعای اجماع نیز بمتواتر بودن‌آنها نموده‌اند همانا تواتر جواز تلاوت با یکی ازآنها است بدین‌معنی‌که

جواز تلاوت با آنها بطریق تواتر از معادن عصمت وطهارت ع رسیده نه اینکه خودآن قرائت‌های هفت یا هشت یا ده‌گانه از قرّاء سبعه یا ثمانیّه یا عشره متواتر بوده ویا از حضرت صاحب وحی ص متواتر باشد زیراکه بواسطهٔ دو یا چند راوی، تواتر اصطلاحی تحقّق نیافته و بطلان تواتر همهٔ آنها ازحضرت رسالت ص دیگر واضح‌تر میباشدکه اگر راوی قرائت از خود قراء مذکورین دوتن بوده لکن خود هریک از ایشان در روایت قرائت خود از حضرت رسالت ص یك‌نفر میباشد و شرط تواتر که متواتر بودن‌عدد رواة در هرطبقه است موجود نمیباشد .

سبب‌اختلاف قراء همانا بی‌اعراب و نقطه بودن مصاحف منتشره درآن زمان ویا تشابه رسم‌الخط بعضی ازحروف ببعضی دیگر ویا اختلاف سلیقهٔ کتّاب ونویسندگان آنها در اصول‌کتابت میباشدکه هریکی‌ازایشان موافق استحسان فکری ویا رأی خودکه در عقاید یا نحو و صرف و لغت داشته تصرف‌کرده و اظهار نظر نموده‌اند مثل اختلافی‌که درنحو و دیگر مسائل ادبیّه دارند .

سبب‌عمده دراستقرار امر قرائت بهمین هفت تن وتجویز تلاوت‌کردن قرآن‌بااصول ایشان (نه قرّاء دیگر) همانا انتساب قرائات‌ایشان بحضرت رسالت ص است‌که هریکی قرائت خود را با یك یا چند واسطه بدان حضرت منتسب دارد و علاوه‌که ایشان دراین علم متخصّص و باکثرت علوم دیگر (از فقه و تفسیر وحدیث وغیره)که دارا بوده‌اند در این علم شریف اهتمام بکاربرده ودرتحقیق مزایای‌آن عنایت بی‌نهایت مصروف واحاطهٔ کامل و بصیرتی بسزا داشته‌اند و همین علت‌که نسبت به قراء سبعه مذکور داشتیم بزعم بعضی از اهل فن درهشت تن جاری و بزعم دیگری در ده تن جاری و بسط زاید را موکول بکتب اصولیّه و فقهیّه میداریم .

مخفی نماندکه غیراز قرّاء سبعه یا ثمانیّه یا عشره ، قاریان بسیار دیگر نیز در مکّه و مدینه و شام و یمن ودیگر بلاد اسلامی اشتهاریافتند وبعضی‌از ایشان قرائات نادره و عجیبه‌ای احداث‌کردندکه ابن‌الندیم‌آنها را قرائت شاذّه و ایشان را قرّاء شواذّ

نام‌کرده‌است. ایشان با مرور زمان کثرت یافتند وخلفای وقت‌هم‌ازخوف‌تفرقه جلوگیری کرده وبا قتل و استتابه و دیگر وسائل مقتضیه مدافعه میکرده‌اند. گاهی غیراز قرائات سبعه را قرائت شاذّه گفته وگاهی قرائت شاذّه قرائات مطروحه را گویندکه اصلاً معمول نشده‌اند مثل قرائت سلیمان اعمش و حسن بصری و مطوعی و ابن‌شنبوذ و نظائر اینها. علی‌الجملة ، شرح حال اجمالی مشاهیر قرّاء و ارباب قرائات معتمده راکه اشاره شد ذیلاً تذکر میدهد.

قراء ثمانیه عبارت ازقرّاء سبعهٔ ذیل و **خلف بن هشام بن ثعلب** یا طالب بزّاز قاری میباشدکه اصول قرائت را از مالك بن انس و حماد بن زید و ابوعوانه اخذکرد وعباس دوری ومحمد بن‌جهم هم راوی قرائت‌او بوده ویا راوی قرائت او ادریس حداد و اسحق وراق بوده‌اند. در روز شنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ سال دویست و بیست و نهم هجرت درگذشت. (ر ۱۹۰ ج۱کا وسطر۹ ص۲۶۴ت)

قراء سبعه که در السنه دایر است موافق آنچه فوقاً اشاره شد هفت تن از اکابر قرّاء قرآن مجید میباشندکه اصول قرائات ایشان از مدّ و تشدید و وقف و وصل و ادغام وغیره متّبع وگاهی به **بدور سبعه** یا **مشایخ سبعه** موصوف ومسئلهٔ متواتر بودن قرائات ایشان فوقاً مذکور وشرح‌حال‌اجمالی‌ایشان‌را تذکرمیدهد:

اول ـ حمزة‌بن حبیب ـ کوفی که بعنوان **زیات ـ حمزه** نگارش‌یافته‌است.

دویم ـ زبان بن علاء ـ بصری درباب‌کنی بعنوان **ابوعمرو** خواهدآمد.

سیم ـ عاصم‌بن‌ابی‌النجود ـ بهدلهٔ کوفی ، از موالی بنی‌جذیمة بن ملك یا مالك بن نصر بن تعین که اصول قرائت را از زر بن حبیش و ابوعبدالرحمن سلمی و سعد بن ایاس شیبانی اخذ و ابوعبدالرحمن هم از حضرت امیرالمؤمنین ع ازحضرت رسالت‌ص فراگرفته و ابوعمرو بزاز حفص بن‌سلیمان بن مغیرهٔ‌کوفی اسدی وابوبکر شعبة بن‌عیاش هم از عاصم اخذ و روایت میکنند. باتفاق اهل صناعت عاصم اصوب و اجمل قراءسبعه بوده ودر استنباط جواهر قرآنی و استخراج نکات و دقائق آن‌کتاب‌آسمانی بدیگران

تقدّم داشته است ، رسم و عادت نیز بدان جاری بوده که اصل مصاحف را باخط سیاه که نوعا اصل معمولی درکتابت است موافق قرائت عاصم نوشته وقرائت هریك ازقرّاء دیگر را نیز با تعیین اسم قاری آن با خط سرخ درحواشی مینوشتند .

علاّمهٔ حلّی درمنتهی فرماید که اضبط قرائات سبعه نزد اهل بصیرت قرائت عاصم است با روایت ابوبکر بن عیاش پس گوید محبوب ترین قرائتها نزد من قرائت ابوعمرو بن علاء و قرائت عاصم است با روایت ابوبکر مذکور و این دوقرائت اولی و بهتر از قرائت حمزه وکسائی است که آنها مشتمل برادغام و اماله و زیادات دیگری میباشند که همهٔ آنها تکلّف محض هستند بساری عاصم بسال یکصد و بیست و هفتم یا هشتم یا نهم هجرت درکوفه وفات یافت ویا دراثنای مسافرت شام در سماوه درگذشته و هم درآنجا مدفون گردید و صاحب مجالس المؤمنین و بعضی دیگر بتشیّع عاصم تصریح کرده اند .

(ص ۲۹۹ و۴۱۸ت و۲۶۴ ج۱کا و ۲۱۸ ج۱ ع و۴۳ ف و۱۱۳لس)

چهارم - عبدالله بن عامر- یحصبی شامی دمشقی ، مکنّی به **ابوعمران**، از طبقهٔ اوّلی تابعین میباشد که قرائت خودرا ازعثمان بن عفان وفضالة بن عبید ومغیرة بن ابی شهاب مخزومی و بعضی دیگر از صحابه روایت کرده ویا از عثمان نیز بواسطهٔ همین مغیره و بعضی دیگر ازصحابه روایت نموده وهشام بن عمّار وعبدالله بن ذکوان وسعید بن عبدالعزیز و یحیی بن حارث نیز راویان قرائت او هستند. وفات عبدالله بسال صد وهیجدهم هجرت در دمشق واقع شد و لفظ : حسن =۱۱۸ مادّهٔ تاریخ او است.

(ص ۴۳ف وسطر ۲۸ ص ۲۶۳ت و ۲۱۸ ج۱ع وغیره)

پنجم - عبدالله بن کثیر-که در باب کنی بعنوان **ابن کثیر** خواهدآمد .

ششم - علی بن حمزهٔ نحوی- بعنوان **کسائی** خواهدآمد.

هفتم - نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم - تابعی اصفهانیّ الاصل ، مدنیّ الموطن، ابورویم الکنیة ویا خودکنیه اش **ابوالحسن** یا **ابوعبدالله** یا **ابوعبدالرحمن** یا **ابونعیم** بوده که بسیار سیاه رنگ ودرفن قرائت، امام اهل مدینه و رای و قرائت او محل اعتماد ایشان

بوده و ورش و قالون که اوّلی لقب عثمان بن سعید و دوّیمی نیز لقب عیسی بن میناور است راویان قرائت او بوده‌اند و او هم قرائت‌خودرا ازیزید بن قعقاع‌قاری وابومیمونه آزادکردهٔ امّ‌سلمه زوجة‌النّبیّ ص از ابوهریره از ابن‌عباس ازحضرت رسالت‌ص روایت مینماید . درسال یکصد و پنجاه و نهم یا شصت و نهم هجرت درگذشت .

(ص۴۲ف و۲۷۹ ج۲کا و ۴۵۵۱ ج۶س)

قراء عشره چنانچه فوقاً اشاره شد بزعم بعضی ده تن ازمشاهیر قرّاء هستند که اقوال وآراء ایشان را در قرائت محل‌اعتماد دانند ونهمّین ایشان بعد از قرّاء ثمانیّهٔ مذکور فوق **یزید بن قعقاع مدنی** است‌که به **ابوجعفر** مکنّی وبه مدنی **اول** معروف وآزادکردهٔ امّ‌سلمه حرم محترم حضرت رسالت ص ویا عبدالله بن عیاش مخزومی بوده و اصول قرائت خـود را بتوسط همین عبدالله و عبدالله بن عباس و عبدالله بن علی و ابوهریره از حضرت نبوی ص روایت‌کرده و نافع بن عبدالرحمن‌فوق و سلیمان بن مسلم و عیسی بن وردان نیز راویان قرائت‌او هستند ودرسال‌یکصدوبیست و هشتم یا سی‌ام یا سی و دویم یا سیم هجرت در مدینه وفات یـافت . اما دهمین ایشان عبارت از **یعقوب بن اسحق بن یزید** است‌که درباب‌کنی بعنوان **ابن‌اسحق** خواهدآمد .

(ص ۴۱۳ ج ۲کا و۲۱۸ ج۱ع وسطر ۳۱ ص ۲۶۳ت)

قراجه‌داغی **حاج میرزا محمدعلی** - ابن احمد قراجه‌داغی تبریزی‌که بمحال قراجه‌داغ نام معروف به قره‌داغ ازنواحی تبریز (که نام‌آن در این‌اواخر ازطرف فرهنگستان‌ایران مبدل به **ارسباران**گردیده) منسوب‌میباشد ازعلمای آذربایجان‌که در فقه و اصول و حدیث و رجال وعلوم‌عربیّه وفنون‌ادبیّه ماهر وتألیفات وی بهترین معرّف مراتب علمیّه‌اش میباشند :

۱- اربعین ۲- اسرارالحج ۳- الاصول‌المهمة‌فی‌اصول‌الدین ۴- الامر بین‌الامرین ۵- البداء ۶- التحفة‌المحمدیة ۷- تفسیرسورة یس ۸- التنقیحات‌الاصولیة ۹- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری ۱۰- حاشیهٔ ریاض‌المسائل ۱۱- حاشیهٔ فصول ۱۲- حدیقة البساتین‌فی‌شرح‌القوانین ۱۳- حدیقة‌الروضة که حاشیهٔ شرح‌لمعهٔ‌معروف‌شهیداست **۱۴- شرح**

اخبار الطینة ۱۵- صیغ العقود والایقاعات ۱۶- العروض والقافیة ۱۷- الفتوحات الرضویة فی الاحکام الفقهیة الاستدلالیة ۱۸- فضائل بلدقم ۱۹- اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء وغیرها ودرسال هزار و سیصد و دهم هجرت وفات یافت.

(اطلاعات متفرقه و مواضع متفرقه از ذریعة)

قراح الشیعة حسین بن منذر - بعنوان قراح الشیعة مذکور شد.

قراطیسی لقب رجالی اسمعیل بن صدقه و خیران خادم و عبدالعزیز وغیرهم میباشد.

قرافی[1]

قرافی **احمد بن ادریس بن عبدالرحمن** - منهاجی مصری مالکی، معروف به قرافی، ملقب به **شهاب الدین**، مکنّی به **ابوالعباس**، ازمشاهیر فقهای مالکیّه که در فقه و اصول و علوم عقلیّه وحید عصر خود و ریاست مذهبی بدو منتهی گردیده واز تألیفات او است:

۱- **الاجوبة الفاخرة عن الاسئلة الفاجرة** در رد اهل کتاب ۲- **انوار البروق فی انواء الفروق** دراصول فقه ۳- **شرح تنقیح الفصول فی اختصار المحصول** ۴- **مختصر تنقیح الفصول**. درسال ششصد و هشتاد و چهارم هجرت درمصر وفات یافت ودرمقبرهٔ قرافه دفن شد.

(ص ۱۰۵۱ مط)

قرامطه موافق آنچه ضمن عنوان اسماعیلیّه اشاره شد شعبه‌ایست ازهمین فرقهٔ اسماعیلیّه وظاهر آن است که لفظ قرامطه جمع قرمطی است که بجهت انتساب بقرمطویه نام مؤسّس این شعبه هریك از افرادآن را قرمطی گفته ودر جمع آن قرامطه گویند مثل دیالمه در جمع دیلمی و نظائر آن.

۱- **قرافی**- بفتح اول، منسوب است به دیهی **قراف** نام دریکی ازجزائر بحر یمن، یا به **قرافه** که بنوشتهٔ مراصد موضعی است در اسکندریه وهم خطه‌ای بوده در فسطاط مصر که اخیراً مقبرهٔ اهل مصر آنجا بوده و ببازاری دایر و ابنیهٔ جلیله و مواضع وسیعه ومقابر صلحا و اکابر مشتمل وقبر امام شافعی و ابن طولون هم درآنجا است.

قرةالعين دختر ملاصالح برغانی سابق‌الذکر، نام او **زرین‌تاج**، یا بزعم زینب فوازه در کتاب درّ منثور خود **سلمی**، زنی بوده عالمه وفاضله که طبعی وقاد هم داشته و به **طاهره** تخلّص می‌کرد، پدرش وشوهرش ملامحمد مجتهد بودند. عاقبت شیفتهٔ کلمات سید علی محمد باب شد وخود را برخلاف حکم شریعت اسلامی مطلقه کرده و بسید باب تلمیذ شیخ احمد احسائی که فلسفه و تصوف را بشریعت مخلوط کرده بوده تابع گردید. اصحاب وی نیز پروانه‌وار برسر وی گرد آمدند وبجهت حسن وجمال او به **بدرالدجی** وگاهی به **شمس‌الضحی** موصوفش می‌داشتند و بمناسبت اینکه سید باب در مکاتبات خود اورا به **قرةالعین** مخاطب داشتی همین وصف قرةالعین لقب ثابت آخری وی گردید. در ترویج مسلك سیدباب اهتمام تمام بکار برد، برای انجام این مرام مسافرتها کرد، بی‌حجاب بمنبر رفته و مردمرا با منسوخ بودن دین اسلام و نرسیدن احکام دین تازه و بی‌تکلیف دینی بودن آن روزی (تا رسیدن احکام دین تازه) و امثال اینها از همه‌گونه وسائل متصوره مستبشر می‌نمود. اینك بعضی از حاضرین متردّد شدند، برخی دیگر که در دین مقدّس اسلامی ثابت‌قدم بودند از حقیقت قضیه واقف و بکلی منصرف گردیدند وگروهی از ساده‌لوحان خصوصا جمال‌پرستان نیز شیفتهٔ وی گردیدند و دراثر آن مژدهٔ رفع تکلیف ومانند بهایم آزاد مطلق بودن دچار هرج ومرج گردیده وهمه‌گونه قبایح و فجایع را مرتکب می‌شدند. عمویش ملامحمدتقی برغانی سابق‌الذکر بحکم وظیفهٔ دینی اهتمام تمام بکار می‌برده که اورا از این اقدامات خود منصرف سازد لیکن اصلاً مثمر ثمر نمیشد بلکه بالعکس قرّةالعین بواجب‌القتل بودن وی حکم کرده وجماعت بابیّه را بقتل وی برگماشت تا در سال هزار و دویست و شصت و چهارم هجرت که سال اوّل جلوس ناصرالدین شاه بوده بشرحی که تحت عنوان برغانی نگارش داده‌ایم بقتلش آوردند. خود قرّةالعین نیز در همین سال در بندرکجور از اعمال مازندران دستگیر مأمورین دولتی شد و تحت‌الحفظ بتهرانش برده وپس از امتناع از قبول نصایح مشفقانه خفه‌اش کرده ودرچاهش انداختند. اشعار بعضی از جریانات دیگر قضیه‌را موکول بکتاب

درّ منثور زینب فوازه و تذکرةالخواتین و مآثر و آثار و منابع دیگر میداریم .

قرشی[1]

قرشی **اسمعیل بن عمر**- درباب کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد .

قرشی **خواجه ایوب** - لاهوری، ازعرفای قرن دوازدهم‌هجرت میباشد که با زهد و ورع وتقوی ، جامع‌کمالات شریعت وکاشف‌اسرار حقیقت بوده وکراماتی بدو منسوب است . ازتألیفات او **شرح مثنوی رومی** و **مخزن عشق** بوده و شرح مثنوی او معروف به **شرح ایوب** میباشد وخودش‌گوید درشرح‌کردن‌مثنوی با شوق تمامی‌که داشتم بازهم بجهت قدرت فهم مطالب‌آن متردّد بودم بالاخرة بخودآن کتاب تفأل‌کردم و بدین شعر تصادف نمودم پس با دل قوی بمرام‌آغاز کردم:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیا	وی مقـال روح سلطـان هدا
مثنوی را شرح مشروحی بده	صـورت امثـال اورا روح ده

وفات خواجه ایّوب بسال هزار و صد و پنجاه وپنجم هجرت درلاهور واقع شد وجملهٔ: **مهتاب بهشت = ۱۱۵۵** مادّهٔ تاریخ او است. (ص ۳۷۰ ج۲ خه)

۱- قرشی- بضم اول و فتح ثانی منسوب است بقریش (بروزن‌کمیل) وآن اشرف و افضل و بزرگترین قبائل عرب و اولاد نضر بن‌کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر و مورد تجلیلات دیگر قبائل بوده و بهمه‌شان ریاست داشته و وجود مقدس حضرت رسالت‌ص نیزازهمین‌قبیله‌بوده‌است. من‌باب‌تأکیدالمدح بمایشبه‌الذم‌فرماید: **اَنَا اَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضّادِ** یا **اَفْصَحُ الْعَرَبِ بَیْدَ اَنّی مِنْ قُرَیْشٍ**. بزعم بعضی، قریش اولاد فهر بن مالك بن نضر بوده و هرکه از ایشان نباشد قرشی نگویند و بهرحال هریك از افراد این قبیله را بجهت انتساب آن قرشی گفته و درمقام نسبت حرف سیم‌آن را حذف نمایند بلی‌گاهی باقتضای ضرورت شعر حذف نکرده و قریشی گویند بلکه‌گاهی درغیر شعر هم قریشی اطلاق میکنند . تحقیق زاید را از وجه تسمیهٔ قریش و نضر یا فهر بودن پدر این قبیله و شعبات متفرقه ودیگر مباحث راجع بهمین موضوع را موکول بکتب مربوطه میداریم . لفظ قرشی در اصطلاح رجالی ، عبارت از احمد بن حسن بن سعید، احمد بن حسین، احمد بن محمد بن‌حسن وجماعت بسیاردیگراست.

قرشی **زبیر بن بکار** - بعنوان **زبیری زبیر** مذکور شده است.

قرشی **عبدالقادر بن ابی‌الوفاء محمد** - بعنوان **محیی‌الدین عبدالقادر** خواهد آمد.

قرشی **محمد بن طلحة** - بعنوان **کمال‌الدین** خواهد آمد.

قرشی **محمد بن عمر بن خالد** - درضمن شرح‌حال **جوهری اسمعیل** مذکور شد.

قرطبی[1]

قرطبی **احمد** - مکنّی به **ابوالعباس**، ملقّب بـه **جمال‌الدین**، از اکابر محدّثین عامّه میباشد که به **شیخ‌المحدثین** معروف ودرسال ششصد و پنجاه و ششم هجرت درگذشته و ازتألیفات او است:

۱- شرح صحیح البخاری ۲- مختصرالصحیحین ۳- المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم. (ص ۲۷۱ ج۵ فع)

قرطبی **احمد بن محمد بن‌محمد** - درباب کنی بعنوان **ابن‌حجت** خواهدآمد.

قرطبی **محمد بن‌احمد بن رشد** - درباب کنی بعنوان **ابن‌رشد** خواهدآمد.

قرطبی **یحیی بن سعدون بن تمام بن محمد** - ازدی اندلسی قرطبی، ملقّب به **صائن‌الدین**، مکنّی به **ابوبکر**، درحدیث ونحو ولغت وتجوید و قرائت و علوم قرآنیّه از اکابر وقت ومرجع استفاضهٔ مشایخ‌عصرخودبود، بسال‌پانصد

۱- **قرطبی** - بضم اول و ثالث منسوب است بشهر قرطبه (بروزن سنبله) که بنوشتهٔ مراصد مرکز و بزرگترین بلاد اندلس بوده و اخیراً خراب و مردمانش متفرق ویکی از بلاد متوسط میباشد. در روضات‌الجنات علاوه برذکر عرض و طول و مرکز خلافت بنی‌امیه بودن و بعض مزایای دیگرآن گوید که مسجدآن از بزرگترین مساجد اسلامی وکلیسای‌آن نیز نزد نصاری بسیاری معتبر بوده و ازعادات منحوسهٔ اهالی‌آن، آن است که همه ساله در شب عاشورا جشن بی‌نهایت میکنند و حرکات نابایستی از اجامر و اراذل ایشان بعمل‌آید که قلم را قدرت تحریرآنها نباشد.

و شصت وهفتم هجرت درموصل وفت یافت ، ابن‌شداد قاضی به ملاقات او ودرس‌خواندن از او فخر می‌کرده‌است. (ص۳۶۸ج۲کا)

قرعاء لقب رجالی احمد بن یونس است .

قرقشندی احمد بن علی - بعنوان قلقشندی خواهدآمد .

قرمانی احمدبن یوسف‌بن‌احمد - معروف به احمدبن‌سنان دمشقی قرمانی، مکنّی به ابوالعباس ، منشی اوقاف مکّه و مدینه بوده ومؤلف کتاب اخبارالدول وآثارالاول که در بغداد و قاهره چاپ ، بتاریخ قرمانی معروف و ملخّص کتاب تاریخ جنابی امیر ابومحمد سالف‌الترجمة بوده وبعض مطالب دیگر بدان افزوده و بسیاری از دول را هم ذکر نکرده است . قرمانی بسال هزار و نوزدهم هجرت در دمشق در هشتاد سالگی وفت یافت ودرمقبرهٔ فرادیس مدفون‌گردید .

ظاهر آنکه قرمانی منسوب بموضع قرمان نامی‌است ازمضافات دمشق ودرمراصد موضعی بدین‌اسم ننوشته وگوید قرما (با دوفتحه) دیهی است دریمامه . **نگارنده‌گوید :** دور نیست‌که قرمانی منسوب بهمین قرما بوده و زیادت نون در مقام نسبت مانند زیاده کردن‌آن در ربّانی و صمدانی و نظائرآنها باشد. (کف وصد وغیره)

قرنی اویس بن عامر یا انیس مرادی‌قرنی، ازاکابر تابعین وخیارفقرای صابرین و یکی از چهار تن اتقیای زهّاد ثمانیّهٔ سالف‌الذکر بوده و زهد و ورع و تقوی و وثاقت و مکارم و علوّمقام او مسلّم فریقین ودرعبارت‌بعضی از اجلّه به سیدالتابعین موصوف و بموجب اخبار وارده افضل تابعین و یا از خیار ایشان واز حواریّین امیرالمؤمنین ع بوده و عهد سعادت حضرت رسالت را درك‌کرده است . غایبانه بدون ارشاد احدی محض توفیق‌سبحانی و الهام ربّانی محبت‌آن‌حضرت دردلش جاگیر شد و دین مقدّس اسلام را قبول‌کرد و باآن‌همه عشق مفرطی‌که بزیارت جمال عدیم‌المثال‌آن‌حضرت داشته بجهت خدمت‌گذاری دائمی مادر ضعیفه‌ای‌که داشته بشرف حضور مبارك مشرّف نگردید .آن‌حضرت روزی باصحاب خود بشارت داد بوجود مردی

از امّت که اورا اویس قرنی گویند و شفاعت او در مثل قبیلهٔ مضر و ربیعه قبول میشود پس بعمر فرمود که اگر اورا درك کردی سلام مرا بدو برسان اینك عمر نیز درموسم حج احضارش کرد و بعداز تبلیغ سلام آن‌حضرت قضیهٔ شفاعت کردن اورا چنانچه مذکور شد بیان نمود . اویس بسجده افتاد و بسیارگریه میکرد تا سر برداشته و مردم از وی تبرّك میجستند پس بعمر گفت مشهورم کرده و هلاکم نمودی اشاره باینکه حظ نفس و حیات حقیقی‌او درعزلت وانقطاع‌وگمنامی بوده‌است. بعدازآن‌درصفّین‌بحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع بیعت‌کرد تا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایزگردید . در نخبة‌المقال‌گوید :

ثم اویس‌القرنی الزاهد — من‌الثمانی شافع و عابد

درحدیث نبوی دیگرهست‌که‌آن‌حضرت فرمودند: **اِنّي لَاَجِدُ نَفَسَ الرَّحْمٰنِ مِنْ طَرَفِ** (قبل خ ل) **اليَمَنِ** و یا **اِنّي لَاَسْتَنْشِقُ روحَ الرَّحْمٰنِ مِنْ جٰانِبِ** (ناحیة خ ل) **اَليَمَنِ**

در مثنوی ملای رومی نیز در پائین قضیهٔ مژده دادن بایزید از زادن ابوالحسن‌خرقانی پیش از سالها با نام و نشان و صورت و سیرت اوگوید :

گفت بوی بوالعجب آمد بمن — هم چنانکه مر نبی را از یمن
که محمدگفت بردست صبا — از یمن می‌آیدم بوی خدا
بوی رامین میرسد از جان ویس — بوی یزدان میرسد هم از اویس
از اویس واز قرن بوی عجب — مر نبی را مست‌کرد و پرطرب
چون‌اویس‌ازخویش فانی گشته‌بود — آن زمینی‌آسمانی‌گشته بود
آن هلیله پروریده در شکر — چاشنیّ تلخیش نبود دگر
آن هلیله رسته از ما و منی — نقش دارد از هلیله طعم نی
آنکسی‌کاز خود بکلی درگذشت — این منی و مائی خود در نوشت
این سخن پایان ندارد بازگرد — تا چه‌گفت ازوحی‌غیب‌آنشیرمرد

شهادت اویس بسال سی و هفتم یا نهم هجرت در صفّین بود وبنا براوّل، یکی‌ازسه‌کلمهٔ: **(اول=۳۷)** و **(زکی=۳۷)** و **(هادی زاهد=۳۷)** وبنا بردویم ، نیز یکی از سه کلمهٔ :

(حال=۳۹) و (شادی واحد=۳۹) و (حبیب‌زاهد ۳۹) مادهٔ تاریخ وی میباشد .

اول اولیا است ذات او	سال ترحیل او ز(اول=۳۷) جو
اهل حال است ذات‌اوهمه‌حال	حاصل‌آید ز(حال=۳۹) سال‌وصال

نسبت مرادی بقلعهٔ مراد نامی است نزدیکی قرطبهٔ اندلس و یا بقبیلهٔ مراد نامی است از قبائل یمن که اولاد مراد بن مذحج و یا مراد بن مالك بن داود بن زید بن یشحب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبا هستند ومراد در اینجا یکی از دومعنی آخری است. اما قرنی منسوب است بقرن (با دوفتحه) وآن نام یکی از بطون قبیلهٔ مراد نامی است از قبائل یمن که بقرن بن ردمان یا رومان بن ناجیة بن مراد از اجداد اویس انتساب دارند . اینکه در صحاح جوهری اویس را بموضع قرن نامی که‌آنرا قرن‌المنازل وقرن‌الثعالب هم‌گویند و میقات احرام اهل طائف و نجد است منسوب داشته وآن را نیز با دوفتحه ضبط کرده از هردوجهت اشتباه و مورد تخطئهٔ قاموس و شرح لمعهٔ شهید و دیگر اجلّه میباشدکه قرن بدین معنی میقاتی بسکون حرف را است نه فتح آن و اویس هم بدان منسوب نمیباشد . در مجمع‌البحرین نیز اویس را بهمین‌قرن‌المنازل نسبت داده ولکن ظاهر کلامش سکون حرف را است و بنا براین فقط در نسبت‌دادن اویس بدانجا اشتباه‌شده‌است.

(ص ۶۵لس و ۱۱۱۰ ج۲س و۲۲ ج ۲ طرائق و ۱۰۶ ج ۱۴عن و۲۴ ج ۱ طبقات شعرانی وکتب رجالیه و شرح لمعه (باب حج)

قره‌باغی ملااسمعیل - از اکابر علمای امامیّهٔ قرن حاضر چهاردهم‌هجرت میباشدکه عالم‌عابد زاهد متّقی، جامع‌معقول‌ومنقول وکراماتی بدو منسوب است . در بدایت‌حال ازموطن اصلی خود قره‌باغ از بلاد روسیه بتبریز آمد، در مدرسهٔ حاج صفرعلی اقامت‌گزید ، از اکابر علمای‌آنجا بتحصیل‌کمالات پرداخت تا باصفهان رفته و بتحصیل معقول و منقول اشتغال یافت ، زمانی در مشهد مقدّس رضوی مشغول و درمقبرهٔ شیخ بهائی تدریس‌کرد، سپس مدتی هم درتهران درحوزهٔ حاج‌میرزا حسن‌آشتیانی سالف‌الترجمة وحاج ملاعلی‌کنی‌آتی‌الترجمة حاضر شد و اخیرا در سال

هزار و سیصد تمام هجرت عزیمت مجاورت عراق عرب داد هرچه اصرار در اقامت در تهران کردند و بتهیهٔ همه‌گونه وسائل معاش و زندگانی مستظهرش نمودند سودمند نشد. بفیض عتبه‌بوسی ائمهٔ عراق نایل آمد ودرحدود دوسال درحوزهٔ درس حاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی‌الترجمة مشغول استفاده شده و بعضی از طلّاب را هم تدریس میکرد، سپس درنجف حاضر درس فاضل ایروانی سالف‌الترجمة بوده و بیش از اندازه مورد تبجیل و و احترامات تمامی علمای آن ارض اقدس گردید. بجهت زهد و ورع او تمامی اهل علم و خواصّ در نماز در صحن مقدّس مرتضوی باکمال اطمینان خاطر بدو اقتدا میکردند. در هروقفهٔ زیارت با پای پیاده بزیارت کربلا مشرّف میشد و هرروز پنجشنبه نیز بمسجد سهله وکوفه رفته و اعمال مقرّرهٔ آنها را بجا می‌آورد. بعداز وفات فاضل ایروانی مذکور بتدریس متون فقه و اصول ومعقول ومنقول اشتغال داشته و ازفتوی دادن اکیداً امتناع مینمود و **حاشیهٔ فصول‌الاصول** از آثار قلمی او است و هنوز چاپ نشده و اصل نسخهٔ آن در دومجلّد با خط خود مؤلف درکتابخانهٔ شخصی تلمیذ محترمش آقای حاجی میرزا باقر قاضی طباطبائی تبریزی سالف‌الترجمة موجود بوده است.

(اطلاعات متفرقه)

قره‌خواجه بعنوان **علاءالدین علی بن عمر** نگارش دادیم.

قره‌دده **کمال‌الدین** - ملقّب به **دده‌خلیفه**، معروف به **قره‌دده**، از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه در فقه و تفسیر دستی توانا داشت و علاوه بررسائل بسیاری‌که در فنون مختلفه دارد ازآثار قلمی او است:

۱- **حاشیه برشرح تصریف تفتازانی** که مطالب زیادی بدان شرح گردآورده و بنقل اقوال بسیاری از علما و دانشمندان و فقها و عرفا و مفسّرین و ادبا و نحویّین و صرفیّین ولغویّین پرداخته‌است و این مجموعه وحاشیه را **دده جنگی** گویند ودراستانبول و قاهره چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۳۱۱۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

جدید تهران موجوداست. قره‌دده درسال نهصد وهفتاد و سیم یا پنجم هجرت درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

قریب
قریعی | اولی لقب رجالی حسین بن محمد قمی و دومی جرموز جهیمی یا هجیمی بوده و موکول بدان علم شریف هستند.

قزاز[1]

قزاز | محمد بن جعفر- نحوی لغوی تمیمی قیروانی، کنیه‌اش ابوعبدالله، شهرتش قزاز قیروانی، ادیبی است معروف شاعرماهر وکتابهای بسیاری برای بعضی از ملوك فاطمیهٔ مصر تألیف داده‌است که همهٔ آنها ضایع بوده و بدست نیامده و از اشعار او است :

اضمر والی ودا ولا تظهروه　　یهـدہ منکـم الی الضمیر
ما ابالی اذا بلغت رضاکـم　　فی‌هواکـم لای حـال اصیر

بسال‌چهارصد ودوازدهم هجرت درهفتاد سالگی درشهرقیروان از بلادآفریقا درگذشت.

(ص ۲۱۶هب و ۷۱۷ت و۹۳ ج۲کا و ۱۰۵ ج ۱۸ جم وغیره)

قزوینی[2]

قزوینی | سید میرآصف - عـالم عامل فاضل کامل زاهد متّقی از علمـای امامیهٔ اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه از علمای اصفهان تحصیل مراتب علمیّه نموده و بمقامی عـالی رسید و مورد تجلیل علمـای قزوین بود و شرح خطبهٔ همام‌نهج‌البلاغة ازآثار قلمی او و حاکی ازکمال قدرت علمی او میباشد. در

۱ـ قزاز- بروزن بزار ، صیغهٔ مبالغه از قز بمعنی ابریشم بوده و منسوب به عمل قز و بیع و فروش‌آن است و دراصطلاح رجالی لقب احمد بن حسن ، ایوب بن شعیب ، زیاد بن حسن و بعضی دیگر است.

۲ـ قزوینی- منسوب‌است بقزوین ازبزرگترین ومعروف‌ترین‌بلاد ایران ودراصطلاح رجالی لقب احمد بن حمدان ، احمد بن علی ، بابا بن محمد و جمعی دیگر است .

سال هزار و صد و سی و پنجم هجرت که اصفهان از طرف افغان محاصره شده و قحط و غلا بنهایت رسیده بوده است مواسات بسیاری با برادران دینی کرده وقضایائی دراین باب از وی منقول است . (ص۹ ج۵ عن)

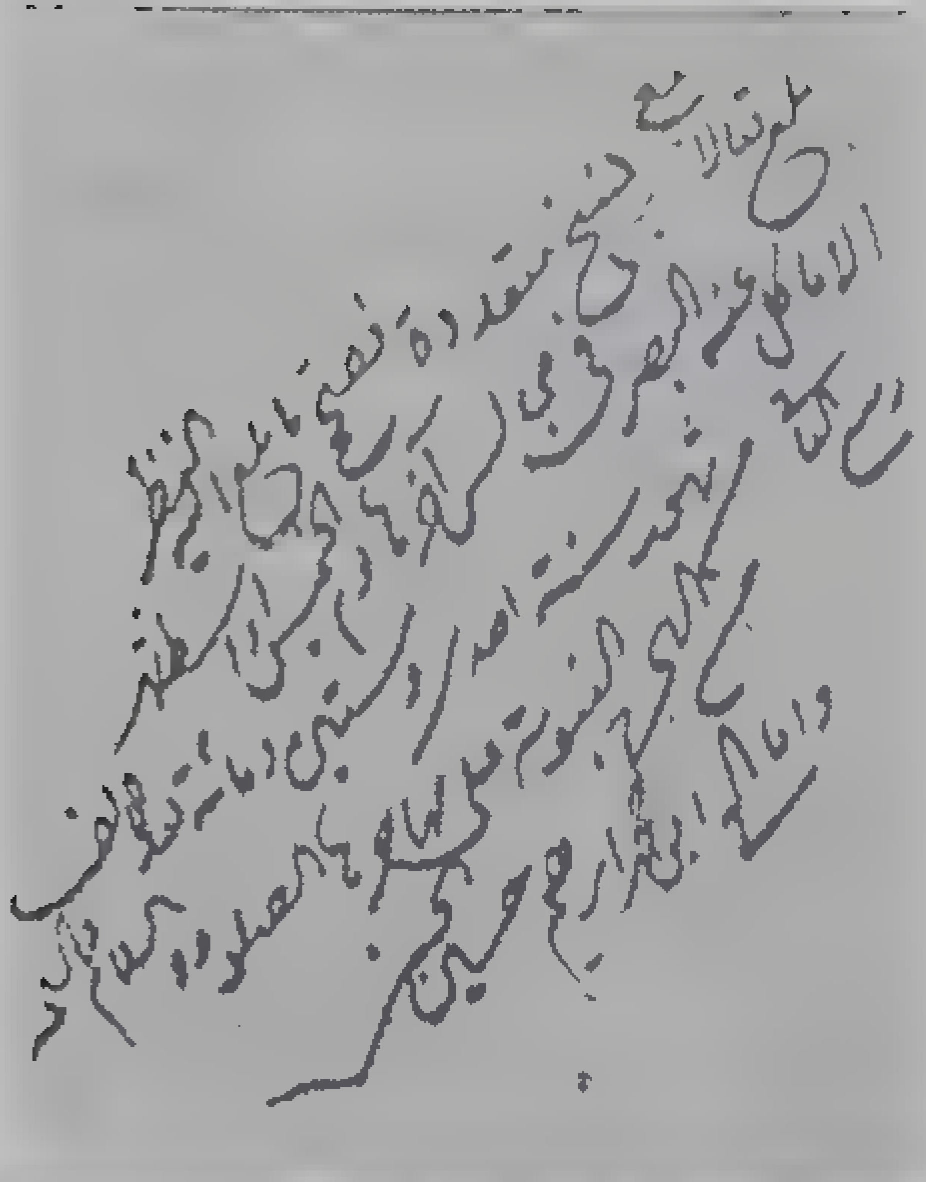
قزوینی **امیرابراهیم بن میرمحمد معصوم** - ذیلاً ضمن شرح حال قزوینی سیدحسین مذکور است .

قزوینی **احمدبن فارس** - درباب کنی بعنوان **ابن‌فارس** خواهدآمد .

قزوینی **شیخ اسمعیل بن علی بن معصوم** - قزوینی، ازعلمای امامیهٔ اواخر قرن دوازدهم هجرت ویا اوائل قرن سیزدهم را نیز دیده و از تألیفات او است : **انباءالانبیاء فی‌اثبات‌النبوةالخاصة من‌الکتب‌السماویة** بزبان فارسی که تمامی آیات قرآنیه و احادیث‌قدسیه وفقرات‌کتب‌انبیای سلف‌راکه دلالت‌بر نبوت‌خاصهٔ مصطفویه دارند درآن‌جمع کرده وغیراینها را نیز ترجمه‌بفارسی‌نموده وسال‌وفاتش‌بدست نیامد وپسرش‌ملاعباس‌ازسیدبحرالعلوم (متوفی‌بسال۱۲۱۲ه ق=غریب)اجازه‌داشته‌است. (ص۴۸ ج۲ ذریعة و۷۳ ج۱۲ عن)

قزوینی **میرزا جعفر بن سید مهدی بن سید حسن** - حسینی ، مکنّی به **ابوالهادی** ، معروف به **قزوینی** ، از اکابرعلمای امامیهٔ خانوادهٔ آل‌قزوینی میباشدکه‌کاتب بلیغ شاعر ماهر ادیب لغوی ، در حلّه ساکن ، دارای ریاست مذهبی ، در نزد اولیای امور و طبقات دیگر بسیار محترم ، اوقات او در انجام مهمّات مردم مصروف وممدوح شعرای عصرخود بود ویك قسمت دیوان سیدحیدر حلّی درمدح وی میباشد . سید میرزا جعفر ازشاگردان پدر خود وشیخ‌مرتضی‌انصاری وفاضل‌ایروانی بوده وکتاب **اشراقات** در منطق و **تلویحات** در اصول فقه از تألیفات او میباشد. اشعارش نیز بسیار متین وحاوی رقّت‌الفاظ و دقّت معانی‌بوده ودراوّل محرّم سال هزار ودویست و نود و هفتم یا هشتم هجرت درحال حیات پدر در حلّه وفات یافت و جنازه‌اش دوش بدوش نقل بنجف‌گردید . (ص۲۶۷ ج۱۷عن)

سیدحسین بن امیرابراهیم‌ قزوینی بن امیرمحمد معصوم بن محمد فصیح بن امیراولیاء حسینی قزوینی ، از اعیان و ثقات علمای امامیّه و فقها و مجتهدین اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در وثاقت و زهد و ورع و تقوی وحید عصر، جامع معقول و منقول ، کرامات و خوارق عادات بسیاری در حیاتش بدو منسوب ، از معاصرین آقا محمدباقر بهبهانی و اساتید صاحب ریاض و میرزای قمی و ازمشایخ اجازهٔ روایتی سیدمهدی بحرالعلوم سالف‌الترجمة بود . بحرالعلوم نیز در اجازه‌ای‌که بشیخ عبدعلی بن محمد بن عبدالله بحرانی داده بسیارش ستوده و سید حسین نیز بواسطهٔ والد معظّم خود از علاّمهٔ مجلسی و شیخ جعفر قاضی وآقا جمال خوانساری روایت‌کرده و اغلب تلمذ او نیز از والد مذکورش بوده و ازتألیفات او است :



خط سیدحسین قزوینی -۲۸

یك نسخهٔ خطی ازمحاسن برقی‌که تاریخ کتابت آن‌روزدوشنبه ۲۴ذیحجه۱۰۸۹ بوده وآقای نجفی ازقم فرستاده بود درصفحهٔ آخرآن‌که آخرباب مرافق‌آن کتاب بود آقای سیدحسین قزوینی در سال ۱۱۶۱ﻫ مقابله و صحت‌آن را تصدیق فرموده و عین خط‌آن عالم ربانی است‌که گراور شده است

۱- **اختیارالمذهب فی‌مایصحبه الانسان من‌الذهب** که یکی از رساله‌های مندرجه در در ضمن مذکور ذیل است ۲- **ایضاح‌المحجة فی‌حل‌الظهر یوم‌الجمعة بالحجة** وابن هم یکی‌از رساله‌های مذکوره‌است ۳- **الدر الثمین فی‌الرسائل الاربعین** که حاوی‌چهل رسالهٔ مفردهٔ‌خودش است ۴- **مستقصی‌الاجتهاد فی‌شرح‌ذخیرة‌العباد** درارث ۵- **المشترکات** در رجال ۶- **معارج الاحکام فی‌شرح مسالك الافهام و شرایع الاسلام** که بمقدّمات سودمندی مشتمل است .

صاحب ترجمه درسال هزار و دویست و هشتم هجرت وفات یافت وقبر شریفش درقزوین و مزار مشهور و دعای سیفی نسخهٔ بحرالعلوم از این سید جلیل است .

امیرابراهیم قزوینی والد معظم‌سیدحسین نیز عالمی است‌کامل، از اجلاّی علمای

امامیهٔ اواسط قرن دوازدهم هجرت ، بسیار عابد و زاهد و قانع و محتاط ومتعبد وفقیه حکیم متکلّم و بحری بوده است موّاج و متلاطم که از تمامی علوم متداولـه حظّی وافر داشت ، تمامی عمر خود را درتحصیل علم بگماشت و چنانچه فوقا اشاره شد ازتلامذهٔ آقا جمال خوانساری ومجلسی ثانی و شیخ جعفر قاضی وپدر خود امیرمحمد معصوم بوده واز ایشان وجمعی دیگر از اجلّه اجازهٔ روایتی داشته وازاساتید شیخ عبدالنبی قزوینی مذکور ذیل میباشد وازتألیفات او است:

۱- **اجوبـةالمسائل الفقهية والعقلية** ۲- **تتميم امل‌الآمل** ۳- **تحصيل الاطمينـان فی‌شرح زبدةالبيان** که شرح آيات‌الاحکام اردبیلی است و بنظر استادش‌آقا جمال رسیده و مورد تحسین وی بوده وتقریظی‌هم برآن‌نوشته‌است ۴ تا ۱۱- **تحقيق‌البدا** و**تحقيق‌الصغيرة والكبيرة** و **تحقيق‌العلم الالهی** و **حاشيهٔ شرح لمعه** و **حاشيهٔ مدارك‌الاحكام** و **حاشيهٔ مسالك‌الافهام** و **سلاح‌المؤمنين** در ادعيه و**مقامات** مانند مقامات حریری و غیرذالك . امیرابراهیم اشعار خوبی نیز در مدایح حضرات ائمهٔ اطهار ع گفته و من‌جمله قصیده‌ای غرّا در قبال قصیدهٔ فوز و امان شیخ‌بهائی درمدح حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله فرجه دارد و درسال هزار وصد و چهل و پنجم یا هشتم هجرت درحدود هشتاد سالگی وفات یافت.

امیرمحمد معصوم قزوینی جدّ امجد سیدحسین صاحب‌ترجمة نیز ازفحول‌علمای اواخر قرن‌یازدهم هجرت ، ازتلامذهٔ میرزا رفیعای نائینی‌آتی‌الترجمة، ازمعاصرین‌آقا حسین خوانساری و ملامحسن فیض و ملامحمدتقی مجلسی ، جامع معقول و منقول ودر حدیث و ریاضیّات و حکمت و علوم عربیّه مهارت کامل و بصیرتی بسزا داشت . **حاشيهٔ الهيات شرح اشارات خواجه** و **حاشيه برحاشيهٔ خفری برشرح تجريد قوشچی** و **حاشيهٔ شفا** و **منتخب‌الملل والنحل** از تألیفات او بوده و درسال یك هزار و نود و یکم یانهم هجرت بموت فجأه وفات یافت .

(ملل وص ۲۰۰ت و ۳۸۴ مس و۴۷۰ ج۵عن و مواضع متفرقه از ذريعة)

قزوینی ملاخلیل بن غازی - قزوینیّ‌الاصل والمسکن والمدفن، ازاکابر وفحول علمای امامیّهٔ اواخر قرن‌یازدهم هجرت میباشدکه‌فقیه

محدث حکیم مدقق، متکلم محقق، در اخلاق فضله طاق، جامع کمالات و فضائل، کراماتی بدو منسوب، ذهبی بمناسبت نام پدرش به غازی موصوف، ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی و علامهٔ مجلسی وملامحسن کاشانی ونظائر ایشان، ازتلامذهٔ شیخ بهائی ومیرداماد و شریك درس خلیفة السلطان و درنزد ملوك صفویه و امرا و حکام و طبقات دیگر بسیار محترم و محل اعتماد بود. پیش از سن سی سالگی یك چندی تولیت موقوفات حضرت عبدالعظیم بدو مفوض و درآن آستان شریف مشغول تدریس بوده است تا بعدازمدتی از آن مقام منفصل و بمکه رفته و زمانی درآن ارض اقدس مجاورت نمود وحاشیهٔ مجمع البیان را نیز درآنجا تألیف داده ودر سلافة العصر سید علیخان مدنی بسیارش ستوده است.

مخفی نماندکه ملاخلیل مسلك اخباری داشت، طریقهٔ اجتهاد را شدیداً انکار مینمود، نماز جمعه را در زمان غیبت حرام میدانست، همچنین استعمال دخانیات را نیز اصلاً تجویز نکرده و اکیدا حرام می‌شمرد، رساله‌ای دراین موضوع تألیف داده و درتنقیح و تهذیب‌آن اهتمام تمام بکار برد، اخیرا نسخهٔ خوبی ازآن رساله نوشته وبا جلد ظریف و لطیفی مجلدش کرد، توی ظرف قماش نفیسی گذاشته و بخدمت مجلسی ارسالش داشت‌که بلکه بواسطهٔ مطالعهٔ‌آن از صرف قلیان‌که افراط تمام درآن داشته منصرف‌گردد. مجلسی بعد از استحضار از مضمون‌آن درهمان ظرف‌قماش تنباکوی‌خوبی گذاشته و نزد مؤلفش عودت داده وهم بنگاشت‌که ماآن رساله را مطالعه‌کرده و چیزی قابلش ندیدیم الاّ اینکه چون ظرف‌آن برای تنباکوگذاشتن بسیار خوب و شایسته بود لذاآنرا پراز تنباکوکرده و بخدمتتان فرستادیم تا اجرت زحماتی باشدکه درتنقیح این مرام متحمّل شده‌اید.

از مکارم اخلاق وی‌آنکه: درسر مسئله‌ای بین او و ملامحسن فیض‌کاشانی‌بحثی طولانی واقع بوده و درگفتهٔ خود اصرار تمام داشت تا بعداز مدتی خطا و اشتباه خود درآن مسئله بخودش منکشف‌گردید، محض برای عذرخواهی با پای پیاده از قزوین بکاشان رفت، درِ خانهٔ فیض را زده وازپشت در صدا زدکه: **یٰامُحْسِن قَدْاَتٰاكَ الْمُسیئُ**

فیض هم از صدایش شناخته ودر دم درآمد ، بعد ازمعانقه و ملاطفت و اعتذار ازآن مسئله بعد از ساعتی دیگر عازم قزوین شد و اصرار فیض هم که مقداری توقف نماید کارگر نگردید و مراجعت نمودکه مبادا خلوص نیّت او مشوب باشد . از جملهٔ کرامات او نیز چنانچه اشاره شدآنکه روزی یکی ازمأمورین دولتی که براتجوی بعهدهٔ یکی از رعایا در دست داشته دریکی ازکوچه‌های قزوین بدو مصادف شد وآن برات را بدو دادکه بخواند تا معلوم باشد بعهدهٔ کیست تااینکه برود وجو را از او بگیرد، ملاخلیل بعد از خواندن برات محض اینکه غیرمشروع و حوالهٔ دولتی بوده نخواست که درآن امر غیرمشروع شرکتی داشته باشدآنکس را نشان نداده وگفت که این برات بعهدهٔ من است ، اورا بخانه‌اش برده وبا رضا و رغبت خودآن جو را بدان مأمور تسلیم نمود،آن مأمور همآن را برده و بمعلف اسبها ریخت لکن اسبها بدان رغبت نکرده و نخوردند اینك مورد حیرت مطّلعین شد و بالاخرة قضیه مسموع سلطان گردید و بعد از استکشاف باطن قضیه معلوم شدکه آن جو را ملاخلیل از مال شخصی خودش داده است و دیگر برمراتب جلالت و عظمت وی بیفزود واز تألیفات او است:

۱- **الجمل** درنحو چنانچه در روضات گفته و لکن موافق آنچه از ریاض‌العلما نقل شده نام این کتاب **مجمل** است بزیادت میم در اول ۲- **حاشیهٔ شرح شمسیهٔ قطب رازی** ۳- **حاشیهٔ عدةالاصول شیخ طوسی** که ذیلا بنام شرح عدة مذکور است ۴- **حاشیهٔ مجمع‌البیان طبرسی** که درمکهٔ معظمه تألیفش داده است ۵- **رسالهٔ حرمت توتون** ۶- **رسالهٔ حرمت نماز جمعه در زمان‌غیبت** ۷- **رسالهٔ قمیه** ۸- **رسالهٔ نجفیه** ۹- **رموزالتفاسیرالواقعةفی‌الکافی‌والروضة** ۱۰- **الشافی فی‌شرح‌الکافی** که شرح عربی‌کافی کلینی است تا اواسط کتاب طهارت وآن را بامر خلیفةالسلطان تألیف کرده است ۱۱- **شرح عدةالاصول شیخ طوسی** و جمعی از علما برآن حاشیه نوشته‌اند ۱۲- **شرح‌کافی عربی** که بنام‌شافی مذکورشد ۱۳- **شرح‌کافی فارسی** که تمامی کافی مذکور را درظرف بیست سال که مدت تألیف اصل کافی هم بوده بامر شاه عباس ثانی شرح کرده وبه **صافی** موسومش داشته است ۱۴- **الصافی‌فی‌شرح‌الکافی** که مذکورشد ۱۵- **المجمل** که بنام جمل مذکور شد . وفات ملاخلیل بسال هزار و هشتاد ونهم هجرت در هشتاد و هشت سالگی درقزوین واقع و درمدرسه‌ای که بنام خودش معروف است مدفون گردید .

(قص و مل وص ۲۶۷ت و ۱۷۶هب وغیره)

قزوینی **زکریا بن‌محمود - ویا زکریا بن محمد بن محمود انصاری قاضی** قزوینی‌الولادة، ابویحیی یا ابوعبدالله‌الکنیه، جمال‌الدین‌اللّقب، گاهی به **عمادالدین** یا **عمیدالدین** نیز ملقّب و به **عماد قزوینی** موصوف عالمی است عامی ادیب فاضل و فقیه محدّث کامل نیکوسیرت، خط او نیز در نهایت جودت، سببش بمالك بن انس خادم حضرت رسالت ص موصول، درعهد مستعصم‌عباسی (۶۴۰-۶۵۶ه ق) قضاوت واسط و حلّه علی‌الترتیب بدو مفوض بوده ودر اوقات قضاوت او خلافت عباسیّه منقرض گردید. زکریّا از تلامذهٔ اثیرالدین ابهری سالف‌الترجمة بوده و از تألیفات او است:

۱- **آثارالبلاد و اخبارالعباد** و درآن هرچیزی را که از حسائس عباد و بلاد دیده و شنیده درج کرده اینك حاوی غث وسمین و زشت و زیبا میباشد ودرشهرغوطه با یك مقدمهٔ آلمانی چاپ شده است ۲- **عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات** و اصل‌آن‌که عربی میباشد با کتاب آثارالبلاد مذکور در لیبسیك چاپ ویکمرتبه نیز درحاشیهٔ حیات‌الحیوان **دمیری** درمصر چاپ وترجمهٔ فارسی‌آن‌هم درتهران با تصاویر مقتضیه بطبع رسیده وباکثر السنهٔ اروپائی نیز ترجمه شده است. وفات زکریّا بسال ششصد و هشتاد و دویم هجرت در واسط واقع و جنازه‌اش ببغداد نقل و درمقبرهٔ شونیزیّه مدفون‌گردید.

(ص ۲۱۶هب و ۳۰۰ت و ۳۶۵۸ ج ۵س وغیره)

قزوینی **عبدالکریم بن ابی‌سعید محمد** - بعنوان **رافعی** نگارش‌یافته‌است.

قزوینی **شیخ‌عبدالنبی بن محمدتقی**- قزوینیّ‌الاصل، یزدیّ‌الاقامة، عالمی است جلیل متبحّر از معاصرین سید مهدی بحرالعلوم (متوفّی بسال ۱۲۱۲ه ق - **غریب**) و مؤلف‌کتاب تتمیم امل‌الآمل میباشدکه‌آن را بامر سیّد مذکور در سال هزار و صد و نود و یکم هجرت تألیف داده وسید هم مدح بلیغی دربارهٔ آن‌کتاب مینماید. هریك ازایشان با اجازهٔ مدبجه‌که بین‌القدما مرسوم بوده از دیگری روایت مینماید و سال وفات او بدست نیامد. (ص ۱۷۱هب و ۲۳۷۹ ج ۳ذریعة)

قزوینی **عبیدالله بن سعد** - بعنوان **ضیاءالدین عبیدالله** نگارش‌یافته‌است.

قزوینی **سیدعلی بن سید اسمعیل** - موسوی ، عالمی است فاضل عابد زاهد فقیه اصولی محدّث رجالی مفسّر معقولی منقولی ازفحول علمای اواخر قرن سیزدهم هجرت که اغلب اوقات قوانین الاصول میرزای قمی را تدریس میکرده و از تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ قوانین** مذکور که بسیار مرغوب و بین العلما محل توجه و مطلوب و ازتبحر و رشاقت بیان مؤلف خود حاکی ودرتهران چاپ شده است ۲- **حاشیهٔ معالم الاصول** ۳- **قاعدهٔ لاضرر** و درسال هزار و دویست و نود و هشتم هجری قمری وفات یافت .

(ص ۱۲۵ ج ۱ ءه و ۱۷۷ ج ۶ ذریعة)

قزوینی **ملامحسن بن محمدطاهر** - قزوینی طالقانی ، ادیب نحوی ، ازائمهٔ علوم عربیّه واز افاضل تلامذهٔ میرزا قوام الدین محمد قزوینی معاصر مجلسی بوده واز تألیفات او است :

۱- **رشح الحساب** که شرح نظم الحساب استاد مذکورش میباشد و تألیف آن درسال هزار وصد و بیست و هشتم هجرت بوده است ۲- **زینة المسالك فی شرح الفیة ابن مالك** ۳- **شرح العوامل المأة** که عوامل مأة عبدالقاهر جرجانی را شرح کرده وهمین شرح بعوامل ملامحسن معروف و ازکتب درسی محصلین ابتدائی علوم عربیه است و اینکه درقصص العلما عواملی راکه ملامحسن قزوینی شرحی برآن نوشته از ملامحسن فیض دانسته است ظاهراً اشتباه بوده و چنانچه درضمن تألیفات فیض اشاره شد معلوم نیست که او تألیف عوامل نامی داشته باشد و بازهم درصورت لزوم محتاج بتحقیق زاید است ۴- **شرح نظم الحساب** استاد مذکورش ۵- **منظومه‌ای درمعانی و بیان** و سال وفاتش بدست نیامد . (قص وسطر ۲۸ ص ۵۴۹ ت وغیره)

قزوینی **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان **خطیب دمشقی** نگارش یافته است .

قزوینی **محمد بن مبارك** - قزوینی، معروف به **حکیم شاه محمد**، ازمشاهیر علما و اطبّای نامی قرن دهم هجرت میباشد . نخست از علمای قزوین تحصیل مراتب علمیّه نمود ، اخیراً مدتی بملّا جلال دوانی سالف الترجمة تتلمذ کرد تا بعداز تکمیل علوم عقلیّه ونقلیّه بمکّه رفته و اقامت گزید ، درطبّ نیزمهارتی بسزا داشت و پس ازآنکه مقامات علمی او نزد سلطان بایزیدخان ثانی (۸۸۶-۹۱۸)

مذکور افتد درقسطنطنیّه‌اش احضار وطبیب خاص درباری گردید ، بعدازسلطان بایزید در عهد سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶) و سلطان سلیمان (۹۲۶-۹۷۴هـ) نیز بطبابت خاصّ درباری مفتخر بود تا درسال نهصد و شصت و ششم هجرت وفت یافت وازتألیفات او است:

۱- **ترجمهٔ تذکرةالشعرا** که ذیلا در عنوان ذیل تذکره مذکور است ۲ و۳- **ترجمهٔ ترکی و فارسی حیاة الحیوان دمیری** ۴- **تفسیر قرآن** که از سورهٔ نحل تاآخر ویا از سورهٔ فتح تاآخر قرآن است ۵- **حاشیهٔ تهافت خواجه زاده مصطفی بن یونس** ۶- **حاشیهٔ شرح عقائد نسفی** ۷- **ذیل تذکرةالشعرای علیشیرنوائی** که اصل تذکره ترکی تاتاری و بعنوان **مجالس‌النفائس** است و حکیم شاه هم شعرای روم را نیز بدان اضافه‌کرده و خود تذکره را از ترکی تاتاری بترکی رومی ترجمه نموده‌است ۸- **ربط‌السور والایات** ۹- **ایساغوجی** ۱۰- **شرح عقائد ملاجلال دوانی** ۱۲- **شرح کافیهٔ ابن‌حاجب** وغیر اینها و دور نیست **حکیم‌محشی** سیوطی هم‌که حواشی‌او دراکثرچاپهای‌آن‌کتاب‌بطبع‌رسیده عبارت‌ازهمین‌حکیم‌شاه‌باشد.

(کف وص ۱۹۷۰ ج۳ و۳۶۵۸ ج۵ص وغیره)

قزوینی **سید محمد بن سید مهدی** - بن سیدحسن بن سید احمد بن‌حسین بن امیرابوالقاسم حسینی ، قزوینیّ‌الاصل ، حلّیّ‌الولادة ، ابوالمعزّ الکنیة ، از اکابر علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما میباشدکه درحدود بلوغ با دو برادرش سیدحسین ومیرزا جعفر از حلّه بنجف مهاجرت‌کرده ومعقول ومنقول را متقن داشت و برعکس والد معظّم مذکور در ذیل او تألیفاتش‌کم بوده و هرچه راکه تألیف میکرده بعداز تجدید نظر تغییرش میداده است، فقط **دیوان شعر** و **رساله‌ای در تجوید** و **منظومه‌ای درارث** از او باقی‌مانده عاقبت باصرار اهل‌حلّه درسال هزار وسیصد وسیزدهم هجرت باز بحلّه مراجعت کرده و مورد اکرامات بی‌نهایت تمامی طبقات مردم‌گردید و اصلاح نهر حلّه و تعمیر قبور علمای حلّه نیز ازآثار خیریّهٔ او میباشد . درسال‌هزار و سیصد و سی و پنجم هجرت وفات یافت ، جنازه‌اش بنجف اشرف نقل شد و درمقبرهٔ مخصوص‌آل‌قزوین مدفون‌گردید. مخفی‌نماندکه نسب صاحب‌ترجمه بمحمدبن زیدشهید ابن‌الامام السجّاد ع موصول میشود وجدّ او سید احمد نخستین‌کسی‌است از این‌خانواده

که از قزوین بنجف مهاجرت کرده و جدّ دیگرش امیرابوالقاسم نیز در عهد صفویّه امیرحاج بوده است . (ص ۵۱ ج ۳ نی)

قزوینی ملامحمدتقی بن محمد - | دو اولی بعنوان برغانی، سیّمی بعنوان
قزوینی ملامحمدصالح بن محمد - | روغنی ، چهارمی نیز فوقاً در ضمن
قزوینی ملامحمدصالح بن باقر - | شرح حال نوه‌اش قزوینی سیدحسن
قزوینی امیر محمد معصوم - | نگارش یافته‌اند.

قزوینی سیدمحمد مهدی - یا
قزوینی سید مهدی - | قزوینیّ الاصل ، حلّیّ التوطّن، **معزالدین** اللّقب، (که نسب و رحلت اجداد او از قزوین بعراق عرب و بعضی از مزایای دیگرش فوقاً درضمن شرح حال فرزند ارجمندش سید محمد قزوینی تذکّر داده شد) از اعاظم علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه دربیست سالگی بدرجهٔ اجتهاد رسید ، جامع همه‌گونه‌کمالات و فضائل و از مشایخ اجازهٔ علاّمهٔ نوری صاحب مستدرك الوسائل بوده ودرآن کتاب مستطاب بسیدالفقهاء الکاملین و سیدالعلماء الراسخین و افضل المتأخرین و اکمل المتبحّرین فخرالشیعة و تاج الشریعة و مؤید بالطاف خفیه و جلیه ودیگر اوصاف فائقه‌اش ستوده وگوید اوکسی استکه سه‌مرتبه شرف‌اندوز حضور باهرالنور حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌فرجه‌گردیده وآیات بیّنات و معجزات باهرات آن بقیة‌الله را مشاهده‌کرده است .

سید مهدی علاوه بر تبحّری‌که درفقه و اصول وکلام و توحید و امامت و تفسیر و حدیث وغیرآنها داشته درکمالات نفسانیّه نیز بی‌نظیر وکرامات بسیاری بدو منسوب و شطری ازآنها در دارالسلام و نجم ثاقب و جنّة‌المأوی علاّمهٔ نوری منقول‌است . در مراقبت نفس و مواظبت سنن و نوافل و قرائت باآنهمه کبر سنّی‌که داشته اهتمام تمام بکار میبرد و بعداز مهاجرت بحلّه درحدود صد هزار نفر بلکه بیشتر از اهالی‌آن دیار در نتیجهٔ دعوت و هدایت او شیعهٔ خالص امامی‌مذهب‌گردیدند. نیز درمستدرك‌گویدکه در طریق حج ذهاباً و ایاباً با وی هم‌سفر بوده و درمسجد غدیر و مسجد جحفه با وی

نماز خوانده و درمراجعت ازآن سفر مقدّس در دوازدهم ربیع الاول هزار و سیصد تمام هجرت پنج فرسخ بسماوه مانده برحمت ایزدی نایل گردید و درحین احتضار کرامتی باهره درحضر جمعی از مخالف وموافق از وی بظهور آمدکه مورد شگفت حاضرین شد وجنازهٔ او بنجف اشرف نقل و درمقبرهٔ آل‌قزوین دفن گردید واز مصنّفات او است:

۱- **آیات‌المتوسمین** درحکمت الهی ۲- **آیات‌الوصول الی علم‌الاصول** که کتابی است نفیس شریف و تمامی مطالب اصولیه را ازمباحث الفاظ و ادلهٔ‌عقلیه ازآیات قرآنیه استنباط کرده و بهرمطلبی بیکی ازآیات شریفه استشهاد نموده است ۳- **الارث** ۴- **اساس الایجاد فی‌علم الاستعداد لتحصیل ملکة‌الاجتهاد** . علم استعداد از فروع اصول فقه میباشد و او اولین کسی است که این علم را اختراع نموده و این‌کتاب را نیز درهمین علم تألیف و بیك مقدمه ویك خاتمه و چندین تأسیس مرتب نموده است ۵- **استنباط‌الفواعد النفهیة** که ازهشتاد وپنج قاعده بیشتر است ۶- **اسماء‌القبائل** ۷- **الانسان و ماله من‌التکلیف بحسب عوالمه‌اللتی تتقلب فیها من بدء‌الوجود الی عالم‌الاخرة** ۸- **بصائرالمجتهدین فی‌شرح تبصرة‌المتعلمین** که تمامی تبصرهٔ علامه را غیراز باب حج شرح کرده و اگر باب حج را شرح میکرد بضخامت جواهرالکلام میشد ۹- **تفسیرسورهٔ‌توحید** ۱۰- **تفسیرسورهٔ‌فاتحه** ۱۱- **تفسیرسورهٔ‌قدر** ۱۲- **حلیة‌المجتهدین** که تلخیص بصائر مذکور است ۱۳- **شرح شعر بحرالعلوم در درهٔ نجفیه (ومشی خیرالخلق بابن طاب - یفتح منه اکثرالابواب)** که هشتاد باب ازآن استخراج کرده‌که چهل باب در اصول و چهل باب هم درفقه است ۱۴- **شرح‌اللمعتین** که تمام نشده است ۱۵- **الصوارم الماضیة لردالفرقة الهاویة و تحقیق‌الفرقة الناجیة** ۱۶- **الفرائد دراصول** تاآخر نواهی و پنج مجلد است ۱۷- **فلك‌النجاة‌فی‌احکام‌الهداة** ۱۸- **قلائدالخیرفی‌اصول‌العقائد** ۱۹- **مشارق‌الانوار فی‌شرح مشکلات الاخبار** ۲۰- **مضامیرالامتحان فی‌میادین المسابقة والرهان** درکلام که فقط امور عامه ویك قسمت هم از مبحث جواهر از قلمش برآمده است ۲۱- **مواهب‌الافهام‌فی‌شرح شرایع‌الاسلام** که تاآخر مبحث وضو وشش مجلد است ۲۲- **المهذب** دراصول ۲۳- **النفائس** درفقه بترتیب کشف‌الغطاء ۲۴- **الودایع در اصول درحدود ضخامت قوانین وغیر اینها .**

صاحب ترجمه از تلامذهٔ شیخ‌مرتضی‌انصاری سالف‌الترجمة ومیرزای‌شیرازی حاج‌میرزا محمدحسن آتی‌الترجمة بوده و صاحب مستدرك‌الوسائل و جمعی دیگر از تلامذه‌اش بوده و از او روایت میکنند. (ص ۴۰۰ س ۸۵۹ ج۱ ع ۶ و مواضع متفرقه از ذریعة)

قسری لقب رجالی احمد بن محمد بن عیسی و اسد بن کرز و جمع بسیار دیگر است .

قسطلانی[1]

قسطلانی — **احمد بن علی بن حجر** عسقلانی بعنوان **ابن‌حجر** در باب کنی خواهدآمد .

قسطلانی — **احمد بن محمد** - بن ابی‌بکر بن عبدالملك بن احمد بن حسین، مصری النشأة ، **ابوالعباس** الکنیة ، **شهاب‌الدین** اللّقب ، **شافعی** المذهب ، ازمشاهیر علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه درمصر نشو و نماکرده ودر عصر خود اعلم علمای‌آن سامان و حافظ قرآن بود ، درحدیث و تجوید و قرائت قرآن و وعظ و خطابه بی‌نظیر و درجامع عمری و جوامع دیگر وعظ میکرد ، شرح اوکه برصحیح بخاری نوشته بهترین‌شروح‌آن‌کتاب بوده وخالد ازهری‌سالف‌الترجمة وجمعی دیگر از مشایخ وی میباشند و ازتألیفات طریفهٔ او است :

۱- **ارشادالساری لشرح صحیح البخاری** که در قاهره با بعضی از شروح دیگر صحیح بخاری چاپ شده است ۲- **الانوار المضیئة فی‌شرح‌البردة** چنانچه بعضی‌گفته وذیلا بنام مشارق الانوارمذکوراست ۳- **تحفةالسامع والقاری‌بختم‌صحیح‌البخاری** ۴- **الروض‌الزاهرفی‌مناقب الشیخ عبدالقادر** ۵- **شرح‌الشاطبیة** درتجوید ۶- **شرح قصیدةالبردة** که همان مشارق‌الانوار مذکور ذیل است ۷- **العقود السنیة فی‌شرح المقدمة الجزریة** در تجوید ۸- **الفتح‌الدانی شرح حرزالامانی** که همان شرح شاطبیهٔ مذکور فوق بوده و حرزالامانی هم نام همان قصیدهٔ شاطبیه در تجوید است ۹- **الکنز فی‌وقف حمزة و هشام علی‌الهمزة** ۱۰- **مشارق‌الانوار المضیئة فی‌شرح‌الکواکب الدریة** وکواکب دریة نام قصیدهٔ بردهٔ مشهور است ۱۱- **المواهب اللدنیة بالمنح‌المحمدیة فی‌السیرة النبویة** که درمصر چاپ شده وکتابی است جلیل‌القدر وکثیر

۱- **قسطلانی** - بحسب ظاهر منسوب به قسطلان‌است و لکن موضعی یا قبیله‌ای یاچیز دیگر قسطلان نامی بنظر این نگارنده نرسید . در مراصدگویدکه قسطله (بفتح اول و ثالث با تشدید رابع) شهری است در اندلس و قسطل هم (بروزن سندل) موضعی است مابین دمشق و بلقا سر راه مدینه و یکی دیگر هم مابین حمص و دمشق‌که منزل‌گاه قافله است وگاهی تمامی‌آن ناحیه راگویند پس بنابراین دور نیست‌که لفظ قسطلانی بیکی از این دوموضع قسطل دمشق و یا قسطلهٔ اندلس (اگرچه اولی اظهر است) منسوب بوده ونظائرآن در زیادتی الف و نون هم بسیار وموقع مقتضی بسط نیست .

المقنعه ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر. در کشف‌الظنون گوید که سیوطی معاصر قسطلانی تحقیرش کرده و سرقت مطالب متهمش داشته که از کتابهای او استمداد میکند بدون اینکه باو نسبت داده باشد و دراین موضوع درمحضر شیخ‌الاسلام زکریای‌انصاری اقامهٔ دعوی نموده وادعای خودرا بمرحلهٔ ثبوت رسانید. قسطلانی هم بجهت جلب رضایت سیوطی رفته ودر را زده وصدا زد که من‌قسطلانی هستم و پابرهنه آمده‌ام که ازمن راضی‌باشی سیوطی نیز در را باز نکرده واز پشت در جواب داد که راضی شدم **۱۲- نزهةالابرار فی‌مناقب الشیخ ابی‌العباس احمدالحرار ۱۳- نفائس الانفاس فی‌الصحبة واللباس**. وفات عسقلانی بسال نهصد و بیست و سیّم هجرت بعلت فلج درهفتاد ودو سالگی درقاهره واقع‌شد ودرمدرسهٔ عینی قرب جامع ازهر مدفون ودر همان روز وفات‌او سلطان سلیم‌خان عثمانی مصررا تملک‌کرده و واردآن سرزمین‌گردید.

(کف وص ۲۱۶هب و ۳۶۶۱ ج ۵س و ۱۱۳ نورسافر و۸ ج ۶فع وغیره)

قسطلانی **محمد بن احمد** - مکیّ‌البلدة، ابوبکرالکنیة، قسطلانیّ‌الشهرة، قطب‌الدین‌اللّقب، مالکیّ‌المذهب، از اکابر علما وشعرای مصر میباشدکه مدتی درقاهره بتدریس حدیث اشتغال داشت، بلکه بنوشتهٔ شعرانی درهردو رشتهٔ علم ظاهر و علم باطن تدریس و مردمرا بطرف خدا دعوت میکرده و خرقه‌پوش طریقت سهروردیّه و مؤلف‌کتاب **عروةالتوثیق فی‌النار والحریق** است‌که درحریق مسجد نبوی وآتشی‌که در حجاز ظاهر شده بوده تألیف و امور عجیبی درآن ذکرکرده است. درسال ششصد و هفتاد و ششم یا هشتاد و ششم هجرت درگذشت.

(زس ۲۱۷هب و۳۶۷۳ ج۵س و۱۳۷ ج ۱ لواقح‌الانوار)

قسطلی **ابوعمر احمدبن محمد** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌دراج** خواهدآمد.

قشری لقب رجالی انس بن مالك وعلی بن حسن وغیر ایشان است.

قشور **حسین بن علی بن ابراهیم** - بعنوان **جعل** نگارش یافته است.

قشیری[1]

قشیری عبدالرحیم بن عبدالکریم - قشیری مذکور ذیل، مکنّی به ابونصر، ازاکابر علمای عامّه، در وعظ وعلوم متنوعه نظیر پدر. واشعار و نوادر بسیاری حفظ نموده بود. نخست درحوزهٔ درس پدرش حاضر شد و بعداز وفات او از امام‌الحرمین جوینی سالف‌الترجمة اخذ مراتب علمیّه نمود پس ببغداد رفته و در مدرسهٔ نظامیّه و رباط شیخ‌الشیوخ بنای وعظ گذاشته و مواعظ او مورد قبول گردید، عاقبت بین او (که طرفدار اشعریّین بوده) و فرقهٔ حسینی‌ها فتنهٔ بزرگی برپا و جمعی وافر ازطرفین مقتول وقشیری بحسب دعوت نظام‌الملك که آنموقع دراصفهان بوده بدانجا رفت و باکمال‌اعزاز واکرام بموطن‌اصلیش نیشابور اعزامش‌داشتند ودرآنجانیزمشغول‌درس وموعظه‌بوده تا در روزجمعه هیجدهم جمادی‌الاخرهٔ پانصد وچهاردهم هجرت درگذشت. (ص ۳۲۵ ج ۱ کا وغیره)

قشیری عبدالغافر بن اسمعیل - بعنوان فارسی نگارش دادیم.

قشیری عبدالکریم بن هوازن - بن عبدالملك بن طلحهٔ قشیری‌القبیلة، نیشابوری‌ّ البلدة، ابوالقاسم الکنیة، صوفی‌ّ المسلك، اشعری‌ّ الاصول، شافعی‌ّ الفروع، از اکابر علمای اواسط قرن پنجم هجرت میباشد که فقیه‌محدّث مفسّر عارف متصوّف ادیب اصولی کاتب شاعرماهر، درهمهٔ فنون مذکوره علاّمهٔ وقت‌خود، علوم عقلیّه و نقلیّه را جامع، دراصول شریعت وفنون طریقت بارع، در وعظ وخطابه بی‌نظیر و ازمشایخ خطیب بغدادی و داماد شیخ ابوعلی دقاق سالف‌الترجمة بوده و علوم

۱- **قشیری** - بضم اول و فتح ثانی منسوب است به قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن که پدر قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ هوازن که بنی‌قشیر معروف و یکی‌از قبائل عظیمه و مشهورهٔ عرب و ازجمله قبائلی است که در اصل ببلاد خراسان مهاجرت کرده‌اند و لفظ قشیری در اصطلاح رجالی لقب داود بن ابی‌هند و ثور بن عزرة و بعضی دیگر است .

باطنیّه را از وی اخذ و علوم ظاهریّه را نیز از ابواسحق اسفراینی احمد بن محمد سالف‌الترجمة ودیگر اکابر وقت فراگرفت. روزی اسفراینی بدو گفت که این علم بمحض سماع حاصل نشده و ناچار بوسیلهٔ کتابت ضبط باید نمود پس قشیری تمامی مسموعات چندین روزهٔ خود را از اوّل ورود حوزهٔ درس بعد پس خواند و بیش از اندازه موجب حیرت گردید، اسفراینی گفت که دیگر حضور مجلس درس را لازم نداری وفقط مطالعهٔ مصنّفات ما ترا کافی است و از تألیفات او است :

۱- **التیسیر فی‌التفسیر** که بقول کشف‌الظنون از اجود تفاسیر است ۲- **الرسالة‌القشیریة فی‌التصوف** و رجال طریقت و عرفا و صوفیه ۳- **کتاب‌الضعفاء والمتروکین فی‌رواة‌الحدیث** ۴- **لطائف‌الاشارات** در تفسیر که پیش از چهارصد و دهم هجرت تألیفش داده است ۵- **مختصر المحصل** ۶- **مختصر‌الهدایة** ۷- **المنتخب** درحدیث ۸- **المؤتلف والمختلف** وفات‌قشیری صبح روز یکشنبه شانزدهم ربیع‌الثانی چهارصد و شصت و پنجم هجرت در نود تمام یا هشتاد ونه سالگی در نیشابور واقع شد ونزد قبر شیخ طریقت‌خود ابوعلی دقاق مدفون گردید و جملهٔ : **محب عالی‌قدر = ۴۶۵** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد واز او است :

و من‌کان فی‌طول‌الهوی ذاق سلوة   فانی من لیلی لها غیرذائق
و اکثر شیئی نلته من وصالها   امانی لم تصدق کخطفة بارق

(ص ۲۱۷هب و۴۴۴ت و۲۲۴ ج۱کا و۱۱ ج۶فع و۲۴۳ ج۳ طبقات‌الشافعیة)

قشیری مسلم بن حجاج بن‌مسلم بن ورد بن‌کرشان - حافظ نیشابوری، مکنّی به **ابوالحسین** یا **ابوالحسن** ازاعاظم محدّثین وحفاظ عامّه میباشد که در حجاز و عراق و نیشابور و بلاد دیگر از محمد بن اسمعیل بخاری و احمد بن حنبل ودیگر مشایخ وقت استماع حدیث نمود وکتاب **جامع صحیح** مذکور ذیل‌او یکی از صحاح ستّهٔ معتمده است . از ابوعلی حسین بن علی‌نیشابوری نقل‌است‌که تحت‌سقف آسمان‌کتابی‌صحیح‌تر ازکتاب مسلم وجود ندارد واین‌کتاب بارها درمصر وقاهره واستانبول وکلکته چاپ شده است و درکشف‌الظّنون آنرا بهمین نام جامع صحیح مذکور داشته و آنرا **صحیح مسلم** و **مسند مسلم** نیزگویند . از تألیفات مسلم است :

۱- **جامع مذکور ۲- علل‌الحدیث ۳- المنفردات والوحدان** در روات‌حدیث و درحیدرآباد هند باکتاب ضعفاء صغیر بخاری وضعفاء ومتروکین‌نسائی دریکجا چاپ‌شده است . وفات مسلم درسال دویست و شصت ویکم یا هفتم هجرت درنیشابور واقع‌گردید.
(ص ۲۰۹ ج۲کا و ۲۱۰ ج ۲ع و۱۱ ج ۶فع و ۱۷۴۵مط وغیره)

قصاب[۱]

قصاب آملی **ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالکریم** - از عرفای نامی قرن چهارم هجری عهد عضدالدولهٔ دیلمی میباشدکه از بزرگان اهل حقیقت و مشایخ طریقت و درمیان این طبقه بکرامات و خوارق عادات معروف بود و شیخ‌ابوسعید ابوالخیر مشهور هم درفنون طریقت بدو منسوب میباشد .گویندکه بیسواد محض و ازعلوم ظاهری بی‌بهره‌بود، باوجود این درائر فراست فوق‌العاده غوامض‌مسائل هرفنّی راکه سؤال میکردند بآسانی جواب میداده ومشکلات اصول دین ودقائق‌توحید راکه از وی استکشاف میکردند حل میفرمود و در اواخر قرن مذکور درگذشت .
(ص ۳۴۰ ج۲مه و ۲۲۷ ج۲ طرائق)

قصبانی[۲]

قصبانی **فضل‌بن‌محمد بن علی‌بن فضل** - نحوی‌بصری، مکنّی به‌**ابوالقاسم**، از ائمهٔ فنون ادبیّه و از اکابر علوم عربیّه میباشدکه کثیرالعلم والفضل و خانهٔ او قبلهٔ‌آمال فضلا بود ، از بلاد بعیده برای استفاده از مراتب علمیّه‌اش شدّ رحال مینموده‌اند، خطیب تبریزی وحریری صاحب مقامات هم ازتلامذهٔ‌او میباشند

۱- **قصاب**- با فتح و تشدید ، لقب رجالی منهال و بعضی دیگر بوده و موکول بدان علم شریف است .

۲- **قصبانی** - با دوفتحه، دراصطلاح رجالی لقب عباس بن عامر بن رباح وعیینة بن میمون و بعضی دیگر میباشد و موافق‌آنچه از سمعانی نقل شده نسبت‌آن به قصب وبیع و فروش آن است بغیرقیاس .

و از تألیفات او است :

۱- الامانی ۲- حاشیهٔ صحاح جوهری ۳- الصفوه در اشعار عرب ۴- کتابی در نحو واز اشعار او است :

فی‌الناس من‌لایرتجی نفعه	الا اذامس باضرار
کالعود لایطمع فی‌ریحه	الا اذا احرق بالنار

وفات او در سال چهارصد و چهل و چهارم یا هشتم هجرت واقع گردید .

(ص ۲۱۸ ج ۱۶ جم و ۵۲۴ت)

قصری منسوب به قصر است وآن درلغت عرب حبس و هر بنای عالی و مستحکم راگویند وبا قید اضافه بچیزی دیگر مثل قصر انس و قصر باجه و نظائرآنها اسم و علم و مواضع بسیاری میباشدکه در مراصد بیشتر از شصت موضع ازآنهارا مذکور داشته وگویدکه درمقام‌نسبت بهریك‌ازآنها بجهت طویل نبودن، اضافه را قطع‌کرده وقصری‌گویند . لفظ قصری دراصطلاح رجالی لقب اسمعیل بن‌عباد، حسین بن عبدالواحد ، عبدالله بن قصیر، یونس بن ابی‌وهب است.

قصیر محمدبن حاج میرزا معصوم - بعنوان سید قصیر نگارش‌یافته‌است و در اصطلاح رجالی لقب اسمعیل ، عبدالرحمن بن زیاد ، عبدالرحمن بن عتیك ، محمد بن مسلم و جمعی دیگر میباشد.

قضاةسته یا علمای سته ، دراصطلاح‌علمای عامّه شش تن از اصحاب‌کبار حضرت رسالت ص بوده و عبارتند ازحضرت‌علی، عمر، عبدالله، ابی‌بن‌کعب،ابوموسی و زیدبن‌ثابت. دربعضی‌از روایات‌عامّه وارد است‌که علم‌دراصحاب آن‌حضرت دراین‌شش‌تن‌بوده درروایت دیگر قضاةاصحاب‌آن‌حضرت همین‌شش‌تن‌بوده‌اند.

قضاعی بضمّ اوّل ، منسوب است بقضاعةکه لقب عمرو بن مالك بن مرة بن زید بن مالك بن حمیر بن سبا بوده وپدر یکی ازقبائل یمن و قبیلهٔ قضاعه بنام او مشهور و هریك از افرادآن قبیله را قضاعی‌گویند ویا موافق‌بعضی از علمای انساب قبیلهٔ قضاعه اولاد قضاعة بن معد بن عدنان و تحقیق مطلب درصورت

ازوم موکول بکتب انساب است و لفظ قضاعی در اصطلاح رجالی لقب اسعد بن عطیة و نعیم قضاعی است .

قضاعی **محمد بن سلامة** - بعنوان **قاضیقضاعی** مذکور شد .

قضاعی **محمد بن عبدالله** - بعنوان **ابن‌الابار** در باب کنی خواهدآمد .

قطان[1]

قطان **محمد بن شجاع**- در باب کنی بعنوان **ابن‌القطان** خواهدآمد.

قطان **یحیی بن سعید بن فروخ** - بصری، مکنّی‌به**ابوزکریا** یا**ابوسعید**، محدّث عصر خود و از اصحاب حضرت صادق ع است . صریح نقدالرجال عامی موثق و ظاهر شیخ‌طوسی امامی موثق بودن او میباشد وبنوشتهٔ محدّث معاصر اصحاب صحاح ستّه بااحادیث وی احتجاج کرده‌اند ودرسال یکصد و نود وهشتم هجرت وفات یافت . (مف ونی وکتب رجالیه)

قطب[2]

قطب‌اعظم گاهی جنید بغدادی را گویندکه بهمین عنوان **جنید بغدادی** نگارش یافته است.

قطب‌الاقطاب **سید محمد** - بعنوان **قطب‌الدین شیرازی** خواهدآمد .

۱- **قطان** - بروزن عطار ، بمعنی پنبه‌فروش و لقب رجالی احمد بن حسن از مشایخ صدوق و حسن بن محمد وکثیر بن عباس و یحیی بن سعید و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . در اصطلاح رجالی وعلمای عامه نیز لقب احمدبن‌محمد بن احمد ، احمد بن محمد بن عبدالله ، احمد بن محمد بن عمار ، احمد بن محمد بن یحیی و بعضی دیگر از علما ویا محدثین عامه بوده و شرح حال ایشان نیز موکول بتاریخ بغداد و دیگر کتب مربوطه است .

۲- **قطب** -گاهی بتنهائی و غالباً بضمیمهٔ قیدی مثل قطب اعظم و قطب‌الاقطاب و قطب تحتانی و قطب تونی وقطب‌الدین ونظائر آنها عنوان مشهوری بعض‌از علما و اکابرطبقات دیگر میباشد اینك بارعایت ترتیب حروف درآن قید منضمی نیز بعضی از ایشان را تذکر میدهد .

قطب تحتانی **محمد بن محمد** - ذیلاً بعنوان **قطب‌الدین رازی** مذکور است.

قطب جامی **یحیی** - بعنوان **جامی یحیی** نگارش یافته است.

قطب‌الدین اشکوری **محمد بن علی شریف** - بعنوان **قطب‌الدین لاهیجی** خواهدآمد.

قطب‌الدین بویهی همان قطب‌الدین رازی مذکور ذیل است.

قطب‌الدین تونی یا **قطب‌الدین حیدر** موسوی، سیّدی است جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن عارف‌موحدکه‌نسب‌شریفش‌بچندین واسطه‌بعبدالله بن موسی بن جعفر موصول و سری پرشور و دلی پرنور داشته و سرسلسلهٔ فرقهٔ حیدری ازفرق عرفا و صوفیّه میباشدکه‌آن فرقه محض‌بجهت‌انتساب‌او بهمین اسم **حیدری** شهرت یافته‌است. بنقل روضات‌الجنّات، درمجالس‌المؤمنین ازشرح فصوص سیدحیدرعبیدلی سالف‌الترجمة نقل‌کرده‌که‌آهن در دست قطب‌الدین حیدر مثل موم نرم شده وکرامات دیگری نیز بدو منسوب دارند. شیخ‌عطّار سالف‌الترجمة صحبت اورا درك‌کرده وموافق آنچه درشرح‌حالش اشاره نمودیم‌کتاب **حیدری‌نامه** را هم بنام وی تألیف داده‌است ویك نسخهٔ خطّی بنام **دیوان قطب‌الدین حیدر** هم بشمارهٔ ۲۴۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است. ولادت او درشهر تون ازبلاد خراسان بوده ومدتی درتبریز اقامت‌گزید، مذهب اثنی‌عشری را ترویج‌کرد و جمع‌کثیری هم بمسلك وی درآمدند و درسال ششصد و هیجدهم هجرت درآنجا وفات یافت.

(س ۷۳ عم و سطر ۱ س ۲۰۴ و ۷۳۶ت وغیره)

قطب‌الدین رازی **محمد بن محمد** - بن ابی‌جعفر **رازی بویهی**، مکنّی به **ابوجعفر**، ملقّب به **قطب‌الدین** و **قطب‌المحققین**، از اکابر علمای نامی اسلامی میباشدکه فقیه نبیه محقّق، حکیم الهی منطقی مدقّق، جامع معقول و منقول، درکلمات اجلّه به **علامهٔ رازی** و سلطان‌المحقّقین والمدقّقین

موصوف ،آفتاب فضائل او از مطلع **شرح مطالعش** طالع و انوار محکمات حکمت او از افق کتاب **محاکماتش** ساطع ، دراصل از بلدهٔ ورامین از مضافات ری و ولادت ونشأت وی نیز درآنجا بوده و بهمین جهت به رازی اشتهار یافته‌که منسوب به ری است . نسبش نیز بآل بویه‌که سلاطین دیالمه است منتهی و یا موافق آنچه از اجازهٔ شهید ثانی‌که بشیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی داده استظهارکرده‌اند ازآل‌بویهٔ قمی جدّ عالی شیخ صدوق میباشد . بهرحال قطب‌الدین رازی موافق نقدالرجال و وجیزهٔ مجلسی و بعضی دیگر از اکابر اهل فنّ از اعیان علمای فرقهٔ امامیّه ، بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة واز اکابر تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی بوده است ، قواعد علاّمه را با خط خودش نوشته وعلاّمه نیزدرپشت آن بسال‌هفتصد وسیزدهم هجرت درقصبهٔ ورامین برای‌او اجازه‌نوشته وباعبارت **شیخ‌فقیه‌عالم‌فاضل‌محقق‌مدقق زبدةالعلماء والافاضل‌قطب‌الملة والدین محمدبن‌محمد رازی**‌اش ستوده است . شهید اوّل هم در روایت جمیع مرویّات و مصنّفات معقولی و منقولی او اجازه داشته وبنا بنقل معتمدگویدکه در اواخر شعبان هفتصد وهفتاد و ششم هجرت در دمشق با وی ملاقات‌کرده و دریائی بی‌پایانش دیدم و مرا اجازه داد بجمیع آنچه جایز است از او روایت‌کردن‌آن پس در دوازدهم ذیقعدهٔ همان سال وفات یافت ، در مقبرهٔ صالحیّه دفن شد ، پس بموضعی دیگر نقل دادند و بیشتر از معتبرین دمشق درنمازش حاضر شدند وبی‌شك وشبهه امامی بوده وخودش بهمین مطلب تصریح‌کرده ومن (شهید) از خودش شنیده‌ام و انقطاع او باهل بیت ع معلوم بود . **انتهی مانقل عن‌الشهید ملخصا** .

باوجود این ، مراتب تشیّع و تسنّن قطب‌الدین رازی محل خلاف است ، در روضات‌الجنّات در اثبات تسنّن او اهتمام تمام بکار برده و ادلّهٔ بسیاری‌که اصلاّ تاب معارضه با ادلّهٔ تشیّع وی ندارند اقامه نموده‌است و عجب‌تر آنکه خود صاحب روضات ضمن شرح حال تفتازانی بامامی بودن قطب تصریح مینماید وشرح زاید درصورت‌لزوم موکول بکتب رجالیّه و بالخصوص مستدرك‌الوسائل علاّمهٔ نوری میباشد .

مخفی نماندکه قطب رازی با یك نفر دیگرکه لقب قطب داشته در یك مدرسه مشغول تحصیل بودند و بجهت امتیاز و رفع اشتباه اسمی اوراکه در طبقهٔ پائین مدرسه

منزل داشته قطب تحتانی گفته وآن دیگری را نیز که در طبقهٔ فوقانی منزل داشته است **قطب فوقانی** میگفته‌اند و از تألیفات قطب‌الدین است:

۱- **بحرالاصداف** که حاشیه وشرح تفسیر کشاف است ۲- **تحریرالقواعدالمنطقیة فی شرح الشمسیة** که شرح شمسیه معروف و بارها در ایران وغیره چاپ شده است ۳- **تحفة الاشراف فی شرح الکشاف** که چندین مجلد بوده و بزرگتر از بحرالاصداف است ۴- **تحقیق معنی التصور والتصدیق** یا **رسالة التصورات والتصدیقات** که در تونس چاپ شده ویك نسخه از آن با شرح محمد بن زاهد هروی که بر آن نوشته در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۵- **التصور والتصدیق** که همان ماقبلی است ۶- **تقسیم العلم** ۷- **حاشیهٔ قواعد علامه** که حواشی قطبیه گویند ۸- **حاشیهٔ کشاف** که همان بحرالاصداف مذکور فوق است ۹- **الرسالة القطبیة فی شرح الشمسیة** که بنام تحریرالقواعد مذکور شد ۱۰- **شرح الاشارات** ۱۱- **شرح الشمسیة** که همان تحریرالقواعد فوق است ۱۲- **شرح مطالع** که کتاب مطالع‌الانوار قاضی سراج‌الدین ارموی سالف‌الترجمه را که در منطق و کلام است برای غیاث‌الدین وزیر شرح کرده ونام اصلی این شرح لوامع‌الاسرار فی شرح مطالع‌الانوار بوده و فقط قسمت منطق آن بارها در ایران وغیره چاپ و محل توجه اکابر وفحول است ۱۳- **لوامع الاسرار** که مذکور شد ۱۴- **المحاکمات بین شرحی الاشارات** که محاکمه مابین دوشرح اشارات فخررازی و خواجه نصیرطوسی است . وفات قطب‌الدین در سال هفتصد وشصت وششم ویا موافق آنچه ازشهید اوّل نقل شد هفتاد وششم هجرت واقع گردید.
(مل وص۵۳۰ت و۲۱۷هب و۱۶۵لس و۴۴۷مس و۳۱۹ج۶طبقات‌الشافعیة و۲۲۴۱ ج۳س وغیره)

قطب‌الدین راوندی

سعید بن هبةالله بن حسن- راوندی، ملقّب به قطب‌الدین، مکنّی به ابوالحسن یا ابوالحسین معروف به قطب راوندی، عالمی است عامل فاضل کامل فقیه محقّق متکلّم مدقّق محدّث متبحّر مفسّر متبحّر شاعر ماهر جلیل‌القدر ازاعیان علمای امامیّه وازخانوادهٔ علمیّه که جدّ وپدر و برادر وفرزندانش هم ازاکابرعلما بوده‌اند. ازشیخ ابوعلی طبرسی صاحب مجمع‌البیان سالف‌الترجمة و عمادالدین طبری سالف‌الترجمة و سیّد مرتضی رازی و برادرش سید مجتبی و والد ماجد خواجه نصیرطوسی و جمعی دیگر ازاکابرفریقین وقت روایت کرده وبواسطهٔ شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف با بن‌الاخوة ازفاضلهٔ جلیله دختر سیدمرتضی علم‌الهدی ازعمّ او سید رضی هم روایت نموده وازمشایخ ابن‌شهرآشوب معروف وشیخ منتجب‌الدین میباشد

وبا تألیفات متنوعهٔ خود خدمت بزرگی بعالم دیانت مقدّسهٔ اسلامیّه نموده است :

۱- **آیات‌الاحکام** وبنوشتهٔ ذریعة وموافق آنچه از ریاض‌العلما نقل‌شده همان فقه‌القرآن ذیل‌است وبنوشتهٔ امل‌الآمل غیرهم هستند وبهرحال قطب راوندی اول‌کسی است ازعلماکه بشرح و تفسیر آیات‌الاحکام پرداخته است ۲- **احکام‌الاحکام** ۳- **اختلافات‌الواقعة بین‌الشیخ المفید والسید المرتضی فی‌بعض‌المسائل الکلامیة** و تا نود و پنج مسئلهٔ اختلافی‌آن دوعالم متبحر را مذکور داشته وگوید که ذکر همهٔ آنها موجب اطالهٔ کتاب است ۴- **اسباب النزول** که از مدارك بحارالانوار مجلسی بوده است ۵- **الاعراب** (الاغراب خل) فی‌الاعراب ۶- **ام‌القرآن** و در روضات احتمال داده‌که همان فقه‌القرآن مذکور ذیل ویا یکی ازتفاسیر دیگر صاحب‌ترجمه‌باشد ۷- **الانجازفی‌شرح‌الایجاز** که کتاب‌ایجاز نام‌شیخ‌طوسی‌راکه‌درفرائض‌است‌شرح کرده‌است ۸- **البحر** ۹- **بیان‌الانفرادات** ۱۰- **تحفة‌العلیل‌فی‌الادعیة والاحراز والآداب واحادیث‌البلاء واوصاف جملة من‌المطعومات** ۱۱- **التعریب فی‌التغریب** و ظاهراً غیرازکتاب اغراب مذکور فوق است ۱۲- **تفسیرالقرآن** که بتفسیر قطب معروف ومختصر و دومجلد بوده وآن غیرازتفسیر کبیرمسمی به‌خلاصة‌التفاسیرذیل‌است که‌آن ده مجلد است وهمچنین‌غیرازفقه‌القرآن ذیل‌میباشد ۱۳- **تهافت الفلاسفة** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ رضویه موجود است ۱۴- **جنی‌الجنتین فی‌ذکر ولد العسکریین ع** ۱۵- **جواهرالکلام فی‌شرح‌مقدمة‌الکلام** ۱۶- **الخرائج والجرائح** درمعجزات حضرات معصومین ع ۱۷- **خلاصة التفاسیر** که ده مجلد بوده ودر ذریعة از فهرست‌کتابخانه‌های استانبول‌استظهار کرده‌است که نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ‌علی‌پاشاکه متصل‌بتوپخانه میباشد موجود است ۱۸- **الدعوات** که ذیلا بنام **سلوة‌الحزین** مذکوراست ۱۹- **الرایع فی‌الشرایع** که دومجلداست ۲۰- **زهرالمباحثة و ثمرالمناقشة** ۲۱- **سلوة‌الحزین** درادعیه‌که بدعوات راوندی‌معروف‌است ۲۲- **شرح‌آیات‌الاحکام** که بنام‌آیات‌الاحکام مذکور شد ۲۳- **شرح ایجاز** که بنام انجاز مذکور شد ۲۴- **شرح‌الذریعة** که ذیلا بنام مستقصی مذکور است ۲۵- **شرح‌الشهاب** که ذیلا بنام ضیاء الشهاب مذکور است ۲۶- **شرح‌العوامل المأة** ۲۷- **شرح‌الکلمات المأة لامیرالمؤمنین ع** ۲۸- **شرح‌النهایة** که ذیلا بنام مغنی مذکور است ۲۹- **شرح نهج‌البلاغة** که ذیلا بنام منهاج مذکور است ۳۰- **ضیاءالشهاب فی‌شرح‌الشهاب** که‌کتاب شهاب نام قاضی‌قضاعی سالف‌الترجمة را شرح‌کرده است ۳۱- **فقه‌القرآن** رجوع بآیات‌الاحکام مذکور فوق نمایند ۳۲- **قصص‌الانبیاء** ۳۳- **اللباب فی‌فضل آیة‌الکرسی** ۳۴- **اب‌اللباب** و شاید همان لباب ویا مختصرآن باشد ۳۵- **المزار** ۳۶- **المستقصی فی‌شرح‌الذریعة** که شرح ذریعهٔ سید مرتضی و سه مجلد است ۳۷- **مشکلات‌النهایة** وشاید همان مغنی مذکور ذیل‌باشد ۳۸- **المعجزات** وشاید همان خرایج مذکور فوق باشد ۳۹- **المغنی فی‌شرح‌النهایة** که ده مجلد بوده وظاهراً شرح نهایهٔ شیخ طوسی است ۴۰- **منهاج‌البراعة فی‌شرح نهج‌البلاغة** و ابن‌ابی‌الحدید درشرح‌خود مناقشاتی بهمین‌شرح قطب واردآورده وهم‌گوید‌که او اولین شارح نهج‌البلاغة میباشد واز ریاض‌العلما نیز نقل است‌که

قطب راوندی را اولین شارح نهج‌البلاغه دانسته ولکن موافق [illegible] اولین شارح نهج‌البلاغه ابوالحسن بیهقی است **۴۱- الناسخ والمنسوخ من‌القرآن ۴۲- نفثةالمصدور** که منظومات او است **۴۳- النیات فی‌جمیع العبادات** وعراقیه [illegible] در مدح حضرت امیرالمؤمنین و اهل‌بیت عصمت سلام‌الله علیهم گفته که ازآن جمله است :

بنوالزهراء آباءالیتامی — اذا ماخوطبوا قالوا سلاما
هم حجج الاله علی‌البرایا — فمن ناواهم یلق الاثاما
فکان نهارهم ابداً صیاما — ولیلهم‌کماتدری‌قیاما ـ الخ
قسیم النار ذوخیر و خیر — یخلصنا الغداة من‌السعیر
فکان محمد فی‌الدین شمسا — علی بعد کالبدر المنیر
و قال له‌النبی و انت منی — کهرون‌وانت‌معی‌وزیری‌ـالخ

وفات قطب راوندی روز چهارشنبه چهاردهم شوال پانصد و هفتاد و سیّم هجرت در بلدهٔ طیّبهٔ قم واقع شد و درصحن بزرگ حضرت فاطمه بنت موسی بن‌جعفر ع مدفون‌گردید و قبر شریفش تا زمان ما معروف و محل زیارت و تبرّك میباشد .

چنانچه اشاره شد جدّ و پدر قطب نیز از علما و همچنین دو پسرش عمادالدین ابوالفرج علی‌بن سعید و ظهیرالدین ابوالفضل محمد بن‌سعید نیز فقیه عادل ثقه وهکذا پسر دیگرش نصیرالدین ابوعبدالله شیخ حسین بن سعید نیز عالم صالح شهید واز اعلام علمای عصر خود و دارای فضائل‌کسبی وموروثی بوده وسال شهادتش معلوم‌نیست ونوه‌اش محمد بن علی بن سعید نیز عالم فاضل بوده است.

(مل و ۲۱۸هب و ۳۰۱ت و ۴۸۹ مس و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قطب‌الدین

سعید بن‌هبة‌الله ـ همان قطب‌الدین راوندی مذکور فوق است .

قطب‌الدین شیرازی

سید محمد ـ حسینیّ النسب ، شیرازیّ البلدة ، ذهبیّ المسلك ، معروف به **قطب‌الاقطاب**، از اکابر عرفا واز اجلّای مشایخ سلسلهٔ ذهبیّهٔ امامیّه بوده و ازآثار قلمی او است :

۱- ارجوزة فی‌شرح حدیث امیرالمؤمنین ع ان فسادالعامة من‌الخاصة والخاصة خمسة اقسام‌العلماء والزهاد والتجار والغزاة والحکام ۲- ارجوزة فی‌الصرف ۳- ارجوزة

فی‌العوامل‌النحویة ۴- ارجوزة فی‌الفقه والاصولین والموازین‌الشرعیة ۵- انوارالولایة ۶- شمس‌الحکمة ۷- فصل الخطاب ۸- قصیدهٔ عشقیه ۹- کنزالحکمة ۱۰- نورالهدایة وغیرها . در سال هزار و صد و سیّم هجرت درگذشت و اجدادش نیز از اکابر و پسرش سیدعلی نیز از اجلاّی علما بوده وبا علمای‌یهود مناظره‌کرده و زیاده‌برصدتن از ایشان را بدین مقدّس اسلامی درآورده است .

(ص ۴۸۲ض و بعضی از مواضع ذریعة)

قطب‌الدین شیرازی **محمود بن‌مسعود بن‌مصلح ـ فارسی‌شیرازی کازرونی، اشعریّ‌الاصول، شافعیّ‌الفروع،ملقّب به قطب‌الدین،** معروف بـه **قطب شیرازی،** مکنّی بـه **ابوالثناء** ، از اکابر علمای نـامی اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه عالمی بوده است فاضل حکیم متکلّم محقّق مدقّق ، در علم معقول وحید عصر خود ، از تلامذهٔ خـواجه نصیر طوسی سالف‌الترجمة و صدرالدین قـونیوی وکاتبی قزوینی علی بن عمرآتی‌الترجمة و اکابر دیگر وقت.

منظق را ازکاتبی قزوینی ، هیئت و هندسه را از مؤیّدالدین عرضی ، عرفان و فنون طریقت را از صدرالدین مذکور فراگرفت وموافق آنچه از دیباچهٔ تألیف منیف‌او شرح‌کلیات قانون نقل شده دراثر بلندی همّت‌که درتحصیل‌کمالات عالیه داشته باندکی قانع نبوده و بمعلومات متداولهٔ مأخوذی خود قناعت نکرد و نزد دونفر از اطبّای‌حاذق وقت بتکمیل علم طبّ و حل مشکلات قانون شیخ ابوعلی سینا اشتغال یافت ، لکن‌آن دونفر متخصّص علم طبّ نیز از عهدهٔ مشکلات مذکور برنیامدند و مرام دل قطب‌الدین کما هو حقّه حاصل نگردید تا درسال ششصد و پنجاه و هشتم هجرت شرف‌اندوزحضور خواجه نصیر شد و بحل مشکلات، موافق دلخواه خود موفق و ریاضیّات را نیز ازآن منبع علوم ومعارف اخذ نمود. مدتی هم درمصر وعراق عجم وعراق‌عرب وبلادخراسان مسافرتهاکرده و ازهرگلشنی‌گلی چید و فنون متداولهٔ عصر خود را تکمیل نموده و در عمل رصدی مراغه از اعوان خواجه بوده‌است و ازکثرت جلالات علمی وجامعیّت فنون متنوعه به **علامهٔ شیرازی** شهرت یافته وبه **قطب‌المحققین** نیز موصوفش دارند . در اوائل

حال مدت ده‌سال نیز در بیمارستان شیراز درجای پدر وعموی خود که [illegible] ریاست را داشته‌اند بطبابت و معالجه اشتغال داشته وآراء قطب شیرازی در کتب حدیث و اصول فقه ومعانی و بیان منقول و از تألیفات جلیلهٔ او است :

۱- **اختیارات المظفری** که برای مظفرالدین یولق ارسلان تألیف و به پنج مقاله مشتمل میباشد اولی در **مقدمات** و سه دیگر نیز در **هیئت اجرام علویه** و هیئت زمین و **ابعاد اجرام** وکتابی است مفید، حاوی حل مشکلات مجسطی و اشکالات متقدمین . **۲- انموزج العلوم** که ذیلا بنام دره مذکور است **۳- التحفة الشاهیة** که برای وزیر نصیر امیرشاه محمد بن صدر سعید تألیف داده‌است **۴- ترجمهٔ تحریر اقلیدس ۵- حل مشکلات المجسطی** وظاهراً همان اختیارات مذکور فوق است **۶- درة التاج لغرة الدباج** (الدباج خ ل) که بپارسی وجامع تمامی اقسام حکمت علمی و عملی و به انموزج العلوم معروف است **۷- سزاوار افتخار ۸- شرح حکمة الاشراق** که در تهران چاپ سنگی شده است **۹- شرح کلیات قانون ابن‌سینا ۱۰- شرح مختصر الاصول حاجبی ۱۱- شرح مفتاح العلوم سکاکی** که فقط قسم سیم آن راکه درمعانی و بیان وعروض است شرح مزجی کرده وبه مفتاح المفتاح موسومش داشته و نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۹۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۲- شرف الاشراف ۱۳- مفتاح المفتاح** که بنام شرح مفتاح مذکور شد **۱۴- نهایة الادراك فی درایة الافلاك** درهیئت وبهمان ترتیب اختیارات مذکور فوق بچهار مقاله مرتب ویك نسخه ازآن درخزانهٔ مصریّه ویکی هم برقم ۹۵۶ درکتابخانهٔ کوپریلی استانبول و دونسخه نیز برقم ۲۰۶۰ و ۲۰۶۱ در خزانهٔ بانکی‌فور موجود است . قطب شیرازی درهرموقع که مشغول تألیف شدی قائم اللیل و صائم النهار بودی . چنانچه اشاره‌شد ببلاد بسیاری مسافرت‌کرد، مدتی‌هم درسیواس وملاطیه قضاوت نمود ، یك‌چندی هم بسمت سفارت بمصر و روم رفته وعاقبت درتبریز اقامت‌کرد تا در اواخر عمر از اشتغال علوم حکمیّه منصرف وتتمّهٔ زندگانی را درمراسم عبادت وتلاوت وتعلیم قرآن ودیگر وظائف اخرویّه مصروف داشت وفرائض یومیّه را دائما باجماعت میخواند . صاحب ترجمه دربیست وچهارم رمضان هفتصدو دهم ویا بقول بعضی شانزدهم هجرت درهفتاد وشش یاهشتاد ودو یاشش‌سالگی درآنجا وفات‌یافته ودرقبرستان چرنداب گجیل نزد قبر قاضی بیضاوی مدفون‌گردید و ابن الوردی در مرثیّهٔ اوگفته است :

لقــد عدم الاعلام حبراً مبرزا　　　کریم السجایا فیـه من بعده قرب

عجبت وقد دارت رحی‌العلم بعده | وهل للرحی دور اذا عدم‌القطب

در تاریخ وفات او گفته‌اند:

با زیئی کرد چرخ کج رفتار | در مه روزه آه ازآن بازی
ذال ویا (ذی) رفته از گه هجرت | رفت در پرده قطب شیرازی

از اشعار خود قطب شیرازی است:

ایا رب تخلق ماتخلق | و تنهی عبادك ان یعشقوا
خلقت الملاح لنا فتنة | و قلت اعبدوا ربکم واتقوا
اذا کنت انت خلقت‌الملاح | فقل للملاح بنا یرفقوا

یك چند بیاقوت تر آلوده شدیم | یك چند پی زمرّد سوده شدیم
آلوده‌گئی بود و لکن تن را | شستیم بآب توبه واسوده شدیم

درمجمعی که از سنّی و شیعه تشکیل یافته‌بود افضلیّت‌کدامین از علی و ابوبکر را از وی پرسیدند بالبدیهة گفت:

خیرالوری بعدالنبی من بنته فی بیته | من فی‌دجی لیل‌العمی ضوءالهدی‌فی‌زیته

نظیر این قضیه را با بن‌الجوزی عبدالرحمن نیز (که شرح حالش درباب کنی خواهد آمد) منسوب دارند و توارد خاطر ممکن بوده وهم ممکن‌است که قطب از وی‌اقتباس کرده‌باشد. (ص۲۱۹ هب و۲۴۸ ج۶ طبقات‌الشافعیة و۷۵۳ وسطر۳۴ ص۵۳۲ ت و۲۸۹۶ ج۴ و۳۶۷۳ ج۵ س وغیره)

قطب‌الدین شیخ عبدالله - معروف به قطب ابن‌محیی، ابن محمود انصاری خزرجی سعدی مقیم‌شیراز که بجهت‌انتساب بپدرش به **قطب محیی** معروف و صاحب مکاتیب معروفه و بنوشتهٔ ذریعة موافق آنچه از کلمات خودش برمیآید سجّاده‌نشین ارشاد بوده است، در اواخر قرن نهم میزیسته ویا خود اوائل قرن دهم را نیز دیده و از مکاتیب او است:

۱- **ابواب‌الخیر** در اعمال وآداب که مکتوبی است بزرگ از مکاتیب او که آنرا برای بعضی از اکابر نوشته وبه ده بابش مبوّب نموده و درباب دهم‌گذارشات خود را تا رسیدن او بدرجهٔ بیعت و سجّاده‌نشینی مذکور و درغرّهٔ رجب نهصد و نود ونهم هجرت

بپایانش رسانده است ۲- **تخمین الاعمار** که یکی دیگر از مکاتیب قطب محیی بوده و مکتوبی است فارسی و مبسوط در حدود صد بیت که بمواعظ سودمند مشتمل و بهمین جهت قاضی نورالله هم ضمن شرح حال سید ابوالرضا فضل‌الله کاشانی آن را بتمامه نقل کرده است .

سال وفات شیخ عبدالله بدست نیامد و فاضل محدث معاصر گوید که **قطب‌الدین کوشکناری محمد** ، معروف به **قطب‌المحیی**، عالم حکیم متکلم از مشایخ صوفیه، صاحب مکاتیب فارسیهٔ مشهوره بمکاتیب قطب محیی ، استاد ملاجلال دوانی و وفاتش در اوائل قرن دهم هجرت بوده است . **نگارنده گوید** : ظاهر بقرینهٔ زمان و اشتهار بقطب محیی وصاحب مکاتیب بودن آن است که قطب‌الدین کوشکناری همان قطب‌الدین خزرجی منقول از ذریعه بوده و تعدد آنها بعید و اما اختلاف اسم و مردد بودن آن مابین محمد وعبدالله محتاج بتحقیق زاید بوده اگرچه قول ذریعه اتقن و اقرب بصحت است .

(نی وص ۲۱۹هب و۷۸ ج ۱ و ۱۴ ج ۴ ذریعة)

قطب‌الدین قزوینی در اصطلاح رجالی لقب محمد بن حسین بن ابی‌الفضل است.

قطب‌الدین قسطلانی **محمدبن احمد** - بعنوان قسطلانی محمد مذکور شد.

قطب‌الدین کندری همان **قطب‌الدین کیدری** مذکور ذیل است و رجوع بدانجا شود .

قطب‌الدین کوشکناری **شیخ عبدالله - یا محمد** رجوع بقطب‌الدین شیخ عبدالله نمایند .

قطب‌الدین کیدری یا **قطب‌الدین کیذری** **ابوالحسن محمدبن حسین بن حسن**- کیدری بیهقی نیشابوری ، از علمای اعلام و فقهای بنام قرن ششم هجرت میباشد که عالم عامل ، فقیه فاضل ، ادیب شاعر ماهر، دراکثر علوم متداوله اکمل علمای زمان خود ، از تلامذهٔ فضل بن حسن طبرسی سالف‌الترجمة وعماد طوسی محمد بن علی ، اقوال او درفقه مشهور و درمختلف و غایةالمراد و مسالك وکشف‌اللثام

و غیرآنها منقول است ، مجلسی نیز درکتاب سماء و عالم از شرح نهج‌البلاغهٔ او بسیار نقل‌کرده وگویدکه ابن‌میثم در بعض موارد بدو اقتفا جسته و ازتألیفات او است:

۱- **الاصباح‌فی‌فقه‌الامامیة** ۲- **انوارالعقول من‌اشعار وصی‌الرسول ص** که دیوان اشعار منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع میباشد وقافیه‌های‌آن بترتیب حروف هجا مرتب وتاحال چاپ‌نشده وبتصریح ذریعة غیرازاین دیوان مشهور متداولی منسوب‌بدان‌حضرت است‌که بارها چاپ وآن هم مرتب القوافی بوده و لکن بسیاری از اشعار مذکوره در انوارالعقول و همچنین اسناد و مدارك اشعار را ذکر نکرده است. در اوّل انوارالعقول گویدکه‌اشعاردایر برآداب وحکم وعبرت ومواعظراجمع‌کرده وآنرا به**الحدیقة الانیقة** موسوم داشتم ، سپس تمامی اشعار منسوب بدانحضرت را بعداز فحص وکوشش بسیار از روی مدارك‌آنها جمع وتدوین‌نموده و بهمین اسم **انوارالعقول** موسومش داشتم وازجملهٔ مدارك مذکوره علاوه‌برکتب سیر وتواریخ معتمده سه‌فقره دیوان حاوی اشعارآن‌حضرت را مذکور داشته است‌که یکی تاج‌الاشعار فنجگردی علی بن احمد سالف‌الترجمة و دیگری مجموعهٔ سید ابوالبرکات هبةالله بن محمدحسینی‌که اسم خاصی ندارد و سیّمی هم مجموعهٔ بعضی از اعلام‌که‌آن نیز اسم خاصی نداشته و مبسوط‌تر از تاج‌الاشعار است وچندین‌نسخه ازانوارالعقول‌بنظرشریف صاحب ذریعة رسیده‌است وازاینجا معلوم‌میشود که این‌دیوان مشهور ومتداول منسوب بدان‌حضرت غیراز انوارالعقول میباشد وهمچنین غیراز تاج‌الاشعار فنجکردی است‌که موافق نقل معتمد دراوّل تاج‌الاشعار دویست‌بودن ابیات‌آن مصرح بوده وشمارهٔ ابیات این‌دیوان مشهور چندین معادل‌آن‌است بلی‌محتمل است‌که این دیوان مشهور یکی ازآن دومجموعهٔ دیگر سیّد ابوالبرکات و یا بعضی از اعلام مذکورین فوق‌باشد ۳- **البراهین‌الجلیة فی‌ابطال‌الذوات الازلیة** ۴- **حدائق‌الحقائق فی‌تفسیر دقائق احسن‌الخلائق**که شرح‌نهج‌البلاغة بوده وآن را درسال پانصد وهفتاد وششم هجرت بعداز دوشرح معارج ومنهاج نام قطب‌الدین راوندی سالف‌الترجمة تألیف داده و بتصدیق روضات‌الجنّات مشتمل بنوادر لغت و امثال و دقائق نحو و بلاغت و غوامض

علم کلام و علوم اوائل و طب وهیئت وعلم اخلاق وآداب شریعت ومطالب ظریفهٔ تاریخی وغیرآنها میباشد و یک نسخه ازآن درکتابخانهٔ فضائیهٔ مشهد مقدس موجود است ۵- الحدیقة الانیقة که فوقاً درضمن انوارالعقول مذکور شد ۶- الدرر فی دقائق علم النحو ۷- شرح نهج البلاغة که بنام حدائق مذکور شد ۸- کفایة البرایا فی معرفة الانبیاء والاولیاء ۹- لب الالباب فی بعض مسائل الکلام ۱۰- مباهج المهج فی مناهج الحجج. سال وفات بدست نیامد لکن درسال پانصد و هفتاد و ششم هجرت که تاریخ تألیف حدائق مذکور فوق است درقید حیات بوده است. چنانکه اشاره شد کیدری در عروض و فنون شعری نیز ماهر بوده و از اشعار او است که در شرح این کلام حقیقت انتظام حضرت امیرالمؤمنین ع (من ابطأبه عمله لم یسرع به نسبه) دربارهٔ اشخاصی گفته است که خودشان از زیور فضل وکمال عاری بوده و با فضل وکمال اسلاف و پدراشان خود افتخار نمایند:

اغرك یوما ان یقال ابن فاضل   و انت بحمدالله اجهل جاهل
فان زانك الفضل الذی قدبدابه   فقد شانه انلست تحظی بطائل
و ان لم یکن ذاالجهل عنك بزائل   الیك فذاك الفضل لیس بزائل

اما لفظ کیدری (با دال بی نقطه) منسوب است به کیدر (بروزن حیدر) از بلاد بیهق از نواحی خراسان و معرّب آن کیذر (با ذال نقطه‌دار) است واز کشف اللثام نقل است که حرف دوّیم آن را نون و بروزن بلبل ضبط کرده‌است (کندر) کندر نیز دیهی است درقزوین، یکی هم در نیشابور، یکی دیگر نیز درخجند از بلاد ترکستان، لکن آنچه درنسبت قطب الدین معروف ودر السنه دابر واز اساتید هم مسموع افتاده همان وجه اوّلی مذکور است که حرف دوّیم آن حرف ی و بروزن حیدر است.

(نی وس ۶۰۴ت و ۲۱۹هب و متفرقات ذریعة وغیره)

قطب الدین لاهیجی محمدبن علی- بن عبدالوهاب شریف دیلمی لاهیجی اشکوری، از علمای امامیهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه از تلامذهٔ میرداماد (متوفّی بسال ۱۰۴۲ه‍ ق = غمب)، با شیخ حرّ عاملی (متوفّی بسال ۱۱۰۴ه‍ ق = غقد) معاصر و عالمی است فاضل عامل متألّه کامل متبحّر شاعر ماهر جلیل القدر واز تألیفات او است:

۱- ثمرة الفؤاد که حاوی اسرار احکام دینیه وحقائق اعمال است از عبادات ومعاملات وغیرها

از اول فقه تاآخردیات ویك نسخه ازآن که درسال هزار وهفتاد وپنجم هجرت درحال‌حیات مؤلف نوشته شده در خزانهٔ رضویه موجود است **۲- رساله‌ای در عالم مثال ۳- محبوب‌القلوب** .

سال وفاتش بدست‌نیامد ولکن چنانچه روشن شد بعداز سال هزار وهفتاد وپنجم هجرت ویا درخودآن سال بوده است . (مل وص۲۱۷هب و۱۵ج۵ذریعة)

قطب‌الدین محمد بن‌حسین بعنوان **قطب‌الدین کیدری** فوقاً مذکورشد.

قطب‌الدین سیدمحمد حسینی بعنوان **قطب‌الدین شیرازی** ذکر شد .

قطب‌الدین محمد بن‌علی همان قطب‌الدین لاهیجی مذکورفوق‌است.

قطب‌الدین محمد کوشکناری‌درضمن **قطب‌الدین شیخ عبدالله** اشاره شد.

قطب‌الدین محمد بن محمد بن ابی‌جعفر بعنوان **قطب‌الدین رازی** مذکور شد .

قطب‌الدین محمود بن مسعود بعنوان **قطب‌الدین شیرازی** مذکورشد .

قطب‌الدین مظفر بن‌ابوالحسن بعنوان **عبادی مظفر** نگارش‌یافته‌است.

قطب‌الدین نیشابوری محمد بن‌حسین بعنوان **قطب‌الدین کیدری** مذکورشد.

قطب‌الدین واعظ همان قطب‌الدین مظفّر فوق است .

قطب‌الدین یحیی بعنوان **جامی یحیی** مذکور شد .

قطب رازی محمد
قطب راوندی سعید
بعنوان **قطب‌الدین رازی** و **قطب‌الدین راوندی** مذکور شدند .

قطب ربانی شیخ‌ابوبکر بعنوان **عیدروس** شیخ‌ابوبکرمذکورشد.

قطب شیرازی دوتن بوده و بعنوان **قطب‌الدین** مذکور شدند.

قطب عبادی همان قطب‌الدین مظفّر فوق است .

قطب‌العلوم گاهی جنید را گویند که بعنوان **جنید بغدادی** گذشته است.

قطب فوقانی در ضمن شرح حال قطب‌الدین رازی اشاره شد.

قطب قسطلانی محمد بن احمد
قطب کمدری محمد بن حسین
قطب لاهیجی محمد بن علی
هرسه بعنوان قطب‌الدین تذکر داده شدند.

قطب‌المحققین هریك از قطب‌الدین رازی و قطب‌الدین شیرازی مذکورین است.

قطب محیی رجوع بقطب‌الدین شیخ‌عبدالله نمایند.

قطب مکه عبدالله بن اسعد بعنوان یافعی خواهدآمد.

قطران بن منصور دیلمی جبلی یا رومی یاترمذیّ الاصل، تبریزیّ المنشاء ویاخود ازاصل‌ازاهالی قریهٔ‌شادباد دوفرسخی‌تبریز آذربایجان ومدّاح امرای‌آن‌سامان و به‌**حکیم قطران** هم موصوف میباشد. شرح‌حال‌اوازحیث‌اسم و زمان‌زندگانی وبعضی‌مزایای‌دیگر که‌در کلمات‌ارباب‌تراجم وسیر نگاشته‌اندغالب مغایر هم بلکه‌بعضی‌ازایشان به دوقطران‌قائل‌شده‌اندیکی ترمذی‌که‌بیشتر عمرخود را در بلخ‌گذرانده واستادحکیم انوری (متوفی‌حدود سال۵۵۰ه ق = ثن) بوده ودیگری نیز تبریزی‌که عبارت از همین صاحب‌ترجمه است . نام‌او محل‌خلاف میباشد چنانچه بعضی‌ازارباب‌تراجم قطران‌نوشته وبعضی دیگر نام اوراهم مثل‌کنیه‌اش‌ابومنصور دانسته‌اند . بهرحال شاعری است ماهر، استاد باهر از مشاهیر شعرای عهد دیالمه‌که با عضدالدّولهٔ دیلمی(۳۳۸-۳۷۱ه ق = **شلح - شعا**) معاصر بوده و مدایحی دربارهٔ اوگفته و بهمین جهت‌گاهی به **عضدی** هم موصوفش دارند. **رشیدالدین وطواط** اشعار اورا بسیار تقدیس و تحسین مینماید و **ناصرخسرو** هم (که وفات‌او چنانچه‌خواهدآمد مابین‌سالهای چهارصد وبیست وهشتم یاسی‌ویکم یاهشتاد ویکم‌هجرت مردّد بلکه بعقیدهٔ‌مجمع‌الفصحا سال پانصد و سی و چهارم است) در سفرنامهٔ خود (بنا بنقل معتمد)گویدکه قطران در تبریز دیوان خود را نزد من‌آورد و اشعار خوب داشت ولی فارسی را درست نمیدانست

و دیوان منجیك و دیوان دقیقی را هم‌آورده و پیش من میخوانده و مشکلات آنها را از من یادگرفته و مینوشت **انتهی موضع الحاجة** .

نسخهٔ خطّی دیوان قطران بشمارهٔ ۲۵۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود وسه نسخهٔ بسیار نفیس نیز **درکتابخانهٔ شخصی آقای آمیرزا جعفر سلطان القرائی تبریزی** موجود است وگویندکه تمامی اشعار قطران مابین هشت هزار و ده هزار میباشد. مدتی هم در بلخ زیسته و منظومهٔ **قوس‌نامه** را درآنجا بنام امیر احمد بن قماج حاکم بلخ از امرای سلطان سنجر نظم‌کرده و ظاهر آن است که این منظومه غیراز دیوان او میباشد واز اشعار او است :

یافت زین دریا دگر بار ابرگوهر باربار　　باغ وبستان یافت دیگر زابرگوهربار بار
هرکجاگلزار بود اندر جهان‌گلزار شد　　مرغ شب‌گیران سرایان برگل‌گلزار زار
باد بفشاند همی برسنبل و عنبر عبیر　　ابر بفروزد همی برلاله وگلنار نار
گر هزار ستم دهان درهریکی سیصدزبان　　شکر نیکیهات نتوانم یکی‌گفت از هزار

گویندکه قطران دربدایت امر دهقان بوده وکم‌کم بشعرگفتن آغازکرد تاآنکه ازمشاهیر شعراگردید و به **امام‌الشعرا** موصوف وملقّب‌شد واین‌شعر او نیز اشاره‌بهمین‌مطلب‌است:

یکی دهقان بدم شاها شدم شاعر بنادانی　　مرا از شاعری‌کردن توکردی باز دهقانی

اشعار بسیاری در مدح امیر ابی‌منصور وهسودان‌که تاحدود سیصد و پنجاهم هجرت در تبریز سلطنت داشته سروده است . وفات قطران موافق مجمع‌الفصحا درسال چهارصد و شصت وپنجم هجرت واقع‌گردیده ومخفی‌نماند بنابراین‌تاریخ وفات باملاقات‌ناصرخسرو که بعقیده مجمع‌الفصحا درپانصد و سی و چهارم هجرت بوده است منافات بیّن داشته و بسیار مستبعد مینماید بلی با اقوال دیگرکه در تاریخ وفات ناصرخسرو اشاره نمودیم انسب میباشد چنانچه بنا بمدّاحی‌عضدالدوله وامیر ابی‌منصورهم‌که مذکورداشتیم قطران در اواسط قرن چهارم میزیسته برخلاف قول‌مجمع‌الفصحا وملاقات ناصرخسروکه اواسط

قرن پنجم را تأیید مینماید. قضاوت در این موضوع را نیز مثل بعضی اشکالات دیگر موکول بمدارك دیگر میدارد. (ص۶۰ ج۳ س و ۴۶۶ ج۱ ع و ۳۵۷ ج۵ س)

قطرب

محمد بن مستنیر بن احمد - بصری نحوی لغوی ادیب بارع، مکنّی به **ابوعلی**، ملقّب و معروف به **قطرب** از مشاهیر قدمای علمای نحو و لغت و ادبیّات و از ادبای مجلس ابودلف عجلی و معلّم اولاد او بوده است. در نحو و تفسیر و لغت دستی توانا داشت، فنون ادبیّه را از سیبویه و اکابر علمای بصره فراگرفت، درباب کوح حجّاج از منی روایتی هم از حضرت صادق ع نموده و تألیفات بسیاری هم داشته است:

۱تا۶- الاصوات و الاضداد و اعراب القرآن و الرد علی الملحدین و العلل فی النحو وغریب الحدیث ۷تا۱۲- الفرق والقوافی والمثلثات ومجازات القرآن ومعانی القرآن والنوادر وغیر اینها. مثلثات مذکور منظومه‌ایست مشتمل برشصت و چند بیت وحاوی لغاتی است که اوّل آنها بهرسه حرکه بوده و معانی آنها نیز بااختلاف حرکات مختلف میباشند وچند نسخه ازآن درکتابخانه‌های لیدن و پاریس و اسکوریال وخدیویّهٔ مصر موجود بوده و بلاتینی نیز ترجمه نموده‌اند و او اوّلین مخترع این موضوع بوده و بعد از او مثلثات مبسوطی نوشته‌اند و این دوشعر نیز بقطرب منسوب است:

ان کنت لست معی فالذکر منك معی	**یراك قلبی اذا ماغبت عن بصری**
والعین تبصر من تهوی و تفقده	**و باطن القلب لایخلو من النظر**

لفظ **قطرب** در اصل (بروزن بلبل) جانورکی است که در تمامی شب در جولان و جنبش بوده و اصلاً نخوابیده و نیاساید و جملهٔ: **اجول من قطرب و اسهر من قطرب** از امثال دایره میباشد. **اما وجه ملقب بودن** محمد بن مستنیر بدین لقب آنکه ازکثرت شوقی که بتعلم وتحصیل علم داشته صبح هرروز پیش ازدیگر محصّلین درمحضر استادخود سیبویه حاضر میشد تا روزی سیبویه بهمین جهت زودآمدن او بدوگفت: **ماانت الاقطرب لیل** پس لقب مشهوری وی گردید. **وفات قطرب** بسال دویست وششم هجرت دربغداد واقع شد ونام او هم چنانچه مذکور داشتیم محمد بن مستنیر بوده و بعضی احمد بن محمد و برخی

حسن بن محمد هم نوشته‌اند و بنقل اعیان‌الشیعة ، نجاشی بتشیّع وی تصریح کرده‌است.

(ص ۲۲۰ هب و ۷۰ ج ۲ کا و ۶۹۵ت و ۷۸ف و ۳۶۷۵ ج ۵ س و ۲۹۸ ج ۳ تاریخ بغداد و ۱۳۸ صف وغیره)

قطربلی یا **قطرنبلی** — علی‌اختلاف‌النسخ لقب رجالی عبدالله بن‌حسین‌است.

قطعی — **قطنی** — اولی لقب رجالی حسین بن محمد بن فرزدق وسعید بن‌یحیی و دویمی هم محمد بن جعفر وموکول بدان‌علم است.

قطوانی — **خالد بن مخلد** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالهیثم** خواهدآمد.

قطیفی[1]

قطیفی — **شیخ ابراهیم بن سلیمان** - قطیفی‌حلّی نجفی،مکنّی‌به **ابواسمعیل**، از اعاظم فقها و مجتهدین و اکابر محدّثین امامیّهٔ قرن یازدهم هجری عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق) ، از مشایخ اجازهٔ بسیاری از اکابر علمای وقت خود وعالمی است فاضل محقّق مدقّق عابد زاهد متّقی تارك دنیا، درعلوم شرعیّه صاحب یدی طولی ودربسیاری ازآنها با معاصر خود محقّق‌کرکی مناظره‌داشته است . چندین رساله درمسائل فقهیّه‌ای‌که فی‌مابین‌ایشان محل مشاجره بوده نگاشته و تشرّف‌او بشرف حضور مبارك‌حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه درلؤلؤةالبحرین شیخ‌یوسف بحرانی مذکور و مصنّفات بسیاری هم دارد :

۱- **اثبات‌الفرقة الناجیة** که تعیین‌الفرقه الناجیة هم‌گویند ۲- **ادعیة سعةالرزق و قضاءالدین** ۳- **الاربعون حدیثا** ۴- **الامالی** ۵- **ایضاح‌النافع** درشرح مختصر نافع محقق ۶- **تعیین‌الفرقة الناجیة** که همان اثبات‌الفرقهٔ مذکور است ۷- **الحائریة فی‌تحقیق المسئلة السفریة** و اثبات اینکه در ده روز قاطع سفر توالی لازم است برخلاف معاصرش محقق‌کرکی‌که لازم نمیدانسته و دراین رساله پاره‌ای مباحثاتی راکه دراثنای سفر مشهد مقدس رضوی فی‌مابین

۱ـ **قطیفی**- بفتح اول ، منسوب به شهر قطیف‌نامی‌است ازبلاد بحرین‌که بزرگترین آنها و قصبه وکرسی‌آن دیار است و دراصطلاح رجالی و فقهی عبارت از شیخ ابراهیم مذکور ذیل و عبدالعلی قطیفی و بعضی دیگر است .

ایشان جریان یافته مذکور داشته است ۸- **حاشیهٔ ارشاد علامه** و ظاهراً غیر از شرح ارشاد مذکور ذیل است ۹- **حاشیهٔ الفیهٔ شهید اول** ۱۰- **حاشیهٔ شرایع الاسلام محقق** ۱۱- **حاشیهٔ مختصر نافع محقق** و ظاهراً غیر از ایضاح النافع مذکور در فوق است ۱۲- **السراج الوهاج فی رد رسالة قاطعة اللجاج فی حل الخراج للمحقق الکرکی** ۱۳- **شرح الاسماء الحسنی** ۱۴- **محرمات الذبیحة** ۱۵- **نفحات الفوائد** ۱۶- **نوادر الاخبار الطریفة** ۱۷- **الهادی الی الرشاد فی شرح الارشاد** وغیر اینها. سال وفاتش بدست نیامد. لکن از تألیف کتاب نفحات مذکور فوق در سال نهصد و چهل و پنجم هجرت فراغت یافت و یکسال پیش از آن هم سید شریف الدین پدر قاضی نورالله شوشتری را که از تلامذهٔ او بوده اجازه داده و بسیارش ستوده است.

(ص ۷ ت و ۲۲۰ هب و ۵۲۴ ج ۱مه و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قطیفی

شیخ احمد بن صالح بن طعان - بحرانی قطیفی، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف الترجمة بوده و از تألیفات او است:

۱- **التحفة الاحمدیة للفرقة الجعفریة فی المنشآت الصادقیة والادعیة الجعفریة** که در ادعیهٔ شخص شخیص آن حضرت و همچنین ادعیه‌ای که آن حضرت از اجداد طاهرین خود با رعایت ترتیب معمولی ابواب کتب فقهیه روایت کرده و بهمین جهت آن را **صحیفهٔ صادقیه** نیز گویند و درسال هزار و سیصد و هفتم هجرت از تألیف آن فراغت یافته وجملهٔ **ختامه وسائل المسائل = ۱۳۰۷** مادهٔ تاریخ آن است ۲- **دیوان اشعار** که چاپ شده است ۳- **رساله‌ای در شرح حال استاد** مذکور خود و بسال هزار و سیصد و پانزدهم هجرت در شصت و پنج سالگی در بحرین وفات یافت.

(ص ۴۱۱ ج ۳ ذریعة)

قطیفی

شیخ علی بن حسن بن علی بن سلیمان بن احمد - بحرانی، ساکن بلدهٔ قطیف، از افاضل عصر حاضر ما که از تلامذهٔ شیخ احمد قطیفی مذکور فوق و بعضی از اکابر دیگر بوده و از تألیفات او است:

۱- **انوار البدرین و مطلع النیرین فی تراجم علماء الاحساء والقطیف والبحرین**
۲- **التوحید**. وفات او درسال هزار و سیصد و چهلم هجرت واقع گردیده است.

(ص ۴۲۰ ج ۲ و ۴۸۰ ج ۴ ذریعة)

قفال[1]

قفال‌شاشی	**محمد بن احمد بن حسین**	هردو بعنوان‌شاشی نگارش یافته‌اند.
قفال‌شاشی	**محمد بن علی بن اسمعیل**	

قفال‌صغیر عبدالله بن احمد ذیلاً مذکور است.

قفال **عبدالله بن احمد بن‌عبدالله** - فقیه فاضل شافعی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **قفال مروزی** از اهالی مرو بود وگاهی درمقابل قفال کبیر ذیل اورا نیز به **قفال صغیر** موصوف دارند، عمر خود را درعمل قفل‌سازی صرف نموده و درآن صنعت مهارت‌کامل داشت، درسی سالگی یا درکبرسنّ بتحصیل‌علم‌اشتغال یافته و بمقامی رسیدکه درفقه و زهد و ورع و تقوی وحید زمان خود شد، فتاوی و اقوال او درکتب فریقین مذکور و درآثاری‌که در مذهب شافعی بیادگارگذاشته متفرّد بوده و نظیرآنها دسترس هیچ‌کس از معاصرین وی نگردیده‌است . در ترویج‌آن‌مذهب زحمت بسیاری‌کشیده ومرجع‌استفادهٔ جمعی از اکابر شدکه هریکی‌ازایشان‌انگشت‌نمای عصر خود بوده و علوم اورا در اطراف وآفاق نشر میدادند . این قفّال همان است‌که در حضور سلطان محمود سبکتکین یك نماز موافق مذهب ابوحنیفه ونمازی دیگر نیز باصول مذهب شافعی بشرحی‌که دمیری و ابن‌خلّکان نگاشته‌اند بجاآورد و بجهت همین نماز،آن سلطان را از مذهب حنفی بمذهب شافعی منصرف‌گردانید . وفات او در سال چهارصد و هفدهم یا بیست و هفتم هجرت در سجستان واقع‌گردید .

(ص ۲۷۳ ج۱کا و ۳۲۰هب و ۴۴۸ت و ۱۹۸ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

قفال‌کبیر **محمد بن علی بن اسمعیل** - بعنوان **شاشی** نگارش یافته است .

قفال‌مروزی همان قفال - عبدالله فوق است .

۱- **قفال** - بروزن بقال قفل‌گر وکسی‌که در عمل قفل‌سازی مهارت داشته‌باشد.

قفطان — **شیخ ابراهیم بن حسن بن علی** - سعدی ریاحی نجفی مشهور به **قفطان**، عالم عامل فقیه فاضل کامل از تلامذهٔ صاحب جواهر ودر مسائل مشکله مرجع فحول بوده و ازآثار قلمی او است:

۱- **افل الواجبات فی حج التمتع** که بهامش هدایة الناسکین بوده و [illegible] جواهر است [illegible] استخراج کرده است ۲- **المتعة** که آن را نیز بامر صاحب جواهر نگاشته است. وفات او بسال هزار و دویست و هفتاد و نهم هجرت در هشتاد سالگی در نجف واقع گردید.

(ص ۲۷۵ ج۲ ذریعة وغیره)

قفطان — **شیخ احمد بن حسن** - برادر شیخ ابراهیم قفطان فوق، ادیبی است فاضل شاعر که اشعار وقصائد بسیاری داشته وشیخ محمد طه نجف صاحب اتقان المقال سالف الترجمة از وی نقل کرده است که بشرف حضور حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نایل و درباب تأخیر ظهور بمقام جسارت آمده و باآن حضرت معاتبه کرده وآن حضرت در جواب فرمودند :

لنا اوبة من بعد غیبتنا العظمی	فنملاءها عدلا کما ملئت ظلما
سینجز وعدی قل لمن یکفرون لی	لقد کان ذاحقا علی ربنا حتما

در سال هزار و دویست و نود و سیم هجرت در نجف وفات یافت .

(ص ۶۴ ج ۳ نی)

قفطی — **علی بن یوسف** - بعنوان **جمال الدین ابن القفطی** نگارش یافته است.

قفلی — لقب رجالی حماد بن ابی حنیفه است .

قلاء — لقب رجالی احمد بن محمد بن علی بن رباح ، سوید بن سعید ، علی بن محمد ، عمر بن رباح ، محمد بن دراج ، محمد القلاء و بعضی دیگر است .

قلاء ثقفی — لقب رجالی علاء بن رزین است .

قلاعی **قلالی** **قلانسی** **قلعانی** — **اولی** لقب رجالی محمد بن عبدالله، **دویمی** اسید بن عبدالرحمن، سیمی آدم بن محمد، احمد بن محمد، جعفر بن محمد، محمد بن احمد بن خاقان، حسن بن مختار، حسین بن مختار و بعضی دیگر و **چهارمی** هم لقب حذیفه است.

قلقشندی — **احمد بن علی بن احمد** - شافعی قلقشندی مصری، ملقّب به **شهاب‌الدین**، مکنّی به **ابوالعباس** ادیبی است شاعر منشی قوی الحافظة از ادبای اوائل قرن نهم هجرت و از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- صبح‌الاعشی فی‌صناعة‌الانشاء که تمامی مطالب دایر بهمین موضوع را ازخرد وبزرگ مذکور داشته ویك باب آنرا بعلم خط و اسباب آن تخصیص داده و درمطبعهٔ دارالکتب المصریة درچهارده مجلد بطبع رسیده است **۲- ضوءالصبح‌المسفر وجنی‌الدوح‌المثمر** **۳- قصیده‌ای درمدح حضرت رسالت ص** که باکتاب سبل‌الرشاد شیخ احمد دمنهوری در اسکندریه چاپ شده است **۴- نهایة‌الارب**(الادب‌خا) **فی‌معرفة قبائل‌العرب** که در بغداد چاپ‌شده‌ودرهدیة‌الاحباب از اوائل جلد دویم کتاب صبح اعشی مذکور نقل‌کرده که از غرائب حکایات آنکه شخصی مالی ازجمعی بعنوان برد وگروگرفت که اگر معاویه را باآن همه حلمی که داشته بغضب آرد آن مال خطیر را مالك باشد پس درحال‌نماز معاویه، دست بسرین او زده وگفت: **ما اشبه هذه‌العجیزة بعجیزة هند** یعنی این سرین وکفل چه شبیه است بسرین هند مادر معاویه واعجبا اصلاً تغییرحال نکرد وبعداز اتمام نماز رو بدان شخص‌کرده وگفت‌پدرم ابوسفیان محتاج‌تر بود بدین تشبیه از مادرم هند پس‌گفت اگرکسی مالی وگروی برای این عمل تو مقرّر داشته بروآنرا بگیر. قلقشندی بسال هشتصد و بیست و یکم هجرت درشصت و پنج سالگی وفات یافت و نسبت آن به دیهی قلقشنده نام است از مصر در سه فرسخی قاهره که قرقشنده نیز گفته و درمقام نسبت **قرقشندی** هم‌گویند.

(ص ۲۲۱ هب و ۱۵۲۱ مط وغیره)

قلیوبی — **احمد بن احمد**- بن سلافة قلیوبی مصری شافعی، ملقّب به **شهاب‌الدین**، از اکابر علمای شافعیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه جلالت و نبالت او مسلّم کل بود، حدیث ومراتب علمیّه را ازاکابر مشایخ وقت فراگرفت، بسیار

باوقار و فقرادوست بوده و با اغنیا مراوده نداشت ، در تدریس بسیار خوش‌بیان و در فهمانیدن مطالب علمیّه جدّی وافر بکار میبرد ، در طب نیز مهارتی بسزا داشته و از تألیفات او است :

۱- **تحفة‌الراغب فی‌سیرة جماعة من اهل‌البیت الاطائب** که درقاهره چاپ شده است ۲- **التذکرة** درطب که نیز درقاهره چاپ شده‌است ۳- **نوادرالقلیوبی** که بمطالب نفیسه ولطائف و حکایات و عجائب بسیاری مشتمل و درمصر و کلکته وغیره چاپ شده و درسال هزار و شصت و نهم هجرت درگذشت .

قماص | دراصطلاح رجالی اولی لقب حسن بن علویة وبعضی دیگر و
قماط | دومی هم خالد بن زید ، صالح بن خالد ، صالح بن سعید ، صدقة بن عمیر وغیرهم میباشد.

قمری **سراج‌الدین** - بعنوان **سراج‌الدین قمری** نگارش یافته است.

قمری **میرزا محمدتقی** - دربندی شیروانی ، ازشعرای ترکی زبان نامی از اهالی دربند شیروانات روسیّه میباشدکه دربدایت‌حال شبیه گردانی مینموده وقصائد وغزلیّات خوب میگفته وبه **قمری** تخلّص میکرده‌است، اخیرا بهروسیله‌که بوده از شبیه‌گردانی نادم ومنصرف شده و بنای روضه‌خوانی‌گذاشت واشعار طریفه وآبدار بسیاری درمصائب جان‌سوزکربلا انشاد نموده‌که دیوان‌او بنام **کنزالمصائب** چاپ‌شده وازاشعار او است از زبان‌جناب‌علی‌اکبر ع درموقعی‌که حضرت سیدالشهداء ع بدو فرمودندکه بهمراهی کـه منظور نظر مادرش بمدینه برگردند لشگر، مخالف خـود آن‌حضرت است وبس .

گوروم خراب اولا بو جهان بناسندن — امانـدی قووما منی کربـلا مناسندن
نه‌نوع صبرایلیوب بیله‌سوزلره دوزرم — بابا جوانلار ایچنده نه نوع من‌گزرم
اماندی‌اولما رضا عالم‌ایچره خاراولام — بوعاریلن‌گوزی یاشلی مدینیه قوولام

سال وفاتش بدست‌نیامد لکن دراوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت درقیدحیات‌بوده‌است.

(اطلاعات متفرقه)

قمولی

احمد بن محمد - بن مکی ابن‌یاسین قرشی ، **مخزومی** القبیلة، **قمولی** البلدة ، **ابوالعباس** الکنیة ، **نجم‌الدین** اللّقب، از علمای عامهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه نحوی اصولی وفقیه متمهّر بوده ومدتی متصدی‌قضاوت قوص و اخمیم و سیوط و مواضع دیگر شد و بتصدیق بعضی ، افقه علمای مصر بوده و ازتألیفات او است :

۱- **البحرالمحیط فی‌شرح‌الوسیط** که‌کتاب وسیط نام غزالی راکه درفقه شافعی میباشد درحدود چهل مجلد شرح‌کرده و بهمین اسم بحرالمحیط موسومش داشته‌است سپس‌آن را ملخص کرد وبه **جواهرالبحر** موسومش‌گردانید ۲- **تکملهٔ تفسیر فخررازی** که خود فخررازی باکمال همین تفسیرکبیر معروف خود موفق نشد و قمولی تتمه‌ای برآن نوشت ، او نیز پیش از تکمیل وفات یافته و احمد بن خوبی سالف‌الترجمة بپایانش رسانید ۳- **جواهرالبحر** که مذکور شد ۴- **شرح‌الاسماء الحسنی** ۵- **شرح مقدمة ابن‌الحاجب** . وفات‌قمولی درسال هفتصد وبیست و هفتم هجرت واقع‌گردید.

(کف وص ۳۰۴ کمن و سطر ۱۴ ص ۸۷ ت وغیره)

قمی[1]

قمی

سید ابراهیم- رضوی درضمن شرح‌حال‌برادرش **سید صدرالدین** تحت عنوان **صدرالدین قمی** نگارش یافته است.

قمی

حاج میرزا سیدحسن - رضوی قمی، از علمای امامیهٔ عصرحاضر ما ومؤلف‌کتاب **نهایةالمأمول فی‌شرح‌کفایةالاصول** میباشدکه‌کفایهٔ

۱- قمی - منسوب است به قم وآن از بلاد عظیمهٔ ایرانی میباشدکه درحدود بیست و پنج فرسخی تهران واقع و قبر شریف حضرت فاطمه بنت امام موسی بن جعفر ع هم درآنجا واز مشاهد مقدسهٔ شیعی‌مذهبان است . درتمامی سال از بلاد بعیده برای‌آستان‌بوسی‌آن‌خاتون معظمه شد رحال می‌نمایند و ازصدر اسلام تا عصر حاضر ما در هردوره جمعی وافر از اکابر محدثین و علما ازآنجا برخاسته‌اندکه مصدر همه‌گونه خدمات متنوعهٔ دینی و ممدوح حضرات ائمهٔ اطهار ع بوده‌اند . در اصطلاح فقها وعلمای رجال لقب‌آدم بن اسحق ، ابراهیم‌بن‌محمد، ابراهیم بن هاشم وپسرش علی بن ابراهیم بن هاشم صاحب تفسیر معروف وجمع بسیاری دیگر میباشدکه از حد احصا بیرون و ظاهراً درصورت نبودن قرنیه منصرف بآخری است . لفظ قم در السنه با تخفیف معروف و درمراصد با ضم و تشدیدش ضبط‌کرده است.

آخوند خراسانی سالف الترجمه را شرحی مزجی کرده واز جلد دوم آن که فقط شرح مبحث قطع وطن بوده ودرتهران هم چاپ شده درسال هزار وسیصد وسی ونهم هجرت فراغت یافته است.

(از شرح مزبور استخراج شد)

قمی سید صدرالدین - بعنوان صدرالدین قمی نگارش یافته است.

قمی حاج شیخ عباس بن محمدرضا بن ابی القاسم- از افاضل علمای عصر حاضر ما میباشد که عالم فاضل کامل محدث متتبع ماهر بوده و همانا مراد این نگارنده نیز ازجملهٔ فاضل محدث معاصر دراین کتاب عبارت ازآن جناب است . شرح حال اجمالی اوآنکه :



عکس حاج شیخ عباس قمی -۲۹

در بدایت حال در مولد خود قم بتحصیلات مقتضیه پرداخت تا درسال هزار وسیصد وشانزدهم هجرت بنجف اشرف عازم وملازم خدمت حاج میرزا حسین نوری آتی الترجمة بوده و استفاده‌های بسیاری نمود و درعین حال مساعدتهای زیادی در بعضی از تألیفات استاد معظّم خود بکار برد ، در روایت مؤلّفات امامیّه که درفقه و اصول و تفسیر وکلام و حدیث و غیرآنها دارند تحصیل اجازه کرد که همهٔ آنها را با طرقی که در آخر مستدرك الوسائل نگارش یافته ازمؤلفین آنها روایت نماید . درسال هزار وسیصد وبیستم هجرت بعداز وفات استاد معظّم خود بموطن اصلی خود قم مراجعت نمود ودرخلال این احوال سه مرتبه بزیارت بیت الله الحرام مشرّف شد وعاقبت درموطن خود قم مقیم گردید

و تمامی اوقات او در تألیف و انجام وظائف دینیّه مصروف بوده واز تألیفات او است :

۱- **الانوارالبهیة فی تواریخ الحجج الالهیة** که چاپ شده‌است ۲- **الباقیات الصالحات فی‌الادعیة والصلوات المستحبات** ۳- **بیت‌الاحزان فی‌مصائب‌سیدةالنسوان** ۴- **تحفةالاحباب** ۵- **التحفة الطوسیة** ۶- **الحکمة البالغة** در شرح صدکلمه ازکلمات حضرت امیرالمؤمنین ع ۷- **الدرة الیتیمة فی‌تتمات الدرة الثمینة** که شرح نصاب‌الصبیان معروف و تتمهٔ شرح فاضل یزدی است ۸- **الدرالنظیم فی‌لغات القرآن‌العظیم** ۹- **سفینةالبحار و مدینةالحکم والاثار** که بمنزلهٔفهرست وملخص‌مجلدات‌بحارالانواراست ۱۰- **شرح‌وجیزهٔشیخ‌بهائی** ۱۱- **علم‌الیقین** که ملخص حق‌الیقین مجلسی است ۱۲- **غایةالمرام فی‌مختصر دارالسلام** ۱۳- **الفصول‌العلیة فی‌المناقب المرتضویة** ۱۴- **الفوائد الرجبیة فی‌مایتعلق بالشهور العربیة** که مشتمل بروقایع ایام و مقداری از اعمال شهور است ۱۵- **الفوائد الرضویة فی‌احوال العلماء الامامیة** ۱۶- **فیض‌العلام فی‌وقایع الشهور و عمل‌الایام** ۱۷- **فیض‌القدیر فی‌مایتعلق بحث‌الغدیر** ۱۸- **قرةالباصرة فی‌تاریخ الحجج‌الطاهرة** ۱۹- **کحل‌البصر فی‌سیرةسیدالبشر** ۲۰- **الکنی والالقاب** ۲۱- **مختصرالشمائل ترمذی** ۲۲- **مفاتیح‌الجنان** ۲۳- **مقامات علیه** که مختصر معراج‌السعادةاست ۲۴- **منازل‌الاخرة** ۲۵- **منتهی‌الامال فی‌مصائب‌النبی والال** ۲۶- **نفثة المصدور** ۲۷- **نفس‌المهموم** ۲۸- **نقدالرسائل** ۲۹- **هدیةالاحباب** ۳۰- **هدیةالزائرین** وغیراینها واغلب‌آنها بطبع رسیده‌اند. وفات‌او در بیست و سیّم ذیحجهٔ سال‌هزار وسیصد و پنجاه و نهم هجرت در نجف اشرف واقع و درصحن مقدّس مرتضوی نزد استاد مزبور خود مدفون گردید . (اطلاعات متفرقه)

قمی

علی‌بن ابراهیم - بن هاشم بن‌قمی، مکنّی به **ابوالحسن**، ازاکابر و اجلاّ و ثقات روات و محدّثین امامیّه بلکه از علما و فقهای شیعه میباشدکه موثق و معتمد و ازمشایخ روایت‌کلینی (متوفّی بسال۳۲۹ﻫ ق = شکط) و دیگر مشایخ حدیث بوده است. صدوق هم‌گاهی بواسطهٔ پسرش احمد بن علی وگاهی بواسطهٔ دیگر از وی روایت میکند واز تألیفات او است :

۱- **اختیارالقرآن** ۲- **الانبیاء** ۳- **التفسیر** ۴- **التوحید والشرك** ۵- **الشرایع** ۶- **فضائل‌امیرالمؤمنین‌ع** ۷- **قرب‌الاسناد** ۸- **المغازی** ۹- **المناقب** ۱۰- **الناسخ‌والمنسوخ**.

سال وفاتش بدست نیامد لکن خمزة بن قاسم از اولاد حضرت ابوالفضل ع درسال‌سیصد و هفتم هجرت از او روایت میکند . (کتب رجالیه)

قمی **حاج میرزا محمد - مجتهدقمی، معروف به ارباب،** ازاکابر علمای امامیّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه دراوائل جوانی از قم بعتبات رفت ، در حوزهٔ درس میرزای شیرازی‌حاج‌میرزامحمدحسن آتی‌الترجمة و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی وآخوندخراسانی‌سابقی‌الذکر حاضر ومراتب‌علوم دینیّه‌را تکمیل نمود تاآنکه اجتهاد و فقاهت وی مسلّم و مورد تصدیق اساتید و حوزهٔ درس او مرجع استفادهٔ اکابر و مورد تبجیل و تجلیل تمامی علمای وقت خود شد وتمامی اوقات‌او درتدریس و حکومات شرعیّه و ترویج دین مصروف‌بود، دراعمال وظائف نهی‌از منکر قلبی قوی داشته و اهتمام تمام بکار میبرد وکتاب الاربعین الحسینیة از تألیفات او بوده و چاپ شده‌است . وفات او سال هزار و سیصد و چهل و یکم هجرت درشصت وپنج سالگی واقع‌گردید .



عکس حاج میرزا محمد ارباب قمی - ۳۰

(اطلاعات متفرقه)

قمی ملا میرزا محمد بن ملامحمدرضا بعنوان مشهدی خواهدآمد .

قمی **ملا محمدطاهر بن محمدحسین - شیرازی‌الاصل ، نجفی‌المنشأ ، قمی‌الموطن ، اخباری‌المشرب ،** ازمشاهیر علمای امامیّهٔ عهد شاه سلیمان صفوی و ازمشایخ اجازهٔ شیخ حرّ عاملی وملامحمدباقر مجلسی واز وجوه و اعیان علمای عهد خود میباشدکه فقیه متکلّم محقّق مدقّق محدّث ثقه صالح و واعظ متبحّر جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن ، در قم شیخ‌الاسلام و نافذالامر و مطاع تمامی طبقات بود. نماز جمعه میخوانده و بتارکین‌آن انکار شدید داشت، معاند مذاق فلاسفه وصوفیّه

بوده وبین او وملاخلیل‌قزوینی‌که نماز جمعه را در زمان‌غیبت حرام‌میدانسته جریاناتی واقع شد و همچنین درمسئلهٔ تصوف نیز مکاتباتی بین او ویکی از علمای‌نامی وقت بعمل آمد و رساله‌ای در ردّ صوفیه نوشته وجمعی‌ازعرفا و علما را ردّکرده است بلکه‌گویند که درچند رسالهٔ خود سماع و خرقه‌پوشی و پشمینه‌پوشی وچلّه‌نشینی و عزلت وانقطاع از مردم و بزبان‌آوردن لفظ طریقت و حقیقت و قول بعشق حقیقی و مکاشفات عرفانیه و نظائر اینها را از بدعتهای مهلکه شمرده است و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- الاربعون حدیثا ودلیلا فی‌امامة الائمة‌الطاهرین ع ۲- بهجة‌الدارین درحکمت **۳- تحفة‌الاخیار** درشرح‌قصیدهٔ رائیهٔ فارسی مونس‌الابرارنام خود او است‌که درحدود هزار بیت درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع و رد صوفیه است و این شرح نیز فارسی‌است **۴- حجة‌الاسلام فی‌شرح تهذیب الاحکام ۵- حکمة‌العارفین فی‌رد شبه المخالفین من‌المتصوفین والمتفلسفین ۶- الفوائد الدینیة فی‌الرد علی الحکماء والصوفیة ۷- موعظة النفس ۸- مونس الابرار** که درضمن تحفه مذکور شد **۹- هدیهٔ سلیمانی** وغیراینها . شیخ حرّ عاملی تمامی مؤلّفات اورا ازخود مؤلف روایت مینماید . وفات‌او بسال هزار ونود وهشتم هجرت در قم واقع شد ودرقبرستان بزرگ روبروی صحن‌بزرگ درپشت‌مرقد زکریا ابن‌آدم مدفون‌گردید.

(مل وص۳۳۶ت ومواضع متفرقه ازذریعة)

قمی **شیخ محمدعلی بن محمدجعفر-**

قمی حایری ، از علمای عصر حاضر ما میباشد ، نخست مقدمات را درقم و تهران خواند سپس برای ادامهٔ تحصیلات خود بعتبات مشرّف شد و داخل حوزهٔ درس‌آخوند خراسانی سالف‌الترجمة و میرزای شیرازی میرزا محمدتقی‌آتی‌الترجمة‌گردید، حاشیه‌ای بهردو جلد کفایة‌الاصول استاد خودآخوند خراسانی تألیف دادکه درنجف‌چاپ‌شده‌است. اخیراً بقم مراجعت‌کرده و بوظائف علمیه



عکس شیخ محمدعلی صاحب حاشیهٔ‌کفایه -۳۱

استغال داشت تا بسال هزار وسیصد و پنجاه و چهارم هجرت درآن ارض اقدس برحمت خداوندی نایل گردید. (اطلاعات متفرقه)

قمیان در اصطلاح وافی ملامحسن فیض ، عبارت از ابوعلی احمد بن ادریس اشعری عن محمد بن ابی الصهبان عبدالجبار است چنانچه نیز در اصطلاح او فقط اولی را قمی گفته و تنها دویمی را صهبانی نامد.

قنالی زاده حسن بن علی - بعنوان چلبی نگارش یافته است.

قنانی
قنبره
قنبری
قندی
قنسی
اولی لقب رجالی علی بن عبدالرحمن بن عیسی و نسبت آن بنهر قنانده‌می‌است درعراق ، دویمی اسمعیل بن محمد قمی ، سیمی یحیی بن یسار وکثیر بن طارق وبعضی ، چهارمی زیاد بن مروان و پنجمی احمدبن ابراهیم وموکول بدان علم شریف دیگر هستند.

قنوجی رستمعلی - ذیلاً درضمن شرح حال پدرش ملاعلی اصغر مذکوراست.

قنوجی ملاعلی اصغر- از اکابر علمای هند میباشد که در صرف و نحو و منطق ومعانی وفقه وحدیث و تفسیر یدی‌طولی داشته وازتألیفات او تفسیر ثوابت التنزیل است . صاحب ترجمه در سال هزار و صد و چهل تمام هجرت درگذشت و جملهٔ : مجمع فضل عباد - ۱۱۴۰) مادّهٔ تاریخ او میباشد.

پسرش ملارستمعلی قنوجی نیز از علمای هند بوده و درعلوم مذکوره دستی توانا داشت و اوقات او درتدریس و تعلیم وتربیت مردم مصروف میشد و تفسیرجامع صغیر نام نیز ازآثار او است و درسال هزار و صد و هفتاد و هشت هجرت درگذشت و جملهٔ : عاشق بهشت = ۱۱۷۸ مادّهٔ تاریخ او است. (ص۳۶۸ و ۳۷۲ ج۲خه)

قنوی لقب رجالی محمد بن سوقة ابی‌بکر کوفی است.

قواریری گاهی جنید بغدادی سالف الترجمة راگویند.

قواس لقب رجالی اسلم قواس است .

قوام‌الدین شیخ جعفر بن عبدالله بعنوان **حویزی‌شیخ‌جعفر** نگارش یافته‌است.

قوام‌الدین حسن بن علی بن اسحق بعنوان **نظام‌الملك** خواهدآمد .

قوام‌الدین عبدالکریم‌بن ابی‌بکرمحمد بعنوان **سمعانی** نگارش یافته‌است.

قوام‌الدین **سید محمد بن محمد مهدی - حسینی سیفی قزوینی ، ملقّب به قوام‌الدین** ، مشهور به **میرزاقوام‌الدین**، سیّدی است فقیه فاضل کامل ادیب لبیب شاعر ماهر از اکابر علمای عهد صفویّه ، از تلامذهٔ شیخ جعفر قاضی و درشعر طبعی روان داشت ، اشعار بسیاری در مرائی حضرات معصومین ع و لعن اعدای دین بدو منسوب است وبعضی‌از اشعار طریفهٔ اوراکه درمرثیهٔ استاد مذکورش گفته تحت عنوان **حویزی‌شیخ‌جعفر** نگارش دادیم واز تألیفات وآثار علمی او است :

۱- **ارجوزة فی‌الاخلاق** ۲- **ارجوزة فی‌الاسطرلاب** که نظم‌صحیفه‌الاسطرلاب‌شیخ‌بهائی است ۳- **ارجوزة فی‌اصول‌الفقه** که منظومهٔ زبدهٔ شیخ بهائی و حاوی هزار و سی ویك‌بیت است ۴- **ارجوزة فی‌البیان** که ذیلا بنام منظومةالبیان مذکوراست ۵- **ارجوزة فی‌التجوید** که نظم شاطبیه‌است ۶- **ارجوزة فی‌الحساب** که ذیلا بنام نظام‌الحساب مذکوراست ۷- **ارجوزة فی‌الخط** که منظومهٔ مبحث خط شافیهٔ ابن‌حاجب است ۸- **ارجوزة فی‌الصرف** که ذیلا بنام وافیه مذکور است ۹- **ارجوزة فی‌الطب** که ذیلا بنام مفرح‌القوام مذکور است ۱۰- **ارجوزة فی‌الفقه** که همان تحفهٔ قوامیهٔ مذکور ذیل است ۱۱- **ارجوزة فی‌النحو** که ذیلا بنام صافیة مذکور است ۱۲- **التحفة القوامیة فی‌فقه‌الامامیة** نظم لمعهٔ دمشقیهٔ شهید اول است‌که تمامی ابواب فقه را با کمال سلاست نظم‌کرده و درحاشیهٔ بعضی‌از چاپهای شرح لمعه چاپ شده وآنرا بنام شاه سلطان حسین صفوی نظم‌کرده است ۱۳- **الصافیة فی‌نظم‌الکافیة** که‌کافیهٔ نحو ابن‌حاجب‌را نظم‌کرده‌است ۱۴- **مفرح‌القوام** که ارجوزه‌ایست در طب و منظومهٔ قانونچهٔ طب است ۱۵- **منظومةالبیان** که ارجوزه‌ایست در علم بیان و حاوی دویست و هفتاد و چهار بیت بوده وعدد ابجدی این اسم **(منظومةالبیان)** = **۱۱۳۵** تاریخ نظم‌آن است ۱۶- **نظام‌الحساب** که منظومهٔ خلاصةالحساب شیخ بهائی و حاوی ششصد و شصت و یك بیت است ۱۷- **الوافیة فی‌نظم الشافیة الصرفیة** که منظومهٔ شافیهٔ ابن‌حاجب است .

وفات میرزا قوام‌الدین درحدود سال هزار و صد و پنجاهم هجرت وقوع یافت و

اینکه فضل محدث معاصر تاریخ وفات اورا سال هزار و صد و پانزدهم نوشته اشتباه بوده و ناشی از آن است که در روضات الجنات شرح حال میرزا قوام الدین را در ضمن شرح حال استاد مذکورش شیخ جعفر قاضی (متوفی سال ۱۱۱۵ﻫ ق ــ غمه) نوشته و او هم تاریخ مذکور را که صاحب روضات برای وفات شیخ جعفر نوشته تاریخ وفات قوام الدین پنداشته است . (ص ۲۲۱هب و۱۴۹۹ت ومواضع متفرقه از ذریعة)

قوام الدین **مرعشی** - ابن سید صادق از اجداد سید شهاب الدین سابق الذکر میباشد و نسب او با هفت واسطه بسید علی مرعش موصول میشود چنانچه سید علی نیز باسه واسطه نسب بجناب حسین اصغر ابن امام زین العابدین علیه السلام پیوندد . سیدقوام الدین که به میر بزرگ معروف وسرسلسلهٔ ملوک قوامیهٔ مرعشیه میباشد در بدایت حال در بلاد خراسان بوظائف سیر و سلوک اشتغال داشت ، اخیرا بوطن اصلی خود مازندران برگشته و درسال هفتصد وشصتم هجرت فرمانروای آن سامان گردید تا در سال هفتصد و هشتاد و یکم هجرت درگذشته و درآمل مازندران مدفون شد پس چهارده تن دیگر ازاولاد و احفاد وخانوادهٔ او علی التعاقب فرمانفرمای بلاد مازندران بودند تا درسال نهصد وهفتاد ودویم هجرت بموت آخرین ایشان میرعبدالکریم بن میرعبدالله خان منقرض گردیدند وشرح حال این خانوادهٔ جلیله را دراغلب تواریخ وسیر نگارش داده اند. مخفی نماند چون جمعی از اکابر علمی که در این وجیزه بشرح حال ایشان پرداخته شده بهمین خانوادهٔ قوامیهٔ مرعشیه انتساب دارند لذا محض زیادت تبصر مراجعین شرح حال قوام الدین تذکر داده شد والا بحسب ظاهر خارج از موضوع این کتاب است .

(ص ۱۹۹لس)

قوام الدین **یحیی بن ابی الفرج** - در باب کنی بعنوان **ابن زباده** خواهد آمد .

قوامی خافی **نصرالله** - ملقب به **قوام الدین**، موصوف به **خافی** و **معروف** به **قوامی** از عرفای قرن نهم هجرت میباشد که نخست از ملازمان سلطان وقت بود تا یک حکم او منشأ مظلومیت پیرزنی شد وآن پیرزن بدوگفت ازخدا

شرم نداری که برهمچو منی ستم روا داری؟ قوامی بسیار متأثّر شد، قلم را در زیر سنگ شکسته و ازشغل خود منصرف و طریق عبادت پیش گرفت وکتابی بنام **جنون المجانین** تألیف داد واز او است :

آخر بکند فلك شمار من و تو   باز اندازد برحشر کار من و تو
هم پیش من وپیش توآردآن روز   کردار من وتو،کردگار من و تو

درسال هشتصد و سی‌ام هجرت در نود و شش سالگی درگذشت .

(اطلاعات متفرقه)

قوامی مطرزی محمد - یا احمد خباز گنجی ، ملقّب به **قوام الدین** ، مکنّی به **ابوالفضائل** ، موصوف به **استادالشعرا** از سخنوران نامی قرن ششم هجرت بوده ویا خود اوائل قرن هفتم را نیز دریافته است ، برادر یا عمو یا عموزادهٔ نظامی گنجوی آتی الترجمة بوده و اشعار متنوعهٔ او در زهد و ذوقیات و مواعظ و معارف بسیار و قصیدهٔ رائیّهٔ صنایع الاسحار از قصائد مشهورهٔ او است که بجمیع صنایع بدیعیّه ونکات ادبیّهٔ شعریّه مشتمل وآنرا درمدح قیزیل ارسلان سروده وقصیدهٔ مصنوعهٔ قوامیّه‌اش نیز گویند واز اشعار همین قصیده است :

غم دل گر بیست بازارم   مدح شه برگشایدم بازار

نیز از او است :

زعکس روی و لب عارضش برند صفا   یکی سهیل و دویم زهره و سوم جوزا

مخفی نماندکه میرزا فضل‌الله بدایع نگار همین قصیدهٔ مذکور قوامی را شرح کرده و ببدایع الاشعار فی شرح صنایع الاسحار موسومش داشته و درسال هزار وسیصد وسی وششم هجرت درمشهد مقدّس رضوی طبع شده است . سال وفات قوامی مطرزی بدست نیامد.

(ص۶۲ ج ۳ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

قوسنی لقب رجالی حسن بن ابی‌شروان است.

قوسینی لقب رجالی احمد بن علی بن امیرکا است .

قوشچی

علی بن محمد - سمرقندی ، ملقّب به علاءالدین، معروف به ملاعلی قوشچی که گاهی فاضل قوشچی نیز گویند از مشاهیر علمای عامّه میباشد که عالم فاضل محقّق متکلّم مدقّق ریاضی بود . نخست در سمرقند اغلب علوم متداوله را از علمای آن شهر تحصیل و هیئت و ریاضیّات را از قاضی‌زادهٔ رومی سالف‌الترجمة و الغ بیگ بن شاهرخ بن امیرتیمور سلطان ماوراءالنهر که نسبت بفنون ریاضی میل مفرطی داشته اخذ نمود پس بی‌اجازهٔ سلطان بکرمان رفت و بعداز تکمیل تحصیلات علمیّه باز بسمرقند مراجعت وازسوء ادب‌خود باحلّ بعض جهات‌اشکال‌قمری که ازقدیم‌الایّام درتحت‌ابهام و اشکال بوده اعتذار نمود و رساله‌ای راکه دراین‌موضوع نگاشته بوده بنظر سلطانی رسانده و بیش‌از اندازه مورد تحسین گردید . ازکثرت‌تقرّبی که‌در نزدآن‌سلطان‌علم‌دوست‌داشته بخطاب‌فرزندی‌مخاطب بود واورا بتکمیل‌رصدخانه‌ای که در سمرقند تأسیس داده بوده بگماشت ، او نیزآن امر مهم را باکمال همّت خاتمه داده و **زیج الغ بیگی** راکه بزیج جدید معروف بوده و غیاث‌الدین جمشید و قاضی‌زادهٔ رومی‌که پیش از او متصدی‌آن بوده و لکن بجهت حاول اجل موفق باتمام‌آن نبوده‌اند بپایان رسانید لکن بعداز وفات‌آن سلطان قدردان درائر قدرندانی‌علم وعالم‌که ازاولاد و اعقاب وی احساس نمود بجهت ایفای وظائف حج تحصیل اذن نمود در تبریز مورد توجّهات اوزون‌حسن(۸۷۳-۸۸۲ه‍ ق = ضعج - ضفب)ازحکمرانان‌ز بردست‌آق‌قویونلی (که‌تبریزرا هم پایتخت نموده بود)گردید و بجهت‌عقد مصالحه‌بین‌او و سلطان‌محمدخان ثانی‌عثمانی(۸۵۵-۸۸۶ه‍ ق - ضنه- ضفو) باستانبول رفت، پس‌ازایفای وظائف‌سفارت، اقامت او در استانبول را درخواست نمودند او نیز با وعدهٔ عودت ، بآذربایجان رفت و درعقب ،گماشتگان دولتی اعزام و باتمام اعزاز و اکرام باز باستانبولش بردند او نیز بعد از ورود ، **رسالهٔ محمدیه** را درعلم‌حساب بنام‌سلطان محمدخان‌نوشت وماهی دویست درهم برای خود او معیّن بود و هریك از اولاد وتوابع وی نیز بمنصبی مفتخرگردیدند و اخیرا بمدرّسی مدرسهٔ ایاصوفیا منسوب شد وبا خواجه زاده قاضی استانبول ملاقات

نموده وعلم وآثار او مورد تحسین گردید و بهمین جهت دختر خودرا بعقد پسر خواجه‌زاده آورد و دختر خواجه‌زاده را نیزمعقودهٔ نوهٔ دختری خودگردانید .آه ـآن مصر مکرمت که تو دیدی خراب شد . از تألیفات قوشچی است :

۱ـ حاشیهٔ شرح کشاف تفتازانی ۲ـ شرح تجرید خواجه که بارها چاپ شده و موافق آنچه در شرح حال شمس‌الدین محمود اشاره نمودیم این شرح به **شرح جدید** معروف است **۳ـ العنقود الزواهر فی نظم الجواهر** درعلم صرف **۴ـ محبوب الحمائل فی کشف المسائل** که بیست متن را که هریکی درعلمی بوده جمع کرده و بدین‌اسم موسومش داشته و همه وقت در سفر وحضر مورد مطالعهٔ او بوده وبعضی‌از غلامان او با خود همراهش داشتی **۵ـ هیئت‌فارسی** که بارها باخلاصة‌الحساب شیخ‌بهائی دریکجا چاپ شده وازکتب درسی‌علم‌هیئت‌میباشد وبنا برمشهور مابین اهل علم بقوشچی منسوبش دارند . **وفات قوشچی** بسال هشتصد و هفتاد و نهم هجرت در استانبول واقع و درجوار قبر ابوایّوب انصاری مدفون گردید . اماکلمهٔ **قوشچی** لفظی است ترکی که از دولفظ **قوش** (بمعنی مرغ) و **چی** (حرف نسبت) ترکیب یافته است . ازآنروکه ملاعلی دربدایت حال مرغبان الغ‌بیگ وموظّف بحفظ و حراست مرغان شکاری او بوده ویا ازفرط محبتی‌که الغ‌بیگ درحق او داشته‌گاه‌بودی که درشکارگاه مرغ‌شکاری مخصوص خود را بدو دادی بهمین‌لقب قوشچی مشتهر گردید.

(ص ۲۲۱هب و ۸۳ ج ۵ فع و ۳۱۹۷ ج ۴ س)

قوصی **عبدالرحمن بن وهیب** ـ ملقّب به **زکی‌الدین** ، از مشاهیر ادبا و شعرای‌عرب میباشدکه عاقبت بوزارت سلطان مظفّر صاحب حما نایل و مشمول مراحم وی‌گردید تا بسال ششصد وچهلم هجرت در زندان خفه‌اش‌کردند و درهمان موقع‌گفته است :

اعطیتنی الالف تعظیماً و تکرمة — یا لیت شعری ام اعطیتنی دیتی

(ص ۳۰۷۴ ج ۴ س)

قومشهی **میرزامحمدرضا** ـ اصفهانی ، از اهالی قومشهٔ اصفهان ، حکیمی است متألّهٔ مشهور، از اکابرمدرّسین اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت‌که نخست در اصفهان بتدریس‌کتب عرفانی اشتغال داشت ، اخیراً بتهران‌آمد و

درمدرسهٔ صدر جنوحان مسجد [illegible] که از آثار خیریهٔ میرزا آقاخان صدراعظم ایران است مشغول افاده شد و کتب حکمت ومصنفات عرفا ومتصوفه خصوصاً کتب محیی الدین عربی و شروح آنها را تدریس میکرد [illegible] خوش اخلاق [illegible] بوده و ازتألیفات او است :

۱ـ الاسفارالاربعة وتحقیقها [illegible] شرح دیباچه ملاصدرا در تهران چاپ سنگی شده است ۲ـ حاشیهٔ اسفار ملاصدرا ۳ـ حاشیهٔ تمهیدالقواعد ابن ترکه ۴ـ حاشیهٔ شرح قیصری برفصوص الحکم ۵ـ الخلافة الکبری ۶ـ رساله‌ای در وحدت وجود ۷ـ موضوع العلم وگاهی نیز شعر گفته و به صهبا تخلص میکرده و از او است:

ساغر ز خون ما است باندازه نوش کن   این جام باده نیست که لبریز میکنی

دربیست و هفتم محرّم یا غرّهٔ صفر هزار و سیصد و ششم هجرت در تهران وفات یافت و درجوار ابن بابویه نزدیك قبر حاج آخوند محلاتی دفن شد .

(طرائق ومآثر وآثار ومواضع متفرقه ازذریعة)

قونوی[1]

قونیوی محمد بن اسحق ـ بعنوان صدرالدین قونیوی مذکور شده است .

قوی حسین بن حسون ـ بعنوان سخاوی مذکور افتاده است .

قهپائی[2]

قهپائی مولی عنایت‌الله بن‌شرف‌الدین ـ علی بن محمود بن شرف‌الدین علی ، قهپائی الاصل ، نجفی المسکن ، ملقّب به زکی‌الدین ،

۱ـ قونیوی ـ منسوب است به قونیه که موضعی است ازآفریقا و هم شهری است مابین شام و قسطنطنیه .

۲ـ قهپائی ـ منسوب است به قهپایه ، معرب کوه‌پایه (یعنی دامنهٔ کوه) که دراین‌زمان بکوپا مشهور وآن قصبه‌ایست در دومنزلی سمت شرقی اصفهان

معروف به **زکی نجفی**، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری قمری و از تلامذهٔ مقدّس اردبیلی (متوفی بسال ۹۹۳ = **ظصج**) و شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = **غلا**) و بعضی دیگر از اکابر وقت بود، در تمامی علوم دینیّهٔ متداوله متبحّر و بالخصوص در رجال و درایه که بصیرتی فوق الغایة داشت، نخست بامر شاه‌عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۷ه ق) درقهپایه ساکن بوده و اخیراً در نجف اقامت گزید و تألیفات نافعه دارد:

۱- **ترتیب رجال شیخ طوسی** ۲- **ترتیب رجال کشی** ۳- **ترتیب رجال نجاشی** ۴- **ترتیب فهرست شیخ طوسی** ۵- **حاشیهٔ نقدالرجال** معاصر خود میرمصطفی تفریشی ۶- **مجمع الرجال** که در سال هزار و شانزدهم هجرت تألیف و از بهترین کتب رجالیّه میباشد و سال وفات او بدست نیامد. (ص ۴۱۷ت و مواضع متفرقه از ذریعة)

قهپائی **امیر فیض‌الله بن غیاث‌الدین محمد** - طباطبائی قهپائی، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری میباشد که از تلامذهٔ مقدس اردبیلی (متوفی بسال ۹۹۳هق = ظصج) و از مشایخ ملامحمدتقی مجلسی (متوفی بسال ۱۰۷۰هق = غع) بوده و از تألیفات او است: **حاشیهٔ مبحث الهیات شرح تجرید قوشچی** وسال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۱۵ج۶ذریعة)

قهپائی **قاسم بن محمد** - حسنی حسینی طباطبائی که سید عالم فاضل محدّث ماهر بوده و از استاد خود شیخ بهائی و نظائر وی روایت کرده است، از مشایخ روایت ملامحمدباقر مجلسی و مولی محمد سراب سابق الذکر و دارای تحقیقات شریفه در علم رجال میباشد و ملامحمدعلی استرآبادی صاحب کتاب مشترکات الرجال و دیگر افاضل وقت آن علم شریف را از وی فراگرفته‌اند. سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۱۷ت وغیره)

قهرمان لقب رجالی حسن بن ابی‌الحسن بن ابی‌محمد ورامینی است.

قهری لقب رجالی سفیان بن عیینه است.

قیام‌الدین شاعر اصفهانی بعنوان تخلّص شعری او **حیرت** نگارش یافته‌است.

قیروانی[1]

قیروانی ابراهیم بن عثمان - بعنوان **ابن‌وزان** خواهدآمد.

قیروانی ابراهیم بن علی - بعنوان **حصری** نگارش یافته است .

قیروانی حسن بن رشیق - یا حسن بن علی بن رشیق ازدی قیروانی، ادیبی است نحوی لغوی عروضی شاعر ماهر، مکنّی به **ابوالعباس** یا **ابوعلی**، معروف به **قیروانی**، از افاضل ادبا و بلغای عرب بوده و نخست فنون ادبیّه را درموطن خود محمدیّه ازمحمد بن جعفر قزاز سابق‌الذکر فراگرفت سپس بمرام ادامهٔ تحصیلات علمیّه بقیروان رفته ودرآنجا شهرت یافت تاآنکه عرب بدانجا استیلا یافته وویرانش نموده و مردمانش را بقتل‌آوردند، حسن بجزیرهٔ صقلیه ازجزائر اندلس رفته ودرشهر مازر اقامت‌گزید تابسال‌چهارصد وپنجاه وشش یاشصت وسیّم هجرت درآنجا وفات‌یافت وازمصنّفات‌او است :

۱- **الانموزج فی‌اللغة** ۲- **الشذوذ فی‌اللغة** که هر کلمه را که در باب خود شاذ بوده ذکر کرده و شرحش نموده است ۳- **العمدة فی‌صناعة‌الشعر** درمعرفت صنعت شعر ونقد و عیوب آن و درمصر و تونس چاپ شده و بقول ابن‌خلدون این کتاب در رشتهٔ خود بی‌نظیر بوده و مانندآن پیش ازآن و بعد ازآن تألیف نشده است ۴- **قراضة الذهب فی‌نقد اشعارالعرب** ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن درپاریس موجود است. قیروانی اشعار ظریفه‌هم داشته وازاواست.

احب اخی وان اعرضت عنه	**و قـل علی مسامعه‌کلامی**
ولی فی‌وجهه تقطیب راض	**کما قطبت فی‌وجه المدام**
و رب تقطب من غیر بغض	**و بغض کامن تحت ابتسام**
فی‌الناس من لایرتجی خیره	**الا اذامس بـاضـرار**

۱- **قیروانی** - منسوب است به قیروان وآن بنوشتهٔ مراصد شهری‌بوده بزرگ ازبلاد آفریقاکه عمرو بن عاص بدستیاری عقبة بن یافع قرشی‌آن را محاصره‌کرد وپس‌ازآنکه مسخر عرب شد اهالی‌آن متفرق شدند وغیراز فقرا ودزدان‌کسی دیگر درآنجا نماندند واز ابن‌خلکان نقل است‌که قیروان‌کرسی و مرکز بلادآفریقا وآفریقا هم اقلیم بزرگی‌است از بلاد مغرب‌که در زمان عثمان مفتوح اسلامیان‌گردیده است .

کالعــود لایطمع فی‌طیبــه الا اذا احــرق بالنــار
(ص ۱۴۴ ج ۱ کا و ۲۱۷ت و ۱۱۰ ج ۸ جم و ۲۸۸ ج ۸ ع وغیره)

قیروانی **علی بن عبدالغنی** - فهری **حصری** قاری، مکنّی به **ابوالحسن**، از مشاهیر قرّاء وادبای عرب میباشدکه استاد صناعت وبطرق تمامی قرائات متنوعه دارا و خاله‌زادهٔ ابراهیم‌بن‌علی‌حصری سالف‌الترجمة بود. **دیوانی** مرتب و **منظومه‌ای در قرائات مختلفه** ویکی دیگر نیز در **قرائت‌نافع** داشته است. پس‌ازتخریب قیروان چنانچه فوقاً اشاره شد بحسب دعوت ملوك اندلس بدانجا رفته و مشمول مراحم ایشان‌گردیـد و عاقبت بسال چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت در شهر طنجه درگذشته و از او است :

اقـول و قـد حیا بکاس لها من مسك ریقته ختام
امن خدیك تعصر قال‌کلا متی‌عصرت من‌الورد المدام
(ص ۳۷۳ ج ۱ کا و ۳۱۹۳ ج ۴ و ۳۷۹۹ ج ۵ س)

قیروانی **محمد بن جعفر**- بعنوان **قزاز** نگارش یافته است.

قیسی[1]

قیسی **ابراهیم بن محمد بن ابراهیم** - قیسی مالکی سفاقسی ، مکنّی به **ابواسحق**، ملقّب به **برهان‌الدین**، موصوف به **علامه**، معروف به قیسی از اکابر نحویّین و ازتلامذهٔ زینب بنت‌الکمال و ابوحیّان محمد بن یوسف آتی‌الذکر و بعضی از اکابر دیگر بوده وگاهی به **برهان قیسی** و **علامهٔ قیسی** نیز متّصفش

۱- **قیسی** - بفتح اول لقب رجالی ابان بن ارقم ، احمد بن‌سلیم ، اسد بن عامر، امیة بن‌علی وغیرایشان میباشد ونسبت‌آن موافق‌آنچه درشرح‌حال ابان مذکور ازتنقیح‌المقال نوشته بقیس عیلان است که پدر قبیله‌ایست (ازعرب) نامش‌ناس‌بن‌مضر وبرادر الیاس. **نگارنده گوید :** شاید درموارد علیحده بشخصی قیس نام دیگر منتسب بوده ویا منسوب بموضع قیس نامی باشد . درمراصد گوید: قیس دیهی است درمصر ویا ناحیه‌ای بوده ازمصر درسمت غربی نیل‌که خراب شده است وهم جزیره‌ایست نیکومنظر در بحر عمان‌که باغات وعمارات خوبی داشته و ایستگاه کشتی‌های هند و فارس میباشد و محل غوص مروارید هم‌آنجا است.

دارند و از تألیفات او است:

۱- **اعراب‌القرآن** ۲- **ترکیب‌القرآن** ۳- **المجید فی‌اعراب القرآن المجید** که ... اسم اصلی همان اعراب‌القرآن مذکور است. ... سال هفتصد و چهل و دوم هجرت در حدود چهل و چهار سالگی درگذشت. (کف وص ۵۵ ج۱ کمن و۴۸۹ت)

قیسی

مکی بن ابیطالب حموش بن محمد بن مختار - نحوی‌قیسی مقری مصری، مکنّی به ابومحمد، قیروانی‌الاصل، قرطبی‌المسکن، محدّث نحوی قاری که در مصر و مکّه استماع حدیث نموده و علوم قرآنیّه را فراگرفت، بسیار تیزفهم و با اخلاق و عاقل، درعلوم قرآنیّه متبحّر بود، درجامع قرطبه خطبه خوانده و باصلاح حال و مستجاب‌الدّعوه بودن شهرت بی‌نهایت یافته و مرجع استفادهٔ جمعی وافر بود و از تألیفات او است:

۱- **اعراب القرآن** ۲- **التبصرة فی‌القرائات السبعة** ۳- **جمع‌الجوامع** در نحو ۴- **شرح‌الوقف‌التام** ۵- **الموجز فی‌القرانات** ۶- **الوقف‌فی‌کلاوبلی** ۷- **الهدایة الی‌بلوغ النهایة فی‌معانی‌القرآن‌الکریم** ۸- **الهدایة فی‌الوقف‌علی‌کلا** وظاهرا غیر از کتاب‌مذکوراست و درسال چهارصد وسی و هفتم هجرت درگذشت. (کف وسطر۳ص۴۹ت)

قیصری

شیخ داود بن محمود بن محمد - قرمانی، رومی‌الاصل، نزیل مصر، عالم‌محقّق ازاکابر عرفا وصوفیّهٔ اواسط قرن‌هشتم‌هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- **شرح فصوص‌الحکم محیی‌الدین ابن‌العربی** ۲- **مطلع خصوص‌الکلم فی‌معانی فصوص‌الحکم** که در سال هزار وسیصد تمام هجرت بنام **شرح فصوص‌الحکم قیصری** چاپ شده است. درکشف‌الظّنون گویدکه این‌کتاب بنام مقدمهٔ شرح‌الفصوص معروف است لکن کتابی است مستقل در تمهید مقدّمات تصوف. وفات قیصری درسال هفتصد و پنجاه ویکم هجرت واقع گردید. (کف وص۱۲۶ ج۶ ذریعة وغیره)

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date